

پارتیها یا پهلویان قدیم

جلد اوّل

تاریخ سیاسی

تألیف

محمّد جواد مشکور

انتشارات دانشسرای عالی شمارهٔ ٤٦ سال ١٣٥٠

PARTHIANS

OR

EX_PAHLAVIANS

Vol 1

"The Political History"

By

Dr. Mashkoor

Professor of History

In

Tehran Teacher's College

1971

اسکن شد



کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۹۲

پارتیها یا پهلویان قدیم

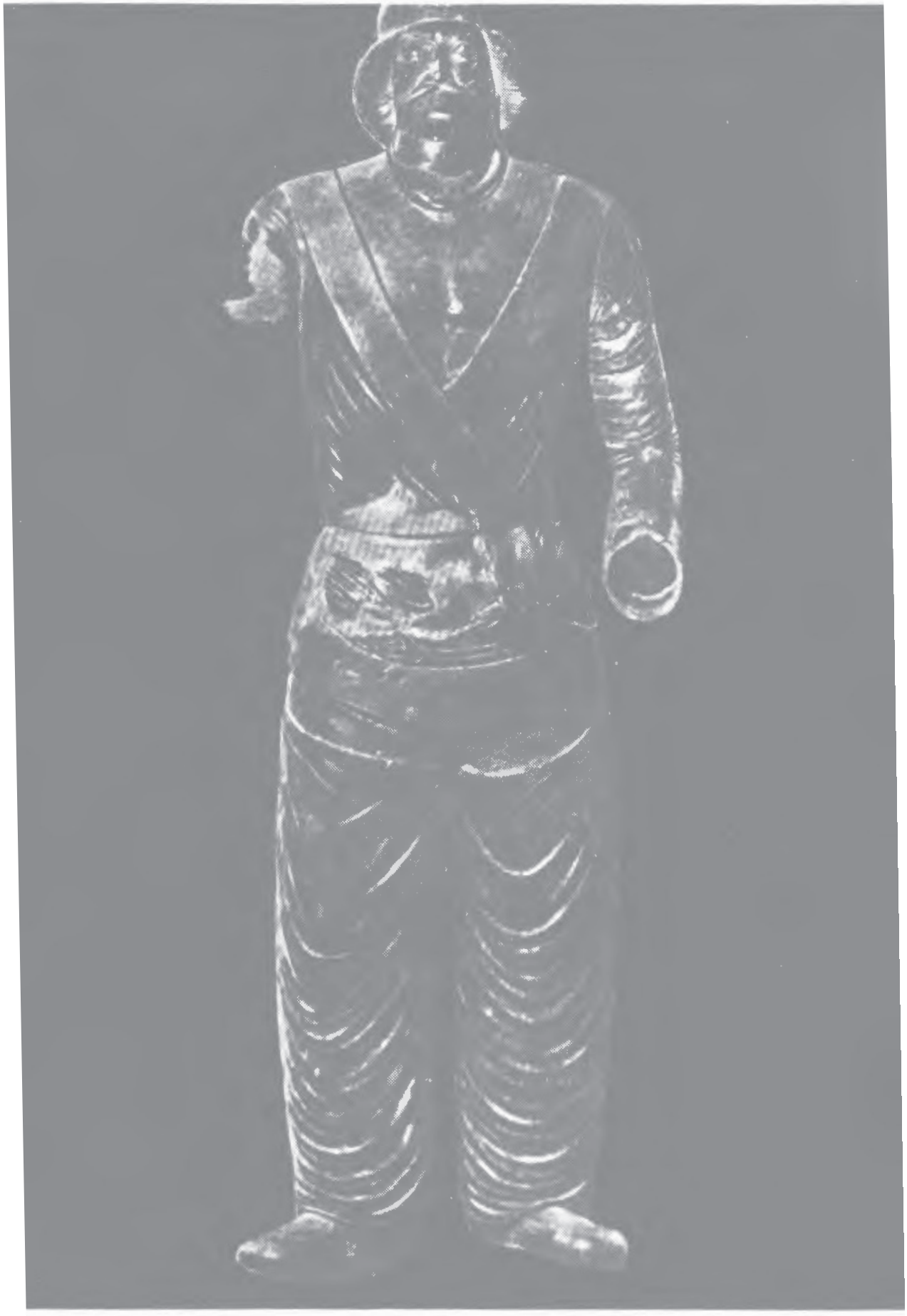
جلد اوّل

تاریخ سیاسی

تألیف

محمّد جواد مشکور

انتشارات دانشسرای عالی شمارهٔ ٤٦ سال ۱۳۵۰



تندیسهٔ یك شاهزادهٔ پارتی از مفرغ که اصل آن در موزهٔ ایران باستان است

بنام هرمزد دانا

پیشگفتار

پارتیها یا اشکانیان رابزبانهای ایرانی **پهلوی** خوانده‌اندکه منسوب به**پارت** یا سرزمین **پهلو** (پهله) می‌باشند .

کلمهٔ **پهلوان** هم‌که در زبان پارسی دری معادل شجاع ، قهرمان ، دلیر و نیرومند بکار رفته منسوب بهٔ همین قوم آریایی‌است وبمعنی‌پارتی وپهلوی می‌باشد. واژهٔ پهلوی در پارسی باستان و سنگنبشته‌های هخامنشی بصورت پرثوه[1] آمده و از آن ، سرزمین پارت وقوم ایرانی پارتی اراده شده است . همین کلمه را یونانیان پارثیا[2] تلفظ کرده و در کتابهای خود چنین نوشته‌اندکه واژه مصطلح « پارت »[3] ، مأخوذ از آن است.

ایالات **پارت** در کتیبه‌های داریوش با خراسان امروزتطبیق می‌کند .

سبب آنکه در کتب اسلامی سرزمین **پهله** یـا پارت را در مرکز و مغرب

1- Parthava

2- Parthia

3- Parthe

فلات ایران نوشته ، و آنرا مشتمل بر پنج ولایت : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه ـ نهاوند(دینور) و آذربایجان‌دانسته‌اند[1] گسترش‌قوم‌پارتی‌دردورهٔ حکومت‌پانصدسالهٔ خود ازخراسان به این نواحی بوده است .

عصر درخشان و با شکوه ایـن شاهنشاهان ایرانی‌نژاد چنانکه درجای خود نوشته‌ایم ، براثر دشمنـی اخلاف ایشان ساسانیان ، در تـاریخ ملی ایران یعنـی خداینامـه‌ها و شاهنامه‌های کهن یـاد نگردیـده و تعمداً بـر طاق نسیان نهاده شده است .

ناچار مورخان جدید کارنامهٔ پرافتخار اشکانیان را از زبان دشمنان رومی ویونانی ایشان (که در بسیاری از مـوارد آنرا قلب‌کرده و بنفـع خودنوشته‌اند)، نقل‌نموده وکتابهایی بنام تاریخ پارتیها واشکانیان برشتهٔ تحریر کشیده‌اند . اگـر این دشمنان عاقـل نمی‌بودند حتماً تاریخ ایشان فرامـوش شده‌بود ودرداستانهای ملـی ایران هم بیش از آنچه را کـه در شاهنامـه فردوسی یـاد شده بدست مـا نمی‌رسید .

نگارنده کتاب پارتیهـا یا پهلویان قـدیم را در دو جلد نوشته است : جلد اول که شامـل تاریخ سیاسی اشکانیان است ، مشتمل بـر ده فصل است‌که درآنها از منابـع تـاریخ پارت ، واوضـاع تاریخی ایـران از مرگ اسکندر تاتأسیس‌دولت اشکانی ، و عظمـت و انحطاط آن دولت ، وجستجوی نامهای پـادشاهان‌آن سلسله در شاهنامـه و پهلـوان نامه‌های کهن ، خانـدان پهلوی مشرق ، وسیاست خارجی پـارتیها سخن رفته است .

جلد دوم مربـوط به تاریخ تمدن و فرهنگ و هنر پارتـی است‌که مسودات آن بنا بـرآخرین تحقیقات و اکتشافات باستاشناسی دربارهٔ مدنیت آن قوم ایرانی

۱ـ پهله اسم یقع علی خمسة بلدان : اصفهان ، والری ، همذان و ماه نهاوند و آذربایجان . (مفاتیح العلوم خوارزمی طبع اروپا ص ۱۱۷) ؛ « پهله بـه فتح اول و و ثالث و سکون ثانی ، ولایت اصفهان ، و ری و دینـور و آذربایجان باشد (برهان قاطع) .

نوشته شده ، و هنوز ناتمام و دردست تألیف است .

از اینکه به مناسبت جشنهای با شکوه دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران موفق شده‌ام که جلد اول این تاریخ را به پایان برسانم بسیارخورسندم ، امیدوارم بزودی توفیق انتشار جلد دوم آنرا نیز پیدا کنم .

امرداد ماه ۱۳۵۰

محمد جواد مشکور

فصل اول

منابع تاریخ پارت

در بارهٔ تاریخ اشکانی کتاب و اثرمستقلی از پیشینیان بجای نمانده است . در کتابهای پهلوی و ایرانی قدیم ازتاریخ ایشان اثری باقی نیست و چنانکه یادآور خواهیم شد ، وقایع‌نگاران دورهٔ ساسانی ، توجهی به تاریخ آن سلسله نداشته‌اند حتی در شاهنامه فردوسی که‌گنجینه‌ای از داستانهای تاریخی پیشینیان است در بارهٔ اشکانیان جز چند بیتی یاد نشده و می‌فرماید :

از ایشان بجـز نـام نشنیده‌ام نه در نامهٔ خسروان دیـده‌ام

تنها مدارك مکتوبی که ازکتب پیشینیان در بارهٔ ایشان داریم تواریخی است که مورخان و وقایع نگاران یونانی و رومی در بارهٔ تاریخ روم نوشته‌اند و چون رومیان قدیم معاصر اشکانیان بوده و بالغ بر سیصد سال با ایشان در جنگ وستیز بودند ، از اینرو آن مورخان در ضمن بیان حوادث تاریخی روم قـدیم بـه تاریخ اشکانی و وقایع روزگار شاهنشاهان آن اشاره‌کرده‌اند .

بنابراین، اساس کارتحقیق همه محققانـی که در بارهٔ این سلسله کتابهایـی نوشته‌اند . آثارکلاسیك مورخان یونانی و رومی و احیاناً ارمنی می‌باشد .

دنیای قدیم در میان دو دولت قوی‌پنجه و بـزرگ تقسیم شده بود . آنـدو یکی رومیان و دیگر پارتیان بودند . از اینجهت بسیاری از مورخان قدیم که آثار ایشان اکثر ازمیان رفته اگر کتابی در بارهٔ رومیان نوشته‌اند به‌دولت رقیب ومخالف آن اشکانی نیز اشاره کرده‌اند، وهمین اشارات و یادداشتهای تاریخی است که از فراهم آوردن آنها می‌توان تاریخی مدون برای سلسلهٔ با عظمت اشکانی نوشت . بعد از منابع یونانی و رومی ، منابع ارمنی در درجهٔ سوم قرار دارد ، زیرا وقایع نگاران و علمای ارمنی به زبان آن روزگار که معاصر رومیان و اشکانیان بوده‌اند وکشورایشان ما به النزاع آندو دولت قوی‌پنجه بوده است، ودر تواریخی که در شرح وقایع کشور کوچك خود ارمنستان نوشته‌اند، بالطبع از تاریخ درلت اشکانی و وقایعی که بر آن کشور گذشته است نیز یادکرده‌اند .

یگانه منبع مهمی که ازمنابع کلاسیك یونانی ورومی دردست است تلخیصی است که یوستی‌نوس از کتاب گمشدهٔ تروگوس پومپیوس برای ما بجا گذاشته . اگر چه این کتاب در نتیجهٔ اشتباهات نویسندهٔ اصلی یا تلخیص کننده خالی از سهوو خطای بسیار نیست مثلا حوادث بین سالهـای ۹۴ و ۶۹ و بعضی از حـوادث بین ۷۲ و ۲۲۷ میلادی در آن از میان رفته ، مع‌الـوصف بهترین و مفصلترین اثـری است که از دورهٔ اشکانی بدست ما رسیده است .

کتاب دیگر تاریخ پلوتارخوس است که دربارهٔ جنگهای کراسوس وسورنا در زمان ارد سندی منحصر به‌فرد بشمار می‌رود.

تاریخ دیـوکاسیوس حـوادث کشمکشهـای اشکانیان را با رومیان تا سقوط دولت اشکانی در بر دارد .

استرابون و آمیانوس مارسلینوس از کشور پارت و تقسیمات جغرافیایی آن اطلاعات مفیدی بجای گذاشته‌اند .

سیسرون سخنور و سیاستمدار قدیم روم در نامه‌هاییکه بدوستان خود نوشته وگزارشهایی که برای سنای روم فرستاده از حوادث روزانه‌ایکه در مشرق درحین

اختلافات مـرزی ایران و روم اتفاق مـی‌افتاده اطلاعات سودمندی بجای گذاشته است .

مورخ یهـودی یوسفوس فلاویوس در تاریخی کـه در بارهٔ قوم خود ملت یهود نوشته به تاریخ اشکانی اشارات فراوانی کرده است .

کتاب تاسیتوس مورخ رومی بر قسمتی طولانـی از تاریخ اشکانیان بـویژه وقایعی که بر اثر جنگهای کربولـو با آن دولت اتفاق افتاده مأخذ مهمـی بشمار می‌رود .

تواریخ ارمنی با اینکه مشتمل بر افسانه و خرافات بسیار است ، مطالبی‌در آن وجود دارد که دیگر منابع فاقد آنهاست .

بعد ازمنابع ارمنی کتابها وتواریخ سریانی بویژه نویسندگانی مانندبردیصان که غالباً ازکشیشان وروحانیان صدر اول مسیحی بوده‌اند ومعاصر اشکانیان بشمار می‌رفتند ، از منابع ممتاز درتاریخ آن دولت شمرده می‌شوند .

اسناد سریانی به انضمام بعضی یادداشتهـا کـه در حاشیهٔ نسخ خطی ایشان نگاشته شده متضمن این فایده نیزهست که انشاءآنها درست درزمانی بوده که‌هنوز قسمت غربی امپراطوری پارت در زیر فرمان شاهنشاهان اشکانی قرار داشته است .

پس ازمنابع سریانی، آثاریکه ازسیاحان‌چینی‌بجای مانده ودرسیاحتنامه‌های خود اشاراتی به پارتیها و دولت اشکانـی کـرده‌اند قابل اهمیت است . بویـژه این منابع در بارهٔ قبایل چادرنشین آسیای میانه از قبیل یوئه‌چی‌ها و کوشانیان اطلاعات تازه‌ای را در اختیار ما می‌گذارد که از جملهٔ آن منابع سیاحتنامهٔ چژان‌تسیان است.

پس از منابع چینی کتب دینی یهود که در آنها جسته و گریخته راجع به اشکانیان مطالبی آمـده از منابع تـاریخ اشکانی بشمار مـی‌رود . چنانکـه در کتاب میکاه نبی که از رسالات تورات است ، می‌توان استنباطاتی در بارهٔ نحوهٔ سیاست سلوکیان و پادشاهان اشکانی در سوریه و فلسطین نمود .

دیگر ازکتب یهود کتاب تلمود است که مشتمل بر میشنا و گمارا یا تلمود بابلی و اورشلیمی می‌باشد در این کتاب به روابط یهود با پارتیها اشاره شده و از

فحوای آن کتاب برمی‌آید که یهودیان رویهم رفته طرفدار پارتیان بر ضد تسلط رومیان بر فلسطین بوده‌اند .

از منابع مکتوب در مرحلهٔ آخرتواریخ عربی و اسلامی قراردارد . در این کتب اطلاعات راجع به پارتها بسیار قلیل و ناچیز و غالباً افسانه و خلاف واقع است . سببش آنست که مورخان قرون اولیه اسلامی که اطلاعات خود را از خداینامه‌ها و شاهنامه‌های قدیم گرفته‌اند مانند مراجع خود موبدان زردشتی از اشکانیان اطلاع صحیحی در دست نداشتند و دورهٔ اشکانی را غالباً با دورهٔ اسکندر و جانشینان او درهم آمیخته دورهٔ ملوك‌الطوایف نام نهاده‌اند. و آن دوره ۵۵۶ساله را به تقلید نویسندگان خداینامه‌ها به دویست سال رسانیده‌اند و نامهای مخدوش با وقایع غیرمعلوم ومبهمی از آن زمان یادکرده‌اند . تنها مطلبی که می‌توان ازمجموع گفته‌های‌ایشان استفاده کرد -جزئیاتیست درباب سقوط شاهنشاهی اشکانیان که مربوط به تأسیس دولت ساسانی می‌شود . نیز بعضی ازاسامی و القاب وبرخی ازاشارات به سازمانهای دولتی اوایل ساسانی که میراث دولت پیشین ایشان اشکانی بوده‌است.

بعد ازکتب کلاسیك و منابع مکتوب درکتب و رسایل که از زمان اشکانیان بدست ما رسیده نوبت به مسکوکات وکتیبه‌ها و آثار باستانی و معماری میرسد .

باید دانست که ضرب مسکوکات با ذکر تاریخ که از زمان اشکانیان بدست ما رسیده اندکی پس ازاستقرار ایشان دربین‌النهرین آغازشده است وبعد ازچندی عدد آن سکه‌ها روی به افزونی نهاده است . این مسکوکات قدیمترین سند برای تعیین تاریخ قطعی‌سنواتی دورهٔ اشکانیان می‌باشد .

در بیشتر آنها گذشته بر تاریخ سالهایی که بنابر تقویم بابلی عصر سلوکی ثبت شده ، نام ماه نیزذکرگردیده است . از اینجهت این مسکوکات مدارك مفیدی در تعیین تاریخ وقایع سنین سلاطین اشکانی بشمار می‌رود .

اما سکه‌هایی که در ایالات مرزی مجاور هندوستان ضرب شده ، دارای اهمیت کمتری می‌باشند زیرا غالباً فاقد تاریخ هستند و تشخیص هویت و انتساب آن به پادشاه صاحب سکه بسیار دشوار است .

در ابتدا پادشاهان اشکانـی بر روی مسکوکات خود فقط نام و لقب شاهـی خود ارشك‌را نقش می‌کردند، ونوشته‌های روی سکه‌بطورکلی بزبان یونانی بود. چون فقط لقب پادشاهان یعنی ارشك در این سکه‌ها ذکر شده و نام ایشانرا فاقد بود از اینجهت تطبیق آن با صاحبان حقیقی آن مشکل مـی‌نماید . سپس از آغاز قرن اول پیش از میلاد نام پادشاهان و لقب ایشان بر روی سکه‌ها نقش شده و در سال ۱۳۷ ق . م تاریخگذاری بر مبنای تاریخ سلوکی که نسبةً تاریخ دقیقی است معمول‌گردیده است . این تاریخ که مبدأ آن از بهارسال ۳۱۲ ق . م شروع می‌شود بر روی سکه‌های اشکانی معمول و متداول‌گردیده است .

از زمان ولخش اول یعنی سدهٔ اول میلادی کم‌کم خط یونانی جای خود را به الفبای سامی‌آرامی داد . مسکوکات پادشاهان اشکانی بطورکلی از نقره ومس بوده است و سکه‌های نقره عبارت از یك درهمی و چهاردرهمی است که ضرب آنها اختصاصاً در شهرهای یونانی بین‌النهرین بعمل می‌آمده است .

گذشته از مسکوکات ، کتیبه‌ها وسنگنبشته‌هایی بخط یونانی و لاتین راجع به زمان اشکانی در دست است از آنجمله دوکتیبهٔ یونانی است از زمان پارتی که از روزگار میترادات دوم وگوترز (گودرز) درکوه بیستون بجای مانده است .

درکشفیات شوش مربوط به عصر اشکانی کتیبه‌هایی به زبان یونانی بدست آمده و از آنجمله نامه‌ایست که ارتا بانوس سوم به مردم آنشهر نـوشته است و همچنین نوشته‌ای متعلق به زمان پادشاهی اردوان پنجم است .

در خرابه‌های شهر دورا اوروپـوس Dura europus که شهری در ساحل علیای فرات بوده و هم‌مرز با دولت اشکانی بشمار می‌رفته‌کتیبه‌هایی به زبان‌یونانی کشف شده و نقش‌های دیواری‌که حاکی از وقایع جنگهای اشکانی و رومی است بدست آمده است . همچنین در آثار همین شهر یك سلسله نوشته‌ها وطومارها بـر روی‌کاغذ پارشومن‌کشف شده‌که از لحاظ تاریخ فرهنگی و ادبی آن زمان دارای اهمیت بسیار می‌باشد .

دیگر منابعی بخط میخی بابلی است و با وجود آنکه بیشتر آنها جزئی و پراکنده است با این وصف چون اغلب آنها به وقایع آن عصر اشاره می‌کند دارای ارزش تاریخی خاصی است .

این کتیبه‌های میخی مشتمل بر جداول نجومی است که بخط میخی بر روی الواح گلی نوشته شده و غالب آنها از روی الـواح قدیمتری استنساخ گـردیده است . این الواح را نمی‌توان اثر دورهٔ معاصر نویسندهٔ آنها دانست و به صحت مندرجات آن نمی‌توان یقین کرد و استفادهٔ تاریخی از آن محتاج به تحقیق وتدقیق بیشتری در بارهٔ آنهاست و اهمیت آنها بیشتر از نظر تقویم و تاریخگذاری است . امتیاز و حسنی که الواح گلی بخط میخی بابلی دارند آنست که دو تاریخ در آنها ذکر شده . از اینرو زمان قطعی سنواتی حوادث بوسیله آنها معلوم می‌شود . ولی متأسفانه در غالب آنها پادشاهان اشکانی را فقط به لقب خانوادگی آنان ارشك ذکر کرده‌اند و تا حدی همین اختصار نتیجهٔ مطلوب را از آن منابع تاریخی ازمیان‌برده است . در بعضی موارد نادر اسم شخص پادشاه نیز ذکر شده است .

دیگر نوشته‌ها و کتیبه‌های آرامی است که در سرزمین آشور و شهرالحضر وتنگ سروك درفارس ونقاط دیگردرفلات‌ایران بدست‌آمده است . ازجمله دریکی ازشهرهای گرجستان موسوم به متسختعه دو کتیبهٔ آرامی‌پیدا شده : یك کتیبهٔ دوزبانی یونانی و آرامی و یکی دیگر بخط وزبان آرامی است . خط کتیبهٔ یك زبانی آرامی با خط آرامی کتیبهٔ دوزبانی متسختعه یکی است ولی قدری قدیمتر بنظر می‌آید . با وجود اسامی خاص ایرانی متن این کتیبه کاملاً آرامی است و ثابت می‌کند که در دورهٔ اشکانی هنوز هیچ نوع هزوارش در آن زبان بکار نمی‌رفته و متون‌آرامی چنانکه نوشته می‌شده بهمان زبان خوانده می‌شده است .

در کتیبهٔ آرامی نام پادشاهی به اسم مهردط (مهرداد) پسر پرسمن آمده است. این کتیبه رادانشمندان متعلق به زمان امپراطور روم ووسپاسیانوس و تیتوس که در حدود سال ۷۰ میلادی است دانسته‌اند ، و این میترادات از پادشاهان ایرانی ایبریا یا گرجستان در روزگار اشکانی بوده است .

دیگر نوشته‌هایی است بخط پهلوی اشکانی که بسیار نادرالوجود است . این نوشته‌ها شامل دو نوشته می‌شود بر روی پوست که از کردستان ایران ، از قصبه‌ای بنام اورامان. یکی ازاین نوشته‌ها یونانی ودیگری‌بخط آرامی وزبان پهلوی‌اشکانی است و بمناسبت اینکه در اورامان کشف شده آنها را بنچاق اورامان‌گویند .

گذشته ازاین اثرپهلوی‌اشکانی کتیبه‌ای نیز بهمان زبان درکالچنگال ازنواحی بیرجند کشف شده است .

در سر پل زهاب نقش برجسته‌ای ازگوترز (گودرز) اشکانی وجود دارد که در آن کتیبهٔ ناقصی از او بزبان اشکانی دیده می‌شود .

در سالهـای اخیر در ناحیهٔ نسا در نزدیکـی عشق‌آباد واقع در جمهـوری ترکمنستان شوروی که مقر پادشاهان اشکانی بوده آرشیو بزرگی محتوی اسناد مالی که برروی پاره‌های سفال نوشته شده بدست آمد و این اسناد بخط آرامی و زبان اشکانی است که نظیر آن نیز بـر روی سفال در خرابـه‌هـای شهر دورا اورپوس یافت شده است .

دیگر از منابع تاریخ اشکانی آثار باستانشناسی و حفاری است . ازآنجمله حفاریهایی‌است که‌دراوایل‌قرن‌بیستم درشهردوراواورپوس‌درکنارفرات درآغازبوسیلهٔ دانشمندی فرانسوی موسوم به‌کومون Cumont و سپس بوسیلهٔ هیئت مخصوصی‌از طرف دانشگاه ییل انجام شده است. همچنین‌حفاریهایی که درسلوکیه واقع درکنار دجله و نیز در شوش صورت گـرفته اطلاعات بسیاری در بارهٔ تاریخ اشکانـی در اختیار ما می‌گذارد .

در این اواخر باستانشناسان شوروی به راهنمایی وسرپرستی ماسونMasson در حفاریهایی که در خرابه‌های نسا انجام داده‌اند اسناد و مدارك جالب و مهمی را در بارهٔ دورهٔ اشکانی بدست آورده‌اند .

دیگر از منابع ، آثار معماری است که از زمان اشکانی بجای مانده است . این آثارحاکی از تمدن درخشان‌آن روزگار است . بیشتر این آثار معماری ، در

ویرانه‌های قصرهای آشور والحضر (عراق شمالی) و نیز در کوه خواجه در سیستان و در میان دریاچهٔ هامون بوسیلهٔ اشتاین و هرتسفلد مورد تحقیق قرار گرفته است .

دیگر ابنیه وگورستانهایی است که در ناحیهٔ نسا در نزدیکی عشق‌آباد کشف شده و در آنها نقاشیها و مجسمه‌ها و مهرها و سکه‌ها و لـوازم و اثاث البیت مردم آن زمان یافت شده است .

نظری به آثار محققان جدید در بارهٔ اشکانیان :

از نویسندگان معاصر قدیمترین دانشمندی که در بارهٔ اشکانیان کتابی مفصل نوشته است سنت مارتن کشیش فرانسوی است که در تاریخ آن سلسله بـر اساس مورخان ارمنی از سال ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۰ به تحقیق پرداخته است . وی خاندان‌هـای شاهی را به چهارشاخه بهشرح زیرتقسیم نموده :

۱ـ اشکانیان ایران

۲ـ اشکانیان ارمنستان

۳ـ اشکانیان هند یا باختر کـه مورخان ارمنی و چینی آنان را کـوشانیان خوانده‌اند .

۴ـ اشکانیان شمالی که تحت عنوان ماساگت‌ها و آلانها نامگذاری شده‌اند.

وی در این کتاب در بارهٔ اصل و نسب هریك از آن شاخه‌ها بحث ممتع نموده است. چون سنت مارتن بطورناگهانی‌پیش ازاتمام‌کارخود در۴۱ سالگی‌ودر ۱۸۳۲ درگذشت یکی از دانشمندان فرانسوی بنام فلیکس لاژار Felix Lajard اوراق وتحقیقات اورا دربارهٔ اشکانیان دردوجلد درسال ۱۸۵۰ منتشرساخت[1] .

دیگر کتابی است که‌وی دربارهٔ تاریخ وجغرافیای میسن (میشان) وخاراکس نوشته است که تمدن ایشان معاصر اشکانیان و امرای ایشان از پادشاهان دست‌نشاندهٔ اشکانی بوده‌اند[2] .

1– M . J . Saint Martin , Fragment , d une Histoire des Arsacides Paris 1850. 2. VOL

2– Recherches sur L, histoire et la géographie de la Mésséne et de la Characéne paris, 1938

دیگر نویسنده و مورخ ترك عبداللطیف صبحی‌بن عبدالرحمن‌سامی ، معروف به صبحی‌پاشا (۱۲۴۲ – ۱۳۰۳ ه) است که از ولات و وزراء دولت عثمانی و در سال ۱۲۸۸ هجری استاندار سوریه بود . وی در عهد خود از دانشمندان عثمانی بشمار میرفت و اطلاعات بسیاری در باستانشناسی و مسکوکات قدیم داشت او در کتابی بنام «تکملة العبر» در دو جلد است که جلد اول در ۱۷۲ صفحه در تاریخ دولت سلوکیان ، و جلد دوم در ۹۸ صفحه در تاریخ اشکانیان می‌باشد این کتاب را خلیل افندی الخوری ترجمان ولایت سوریه به عربی ترجمه کرده و در حدود سال ۱۸۷۰ میلادی با تصاویری به طبع رسانیده است . این کتاب از نظرقدمتی که در میان تألیفات جدید دارد قابل ملاحظه است .

دیگرخاورشناس انگلیسی‌جرج‌راولینسون G.Rawlinson است که دو کتاب دربارهٔ تاریخ اشکانی‌نوشته است . یکی تحت عنوان ششمین پادشاهی بزرگ شرقی یا جغرافی و تاریخ و باستانشناسی پارت[1] در ۱۸۷۳ و دیگری کتابی تحت عنوان پارت که در ۱۸۹۳ در لندن و امریکا منتشر شده است[2] .

دیگر کتاب هرمان آلفرد فرایهر گوتشمید است که یادداشتهای او در بارهٔ تاریخ ایران تحت عنوان « تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان » پس از مرگش به کوشش تئودورنولدکه و با مقدمه و حواشی وی در ۱۸۸۸ میلادی در شهر توبینگن از بلاد آلمان منتشر شده[3] و از منابع‌قابل اعتماد تاریخ اشکانی است .

1– Rawlinson , G – the Sixth great oriental monarchy , or the geography , history , and antiquities of parthia , Newyork 1873.

2 – Rawlinson' G . Parthia. Newyork. 1893.

3 – Hermann Alfred Freiherr Von Gutschmid . Ceschichte Iran and Seiner Nachbarlander. Tubingen. 1888.

کتاب دیگری که مستقلاً درتاریخ مردم پارتی و دولت اشکانـی نوشته شده کتاب « تاریخ سیاسی پارت »است تألیف نیلسون دوبوآز که در ۱۹۳۹ در شیکاگو ازبلاد ایالات متحدهٔ امریکا انتشار یافته است[1] .

این کتاب در بارهٔ روابط جنگی میان روم و ایران بیشتر بحث کرده و از اوضاع داخلی کشور پارت آگاهی بسیاری از آن نمی‌توان یافت .

کتاب مستقل دیگری که در بارهٔ پارتها نوشته شده کتاب « پارتیان » تألیف مالکوم کالج[2] دانشیاردانشکدهٔ وستفیلد[3] دانشگاه لندن است که آنرا برای شاگردان خود درده فصل و ۲۴۳ صفحه فراهم آورده و در ۱۹۶۴ میلادی در آنشهر به طبع رسانیده است .

این کتاب تازه‌ترین اثری است که مستقلاً در بارهٔ تاریخ اشکانیان نوشته شده است .

از تحقیقات تازه‌ای که می‌توان از آن بهرهٔ فراوان گرفت مقالاتی است که در سلسلهٔ تاریخ قدیم کمبریج از جلد نهم تا یازدهم[4] در بارهٔ اشکانیان و اوضاع ایران درآنزمان آمده است ، ونیز منابع فراوانی درذیل آن کتابها در بارهٔ اشکانیان آمده که درتألیف مفصل تاریخ اشکانیان نبایستی از رجوع به آنها غفلت کرد .

این کتاب تحت عنوان فارسی بالا بقلم آقای کیکاووس جهانداری ترجمه و از طرف چاپخانهٔ علمی درتهران بطبع رسیده است .

1- Debevoise, N . C . A Polithical History of parthia, Chicago, 1939

این کتاب را آقای علی اصغر حکمت تحت عنوان « تاریخ سیاسی پارث » بفارسی ترجمه کرده و در تهران منتشر ساخته است .

2- Malcom A. R. colledge, the Parthians, london Thames and Hudson, 1967.

3- Westfield college.

4- the Cambridge Ancient History, vol IX-VI

در بارهٔ سکه‌های پارتی کتابها و مقالات فراوانی نوشته شده است . شاید بهترین آنها کاتالوگهای روث[1] ، و پترویچ[2] ، و نیزدربارهٔ خاندانهای شاهی دست‌نشاندهٔ ایشان کاتالوگ مسکوکات هیل[3] می‌باشد .

در کتاب شاهکارهای هنر ایران تألیف آرثر آپهام پوپ[4] نقش سکه‌های بسیاری از دورهٔ پارتی با شرحی دربارهٔ آنها آمده است که نیوئل آنها را در کتابی جداگانه تحت عنوان «سکه‌های پارتی در کتاب پوپ» گردآوری کرده است».[5]

در بارهٔ باستانشناسی آثار پارتی مرحوم هرتسفلد در فصل چهارم کتاب « ایران در شرق قدیم »[6] شرح مفصلی داده است که مهمترین قسمت آن راجع به آثار پارتی در کوه خواجه در دریاچهٔ هیرمند سیستان می‌باشد .

در بارهٔ آثار شهر دورا که از تمدنهای تحت نفوذ اشکانی است و در سال ۱۹۲۱ میلادی در تپه‌های صالحیه در کنار فرات بطور اتفاقی کشف شد ، و بعداً توسط دانشمندان امریکایی و فرانسوی مورد تحقیق قرارگرفت ، کتابی در دو جلد توسط فرانتس کومون نوشته شده که جلد اول آن شرح آن آثار و جلد دوم اطلس تصاویر آن است . این کتاب تحت عنوان « کشفیات دورا اوروپوس »[7] در سال

---

1 - wroth , W . W . Catalogue of the coins of parthia , London, 1903.

2- Sammlung Petrowicz, Arsakiden Münzen. Vienna 1904.

3- Hill. G. F. Catalogue of the Greek Coins of Arbila . Mesopotamia and Persia London 1922.

4- Arthur upham Pope A survey of persian art, 6 vols.

5- Newell E . T . the coinage of parthians. in Pope. A. U (ed) .

6- Herzfeld. E Iran in the Ancient east. oxford university presse. London. Newyork. 1941.

7 - Franz cumont. Fouilles de Doura Europos (1922 - 1923) Paris 1926.

(۱۹۲۲ – ۱۹۲۳) از طرف آکادمی کتیبه‌ها[1] در ۱۹۲۶ در پاریس به طبع رسیده است .

در بارهٔ الحضر که از بلاد قدیم بین‌النهرین بوده و تحت نفوذ تمدن پارتی قرار داشته و از اوایل قرن بیستم در آن کشفیاتی انجام‌گرفته ، کتاب ممتعی در دو جلد توسط اندره[2] در ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ در لایپزیك منتشر شده است .

مقالهٔ جامع و مفیدی نیز تحت عنوان الحضر و نخستین فصل اکتشافات آن در شمارهٔ هشتم مجلهٔ سومر در ۱۹۵۲ منتشر شده است[3] .

کاوشهایی که در نسای عشق‌آباد در جمهوری ترکمنستان شده آثار بسیاری از دورهٔ پارتی بدست آمده است . از دانشمندان شوروی که در بارهٔ این آثار بیش از همه مطالعه و تحقیق کرده‌اند خانم پوگا چنیکوا است که کتابی در آثار هنری ترکمنستان اعم از نقاشی و مجسمه‌سازی و معماری تا قبل از سال ۱۹۱۷ میلادی نوشته است . این کتاب درسال ۱۹۶۷ درمسکو به روسی بطبع رسیده و خلاصه‌ای نیز به زبان فرانسه ضمیمهٔ آن است .

دیگر مقالهٔ ممتعی است که این خانم در بارهٔ آثار معماری نسا منتشر ساخته است[4]

در بارهٔ صنایع و هنرهای دستی پارتی باید به کتاب سفالسازی دبو آز[5] ، و

1- L'Académie des Inscriptions.

2 - Andrae. W . Hatra; vols 1 and II , Leipzig. 1908 and 1912.

3– Safar. F. Hatra and the first seaon of Excavation Sumer VIII. 1952.

4- Pugachenkova. G. A. (architectural monuments of Nisa) vestink drevnei istorü 1951: 4; 185F' 1953; 5, 159f.

5 - Debevoise, N. C. Parthia Pottery from Selucia: Ann Arbor 1937.

مقالهٔ اتینگهاوسن[1] ونیز در بارهٔ جواهرات[2] و طلاکاری و نقره‌کاری[3] پارتـی به مقالات اکرمن رجوع کرد.

دربارهٔ روابط پارتیان وسلوکیان‌ویونانیان باید به‌کتابهای بوان[4] وبیکرمان[5] وکوك[6] و جونز[7] و نارین[8] وتارن[9] رجوع کرد.

در بـارهٔ روابط پارتیان وسکاها بـاید بـه کتاب یـونگ[10]، و در بـارهٔ یوئه‌چی‌ها به مقاله مین‌چن هلفن[11]، و در بارهٔ اردوان سوم به‌کتاب‌کاهرستد[12]، و دربارهٔ جنگ تراژان و پارتیان به کتاب لپر[13]، و در بارهٔ شهرهـای خاراکس و

1- Ettinghausen, R: Parthian Pottery in Pope: A. U (ed) A. survey of Persian Art: oxford 1938, vol. 1: 646F.

2- Ackerman. P: Parthian Jewellery in pope A. U (ed), A survey of Persian art. oxford 1938 vol.1,

3 - Ackerman , P . the Art of the parthian silver and goldsmiths: in Pope' A U (ed): A survey ofpersian art oxford. 1938. vol. 1.

4- Bevan, E.' The House of seleucus, London 1902.

5- Bikerman: E., Les institutions des séleucides . Paris 1938.

6- Cook. J. M. the Greeks in the East. London 1962.

7 - Jones . A . H . M . the Greek city from Alexander to Justinian. oxford 1940

8- Narain. A. k. the Indo-Greeks. oxford 1957.

9- Tarn. w.w. and Griffith. G.t. hellenistiç civilisation London 1952, Tarn. the Greeks in Bactria and india. cambridge 1951

10-Yunge. J. Saka Studien. Leipzig 1939

11- Maenchen-helfen O. the yueh chih problem re-examined Journal of the American oriental society 65 1945. 71-18

12- kahrstedt. U. Artabanos III. Berne 1950.

13- Lepper. F. A. Trajan's Partian war, oxford 1948

شوش درعهد سلوکی و اشکانی‌باید به مقالهٔ نودلمن[1] و کتاب ریده[2] مراجعه کرد.

در بارهٔ زبان‌پارتها میتوان به‌کتابها و مقالات کولی[3] ، وگیلن[4] ، وهنینگ[5] و میه[6] ، و نیبرگ[7] ، و اونوالا[8] مراجعه نمود .

در پیرامون کتیبه‌های پارتی بهترین اثر کتاب پایکولی هرتسفلد[9] و مقاله‌ای است که هنینگ[10] در بارهٔ بررسی کتیبه‌های پارتی وساسانی از نظر زبانشناسی نوشته است .

در بارهٔ دین پارتیها تنها کتاب مستقلی که در دست است کتاب اونوالا[10]

1- Nodelman S. A Preliminary history of Chasacene Berytus XIII 1960 83 f.

2 - Le Rider. G . Suse sous les Séleucides et Les Parthe. Paris 1965.

3- Cowley. A. the Pahlavi Docoument from Avroman , JRAS. 1919 pp. 147-54 (2 plates)

4 - Ghilain . a : Essai sur La langue Parth . son systeme verbal d, après les textes manicheans du turkestan oriental Louvain 1936.

5- Henning; W B A list of Middle-Persian and Parthian words Bsoas. IX: pp. 79-92; Henning, A new parthian inscription near Birjand; southern khorasan Jras 1953: pts: 3-4 pp. 132-6.

6- Meillet; A; De l, influence parth sur la langue armenienn REA. 1, 1920-21, pp 9-14

7- Nyberg. H . S : the Pahlavi Documents from Avroman; Mo XvII 1923: Ap: 182-230

8- Unvala; J: M: on the three parchements frcm avroman in kurdistan: Bsoas: 1: pt, 4 pp; 125-44

9- Herzfeld ' E, Paikuli : Monument and inscription of the Sasanians Empire 2 vol. Berlin, 1924

10 Henning, W.B. Mitteliranisch, handbuch der orientalistik.

1-4 Leidden ' 1958 (3) Unvala, J. H, observations on the Religion of parthians, Bombay, 1961

می‌باشد که آنرا در ۱۹۲۵م در بمبئی منتشر کرده است .

اما بزبان فارسی بهترین اثری کـه در بارهٔ اشکانیان وتمدن ایشان به تفصیل در دست است نخست کتاب « دررالتیجان فی‌تاریخ بنی‌الاشکان » تألیف مرحـوم محمد حسینخان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعـات و دارالترجمهٔ عصر ناصری است . وی کتاب خود را که در سه جلد نوشته ازتـاریخ پارت جرج راولینسون اقتباس کرده و مطالبی ازکتب تواریخ شرقی‌با استنباطات شخصی خود بدان افزوده‌است.

کتاب دررالیتجان در سه جلـد در سالهـای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۱ هجری قمری به قطع رحلی در مطبعهٔ دولتی تهران منتشر شده است ودرعصرخود بهترین کتاب در بارهٔ این سلسله بوده است .

دوم : جلد سوم تاریخ ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم تألیف‌مرحوم مشیرالدوله حسن پیرنیا است که در ۱۳۱۳ شمسی درتهران منتشرشده . وی نخستین دانشمند ایرانی است که تاریخ ایران را بر اساس تحقیقات نویسندگان مغرب‌زمین و خاورشناسان نوشته است .

او قصد داشته که یکدور تاریخ قدیم ایران را در چهار جلد یا بیشتر بنویسد ولی اجل بوی مهلت نداد و دورهٔ تاریخ خود را تا آخر سلسلهٔ اشکانـی یعنی جلد سوم بیشتر نتوانست ادامه بدهد .

در این جلد اومقدمةً در بارهٔ جانشینان اسکندر وسلوکیها بحث‌کرده وسپس به دورهٔ پارتی می‌پردازد و به تفصیل در بارهٔ آن دوره بحث می‌نماید . این کتاب بهترین اثری است که راجع به تاریخ مفصل ایران قدیم تا انقراض دولت اشکانی به قلم محققانهٔ یك دانشمند ایرانی به زبان فارسی وجود دارد و از منابعی است که می‌توان در تدوین تاریخ اشکانی به آن اعتماد کرد .

چون در این تألیف بیش از همه به مورخان و نـویسندگان دورهٔ کلاسیك یونان و روم و ارمنی اشاره شده است از اینرو بـه ترتیب الفبایـی بـه شرح حال هریك از آنان و تحلیل و بررسی آثارکتب ایشان و مطالبی که راجع بـه دورهٔ اشکانیان نوشته‌اند می‌پردازیم :

« آپ پیان اسکندرانی »[1]

وی مورخی بود یونانـی از اهل اسکندریه مصر کـه در قرن دوم میلادی میزیست و معاصر ترایانوس (تراژان) و آدریان و آنتونیوس ، امپراطوران روم بود . در جوانی به وکالت و دادخواهی از مردم می‌پرداخت و سپس به‌کارپردازی قصر شاهی ارتقاء یافت و بعداً به ریاست امور مالی دولت روم در مصر منصوب شد . او کتابی به زبان یونانی در ۲۴ جلد بنام رومانیکا[2] در تاریخ روم نوشت که مشتمل بر حوادث آن دولت از آغاز تا زمان سلطنت ترایانوس بود .

شانزده کتاب یا شانزده جلد از تاریخ او از میان رفته و فقط هشت کتاب از آن که مشتمل بر کتب ششم و هفتم و هشتم و یازدهم ودوازدهم و سیزدهم وهفدهم وبیست‌وسوم است دردست می‌باشد . کتابهای سیزده وهفده ازنظرجنگهای داخلی روم بسیارقابل اهمیت است. اسلوب نگارش آپ پیان بطور کلی ساده و روشن است . وی در شرح حوادث رعایت ترتیب تاریخی را نکرده و بحث‌هـای خود را براساس گفتگویی از ملتها گذاشته است و در آن کتاب تاریخ کشورهایی را که جبراً ضمیمه‌امپراطوری روم شدند از پیش از الحاق آنها به آن دولت به تفصیل نوشته‌است .

نسخهٔ یونانی کتاب او در ۱۷۸۵ میلادی توسط شوایگه اوزر[3] بطبع رسیده بهترین ترجمهٔ آن به زبان فرانسه تـوسط کـومب دونوس[4] در سه جلد در ۱۸۰۸ میلادی انجام پذیرفته است . ترجمهٔ انگلیسی این کتاب تـوسط وایت[5] بـا اصل

1- Appien d, Alexandrie (Appianus)

2- Rhomanika

3- Schweighouser

4- Combes-Dounous

5. White, H, Appians Roman history, the Loeb classical Library in 4 vols.

یونانی آن در چهار جلد در مجموعهٔ کتب کلاسیك کتابخانهٔ لوب در سال ۱۹۱۲–۱۹۱۳ منتشر گردیده است .

آریانوس

آریانوس فلاویوس[1] که معمولا آریان[2] خوانده می‌شود مورخ و فیلسوف معروف یونانی است که دراواخرقرن اول میلادی درحدود سال ۹۶ در نیکومیدیا از شهر هـای بیتینیا[3] در آسیای صغیر زائیده شد . در جوانـی به محضر درس فیلسوف مشهورا پیکتتوس[4] راه یافت ومورد محبت اوقرارگرفت ودرسهای او را در آتن انتشار داد . درازای این خدمت آتنیان او را به همشهریگری خود پذیرفتند . در سال ۱۲۴ میلادی از طـرف امپراطور هادریانوس به تابعیت روم پذیرفته شد و از آنزمان، ملقب به فلاویوس گردید . در سال ۱۳۵ میلادی ازطرف دولت روم به فرمانروایی ایالت کاپادوکیا منسوب شد . سال بعد آلانها را کـه از شمال قفقازبه آن نواحی حمله کرده بودند شکست داد. درزمان سلطنت آنتونینوس–پیوس[5] به مقام کنسولی رسید و سرانجام در پیری در عصر پادشاهی اورلیوس[6] درگذشت .

آریان درشیوهٔ نگارش تاریخ خود مقلدگزنفون بود[7] حتی‌مانند او که کتابی در تربیت کورش نوشت ، او نیز کتابی در بارهٔ اسکندر کبیر نوشته و شخصیت تاریخی او را تا به مقام قهرمانی و پهلوانی داستانی بالا برده است . از اینجهت

1– Arrianus Flavius
2– Arrian (Arrien)
3– Bithynia
4– Epictetus
5– Antoninus Pius
6– Aurelius
7– Xenephon

بهترین اثر او همین کتاب است که درهفت جلد در بارهٔ زندگینامهٔ و لشکرکشیهای این فاتح روزگار باستان نوشته و آنرا به تقلیدگزنفون آنابازیس[1] نامیده است و درمیان تواریخ قدیم که در بارهٔ اسکندر نوشته شده بهترین کتاب به شمارمی‌رود. وی کتاب دیگری‌به نام ایندیکا[2] یعنی هند در ذیل کتاب مزبور در بارهٔ دریانوردی در خلیج فارس نگاشته که حاوی اطلاعات مفیدی از جغرافیای تاریخی آن نواحی است . این دو کتاب یعنی آنابازیس و ایندیکا توسط روبسون[3] با اصل یونانی و ترجمهٔ انگلیسی آنها در مجموعه کتب کلاسیك کتابخانهٔ لوب بـه طبع رسیده است .

آریان کتاب‌دیگری در بارهٔ دریانوردی دردریای سیاه[4] نوشته و نیز کتابهای دیگری در بارهٔ ایران و مشرق بنام تاریخ جانشینان اسکندرو تاریخ بیتینیا و تاریخ پارت و آلانها داشته که همهٔ آنها از بین رفته است ، فقط تکه‌ای از کتاب تاریخ آلانهای او که بنام روش جنگی آلانها است در قرن هفدهم میلادی در شهر میلان بدست آمده که از نظر ارتباط با تاریخ ایران بسیار سودمند است .

سبك نگارش آریان روشن و ساده است و مبتنی بر منابع تاریخی می‌باشد. آثار او مورد استفاده نویسندگان بعد از وی قرارگرفته و همگی او را بر مورخان معاصرش ترجیح داده‌اند.

آفریکانوس (سکتوس یولیوس)[5]

آفریکانوس نویسندهٔ مسیحی است که در قرن سوم میلادی میزیست . وی

1- Anabasis
2- Indica
3- Robson. E. I
4- Periplus of the Euxine
5- Africanus (Sextus-Julius)

درشهر اماثوس[1] (عموس) ازبلاد فلسطین زائیده شد . همشهریانش از وی خواستند که برای گرفتن اجازهٔ تعمیر شهرشان به نزد هلیوگابال[2] (۲۱۸ - ۲۲۲) امپراطور روم برود . وی قبلا در زمان امپراطور سپتیموس سوروس (۱۹۳-۲۱۱) در بعضی از جنگهای او با دولت اسروئن[3] و آدیابن[4] که دو دولت دست‌نشاندهٔ اشکانی بودند شرکت کرده بود . در زمان امپراطور گردیانوس (۲۳۸-۲۴۱) در فلسطین مقامی ارجمند داشت .

کتاب تاریخنگاری او[5] که درپنج جلد به‌زبان یونانی بوده ودر آن حوادث جهان را از آفرینش عالم تا سال ۲۲۱ میلادی به رشتهٔ تحریر درآورده بود اکنون در دست نیست وفقط قسمتهایی از آن در کتاب تاریخ اوزبیوس باقی است . مورخان بیزانسی نیز از آن کتاب عظیم بهره‌ای بسیار برگرفته و قطعاتی از آنرا درکتابهای خود نقل کرده‌اند. آفریکانوس کتاب دیگری شبیه به دایرة المعارف داشته که آنرا به یونانی خستویی[6] و به‌فرانسه Les cestes می‌خواندند. دراین کتاب از انواع علوم آن زمان از کشاورزی و طبیعیات و پزشکی و فنون نظامی بحث کرده بود . این کتاب نیز در دست نیست و تنها تکه‌هایی از آن به جای مانده است . آفریکانوس در تاریخ خود سنوات تواریخ عهد قدیم را با حساب سالشماری مسیحی مقایسه کرده است .

آگاتانجلوس[7]

آگاتانجلوس وقایع‌نگاری است ارمنی که منشی تیرداد (درتاد)[8] دوم پادشاه

1- Emmaus
2- Heliogabale
3- Orroene
4- Adiabene
5- Chronographie
6- Chestoii
7- Aghathangelos
8- Dertad

ارمنستان بود . اصل وی یونانی است و نامش به یونانی آگاتاگلس‌است[1] . وی از مورخان و نویسندگان کلاسیك ارمنی در قرن چهارم میلادی بشمار می‌رود . او دریکی ازشهرهای ارمنستان غربی درهمسایگی کشورروم می‌زیست . آگاتانجلوس در تاریخ خود از حوادث بین سالهای (۲۲۶–۳۳۰) میلادی گفتگو می کند . اودر تاریخ ارمنستان‌خویش ازبشارت ودعوت بنیانگذار کلیسای‌ارمنی‌یعنی گریگوریوس مقدس[2] به روشنی‌بخش[3] گفتگو کرده وبه شرح جنگهای‌مقدس ریپسیم[4] پرداخته است . تاریخ او به زبان ارمنی و یونانی است و مشتمل بر چند بخش است . در آغاز هریك ازآنها کتابی مستقل بود ولی پس از سال ۴۵۶ . م . آن دوکتاب را بهم پیوسته و داستانهای افسانه‌آمیزی در بارهٔ ظهور مسیحیت در ارمنستان به آن افزوده‌اندکه بهیچ‌وجه ازآگاتانجلوس نیست . بین نسخهٔ ارمنی ویونانی اختلافات بسیاری مشاهده می‌شود، نسخهٔ یونانی این کتاب درطی مجموعهٔ بولاندیست[5] در ۱۸۳۵درونیزبچاپ رسیده ونسخهٔ انتقادی ارمنی‌آنرا ترمکرتیچیان[6] وکانایانس [7] با حواشی بسیار سودمند در شهر تفلیس در سال ۱۹۰۹ میلادی بطبع رسانیده‌اند .

آمیانوس مارسلینوس[8]

نام او را به زبان فرانسه آمین مارسلن[9] می‌نویسند . وی مورخی لاتین و یونانی‌الاصل است و در حدود سال ۳۳۰ در انطاکیه شام زائیده شد و از نجبای روم بشمار می‌رفت ولقب این‌گنوس[10] را که به معنای آزاده و نجیب است وبر

1- Agathagglos
2- Saint Gregoire
3- L,illuminateur
4- Ste Ripsime
5- Bollandistes
6- G. ter. Mekertichian
7- S kanayaence
8- Ammianus Marcellinus
9- Ammien Marcellin
10- Ingenus

نجبای آن روزگار اطلاق می‌شد ، برای خود اختیار کرده بود .

وی در زمان پادشاهی کنستانس[1] درایتالیا وارد خدمت نظام شد و سپس در رشتهٔ سواره‌نظام معروف به‌کوهورتوس[2] با سردار مشهور روم اوریسی‌کنیوس[3] به‌انطاکیه اعزام‌گشت . پس از آن در رکاب سردار مزبور برای سرکوبی شورشیان گالیا (فرانسه حالیه) رهسپار شد . آمین‌مارسلن در ضمن مأموریتهای جنگی خود در سال ۳۵۹ در شهر آمد amid گرفتار محاصره لشکریان ایران شد . همینکه‌شهر مزبور بدست ایرانیان افتاد او از بیم جان بگریخت . در لشکرکشی امپراطور یولیانوس[4] در ۳۶۳ به قصد جنگ با شاپور ذوالاکتاف در رکاب آن امپراطور به ایران‌آمد وپس ازکشته شدن یولیانوس و شکست رومیان در شهر انطاکیه‌رحل اقامت افکند وازخدمت نظام تقاعد جست . پس ازمدتی نیزازآنجا به روم‌بازگشت و تا پایان عمر در آن شهر بسر برد . در روم مشغول‌نوشتن تاریخ بزرگ خود شد، تا اینکه در زمان امپراطوری تیودوزیوس در حوالی سال ۳۹۰ میلادی‌درگذشت . او کتاب خود رارسگسته[5] نام نهاد وتاریخ وی در حقیقت ذیل تاریخ مورخ رومی تاسیتوس بشمارمی‌رود. کتاب او که تاریخ مفصل روم است ازسلطنت نروا[6] آغاز شده وبه مرگ‌والنس[7] یعنی‌سال۳۷۸میلادی خاتمه می‌پذیرد ومشتمل‌برحوادث۲۸۲ سال از تاریخ روم می‌باشد . کتاب وی در اصل ۳۱ جلد بوده وسیزده جلد اول‌آن که مشتمل بر وقایع ۴۵۰ سال بوده ازمیان رفته و ۱۸ جلد دیگرباقی مانده است . جلد چهارم که از هفدمین سال سلطنت کنستانس یعنی از سال ۳۵۳ میلادی آغاز می‌شود و حوادث مدت ۲۵ سال را در بردارد که مشتمل بر وقایع بین سالهای

1- Constance.
2- Cohurtus.
3- Urisicinus.
4- Julienus.
5- Resgestae.
6- Nerva.
7- Valens.

۳۵۳ و ۳۷۸ میلادی است .

سبك تحریر آمین مارسلن تحت تأثیر شخصیت سربازی او واقع شده و دارای استقلال فکر ونظراست ، با اینکه نوشته‌های او را از نثرهای شیوای لاتینی شمرده‌اند مع‌الوصف اسلوب نگارش اواز اغلاق و ابهام خالی نیست . آمیانوس مارسلینوس گذشته از مشاهدات شخصی که حاصل سفرهای جنگی او بوده‌اند آثار اراتوستن[1] و بطلمیوس[2] و هرودیان[3] بسیاربرخوردار شده است . نخستین چاپ تاریخ وی درسال ۱۴۷۴ به سعی و اهتمام جمعی ازدانشمندان در روم به زبان‌لاتین به طبع رسیده . درقرن نوزدهم عده‌ای از فضلا به تصحیح و ترجمه‌آن پرداختند متأسفانه تاریخ روابط روم وپارتهاکه درسیزده جزو اول‌آن بوده ازمیان رفته‌است.

تنها مطلبی که می‌توان در بارهٔ اشکانیان از باقیماندهٔ کتاب او استفاده کرد شرحی است که در پیرامون جغرافیای تاریخی ایران درکتاب بیست وسوم خود داده و ازشهرها و ولایات اشکانی به تفصیل یادکرده است .

ائوتروپیوس

فلاویوس ائوتروپیوس[4] ، مورخ رومی درقرن‌چهارم است که درلشکرکشی یولیانوس[5] امپراطورروم به ایران همراه وی بود، درسال ۳۷۰ میلادی درگذشت. کتابی از او در تاریخ مختصرروم[6] دردست است که تاریخ روم را به اختصاردر ده کتاب ازتأسیس آن دولت تا آخرسلطنت یویانوس[7] سال۳۶۳ . م به رشتهٔ تحریر

1- Eratosthene.
2- Ptolémeé.
3- Herodien.
4- Flavius Eutropius.
5- Julianus.
6- Breviarium historiae Romanae.
7- Jovianus.

درآورده است . وی کتاب خود را به شیوه‌ای ساده و بیطریانه نوشته ودربارهٔ دولت اشکانی مطالبی سودمند دارد .

اپولودروس

اپولودروس[1] دانشمند نحوی آتنی که درقرن دوم میلادی درحدودسال ۱۴۰ میزیست وازشاگردان نحوی یونانی آریستارخوس[2] بود .

اپولودروس را کتابی بنام بیبلیوتکه[3] مشتمل بر تاریخ خدایان و قهرمانان بزرگ است که درآن اشاراتی بـه تاریخ اشکانیان شده است . این کتاب توسط فرایزر به انگلیسی ترجمه شده ودرمجموعهٔ لوب منتشرگردیده است .[4]

اروسیوس (پولوس)

اروسیوس (پولوس).[5] مورخ وعالم کلامی مسیحی که دراواخرقرن چهارم درتاراگون[6] ازبلاد اسپانیا زائیده شد ودرسال ۴۱۵ میلادی به انجمن کشیشان مسیحی که در اورشلیم تشکیل گشت دعوت شد . اوراکتابی درتاریخ مفصل عالم است که آنرا به امر سنت اگوستین[7] از آباء کلیسای کاتولیك در هفت جلد نوشته و مشتمل بر حوادث جهان ازآغاز آفرینش تا سال ۴۱۷ میلادی است که در ضمن به تاریخ اشکانیان نیز اشاره کرده ومنابع او بیشترتواریخ لاتینی است .

1- Apollodorus.
2- Aristarchus.
3- Bibliothéke.
4- J. G. Frazer, Loeb Library.
5- Orosius (Paulus).
6- Tarragone.
7- Saint - Augustin.

استرابون

استرابون[1] ــ جغرافی نویس معروف یونانی که در حوالی سال ۵۰ ق . م . در آماسیه از بلاد کاپادوکیه در زمان امپراطوری تیبریوس تولد یافت . نسبت وی از طرف مادر به یکی از خانواده‌های در باری پادشاهان پنتوس میرسید . تحصیلات عمیق و متنوع خود را در مدارس آسیای صغیر طی کرد سپس در مصر به سفر پرداخت و تا آبشارهای نیل پیش رفت . در اسکندریه به مطالعه جغرافیای عمومی و آثار اراتوستن [2] و هیپارك[3] و پوزیدونیوس[4] و نویسندگان دیگر مشغول شد و طرح نگارش جغرافیای عظیم خود را در ذهن خویش میریخت. پس از آن تمام ولایات آسیای صغیر و یونان و سیسیل و ایتالیا را از زیر پای خود گذرانید و مدتی دراز در روم بماند، و سرانجام در حوالی سال ۲۱ میلادی درگذشت .

وی کتابی بنام «خاطرات تاریخی» داشته که از میان رفته و دنبالهٔ کتاب پولی بیوس[5] بوده است . وی بدنبال وذیل خاطرات تاریخی مزبور جغرافیای خود را در هفده جلد نوشته است .

در این جغرافیای تاریخی علاوه بروصف ممالك به تاریخ مردم آن و آداب و رسوم ایشان نیز پرداخته است .

بهترین قسمت جغرافیایی او فصولی است که در توصیف اسپانیا و ایتالیا و آسیای صغیر نوشته است .

دربارهٔ آلبانی و ایبری (قفقاز) و ماد و پارت و یونانیان باختری و بلخی اطلاعات مفیدی بدست میدهد ، اما اخباری که از پیرنه حکایت می کند مانند اخبار

1- Strabon.

2- Eratosthène.

3- Hipparque.

4- Posidonius.

5- Polybius.

او از هند نادرست و غالباً افسانه‌آمیز است .

او تصوراتی واهی دربارهٔ دریای خزر دارد و آنرا بحر عظیم نامحدودی میداند که به اقیانوس شمالی پیوسته است .

آخر کتاب هفتم جغرافیای او ناقص است و خلاصه موجزی که در قرون وسطی از آن فصل بعمل آمده دردست نیست . متن کتاب نهم نیز مغشوش و آشفته است. کتاب هفدهم که در بارهٔ لیبیا یعنی آفریقا نوشته ، بنظر ناتمام میرسد و افتادگی بسیاردارد . کتاب سوم که بسیارپرارزش است مشتمل بر مطالبی است که اقتباس از نویسندگان پیشین بخصوص از تاریخ عمومی پولی بیوس می‌باشد . از ترجمه‌های خوب این کتات ترجمه ایست که تاردیو[1] در ۱۸۶۶ درپنج جلد با شرح مشکلات آن به فرانسه کرده است .

استرابون منابع کتاب خود را در کتابخانهٔ اسکندریه مصر یافته و در پورتیکوس ویپسانیه[2] روم از نقشهٔ جغرافیائی عهدامپراطور ویپ سانیوس اگریپا [3] استفاده کرده است .

از هفده کتاب جغرافیای استرابون کتاب اول مقدمه و کتاب سوم تا دهم دربارهٔ اروپا، و کتاب یازدهم با فصول متعددی دربارهٔ آسیا ، و کتاب دوازده تا چهارده درباره آسیای صغیر ، و کتاب پانزدهم دربارهٔ هندوپارس و کتاب شانزدهم دربارهٔ بین‌النهرین و سوریه و عربستان ، و کتاب هفدهم دربارهٔ مصر و افریقااست.

بهترین طبع و ترجمهٔ آن توسط جونز در هشت جلد در مجموعهٔ لوب در ۱۹۲۲-۲۸ منتشر شده است .[4]

1- Tardieu.

2- Porticus Vipsaniae.

3- Vipsanius Agrippa.

4- H L. Jones, The Geography of Strabo The Loeb Library in 8 vols.

اورلیوس ویکتور (سکتوس)

اورلیوس ویکتور (سکتوس)[1] مورخ رومی که دراواسط قرن چهارم میلادی درافریقا زاییده شد وبعدها به‌کنسولی روم رسید . ولی اوزندگی درروم را ترجیح داد و تا آخر عمر به دین مسیحیت درنیامد وهمچنان به‌کیش باستانی رومیان‌باقی ماند . کتاب معروف او زندگینامه مردان درخشان روم است[2] در هجده فصل که در آن‌تذکره حال مردانی ازاگوست تاژولیان رانوشته است . دیگر کتاب«قیصران» [3] است که درآن زندگینامه قیصران روم را باکمال ایجاز وبا اسلوبی شیوا و روشن از زمان اگوست تا کنستانس[4] اول به رشته تحریر درآورده است .

اوسیوس

اوسویوس[5] که اورابه زبان فرانسه اوزب[6] می‌خوانند، لقب اوپامفلیت [7] است که‌آنرا بعلت ارادت از نام قدیسی بهمین اسم‌گرفته بود . وی در ۲۶۷میلادی زاییده شد و در حدود سال ۳۳۸ درگذشت . تولد او در فلسطین و تحصیلات وی دربیت‌المقدس و انطاکیه بود وبه فلسفهٔ افلاطون تمایل داشت . وی از دانشمندان معروف مسیحی است و ملقب به پدر تاریخ مسیحیت میباشد .[8]

اودرسال ۳۱۳ به اسقفی قیصریه[9] فلسطین رسید و از نشستن برمسند اسقفی

1- Aurelius victor (Sectus)
2- Viris illustribus Romae.
3- Caesaribus.
4- Constance
5- Evsevius
6- Eusebe
7- Pamphiite
8- Le Pere de l' histoire ecclesiastique
9- Cearee

انطاکیه صرف‌نظر کرد . سپس درمجمعی که از اسقف‌های مسیحی در نیقیه تشکیل شد شرکت کرد . ازب کتابهای بسیاری درعلم کلام و تاریخ مسیحیت نوشته است چون‌قسطنطین نخستین پادشاه ومؤسس مسیحیت درروم بود از این‌جهت ازب به اوعشق‌میورزید و کتابی درزندگینامهٔ او نوشت که‌درسال ۱۸۳۰ بچاپ رسیده‌است . وی بـه تاریخ بزرگی در ده جلد از آغاز خلقت تا سال بیستم سلطنت کنستانتین (قسطنطین) نوشته که ژروم[1] ازدانشمندان قرون وسطی آنرا به زبان لاتینی ترجمه کرده وذیلی بر آن نگاشته است . ترجمه‌ای بزبان ارمنی نیز ازاین کتاب در دست است ، که توسط زهراب[2] نامی از دانشمندان ارمنی در سال ۱۸۱۸ به چاپ رسیده است . قطعات اصلی‌متن ترجمه‌ارمنی را قبلا اسکالیژه[3] از آثارمختلف نویسندگان قدیم استخراج کرده و در ۱۶۵۸ میلادی در دوجلد تدوین کرده است . ازب کتاب دیگری دربارهٔ تاریخ کلیسادارد که اخبارمسیحیت را اززمان عیسی تا زمان شکست لیسینیوس[4] نوشته است . اصل یونانی این کتاب باترجمه‌لاتینی آن توسط دووالوآ de Valois در۱۶۳۹ میلادی منتشرشده‌است .این کتاب‌را تورانیوس‌دوفینوس[5] (۳۶۰ – ۴۱۰ م.) بزبان لاتینی ترجمه کرده و خود نیز ذیلی تا سال ۳۹۵ میلادی بر آن نوشته است .

تاریخ کلیسای اوسیوس‌توسط کرسوپ کیك[6] در ۱۹۲۶ دردوجلد بانگلیسی ترجمه و با متن‌یونانی آن توسط کتابخانه لوب منتشرشده است .[7]

1- St. Jerom

2- zohrab

3- Scaliger

4- Licinius

5- Torannius Rufinus

6- Kirsopp Lake

7- Eusebius. The Ecclessiastical History B in 2 Vols, The Loeb classical Library, 1626

ایسیدورخاراکسی

ایسیدورخاراکسی[1] مورخ یونانی درقرن اول پیش از میلاد که کتابی‌دربارهٔ هجده ایالت پارتی بنام استاتمس پارتیك[2] نوشته ودرآن شهرهای کشور اشکانی را شرح داده است. اورا از اهل خاراکس شهری در خوزستان دانسته‌اند کتاب وی در مجموعهٔ جغرافیای یونانی مولر در ۱۹۵۵ به طبع رسیده است.[3]

بردیصیان

بردیصان[4] عالم کلامی و متبدع سریانی که معاصر امپراطور مارك اورل[5] بود. وی مؤسس فرقهٔ کلامی وگنوسی دیصانیه‌ایست در۱۷۹دین مسیحیت‌پذیرفت ودرسلك روحانیان مسیحی درآمد و ازمدافعان سرسخت آن بشمار میرفت. کتابی دربارهٔ سرنوشت وتقدیرنوشته که قسمت بزرگی ازآن را ازب درکتاب‌خود آورده است. سپس او معتقد به مبتدعلت و مکتب‌الحادی والنتی‌نیانوس[6] شد و سخنان تازه‌ای‌آورد که مغایر اعتقاد عامهٔ مسیحیان است.

او دربین سالهای۱۵۴ – ۲۲۲ میلادی میزیست. بردیصیان بزبان آرامی به معنی ابن دیصان است. پدر ومادر اواصلاً پارتی بودند ودر۱۳۹ میلادی ازایران مهاجرت‌کرده و در شهر اورها (ادسا) اقامت گزیدند و پدرش «نوهاما» ومادرش «نهشیرام نام»داشت. اومردی فیلسوف وستاردشناس ومورخ وشاعربود ودرمذهب خـود به ثنویت‌ودوگانگی اعتقاد داشت و اساس دیـن خود را از کیش زردشتی

1- Isidore de Charax
2- Stathmes Parthiques
3- Muller, C. La Collection des Geographes grecs.
4- Bardesane
5- Marc Aurele
6- Valentinianus

گرفته وبآئین مسیح درآمیخته بود . وی زبان سریانی ویونانی وارامنی رابخوبی میدانست .

بردیصان کتابهای بسیاری در علم کلام و فلسفه ومسیحیت و نجوم و تاریخ نوشت که ازجمله تاریخ ارمنستان است که موسی‌خورن قطعاتی از آن را درکتاب خودآورده است . مانی در فلسفه دینی‌خود از افکاروآثار او استفاده کرده است[1]

بطلمیوس

بطلمیوس[2] که در تاریخ اسلام به بطلمیوس القلوذی معروف است ، عالم ریاضی و جغرافی‌دان و منجم یونانی‌است که درقرن دوم میلادی دراسکندریه مصر میزیست. اودربین سالهای ۱۳۹ و۱۶۱ میلادی دراسکندریه رصد ستارگان میکرد. اثرمهم اومگاله سینتاکسیس[3] یعنی مجموعهٔ بزرگ در ۱۳ کتاب است . که آنرا معمولاً مگیستی و به عربی المجسطی‌گویند و چنانکه خود او متذکرشده مبتنی‌بر کارهای دانشمندیونانی‌پیش‌ازخود هیپارخوس[4] می‌باشدکه‌به عربی او را ابرخس نوشته‌اند و مشتمل بر شرح منظومه بطلمیوس یا هیئت بطلمیوس بـرای توجیه حرکات آسمانی است . به زعم او زمین مرکز عالم و خورشید ومنظومهٔ شمسی درگرد اودرحرکت هستند . این نظریه تازمان کپرنیك ۵ در نزد علمای علم هیئت همچنان معتبروملاك عمل بود .

حجاج‌بن یوسف‌بن مطرکتاب منظومهٔ ریاضی‌یا مگیستی (یعنی کتاب‌بزرگ) اورا به‌عربی ترجمه‌کرده المجسطی نامید . کتاب دیگربطلمیوس جغرافیای‌ریاضی اوست درهشت کتاب که‌دردقت‌علمی ووسعت تحقیق‌کمتر ازکتاب‌المجسطی نیست وبرای تاریخ ایران ووضع جغرافیائی شهرهای دوره پارتی‌اهمیتی بسزا داردکتاب

۱ــ دکتر مشکور ــ تاریخ اجتماعی ایران در عهدباستان

2- Ptolémeus Claudius

3- Megalae Syntaxis

4- Hipparchus

5- Gopernicccus

جغرافیای بطلمیوس مبنای کتاب « صورةالارض » خوارزمی است که در آن نقشهٔ زمین او را با تغییراتی نقل کرد است . دربارهٔ جغرافیای او نگاه کنیدبه ترجمه‌های ریلاندر[1] وفیشر[2] که در ۱۸۹۳ و ۱۹۳۲ منتشرشده است .

پسیدونیوس ئول بیوپولیس

پسیدونیوس ئول بیوپولیس[3] ازمردم سکائیه[4] اروپابود وذیلی برتاریخ پولی بیوس[5] مورخ قدیم یونانی در ۵۲ جلد نوشت .

وی همچنین چهار کتاب در بارهٔ تاریخ آتیك و یازده کتاب دربارهٔ افریقا داشته که همهٔ آنها ازمیان رفته وفقط قطعاتی از آن یکجا با آثارپسیدونیوس رودسی بدست آمده است .

پسیدونیوس

پسیدونیوس رودسی[6] فیلسوف رواقی وعالم ریاضی ونویسنده یونانی‌است که در ۱۳۵ ق . م . در آپامه آ درسوریه تولد یافت .

وی تحصیلات خود را درآتن به پایان رسانید و بعدها در جزیره رودس[7] اقامت‌گزید و در ۵۱ ق . م . ساکن روم شد ودرسال ۴۹ ق . م . درگذشت . وی ازاستادان‌سیسرون سخنور رومی بشمارمیرفت. سفرهایی به اسپانیا وایتالیاسیسیل و دالماسی و ایلری‌و مارسی وکشورگالیاکرد . ازنظروسعت معلومات اورا با ارسطو

---

1 T. G. Rylands, Geography of Ptolemy, 1893
2 P. J. Fischer
3 Posidonius d, olbiopolis
4 Scythie
5 Polybius
6 Posidonius de Rhodes
7 Rhodes

مقایسه کرده‌اند . اومحیط کره زمین‌را از روی‌قواعد ریاضی حساب کرد . ومسافت بین زمین وماه را اندازه‌گرفت . درعین حال او از مورخان یونانی‌بشمارمیرفت . همهٔ آثار او ازبین رفته . کتابی بنام تاریخ جانشینان اسکندر تا زمان خود داشته که فقط قسمت‌هائی‌از آن‌باقی‌است وازمنابع تاریخ اوائل‌دورهٔ اشکانی محسوب‌میشود.

پلینوس

پلینوس که نام او در منابع کلاسیك کایوس پلینوس سکوندوس[1] آمده از دانشمندان بزرگ روم قدیم است که در زمان سلطنت امپراطور تیبریوس در سال ۲۳ میلادی در شهر نـووم‌کوموم Novum comum از بلاد گالیا[2] زاییده شد . خدمت سربازی خود را در آفریقا طی کرد . در۲۲ سالگی به فرماندهی گروهی از سواران رومی در جرمانیا رسید . و درسال ۵۲ م . درروم ساکن‌گشت و کتابی در بارهٔ جنگهای رومیان درجرمانیا در ۲۰ جلد نوشت .

درسال ۵۵ میلادی کتابی در ۳۱ جلد دربارهٔ تاریخ معاصرخود برشتهٔ تحریر درآورده است .

درسال ۶۸میلادی درچهل وهفت سالگی‌ازطرف نرون[3] به‌فرمانروائی‌اسپانیا رسید ومدت چهارسال حکومت‌وی‌بطول انجامید . درزمان وسپاسیانوس[4] مقاماتی عالی داشت .

درعهدتیتوس[5] به‌فرماندهی‌سفاین رومی‌درمیزه‌نوم[6] رسید. درسال۷۱میلادی وی به نگارش بزرگترین کتاب خود که دائرةالمعارفی ازگیاه‌شناسی وجانورشناسی

1- Caius Plinus Secundus
2- Gallia
8- Neron
4- Vespasianus
5- Titus
6- Misenum

و سنگ شناسی و ستاره‌شناسی و پزشکی، علوم طبیعی وجغرافیا و معرفت احجار کریمه در تاریخ وفلسفه وعلوم‌دیگربود پرداخت . این کتاب که مؤلف برای تألیف آن بیش از دوهزار کتاب خوانده وموادآنرا درطی سالها فراهم‌آورده وشش‌سال درتألیف آن صرف کرده بودهیستوریاناتورالیس[1] نام دارد ، که به معنی تاریخ‌طبیعی میباشد . وی این کتاب عظیم را در ۳۷ جلد تدوین کرد و در سال ۷۷ میلادی به امپراطور تیتوس تقدیم نمود . سرانجام او جان خود را در راه تحقیق فدا کرد . ودر هنگامیکه برای مطالعه دربارهٔ فوران آتشفشان وزو به نزدیك آن کوه رفته بود درجائی بنام استابیه[2] دچار اختناق وخفگی‌شده درگذشت (۷۹) م.

پلینوس عالم پرکاری بود و زمانی از آموختن و تحقیق نمی آسود و هیچ کتابی را نمی‌خواند مگر آنکه مواد لازم رااز آن استخراج کنندوبدون خستگی‌شب وروز را به تحقیق و تحریرمشغول بود . کمتر کسی از دانشمندان‌جهان پیدا شدند، که توانسته باشد بالغ بریکصد وشصت کتاب درفنون مختلف در دورهٔ ۵۶ سال از زندگی کوتاه خود بنویسد .

تاریخ طبیعی او که تاکنون موجوداست مشتمل برفصول‌ذیل میباشد :

کتاب‌اول مشتمل‌برفهرست مطالب ومنابع ونام‌نویسندگانی است که پلینوس از آثار ایشان استفاده کرده است . در این کتاب او نام ۳۲۷ نویسنده یونانی و۱۴۶ نویسنده رومی‌را ذکرمی کند که اکثرایشان آثارشان ازبین رفته وبدست ما نرسیده است . کتاب دوم و سوم و چهارم وپنجم درباره کیهان شناسی و جغرافیا وکتاب ششم تا دهم درباره زمین‌شناسی است . کتاب یازدهم تا نوزدهم درباره‌گیاه‌شناسی وکتاب‌های بیستم تا سی‌ودوم‌درباره پزشکی وجانورشناسی‌وگیاه‌های داروئی‌است.

درپنج کتاب آخراودرباره فلزات‌ومجسمه‌سازی ونقاشی وهنرمندان‌معروف و شاهکارهای ایشان صحبت کرده است .

---

1 - Histaria Naturalis

2 - Stabeiae

دائرةالمعارف او اطلاعات سودمندی در بارهٔ مشرق قدیم و دولت اشکانی میدهد اما از نظر تحقیق و انتقاد ارزش علمی بسیاری نـدارد و هیچگاه بپای کتب دانشمندانی مانند ارسطووهرودوت نمیرسد. تنها کاری که او کرده وتوانستهمطالب و موادی را از کتب پیش از خود فراهم آورد و در دسترس آیندگان بگذارد بدون آنکه به شیوه انتقادی اظهارنظری در بارهٔ آنهاکـرده باشد . اسلوب نگارش وی غالباً مغلق و پیچیده است و نثری ناشیوا دارد وظاهراً چون نویسنده پرکاری بوده فرصت دقت و تجدیدنظر بیشتری در آثار خود نداشته و فقط قناعت بـهگردآوری مطالب کرده است . متن و ترجمه کتاب تاریخ طبیعی او توسط را کام[1] وجونز [2] در ده جلد در مجموعهٔ لوب[3] به طبع رسیده است[4] .

پلوتارك

پلوتارك[5] که نام او به یونانی پلوتارخوس[6] است ودر کتابهای اسلامیاسم فلوطرخس آمده، نویسنده وزندگینامه نویسن وفیلسوف یونانیاست. وی درحدود سال ۵۰ میلادی در خرونه[7] ازولایت بئوسیا[8] تولد یافت و از خانوادهای متشخص و تـربیت شده بود . در سال ۶۶ در معبد دلفی بـه تحصیل ریـاضیات و فلسفه آمونیوس[9] پرداخت و پیرو فلسفه افلاطون شد ، سپس به مصرو ایطالیا سفرکرد ،

1- Rackham
2- W. H. S. Jones
3- Loeb classical Library
4- Pliny Natural History The Loeb classical Library
5- Plutarque
6- Ploutarkhus
7- Cbaeronea
8- Boeotia
9- Ammonius

ودر روم اقدام به افتتاح مدرسهٔ فلسفه‌ای نمودکه در آن علوم مختلف را تدریس میکرد. تراژان به‌وی حکومت ایلیری[1] را داد. پس از مرگ او پلوتارك به زادگاه خود رفت و در آنجا به‌کاهنی معبد آپولون[2] رسید . سرانجام در زمـان سلطنت هادریان[3] در سال ۱۲۰ میلادی درگذشت .

او بیش از صدکتاب داشته که بیشتر در زمینه فلسفه و تاریخ و اخلاق بوده است . وکتاب اخلاق او مورالیا[4] خوانده میشود . مهمترین‌کتاب او در تاریخ ، زندگـی‌های مـوازی[5] یا زندگینامـه مردان نامی است، کـه مشتمل بر شرح حال چهل‌وچهارتن از رجال برجسته یونانی و رومی است‌که درآن بطور موازی‌دوبدو تذکره احوال رجال یونانی‌ورومی‌را یکی‌پس‌ازدیگری‌مانند تزوس[6] ورومولوس[7] و اسکندر و سزار مورد بحث قرار میدهد. و آن کتاب به یك خلاصه‌ای منتهی میشودکه در آن مؤلف باز بطور موازی از زندگی شخصیت‌های یونانـی و رومـی دوبدوگفتگو میکند . پلوتارك درهر زوج احوال یکی از رجال یونان را با یکی از رجال روم مقایسه مینماید . بعلاوه آن‌کتاب مشتمل بر چهار زندگینامه منفرد نیز میباشد .

وی دراین زندگینامه‌ها از شخصیت واخلاق وجزئیات احوال پهلوانان‌کتاب خود یاد می‌کند . حتی سخنان کوتاه و کلمات قصار آنان را نیز در کتاب خود گنجانیده است .

1- Ilyrie
2- Apollon
3- Hadrian
4- Moralia
5- Vies parallelles, Paralel Lives
6- Theseus
7- Romulus

با آنکه پلوتارك دراثرخود تحت تأثیر فرهنگ یونانی وعظمت رجال رومی است بازکمتر از جاده حقیقت منحرف میشود و خصال ومحامد و مقابح آن مردان را با قلم شیوای خود مجسم میسازد و راز عظمت و انحطاط آنان را بیان می‌نماید. رویهمرفته اهمیت اخلاقی این زندگینامه‌ها بیش از ارزش تاریخی آنهـا است . اما روایاتی را که پلوتارخ درکتاب خود دربارهٔ کراسوس آنتونیوس ولشکرکشی آن دو به ایران وجنگ با اشکانیان نقل کرده ، از بهترین وموثق‌ترین اسناد تاریخی در بارهٔ آن دوره شمرده میشود .

با وجود خرده‌هایی که بر مؤلف بـه سبب وطن‌پـرستی او در معذور داشتن کراسوس در شکست فاحش وی می‌توان‌گرفت ، با این وصف مطالب مفصلی را که او در تاریخ خود در بارهٔ شرح حال کراسوس آورده از بهترین و مفصل‌تـرین روایات تاریخی در بارهٔ او است .

احمدکسروی منتخباتی از این کتاب را بعنوان « گلچینی از پلوتارخ » در دو جلد در سالهای ۱۳۱۴–۱۳۱۵ در تهران منتشرکرده ، و نیز آقای مشایخی همهٔ آن‌کتاب را تحت عنوان « حیات مردان نامی » ترجمه و در چهار جلد در سال ۱۳۳۶–۱۳۳۸ از طرف بنگاه ترجمه و نشرکتاب در تهران به طبع رسانیده است .

متن یونانی و ترجمه انگلیسی آن توسط پرین در یازده جلد در مجموعـهٔ لوب‌به چاپ رسیده است .[1]

پوزانیاس

پوزانیاس[2] جغرافـی‌دان و مورخ یونانـی در قـرن دوم میلادی است . در فریگیه تولد یافت و بعد از خاتمهٔ تحصیلات بـه سیاحت پرداخت و بـه بسیاری از

1– Bernadotte Perrin Plutarchus Lives the Loeb Classical Library in II vols

2- Pausanias

ممالك دنیای آنروز سفر کرد و سرانجام در ۱۷۰ م . در روم ساکن شد و درهمانجا در غایت پیری درگذشت .

کتابی درده جلد نوشته که هر کدام در باره یك ولایت یونانی است که از نظر تاریخ وجغرافیای قدیم یونان مأخذ خوبی بشمار میرود ولی بپای کتابهای نظیر تاریخ هرودوت و توسیدید نمیرسد[1] .

پولیه‌نوس

پولیه‌نوس (پلین)[2] نویسنده یونانی که در مقدونیه زاییده شد و درزمان مارك اورل[3] در شهر روم به وکالت پرداخت ، از دانشمندان قرن دوم میلادی است و شهرت وی به کتابی است که در بارهٔ حیله‌های جنگی تحت عنوان استراته‌گه‌ماتا[4] نوشته و در آن از روی بسیاری ازمنابع تاریخی که عده‌ای از آنها بدست ما نرسیده حیله‌ها و خدعه‌های جنگی را شرح داده است . این کتاب از لحاظ آنکه‌گاهی در شرح حیله‌های جنگی اشاره به تاریخ و جنگهای ایران و روم میکند برای تدوین تاریخ اشکانی مفید است ،

و یکی از منابع آن دوره شمرده میشود . متن این کتاب را کازوبون[5] در ۱۵۹۸ میلادی منتشر کرد و ترجمه فرانسهٔ آن توسط «دون لوبینو » در ۱۷۳۹ در پاریس به طبع رسیده‌است.[6]

تاسیتوس

پوبلیوس کورنلیوس تاسیتوس[7] ۵۵–۱۲۰ م . از اشراف‌زادگان و مورخان

1- W. h. S. Jones Pausanias Description of Greece the Loeb - classicacl Library in 4 vols

2- Polyaenus (Polyen)

3- Marc-Aurel

4- Strategemata (Stratagemes)

5- Casaubon 6- Don Lobineau, Paris 1739

7- Publius cornelius Tacitus

رومی است در سال ۷۸ میلادی با دختر یولیوس آگریکولا[1] فرمانروای بریتانیا ازدواج کرد . و بخدمت دولت درآمد ، و به مناصب عالی رسید . در زمان تیتوس به نمایندگی سنا انتخاب شد . در زمان ترایانوس (تراژان) منصب پروکنسولی آسیا را یافت . او ازدوستان مورخ معروف پلینوس بود . درمیان نامه‌های مورخ مزبور یازده نام یافت شده که به تاسیتوس نوشته است . تاسیتوس از نویسندگان مشهور بزبان لاتینی است و تألیفات بسیاری داردکه از جملهٔ آنها یکی در بارهٔ فن بلاغت و انحطاط آن است[2] . و دیگر آگریکولا است‌که در آن شخصیت پدرزن خود را مورد بحث‌قرارداده، ودیگر جرمانیا[3] است‌که در آن دربارهٔ نژاد و آداب و رسوم جرمانها تحقیق‌کرده، و دیگرهستیوریا[4] است‌که در آن تاریخ امپراطوری روم را دردوازده یا چهارده‌کتاب ازگالبا[5] تا دومی‌تیان[6] (۶۸-۹۶م .) نوشته است . دیگر سالنامه‌هاست‌که در آن وقایع امپراطوری روم را از ۱۴ تا ۶۷ میلادی یعنی ازمرگ اگوست تا کشته شدن نرون در شانزده‌کتاب نوشته است[7] . از این‌کتاب جزچهار جلد اول و قطعاتی از جلد پنجم و ششم و کتاب یازدهم و شانزدهم در دست‌نیست در حالیکه اولین و آخرین فصول آنها ناقص است . تاسیتوس نویسنده‌ای است اخلاقی و در انتقاد از اوضاع زمان خود ید طولائی دارد وحوادث را بطرزی‌واقع بینانه مورد بحث قرار داده و نکته‌سنج است وشیوه‌ای روان دارد . به رومیان زمان خود خوشبین نیست و عقیده داردکه ایشان می‌بایستی از رفتار و کردار پدران با

1- Julius agricola

2- Dialoguus de Oratoribus

3- Germania

4- historiae

5- Galba

6- Domitian

7- ab Eccessus divi Augusti

شهامت خود پیروی کنند . بهترین طبع آثـار او همان است که تـوسط فیشر[1] و فورنو[2] در مجموعـهٔ متون کـلاسیك در آکسفورد[3] بچاپ رسیده است . کتاب هیستوریای او توسط رامسی[4] در ۱۹۱۵ و کتاب سالنامه‌های او توسط چـرچ[5] و برودریب[6] در ۱۹۲۱ و کتاب آگریکولا[7] و جرمانیای او تـوسط ماتینگ‌لـی[8] در ۱۹۴۸ و کتاب دیالگ[9] او توسط پترسون[10] در مجموعهٔ لوب به طبع رسیده‌است و نیز تاریخ او در ۴ جلـد در مجموعهٔ لـوب با متن و ترجمهٔ انگلیسی بـه چاپ رسیده است[11].

تروگوس پمپیوس

تروگوس‌پمپیوس[12] نام مورخ لاتینی است که در نیمهٔ اول قرن اول میلادی درگالیا زاییده شد . و معاصر اگوستوس امپراطور روم (۳۱ ق . م ۱۴ م .) بود . وی تاریخی عمومی در ۴۴ جلد (کتاب) به زبان لاتینی نـوشت که در آن تـاریخ خود را از زمان نینوس Ninus پادشاه آشور آغاز کرده و تا به زمان اگوستوس

1- C D Fisher

2- H Furneaux

3- Oxford classical texts

4- G. Ramsay

5- A Church

6- W J. Brodribb

7- Agricola

8- H. Matingley

9- Dialogue

10- W. Peterson

11 - Tacitus the Histoires the Loeb Classical library in 4 Vols

12- Trogus Pomeius

رسانیده است . کتاب او تاریخ فیلیپیك[1] نام داشته زیرا حوادث مقدونیه و کارهای فیلیپ قسمت بزرگی از تاریخ او را اشغال کرده است . متأسفانه این تاریخ عظیم از میان رفته واز ۴۴ کتاب آن تنها مقدمه‌ای باقی است . یوستینوس[2] مورخ دیگر رومی همه این کتاب را انتحال کرده و جز یکی دوبار اشاره بـه نام پمپیوس همه کتاب را بنام خود دیگرباره به رشتهٔ تحریر درآورده است .

ما دربحثی که ازیوستینوس خواهم کرد ازاین کتاب دیگرباره یاد خواهیم نمود

خوروبوت

خوروبوت[3] مورخ ایرانی و ارمنی‌الاصل کـه منشی شاهپور دوم پـادشاه ساسانی بود و در قرن چهارم میلادی میزیست . در زمان یولیانوس بدست رومیان اسیر شد و او را به قسطنطنیه بردند و در آنجا به کیش مسیحیت درآمد و اله‌آزار[4] نـامیده شد . در قسطنطنیه وی زبان یونانـی آموخت و بدان زبـان تاریخ سلطنت شاهپوروخسروپادشاه ارمنستان‌را نـوشت . اوهمچنین نوشتجات تاریخی‌برصوما[5] هموطن خود را! به یونانی ترجمه کرد . موسی‌خورن مورخ معروف ارمنی از این کتاب بسیار نقل کرده می‌نویسد :

«این کتاب‌را پرسوماوپارسیان راسدشون[6] (راست‌گون) نامندومن‌مندرجات این کتاب را باستثنای افسانه‌های آن نقل می کنم » .

دکسی‌پوس

پوبلیوس . هرنینوس دکسی‌پوس[7] مورخ یونانی در نیمه دوم قـرن سوم

1- Histoires Philippiques
2- Justinus
3- Khorobut
4- Eleazar
5- Barsuma
6- Rasdshun
7- Publius Herennius Dexippus

میلادی و فرمانده قشون آکائی[1] در ۲۶۹ میلادی است . وی با گوت‌ها[2] که‌قصد هجوم به آتیك را داشتند جنگ کرد . او ملخصی از تاریخ عمومی جهان نوشته و در آن شرح جامعی در بارهٔ اسکیت‌ها (سکاها) داده است . که قطعاتی از آن دردست است. و برای نخستین بار نیبوهر آن را در مجموعهٔ بیزانسی‌گردآوری کرده است[3] . طبع دیگری از این‌کتاب نیز در مجموعهٔ وشر آمده است[4] . این قطعات از نظر منابع تاریخ دورهٔ اشکانی و ساسانی سودمند است .

دیودورس سیسیلی

دیودورس سیسیلی[5] مورخ یونانی‌که از بومیان شهر آگیریوم[6] در جزیره سیسیل بود و از معاصران یولیوس سزار واگوستوس است ، و در قرن اول پیش از میلاد میزیست . وی از مورخان بزرگ دنیای قدیم بشمار میرود و بعد از سی سال مطالعه‌درمنابع‌پیش‌ازخود توانست‌تاریخی‌درچهل‌کتاب بنام بیبلوتکاهیستوریکا[7] پدید آورد‌که ازآن به‌کتابخانه تاریخ تعبیر میشود . در این‌کتاب عظیم ، اوتاریخ همهٔ ملل شناخته شده زمان خود را به ترتیب سنین از روزگاران قدیم تا سال‌جنگ سزار وگالیا (۵۸ ق - م .) نوشته است . مؤلف در چهارکتاب اول این تاریخ‌ملل را به شیوه نژادشناسی به اقوام مختلف تقسیم‌کرده . در دیگر فصول کتاب خود را به ترتیب سالهای المپیاد[8] دنبال نموده است . از این اثر عظیم جز ۱۵ کتاب

1- Achaie

2- Coths

3- Niebuhr Corpus Scriptorum byzantinorum 1829

4- Wescher Poliorcretique des Grecs 1867

5 Diodorus siculus

6 Agyrium

7 Bibliotheca Historica

8 Olympiades

کامل آن در دست نیست یعنی پنج کتاب اول و از آغاز کتاب یازدهم تا بیستم .

سه کتاب اول تاریخ او مربوط به وقایع مصر و آشور وحبشه و دیگر بربرها است . کتاب چهارم و پنجم مربوط به زمان پهلوانی یونان، و کتاب یازدهم تا بیستم مربوط به‌حوادث لشکرکشی خشایارشا به‌یونان تا جنگ ایپسوس[1] است . از کتاب تاریخ دیودر بسیاری از مورخان و نویسندگان قدیم بهره برگرفته و قسمت‌هائی‌از آن را در کتب خود نقل‌نموده‌اند. کتاب او نخستین تاریخی‌است که ازبین‌نویسندگان قدیم در بارهٔ تاریخ عالم نوشته شده است . شیوهٔ نگارش او روان و روشن است .

از دیگر کتابهای گمشدهٔ او قطعاتـی در دست است . متن یونانی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را الدفازر در مجموعهٔ کتابخانهٔ لوب منتشر کرده است[2] .

دیون کاسیوس

دیون کاسیوس[3] مورخ یونانی که در حدود سال ۱۵۵ . م . در نیقیه از بلاد بی‌تی‌نیه در آسیای صغیرزاییده شد وازطرف مادربه‌دیون کریستوم میرسد ، وپدرش سناتوری رومی‌بود . اونیزدرزمان سلطنت کمودوس به سناتوری رسید و سپس به مناصبی دیگرنایل آمد. در زمان الکساندرس سوروس فرمانروای شمال افریقابود.

سرانجام در ۲۳۵ میلادی درگذشت . وی در اواخـر عمر بـه زادگـاه خود بازگشت و کتابی را که در تاریخ روم دردست تألیف داشت تمام‌کرد و آنرا در هشتادکتاب بنوشت . قسمت بیشتر این‌کتاب از میان رفته وجزنوزده جلد یعنی ازکتاب ۳۶ تا ۴۵ و چند قطعه دیگر دردست نیست که‌کسری‌آن از روی خلاصه‌ای

1– Ipsus

2– C H Oldfather Diodorus of Sicily in 12 Vol the Loeb Classicical Library Harvard University

3- Dion Cassius

که کسیفیلین[1] از آن تهیه کرده جبران میشود . دیون آخرین مورخ یونانی است که به قواعد نگارش تاریخ آشنا بوده است .

او در سبب تألیف تاریخ خودگوید : که دمون[2] یعنی شیطان به خواب او آمد و از او خواست که کتابی در تاریخ روم بنویسد . او بیست‌ودوسال صرف نگارش این‌تاریخ کرد وحوادث روم را از آمدن‌انه[3] به ایتالیا تا روزگار الکساندر سوروس ۲۲۹ .م . نوشت . سبك او روشن و روان است و در نگارش تاریخ از شیوهٔ توسیدید[4] تقلید کرده است . در بارهٔ اشکانیان اخبار مفیدی را آورده است . این کتاب را گرو[5] و بواسه[6] با متن یونانی و ترجمه فرانسه در سال ۱۸۵۲–۱۸۷۰ منتشر کرده‌اند .

(سیبلین)[7]

سیبیل[8] که بزبان‌لاتینی آنرا سیبیلا[9] گفته‌اند دریونان وروم قدیم نام چندزن غیبگو است که مدعی‌بوده‌اند ازطرف خدایان کشف امورغیبیه به ایشان الهام‌میشود مجموعهٔ غیب‌گوئیهای‌ایشان راکه درروم درکتابی‌گردآوری شده بود «اوراکولا–سیبیلینا»[10] یعنی‌الهامات سیبیل ویا لیبری‌سیبیلینی[11] یعنی کتاب سیبیلهامیخواندند .

1- Xiphilin
2- Demon
3- Enee
4- Tucydid
5- Gros
6- Boissée
7- Siblins
8- Sibyl
9- Sibylla
10- Oracula Sibyllina
11- Libri Sibylini

سیبیل‌ها دراین الهامات سرنوشت و آینده امپراطور روم را پیش بینی کرده بودند . این پیش‌گوئی‌ها راگومه آن[1] سیبیل یا کاهنه غیبگو اریتره[2] در مجموعه‌ای گردآوری کرد و پیش خود نگاه میداشت ، چون به فرتونی و سالخوردگی رسید آنها را به تراکوی نیوس‌بریسکوس[3] به ۳۰۰ فیلیپ طلافروخت ـ نخست‌نه کتاب سپس شش کتاب و سرانجام سه کتاب دیگر آنرا به همان قیمت به وی تحویل داد . این کتابها درسرداب معبد ژوپیتر در کاپی‌تولین[4] نگاهداری میشد وجزبرای سنای روم کسی حق نداشت به آن کتاب مراجعه کند . این غیبگوئی‌ها با عباراتی مبهم و پیچیده به شعر یونانی گفته شده بود و کسی جز کاهنان معبد مزبور که تمام حوادث آینده را ازروی آن پیش‌بینی میکردند قادربه فهم معانی آن کتاب نبودند، وهمانان بودند که آن کتابرا برای‌بزرگان دولت‌تفسیرمی‌نمودند . این مجموعه در آتش‌سوزی که در معبد کاپی تولین روی داد (در۸۳ ق . م .) از بین رفت . سنا چون آنرا برای دولت روم مفید میدانست فرمان به تهیه نسخه دیگری از آن داد و اگوستوس این‌مجموعه را با خود به‌کوه پالاتین[5] برد و در معبد آپولون[6] که خدای الهامات است نهاد . این نسخه تا سال ۳۳۹ میلادی موجود بود . در آن زمان استیلیکون[7] آنها را به امر تئودوسیوس بسوزانید . ظاهراً علت سوخته شدن آن پیش‌بینی ها انهدام روم در ۴۴۷ م . یعنی دوازده قرن بعد ازبنیادشهرروم بود . سپس نسخه‌ای دیگر از آن فراهم آمد که تا ۴۰۵ میلادی موجود بود وبعدازآن یهودیان ونصرانیان به زعم خود بر آن مطالبی افزودند. از الهامات سیبیلی هشت‌کتاب به شعر یونانی وجود دارد که براساس پیش‌گوئیهای‌مسیحی تدوین شده است‌وظاهراً آنرامسیحیان

1- Gumaen Sibyl
2- Erythrée
3- Traquinius Priscus
4- Capitolin
5- Palatin
6- Apollon
7- Stilicon

در قرن دوم میلادی جعل کرده باشند . از این مجموعه شروح و ترجمه‌هایی در دست است که یکی از آنها ترجمه‌ای است که تری به انگلیسی کرده است[1] .

این مجموعه با همه ابهام و خرافاتش یکی از منابع تاریخ اشکانی است . زیرا در ضمن مطالب گوناگون حقایق تاریخی را متضمن میباشد . چون مشکل است که از روی یقین و اطمینان بگوئیم هراطلاعی که آن کاهنان ثبت کرده‌اند مربوط به چه شخصی وچه حادثه‌ای است . از این رو درفهم مطالب آن کتاب باید به حدس وگمان متوسل شد وبه ذکروقایع معقول آنها درسلسلهٔ حوادث‌تاریخی اکتفاجست. با این وصف بعضی از این کتب ، به خودی‌خود یك واحد مستقل است که‌از حذف و الحاق مصون مانده وبرای تاریخ دورهٔ پارتی سودمند میباشد .

(سیسرو)

مارکوس تولیوس‌سیسرو[2] (۱۰۶ – ۴۳ق . م) سخنور و سیاستمدارمشهور روم است . در آرپینوم[3] تولد یافت و در شهر رم و آتن وجزیره ردس به تحصیل فلسفه وحقوق پرداخت . نخست وکیل دعاوی بود (۸۰ ق . م) سپس در سیسیل دست اندرکار حکومت آن جزیره شد و قبر ارشمیدس ریاضی‌دان معروف قدیم را کشف کرد و آن را مرمت‌نمود . در۵۸ ق . م توسط کلودیوس از روم تبعیدگشت. در ۵۷ ق . م . توسط پوپمیوس به روم فراخوانده شد و بـه حزب طرفداران آن سرداردر آمد و از مخالفان یولیوس سزارگردید . در ۵۱ ق . م به‌حکومت ایالت کیلیکیه رسید . در سال ۴۹ ق . م . برضد سزار به پمپوس پیوست وپس از اتمام جنگهای داخلی ، سزار او را عفوکرد سپس سرسختانه به مخالفت با آنتونیوس برخاست ودرخطابه‌ها ونوشته‌های خوداورا مورد حمله قرارداد . وسرانجام‌باشاره او جان خود را از دست داد .

1- M. S. Terry, The Sibyline Oracles

2- Marcus Tullius Cicéro (Ciceron)

3- Arpinum

او از نویسندگان بزرگ رومی بزبان لاتینی است و از کسانی است که زبان فلسفی لاتینی را بنیان‌گذارده است .

سیسرون درهنگامیکه‌فرمانروای کیلیکیه بود از آنجا نامه‌هائی به دوستان‌خود نوشته وگزارشهایی دربیان اوضاع آسیا وحرکات لشکریان پارت برای دوستان‌خود می‌فرستادوحوادث روزمره راپیاپی شرح می‌داد ،که اکنون همهٔ آنها دردست‌است که از منابع مهم تاریخ اشکانی بشمار میرود . از ترجمه‌های خوب نامه‌های او ترجمه‌ای است،که توسط تیرل وپورسر از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۸ منتشرشده است[1] ونیز توسط وینستددرمجموعهٔ لوب به انگلیسی ترجمه ودرسلسلهٔانتشارات آن‌کتابخانه منتشرشده است .[2]

(فرونتینوس)

فرونتینوس سکتوس یولیوس[3] (۴۰ – ۱۰۳ ق . م) نویسندهٔ رومی که در عین حال مردی‌سیاستمدار ونظامی بود ودر۴۷ میلادی به‌فرمانروائی جزیرهٔبریتانیا وسپس به ریاست امورسپاه رم رسید . از آثار او دوکتاب مانده‌که یکی راجع به سیستم آبیاری وسدبندی شهررم است .[4] ودیگری کتابی‌است درحیله‌ها وخدعه‌های جنگی‌و آئین‌لشکرکشی ، بنام استراتهگه‌ماتا[5] .که هردو آنهاتوسط بنت Bennet به انگلیسی ترجمه شده ودرمجموعهٔ آثارکلاسیك لوب با متن لاتین بچاپ رسیده است ،کتاب اخیررا فرونتینوس با ذکرشواهدبسیاری از روی تواریخ قدیم یونان

1– R. Y. Tyrrell and L. C. Purser

2– E. O. Winstedt, Cicero Letters, to Atticus in 3 Vols The Loeb Classicall Liberary, Harvard University Press

3– Sextus julius Frontinus

4- de Aquaeductibus urlus Romae

5– Strategemata

وروم مدون ساخته و دربعضی ازجاها به جنگهای ایران وروم درزمان اشکانی اشاره کرده است .[1]

(فرونتو)

مارکوس کورنلیوس فرونتو[2] سخنور و نویسنده و مورخ رومی است که درقرن دوم و پس از ۱۷۵ میلادی درگذشته است ، وی معلم امپراطور مارکوس اورلیوس[3] و وروس[4] بود . درسال ۱۶۱ میلادی به مقام کنسولی رسید . از آثار او نامه هایی است که در قرن نوزدهم میلادی (۱۸۱۵) توسط کاردینال مه[5] ازشهر میلان به زبان لاتینی بدست آمده که آنها را به مارکوس اورلیوس نوشته است و از منابع تاریخ روم و اشکانی بشمار میرود. متن لاتین این کتاب با ترجمه انگلیسی آن توسط های نس در دو جلد در سلسله کتب لوب به طبع رسیده است .[6]

(فلوروس)

لوسیوس ـ آنه ئوس یولیوس فلوروس[7] تاریخ نگار رومی که اصلاً اسپانیولی و ازخاندان سنك[8] بود ودرزمان ترایانوس (تراژان) می زیست . او را کتابی در تلخیص تاریخ روم است که تاریخ آن ملت را درچهار کتاب از آغاز تا ۲۵ پیش از

1- Frontinus, The Stratagems and âqueducts of Rome Loeb 1925 .

2- Marcus Cornelius Fronto

3- Marcus Aurelius

4- Verus

5- Cardinal Mai

6- The Correspondence of Marcus Cornelius Fromto, By C. R. Haines in 2 Vols the Loeb classical Library

7- Lucius - Annaeus julius Florus

8- Sénéques

میلاد یعنی تا بسته شدن معبد یانوس (ژانوس)[1] بدست اگوستوس با دقت و ذوق خاصی خلاصه کرده است . در این کتاب او پای از جاده حقیقت‌گویی و بی طرفی فراترگذاشته است . عیبی که براوگرفته‌اند آنست که در تعریفات جغرافیائی گاهی اشتباه کرده است . کتاب اورا میتوان ازمنابع تاریخ اشکانی در روابط سیاسی آن کشور با روم دانست .

(فیلوستراتوس)

فلاویوس فیلوستراتوس[2] عالم علم بلاغت و زندگینامه‌نویس یونانی که در لمنوس[3] زاییده شد وعلم بلاغت رادرآتن وروم‌آموخت . وی به دربارسپتیموس سوروس راه یافت و از نـدمای او و ملکه یولیا[4] بشمار میرفت ومرگ او در بین سالهای ۲۲۴-۲۲۹ میلادی بود . آثار چندی از او بجای مانده که معروفتر از همه زندگینامه آپولونیوس‌تیانی[5] است‌درهشت کتاب. آثاراوتوسط کنی‌بیر[6] ،ورایت[7] وفیربانکز[8] درچهارجلد درمجموعهٔ کتابخانه‌لوب با اصل یونانی وترجمه انگلیسی آن به طبع رسیده است .[9] کتاب زندگینامه اپولینوس با آنکه آمیخته با افسانه است یکی‌ازمنابع تاریخ اشکانی است . زیرا اوضاع داخلی کشور پارت رادرزمان پادشاهی اردوان اشکانی در مدت دوسال وهشت ماه توصیف می‌نماید ، همین‌رقمی که با دقت ثبت کرده ثابت می کندکه دربیان جزئیات وقایع دقیق بوده است زیرا

1- janus
2- Flavius Philostratus
3- Lemnos
4- julia
5- Flavius Philosratus Life of Apollonius of Tyana
6- F. M. Conybear
7- w. C. wright
8- A. Fairbancs
9- Loeb Library, 1912 - 1931

ارقام را باین دقت درحکایات و افسانه‌ها نمیتوان آورد ولی تا چه حد این مطالب را میتوان باورکرد مسئله‌ای است دشوار که باید حل شود .

کاپی تولینوس

یولیوس کاپی تولینوس[1] ، از وقایع‌نگاران رومی است که تاریخ امپراطوری روزگار اکتاویوس اوگوستوس را نوشته ، وی در زمان دیوکلیسین و کنستانتین دراواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم میلادی میزیست. از او آثاری دربارهٔ زندگی آنتونیوس ومارکوس اورلیوس[2] ، وروس[3] ، پیرتناکس[4] ، وآلبینوس[5] و غیره در دست است . عبارات او ازنظر دستوری نادرست وسبك نگارشش از تکرار و اطناب مخل خالی نیست . چون شخصیت‌هایی که در بارهٔ آنان بحث کرده از امپراطوران معاصرشاهنشاهان اشکانی بوده‌اند ، ازاین جهت کتاب او ازمنابع تاریخ آن سلسله بشمار میرود . کتاب اورا والتون درمجموعهٔ کتابخانهٔ لاتین به فرانسه ترجمه کرده است .[6]

لروبنای ادسی

لروبنای ادسی[7] ، مورخی است سوریایی که درقرن اول میلادی میزیست و ازشاگردان بردیصان بود .

1- Julius Capitolinus

2- Marcus Aurelius

3- Verrus

4- Pertinax

5- Albinus

6- M. Valton, la Bibliothéque latin - Francaise de Panckouke, Paris, 1844 .

7- Léroubna d Edesse

نام او را در آثار موسس خورناسی گروپنا[1] آمده است . وی از مردم شهر ادسا یا اورها وفرزند آپشاتار[2] نامی است و از معاصران آبگارا اوخاما[3] ، پادشاه ادسایا (اورها) بشمار میرود .

وی تاریـخ آبگار و پسرش سندروك و دولت خسروئن راکه دست‌نشانده شاهنشاهان پارت بودند به رشتهٔ تحریر آورد. درحدود صدسال پیش آثاری ازاو در کتابخانهٔ ملـی پاریس پیدا شد . از مدارکی که باو نسبت داده شده شرح مکاتبه‌ای است که آبگارپادشاه‌خسرون‌باعیسی‌مسیح کرده‌است. ظاهراً موسس‌خورناسی‌نیزاین مطلب را از کتاب وی نقل‌کرده باشد ولی نویسندگان اخیر ارمنی ایـن نوشته را سرتاسر جعلی میدانند و میگویند ازلرونبا نیست . اصل نوشته‌های تاریخی لروبنا دربارهٔ کشورخسرون و آبگار و ارتباط او با شاهنشاهان اشکانی از میان رفته وفقط مطالبی از قول وی درکتاب تاریخ موسس خورناسی باقی مانده که در این موارد باید به‌کتاب وی رجوع کرد .

لوکیانوس

لوکیانوس (لوسیان)[4] نویسنده سوفسطائی و هجاگوی یونانی کـه درشهر ساموساتا[5] پایتخت کوماگنه[6] درساحل فرات درشمال شرقی انطاکیه درسال ۱۲۵ م متولد شد وپس‌از اتمام‌تحصیلاتش درزمرهٔ سخن‌گویان قانون یا وکلای‌دادگستری شهرانطاکیه درآمد . سپس خود را استاد علم بلاغت خواند و به شهرهای آسیای صغیرومقدونیه ویونان و ایطالیا وگالیا سفر کرد ودرحدود سال ۱۶۵ میلادی درشهر آتن اقامت‌گزید ومدت بیست سال درآنجا بماند .

1- Ghéroupna
2- Apshatar
3- Abgar ouchama
4- Lukianus (Lucian)
5- Samosata
6- Comagene

سپس بـه مأموریتی رسمی بـه مصر رفت و سرانجام در سال ۱۹۰ میلادی درگذشت . لوکیانوس ۶۵ اثر ابتکاری داردکه بیشترآنها در بارهٔ فن بلاغت وفن بیان وادبیات انتقادی وزندگینامه نویسی وداستان نویسی ومکالمات هجایی است . ازآثاراوکتابی استبنام «تاریخ حقیقی» که آنرا برضد تاریخنگاران ناشایستهنوشته که میخواستهاند در تاریخ خود از هرودوت و توسیدید تقلیدکنند ولی لیاقتآن کار را نداشتهاند . ولی این تاریخ را پس ازخاتمه جنگ رومیان وپارتیان درسال ۱۶۵ میلادی نگاشته و ازنظرمنابع تاریخ اشکانیاثری مفید است . بهترینمجموعهٔ کامل از آثارلوکیان ترجمهای استکه از آن فالر[1] در ۱۹۰۵ کرده و نیز متن و ترجمهایست که توسط هارمون[2] در هشت جلد در مجموعهٔ کتابخانه لوب منتشر شده است .[3]

لیویوس

لیویوس تیتوس[4])۵۹ ق . م ۱۷ م .) مورخی رومـی استکـه در شهر پاتاویوم[5] درکیالپینگالیا زاییده شد ودرهمانجا درگذشت . او بیشتر عمرش را در شهرروم گذرانید . اوکتاب عظیمی درتاریخ روم داشتهکه در۱۴۲ کتاب آنرانوشته بود وحوادثی را ازسال ۷۴۲ ق . م . تا نهم میلادی شامل میشده است .

کتابهای ذیل ازآن تاریخ بزرگ بجای مانده است :

کتاب اول تادهم از تأسیس بنای روم تا ۲۹۴ ق . م .

کتاب ۲۱ تا ۳۰ مشتمل بروقایع سالهای ۲۱۹ تا ۲۰۱ ق . م . کتاب ۳۱ تا ۴۵ مشتمل بروقایع سالهای ۲۰۱ تا ۱۶۷ ق . م . ازبقیه کتاب جز قطعاتی ونیز ملخص ازآنکتاب در دست نیست ولـی باز این ملخص هم خلاصه دو کتاب را

1- H. W. Fowler
2- A. M. Harmon
3- The Loeb classical, Library Harward University Press
4- Livius Titus
5- Patavium

فاقد است . تمام کتاب به زبان لاتینی دکادس[1] خوانده میشد . زیرا آن کتاب عظیم به اعشار ده‌گانه تقسیم میشده است. شیوهٔ نگارش لیویوس روشن وروان است ولی فاقد روش انتقادی است وهیچ بخود زحمت نداده که بین حقیقت و افسانه را متمایزسازد . بقایای کتاب او را ، روبرت در مجموعهٔ کتابخانه برای همه ترجمه کرده است .[2]

متن لاتین آن نیزدر۱۹۱۴ – ۱۹۲۲ درمتون کلاسیك آکسفورد به طبع رسیده است .[3]

ماراپاس کاتینا

ماراپاس کاتینا[4] ازمورخان ارمنی که سوریانی‌الاصل بود وموسس خورناسی از آثار اواستفاده کرده است . وی اززبانهای یونانی وسریانی اطلاع وافی‌داشت. بنا به‌نوشته موسس‌خورناسی اوبه‌توصیه والارشاك پادشاه ارمنستان به خزانه ارشك بزرگ که‌گویا مهرداد اول اشکانی بوده باشد درنینوا دست یافت و اسنادی‌راکه‌در آنجا بود مورد مطالعه خود قراردادو کتابی دربارهٔ تاریخ ارمنستان نوشت وبه نزد والارشاك آورد. دربارهٔ این مورخ جز آنچه راکه موسس خورناسی‌از نوشته‌های‌او درکتاب خود ذکر کرده اثری در دست نیست.[5]

مالالاس

یونانس مالالاس[6] ازنویسندگان یونانی‌قرن‌ششم میلادی که‌معروف‌به‌یونانس

1– Decades

2- W. M. Robert, Everyman's Library

3- Oxford Classical Texts

4- Mar Apas catina

5- Mar Apas catina (collection des historiens anciens et modernesde l، Arménie) victor Langlois Paris 1881 .

6- Jean Malalas

فصیح است . در انطاکیه زاییده شد و تاریخی از خود بزبان یونانی باقی‌گذاشته که حوادث جهان را ازخلقت عالم تا سال ۵۶۶ میلادی نوشته و دو کتاب اول آن از میان رفته است . متن یونانی این کتاب با ترجمه‌ای به زبان لاتینی در ۱۶۹۱ در آکسفورد به طبع رسیده و نیز درمجموعهٔ آثار بیزانس چاپ شده است . مالالاس داستانهایی از زمان جنگ‌های ترایانوس (تراژان) با اشکانیان درکتاب خودآورده است وروی هم‌کتاب او از منابع تاریخ اشکانی بشمار میرود .

موسس خورناسی

موسس خورناسی که به موسی خورن[1] معروف است از نویسندگان و مورخان معروف ارمنی است و در نیمهٔ دوم قرن چهارم میلادی در خورنی[2] یا خورونك[3] ناحیه‌ای در ولایت دارون[4] بود زاییده شد.

تاریخ درگذشت او را در بین سالهای ۴۸۲ و ۴۹۲ میلادی نوشته‌اند . وی تحصیلات عالیهٔ خودرا در زبان یونانی در اسکندریه مصروآتن وروم ـ قسطنطنیه گذرانید و درزبان و ادبیات‌ارمنی شاگرد مسروپ[5] مخترع خط ارمنی بود . بغیر از استادی زبان ارمنی ویونانی و لاتینی، زبان سریانی را نیز بخوبی میدانست و تمام عمررا درکتابخانه‌های یونان و اسکندریه و سوریه به تحقیق پرداخت واسناد زیادی بدست‌آورد . باکلام مسیحیت نیزآشنایی داشت و دربارهٔ دین مسیح‌وعقاید و گسترش‌آن‌کتابهایی نوشت .

معروفترین‌کتاب او تاریخ ارمنستان است‌که‌آن را در چهارکتاب‌بزبان‌ادبی تألیف‌کرده ، وجلدآخرآن ازبین رفته وسه‌کتاب اول‌آن بدست ما رسیده است .

1- Moses khorenasi (Moise de Khoréne).
2- Khorni
3- Khoronok
4- Daron
5- Mesrope

این کتاب تاریخ ارمنستان را از آغاز تا انقراض اشکانی دربردارد و از منابع مهم تاریخ ایران و اقوام و ملت‌های قدیم خاورمیانه بشمار میرود .

وی دراین کتاب ازبسیاری از منابع قدیم یونانی که امروز اکثر آنها دردست نیست استفاده کرده و آنقدر تحت تأثیر ادبیات یونان واقع شده که حتی درنگارش کتاب خود به ارمنی اصطلاحات و لغات یونانی را به نحووافر بکار برده است . اودر این کتاب نویسندگان قدیمی را نام میبرد که کتابهایشان بدست ما نرسیده‌است . ویکتور لانگوا دانشمند فرانسوی که متخصص درآثار موسی خورنـی بـوده نام بیست و چهار تن از آن نویسندگان قدیم را از کتاب او استخراج کرده است . موسی خورنی درکتاب خـود در بارهٔ استفاده از منابع یونانـی چنین می‌نویسد : « همه میدانید که در کتابهای نویسندگان قدیم بویژه پارسی و کلدانـی اطلاعات بسیاری در بارهٔ سالنامه‌های ملت ما ارامنه دیده میشود . اما سبب آنکه مـا در کتاب خود بیشتر ازنویسندگان یونانی استفاده کردیم آنست که یونانیان کوشیده‌اند نه تنها اخبار فتوحاتشان را بنویسند بلکه خواسته‌اند ثمرات فکری خود و مـردم جهان را نیز باقی بگذارند . چنانکه بطلمیوس قبلا دستور داد کتب و تواریخ دیگر ملل را بزبان یونانی ترجمه کند . یونانیان دیگر هم درصدد برآمدند که سالنامه‌ها و دفاتر و اسناد سلاطین و معابد را به یونانی ترجمه کنند بلکه آنچه را که مربوط به هنروصنعت وامورشگفت‌انگیز بود نیز به یونانی بنویسند . مثلاً برس کلدانی که از همهٔ رشته‌های دانش اطلاع داشت این کار را کرد ، تمام اسنادی را که این دانشمندان یافته‌اند به زبان یونانی ترجمه کرده‌اند . این اشخاص شایستهٔ ستایش و تمجیدند ، زیرا سعی کرده‌اند که نتیجهٔ آثار و فکر دیگران را بزبان خـود منتقل سازند . از این جهت است که « من بدون هیچ شك و تردیـدی میتوانم بگویـم که یونان زمین ، مادر ودایهٔ همهٔ دانش‌ها و علوم انسانی است . » کتاب تاریخ موسی خورنی با وجود شهرتش متضمن سهو و اشتباه است و مشحون از افسانه وداستان بسیارمیباشد ومستقلاً نمی‌توان از آن بعنوان یك مدرك دست‌اول استفاده کرد، بلکه باید در تحقیق مباحث تاریخی به کمك دیگر مدارك آید . کتاب او را لانگلوا در

مجموعهٔ آثار نویسندگان قدیم و جدید ارمنستان به طبع رسانیده[1] و نیز مکـرر بزبان ارمنی جدید و زبانهای اروپائی ترجمه شده است .

کتاب دیگرجغرافیای اوست ، براساس کتاب بطلمیوس . با وجود تحریفاتی کـه نساخ در آن روا داشته‌انـد ، از کتب بسیار مفید بشمار میرود . متن ارمنی آن توسط سوکرای در ۱۸۸۱ در ونیز به طبع رسیده است[2]

این کتاب نخستین بار توسط سن‌مارتن در یادداشتهایش در بارهٔ ارمنستان به زبان فرانسه ترجمه شده است .

آخرین و بهترین چاپ این اثر نفیس همان است که مارکوارت متن آنرا با ترجمهٔ آلمانی و توضیحاتی بنام « ایرانشهر » بنابه روایت موسی خورنی‌منتشر کرده وشرح وتفسیروانتقادات بسیارمفصل که مشتمل بربحث‌های‌تاریخی‌وزبانشناسی است بر آن افزوده است ، وازمراجع قابل اعتماد تاریخ ایران قدیم بشمارمیرود[3]

کتاب جغرافیای موسی‌خورن بر اساس کتاب بطلمیوس ، خلاصه‌ای از کتاب پاپ‌پوس اسکندرانی است[4] کتابهای دیگر موسی‌خورن در بارهٔ علم بلاغت ودین مسیح نوشته که در کتاب مجموعهٔ آثار ارمنی لانگلوا از آنها سخن رفته است . وی زندگینامهٔ اسکندر مقدونی را نیز از روی کتاب کالیسنتس دروغی[5] به زبان ارمنی ترجمه کرده است .

1- Langlois, Victor, Collection des Historiens anciens Et Modernes de I, Armenie, Paris, 1881

2- Saint-Martin: Memoires sur l, Armenie, Paris, 1818

3- Marquart, J. Eransahr der Geographie des Moses Xorenaci Mit historisch – KriTischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen. Berlin, 1901

4- Pappus d' Alexander

5- Pseudo callistenes

نیکولائوس دمشقی

نیکولائوس دمشقی[1] مورخ یونانی در قرن اول پیش از میلاد است ، کـه دوست اگوستوس و هرود کبیر بود.

وی درحوالی ۷۴ ق . م . زاییده شد. و در التزام رکاب هرود کبیر پادشاه یهودیه به روم رفت و درآنجا اگوستوس او را به دوستی خود پذیرفت . اویکی از مردان دانشمند زمان خود بود و درعین حال هم ازشعرا وهم از فلاسفه وعلمای ریاضی و مورخان بشمار میرفت وکتابهایی نیز در بارهٔ ادبیات تراژدی وکمدی و متافیزیك ارسطو و تاریخ نوشت . او را تاریخی بوده عمومی در ۱۴۴ کتاب ونیز کتابی در بارهٔ زندگینامهٔ اگوست ، و نیزکتابی در بارهٔ هرود کبیر . ازآثار متعدد او جز قطعاتی از تاریخش و بعضی ازکتابهایش بدست ما نرسیده است .

قطعات تاریخ او توسط کورای در ۱۸۰۵ در پاریس به طبع رسیده است[2] . زندگینامهٔ اگوست در ۱۸۰۴ چاپ شده است[3] . در سال ۱۸۴۹ کتابی از اوتحت عنوان زندگینامهٔ سزار توسط میلر[4] درکتابخانهٔ اسکوریال[5] کشف شدکه ترجمهٔ فرانسه آن به قلم آلفرد دیدود[6] در ۱۸۵۰ میلادی به طبع رسیده ودرآن ازرقابت بین آنتونیوس (آنتوان) واکتاویوس به تفصیل سخن رفته است .

6– Nicolaus Damascus.

2– Coray, prodromus bibliothecae graecae, Paris, 1805

3– Augusti temporum notatio, Leipzig, 1804

4– M. Miller

5– EScurial

6– Alfred Didot. une vie de Cesar, Paris, 1850

ول‌لیوس پاترکولوس

گایوس ول‌لیوس پاترکولوس[1] مورخ رومی که در سال ۱۹ ق . م . درناپل زاییده شد و در ۳۱ م . درشهر رم درگذشت . وی ازخاندان اسواران و توانگران روم بود . او در زمان اگوستوس به شغل مدافع از حقوق سربازان برگزیده شد . سپس با کایوس سزار [2] به مشرق رفت . پس از آن در تحت فرماندهی پیتریوس به ریاست‌سواره‌نظام تعیین‌شد ودر رکاب وی درجنگهای ژرمنی‌وپانونی[3] ودالماسی شرکت‌کرد و بعد ازآن به مقامات و مناصب دیگر رسید .

وی را کتابی بنام هیستوریه رمانه[4] یعنی‌تاریخ روم است‌که مشتمل برتاریخ جهان وغرب وشرق‌می‌باشد .

او آن‌کتاب را در سال ۳۱ م .که سال آخر عمر اوست به وینی‌سیوس[5] . کنسول روم تقدیم‌کرده است . این کتاب مختصر و ملخصی در تاریخ روم است که از زمان انهدام شهر تروا آغاز و بسال سی‌ام میلادی پایان می‌پذیرد .

سبك نگارش‌آن شیوا و بلیغ و استادانه است وازآثارروزگارسیمین ادبیات لاتین بشمارمیرود. اهمیت این‌کتاب بیشترمربوط به حوادثی‌است‌که وی‌ازسال‌اول میلادی تا سال‌سی‌ام‌آن قرن بخصوص زمان سلطنت تیبریوس ذکرمی‌کند . مقداری از این‌کتاب از میان رفته و فقط چند فصل از آغاز و یك قطعه از تاریخ یونان و روم از زمان شکست پرسه‌ئه[6] پادشاه مقدونـی تا سال هشتم سلطنت تیبریوس باقی

1– Gaius velleius Paterculus

2– Caius Cesar

3– Pannonie

4– Historiae Romanae

5– Vinicius

6– Persée

مانده است . این تاریخ به ۱۲ کتاب تقسیم میشود و در آن از اقتصاد سیاسی وعقاید و آداب وفرهنگ عامه وادبیات سخن رفته است . وی درتاریخ خود علل وحوادث را بیان کرده و راجع به بد و خوب امور قضاوت می‌نماید . متن این کتاب درسال ۱۸۹۸ توسط الیس[1] به طبع رسیده است و متن و ترجمهٔ آن به انگلیسی باهتمام شیپلی در مجموعهٔ کتابخانهٔ لوب در ۱۹۲۴ منتشر شده است[2] .

هرودیانوس

هرودیانوس [3] مورخ یونانی در قـرن سوم میلادی کـه در سال ۱۷۰ م . در اسکندریه مصر زاییده شد . و در سال ۲۴۴ در روم درگذشت . وی در روم جای گزید و بانجام امور اجتماعی درآن شهر مشغول شد .

از آثار او تاریخ مفصلی است که در ۸ کتاب در بارهٔ روم نوشته و حوادث بین‌مرگ مارکوس اورلیوس[4] تا اوایل‌جلوس امپراطورگردیانوس[5] سوم (۲۳۸م.) را در بردارد . این کتاب به شیوهٔ روانی نوشته شده ومورخ درقضاوت‌های تاریخی خود نسبةً بی‌طرف است . ولی عیبی که میتوان بر آن گرفت آنست که بکلی از ذکر تاریخ حوادث وتوضیح دربارهٔ نامهای جغرافیائی غفلت کرده است. اودربارهٔ مرگ کمودوس[6] وپرتیناکس[7] شرح مفصل‌داده است . این کتاب‌توسط استاونهاگن

1- R Ellis

2- Velleius Paterculus Compen dium of Roman History Res Gestae Divi Augusti, By, F. W. Shipley, Loeb classical Library' 1952.

3- Herodianus

4- Marcus Aurelius

5- Gordianus

6- Commodus

7- Pertinax

در ۱۹۲۲ به طبع رسیده است[1] . این کتاب از منابع مهم تاریخ اشکانی است ، علاوه بر ذکر حوادث اخیر اشکانی کیفیت انقراض آن دولت و تغییر سلسلهٔ ایران و انتقال آن به ساسانیان و حوادث دیگر به تفصیل در آن آمده است .

یوستی‌نوس

یوستی‌نوس[2] مورخ‌رومی که‌ظاهراً درزمان‌آنتونیوس[3] مقدس(۱۳۸-۱۶۱م) در قرن دوم میلادی میزیست . وی مورخ مستقلی نیست بلکه تاریخ گالیا ورومی[4] پمپیوس‌تروگوس[5] راکه هستیوریه‌فیلی‌پیکه[6] نام‌داشته‌وذکر آن درپیش‌گذشت‌بهمان زبان لاتین خلاصه‌کرده و هستیوریا روم فیلیپی کاروم[7] یعنی تاریخ فیلیپ نامیده است . این‌کتاب تاریخی ، عمومی است وملخصی از ۴۴ کتاب گمشدهٔ تروگوس می‌باشد و سبب آنکه بنام فیلیپ نامگذاری شده اینست‌که تروگوس ابتدا میخواسته در بارهٔ فیلیپ مقدونی و خانوادهٔ او کتابی بنویسد و سپس از آن فکر منصرف شده تاریخ مفصلی دربارهٔ عالم آنروزنوشته است . این‌کتاب‌حوادث بین تأسیس دولت آسور را تا لشکرکشی‌های روم به مشرق در بردارد. نویسندگان قرون بعدکه ازکتاب یوستی‌نوس‌استفاده کرده‌اندبه این‌خلاصه بنظرنیك نمی‌نگرند و او را متهم ساخته‌اندکه نسخهٔ اصل یعنی‌کتاب تاریخ تروگوس را پس از خلاصه کردن درآتش انداخته وازبین برده است . یوستی‌نوس چون این اتهام را پیش‌بینی میکرد در چند جای کتاب خود از پمپیوس تروگوس نام برده و صریحاً درمقدمه

1- K. Stvanhagen (Teubner) 1922.
2- Justinus
3- Antonius
4- Gallo - romain
5- Pompeius Trogus
6- Historiae Philippicae
7- Historiarum Philippicarum

تلخیص خودگفته : « چنانکه عده‌ای از رومیان تاریخ آن کشور را به زبان یونانی نوشته‌اند ، تروگوس خواست تاریخ یونان و دیگر اقوام را به زبان لاتین نویسد... و من کتاب او را گل‌چین کرده دسته‌گلی ترتیب داده‌ام. »

بنابراین مطالبی که اعم ازتاریخ وافسانه درکتاب یوستی‌نوس آمده‌خلاصه‌ای از نوشته‌های تروگوس می‌باشد و خود وی چیزی بر آن نیفزوده است . این کتاب شیوه‌ای فصیح و روان دارد و از منابع مهم تاریخ اشکانی شمرده میشود و این تنها اثر جامعی است که از تاریخ پارتیان و باکتریان (باختریان) بدست ما رسیده است . این اثر وقایع تا سال نهم پیش از میلاد را در بر دارد . اما بر اثر سهل‌انگاری یوستی‌نوس که آنرا تلخیص کرده وقایع بین سالهای ۹۴ تا ۵۵ پیش از میلاد عمداً یا سهواً ازکتاب افتاده است . از این جهت در میان سلسله حوادث خلائی حاصل‌شده است، دربسیاری ازجاهای آن‌تاریخ‌مطلب‌بقدری‌مجمل‌است که‌براثرهمان اختصار بنظر محرف و مغلوط جلوه می‌کند . خوشبختانه در بسیاری از موارد ، مقدمات و دیباچه‌هایی که تلخیص کننده بر آن کتاب نوشته ، حقایق و اطلاعاتی موثق بدست میدهد و مطالب مجمل را با توضیحاتی روشن میسازد .

از بهترین چاپها و ترجمه‌های این کتاب طبعی است که توسط پیروو بوآتار[1] از خانوادهٔ پانکوك با متن لاتین و ترجمه فرانسه در دو جلد در ۱۸۲۷ منتشر شده است .

یوسفوس فلاویوس

یوسفوس فلاویوس[2] مورخ یهودی پسر متاتیاس[3] که در سال ۳۷ میلادی

1– Pierrot et Boitard' La Biblioth. latinfran de Panckoucke 1827.

2– Josephus Flavius

3 - Mattahias

در اورشلیم زاییده شد و در ۱۰۱ م . در روم درگذشت . وی از خاندان یهودیان مقابی[1] بود . پیش از آنکه به نوزده سال تمام برسد مصاحبت راهبی‌را بنام‌بانوس[2] برگزیده و سه سال با او در بیابان بسر برد و سپس به فرقهٔ مذهبی فریسیان داخل شد (۵۶ م .) و به تحمل ریاضیات شاقه مشهور گشت . وی به صف مخالفان روم درآمد و با یهودیان دیگر سعی بیحاصل در شورشی بر ضد رومیان کرد . در سال ۶۴ میلادی برای آزاد ساختن بعضی از خاخام های یهود که در روم زندانی بودند به آن شهر رفت . درآنجا مورد عنایت پوپائه‌آ[3] زن نرون قرارگرفت و درمقاصد خودکامیاب شد و به افتخار همشهری‌گری روم نائل‌گشت وبه مقام شهسواری‌رسید. در هنگام بازگشت به وطن با روح انقلابیگری هموطنان خود مخالفت ورزید و از طرف روم به مقام فرمانروایی جلیله رسید (۶۶ م) .

در هنگام جنگ وسپاسیانوس[4] بـا یهود در ۶۷ م . او بـر ضد رومیان در یهوتاپاتا دفاع‌کرد تا اینکه آن قلعه بدست وسپاسیانوس افتاد و یوستی‌نـوس اسیر گشت . چون او پیش‌بینی‌کردکه اسیرکنندهٔ او بـزودی به امپراطـوری روم نائل خواهد شد و چنان نیز واقع شد ، وسپاسیانوس او را به پاداش این تفال خیر از زندان آزاد ساخت . وی در انهدام اورشلیم بـدست لشکر روم و تیتوس[5] در سال ۷۰ م . حضور داشت . در این واقعهٔ هولناك اوتوانست ازنفوذ سیاسی خود استفاده کرده بسیاری از دوستانش را از هلاکت برهاند .

1- Macchabées

2- Banos

3- Poppaea

4- Vespasianus

5- Titus

تیتوس پس از تسخیر بیت‌المقدس تمام کتب دین یهود را به اختیار او واگذاشت سپس قطعه زمینی را در یهودیه باو بخشیده و او را با خود به روم آورد. امپراطور و سپاسیانوس وی را در زمرهٔ آزادان محسوب داشت و ضمن اقامت در روم آن مقام را بوی اعطا کرد و سپس ملقب بلقب فلاویوس شد و بقیت عمر را در سایهٔ امپراطوران روم به نگارش کتب خود پرداخت .

یوسفوس غالب کتابهای خود را به زبان یونانی نوشته و از آن جمله کتب ذیل است :

۱ــ تاریخ جنگ یهودیان علیه رومیان و انهدام اورشلیم : این کتاب وقایع سالهای بین ۱۷۰ ق . م تا سال ۷۰ میلادی را در بردارد و به سالهای آخر سلطنت وسپاسیانوس خاتمه می‌پذیرد . در این کتاب او ، تیتوس منهدم کننده یهودیه را سخت ستوده است . این تاریخ که در هفت کتاب نوشته شده تحت عنوان هگه‌سیپ[1] یا (فساد اخلاق یا رشوه‌خواری یوسیفوس) به زبان لاتین ترجمه شده است .

۲ــ قدمت یهود : این تاریخ مشتمل بر دو کتاب است . و آن تاریخ یهود از آغاز تکوین جهان است ، تا سلطنت نرون (۶۶ م .) این کتاب را یوسیفوس باین منظور نوشته که رومیان را از تاریخ درخشان قدیم یهود آگاه کرده باشد . در این کتاب تا فصل هفتم از کتاب یازدهم ، نوشته‌های او موافق تورات است . از آن پس به پادشاهی کوروش و نجات یهود بدست او از بابل پرداخته ، تاریخ یهود را در زمان هخامنشیان سپس در زمان اسکندر و سلوکیان دنبال می کند و آنرا به زمان رومیان و اشکانیان میرساند .

۳ــ زندگینامهٔ خویش، در این کتاب به شرح حال خود پرداخته و از خویشتن در برابر اتهامات مغرضان دفاع کرده است .

۴ــ اثر دیگر او کتابی است که برضد آپیون دانشمند نحوی و اسکندرانی

1- Hegesippe

نوشته است . زیرا آپیون۱ نزد کالی‌گولا امپراطور روم بدگویی کرده ،گفته بود. چون یهود موحد وخداپرستند ، از این جهت قایل به خدایی امپراطورنیستند . یوسیفوس در این کتاب از دین و قوم یهود دفاع کرده است :

۵ـ کتابی دیگر بنام « سخنی در ستایش مقابیون » نوشته است .

۶ـ کتابی دیگر در بارهٔ « پادشاهی و فرمانروایی خرد » نوشته است . در این کتاب او میخواهد فلسفه یونان را با حکمت تورات وفق دهد .

تمام آثاریوسفوس با متن یونانی وترجمهٔ آن به انگلیسی در۹ جلد به‌اهتمام جون‌تکه‌راری و مارکوس در سلسله مجموعهٔ کتابخانه لوب به‌طبع رسیده است۲ . کتاب یوسیفوس برای تاریخ اشکانی بسیاربا ارزش‌است مطالب او کراراً بامسکوکات آن زمان و همچنین با منابع دیگر تطبیق شده و صحت مندرجات آن تأییدگردیده است . به ویژه نوشته‌های مورخان قابل اعتماد دیگر مانند تاسیتوس با آن مطابق میباشد . بعضی از قسمت‌های تاریخ یوسیفوس که بنظر متضمن اشتباهاتی می آید از آن‌سبب‌است که وی مطالب را بطور خلاصه واجمال ذکر کرده ، وبرخی از وقایع را که به تاریخ پارت مربوط میشودحذف کرده ویا درغایت اختصار کوشیده است.

این مورخ در تألیف کتاب خود از یك مورخ دیگر قریب زمان خویش بنام نیکولائوس دمشقی که ذکر او در پیش‌گذشت استفاده کرده است .

قسمت اول کتاب « جنگ یهود » را در بارهٔ یهودیانی نوشته که در تحت تابعیت شاهنشاهان اشکانی بوده‌اند . معلوم است که یهودیان بابل در آن زمان غالباً به‌کشورایران وروم رفت و آمد میکردند. وازسرحد فلسطین‌دائماً عبورمی‌نموده‌اند

2– Apion

2– Josephus By H. St john Thackeraray' and R. Marcus in 9 vol. Loeb Classical Library.

3– Nicolaus Damascus

و بظن قوی یوسیفوس بیاری آنان توانسته است منابع خـود را تکمیل و تصحیح نماید . محتمل است که داستان انیلائوس و اسینائوس دو برادر یهودی که در بابل قیام کردند از همین قبیل اطلاعات است اول بوده که آن مورخ آن روایات را در کتاب تاریخ خود آورده است .

فصل دوم

«اوضاع تاریخی ایران از مرگ اسکندر تا تأسیس دولت پارت»

مرگ ناگهانی اسکندر در سال ۳۲۳ ق . م . وضع شاهنشاهی او را آشفته کرد . از این‌رو هنوز جسد او سرد نشده بود که سرداران وی به نزاع با یکدیگر برخاستند. این جنگهای داخلی قریب ۴۲ سال بطول انجامید. فیلیپوس آریده‌ئوس[1] (فیلیپ آریده) نابرادری او که مادرش زن رقاصه و نامشروع فیلیپ پدر اسکند بود دراروپا جای اورا گرفت . (۳۲۳–۳۱۷ ق . م .) در آسیا پردیکاس[2] که ازسرداران نام‌آور او بود موقتاً نیابت سلطنت را بعهده گرفت و به سرداران گفت که باید در انتظار وضع حمل رخسانه (روشنك) زن اسکندر باشیم .

بزودی رخسانه پسری زایید که او را بنام پدرش اسکندر ثانی[3] خواندند . مدتی اسماً زمام امور در دست او بود . (۳۲۳–۳۱۱ . ق م .) اما قدرت واقعی در

1- Philipos Arrhidaeus
2- Perdiccas
3- Alexandros

دست پردیکاس بود که بعنوان نیابت سلطنت از شهر بابل این امپراطوری وسیع را اداره میکرد .

پردیکاس به منتهای قدرت خود رسیده بود و تقریباً همهٔ امپراطوری اسکندر تحت عنوان نیابت سلطنت او اداره میشد . دیری نگذشت که سرداران دیگر اسکندر مانند آنتی‌پاتر[1] و بطلمیوس[2] با وی به‌رقابت برخاستند . پردیکاس ناچارشد که برای دفع ایشان به مصر لشکرکشی کند ، ودرسال ۳۲۱ ق . م بدست سواران خود کشته شد . سپس نوبت به پیتو[3] و آریدئوس رسید ، که هر کدام موقتاً جانشین اوشدند . آنتی‌پاتر که مقرش در مقدونیه بود پس از چندی به نیابت سلطنت رسید . درزمان او همهٔ شهربانان ایرانی خودمختاری داخلی یافتند . پس از قتل پردیکاس درانجمنی که در تری‌پارادیس در سوریه منعقد شد آنتی‌پاتر بعنوان فرمانروای کل انتخاب گردید . ساتراپی‌ها دوباره تقسیم وتعیین شد. آنتی‌گونوس شهربان فریگیه به سمت فرمانده کل قوای آسیا ، وپیتو به سمت فرماندهی درساتراپی‌های علیا ، سکولوس بعنوان ساتراپ بابل تعیین شدند.

همچنین ساتراپی‌های شرقی نیزمانند پارت ، آریانا ، باختر نیزتعیین گردیدند. ازکشور ماد درناحیهٔ ماد صغیر، آتروپات پدرزن پردیکاس به فرمانروائی آن تعیین شد و ازآن پس مادکوچك بنام او آتروپاتگان یا آذربایجان خوانده شد و قریب ۱۰۰ سال ایالتی مستقل محسوب میشد. پس از خاتمهٔ این انجمن آنتی‌پاتر به‌اروپا بازگشت و اسکندر ثانی و فیلیپ آریده را نیز به همراه خویش برد . و در سال ۳۱۹ ق . م . چشم از جهان بپوشید . پیتو که شهربان مهمترین ایالات ایـران یعنی مادبود در بین شهربانان مقام رهبری را احراز کرد . سپس پیشوای همهٔ شهربانان ایالات علیای امپراطوری اسکندرگردید . دیری نگذشت که بر اثرجاه‌طلبی اودیگر

1- Antipater

2- Ptolemaios

3- Pitho

شهربانان بر ضد او با یکدیگر متحد شدند . این متحدان نه تنها توانستند او را از ایالت پارت که پس ازقتل فیلیپوس ساتراب آن ناحیه تصاحب کرده بود، بیرون کنند بلکه حتی وی را از ماد هم بیرون راندند .

در ۳۱۹ ق . م . اومنس[1] دبیراعظم اسکندر کـه ابتدا از طرف پردیکاس مأمور شده بود ، که در دفاع از حقوق اسکندر ثانی شورش‌های سرداران را فرو نشاند ، درصدد برآمد که همهٔ شهربانان فلات ایـران را متحد ساخته ، شاهنشاهـی بزرگی تشکیل دهد . دراین هنگام همهٔ ساتراپ‌ها با وی متحد شدند واوبه پیشوائی نیروئی بنام «سیمین‌سپرها»[2] که لقب‌گروهی از سپرداران مقدونی است . در سال ۳۱۶ بعنوان سردارپادشاه به شوش آمد . پیتو که مطرود شهربانان شده بود ازترس نزد سکولوس شهربان بابل گریخت و هردو، دست بدامان آنتی‌گونوس یك چشم[3] که دشمن اومنس بود ، شدند . آنتی‌گونوس قرار بود بابل را تصرف کرده و بعد به شوش برگردد و درآنجا به شهربانان ایران ملحق شود .

ولی‌هنگام حمله به‌شوش باعدم موفقیت مواجه‌گردید و اجباراً عقب نشست. درپائیز سال ۳۱۷ ق . م . در ولایت پری‌تکان (فریدن) در نزدیکی اصفهان کنونی نبرد سختی بین آنتی‌گونوس و اومنس درگرفت وآنتی‌گونوس دیگرباره ناچار شد عرصهٔ کارزار را رها کند. در زمستان همان سال برای بار سوم آنتی‌گونوس با اومنس بجنگید. این بار اومنس شکست خورد ، اما پیروزی آنتی‌گونـوس قطعی نبود . علت شکست اومنس خیانت و بیوفائی «سیمین‌سپرها» بود .

سرانجام سیمین‌سپرها فرمانده خود اومنس را به آنتی‌گونوس تسلیم کردند و او وی را در سال ۳۱۶ ق . م . بکشت .

آنتی‌گونوس برائراین پیروزی درسال ۳۱۶ ق . م . مالك همهٔ ساتراپی‌های شرقی گردید . او پیتوی جاه‌طلب راکه نمی‌توانست ازدست دادن قدرت را تحمل

1- Eumenes.

2- Argyraspidon.

3- Antigonus Mrophalmos.

کند وبرضد اومشغول توطئه‌بود بکشت . سلوکوس[1] که ازدچارشدن به‌سرنوشت او در بیم بود به مصر نزد بطلمیوس گریخت . بزودی شهربانان از قدرت بی‌حد و حصر آنتی‌گونوس بیمناك شدند و ائتلافی علیه او تشکیل دادند . در این ائتلاف نه تنهاشهربانان شرقی‌شرکت جستندبلکه بطلمیوس وکاساندروس[2] فرزندآنتی‌پاتر که در یـونان و مقدونیه حکومت میکردنـد و لیسیماخوس[3] کـه درآسیای صغیر فرمانروایی میکرد وارد این اتحادیه شدند . آنتی‌گونوس نخست درمدیترانه‌شرقی علیه‌کاساندروس وبطلمیوس جنگ کرد. چون هیچ یك از طرفین قادر نشدند بر دیگری تفوق و غلبه یابند این نبرد در سال ۳۱۱ ق. م. با انعقاد قرارداد صلح پایان یافت. طبق این پیمان‌کاساندروس متصرفات اروپائی‌اسکندر را به استثنای‌تراکیه که به لیسیماخوس‌میرسید مالك شد وبطلمیوس‌نیزبه پادشاهی‌مصر، وآنتی‌گونوس به عنوان مالك آسیا باقی ماندند . سلوکوس بدون آنکه در انعقاد این قـرارداد شرکت‌کند متنفع شد . بدین معنی از مشکلاتی‌که برای آنتی‌گونوس در غرب و شکستی‌که بطلمیوس به پسر آنتی‌گونوس موسوم بـه دمتریوس پلیورکتس[4] وارد ساخته بود استفاده کرد ، و در سال ۳۱۲ ق . م . به متصرفات سابق خود در بابل بازگشت و در آنجا مستقرگردید . از این تاریخ‌که مصادف با پائیز سال ۳۱۲ است حکومت سلوکیان آغاز میگردد . سپس سلوکوس از مقر خود بابل خارج شده پس ازشکست نیکانور[5] که به‌نیابت‌آنتی‌گونوس فرماندهی مادرابدست داشت بر آن ایالت دست یافت . آنتی‌گونوس بار دیگر بطور موقت توانست در بابل جای پایی محکم‌کند . اما هرگز موفق نشدکه سلوکوس را بطور قطع ازآن دیاربراند سرانجام سکولوس در سال ۳۰۱ ق. م. در محلی بنام ایپسوس[6] که در فریگیه در

1- Seleucus.
2- Kassandros.
3- Lysimachus.
4- Demetrius Poliorcetes.
5- Nicanor
6- Ipsus

آسیای صغیر قرار داشت بر آنتی‌گونوس غلبه یافت و او را بکشت . از آن تاریخ ملقب به نیکاتوریا فاتح گشت .

در داخل ایران اوضاع نسبةً آرام‌تر بود . پوسس‌تاس[1] در ایالت پارس و تله‌پوله‌موس[2] در کرمان و استاسانور[3] در ایالت باختر بعنوان ساتراپ فرمانروائی میکردند و چون غالباً رفتاری نیکو داشتند مورد محبت مردم بودند . هنگامیکه آنتی‌گونوس ، پوسس تاس را از امارت خلع کرد یکی از نجبای پارس باو گفت که پارسیان از شخص دیگری اطاعت نخواهند کرد . اما آنتی‌گونوس چون مردی مغرور و خودکامه بود از خیراندیشی آن مرد پارسی برنجید و او را بکشت . از طریق تقسیم نامه‌های بابل درسال ۳۲۳ و نیز درسال ۳۳۱ ق . م . در تری‌پارادیسوس[4] و درسال ۳۱۵ ق . م . در پرس‌پولیس ما به فهرست ساتراپ‌نشین‌های این زمان بدقت واقف هستیم ساتراپ‌نشین‌های علیا ازدوازده ساتراپ‌نشین بقرارذیل تشکیل میشد:

پارس ـ کرمان ـ ماد بزرگ ، مادکوچك یا آذربایجان ، پارت وهیرکانی باختر ـ سغد ـ آریانا ـ بازرنگ (هرات و سیستان) ـ آرخوزیا با گدروز یا (افغانستان جنوبی و بلوچستان) پاروپانیزاد[5] (کابل و مشرق آن) . ولایات بین هندوکش تارودسند ـ ولایات بین سند و رود هیداسپس[6] ولایات بین قسمت سفلای سندیا پتاله[7] (ناحیه‌ای درحدود کراچی امروز). دراین تقسیم‌نامه ازپاراتاسن[8] یاپریتکان که بایستی (نواحی فریدن باشد) ضمیمهٔ ایالت پارس شد وازتپورستان

1- Peucestas
2- Tlepolemus
3- Stasanor
4- Trirpradisus
5- ParOpanisadae
6- Hydaspes
7- Patala
8- Paraetacene

(طبرستان) که بایستی به پارت ملحق شده باشد اثری نیست . ظاهراً قصد این بوده که مهمترین ایالت ایران یعنی ماد را به مردی مورد اطمینان بسپارند و آنـرا در سال ۳۲۳ ق . م . به پتیوی مقدونی پسر کراتواس[1] دادند . اما قسمت شمال غربی را از آن مجزا کردند زیرا نمی‌خواستند شهربان آن ایالت را که آتـروپاتس[2] (آتروپات) که در سال ۳۲۸ ق . م بدان سمت منصوب شده بود و ضمناً پدرزن پردیکاس نیز بود عزل کنند . هنگامیکه در سال ۳۲۱ق . م . پس ازمرگ پردیکاس بار دیگر ایالات را تقسیم کردند ، حدود ماد را از جانب پیتو تا دروازه‌های خزر تأیید نمودند، اما ازماد کوچك یا آذربایجان ذکری به‌میان نیاوردند و آنرامسکوت گذاردند . ظاهراً آتروپات که سردار ایرانی و شهربان مادکوچك بود با حسن‌رفتار خود توانسته بود نظر سرداران بزرگ را که جانشین اسکندر شده بودند با وجود مخالفتی که در میان ایشان وجود داشت بخود جلب کند . از این جهت می‌بینیم هر کدام از سرداران بزرگ که بر سر کار آمدند آتروپات را به فرمانروایی خود ابقاء کردند . در فاصلهٔ بین سالهای ۳۲۱ تا ۳۱۶ ق . م . سرداران مقدونی توانستند در حکومت تاکسیلیس[3] که یکی از امرای هندی و ازمتحدان اسکندر بود وشهر تاکسیلا[4] در هندکه با راولپندی امروز قابل تطبیق است مأخوذ از نام وی میباشد با قتلـی ناجوانمردانه پوروس[5] شاه هندی متحد با اسکندر را از سر راه خـود بردارند اما سلطهٔ فرمانروایان مقدونـی هرگزبرای مدتی در این ناحیه پا نگرفت. تقسیم سال ۳۲۱ از تقسیم سال ۳۲۳ کمتر جنبهٔ محافظه‌کارانه داشت .

استاسانور[6] از ایالت آریانا به باختر منتقل شد و یکی از افراد محلی جای

1- Krateuas
2- Atropathes
3- Taxiles
4- Taxila
5- Porus
6- Stasanor

اورا گرفت . فیلیپوس[1] ساتراپ باختر به حکومت پارت منصوب گشت وساتراپ این ناحیه بنام فراتافرنس[2] که سالهای دراز در آنجا به فرمانروایی مشغول بود از شغل خود برکنارگردید .گمان میرود این تغییر و تبدیل اشخاص با تجربیاتی که از قیام‌های یونانیان در مراکزنظامی باختروسغد پس ازمرگ اسکندر بدست آمده بود بی‌ارتباط نبوده است . چنانکه پیداست تقریباً همهٔ امیران محلی ایرانی بجز آتروپات فرمانروای آذربـایجان واوکسیارتس[3] فرمانـروای سغدکـه با سرداران بزرگ یونان خویشاوند بوده‌اند بکلی ازکاربرکنارشدند. قبل ازهمه آنتی‌گونوس برای بدست آوردن دل مردم بومی نظم موجود را بهم زد و حتی یکی از اهالـی ماد را که اورونتوباتس[4] نام داشت به حکومت آن ایالت تعیین کرد . چـون در فاصلهٔ سالهای ۳۲۲ تا ۳۱۵ ق . م . در اخبار قدیم از وجود سرداران یونانـی در ساتراب‌نشین‌ها اثری‌نمی‌توان یافت پس تا اندازه‌ای‌میتوان احتمال داد که‌پردیکاس و جانشینان او موافقت‌کرده باشندکه فرماندهی قوای مسلح نیز با شهربانان باشد مگر در مورد دو ایالتی‌که در هندوستان توسط پادشاهان محلـی اداره میشد ، اما آنتی‌گونوس بار دیگر سرداران و سپاهیانی را که از بین مقدونیان بـرمیگزید در کنار شهربانان محلی بکار می‌گمارد .

« سلوکیان»

سرسلسله‌سلوکیان ، سلوکوس‌نیکاتور[5] ۳۱۲–۲۸۰ق . م . پسر آنتیوخوس یکی از سرداران نامـدار فیلیپ پدر اسکندر بود . وی بفرمـان اسکندر با دختر

1– Philipos
2– Phrata phernes
3– Oxyartes
4– Orontobates
5– Seleucus NiKator

اسپی‌تامن[1] فرمانروای سابق سغد که آپامه‌آ[2] نام‌داشت ازدواج کرد .

این زن ایرانی بعدها شهبانوومادر ولیعهد دولت سلوکیه‌گردید . سلوکوس پس از مرگ اسکندر مقام معاونت پردیکاس را داشت پس از آن بوی خیانت کرد و در صدد خدمت به آنتی‌پاتر بر آمد . در هنگام تقسیم میراث اسکندر ایالت بابل سهم اوشد . سپس بیاری آنتی‌گونوس برضد اومنس علم طغیان برافراشت . چون آنتی‌گونوس‌براومنس غلبه‌کرد وسلوکوس را برای‌خود خطرناك تشخیص میداد وی‌بگریخت وبه‌نزد بطلمیوس والی مصر رفت و با لشکرکوچکی که از اوگرفت در سال ۳۱۲ ق . م . بر آنتی‌گونوس غلبه یافت وخوزستان وماد را نیز ضمیمهٔ حکومت بابل کرد و به تشکیل دولت سلوکی پرداخت . بعد از شکست قطعی آنتی‌گونوس درسال ۳۰۱ ق . م . در محلی بنام ایپسوس که درفریگیه بزرگ‌واقع بود و کشته شدن او ، سلوکوس خود را ملقب به لقب نیکاتور یعنی فاتح ساخته و رسماً شاهنشاه خوانده شد . وی سال ۳۱۲ ق . م . را که مصادف با غلبه‌نخستین او بر آنتی‌گونوس بود مبدأ تاریخ خود قرار داد که از آن پس معروف به تقویم سلوکی است . سلوکوس نیکاتورقلمروحکومت خود را ازشمال به رود جیحون و از جنوب به رود سند رسانید . سلوکوس میخواست جای سلف خود اسکندر را گرفته و هندوستان را تسخیرکند . در آن زمان در این سرزمین پادشاهی مقتدر بنام چندره‌گوپتا[3] سلطنت می‌کرد . سلوکوس برخلاف تصور خود از وی‌شکست خورد ولی بزودی قرارداد صلحی بین طرفین امضاء شد که به موجب آن تمام ولایاتی‌راکه اسکندر در پنجاب هند تسخیرکرده بود به وی واگذاشت وحتی‌دختر خود را به زنی باو داد و در عوض از پادشاه هند پانصد زنجیر فیل‌گرفت .

سلوکوس در سال ۲۹۲ ق . م . پسرش آنتیوخوس را به ولیعهدی برگزید

1- Spitamen.

2- Apamea.

3- Chahdragupta .

وشهرسلوکیه را که درکنار دجله قرارداشت وازلحاظ سیاسی واقتصادی جایگزین بابل بود مقر حکومت خود قرار داد . رقیب دیگر سلوکوس که لیسیماخوس نام داشت و فرمانروای مقدونیه بود درسال ۲۸۰ ق . م . در لیدیه بدست او کشته شد. رقیب دیگر او دیمتریوس Demetrius پسر آنتی‌گونوس بود ، سلوکوس بر او نیزغلبه یافت .

سرانجام سلوکوس در پایان سال ۲۸۱ از طریق داردانل به یونان درآمد و درآنجاباحیله ونیرنگ بوسیله شاهزاده‌ای‌مصری بنام پتولمی کرائونوس Ptolemy Keranus ناگهان به قتل رسید . سلوکوس قلمرو حکومت خـود را به هفتادو دو قسمت کرد وظاهراً منظوراوازاین کاراین بودکه قدرت حکام را در برابرحکومت مرکزی تقلیل دهد . او میخواست کوچ دادن یونانیان را که اززمان اسکندرآغاز شده بود ادامه دهد . از این جهت او هفتادوپنج شهر ایجادکرد و این شهرها غالباً بنام مادرش لائودیسیا[1] وزنش آپامه[2] نامید. بسیاری ازاین شهرها که ما ازنام آنها اطلاع داریم در ایالت ماد واقع بود . وی در این سرزمین میخواست جنبه‌هـای هلنیسم ومقدونی را تقویت کند. یك مهاجرنشین‌یونانی درهمدان ساخت . شهرهای لائودیسیا ـ آپامه[2] و اروپوس[3] درنردیکی ری همه ازتأسیسات سلوکوس بشمار میروند. درمنتهی‌الیه‌شمال شرقی ایران شهراسکندریه اسکاته[4] ازجانب سلوکوس تقویت شد و دارای استحکاماتی گردید . در سیستان شهر دیگری بنام آنتیوخیا تأسیس شد . شهرهای دیگری نیز بهمین نامها در مغرب در کنار دریای مدیترانه ساخت که از جمله آنها لائودیسیا و آپامه[2] بودکه هنوزآثارآنها باقی است. پسرش آنتیوخوس‌یکی‌ازشهرهای‌خراب شده اسکندرراتعمیرکرده بنام یکی ازسردارانش آخه‌ئوس[5] نامید . امپراطوری سلوکوس گرچه قدری کوچکتر از قلمرو اسکندر

1- Laodicea

2- Apamea

3- Europus

4- Alexandria Eschate

5- Achaeus

بود ولی در عوض از نظر تشکیلات از آن استوارتر بشمار میرفت . از کارهای زمان سلوکوس نیکاتور ، اکتشافات جغرافیائی پاتروکلس[1] که دریاسالار او بـود در دریای خزراست . وی به امر سلوکوس دراین دریا کشتی‌هائی افکنده تا شبه‌جزیره منقشلاع (سیاه‌کوه) پیش رفت فایده بزرگی که اکتشافات او داشت این بود که عقیده شایع آن زمان را که دریای خزر به‌دریای مئوتیس‌پالوس[2] یعنی دریای آزف ارتباط دارد بـاطل ساخت . دیگـر اینکـه سلوکـوس چهـار بار سفیری را بنام مگاستنس[3] به پاتالی پوترا (پتنه) پایتخت پادشاه هند نزد چندره‌گوپتا فرستاد و این‌سفیر که‌مردی‌دانشمندبودتحقیقاتی‌دربارهٔهند کردوگزارشهائی‌بنام‌ایندیکا[5] نوشت که جغرافی‌نویسان عصر قدیم از آن استفاده بسیار کرده‌اند .

آنتیوخوس

آنتیوخوس[6] ۲۶۱ – ۲۷۰ ق . م . آنتیوخوس به محض اینکه بـر تخت نشست مواجه بامشکلات فراوانی شد . نخست درانطاکیه وسوریه علیه اوشورشی برخاست . درسال ۲۷۹ گالیها به مقدونیه حمله‌ورشدند. براثرفتحی که‌آنتیوخوس در مقابـل این اقـوام نیمه‌وحشی کرد و آنهـا را در فریگیه شکست داد بـه لقب سوتر[7] یعنی منجی خوانده شد . ازوقایع زمان او جنگ بین او و بطلمیوس‌دوم پادشاه مصراست. (۲۷۴ق.م) که به‌شکست مصریها انجامید . ولی آنتیوخوس در

1- Patrocles
2- Maeotis palus.
3- Megasthenes.
4- Pataliputra.
5- Indica.
6- Antiochus.
7- Soter

سارد از پادشاه پرگاموس[1] شکست خورد ۲۸۲ ق . م . آنتیوخوس شهرسازیهای پدر را دنبال کرد . او به دور مرو دیواری بطول یکهزاروپانصد استادیوم که معادل ۲۶۰ کیلومتر است بساخت . در همانجا در جای بهم پیوستن رود مرغاب و رود زوتاس[2] شهرویرانه‌ای را بنام سوریانا[3] تجدیدبنا کرد وباسم تازه انطاکیه[4] خواند . محیط شهر جدید در حدود هفتاد استادیوم یعنی ۱۲ کیلومتر میشد . سپس درآریانا یا ایالت هرات سوتیرا[5] را بنا نهاد . شهرهای قدیمی آرتاکابانه[6] و اسکندریه (هرات) واقع برکنار رود آریوس[7] در این دوران دارای حصارهائی شدند .

طول حصار شهرمزبور از ۳۰ به ۵۰ استادیوم یعنی ۹ کیلومتر افزایش‌یافت . الکساندروپولیس[8] (قندهار) رادرآرخوزیا (رخج) توسعه داد .

«قیام‌های ایرانی»

از لابلای منابع قدیم چنین معلوم میشود که دراین زمان قیام‌های ملی برضد سلوکیان در ایران روی داده است . این انقلابات بیشتر در نواحی غربی ایران کوههای زاگرس بوده و غالباً در میان سربازان ایرانی دولت سلوکی بر پا میشده است .

1- Pergamus
2- Zothales
3- Syriana
4- Antiochia
5- Soteira
6- Artacabane
7- Arius
8- Alexandrpolis

بقول پولی‌بیوس[1] سپاه سلوکیان مانند زمان اسکندر ترکیبی از مقدونیان و پارسیان بود از مجموع افراد ایرانی سپاهیان سلوکوس در حدود سه‌هزارتن قیام کردند و ساتراپ آنان بنام سیلس[2] تنها با فریب و خیانت توانست بر آنان غالب‌شود . سلوکیان شورشیان ایرانی را به دیه‌راندا [3] (کرند) کشیده و با افراد مقدونی و تراکی بر آنان شبیخون زدند و آنان را از میان برداشتند . بار دیگر سه‌هزارتن از افراد مقدونی که در واحدهای نظامی پارس مسکن داشتند طرح قیامی را برضد سرداری بنام ابرسوس[4] ریختند. پس ازکشف توطئه، ابرسوس این‌گروه را به ناحیه کوماستوس[5] فرستاد و با تمهیدات قبلی همهٔ آنان را به قتل رسانید ، ظاهراً پسر آنتیوخوس نیز در این واقعه دست داشته و آنتیوخوس که‌گمان داشت پسر ارشدش قصد جانش را دارد امر به‌کشتن او داد جانشینی آنتیوخوس اول به یکی از فرزندانش که شاهزاده‌ای میگسارو بدکار بود وتئوس[6] نام داشت رسید.

تئوس پس ازآنتیوخوس تحت عنوان آنتیوخوس دوم پادشاهی یافت . ۲۶۰ – ۲۴۶ ق . م .

او با بطلمیوس فیلادلفیا پادشاه مصرصلح کرد و در سال ۲۵۶ ق . م . دولت یونانی باختربا سغد ومرو متحد شده به‌پیشوائی دیودوتوس Diodotus نامی‌یونانی از دولت سلوکی جدا گردید . مقارن همین احوال مردم پارت بسرکردگی ارشك نامی در سال ۲۵۰ ق . م . بر علیه سلوکیها قیام‌کردند و از این تاریخ است که دولت اشکانی در مشرق ایران تأسیس میشود .

1- Polybius
2- Seiles
3- Randa
4- Obarsus
5- Komastos
6- Theos

در کتیبه‌های هندی از آنتیوخوس دوم‌مکرر یاد شده‌است. درزمان آنتیوخوس اول و دوم سفیر دربار سلوکی در دربار پادشاه هند دائیماخوس Daimachus نـام داشت . در این هنگام در هند پس از چانـدارگوپتا شاهـی بنام آمی‌تراگاتا Amitraghata سلطنت می‌کرد . پس از او آشوکا شاه هند شدکـه از سلاطین معروف بودایی آن سرزمین است .

آنتیوخوس سوم

آنتیوخوس سوم ملقب به «کبیر» مرد با ظرفیت و با فرهنگی بود . مجسمهٔ نیم‌تنهٔ او در موزهٔ لوور مردیرا نشان میدهد که شجاعت مقدونی دارد و هوشی یونانی . قسمت اعظم امپراطوری را که در زمان سلوکوس اول از دست رفته بود با جنگهای خستگی‌ناپذیری‌پس‌گرفت . کتابخانه‌ای درانطاکیه تأسیس‌کرد ونهضتی در ادبیات آغاز نمودکه در اواخر قرن دوم ق. م. باوج ترقی خود رسید . قوانین خودمختاری محلی یونانی‌را حفظ‌کرده وبشهرها نوشت«هرگاه دستوری برخلاف قوانین دادم اطاعت نکنید و آنرا پای جهل من بگذارید .» لیکن عاقبت جاه‌طلبی و بلندپروازی و عشق‌ورزی او را از پا درآورد . در سال ۲۱۷ بدست بطلمیوس چهارم در رافیا شکست خورد وفینیقیه وسوریه وفلسطین را از دست داد وسپس به باکتریا وهند (۲۰۸ق.م) بتقلید از لشکرکشیهای اسکندرتاخته وخواست بدینوسیله شکست قبلی را جبران نماید .

هانیبال بـرای جنگ با روم او را بدام انـداخت و لشکرش را به اوبوئیا Euboea کشانـد . درآنجا در پنجاه سالگـی عاشق دختر جوانـی شد . او را با تشریفات‌کامل خواستگاری‌کرد وعروسی باشکوهی ترتیب داد و جنگ را فراموش کرد و زمستان را درکامرانی گذراند . رومیها در ترموپیل او را شکست دادند و بآسیای‌صغیر راندند ودوباره درمگنسیاMagnesia شکست‌دیگرش‌دادند، آنتیوخوس بیقراربلشکرکشی دیگری درمشرق پرداخت ودر راه‌پس از سی‌وشش سال سلطنت بمرد (۱۸۷ق.م) .

آنتیوخوس چهارم

فرزندش سلوکوس چهارم مردی صلحدوست بود. امپراطوری را با اقتصاد ودرایت اداره کرد و در۱۷۵قم کشته شد. در آن زمان برادر کوچکش بسمت یکی از نه نفر سرکردگان جمهوری شهر آتن یعنی جائی که برای تحصیل فلسفه رفته‌بود خدمت میکرد . پس ازشنیدن خبر مرگ برادر لشکری‌گرد آورد و به انطاکیه رفت وقاتل راکشت وتاج وتخت راپس‌گرفت (۱۷۵قم). آنتیوخوس چهارم جالب‌ترین و شگفت‌انگیزترین فرزندان این خاندان یعنی معجون‌کمیایی از تیزهوشی وجنون و جذابیت بود . با وجود هزاران بی‌عدالتیها و دیوانگیها کشور خود را با قدرت اداره کرده بنمایندگان خود اختیارمیداد که‌ازقدرت خود سوء استفاده کنند ومعشوق خود را بر شهر استیلا داد . بدون فکر سخاوت یا قضاوت میکرد و از روی هوس می‌بخشید یا سیاست مـی‌نمود . با دادن هدیه‌هـای گرانبها مردم ساده را متعجب میساخت و بـرای کودکان وسط جمعیت پول مـی‌پاشید . شراب و زن و هنر را دوست میداشت ومی به اطراف می‌پاشید وتخت خود را درضیافتهای سلطنتی‌رها میکرد که برهنه دربرمطربان برقصد یا باخوانندگان هم‌آواز شود. مرد عشرت‌طلبی بود که رؤیاهایش بحقیقت پیوسته باشد. از خشکی و محدودیتهای آداب درباری بیزار بود ، شخصیتهای برجسته درباریرا ریشخند میکرد و لباس مبدل می‌پوشید که از تجمل‌گمراهی لذت ببرد . دوست میداشت که با مردم بیامیزد و سخنان آنانرا در باره شاه بشنود . از رفت وآمد بـه دکان صاحبان حرف و صحبت با آنان و بحث در بارهٔ هنر آنها و تماشای کار آنها و حکاکان و زرگران لذت میبرد . نسبت به هنرو ادب و فلسفهٔ یونان علاقه وافر احساس میکرد . انطاکیه را یك قرن مرکز هنر دنیای یونان نمود .

به هنرمندان دستمزدهای زیاد میداد که در سایر شهرهای یـونان در معابد و بناها مجسمه بسازند .

معبد آپولو را در دلوس Delos دوباره تزئین کرد ، و برای تگا Tegea تماشاخانه‌ای ساخت و مخارج و ساختمان ورزشگاه اولمپ را در آتن پرداخت . چون پانزده سال در روم زیسته و از نفوذ آنجا بسیار متأثر شده بود میلـی باطنی

نسبت به سازمان جمهوری آن شهر داشت و انگار که از امپراطوری آگوستوس خبر دهد . سیاست و طبع شوخش بر آن قرار گرفت که اختیارات سلطنتی خود را به لباس آزادی جمهوری درآورد . یکی از نتایج مهم علاقهٔ او به رسم و راه زندگی رومی کردن بازیهای گلادیاتوری در ورزشگاه انطاکیه پایتختش بود ، مردم از این ورزشهای وحشیانه منزجر بودند . لیکن آنتیوخوس مردم را با نمایشهای مجلل و جالب جلب میکرد وچون مردم بآن قصابی وخونریزی عادت کردند انحطاط ایشان را برای خود فتحی می‌شمرد . پیروی از فلسفهٔ شکاکان در ابتدا و تبعیت از فلسفهٔ رواقیان در انتها از خصائل خاص او بود. از صفات خودچنان راضی بود که سکه کشور را بنام خود بدین ترتیب میزد « آنتیوخوس مظهر خدا » . از بلندپروازی درسال ۱۶۹ قصد تسخیر مصر کرد ۰کم مانده بود موفق شود اما روم که خود قصد فتح مصر را داشت باو فرمان داد که از خاك مصر بیرون رود . آنتیوخوس مهلت خواست تا فکر کند ، لکن سفیر روم پوپی‌لیوس دائره‌ای روی شن بدور آنتیوخوس کشیده گفت قبل از عبور از خط تصمیم خود را بگیر .

آنتیوخوس خشمناك تسلیم شد ومعبد اورشلیم را برای جبران خسارت غارت کرده و مانند پدرش در جستجوی شهرت و مال بمشرق زمین گرائید و در راه،در سرزمین ایران ازعشق یا دیوانگی یاناخوشی درگذشت .[۱]

انجام کار سلوکیان ـ چنانکه گفتیم درسال ۱۹۰ ق.م. رومیان که تازه پایشان به‌مشرق بازشده بود درمگنیسا Magnesia که محلی در آسیای صغیر بود سلوکیان را شکستی سخت دادند و آسیای صغیر بدست رومیان افتاد . درمشرق نیزدولت پارت و باختر ، دست سلوکیها را کوتاه کرده و ایشان از ایران رانده شده و به سلوکیه

۱ـ رك : تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان (ترجمه کیکاوس جهانداری) طبع تهران ص ۲۴ ـ ۴۲؛ دکترمشکور ! ایران درعهد باستان ص ۳۰۲ـ۳۰۷ .

Edwyn R - Bevan, the House of Seleucus , London, 1902.

رفتند . سرانجام دولت کوچك ایشان در سوریه نیز در ۶۴ ق . م . بدست رومیان منقرض شد . مجموع حکومت سلوکیان ۲۴۸ سال بود که قریب ۸۰ سال در ایران و بقیه در سوریه سلطنت کردند .

(سازمانهای اداری دولت سلوکی)

از لحاظ اداری دولت سلوکیان به‌ساتراپی‌هایی منقسم میگردید که در رأس آنان حکام مأمور از طرف پادشاه یعنی فرمانداران کل و ساتراپها قرارگرفته بودند. بطوریکه آپ‌پیان خبر میدهد درکشور سلوکیان تعداد ۷۲ ساتراپی وجود داشت ولی تارن معتقداست که‌این رقم مقرون به حقیقت وصحت نیست و آپیان ساتراپی‌ها را با تقسیمات آن مخلوط کرده است . وبا تقسیمات فرعی آنها که آپارخیا[۲] نامیده میشد یك جا به حساب آورده است .

آنچه مسلم است اینست که در دولت سلوکیان تعداد ۲۵ تا ۲۸ ساتراپی وجود داشته است. ساتراپی‌ها به‌نواحی ونواحی به‌حوزه‌ها تقسیم میشدند.ساتراپ‌نشینهابه‌اپارخیا واپارخیاها به‌هیپارخیا، هیپارخیاها محتملا به‌استاتما[۳] تقسیم‌میشدند استاتماها درآغازهمان ایستگاههای پستی مخامنشیان بوده و بعداً واحدهای اداری پائین‌تری را تشکیل میدادند .

(این واحدها در دوران حکومت اشکانیان نیزوجود داشته‌اند) . هرساتراپی مرکزی داشت که استراتگ[۳] خوانده میشد ومقرجلوس فرمانده کل یعنی ساتراپ و همچنین ادارات مرکزی ساتراپی و خزانه شاهی وآرشیو (در این آرشیو اسناد رسمی و صورت مجلس‌های حقوقی خصوصی نگاهداری میشد) ، درآنجا بود و هریك شعباتی بنام کازوفیلاکیا و خرئوفیلاکیا در تمام شهرهای ساتراپی داشتند .

1- Eparchia

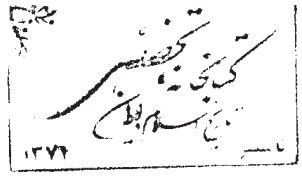
2- Statma

3- Strateg

فرماندار کل، قدرت نظامی و اداری ساتراپی را بعهده‌داشت و امورمالی را مأمورین مخصوص مالی که مستقیماً تحت نظر پادشاه انجام وظیفه مینمودند که اکونوم خوانده میشد و تا اندازه‌ای مطیع فرماندار کل بودند اداره میکردند . هـریك از ساتراپی‌ها از لحاظ اقتصادی وسیاسی با یکی ازمراکزسه‌گانه دولت ارتباط‌داشت . ساتراپی‌های آسیای صغیر مرکز مشترکی داشتند که همان شهر سارد در لیدی بود . مرکز ساتراپی‌های سوریه در انطاکیه قرارداشت، وساتراپی‌های بین‌النهرین وایران مرکزشان بابل و سپس سلوکیه واقع درکنار دجله بود . پادشاه ریاست عالیهٔ کلیه ادارات دولتی را داشت و قدرتش نامحدود بود مثلا به سلوکوس اول این جمله نسبت داده شده کـه گفته است : « آنچه از طـرف پادشاه مقررشود مقـرون بـه عدل و داد است . »

نزدیکترین اطرافیان پادشاه خویشاوندان[1] ودوستان[2] وی بودند. این اسامی را نمیتوان بطور تحت‌اللفظی پذیرفت زیرا هم اولی و هم دومی القاب وعناوین افتخاری بوده‌اند. دوستان‌عبارت‌ازیك‌نوع‌تشکیلات محدودی بود که سلسله مراتبی داشت . مانند دوستان بطور مطلق ودوستان محترم[3] .وهمچنین اولین و محترم‌ترین دوستان[4] .درجشن‌های‌شاهی که دردافنا (ملك باشکوه وزیبای خارج ازشهرپادشاهان سلوکی برگزار میشد) « دوستان بدنبال هنگ‌گتایرها[5] در صف حرکت میکردند. معمولاخویشاوندان ودوستان پادشاه مناصب مهمی را دردستگاه دولت بعهده‌داشتند همچنین از جمله کسانـی که جزو اطرافیان پادشاه بشمار میرفتند عبارت بودند از کارگزار[6] ،رئیس دفترمخصوص پادشاهی[7] ،بازرس کل‌مالی که‌متصدی امورمالیاتی بودند[8] و سایرین .

1- Suggeneis
2- Filoi
3- Timoumenoi filai
4- Protoi xai protimoumenoi filoi
5- Getaer
6- Oepiton pragmaton
7- Epistolografos
8- Oepiton prosodon



تمام اراضی کشور به دو طبقهٔ اساسی منقسم میشد : اراضی پادشاه و اراضی شهری . اراضی پادشاه فوق‌العاده وسیع بود و قسمت اعظم اراضی دولت براساس حق تسخیر و تصرف اراضی به وسیلهٔ اسلحه جزو همین اراضی پادشاه بشمار می‌آمد، ضمناً مقدار مساحت اراضی پادشاه پایدار نبود و پیوسته رو به کاهش میرفت. از محل اراضی پادشاه برای تأسیس شهرهای تازه سهمی تعیین می‌شد و بازازهمین اراضی به کسانیکه خدماتی نسبت به پادشاه انجام داده بودند حصه‌ای اعطا می‌گردید. در هرحال زمین تفکیك شده از ردیف اراضی پادشاه خارج و به ردیف اراضی شهری منتقل میگردید. اجزای اراضی پادشاه وسیستم ادارهٔ آنها بی‌اندازه غامض و پیچیده بود وظاهراً در کلیه قسمت‌های کشور یك نوع عمل نمیشد. درمنابع ومآخذ موجود این مسائل چندان روشن نیست .

قسمت اعظم اراضی مورد کشت پادشاه در اختیار کشاورزان بود که مالیات زمین[1] را پولی و یا جنسی می‌بایستی به پادشاه بپردازند و همچنین وظیفه داشتند انواع وظایف را برای خانهٔ پادشاه انجام دهند. طبق کتیبه‌هایی که در آسیای صغیر بدست آمده این کشاورزان «کارکنان پادشاه »[2] نامیده میشدند. برای تسهیل کار دستگاه حکومت گروهی از این روستاها و مزارع و ساختمانهای کشاورزی و غیره را پادشاه تحت اصول و قواعد مالکیت مشروط به افراد مخصوصی میداد وافراد مذکور موظف بودند نسبت به آن اراضی سمت مالی و اقتصادی داشته باشند. به مالکین مشروط مذکور اختیار داده میشد که ازاراضی مزبور برای کشت و همچنین احداث خانه و از برده‌های آن بدون پرداخت هیچگونه عوارض وحقوقی استفاده کنند. مالیات تمام این اراضی (به استثنای مالیاتی که می‌بایستی از مالك مشروط وصول شود) به خزانه پادشاه پرداخت میشد دراراضی پادشاه روستاهایی ازمهاجرنشین‌ها (کاتوای یکی‌ها)[3] که افراد نظامی بودند به وجود می‌آمد.

1- Exforion

2- Laoi-basilixoi

3- Katoikya



این مهاجران سهمی از زمین (کلر)[1] دریافت میداشتند و مجبور بودند که خدمت نظام انجام دهند و از همین عده صف جمع اساس قشون سلوکیان تشکیل میشد. اغلب اوقات این نقاط مهاجرنشین بنام محل و یا شهر مقدونی که قسمت اعظم ساکنینش از آن نقطه بودند نامیده میشد. همچنین عادت بر این جاری بود که مهاجرنشین جدیدرا بنام پادشاه، حکمران و یا زن او نام گذاری کنند. ساکنین این کاتوای یکی‌ها کلاً یونانی ـ مقدونی نبودند. درهرحال در کاتوای یکی‌های نواحی شرقی حکومت سلوکیان یك عده از اهالی محلی وجود داشتند از نسل ایرانیان که در قشون اسکندر خدمت میکردند.

بعضی از این نقاط مهاجرنشین که واجد شرایط مناسب اقتصادی بودند و موقعیت آنها از لحاظ انجام دادن امور تجاری شایسته بود بسرعت به شهر تبدیل میشدند. و از طرف سلوکیان حقوق و اختیارات شهرهای پلیس بآنها تفویض می‌گردید. من جمله دوراوروپوس[2] در کنار فرات همین حال را داشت و در این شهر در نتیجهٔ حفاریهایی که انجام گرفته مدارك اطلاعات پرارزشی از لحاظ پیشرفت این شهر و وضع زندگانی در داخل آن و ملیت‌های موجود در آن و روابط و مناسبات بازرگانی و معابد و معماری منازل مسکونی بدست ما رسیده و اسنادی در روی پوست و قطعات سفال و همچنین اشیایی مربوط به هنرهای ظریف و نقاشی و سایر آثار هنری کشف شده است. مدارك مربوط به سلسلهٔ بعدی یعنی دورهٔ تاریخ حکومت پادشاهان پارت دریك چنین شهری که از یك کاتوای یکی مقدونی به وجود آمده پیدا شده است، حائز اهمیت شایانی است. عوایدخزانه نه تنها واردات سالانه زمین بود بلکه صوردیگر وصولی هم وجود داشت که این وصولی‌ها تحت عنوان « مالیات‌های پادشاهی » معروف و در تمام کشور بطور یکسان بود. مالیات برای تاج[3] ـ مالیات نمك[4] و

1- Kler

2- Dura - Europos

3- Stefanichos Foros

4- Peri tanalan

مالیات سرانه از همین گروه مالیاتها بودند . هم‌چنین مالیات برده و انـواع حقوق و عوارض گمرکی و مالیات داد و ستد[1] و غیره نیز وجود داشت .

در کشور سلوکیان مالیات دیگری بنام مالیات جمعیتی وجود داشت که جمعیت‌های خودمختار آن مالیات را می‌پرداختند. یکی از این مالیاتهای جمعیتی مالیات مخصوصی بود که از شهرها وصول میشد . این مالیات یك رقم کلی بود که یك‌جا از طرف شهر پرداخت میشد نه از طرف افراد ساکن شهر .

ظاهراً پرداخت‌های نظیر آن بوسیلهٔ قبایلی هم که حکومت خـاصی داشتند صورت میگرفت .

در زمان پادشاهان سلوکی امور شهرسازی به نحو بیسابقه پیشرفت حاصل کرد . شهرهای جدید که تشکیلات پلیسی داشتند در زوایای مختلف کشور احداث شدند و اکثر آنها طبق نقشهٔ معین بنا گردید. دوشریان عمده و اساسی شهر (ازشمال به جنوب و از مغرب به مشرق) با ایجاد یك زاویهٔ قائمه یکدیگر را قطع میکردند و کوچه‌های جنبی بصورت موازی یکدیگر و یا در تحت یك زاویهٔ قائمه بطرف کوچه‌های اصلـی امتدادمی یافت و بدین ترتیب یك مکعب قائم‌الزاویه بوجـود می‌آید .

ساتراپی‌های ایرانی دورهٔ سلوکیان نیزازاین قاعده مستثنی نبودند . دراینجا نیز پلیس‌های جدیدی احداث شد که میتوان انطاکیه‌دو پرسید ، لائودیسیا[2] در ماد (نهاوند) را نام برد . در شوش (الیمائید) سه سلوکیه شهرت دارند: سلـوکیه در کناراوله[3] (کرخه) ، سلوکیه درتیسفون و سلوکیه درکنار خلیج فارس . شهرها به شکل و اسلوب مختلفی احداث میشدند. به وسیلهٔ اصول سینویشیزم «(اسکان)چند دهکده در یك شهر» و یا ارتقای یك کاتوای یکی به درجهٔ پلیس و هم‌چنین تفویض حقوق و اختیارات پلیسی و حکومتی به یك شهرقدیمی محلی (چنانچه شهرقدیمی

1- Eponion

2- Laodicia

3- Evle

شوش در زمان سلوکوس اول اختیارات و امتیازات پلیس دریافت کرد و بنام سلوکیه دراوله نامیده شد).

این‌شهرها ممکن بود بطور تصنعی در یك نقطه بایر نیزتأسیس ودایرگردند این‌نوع سیاست مبتنی بر احداث و تأسیس شهرها وحمایت ازآنها با اعطای بعضی امتیازات و تسهیلات ارضی بآنها از طرف محققین غرب اینطور تعبیر و توجیه‌شده که سلوکیان قصد داشتند آسیا را در تحت نفوذ تمدن وفرهنگ هلنیان درآوردند و در میان مردم آسیا مراکز فرهنگ و تمدن یونان را تأسیس نمایند. بدین نحو ملت‌های مغلوب و شکست‌خورده را به وسیلهٔ اصول تمدن کامل یونان و قواعد عالی‌ترسیاسی که قبل از ورود فاتحین و کشورگشایان مقدونی برای ملل مشرق‌زمین مجهول بود ، مجهز سازند و از این رو ساکنین یونانی که در شهرها متمرکزبودند پایه و تکیه‌گاه اساسی قدرت و نفوذ سلوکیان محسوب میشدند . شکی نیست که این‌گونه توجیه و قضاوت دربارهٔ هدف و حقیقت سیاست شهری سلوکیان و نقش احداث شهرها در حکومت آنان فوق‌العاده سطحی و یك‌جانبه است در صورتیکه موضوع ازاین غامض‌تر ومهم‌تراست . بدین معنی که شهرهای سلوکی سازمانهای پلیسی داشتندکه عبارت بود ازیك مجلس ملی‌مرکب ازشهرنشینان متساوی‌الحقوق شورای منتخب شهری وکلانتران منتخب . هیئت منتخبین شهر نه تنها حق داشتند دراموراجتماعی مربوط به شهردخالت کنند بلکه میتوانستند براساس حقوق‌مالکیت خصوصی مالك اراضی نیز بشوند . دراطراف شهرها مقداری اراضی وجود داشت که متعلق به شهر بود .

دهنشینانی که در این اراضی سکونت داشتند مالیاتهای منظم و مرتب خود را به خزانهٔشهرمی‌پرداختند. قسمت اعظم رقمی که شهربه خزانه پادشاه می‌پرداخت ازمحل همین وصولیهای‌ثابت بود. قسمت دیگروصولی‌ها عبارت ازمالیات‌پادشاهی بودکه در فوق بآن اشاره شد . و این مالیات از غیر شهرنشینان که تعداد آنها از افراد شهرنشین شهرهای پلیس به مراتب بیشتر بود وصول می‌گردید. بنابراین‌اهالی

صاحب‌امتیاز پلیس‌ها مقادیر معتنابهی از ساکنین روستاها و اهالی فاقد حقوق شهرنشینان استفاده می‌کردند .

طرز ادارهٔ پلیس‌های سلوکی (برخلاف پلیس‌های کلاسیك) کامل و جامع نبود و از حدود زندگانی داخلی شهر خارج نمیشد. مثلاً مسائـل مربوط به ارتباطات و مناسبات خارجی کلاً در صلاحیت و اختیار پادشاه بود . اغلب از شهرها علاوه بر ادارات و مأمورین مخصوص بخود مأمورینی داشتند (معمولاً از اهالی محل و نمایندگان طبقات ممتاز شهرها) که ممکن بود انتخاب بشوند ولی در محل به منزلهٔ نمایندهٔ قدرت و نفوذ پادشاه محسوب میشدند و مراقبت می‌کردند که منابع و مصالح شخصی پادشاه درشهرها مراعات شود. این مأموران را اپیستات[1] می‌خواندند. علاوه بر آن در پلیس‌ها امکان داشت پادگانهای پادشاهی نیز بدون هیچگونه مانعی تأسیس گردد. شهرها مستقیماً درتحت اطاعت شخص پادشاه بودند نه ساتراپ‌ها و درصورت بروز اختلافاتی که با منافع شهر ارتباط داشت میتوانستند مستقیماً با شخص پادشاه تماس بگیرند و برای انجام این منظور سفرا یا اگر صحیح‌تر بگوئیم نمایندگان خویش را به نزد او می‌فرستادند . پادشاه نیز به نوبه خود به وسیلهٔ مأمورین خود برای شهرها فرمان نمی‌فرستاد بلکه نامه‌ای خطاب به مجلس ملی و شورای شهرو یا کلانتران ارسال میداشت و در آن نامه نظریات و تمنیات شخص پادشاه در مورد مسائل مختلف بیان می‌گردید .

نامه‌های پادشاه قوت و اعتبار همان فرمان را داشت . گرچه متن آن نوعی تهیه میشد که می‌بایستی به تصویب شورای شهرو کلانتران نیز برسد. مکرر نامه‌های پادشاه به عنوان یك سند مهم در روی سنگ حك میشد و در میدان مرکزی شهر یا آگورا[2] نصب میگردید . از این‌گونه مکاتیب پادشاه که منابع بسیار پرارزشی برای تحقیق و تتبع در زندگانی شهرها و سازمانهای حکومات قدیم یونان بشمار میرود ، نمونه‌های زیادی بدست ما رسیده است .

1- Epistat

2- Agora

اصولاً پادشاهان سلوکی از مـداخله مستقیم در امور داخلی‌شهرهای پلیس اجتناب میورزیدند وترجیح میدادندکه نیات ومقاصد خویش را ازطریق غیرمستقیم و مشروع به وسیلهٔ نمایندگان خود که قدرت آنها در شهرها فوق‌العاده زیاد بـود عملی سازند . وضع کلیه شهرهای کشورسلوکیان یکسان نبود. بعضی ازپلیس‌های قدیمی از جمله پلیس‌های ثروتمند یونانی مانند میلت و ازمیر و پلیس های فنیقی صوروصیدا وبیبل که ازلحاظ سوق‌الجیشی وبازرگانی موقعیت خاصی داشتند خود را جزومتحدین [1] میدانستند نه اتباع. درواقع امتیازات‌زیادی ازقبیل‌استقرارارتباط با سایر شهرها و خارج ازآن و حق تشکیل اتحادیه‌هایی ازچند شهر (مانند اتحادیهٔ شهرهای تروآد [2]) حق‌پناه‌دادن وحق‌ضرب مسکوکات نقره به این‌گونه شهرهااعطا شده‌بود ولی‌این‌شهرهای‌مستقل وآزادهم موظف بودند مالیات پادشاه را بپردازند. حق معافیت ازپرداخت مالیات فقط درمورد استثنایی ازطرف شخص پادشاه‌تفویض میشد . بطوریکه مثلا اهالی اریتره در زمان پادشاهی آنتیوخوس دوم و شهر ازمیر در دوران پادشاهی سلوکوس دوم، این معافیت نصیبشان شد . درصورت احساس خطر جنگ پـادگان پادشاه مـی‌توانستند وارد این شهرها شوند .گرچه در وضع شهرهای سلوکی‌ها تفاوتهایی وجود داشت ولی چندان مهم و اساسی نبود .

ازآنچه‌که در فوق بدان اشاره شد میتوان چنین استنباط کردکه پلیس‌ها یکی از سازمانهای بسیار مناسبی بودند که یکرشته از امور مربـوط به دولت را انجام داده و وسایل وصول و ایصال مالیاتها را فراهم می‌نمودند . چون پلیس‌ها عواید وصولی را با پادشاه تقسیم میکردند، بنابراین به‌جبران این عمل جزویك حکومت واحد عظیمی وارد میشوند . این حکومت شایستگی آنرا داشت‌که منافع تجاری شهرها را تأمین نماید .(جاده‌سازی و حفظ طرق وشوارع بازرگانی ، سیستم واحد ضرب مسکوکات ، عدم وجود خطرات زورگویی ـ گمرك خانه‌ها در موقع عبور کاروانها از اراضی چندین حکومت ، پیدایش بردگان زیاد در نتیجهٔ بـروز جنگ

1- Summachoi

2- Troad

عطایای سخاوتمندانهٔ پادشاهان ازراه اراضی‌ووجود نیروی جنگی سلوکیان‌وغیره).
بدین‌ترتیب شهر وقدرت مرکزی (پادشاه) به عنوان دو متحد در حکومت سلوکیان جلوه‌گرمیشدند واین واقعیت وحقیقت را خود پادشاهان سلوکی نیز معترف بودند. بطوریکه‌دربعضی ازکتیبه‌ها پلیس‌های امپراطوری خود را به‌عنوان متحدین[1] خود می‌نامند. تحقیقات اخیرمورخان شوروی‌ثابت نموده است‌که روش وشکل پلیسی سازمانها قبل از ورود قشون اسکندر هم سابقه داشته و در مشرق یك امر مبهم و تازه‌ای نبوده است . بطوریکه بعضی از شهرها سازمانهایی داشتند نظیر سازمانهای پلیس یونان دارای آزادی و استقلال مخصوص‌بخود وجنبه‌ها وخصوصیات دیگر. بسیاری از این شهرها جزو شهرهای معبدی و مذهبی بودند و در آنجا سازمانهای مدنی با سازمانهای مذهبی توافق و تطابق داشت (مانند اوروك در بابل ـ اورشلیم و بسیاری از شهرهای معبدی آسیای صغیر که ازبین آنهادو، کامانا[2] یکی درنپتوس و دیگری در کاپادوکیه مشخص میشوند وهم‌چنین پسی‌نونت[3] در فریگیاوالبا[4] در کیلیکیه وبسیاری دیگرازشهرهای معبدی) . در اثرهمین مشابهت اساسی دردوران حکومت سلوکیان به‌بسیاری ازاین نوع شهرهای محلی‌مقام‌وموقعیت‌پلیسی‌اعطاشد و همین امر دلیل بر شناسایی صوری تأسیسات و سازمانهای سنتی آنها و حقوق و امتیازات‌آنان برابر با پلیس‌های یونان بود . هیئت مدنی این شهرها از اهالی‌محل تشکیل میگردید و ضمناً نمایندگان یونانی‌ها و مقدونی‌هایی‌که پس از لشکرکشی اسکندردراین شهرها رحل اقامت افکنده بودند می‌توانستند در این هیئت‌ها شرکت جویند. مثلاً جزواتحاد معبدی‌شهراوروك نمایندگان ملت یونان نیزکه‌کاملاً نسبت به مذاهب و سنن محل بیگانه بودند ، شرکت می‌جستند. زیرا این اتحاد درواقع هیئت روحانی شهر اوروك[5] محسوب نمیشد بلکه یك هیئت مدنی بود و کسانیکه

1- Summachoi
2- Komana
3- Pessinunt
4- Olba
5- UruK

منتسب بآن بودند، همان حقوق و اختیاراتی را داشتند که یکنفر شهرنشین درپلیس یونان داشت بنابراین موضوع ملیت نه در داخل شهرها اهمیت داشت و نه دروضع حقوق حکومتی . شهرهایی‌هم وجود داشتند که از این نوع مختلط بودند بطوریکه مثلاً درمیان پلیس یونان درمشرق عده زیادی ازاهالی‌محل‌با سازمانهای مستقل‌مدنی بنام پولی‌توما[1] وجود داشتند . برای مثال چنین شهر «دوگانه» شهر سلوکیه واقع درکناردجله رامیتوان نام برد . یعنی شهر عظیمی که به وسیلهٔ سلوکوس اول درقرن اول بعد از میلاد بناشد و ششصدهـزارتن جمعیت داشته است . در روی بعضی از سکه‌های این شهر دوالهه شهرها دیده میشوند که دست یکدیگر را گرفته و برجلك کوچکی برسر دارند .

ازآنجائی که شهرهای محلی به‌سیستم پلیس اتصال می‌یافتند و دراین سیستم سازمانهای اجتماعی و سیاسی و حقوقی صورتهای منطقی و قابل انعطافی داشتند (یعنی‌از لحاظ جنبه‌های مذهبی و بقایای مراسم وعادات منسوخهٔ کهنه وغیره آزادتر بودند) از این جهت طبیعتاً جوامع شهری تمدن وفرهنگ وهمه نوع حیات یونانی را بهترتحمل می کردند. زیرا این‌نوع تمدن با سازمانهای‌پلیسی ارتباطشان تنگ‌تر و نزدیکتر بود . جریان نفوذ تمدن یونان بیشتر جنبهٔ غیر منظم و خارج از اراده داشت . بدین معنی که یونانیان موقعیکه به عنوان فاتح وارد آسیا شدند و درردیف هیئت حاکمه قرارگرفتند ذوق و سلیقه و طرز زندگی و زبان و عادات آنها مورد تقلید واقع شد و اهالی وابسته به طبقات عالی اجتماعی سعی کردند آن آداب و سنن را در زندگانی خویش وارد سازند . پادشاهان سلوکی قصد تبعیض ملی و یا نژادی نداشتند و به شهرهای محلی متکی بودند و طبقات عـالیه و ممتازه را مهم می‌شمردند و از لحاظ متحدالشکل ساختن حکومت خـود از این جـریان حمایت می کردند.

1- Politeuma

همین سیاست را سلوکیان درمورد شهرسازی نیزانجام میدادند ومیکوشیدند تا برای ایجاد تسهیلات لازمه در امور ادارهٔ کشور در نواحی مختلفه که از لحاظ سطح ترقی و سوابق تاریخی با یکدیگر تفاوت کلی داشتند ، شهرهایی به وجود آورند که از لحاظ نوع ساختمان مشابه یکدیگر باشند .

تکیه‌گاه اصلی قدرت حکومت ، قشون بود و از نظامی‌های مهاجر که غالباً یونانی و مقدونی نبودند ولی به سبك و روش مقدونی‌ها تعلیم و پرورش یافته و از حقوق و امتیازات سربازان قدیم مقدونی استفاده می‌کردند ، تشکیل میشد . علاوه بر آن مزدوران و افراد قبایل ایرانی و آسیای صغیر نیز جزو قشون وارد می‌شدند. نیروی اصلی قشون مانند سابق همان پیاده‌نظام (فالانژ)[1] بود ولی ارزش آن فوق‌العاده بود و امتیازاتی داشت . در بین سوارکاران «کاتافراکتارها»[2] که سوار و اسب با زره و جوشن محافظت میشد ، بیش از همه شهرت و اهمیت داشتند . با متداول شدن این نوع سواره‌نظام بعضی از روش‌های معمول آن زمان در جنگ تغییر کرد. علاوه برپیاده‌نظام و سواره‌نظام عده‌ای فیل و عراده‌های جنگی و انواع قسمت‌های حفاظی و استحکاماتی و هم‌چنین نیروی کمکی جزوقشون بودند . در تمام کشور ساخلوهایی وجود داشت و دسته‌های مخصوص به خدمات مرزی اشتغال داشتند .

نگاهداری قشون برای دولت بی‌اندازه گران تمام میشد وازاین‌رو تعدادسپاهیان هیچ‌گاه زیاد نبود و بعلاوه برای افزایش آن هم افراد کافی وجود نداشت . طبق اخباریکه در دست است آمارافراد جنگی دربعضی از نبردهای بزرگ اواخر قرن سوم و اوائل قرن دوم ق . م . (رافیا ـ ماکنسیا[3]) بین شانزده‌هزار تا بیست‌هزار نفر بوده است و از این‌رو م . روستووتسوف[4] تعدادکلی قشون سلوکیان را هفتاد هزار نفر ذکر کرده است .

1- Pralange
2- Katafraktar
3- Rafia Magnesia
4- Rostovtsef

این عده البته تقریبی است . تعداد افراد نیروی دریایی سلوکیان‌گرچه بعضی اوقات زیاد بوده است ولی در نحوهٔ کار نیروهـای مسلح آن دولت نقش اساسی بر عهده نداشته است[1] .

تمدن سلوکی‌ها

وظیفهٔ مهم امپراطوری سلوکی نسبت به تاریخ این بود که بخاورمیانه نظم و امنیت اقتصادی‌ایکه ایران قبل از اسکندر و روم بعد از سزار داده بود ببخشد . علیرغم جنگها ، انقلابها ، غارتها و فسادیکه طبیعی امور بشری است این وظیفه بخوبی انجام شد. پیروزی مقدونی هزاران سدیرا که حکومتها و زبانهای‌گوناگون بوجود آورده بودند درهم‌شکست و غرب و شرق را به تبادلات اقتصادی بیشتری دعوت‌کرد. نتیجهٔ این موفقیت ، رستاخیز درخشان آسیایی یونان بود در حالیکه تضادها و اختلافات ، فقر زمینی ، و تغییر راه‌های بازرگانی ، سرزمین اصلی را به تباهی می‌کشاند ، وحدت نسبی و آرامشی‌که سلوکیها بوجود آوردند موجب‌ترقی کشاورزی و بازرگانی و صنعت‌گردید . شهرهای یونانی آسیا دیگر آزاد نبودندکه انقلاب‌کنند یا درنوع حکومت خود دست به تجربه زنند . هم آهنگی را شاهان بمردم تحمیل میکردند و در واقع مردم آنانرا مانند خدائی پرستش‌می‌نمودند . شهرهای‌قدیمی مانند : افه‌سوس ، واسمیرنا مجدداً رونق اولیه خودرا بازیافتند

دره های دجله وفرات و اردن و اورونتس ومیاندر وهالیس و اوکسوس در آن زمان حاصلخیزتر ازآن بودکه امروزه بتوان تصور کرد ، زیرا این سرزمین‌ها در نظر ما امروز پس از دوهزار سال سائیدگی و خشکی و غفلت درکشت و کار بجزصحراها وکوهستان‌های خشك چیزی نیست، زمین را کانالهائی مشروب میکرد

---

[1] رك : م . م.دیاکونوف : تاریخ‌ایران‌باستان (ترجمه‌روحی ارباب) ص۲۴۱-۲۵۲)؛ و از همان مؤلف : اشکانیان (ترجمه کریم کشاورز ص ۱۶ ـ ۲۸) ؛ دکتر مشکور : تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۱۷ ـ ۱۸ ، ۴۰

که دولت موظف به ایجاد و نگهداری از آنها بود. زمین متعلق بشاه یا اشراف یا شهرها و یا معابد و یا مردم بوَد و در همه حال کار آن بدست غلامانی اداره میشد که از راه توارث یا فروش با زمینی منتقل‌میگردید. ثروتهای‌زیرزمینی متعلق‌بدولت بود ولی دولت در استفاده ازآنها اقدامی نمیکرد ، حرفه‌ها تخصصی شده و حتی هرشهردرساختن مصنوع بخصوَصی بهترازسایرین شده بود. میله‌توس‌مرکزپرمشغلهٔ نساجی بود ، آنطاکیه مواد خام وارد میکرد و بکالای ساخته شده تبدیل می‌نمود بعضی ازکارخانه‌ها که غلامان درآنها کار میکردند در تولید دسته‌جمعی پاره‌ای از مصنوعات اهمیت نسبی یافته بودند ، لیکن مصرف داخلی‌کمتر از تولید بود ، و مردم چنان فقیر بودندکه بازار داخلی اجازه نمیدادکارخانه‌های بزرگ با تولید فراوان بوجود بیاید

بازرگانی حیات اقتصادی یونانرا تشکیل میداد، بازرگانی بودکه ثروتهای زیاد در شهرهای بزرگ بوجود میآورد و جمعیت روزافزون شهرها را اشتغال‌بکار میداد. نقل و انتقال پول ، دیگراکنون ،کاملاً جای معاملهٔ جنس راکه چهارصد سال پس ازضرب اولین سکه رواج داشت گرفته بوَد. بانکدارها بدولت و مردم اعتبار میدادندکشتی‌ها بزرگتر شده وازچهارتا شش‌گره دریائی سرعت داشتند وبا گذشتن از دریاهای بازراهها را کوتاه‌ترمیکردند

سلوکی‌ها راههائیرا که ازهخامنشیان درایران بارث برده بودند وسیع‌کرده بمشرق‌زمین امتداد دادند. راههای‌کاروان رو ازآسیای صغیر به سلوکیه وازآنجا به دمشق و بیروتوت (بیروت) و آنطاکیه‌کشیده شد.

شاه‌راههائی‌که ازچین میآمدند ازترکستان وبخارا ویا ازراه‌کوههای‌آرال ، بحر خزر و دریای سیاه میگذشتند. راه‌هائی‌که از هندمیآمدند از افغانستان وایران به سلوکیه و یا ازعربستان به پتراوبه اورشلیم و دمشق و یا ازاقیانوس هند به‌عدن سپس‌ازدریای سرخ به‌سوئز(Arisnoe) و بالاخره به اسکندریه میرفتندبخاطرتسلط بر این دو راه اخیر بود که سلوکی‌ها با خاندان بطالسه‌آنقدر جنگیدند (جنگهای سوریه) تابعلت ضعف بدست رومیها از پای درآمدند

یونانی شدن آسیای غربی با سرعت زیادی بدست هم اینها پیشرفت کرد ، منتهی بسیارسطحی بود. جریان این امر البته ازمدتها قبل یعنی «با مهاجرت بزرگ» شروع شده بود و در واقع پراکندگی یونان تا حدی بعلت رونسانس ایونید یعنی برگشت تمدن یونانی بـه خانهٔ قدیمی آسیائـی خود بود . حتی قبل از اسکندر ، یونانیها مقامهای بزرگی دردربارشاهان ایران داشتند وبازرگانان یونانی برجاده‌های تجاری خاورنزدیك تسلط داشتند . اکنون ممکنات سیاسی و بازرگانـی و هنری سیلی از مهاجران و نویسندگان و سربازان و پزشکان و دانشمندان و روسپیان را از یونان و سیسیل بیرون کشیده باین سمت روانه کرد . مجسمه‌سازان یونانی وحکاکان از پادشاهان فینیقی ، لی‌سیان ،کاریان ، کیلیکیان ، و بخارائی مجسمه میساختند . و بنام آنها سکه می‌زدند . رقاصان یونانی بندرهای آسیا را زیر پا گرفته بودنـد . بدکاری و خلافکاری جنسی بشکل یونانی درآمد . ورزش و حمام بسبك یونانـی بین ورزشکاران و مدارس یونانی در مشرق‌زمین طرفدارهای زیادی پیدا کرد . آب مشروب شهرها و فاصل‌آبهای آنها بسبك جدید شد ، کوچه‌ها سنگفرش و تمیز شدند . مدارس کتابخانه‌ها و تماشاخانه‌ها ، خواندن و ادبیات را رونق دادنـد ، و شاگردان دانشکده‌ها خودفروشی قدیمی خود را در خیابانهـا آغاز کردند . بکسی باسوادتحصیل کرده میگفتند که زبان یونانیرا بداند وازنمایشنامه‌های‌مناندرواوری‌پیدس لذت ببرد . این تسلط تمدن یونانی برخاور نزدیك یکی از نمونه‌های‌عجیب تاریخ باستان است، هیچ تغییر باین‌سرعت ووسعت‌درآسیادیده نشده‌بود. ازجزئیات و نتایج آن ما اطلاعات بسیارکمی داریم . اخباریکه از ادبیات و فلسفه و علوم سلوکی‌ها در دست ماست بسیار ناچیز است .

فرهنگ سلوکی‌ها روینده متنوع ، صیقل یافته و پر از ذوق و در هنرمانند عصر ماقبلش بسیار بارور بوده است .

هرگز قبل از آن تا آنجا که دانش ما بیاد دارد تمدنی در میان محیط‌های گوناگون این‌چنین‌وسعت نیافته ودارای وحدت پیچیده‌ای نبوده است. قریب‌به‌یك

قرن ، غرب آسیا متعلق باروپا بود . راه برای تسلط روم Pax Romana وبالاخره استیلای مسیحیت باز میشد .

معهذا آسیا مغلوب غرب نشد . تمدن آن قدیمتروعمیق‌تر از آن بود که روح خود را تسلیم کند. توده‌های مردم بزبانهای مادری خود حرف میزدند وراه وروش عادی خود را پیروی میکردند و خدایان اجدادی خود را مـی‌پرستیدند . خارج از سواحل مدیترانه قشر تمدن یونانی نازك گردید و مراکز یونانی چون سلوکیه در ساحل دجله مانند جزایری یونانی دراقیانوس شرق بودند. آن اختلاط وپیوندنژادی و فرهنگی که رؤیایش را اسکند در سر می‌پروراند بوجود نیامد ، خواص فرهنگ یونانی در روح شرقی نفوذ نکرد ، تازه‌طلبی ، اشتیاق به مادیت و تمایـل بکمال ، قوت افاده بمعنا واستقلال فردی یونانی تغییری درخواص شرقیها ننمود . برعکس با گذشت زمان نحوهٔ اندیشه و احساس شرقی از داخل بقشر یونانیان حاکم نفوذ کرد و بتوسط آنها بمغرب رفت. دربابل تاجر شکیبای سامی و بانکـدار یهودی بریونانی‌سبك مزاج تفوق یافت ، خط میخی‌وآرامی‌را حفظ کردند وزبان یونانیرا دردنیای تجارت در درجه دوم اهمیت قرار دادند . ستاره‌شناسی و کیمیاگری جای هیئت وفیزیك را گرفت . سلطنت استبدادی شرقی نشان داد که ازدموکراسی‌یونانی نیرومندتر است وبالاخره مشکل خود را بدنیای مغرب‌زمین نیزتحمیل کرد . شاهان یونانی و امپراطوران رومی بر نسق سلاطین شرقی تبدیل بخدایان روی زمین شدند وفرضیهٔ حقوق آسمانی شاهان ازطریق روم به قسطنطنیه وبعد باروپای جدید منتقل شد . زنو Zeno فلسفهٔ تسلیم و جبر و تفویض را در فلسفهٔ یونان وارد ساخت ، و این فلسفه از طریق صدها مجرای مختلف عرفان و قدوسیت خود را در خلائی که انحطاط مذهب یونان بوجود آورده بود راه داد . یونانی بآسانی خدایان شرق را که اساساً شبیه خدایان خودشان بود پذیرفت ؛ منتهی چون یونانی در حقیقت ایمان درستی نداشت ولی اعتقاد آسیائی محکم بود . خدای شرقی ماند و لیکن خدای یونانی فـراموش شد . آرتمیس Artemis کـه دوازده پستان داشت Ephesians دوباره رب‌النوع مادری شرقیها شد. آئین بابلیها ، فینیقیها و سوریها روح بسیاری

از مهاجمان یونانیرا تسخیر کرد ، یونان به شرق فلسفه داد و شرق بیونان مذهب . مذهب در این میان فاتح‌گردید. زیرا فلسفه لغتی اشرافی و مخصوص‌عدهٔ کمی‌بود و مذهب تسلای دل توده‌های مردم . در جریان تغییر و تبدیل‌های موزون ، ایمان و بی‌ایمانی یعنی عـرفان و فلسفهٔ طبیعی Naturalism یا مـذهب و علم ، عاقبت مذهب بقدرت رسید و بر علم فاتح شد ، زیرا به درماندگی و عجز و تنهایی بشر پی برد و باو الهام وشعر بخشید ودنیای سرخورده و استثمارشده وخسته از جنگ با خوشحالی آنرا پذیرفت تا امید ازدست رفته را بیابد. نامنتظره‌ترین وعمیق‌ترین اثر فتح اسکندر ، شرقی شدن خاك اروپا بود[1] .

۱ـ ویل‌دورانت : تاریخ تمدن ج ۲ ص ۱۵۹ـ۱۶۴

« جدول خاندان سلوکی »

۱ـ سلوکوس اول نیکاتور (۳۱۲ـ۲۸۰ ق ۰م)
۲ـ آنتیوخوس‌اول سوتر (۲۸۰ـ۲۶۱)
۳ـ آنتیوخوس‌دوم تئوس (۲۶۱ـ۲۴۶)
۴ـ سلوکوس دوم کالینیکوس (۲۴۶ـ۲۲۶)

۵ـ سلوکوس‌سوم کرونوس (۲۲۶-۲۲۳) ۶-آنتیوخوس‌سوم‌کبیر (۲۲۳-۱۸۷)

۷- سلوکوس چهارم فیلوپاتر (۱۸۷-۱۷۵) ۸-آنتیوخوس‌چهارم‌اپیفانس(۱۷۵-۱۶۴)

۱۰- دیمتریوس اول سوتر (۱۶۲-۱۵۰) ۹-آنتیوخوس‌پنجم یوپاتر (۱۶۴-۱۶۲)
۱۱- اسکندر اول پالاس (۱۵۰-۱۴۶)
۱۲- دیمتریوس دوم نیکاتور(پسر دیمتریوس اول) ۱۴۶-۱۳۸ و ۱۲۸-۱۲۵ ق ۰ م۰
۱۳- آنتیوخوس ششم‌تئوس (پسر اسکندر اول) ۱۴۴-۱۴۲
۱۴- تریفون (غاصب) ۱۴۲-۱۳۷
۱۵- آنتیوخوس هفتم‌سیدتیس(پسردیمتریوس اول) ۱۳۷-۱۲۸
۱۶- اسکندر دوم زابنیاس (پسر بازرگانی) ۱۲۸-۱۲۲
۱۷- سلوکوس پنجم (پسردیمتریوس‌دوم) ۱۲۵
۱۸-آنتیوخوس هشتم (گرییپوس) پسر دیمتریوس دوم ۱۲۵-۹۶
۱۹-آنتیوخوس نهم سیزیکینوس (پسر سیدتیس) ۱۱۲-۹۶

تاریخ پارتھا

یا

پھلویان قدیم

فصل سوم

تشکیل دولت پارت

نژاد پارتها :

پادشاهان اشکانی از نژاد پارتی به شمار می‌رفتند . پارت ناحیه‌ای بود که در خراسان کنونی قرار داشت . گویند که نام این قوم مأخوذ از اسم قبیله پارتی [1] است که تیره‌ای از قوم سکایی داهه [2] به شمار می‌آمدند و در بیابانهـای بین رود جیحون ودریای خزر در ییلاق و قشلاق بودند و مسکن اصلـی آنان در استپهای میان‌گرگان و دریای آرال بود .

استرابن می‌نویسد [3] که پارتی‌ها از قوم داهه بودند و مردم داهه در آغازدر کنار دریای آزف کنونی نشیمن داشتند و سپس از آنجا کوچیده بسوی خوارزم رفته ونیز ازگرگان گذشته به خراسان مهاجرت کردند . مردم داهه مرکب ازسواران وجنگجویانی بودند که سعادت خود را درجنگ وکشته شدن در آن رادمی‌دانستند ناحیه دهستان تا قرن هفتم هجری معروف بوده است .

1- Parni
2- Daha

۳ـ کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۳

یاقوت حموی می‌نویسد : که‌دهستان شهری‌است درنزدیك خوارزم وجرجان (گرگان) که از آن راه به مازندران می‌روند[1] .

بعقیده بعضی پارت قدیم همان دره خراسان است و ابتدای آن از فولاد محله هزار جریب آغاز وبه بند فریمون هرات منتهی می‌شود[2] . داهه‌ها درروزگار اسکندرمقدونی درصحراهای‌میان‌آمودریا وسیردریابه ییلاق وقشلاق‌می پرداختند . از پایان سدهٔ چهارم پیش از میلاد پارتی‌ها از دیگر قبیله‌های داهه جدا شده بسوی مغرب و دریای خزر براه افتادند . ایشان در سر راه خود شهر اسکندریه را در مرغیان (مرو) و هراکلید را درآریا (هرات) ویران ساختند . این شهر دیگرباره بدست‌آنتیوخوس[3] اول تجدید بنا گردید وبنام‌آنیوخیا [4] وآخانیا[5] تغییرنام‌داد.

اعتمادالسلطنه می‌نویسد : عقیده نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت و سرزمینی‌که طایفه داهی (داهه) درآن می‌زیسته‌اند مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان (خبوشان) و دره‌گزتا طوس بوده است[6] .تارن عقیده داردکه قوم داهه قبایل مختلفی بودندکه تیرهای اصلی ایشان ایرانی‌نژاد بوده وبه زبان ایرانی شمالی‌که نزدیك به زبان سغدی بود سخن می‌گفتند . ایشان در واحه‌های مشرق دریای خزر بسرمی‌بردندوگذشته ازآنکه‌پیاده خوب می‌جنگید درسواری نیز تیراندازان ماهری بشمارمی‌رفتند چنانکه اسکندرگروهی از سواران تیرانداز ایشان را به خدمت خود پذیرفته بود[7] .

۱ــ معجم‌البلدان ج ۲ ماده دهستان

۲ــ اعتمادالسلطنه : دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان ج ۱ ص ۱۸۹

3- Antiochus

4- Antiochia

5- Achaia

۶ــ ایضاً دررالتیجان ۱ص ۱۸۹

7- W. W. Tarn, Parthia (the Cambridge Ancient History vol IX, 1951), P.74

مارکوارت می‌نویسد : ظاهراً پارنی ـ آپارنی[1] را دریکی اززبانهای ایرانی قدیم اپرناك[2] خوانده‌اند و همین مردم هستند که نام اپرشهر[3] یا نیشابور امروزی از اسم ایشان‌گرفته شده است .

مردم پارنی شاید پیشتاز قبیله‌هایی بودندکه بخشهای آباد پارت را درتصرف گرفتند . در زبان ارمنی قدیم و قسمتهای پارتی مانوی بعضی از کلمات آن زبانها را از ریشه اپارنی دانسته‌اندکه توسط آن قوم به زبان پارتی راه یافته است[4] .

پارنی‌ها حتی پس از تصرف پارت عادت چادرنشینی و شبانی خاص سکایی را نگاه داشتند .

بقول‌گوتشمید[5] زبان پارنی ، حد متوسط بین زبان مادی و سکایی و آمیخته ازهردوبوده است . پارنی‌ها به مرور زمان در پارت جامه شبانی‌بومی خود را تبدیل به لباسهای مادی کردند . سلاحهای آنان تغییری نکرد . زره پولك داری که مرد سپاهی واسب او را می‌پوشانید بهترین نمونه و معرف آن سلاحها بشمار میرفت. ارشك مؤسس سلسله اشکانی و مهرداد دوم با چنین زرهی‌که شنل‌کوتاهی بر روی آن افکنده‌اند در سکه‌های خود ظاهر می‌شدند ، فقط دستها و پاها آزاد مانده‌اند . شایدکفشی به پا دارندکه بندی بدان استوارشده است . کلاه خودمخروطی شکل آنان را برگه‌هائی برای محافظت‌گوشها وگردن بکار می‌رفته و ازااطراف آن فرو افتاده است .

پارتی‌ها مردمی سوارکار و دلیر بودند و چون از آزادگان بشمار می‌رفتند پیاده رفتن را دون شأن خود می‌دانستند و همواره اسبی زیر ران خود داشتند .

1- Aparni

2- Aparnak

3- Aparshahr

۴ـ ریچارد فرای : میراث باستانی ایران ص ۲۹۰

۵ـ گوتشمید ص ۴۷ـ۴۹

تیرو کمان سلاح ملی آنان بود . خصوصیت جنگی ایشان در جنگ و گریز حیله‌گرانه بود. سوار پارتی در حین گریز ناگهان به عقب بازمی‌گشت و به دشمن تیر می‌انداخت و پس ازمدت کوتاهی بار دیگرحمله را آغاز می‌کرد . ایجاد حکومت پارتی بر اثر پیروزی پارنیها بود که خود دلالت بر تقسیمات اشرافی شدید آنان می‌کند . در جامعه پارتی معدودی از آزادان بر جمع کثیری از بندگان حکومت می‌کردند آزادکردن بندگان در پیش ایشان ممنوع و حتی غیر ممکن بود ، زیرا تفاوت موجود بین مشاغل مبتنی بر تمایـزی بـود کـه بین حسب و نسبت اشخاص وجود داشت .

مثلا لشکریان سورناسردارمعروف ارد اشك سیزدهم‌درجنگ باکراسوسوس بالغ بر ده‌هزارتن می‌شدند که همه از غلامان یا خدمتگزاران او بودند و نیز بین پنجاه‌هزار سواری‌که با آنتونیوس مقابله‌کرد تنها چهارصد تن آزاد وجود داشت. برای جلوگیری از یغماگری پارنی‌ها که در ۲۸۲ (ق.م) صورت گرفت سلوکیان نیرویی‌به‌فرماندهی‌دموداماس[1] نامی‌که‌فرمانده سپاهیان سلوکوس‌اول و آنتیوخوس دوم بودگسیل‌داشته، پارنی‌ها را شکست دادند. می‌توان‌هجوم پارنی‌ها را درسرزمین ایران پیش درآمد جنبش بزرگ نیروهای سکایی که حملات آنان در یکصد سال پس از آن ، ایـران شرقی را زیر و روکرد و بـه حکومت دولت باختر پایان داد دانست[2] یوستی‌نوس[3] مورخ معروف رومی بین (۱۳۸-۱۶۱ م)که ۴۴ جلدکتاب تاریخ قدیم تروگوس پومیوس[4] مورخ رومی معاصر اوگوستوس[5] امپراطور روم (۳۱ ق م - ۱۴ م) را خلاصه‌کرده ، در باره نژاد پارتی چنین می‌نویسد : پارتی‌ها

1- Demodamas

۲- دیاکونو : اشکانیان ترجمه کریم‌کشاورز ص ۲۹

3- Justinus

4- Trogus Fompeius

5- Augustus

از مردم سکایی بودند و لفظ پارت به زبان سکایی بمعنی تبعید شده است[1] . از مجموع این اقوال چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که پارتی‌ها از آریاهای ایرانی‌بودند و به یکی از زبانهای ایرانی که پارتی یا پهلوی باشدگفتگو می کردند ولی چون پیش از مهاجرت به‌داخل‌ایران از میان مردم آریائی نژاد سکایی‌گذشته‌و با آنان رفت و آمد و آمیزش داشتند خوی ورفتار آنان را نیزپذیرفتند ازاین جهت است که نویسندگان روزگار قدیم آنان را سکایی‌نژاد شمرده‌اند[2] .

اوضاع ایالت پارت پیش از تشکیل سلسله اشکانی

چنانکه در بالا اشاره کردیم نام پارت یا خراسان امروزی در سنگنبشته‌های داریوش بزرگ آمده و ذکر آن نام در آن‌کتیبه‌ها دلیل روشنی است که آن ناحیه پیش از داریوش در جزء ایالات پادشاهی کورش بزرگ هم بوده است .

پیش ازکورش و مادها آشوریان نیز این ایالت را می‌شناخته‌اند . درکتیبه آسور هادون در حدود سال (۶۷۳ ق م) از سرزمینی در جنوب دریای خزر بنام پارتاك‌کا[3] بمناسبت لشکرکشی آن پادشاه به آن ناحیه یاد شده کـه ظاهـراً همان ایالت پارت است .

نام ایالت‌پارت درسنگنبشته‌بزرگ داریوش‌دربیستون‌بصورت «پرثوه»[4] آمده در اینجا داریوش از لشکـرکشی خود به پارت حکایت کـرده چنین مـی‌نویسد : « داریوش‌شاه گوید : » پارت (پرثوه) و گرگان (ورکانه[5]) از من روی برتافتند و خود را از هواخواهان فره‌ورتیش خواندند . پـدر من ویشتاسب در پارت بود . مردم از او برگشتند و سر به شورش برداشتند سپس ویشتاسیه با سپاهی که پیرو او

۱ـ یوستی‌نوس کتاب ۴۱ بند یك

2- G. Rawlinson, Parthia, P. 29

3- Partakka

4- Parthava

5- Varkana

بودند برفت در ویشپه اوزاتیش[1] نام شهری در پرثوه (پارت) با پارتیان[2] بجنگید. اهورا مزدا اورا یاری داد وبخواست اهوره مزدا ویشتاسپه آن سپاه یاغی را سخت بشکست بیست‌ودو روز از ماه ویخنه[3] گذشته بود که این جنگ واقع شد[4] .

کلمه پرثوه‌یاپارت درترجمه اکدی سنگنبشته بیستون په ـ ار ـ تو ـ او[5] و در ترجمه عیلامی پر ـ تو ـ مه[6] آمده که معادل یونانی آن پرثیا[7] است . این کلمه بعدها در زبانهای ایرانی تبدیل به پهلوا[8] گردید . و پهلوی و پارتی نام منسوب به آن است .

در بند سوم سنگنبشته (الف) نقش رستم نزدیك تخت جمشید که داریوش درآن به ذکر نام یکایك از ممالك تابعه خود پرداخته، پارت (پرثوه) ، بعد از ماد و عیلام سومین ایالتی است که به وی باج می‌داده‌اند[9] . هرودت درجدول ایالات باج‌گذار داریوش ، نام پارتیان را با خوارزمیان و سغدیان و هراتیان در ردیف ایالت شانزدهم کشور شاهنشاهی هخامنشی آورده ومی‌نویسد که ایشان مجموعاً سیصد تالان نقره به‌شاهنشاه ایران باج می‌پرداخته‌اند[10] درزمان‌لشکرکشی‌خشایارشا به یونان پارتیان نیز در شمار دیگر ملل ایرانی و غیر ایرانی همراه او بودند هرودت در تاریخ خود در باره ایشان چنین می‌نویسد : پارتیان ، خوارزمیان ،

1- Vishpauzatish

2- Parthavaibish

3- viyakhna

4- Roland G kent, old Persian, P. 132-134, ... 196
(سنگنبشته بیستون ، ستون ۲ سطر ۹۳-۹۸)

5- Pa-ar-tu-u

6- Par-tu-ma

7- Parthia

8- Pahlava

9- Kent old persian, P. 137-138

10- Bouchon, choix des Historiens Grecs, Paris, MDCCEXLIV P.119

سغدیان، گَنداریان[1] دادی‌کسیان[2] مانند باختریان سلاح پوشیده بودند ، و آرتاباز[3] پسر فرناس[4] فرمانده پارتیان وخوارزمیان بود. دیگرازاین طایفه تا روزگار اسکندر و مقدونی خبری نیست در کتابهای کلاسیك یونانی ، پارتیان از نظر موقعیت در میان اقوام آریایی‌نژاد و هیرکانیان ، خوارزمیان و مرویان ، و هراتیان و باختریان و سغدیان ، زرنگیان (سیستان قدیم) قرار داشته‌اند[5] .

درزمان لشکرکشی اسکندربه ایران سربازان پارتی درزمرهٔ سپاهیان داریوش سوم درگوگامل می‌جنگیدند . پس از شکست داریوش ومرگ اوشهرب (ساتراپ) پارت که فراته‌فرنس[6] نام داشت در ناحیه هیرکانیا (گرگان) به وی گردن نهاد . اسکندر شهربی پارت را به مردی پارتی بنام امی‌ناسپس[7] که از مصر با وی همراه شده بود داد. وفرماندهی سپاهیان آنجا را هم به سرداری یونانی‌بنام تله‌پولموس[8] سپرد . پس ازمرگ اسکندر، فیلیپوس[9] نامی ازماکزیا درسال ۳۲۱ نامزد حکومت پارت‌گردید .

در سال ۳۱۸ (ق.م) پیتون[10] شهرب ماد : فیلیپوس را شکست داده وپارتیا را بدست آورد و آنرا به برادرش اوداموس[11] واگذاشت . پس از این واقعه دیگر

1- Gandariens
2- Dadices
3- Artabaze
4- Phernaces
5- George Rawlinson, Parthia, New York MDCCXCIV, P. 28
6- Phrataphernes
7- Amminaspes
8- Tlepolmus
9- Philippus
10- Pithon
11- Eudamus

شهرب‌های ایران دست به دست هم داده به پیتوائی پوسه‌تاس[1] نامی که شهرب پارسی بود با سپاهی بـراه افتادند و پیتون را از پارتیا بسوی ماد بـراندند . در سال ۳۱۶ (ق . م) دیگربار . سرزمین پارتیا به باکتریا (باختر) پیوست و هردوی آنها دارای یك فرمانروا بنام استاسانور[2] شدند . از سال ۳۰۶ پیش ازمیلاد پارتیا دست نشانده سلوکی بشمار می‌رفت و تا زمان آنتیوخوس دوم (۲۴۶–۲۶۱ ق . م) از ایالات دولت سلوکی بود . در سال (۲۵۰ ق . م) دیوتوس[3] نامی که از جانب پادشاه سلوکی بر باکتریا (باختر) فرمانروایی داشت بر آنتیوخوس دوم به شورش برخاست ودعوی استقلال کرد وسلسله‌ای را بنام خود در باختر تشکیل داد. پارتی‌ها نیز همینکه کامیابی دیودوتوس را دیدند آنان نیز از فرمانبرداری سلوکیان سرباز زدند و مقارن همان تاریخ دعوی استقلال کرده دولتی بنام اشکانی تأسیس کردند[4] .

آغاز پادشاهی اشکانیان

مقارن همان زمانی که دیودوتوس درباختر بر سلوکیان سر به طغیان برداشت در پارت امیری بنام ارشك با همدستی برادرش تیرداد دعوی استقلال کـرد . در کتابهای یونانی روایات گوناگونی درباره این ارشك آمده است . یکی اینکه ارشك از مردم باختر (باکتریا)[5] بود و پس از دعوی استقلال دیودوتوس از آنجا به‌پارت آمد و مردم آن سرزمین را بر ضد سلوکیان برانگیخت[6] آریانوس فلاویوس[7]

1– Peucetas

2- Stasanor

3- Diodotus

۴– تاریخ سیاسی پارت ص ۲–۶ با ؛ ایران در عهد باستان ص ۳۱۸

5– Bactria

۶– استرابون (کتاب ۱۱ فصل ۹ ، بند ۲)

7– Arrianus Flavius

مورخ معروف یونانی می‌نویسد : *که ارشك با برادرش تیرداد از باختر به پارت* آمدند . چون تیرداد را رویی بس نیکو بود فرکلس[1] فرمانروای سلوکی پارت فریفته و دلباخته او شد ، او را به‌کاخ خود دعوت‌کرد ، می‌خواست که به عادت یونانیان با وی نرد عشق بازد ، ارشك را غیرت مردی بجنبید به یاری بـرادر و همراهانش‌اورا بکشت و برسلوکیان قیام‌کرد [2] ظاهراً فرکلس فرمانروای آستاونا درشمال‌غربی‌پارت بوده است نه‌خودپارت. استرابون[3] جغرافی‌دان ومورخ یونانی به روایت دیگری نقل‌کرده می‌نویسد : «ارشك ازمردم سکایی بود و با طایفه‌خود دردره رود اترك می‌زیست . چون شنیدکه دیودوتوس یونانی درباخترسربه استقلال برداشته وبنام خودسکه زده اونیز برعلیه سلوکیان قیام‌کرد[4] یوستی‌نوس‌می‌نویسد: « ارشك مردی بود که نام و نشان نداشت و به راه زنی می‌پرداخت ، چون شنید که دیودوتوس دعوی استقلال‌کرده او نیز با همدستان خود به پارت آمد و پس از جنگی‌برآندراگوراس ۵ فرمانروای یونانـی پارت غلبه یافت وبـه تشکیل سلطنت پرداخت[6] تاریخ این واقعه را مورخان قدیم مختلف نوشته‌اند . یوستی‌نوس آنـرا در ۲۵۶ (ق م) و اوزبیوس[7] و موسی‌خورنی در ۲۵۰ پیش از میلاد دانسته‌اند . بعضی تاریخ تشکیل دولت اشکانی را ۲۳۸ (ق . م) دانسته‌اند بدین‌ترتیب دوبرادر بنام ارشك وتیرداد که عشیره آنان یکی ازشاخه‌های منشعب ازقوم داهه بنام پارنی بود و چراگاههایشان در آن زمان در باکتریا در کنار رود اخوس[8] (تجند فعلی)

1- Pherecles

۲ـ آریان ، پارتیکا Parthica (قسمت اول)

3- Strabon

۴ـ استرابون (کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۲)

5- Andragoras

۶- یوستی‌نوس (کتاب ۴۱ بند ۴)

7- Eusebios

8- Ochus

قرارداشت ازطرف مغرب به سرزمین سلوکی تجاوز کرده تا مجاورت ناحیه‌پارت پیشرفته . بمناسبت آنکه سر دودمان این سلسله ارشك نام داشت آن خانواده را در تاریخ ارشکانی یا به حذف « را » اشکانی خوانده‌اند . بعضی نوشته‌اند که چون ایشان درشهر«آساك» مسکن‌داشته ازاین جهت آنان را «اشکانی»گفته‌اند. نویسندگان یونانی‌سردودمان این خاندان را «آرساکس»[1] نوشته‌وسلسله اشکانی‌را آرساکیده [2] خوانده‌اند . ممکن است این نام ازکلمه اوستایی ارشه[3] که بمعنی خرس است و ظاهراً توتمی بشمار می‌رفته آمده ، و یا از ارشن[4] اوستایی بمعنی نر و مرد پهلوان آمده باشد .

اشکانیان نسل خود را به هخامنشیان رسانیده و فری یاپت پدر ارشك وتیرداد را پسراردشیردوم هخامنشی می‌پنداشتند. این نسبنامه ممکن است فقط ادعای‌صرف باشد وحقیقت تاریخی نداشته باشد . طبق اسنادی‌که از« نسا » اخیراً درترکمنستان پیدا شده و سابقاً مرکز پارتی‌ها بوده اشکانیان نام « ارتخشرکان » را بر تاکستانی نهاده بودندکه شاید اشاره‌ای به اردشیر دوم هخامنشی باشد[5] .

باید دانست قبیله پارنی‌که تشکیل دولت اشکانی را دادندگروه بسیاری‌نبودند بلکه دیگر اقوام بومی ساکن ایران در توسعه این سلطنت به ایشان‌کمك می‌کردند چنانکه‌آنان توانستند در بین دودولت سلوکی وباختری‌که یکی درمغرب ودیگری در مشرق جای داشت دولتی عظیم بوجود آورند .کشورگشایی‌های نخستین ایشان غالباً در ولایات‌کوهستانی بود و آنان در آن دوره به سواری و تیراندازی مشهور نبودند ، داهه‌ها مردمی پیاده بودند و پارنی‌ها توسط آوارگان ومزدوران صحرایی و مردم هنرمندی‌که برای ایشان اسلحه می‌ساختند یاری می‌شدند . سلاح ایشان در

1- Arsaces

2- Arsacidae

3- Aresha

4- Arshan

۵ـ میراث باستانی ایران ص ۲۹۱ Rawlinson, Parthia, P. 48

مراحل اول کمی با اسلحه سلوکی فرق داشت مگر در مورد چیزهایی که مربوط به سواری بود بیشتر کسانی که برای ایشان جنگ می‌کردند همان کسانی بودند که سابقاً در خدمت سلوکیان آئین جنگاوری آموخته بودند .

دولت ایشان را یونانیان و رومیان پارتیا خوانده‌اند ولی خود شان خویشتن را چه‌می‌خواندند معلوم نیست ظاهراً سبب اینکه‌ایشان‌را یونانیان پارتیا خوانده‌اند آن بود که آنان در ایالت پارت که در کتیبه‌های هخامنشی و کتابهای قدیم یونانی نام آن آمده مسکن گزیده بودند . از این جهت نام آن ایالت را بر ایشان نهادند وگرنه ایشان از بومیان ایالت پارت وخراسان امروز نبوده بلکه از بیرون خراسان به ایالت پارت مهاجرت کرده و آن نواحی را اشغال کرده بودند قرابت تلفظ پارنی و پارتی در مشتبه شدن این وجه تسمیه بی‌تأثیر نبوده است[1] .

1- Tarn, Parthia, P. 555

فصل چهارم

پارتیان در برابر باختریان و سلوکیان

اشك نخستین

ارشك[1] که سرسلسله پادشاهان اشکانی است پسر فری‌باپت بود که‌بمعنی‌پدر دوست می‌باشد وی در حوالی ۲۵۰ (ق . م) دولت اشکانی را تشکیل داد.

در این تاریخ قبیله پارنـی‌تمام دره رود اتـرك و سرزمین نسا را در دست داشتند. این ناحیه‌که بعدها بنام آستاونا[2] و آستااوئنه[3] و (استابنه[4]) خوانده شد و مرکز آن شهر آسا آك[5] نزدیك قوچان امروزبود پایتخت دولت‌جدیداشکانی گردید. درهمین شهربود که قبیله پارنی بین‌سال ۲۴۹ (ق . م) آرشاك را به شاهی‌برداشتند.

1- Arshak
2- Aatavena
3- Astauena
4- Astabene
5- Asaak

و مقارن همین زمان بود که آندراگوراس یونانی که بر ناحیه پارفینای[1] پارت از طرف سلوکیان حکومت داشت سر به طغیان برداشته اعلام استقلال و جدایی از دولت سلوکیه را کرد و بنام خود سکه زد . استقلال‌طلبی این سرداریونانی برای دولت سلوکی‌خیلی‌گران تمام شد زیرا «پارفینا پارت» حلقه مهمی بود که‌سرزمینهای شرقی ایران را به مغرب مربوط و متصل می‌ساخت . در نتیجه قیام آندراگوراس راههای مواصلاتی دولت مرکزی سلوکیه با شهرب‌نشینهای شرقی ایران قطع‌شد. در این بین پارنی‌های پارتی به قیادت ارشك که او نیز سر به طغیان علیه سلوکیها برداشته بود، و آندراگوراس جنگ درگرفت، سلوکیها خیال می‌کردند این جنگ بنفع آنان تمام خواهد شد وبه ضعف هردو مخالف جوان آنان منتهی خواهدگشت ولی برخلاف تصور ایشان ارشك بعد از شکستی که در (۲۴۸ ق.م) از دیودوتوس پادشاه‌تازه به‌دوران رسیده‌باختر‌خود وارد سرزمین‌پارفینا ــ پارت شدواندراگوراس را شکست سختی داد و درسال ۲۴۸ (ق . م) آن ناحیه را تحت اطاعت خودآورد وعملا و رسماً دولتی بنام پارت تشکیل داد . پس از آن ارشك هیرکانیا[2] (گرگان) را درسال ۲۴۷ وسپس کومی‌سنا[3] (قومس) را به‌تصرف آورد. سلوکوس‌دوم[4] که کالی‌نیکوس[5] بمعنی پیروزمند نورانی لقب داشت در سال اول سلطنت خود یعنی ۲۴۶ (ق . م) برای الحاق پارت بدولت سلوکی به مشرق ایران لشکرکشی کرد . نخست ارشك از لشکریان سلوکی شکست خورد ، بسوی بیابانهای کویرگریخت ، سپس بادیودوتوس‌پادشاه باختر که‌دشمن اوبود آشتی کرده با وی‌متحد شد. ازسوی دیگر قبیله سکایی آسپاسیاك[6] که مناسبات دیرینه با پارنی‌ها داشتند ودردشتهای کنار

1- Parphiena
2- Hyrkania
3- Komicena
4- Seleucus II
5- Callinicos
6- Aspasiak

جیحون می‌زیستند به یاری ارشك آمدند . ارشك با این نیروهای تازه‌نفس به سپاه سلوکی حمله آورده تلفات بسیاری به‌آنان وارد کرده و سلوکوس کالینیکوس را به مغرب ایران عقب نشاند . از جهت بروز اختلافاتی که بین خانواده شاهی سلوکی درسوریه بود، سلوکوس فرصت جبران این شکست را نیافت وناچارشد که مرزهای شرقی را واگذاشته ارشك را بصورت پادشاه دست‌نشانده پارت و هیرکانی بشناسد وبه انطاکیه شام لشکرکشی کند . پس ازبازگشت سلوکوس دوم، ارشك از آرامشی که در مشرق ایران پیدا شده بود استفاده کرده بـه استحکام دژ « دارا » کـه در اپورکیتیکن[1] (ابیورد) ساخته بودپرداخت وشهر هکاتم‌پیلس[2] (صددروازه) را :ر قومس (نزدیك دامغان) رسماً به تصرف خود آورد مردم این شهر یونانی بودند و بالطبع از تسلط پارتها بر خود نمی‌توانستند راضی باشند از این جهت طغیانهایی در آن ناحیه برضد او روی داد و ارشك در آن میان بر اثر تـوطئه‌ای کشته شد (۲۴۶ ق . م)[3] .

استرابن می‌نویسد . فرمانروایی ارشك بر پارت بی‌منازع نبود واودرمدت ده سال به جنگهای داخلی و سرکوب کردن دشمنان خود اشتغال داشت تا آنکه‌به طعن نیزه‌ای که در پهلویش فـرو رفت زخمی بـرداشته و بر اثـر آن درگذشت (۴۸ ق . م)[4] . هم‌پشتان ارشك همه از سران برجسته‌ترین تیره‌های اشرافی پارتی بودند ،که بقول موسی‌خورنی طایفه‌کارن[5] و سورن[6] و اسپهاپت[7] ازآن طوایف بشمار می‌رفتند .

1- Apavarkitiken

2- Hecatompylos

۳ـ دیاکونو : اشکانیان ص ۴۱

۴ـ استرابن (کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۲) با ایران باستان ج ۲ ص ۲۲۰۲

Rawlinson, Parthica, P. 50

5- Karen

6- Suren

7- Aspahpet

اما کوتشمید می‌گوید : روایت صحیح اصلاً ارشك نخستین را نمی‌شناسد و تازه در سال ۱۰۵ (ق . م) بود که خود پارتی‌ها سال پائیزی ۲۴۸ و ۲۴۷ (ق.م) را بعنوان سال آغاز پادشاهی خویش پذیرفتند . با اینحال ارشك شخصیت خیالی نیست زیرا برادرش تیرداد درسکه‌های خود اورا همچون خدایی‌نمایانده درحالیکه کمانی دردست دارد وی را برفراز اومفالوس[1] یا سنگ ناف مانند اساطیر آسمانی بحال نشسته تصور کرده است .

بر فرض وجود چنین شخصیتی او نمی‌توانسته پادشاه پارت باشد زیرا در سال ۲۴۸ و ۲۴۷ که با جلوس تیرداد به تخت سلطنت مصادف است طبق روایاتی که مـورد اعتماد او است هنوز ناحیه پارت از قلمرو حکومت سلوکـی‌ها مجزا نشده بود .

بنا به شهادت « ایزند ورخاراکسی »[2] شهر آساك یعنی جایی که اشك‌نخستین بار پادشاهی خود را درآنجا اعلام کرد در پارت واقع نبود بلکه ازنواحی سرزمین « آستاونا » در شمال غربی آن قرار داشت . فرکلس مذکور در فـوق هم بیشتر احتمال دارد ساتراپ این ناحیه بوده باشد نه فرمانده نظامی ایالت پارت . از این گذشته‌کوتشمید وقایع زمان ارشك اول را مربوط به‌زمان برادرش‌تیرداد می‌داند[3] .

اشکانیان در سکه‌های خود ارشك ، اشك نخستین را مقدس شمرده او را به لقب یونانی اپیفانس[4] یعنی نامدار و سرفراز می‌خواندند و وی را مورد ستایش قرارمی‌دادند بهمین جهت بود که نام مقدس او را برسر اسم خود می‌افزودند[5]

1- Omphalos

2- Isidor charax

۳ـ کوتشمید ص ۴۰ـ۴۶

4- Epiphanes

5- L' iran Antique, P. 321

از ارشك اول سکه‌ای در دست نیست و اصولا در سکه‌های فراوانی که از اشکانیان مانده تمام پادشاهان اشکانی پیش از میترادات « مهرداد سوم » بنام ارشك سرسلسله اشکانی به یونانی آرساسس[1] خوانده شده‌اند[2]

اشك دوم تیرداد نخستین

تیرداد که‌نامش در کتابهای یونانی تیریداتس[3] آمده‌پس ازبرادردرسال۲۴۸ (ق.م) به تخت‌نشست وخودرا درسکه‌های‌خویش«بازیلوس‌مگااولی ارزااوکی» [4] یعنی شاه بزرگ خوانده ، پارنی‌ها سال به تخت نشستن وی را مبدأ تاریخ خـود قرار داده‌اند .

نبرد تیرداد با شاه سلوکی

در سال ۲۳۷ (ق . م) سلوکوس دوم‌کالی‌نیکوس که ذکروی درپیش‌گذشت با برادرش آنتیوخوس هیراکس[5] که در آسیای صغیر دعوی استقلال می‌نمود صلح کرد وبقصد تسخیرپارت افتاد، برای‌اینکه‌از پیروزی‌خود مطمئن‌باشد با دیودوتوس پادشاه باکتریا (باختر) برضد پارتی‌ها پیمان اتحادی امضاءکرد و به پارت‌لشکر کشید. تیرداد تاب مقاومت نیاورد و به قبیله آسپاسیاکا[6] که تیره‌ای از سکاها بودند ودره بین‌رود جیحون وسیحون جای داشتند روی‌آورد وبایکعده ازایشان‌به‌خراسان بازگشت. تارن نام این قبیله‌سکایی را «آپه‌سیاکائه»[7] خوانده و آن را مرکب از آپه‌و

1- Arsaces

2- Tarn, Parthia, the Early Kings, p. 574.

3- Tiridates

4- Basileos Megaoli Arzaoki

5- Antiochus Hierax

6- Aspasiaca

7- Apasiacae

ساکا[1] دانسته و بمعنی سکاهای آبی و دشتهای کنار دریای خزر تصور کرده است .
مقارن این زمان دیودوتوس پادشاه باختر بطور ناگهانی درگذشت و خبرمرگ او ایجاد قوت‌قلبی در لشکریان پارتی بود . تیرداد از مرگ دیودوتوس‌استفاده کرده وضع را بنفع خود تغییر داد و با پسر اودیودوتوس دوم (۲۴۵ – ۲۳۰) بر ضد سلوکی‌هامتحدشده‌وسلوکوس کالنیکوس‌را شکستی‌سخت داد[2] . پوسیدونیوس[3] فیلسوف ومورخ یونانی‌درگذشته در ۵۰ (ق.م) می‌نویسد که تیردادنه تنها سلوکوس کالنیکوس را شکست داد بلکه او را به اسارت خود نیزدرآورد». اما هنری فانیس کلین‌تون[4] مورخ انگلیسی (۱۸۵۳–۱۷۸۱) نوشته‌که شاید سلوکوس کالنیکوس پس از این شکست باز لشکری‌گرد آورده به جنگ تیرداد رفته واین بار به اسارت او درآمده باشد . بهرحال چه سلوکوس دوم شکست خورده و چه اسیرشده باشد این فتح درخشان برای ایرانیان پارتی درآغازتاریخ ایشان بسیارمهم تلقی می‌شود وموجب شگفتی است‌که چگونه پارتی‌ها توانسته‌اند فالانژهای ورزیده سلوکی را از پیش رانده بردولتی‌که تقریباً از نظر وسعت بیست برابرخاك پارت را دردست داشته غلبه‌کنند شاید خود پارتی‌ها هم از این پیروزی درخشان احساس غرور کرده و سال ۲۴۷ (ق . م) که سال بر تخت نشستن تیرداد نخستین است مبدأ تاریخ‌ملی خود قرار داده باشند[5] .

در حدود ۲۲۸ (ق . م) سلوکوس سپاهی‌گرد آورد و از بابل بطرف مشرق حمله برد . تیرداد ازبرابراوگریخته به نزد طوایف « آپاسیاکن »[6] که در دشتهای شرقی دریای خزر می‌زیستند پناه برد .

1– Apa-saka

2– Rawlinson, parthia, p. 54.

3- posidonius

4- Clinton

۵– ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۰۵–۲۲۰۶

6- Apasiaken

در همان اثناء درحدود سال۲۲۷ (پ . م) عموی سلوکوس‌استراتونیس[1] در انطاکیه سر به طغیان برداشت و انیوکوس هم به یاری او برخاست وبه بین‌النهرین حمله برد سلوکوس ناچار شد از مشرق عنان برتافته به سوریه بازگردد ودرنتیجه وضع پارتها برای‌همیشه استحکامی چنان حاصل کرد که فاتح نهایی شناخته شدند [2]

سرپرسی‌سایکس می‌نویسد : « سلوکوس بدبخت پس از شکست ازتیرداد به مقر سلطنت خود بازگشت پارتی‌ها به یادگار این پیروزی جشنی گرفتند که تا سالها درمیان فرزندان ایشان این‌عیدگرفته می‌شد ظاهراً شکست سلوکوس‌ازتیرداد آنقدر سخت نبوده است که سپاه او را یکباره ازمیان ببرد[3] .

بنای قلعه دارا

چنانکه در پیش‌گذشت ، بعضی از مورخان بنای این دژ جنگی را به‌ارشك اشك نخستین نسبت داده‌اند ولی بنا به مدارك دیگـر ساختمان این دژ در زمـان تیرداد باتمام رسیده است . ممکن است اساس بنای آن را ارشك‌گذاشته و درزمان برادرش تیرداد تمام شده باشد . باری پس از شکست سلوکوس دوم و بازگشت او بسوی مغرب برای رفع اختلافات داخلی ، تیرداد ازآرامش بیست ساله‌ای که در مشرق ایران پیدا شده بود استفاده‌کرده برای استحکام موقعیت نظامی خود به ساختن دژهایی پرداخت که از آنجمله دژ معروف دارا است .

یوستی‌نوس نام این دژ را دارا[4] ، وگایوس‌پلنیوس[5] (قرن اول میلادی) (تاریخ طبیعی کتاب ۶ بند ۱۶) اسم آنرا «داریوم»[6] ذکر کرده‌اند و آن را در کوه زاپا اورته‌نن[7] دانسته‌اند و نوشته‌اندکه این شهر نظامی را از هرسوی کوههای‌بلند

1- Stratonice

۲- تاریخ سیاسی پارت ص ۹ـ۱۰

۳- سرپرسی سایکس تاریخ ایران ج ۱ ص ۴۱۵

4- Dara

5- Gaius plinus

6- Dareium

7- Zapaortenon

با شیبی تند در برگرفته بوده است و خود شهر در جلگه‌ای پرآب و زرخیز قرار داشت وبوسیله وجود جنگلهای انبوه آنرا هوایی فرح‌بخش بود. درکتاب‌پلنیوس نام این‌ناحیه علاوه برزاپااورته‌نن آپااورته‌تن[1] نیز آمده است‌که امروزآنرا با نام و محل ابیوردکنونی یکی دانسته‌اندکه سابقاً ازولایات‌گرگان بشمارمی‌رفته است .

سرپرسی‌سایکس می‌نویسد : « ظن قوی اینست که شهر دارا در دره گرگان بوده و بنظر من مزایای مذکور از قبیل جنگل و آب در جای دیگر ازآن‌حوالی غیر از آنجا وجود ندارد . من در اثنای مسافرت خود درسال ۱۹۱۲ به‌کوهی بلند برخوردم‌که شبیه به جبل‌الطارق بود و نامش « ماران » بود این‌کوه به فاصله پنجاه میل از مشرق استرآباد در دره‌گرگان واقع است و خرابه‌های بسیار در آن دیده می‌شودکه‌کاشف برآنست‌که شهر مزبور در آنجا بوده است[2] . اعتمادالسلطنه در تاریخ‌خودمحل‌شهردارا را دره گزکنونی دانسته و می‌گوید کلمه دره گز در اصل داراگرد بوده است یعنی شهر دارا . ونام این شهررا ازآن جهت دارا نهاده‌اندکه ایرانیان آخرین پادشاه هخامنشی را که دارا نام داشت و بدست اسکندر ویونانیان از میان رفت بیاد آورند و تعصب ملی ایشان بر ضد یونانیان تحریك شود[3] .

سیمای تیرداد اول بنا بـه نقش سکه او چنین است : در روی سکـه چهره پادشاهی با چشمان درشت و بینی بزرگ و عقابی و چانهٔ پیش‌آمده ملاحظه می‌شود موهای او بکلی زیرکلاه مستوراست. وی‌کلاهی عجیب به شکل‌کلاه‌خود برسر داردکه دردوطرف‌آن پارچه یا چرمی آویخته شده‌که دوبناگوش او را می‌پوشاند وتا روی شانه‌ها می‌رسد. برگرد پیشانی وبالای‌گوشهایش حلقه‌ای از مرواریدهای درشت بسته شده است . در پشت سکه صورت مردی نمایان است‌که برچیزی شبیه چهارپا نشسته‌کمانی بزرگ با زه‌گشاده در دست دارد شاید این صورت نیز تمثیلی

1- Apaortenon

۲- سرپرسی سایکس ص ۴۱۶

۳- درالتیجان فی‌تاریخ بنی‌الاشکان ج ۲ ص ۱۶،۱۰

از او باشدکه آن پادشاه را در لباس جنگ نشان می‌دهد . یا یك صورت خیالی از ایزدی پارتی باشدکه در پشت سکه ضرب کرده‌اند[1] .

نخستین پایتخت تیرداد شهر دارا یا داریوم بود شاید آن در نزدیکی ابیورد امروز در مقابل صحرا قرار داشته است اما پادشاهان اشکانی را درشهر«نیسا»[2] در پارت بخاك می‌سپردند . تیرداد در قریه‌ای نزدیك کوهستان در « آستائوانه »[3] که همچنین قسمتی ازنیسای قدیم بود و سپس بنام اشکانیان «آساآك»[4] یا «ارساسیا» [5] نام‌گرفت‌تاجگذاری کرد. بقول تارن‌این امرنشان‌بارز آنست که‌اشکانیان‌می‌خواسته‌اند ازساکنان زردشتی ایران که‌گروه قابل توجهی بودند و در مبارزه بر ضد یونانیت سوابقی داشتند دلجویی کرده باشند زیرا آتشکده مقدس آذربرزین‌مهر که کانون و محل آن درکوه راوند[6] بود در همین ناحیه آساآك قرار داشت ، و چون این آتشکده یکی از سه آتشکده بزرگ : آذرگشنسب (در آذربایجان مخصوص جنگاوران) و آذرفرنبغ (در پارس مخصوص مؤبدان) و آذربرزین‌مهر (درخراسان مخصوص دهقانان) بود ، اشکانیان می‌خواستند با نشان دادن ژست تاجگذاری خود در آساك دهقانان‌کشور را طرفدار خود کرده باشند . سال تاجگذاری تیرداد دوم که‌بنا به‌تقویم بابلی‌دراول نیسان ۲۴۷م‌صورت‌گرفته بود بعدها مبدأ تاریخ‌پادشاهان آن سلسله قرارگرفت[7] .

بعدازشکست دادن سلوکوس‌دوم تیردادبرگرگان‌اصلی‌دست یافت وسرزمین گرم و حاصلخیز جنوب دریای خزر یعنی ولایت « کمسین » را تسخیر کرد و در آنجا شهر سلوکی ، هکاتم پیلس یا صد دروازه را پایتخت خود ساخت .

1- Rawlinson, parthia, P .50

2- Nisa

3- Astauene

4- Asaak

5- Arsacia

6- Ravand

7- Tarn parthia, p. 575

تیرداد در او اخر عمر به تقلید آنتیوخوس کبیر که خود را شاه بزرگ خواند و پس از سی‌وهفت سال پادشاهی در بین سالهـای ۲۱۴ ، ۲۱۱ پیش از میلاد جهـان را بدرود گفت[۱] .

اشك سوم ارتبان نخستین

نام حقیقی این پادشاه درست معلوم نیست ومورخ لاتینی تروگوس[۲] پومپیوس (قرن اول . م) در مقدمه‌ای که از کتاب او باقی است در فهرست کتابش که اکنون در دست نیست نام این اشك را ارتبانوس[۳] (ارتبان ـ اردوان) نوشته است . نام و لقب ارتبان در سکه‌های او چنین آمده است بازیله اوس مگالو اوارساکو[۴] یعنی پادشاه بزرگ ارشك[۵] .

گوتشمید نام این پادشاه را ارشك نوشته، وگوید لقب ارتبان(اردوان) نخستین را که باین اشك می‌دهند بر اثر حدس وتصور بیجای «ژان فواوایان» [۶] سکه شناس فرانسوی است و باید او را ارشك[۵] نامید .

یوستی‌نوس نام او را فری‌پات[۷] نوشته که ظاهراً لقب او و یا همان اشك چهارم باشد و ما بعد در باره وی سخن خـواهیم گفت . ارتبان در ۲۱۴ (ق . م) پس از پدر به تخت نشست و بنام اشك سوم خوانده شد .

---

۱ ـ گوتشمید ص ۴۹ـ۵۱

2- Trogus Pompeius

3- Artabanus

4- Basileos, Megalou, Arsakau.

۵ـ گوتشمید ص ۵۵

6- Jean Fois Vaillant.

7- Friyapat

جنگ ارتبان با آنتیوخوس سوم

دراین زمان پادشاه مقتدری ازسلسله سلوکی بنام آنتیوخوس سوم[1] برمغرب فرمان میراند (۲۲۳–۱۸۷ ق . م) که در تاریخ معروف به آنتیوخوس کبیر است .

بقول پولی‌بیوس اردوان ازاختلاف و کشمکش وی‌با پسرعمویش آخیوس[2] استفاده کرده ازمشرق بسوی‌مغرب پیشروی نمود وهمدان وایالت ماد وخوارنه[3] را گرفت وتا کوههای زاگـرس[4] پیشرفت . ازهمدان ارتبان می‌خواست کـه بسوی بین‌النهرین و کلده‌رود ولی آنتیوخوس پس از شکست دادن و کشتن پسرعمویش آخیوس‌درسارد وفراغت‌ازجنگهای خانگی با لشکری‌گران به مقابل ارتبان شتافت. در این هنگام دولت پارت و باختر و ارمنستان برضد سلوکیهـا با هم دست اتحاد داده بودند. آنتیوخوس ابتدا ازآسیای صغیر به سوفن[5] درارمنستان کوچك آمد و آرساموستا[6] را محاصره کرد و خشایارشا (کسرکیس) امیر این ناحیه به اطاعت درآمده خواهر آنتیوخوس را که انتیوخیس[7] نام داشت به زنی‌گرفت . سپس به ماد رفت و معبد آناهیتا را در محل‌کنگاور امروزی که هنوز آثار آن باقی است غارت کرد و معادل چهارهـزار تالان ثروت از آنجا به یغما بـرد و پس از تسخیر همدان بسوی پارت براه افتاد (۲۱۳ ق . م)[8] .

یوستی‌نوس[9] شماره سپاهیان او را یکصدهـزار پیاده و بیست‌هزار سواره نوشته است . پارتی‌ها چنانکه روش جنگـی ایشان بود بقول پولی‌بیوس چاهها و

1– Antiochus
2– Achaeus
3– Choarene
4– Zagros
5– Sophene
6– Arsamosta
7– Antiochis

۸– ایران‌نامه ج ۱ ص ۴۵۵ ج ۲ ص ۱۶ ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۰۹

۹– یوستی‌نوس کتاب ۴۱ بند ۵

آب‌انبارها و قنوات میان راهها را کور یا زهرآلود کرده عقب نشستند . ولی‌اینکار فایده‌ای نکرد زیرا آنتیوخوس متصدیان زهرریزی را گرفته و آنان را از ادامه کار خود بازداشت .

سپس آنتیوخوس برای آنکه دچار بی‌آبی نشود به شتاب ازنواحی بیابانی ایران‌گذشته شهر صددروازه را محاصره و تسخیر کرد[1]

پس از آن آنتیوخوس به شهر «تاگه »[2] نزدیك دامغان رفت و از ارتفاعات قله لاماووس[3] (دماوند) گذشته به طبرستان دست یافت و در آنجا شهری بدون‌قلعه و بارو را که تامبراکس[4] نام داشت و آن را با ساری امروز تطبیق کرده‌اند تسخیر کرد . سپس از طبرستان به گرگان آمد[5] .

ارتبان بسوی هیرکانی (گرگان عقب نشست . آنتیوخوس با زحمات زیاد و دادن تلفات بسیاری او را تعقیب کرد و شهر « سیرونکا »[6] را که پارتی‌ها به آن پناه برده بودند ، محاصره نمود ، این امر برای یونانیان ساکن آن شهر سخت شوم بود. زیرا، پارتی‌ها که نقشه فرار ازشهر را شب‌هنگام طرح کرده بودند برای آنکه یونانیان آن خبر را به سلوکیها ندهند همه آن بیچارگان را از دم تیغ‌بیدریغ گذرانیدند . با وجود همه این احتیاط هاپارتها درمقابل فشار قشون سلوکی‌ناچاربه تسلیم آن شهر شدند وگرگان بدست سلوکی‌ها افتاد . بعد از نبردی‌که جزئیاتش برما معلوم نیست ، آنتیوخوس ازجنگ وگریزهای پی‌درپی پارتی‌ها به تنگ آمده ناچار شد برای عقد صلح با ارتبان وارد مذاکره شود و اختلاف دو دولت با صلح شرافتمندانه‌ای پایان پذیرد بعد از این صلح آنتیوخوس به باختر لشکر کشید و

۱ـ پولی‌بیوس کتاب ۱۰ فصل ۲۸ بند ۵

2- Tagae

3- Lamavus

4- Tambrax

۵ـ تاریخ پارت ص ۱۲ و ۱۳

6- Sirynka

پادشاه آن‌کشور را اوتیدم‌ماگنسی[1] را شکست داد و از آنجا به‌کابل رفت و پس از فتوحاتی از راه رخج و سیستان و کرمان به‌کنار خلیج فارس بازگشت و بقول پولی‌بیوس[2] به‌گرها[3] (القطیف) امروز که در سر راه بود لشکرکشید و جزیره تی‌لوس[4] یا بحرین را که در آن زمان معروف به جزیره بازرگانان مروارید بود تسخیر کرد و به‌کناررود اوله‌اوس[5] یا کرخه‌آمد و بجای اسکندریه سابق‌که ویران شده بـود شهری بنام انطاکیه ساخت کـه بعدها آنـرا « خاراکس »[6] نامیدند . (۲۰۶ ق . م) .

آنتیوخوس سوم دو برادر را که از سرداران یونانی او بودند بر دو ناحیه بزرگ ازایران حکومت بخشید، نخستین را که‌نامش «مولون»[7] بود به‌فرمانروایی ری وماد بزرگ ودیگری را که « الکساندرس[8] » نام داشت به فرمانروایی پارس و خوزستان و عیلام منصوب گردانید . پس از یکسال مولون و الکساندرس سر از اطاعت او پیچیده دعوی استقلال کردند .

آنتیوخوس سپاهی به سرکوبی مولون فرستاد ولی‌آن سپاه شکست خورده مولون بر شهر سلوکیه و تمام ایالت بابل دست یافت (۲۲۱ ق . م) آنتیوخوس سپس سپاهی دیگر آراسته . مولون را این بار شکست داد و اومجبور به خودکشی شد (۲۲۰ ق . م)[9] .

اگر بخواهیم چهره ارتبان را از روی سکه‌هایش حدس بزنیم شمایل او در آن سکه‌ها چنین تصورشده است : وی بی‌شباهت به پدرش تیرداد نیست و دارای

1- EuthYdeme de Magnésie

۲- کتاب ۱۰ بند ۳۴

3- Gerrha

4- Teylos

5- Euleus

6- Charax

7- Moton

8- Alexandros

۹- دررالتیجان ج ۲ ص ۲۲-۲۴

همان شکل و چشم درشت و بینی عقابی و چانه پیش‌آمده است ، برخلاف‌پدرش دارای موی فراوانی است و ریش درازی نیز دارد . او کلاه پدرش تیرداد را رها کرده و بجای آن پیشانی‌بندی را بصورت نیمتاج (دیهیم) بر سر بسته و بند آن در پشت سرگره می‌خورد. از سرانجام ارتبان اول خبری نداریم همینقدرمورخان قدیم نوشته‌اندکه بعد از او پسرش فریاپاتی به تخت نشست[1] .

اشك چهارم فری‌یاپاتی

نام این اشك در منابع یونانی فریاپاتیوس[2] آمده‌که دراصل پارتی فریاپاتی بمعنی پدر دوست است . ظاهراً این عنوان لقب او بود و اسم وی معلوم نیست . دوره پادشاهی او را از ۱۹۶ تا ۱۸۱ پیش از میلاد نوشته‌اند .

گوتشمید دوران سلطنت اورا از ۱۹۱ تا ۱۷۶ ق . م دانسته است از اوضاع زمان او اطلاع کافی در دست نداریم همینقدر معلوم می‌شودکه وی پانزده سال بر کشور پارت پادشاهی می‌کرده است نام فریاپاتی در اسناد پارتی‌که اخیراً در نسا کشف شده بمناسبت ذکر نام تاکستانی‌که شاید وقف جاودان ساختن نام آن‌پادشاه بوده آمده است[3] .

پادشاهان معاصر او در غـرب ، سلوکوس چهارم معروف بـه فیلوپاتور[4] (۱۸۷–۱۷۵ ق) و در مشرق دمتریوس[5] (۲۰۰–۱۷۵ ق . م) باختری بودند بنظر می‌رسدکه فری‌یاپاتی عنوان خود را از لقب سلوکوس چهارم که فیلوپاتر[6] یعنی

1– Rawlinson, Parthia,

2- Phriapatius

۳ـ اشکانیان ص۴۳

4– Seleucus IV, Philopator

5- Demetrios

6- Philopator

پدر دوست بوده‌گرفته باشد .

این اشك بر روی سکه‌های خودکه یکی از آنها تاریخ سال ۱۲۵ سلوکی یعنی ۱۸۷ پیش از میلاد دارد خود بـه یونانـی اشك فیلادلفوس[1] یعنی دوستدار برادرخوانده است .

وی‌نخستین پادشاه پارتی‌است که‌خویشتن را درسکه‌های‌خود فیل‌هلن[2] یعنی دوستدار یونانی‌نامیده است ، او در زمانی‌که ستارهٔ اقبال سلوکـی رو بـه افول می‌رفت خود را حامی اتباع و رعایای یونانـی خویش می‌خوانـد[3] و علت آن اینست‌که او می‌خواسته به شهرهای یونانی‌ایرانی بفهماندکه او دوستدار آنهااست تا طرفدار سلوکیها نشوند .

پس از مرگ آنتیوخوس‌کبیر دولت یونانی باختر سربرداشته بسوی مغرب حمله آورد و ایالت استائوئنه را ازپارت انتزاع‌کرد. دولت باختر ازسرزمینهایی که از پارت‌گرفته بود در دو ساتراپی یکی بنام تپوریا[4] در قسمت علیای رود اترك و دیگری « تراکسیانه »[5] دردره‌کشف رود تشکیل داد وتنها پارت برای فریاپاتی باقی ماند.

انتزاع استائوئنه شامل ولایت اپاورك‌تیکنه[6] (ابیورد) نیزمیشد[7] .

دولت باختردرزمان اوبه منتهای قدرت‌خود رسیده وازطرفی به ماوراءِ النهر و از طرف دیگر به هندوهستان دست‌اندازی مـی‌نمود و آنقدر دولت باختر در کشورگشائی خود در مشرق و هند مشغول بود که فرصت بـر انداختن پارت را پیدا نکرد.

1- Arsaces Philadelphus

2- Philhellene

۳ـ گوتشمید ص ۶۷

4- Tapuria

5- Traxiane

6- Apavarktikene

۷ـ تاریخ افغانستان ج ۲ص ۱۲۳

رویهمرفته دوره پانزده ساله سلطنت این اشك دوران ضعف دولت اشکانی و صلح و آرامش بوده است .

در بعضی از منابع آمده که این اشك محبوب مردم بـود و او را چندان دوست می‌داشتند که پس از مرگش چون پیکرش را سوزانیدند هر کس قدری از خاکستر او را برداشته برای تبرك و ادای احترام در خانه خود نگاهداشت .

از این خبر چنین برمی‌آید که پادشاهان اشکانی تا این زمان و بلکه تا سال‌ها پس از این تاریخ هنوزقبول دین زردشتی را نکرده بودند زیرا سوزانیدن‌مردگان برخلاف آئین زردشتی است . جنگ معروف « ماگنسیا »[1] که در سال ۱۸۹ ق.م بین دولت روم وسلوکی روی داد درزمان فریاپاتی‌بود وماگنسیا درچهل کیلومتری شمال‌شرقی‌ازمیرفعلی‌قرارداشت . بقول‌اتین بیزانسی [2] نویسنده فرهنگ جغرافیائی تاریخی « اتنیکا[3] » که دراواخر قرن پنجم در اوایل‌قرن ششم میلادی می‌زیست ، در این جنگ در میان لشکریان سلوکی سواران پارتی نیزدیده می‌شدند که به‌یاری آنتیوخوس سوم آمده بودند[4] .

اشك پنجم ـ فرهاد نخستین

نام این پادشاه به پارتی فرهاته[5] و به یونانی فراآتس[6] آمده و لقب او بر روی سکه‌هایش به یونانی ارساسس تئوپاتور[7] یعنی اشکی که پدرش خداست یاد

1- Magnesia

2- Etienne de Byzance

3- Ethnica

۴ـ دررالتیجان ج ۲ ص۲۶

5- Frahata

6- Phraates

7- Arsaces TheopatOr

شده است[1] وی پس از پدرش فری‌یاپاتی بـه تخت نشست ، مـدت سلطنت او را هشت سال از سال (۱۸۱ تا ۱۷۴ ق . م) نوشته‌اند بقول‌گوتشمید مدت سلطنت او از ۱۷۶ تا سال ۱۷۱ ق . م بود وقایع مهم دوران پادشاهی او نبرد دولت اشکانی با قوم آمارو در ساحل جنوبی دریای خزر است که ذیلاً بشرح آن می‌پردازیم :

نبرد آماردها:

این قوم را که ماردی[2] نیز می‌گفتند از اقـوام ماقبل آریایی و از یونانیان اصلی سرزمین ایران بودند که از روزگاران دراز بین دو قوم غیرآریایی کادوسیان و تپوریان می‌زیستند و قلمرو آنان را می‌توان در حوزهٔ رود آمل و تنکابن کنونـی دانست . استرابن نام ایشان را مارد و آمارد نوشته است از این‌رو برخی ازمحققان بر آنند که نام شهر آمل مأخوذ ازاسم ایشان است . یوستی‌نوس و آریانوس‌فلاویوس آماردها را مردمـی دلیرو نیرومند و بی‌باك نوشته‌اند[3] ، جنگ فرهاتـه با این قوم چند سال به درازا کشید . از اینجا معلوم می‌شود که این مردم‌کوهستانـی با سپاه پارتی نبردهای پارتیزانی می‌کردند .

فرهاته پس از چیرگی بر آماردها آنان را تخته قاپو کرده وادار به‌سکونت در شهرخارکس در دروازه خزر در حدود « ایوانکی » امروزی کرد این خاراکس که آنـرا خاراکس مادی مـی‌خواندند غیراز خاراکس اسپاسینی[4] است کـه در خوزستان قرار داشت .

کنت دو گوبنیو خاراکس مـورد بحث را در دره‌هـای البرز و در محل شهرستانك کنونی (در راه کرج به‌کندوان می‌داند)[5] .

گوتشمید می‌نویسد : که چون این شهر در نزدیکی دروازه خزر واقع بود

۱ـ گوتشمید ص ۶۷

2- Mardi

۳ـ یوستی‌نوس (کتاب ۴۱ بند ۵)، آریان‌کتاب سوم .

4- Charax Spasini

۵- ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۱۸ Rawlinson, Parthia P. 62

می‌توان چنین استنباط کرد که پارتی‌ها در آن عصر کومیسنه[1] (قومس) وخوارنه [2] (دره خوار) را از ماد منتزع ساخته بودند و این امر مشکل است که در زمانی جز پس از مرگ آنتیوخوس کبیر اتفاق افتاده باشد . باید دانست که آپامیا[3] درخوارنه واقع بود و تنها شهری بود که در میان مستملکات قدیم پارتی جنبه یونانی داشت .

اینکه « استراس‌مائیر »[4] نوشته که پارتیها در تاریخ بین ۱۸۰ و ۷۹ پیش از میلاد شهر بابل را فتح کردند بایستی نظری مبنی بر اشتباه تلقی گردد[5] .

بنا به سکه‌ای پارتی که از سال مرگ انتیوخوس‌سوم در دست است و مورخ بتاریخ سلوکی است می‌توانیم دریابیم کـه فری‌پایاتی سابقاً این نـاحیه را تسخیر کرده بوده است .

فرهاته پس از پیروزی آماردها دیری نپائید و درگـذشت و کشور را بجای آنکه به پسران خود واگذارد به برادرش میترادات سپرد[6] .

گویند فرهاته علاوه بر ملاحظات سیاسی برادرش میترادات را بسیار دوست می‌داشت از این جهت بر سکه‌های او به یونانی عبارت فیلادلفوس[7] یعنی دوستدار برادر آمده که مراد از او میترادات (مهرداد) است[8] .

گویند فرهاته در زبان و ادبیات یونانی دست داشت و صاحب تألیفاتی نیز در آن زبان بود ، از جمله وقایع لشکرکشی دمتریوس باختری را به هند به زبان یونانی برشته تحریر درآورد و ظاهراً « مناندروس »[9] نامی از سرداران دمتریوس

1- Comisene

2- Choarne

3- Apamea

4- J. N. Strassmier

5- Tarn, Parthia, P. 577

۶ـ گوتشمید ص ۶۷ـ۶۸

7- Philadelphus

۸ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۱۹

9- Menandros

در نگارش این تاریخ بـوی یاری کرده است و این کتاب تا قـرن هشتم وجـود داشته است[1] .

اشك ششم ـ میترادات نخستین

نام‌او به پهلوی میترادات‌یعنی‌دادهٔ‌مهر و به‌یونانی میترادرتس «Mithradates» آمده است . نام این پادشاه منتسب به ایزد میترا است و ظاهراً مهریشت اوستا در زمان سلطنت او نگاشته شده است . پس از برادر به تخت نشست . دوره سلطنت اورا مدت سی‌وهشت سال ۱۷۴ تا ۱۳۶ پیش ازمیلاد نوشته‌اند . وی پایه‌گذارواقعی شاهنشاهی اشکانی است نویسندگان یونانی او را همزمان اوکراتیدس[2] باختری و آنتیوخوس چهارم سلوکی نوشته‌اند . او را می‌توان ازنظرتوسعه شاهنشاهی قانون گذاری همپایه داریوش بزرگ و دودمان اشکانی دانست . مورخان قدیم به حق در توصیف شخصیت انسانی اوقلم‌فرسائی کرده وازجمله‌ایشان دیودورس‌سیکولوس [3] مورخ یونانی معاصر یولیوس‌سزار چنین می‌نویسد :

« ارشك شاه میتراداتس از جهت رحم و انسانیتش مورد عنایت ربانی‌واقع شد دولت خود را توسعه داد وحدودکشورش را به هند رسانید وبرممالکی دست یافت‌که وقتی‌تابع‌پروس (معاصراسکندر) بودند. اوبرخلاف پادشاهان‌پیشین‌خود نه عشرت‌پرست بود و نه‌گستاخ و نه پرورده ناز و نعمت . همینقدرکه در میدان‌نبرد در برابر دشمنان دلیر و دلاور بود به همان اندازه به رعایای خـود مهربانی نشان می‌داد وی‌بهترین‌قانونها را برای ایشان وضع‌کرد.[4] »

ژرژرالینسون می‌نویسد : هنگامی که میترادات اول به پادشاهی نشست کشوراشکانی وسعتی نداشت وظاهراً ازدروازه خزر (ایوان‌کی) تا هرات و هریرود

۱ـ دررالتیجان ج ۲ ص ۳۵

2- Eucratides

3- Diodorus siculus

۴ـ دیودورس (کتاب سوم)

بیشتر وسعت نداشت و او این مملکت کـوچك را در سی‌وهشت سال به منتهـای عظمت رسانید[1]

اوضاع دولت باختر

در این زمـان سومین خانـدان پـادشاهان یونانـی بـدست سرداری بنـام اوکراتیدس[2] در باختر روی‌کار آمده بود . وی به تحریك و تقویت آنتیوخوس چهارم سلوکی سلف خود دمتریوس را از میان برد و بجای او نشست . وموسس سومین خاندان یونانی باختر گردید (۱۷۵ ق . م) وی پیشرفت‌هائی در مشرق وهند کرده و برای اینکه سلوکیها و پارتـی‌ها را از خیال دست‌اندازی به کشور باختر منصرف سازد تیماخورخوس[3] نامی را تحریك به طغیان درحوالی بابل کرد تا نظر آن دولت‌ها رامتوجه‌مغرب سازد . اوکراتیدس پسرش هلیوکلس[4] را در سلطنت با خود شریك کرد ولی چنانکه بعد خواهیم‌گفت این فرزند ناخلف پدرش را در سال ۱۴۷ ق . م بکشت و خود مستقلاً بجای او نشست[5] .

نخستین نبرد مهرداد با دولت باختر :

در زمانی‌که پنجاب هند بدست اوکراتیدس تسخیرمی‌شد بقول یوستی‌نوس مهرداد موقع را مغتنم شمرده به باختر حمله آورد و شهرب‌نشینهای آسپیونس[6] و توریوا[7] را که در میان باختر و نسا قرار داشت از آن‌کشور منتزع ساخته ضمیمه

۱ـ دیودورس (کتاب سوم)

George Rawlinson, Parthia, P. 63-88.

2- Eucratides

3- Timarchus

4- Heliokles

۵ـ ایران در عهد باستان ص ۳۲۱-۳۲۲

6- Aspiones

7- Turiua

پارت کرد این نواحی شامل آریانا نیزمی‌شد (ناحیه هرات) بنابراین مهرداد سرحد کشور خود را به‌کوههای هندوکش رسانید[1] .

استرابن نام این دو ایالت را نیز توریوا و آسپیونس[2] نوشته است ، بعضی از محققان حدس می‌زنندکه مقصود از توری‌اوآ ؛ توران ومنظور ازآس‌پیونوس مردم آسپاسیاك بوده‌اندکه ذکر ایشان در پیش‌گذشت و هردو ایشان از اقوام سکایی بوده‌اندکه درمیان دورود سیحون وجیحون (سیردریا وآموردریا) میزیسته‌اند[3] .

چون مردم آریانا ازاقوامی بشمارمی‌روندکه‌با باختری‌ها درزمان اوکراتیدس در جنگ و ستیز بودند ، بعلت فقدان سکه‌هایی ازآنها می‌توان‌گفت هنوز نتوانسته بودند برای خود دولتی جداگانه تأسیس‌کنند . پس پارتی‌هـا محتملاً قیام سران این دو شهرب‌نشین را بهانه قرار داد و تا ناحیه هـرات را به کشور خود ضمیمه سازند .

این‌گفته با خبردیگری‌که یوستی‌نوس نقل می‌کند تناقض دارد . وی‌می‌نویسد که مهرداد ازکوههای هندوکش فراتر رفته دامنه سلطهٔ خود را تا حدود هندوستان گسترش داده است و در هند قبایل بین دو رود سند و هیداسپس را فرمانبردارخود ساخته است . اخبار مـورخان چینی هم این گفته را تأیید می‌کند . طبق این اخبار در سال (۱۶۱ ق .م) یعنی در حدود زمانی‌که پارتی‌ها با اوکراتیدس می‌جنگیدند یا کمی پیش از آن قومی بیابانگرد بنام «سه»[4] که تا آن زمان در کنار دریاچـهٔ ایسکول[5] ساکن بودند از طریق چترال[6] به‌کی‌پین[7] (یعنی دره کابل) هجوم آورده

۱ـ یوستی‌نوس کتاب ۴۱ فصل ششم و هشتم

2- Aspionus

۳ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۲۴ Rawlinson, parthia P. 69

4- Ssé

5- Issk-ul

6- Chitral

7- Kipin

در آنجا به تأسیس دولتی پرداختند . این قوم که ظاهراً مطیع پارتی‌ها شده بودند با اجازه ایشان بر مشرق دست یافتند . پس از آن ، قوم یوئه‌چی به‌آن نواحی آمده جای مردام «سه» را گرفتند ودر سال ۱۵۹ ق . م سغد را تصرف کردند .

با اینحال فتوحات پارتیان در مشرق و در هندوستان جنبهٔ موقتی و زودگذر داشته است[۱] در این لشکرکشی‌ها دامنه فتوحات خود را بطرف جنوب سیستان تا حوالی اروسیوس[۲] که اکنون به پورال[۳] موسوم است و ناحیه آریا (هرات) و گدروسیا[۴] را تسخیر کرد[۵] .

اوضاع دولت سلوکی

پس از شکست آنتیوخوس سوم در ماگنسیا از دولت روم (۱۸۹ ق . م) که طبق عهدنامهٔ آپامه[۶] همهٔ آسیای صغیر در شمال کوههای توروس بروم واگذار شد .

قدرت سلوکیها در آسیا به ضعف گرائید و این شکست آنان‌را براه سرنوشت قریب‌الوقوع خویش که از دست دادن قلمرو وسیع خود در آسیا بود انداخت .

میان سالهای (۱۸۹ تا ۲۰۹ ق . م) باز نفوذ یونانیان در ایران جانی گرفت ولی اقدامات آنتیوخوس چهارم ملقب به آنتیوخوس اپیفانس برای بازگرفتن متصرفات پیشین سلوکی در مشرق به ناکامی انجامید (۱۷۵-۱۶۴ ق . م) با آنکه وی در فلسطین سرگرم محاربه با یهود بود آنجا را برای باز ستاندن ایالات خود در ایران گذاشته و بسوی مشرق آمد و در مغرب ایران به کامیابی‌هایی رسیده و

۱ــ گوتشمید ص ۷۷-۷۸

2- Orosius

3- Furali

4- Gedrosia

۵ــ تاریخ پارت ص ۱۴

6 - Apamea

هگمتانه (همدان) به افتخار او اپیفانیا[1] نام‌گرفت . ولی مرگ وی درسال ۱۶۴ راه رابرای کشورگیری پارتیان باز کرد. مهرداد اول‌از آشفتگی‌اوضاع دولت‌سلوکی استفاده‌کرده به ماد بزرگ لشکر کشید.

لشکرکشی به ماد

در این زمان شهرب استانهای شرقی دولت تیمارخوس نام داشت‌که بر ماد بزرگ حکومت می‌کرد . این مرد پس از مرگ آنتیوخوس چهارم بنام خود سکه زد و خود را مستقل اعلام‌کرد . مادیها دفاع مردانه‌ای در برابر لشکریان میترادات کردند ولی شکست یافته عقب نشستند میترادات‌تمام نواحی غربی فلات ایران را تسخیر کرد وباکایانامی‌راکه‌یوستی‌نوس‌به‌یونانی اسم او را باکاسیس[2] نوشته‌است به‌فرمانروایی‌مادبزرگ‌گماشت[3] برادر کهترخودوالارشاك‌راپادشاهی ارمنستان داد .

اهمیت ماد به پرورش اسبهای رهوار و خوب بود . پولی‌بیوس[4] می‌نویسد: اسب در این ایالت آنقدر فراوان و بسیار بودکه دیگر بلاد آسیا احتیاجات خود را از این حیوان از ماد تأمین می‌کردند . علت آن فراوانی چراگاههـای خوب در در این استان بود . میترادات اکباتانا[5] پایتخت بی‌حصار این ایالت را تسخیر کرد و آن سرزمین را ضمیمهٔ قلمرو شاهنشاهی خود ساخت[6]

شورش گرگان

میترادات می‌خواست‌به‌بین‌النهرین‌حمله آورد که‌شنیدقبایل‌سکایی‌درگرگان‌علیه اوبه شورش برخاسته‌اند ازادامه نقشه جنگی خود بطرف غرب صرفنظرکرده برای

1- Epiphania

2- Bacassis

۳ـ میراث باستانی ص۲۹۳

4- Polibius

5- Ecbatana

۶ـ دررالتیجان ج ۲ص۵۰

فرونشاندن این قبایل در سال (۱۶۵ ق . م) از سرزمینهای خود در ماوراءالنهر بحرکت درآمده بسوی جنوب روی‌آورده می‌خواستند برای خود درایران زمین مأمن ومأوایی پیدا کنند ، وچنانکه بعد خواهیم‌گفت در سال ۱۲۷ ق . م توانستند که در ایالت زرنکا ساکن شده نام آن سرزمین را بنام خود از زرنکا بـه سکستان (سیستان) تغییر دهند .

میترادات پس از سرکوبی و اسکان ایشان بـه سوی مغرب بازگشت، و بـه بین‌النهرین لشکرکشید .

سرانجام کار انتیوخوس چهارم و پنجم

در سال ۱۶۵ ق . م انتیوخوس چهارم ازفرات‌گذشته به بابل آمد و ازآنجا به ارمنستان لشکرکشید و پادشاه آن سرزمین را که آرتاکسیاس[1] نام داشت اسیر کرد وسپس بسوی جنوب شرقی روی آورد و از همدان‌گذشته به خوزستان‌پارس آمد خواست‌که استخر را تسخیرکند ولی بدان کار توفیق نیافت و سرانجام در گابیانا[2] (جی یا اصفهان‌کنونی) درگذشت (۱۶۳ ق . م). مرك وی راه رابرای کشورگشایی پـارتیان بازکرد . پس از او پسر نه ساله‌اش‌که در رم مـی‌زیست از آنجا گریخته به آسیا آمد وبدست یك عده ازسرداران سودطلب بنام آنتیوخوس پنجم (۱۶۴–۱۶۲ ق . م) به تخت نشست .

ولی سلطنت این پادشاه سلوکی نیز دیری نپائید وبدست «تری‌فون»[3] نامی کشته شد . بعد از مرك آنتیوخوس پنجم در ایران چند ایالت از جمله خوزستان دعوی استقلال‌کردند .

بقول دیودروس در سال (۱۴۲ ق . م) مردی مادی بنام «دیونیزوس»[4] در

1– Artaxias
2– Gabiena
3– Tryphon
4– Dionysos.

بین‌النهرین معارض تریفون قاتل آنتیوخوس پنجم شد و از منافع خاندان سلطنتی سلوکی دفاع کرد . ظاهراً این مرد مادی فرزند تیمارخوس شهرب سلوکی ماد بوده است .

اختلاف بین سرداران سلوکی قریب بیست سال بطول انجامید و نزاع بین دمتریوس و تریفون چنان دولت سلوکی را بخود مشغول کرده بود که آن دولت ابداً در فکر دشمنان حقیقی خود نبود . بدین ترتیب بود که میترادات مشرق زمین را بتدریج از دست سلوکیان خارج ساخت .

پس از اینهمه جنگهای خانگی بالاخره نوبت سلطنت به‌دمتریوس‌سوتر اول رسید[1] .

لشکرکشی به خوزستان

چنانکه گفتیم در سالهای پس از مرگ آنتیوخوس چهارم در غرب ایران چند پادشاهی مستقل پدید آمد که مهمتر از همه آنها دولتی عیلامی بود که ظاهراً پیش از جلوس آنتیوخوس چهارم به استقلال رسیده بود . منابع سکه‌شناسی حتی نام دولت عیلامی را که از سلوکیه جدا شده بود بدست می‌دهند . این پادشاه عیلامی را نام «کامناسیکر»[2] بود . کشور وی در منتهای وسعت از کوههای زاگرس وکابی‌انه[3] (جی یا اصفهان کنونی) تا خلیج فارس امتداد داشت .

مورخان آن زمان اسم این دولت را « الی‌میان»[4] می‌نویسند[5] . ظاهراً این دولت در اواخر سلطنت آنتیوخوس چهارم مستقل شده باشد و علت مرگ وی هم در ناحیه کابیانا عزیمت آن پادشاه برای سرکوبی پادشاه طاغی عیلامی بوده است .

1- Demetrius soter

2- Kamnaskir

3- Gabiene

4- Elymeens

۵- اشکانیان ص ۴۵

فتح ماد دروازهٔ عیلام و بین‌النهرین را بـر میترادات بگشود ، یوستی‌نوس بطور مختصر در کتاب خود (کتاب ۴۱ ـ بند ۶) آورده که میترادات با پادشاه «الی‌میان» جنگ کرده او را شکست داد و این کشور را به قلمرو خود بیفزود ولی نام پادشاه عیلامی را نمی‌برد[۱] .

دولت الامایی‌سرزمین کوچکی را دردورهٔ پارتی درجنوب خوزستان تشکیل می‌داد. ولی‌سوزیان (شوش)جزو قلمروپادشاهی‌مزبورنبود بلکه ازشهرب‌نشین‌های پارتی بشمار می‌رفت .

شوش پایتخت دولت الامائی[۲] شهری نیمه یونانی بود ولـی سکه‌هائی که از آن حکومت بدست آمده کاملاً یونانی‌است . این کشوردر آن روزگار به‌ثروت و نعمت مشهور بود ازاین جهت آنتیوخوس سوم که به پول زیادی احتیاج داشت برای غارت معبد « بل »[۳] به آن سرزمین لشکر کشید ولـی اجل مهلتش نـداد و درگذشت .

بعد از مرگ آنتیوخـوس اپی‌فانس درگابه[۴] (جی) کامناسکیرس[۵] ولایت گابی‌انه[۶] را نیز به قلمرو خود افزود وبرای خویش عنوان «پیروز»[۷] اختیار کرد و سپس حدودکشور خود را تا خلیج فارس و«سلوسیا»[۸] بـرکنار دریـای اریتره امتداد داد .

۱ـ ایران‌باستان ج ۳ص۲۲۲۶

2- Elamais
3- Bel
4- Gabae
5- Kamnaskires
6- Gabiene
7- Victorious
3- Seleuceia

در مسنه[1] (کلده) نیز پس از مرگ آنتیوخوس اپی‌فانس فرمانروای ایرانی آن «هیسپائوزینه»[2] پسر ساگدودوناکوس[3] نیز سر بـه شورش برداشته و دعـوی استقلال کرد و دولت کوچکی بنام خاراسنه[4] در رأس خلیج فارس تشکیل داد که تا « آپامه آ »[5] در کنار دجله امتداد می‌یافت و شامل شهرهای یونانـی‌نشین مغرب خلیج فارس می‌شد و همسایگان عرب مسنی[6] را زیرسلطهٔ خود داشت . این‌شخص شهری بنام آنینوخ[7] در دهانهٔ دجله بنا نهاد که آنها را سیل خراب کرد .

اما پایتختش خاراکس[8] (کرك)[9] را بر روی یك تپه مصنوعی که ازخاك دستی بالا آورده بود ساخت . وی در مدت کوتاه سلطنت خویش در بابل خود را جانشین سلوکیان می‌خواند تنها منابع بازشناختن ایشان سکه‌ها و کتیبه‌های تنگ سروك است که نشان می‌دهد مردم آن سرزمین به زبان آرامی سخن می‌گفته‌اند[10] .

در شوش در سلوکیه اولائی[11] سندی بخط یونانی بر روی سنگی آهکی بدست آمده که بموجب آن کنیزی وقف خدمت در معبد خدای نانائیا[12] که معبد آن در آن شهر بوده شده و منظور از این کار تمنای طول عمر برای آنتیوخوس چهارم و ملکه لااودیسه[13] از آن الهه بوده است[14].

1– Mesene
2- Hyspaosines
3- Sagdodonacus
4– Characene
5– Apamea
6– Mesenite
7– Antioch
8– Charax
9– Kerak

۱۰– میراث باستانی ایران ص ۳۰۵

11– Eulaios
12– Nanaia
13- Laodicee
14– L'Iràn, antique, Paris, 1952, p. 322

فرمانروایان پارس

در جنوب ایران در ایالت پارس در استخر و تخت‌جمشید خاندانی ایرانی و زردشتی بنام «فراتاراکا»[1] سلطنت می‌کردند که در سکه‌های خود خویشتن را با عنوان آرامی ملکا (ملك و شاه) یادکرده‌اند . از این پادشاهان از ۲۵۰ پیش از میلاد مسکوکاتی در دست است[2] بنا به مسکوکاتی که از ایشان بدست آمده آنان به نامهایی چون داریوش و اردشیر خوانـده شده و خـود را جانشین هخامنشیان می‌دانسته‌اند . مفهوم نام «پرتراکا» که بعضی از دانشمندان «فراتدرا»[3] یعنی آذربان و نگاهدار آتش خوانده‌اند قطعی نیست . آندراس گفته است که این کلمه همان لقب پارسی کهن پرتراکا[4] یعنی «شهربان» است که در پاپیروسهای آرامی الفاتین آمده‌است. این شاهان در زمانی که الکساندر برادر مولون[5] شهرب پارس بر آنتیوخوس سوم شورید نیز فرمانروایی می‌کردند. این نشانه آنست که این شهریاران یا فراتاراکا با ساتراپهای سلوکی در فرمانروایی دستیار و شریك بودند یا هـریك جداگانـه در بخشی از فارس فرمان می‌راندند . شاید بتوان در تسلط پـارتیان در فارس نیز شك کرد .گویا آنان جز در چند شهر یا چند مهاجرنشین نظامی یونانی نفوذ وقدرتی نداشتند . همینقدرمی‌دانم که این استان درزمان پارتیان دست دودمانی ایرانی بود که بنام خود سکه می‌زدند بخش جنوبی کرمان از آن پارس بود و در مشرق وجنوب آن قبایل مستقلی به هرسو کوچ می‌کردند[6] .

فتح بین‌النهرین

در اوایل سلطنت دمتریوس ، میترادات به بین‌النهرین حمله آورد و آن ایالت را ضمیمهٔ قلمروعظیم شاهنشاهی خود ساخت . یك لوحهٔ خشت شکسته باکتیبه‌ای

1- Frataraka
2- Tarn, Parthia, P. 578
3- Fratadar
4- Prtraka
5- Molon
۶- میراث باستانی ایران ص ۳۰۵ .

به خط میخی که به سهولت قابل خواندن است داستان لشکرکشی میترادات را به آن سرزمین شرح می‌دهد طبق این سند میترادات در ژوئیه سال ۱۴۱ شهر سلوکیه را که بر دجله قرار داشت اشغال کرد و به شاهی بابل شناخته شد. در پائیزهمان سال شهر اورك[1] را که در مسیر سفلای فـرات واقع بود نیز تسخیر کـرد و همهٔ مردم بین‌النهرین او را به شاهی بر خود پذیرفتند[2] .

دمتریوس از فتوحات میترادات به وحشت افتاد از هر سو لشکریانی گرد آورد و به خاك ماد حمله کرد ولی حملات او در آنجا دفع شد . یکی ازسرداران او که ظاهراً از شام آمده بود با قوای امدادی به بین‌النهرین رسید ، ولی میترادات بطرف جنوب سلوکیه تاخته قوای او را درهم شکست . بعد از این‌فتوحات مردم شوش و بلاد مجاور آن از پیشرفت‌های میترادات بسیار مشوش گشتند . در کتیبهٔ میخی مزبور آمده مردم شوش برای سلامت شاه و ملکه خود کـه نام ایشان ذکر نشده است دعا خوانده‌اند از این قسمت کتیبه استنباط می‌شود که فتح شوش مرحلهٔ بعد فتوحات میترادات بـود و مـردم شوش وفاداری خود را به شاه و ملکه خود ابراز داشته‌اند .

میترادات در فـاصلهٔ بین اکتبر و دسامبر سال ۱۴۱ ق . م بین‌النهـرین را رها کرده و در آنجا پادگانی گذاشته وبرای سرکوبی مجدد اقوام سکایی به‌هیرکانیا (گرگان) بازگشت و دیگر تا پایان عمر خود موفق نشد و به بین‌النهرین بازگردد . پس از رفتن او از بین‌النهرین مردم عیلام شوریده شهر «آپامیا»[3] را که در ساحل رود «سیلهو»[4] قرار داشت غارت کردند[5] .

فتح شوش دروازه‌های بابل را بسوی میترادات بگشاد. آنتیوخوس‌اپی فانس در بابل یك شهر جدید یونانـی بنا کـرده بود ولی هنوز شهر اصلی و کهنه بنام

1- Uruk

۲- اشکانیان ص۴۵

3- Apamea

4- Silhu

۵- تاریخ پارت ص ۱۶-۱۷

ثه ـ ساگیلا[1] به حیات خود ادامه می‌داد . بالاخره میترادات بابل را به شاهنشاهی خـود بیفزود . طبق الواح نجومـی بابلـی میترادات قـدری پیش از اول نیسان (مارس ـ آوریل) سال ۱۴۱ق . م آن شهررا به‌تصرف خود درآورده بوده است[2] . طبق همین مدرك دمتریوس قبلاً درفوریه ۱۴۲ ق . م به بابل آمده بود . میترادات پس از تسخیر «آدیابنه»[3] (آسور) بسوی بابل بازگشت ودر ژوئیه ۱۴۱ ق . م به سلوکیه درآمد و سپس بابل و نواحی فرات را تا شمال بین‌النهرین بتصرف آورد و در سال ۱۴۰ ق . م مانند اسلاف هخامنشی خود در بابل به تخت نشست و خود را شاهنشاه خواند[4] .

دومین جنگ میترادات با دولت باختر :

در چند صفحه پیش گفتم که اوکراتیدس شاه باختر پسرش «هلیوکلس»[5] را در پادشاهی با خود شریك کرده بود . چون پدرش اوکراتیدس پس از صلح با میترادات غلبهٔ پادشاهی اشکانی را برایالات غربی دولت باختر بپذیرفت هلیوکلس به بهانـهٔ اینکه پدرش تسلیم منویات میترادات شده و تن به ذلت داده است او را شایستهٔ شاهی ندانسته وی را هنگامی که از هندوستان بازمی‌گشت بکشت .

یوستی‌نوس (درکتاب ۴۱ ، بند ۶) می‌نویسد : که هلیوکلس پدر خود را آشکارا بکشت و چرخهای ارابه‌اش را بخون او رنگین کرد ، و حتی کسان خود را از دفن جسدش منع نمود . هلیوکلس چون مستقلاً برتخت نشست . خواست ایالات از دست رفتهٔ باختر را بازگرداند . از طرف دیگر میترادات که پس از صلح با پدر او اوکراتیدس دوست وی بشمار می‌رفت . از این پدرکشی کینه وی را به

1- E-sagila

2- Tarn· Parthia, p· 579

3- Adiabene

4- Tarn· p· 580

5- Heliocles

دل‌گرفت و با لشکری نیرومند به قصد او به باختر تاخت و هلیوکلس را شکست داد و قسمت بیشتری از باختر را ضمیمه پارت کرد ، بقول دیودروس میترادات به این بهره‌مندی اکتفا نکرده بطرف مشرق راند و به هند درآمده تا رود هیداسپ و جیلم کنونی دست یافت[1] .

در نتیجه سرنگیا [2] «زرنگ» ارخوزیا ، «آریا ، باکتریا، » ضمیمهٔ کشور اشکانی که تاکنون به چنین وسعتی نرسیده بود شد .

البته این فتوحات موقتی بوده و بعدها دیگر پادشاهان باختر آن نواحی را مجدداً بدست آورده‌اند .

جنگ میترادات با دمتریوس (دیمتریوس) سلوکی

پس‌از رفتن میترادات ، دمتریوس باز گشت واهالی شهرهای یونانی‌نشین و دیگر مردمی که به حکومت سلوکی عادت کرده و تغییر اوضاع را از نظر اقتصادی به زیان خود می‌پنداشتند او را با آغوش باز استقبال کردند ، زیرا رعایا و اتباع جدید پارتی‌ها زیربار تغییراتی که آنان درایالات جدید خود داده بودند نمی‌رفتند . یونانیان و مقدونیانی که در شهرب نشین‌های علیا ساکن بودند پیاپی بـه دمتریوس پیغام می‌دادند که اگر او بیاید از اواطاعت خواهند کرد ، وبه یاری اوخواهند آمد، پادشاه اشکانـی را درهم خواهند شکست . دمتریوس که دیگـر در سوریه چندان علاقه‌ای نداشت سرانجام این دعوت‌ها را پذیرفت وبه این امید بود که پس‌ازتسخیر مجدد شهرب‌نشین‌ها علیا ، ازآنجا برای مقابله با تریفون کمك بگیرد . ازاین‌جهت وی تسویهٔ منازعهٔ خود را با تریفون بزنش کلئوپاتر وسردارانش واگذارد وخود به سال (۱۴۰ ق . م) دربیست سالگی به بین‌النهرین آمد و ازبابل گذشته عازم شهرب‌نشین‌های علیا شد ومورد استقبال ومهربانی مردم قرارگرفت . حکومت‌های کوچك محلی هم از جمله مردم پارسه (پارس) والیمایی (عیلام) به پادشاه مقدونی‌پیوستند.

۱ــ ایران‌نامه ج ۳ ص ۲۳، ایران در عهد باستان ص ۳۲۲

G,Rawlinson, P. 73–74

2– Sarangia

اهالی باکتریا با منحرف ساختن دشمن نیزبه‌کمك وحمایت اوبرخاستند .

در اقدام بـه این جنگ امیدواری دمتریوس علاوه برلشکرش بـه شهرهای یونانی‌نشین ودولت یونانی وباختری (باکتریا) بود . زیـرا دولت باختر دائماً از همسایهٔ پارتی خود در وحشت بود و برایالات ازدست رفته خود بـه چشم حسرت می‌نگـریست .

بقول یوستی‌نـوس چون اکثر شهرب نشین‌های سابق سلوکی با دمتریوس همراه بودند وبه لشکر عظیم اوکه از سوریه‌آورده بود یاری می‌کردند. دمتریوس پارتی‌ها را در چند جنگ شکست داد. میترادات چون قـوای متحدان را بیش از نیروی خود دید متوسل‌به حیله‌گردید وصلح رابهانه‌کرد ودمتریوس‌را ازپاسدارانش دورساخت وبراوتاخته ویرا به اسیری‌گرفت (یوستی‌نوس‌کتاب ۳۶ بند ۱)

میترادات ، دمتریوس را بزنجیرکشید و در ایالتـی که باو گرائیده بـودند بگردانید تا مردمی‌که به پیروزی او امیدوار بودند ایـن منظره را دیده ازکامیابی وی مأیوس شوند آب‌پیانوس[1] اسکندرانی از مورخان قرن دوم میلادی (درتاریخ سوریه ص ۱۳۲) روایت یوستی‌نوس را تأییدکرده است .

گوتشمید احتمال می‌دهد سرداری‌که دمتریوس را اسیرکرده است و به نزد میترادات به اردوی سلطنتی هیرکانی برده است «بکاسیه»[2] شهرب ایرانی ماد بوده است . درهنگامی‌که دمتریوس دراسارت میترادات بود . دولت جمهوری روم که سلطنت تریفون جانشین دمتریوس را درشام قبول نداشت نامه‌ای درحمایت یهـود اورشلیم به دمتریوس نوشت و نیز درآن باب‌نامه‌ای به میترادات اول ارسال داشت واین نخستین ارتباط بین ایران وروم است[3]

پس‌ازآن میترادات دمتریوس را به‌گرگان فرا خوانده از مرتبه ذلت به مقام عزت رسانید ودختر خود «روذگونگ» (بمعنی روزگونه یا خورشیدوش) کـه در

1– Appianus

2– Bakasis

۳– دررالتیجان ج ۲ ص۵۲

منابع یونانی بنام «Rhodogune» آمده به او به زنی داد و امیدوارش ساخت که اورا دیگر باره برتخت سلطنت بنشاند . اما مرگ بـه اوامان نداد که به عهد خود وفا کند .[1]

لشکرکشی دیگر به عیلام

آخرین لشکرکشی میترادات برای مقابله با پادشاه الیمایی (عیلامی) بود که با دمتریوس سابقهٔ همکاری داشت وی بالشکری گران به عیلام تاخت و به‌تقلید پیشینیان خود انتیوخوس سوم وچهارم معابد سرشار ازثروت آن ناحیه را که از جملهٔ آنها معبد آتنا[2] و ارتمیس[3] باناناثیا[4] بود و درآزارا[5] قرار داشت و ظاهراً مربوط به ستایش آناهیتا بود غارت کرد . غنائمی که میترادات ازچپاول این معابد بدست آورد بیش‌از ده هزار تالان بود که معادل چهل وشش میلیون مارك امروز می‌شود ، مردم ناگزیر ازپارتیها اطاعت کردند ولی بعد ازمیترادات آنان را تحت تسلط پادشاهـان خوزستان می‌بینم .

ازمطالعهٔ سکه‌های بسیار می‌توان احتمال داد که مهرداد به ایـن اکتفا کرده باشد که شعبه‌ای ازخاندان اشکانی را درعیلام به حکومت برساند. ماکروبیوس[6] در حدود ۱۶ ق . م می‌نویسد : که پادشاهی به اسم کامناسکیرس[7] در عیلام بنـام پارتی‌ها سلطنت می‌کرد که ۹۶ سال داشت . اما ارمنی‌ها و خـرسنی‌ها بین او و پادشاهان بزرگ پارتی فاصله ایجاد کردند .

ازایـن پادشاه عیلامی سکه‌هایی دردست است که قسمتی تقلیـد از سکه‌های انتیوخوس اپیفانس می‌باشد . قسمت دیگرسکه‌هایی است باکارکم ارزش‌تر ، که

1- G.Rawlinson, P. 74-46
2- Athena
3- Artemis
4- Nanaea
5- Azara
6- Macrobius
7- Camnascires

پادشاه را بسیار پیرنشان می‌دهند ودارای تاریخ ۸۲ و۸۱ ق . م است . ازاین‌سکه‌ها دربغداد وشوشتر وحتی یکی هم درهمدان یافت شده است ، باری تنها حکومتی که دراین نواحی می‌توانسته دارای سکه‌های معتبر ومشهور باشد همان دولت الیمایی‌و پادشاه آن کامناسکیرس است .

سکه‌ها حاکی ازآنست‌که سلف این پادشاه اشك نام داشته اما او از شمار پادشاهان بزرگ اشکانی نیست[۱]

مرگ میتر ادات

مهرداد سی وهشت سال پادشاهی کرد ودر سال ۱۳۸ یا ۱۳۷ ق . م در پیری درگذشت بنا به سکه‌ها ولوحه‌هایی به خط میخی این نخستین تاریخ دقیقی‌است‌که از اوایل دوره اشکانی بدست ما رسیده است[۲] او دولت اشکانی را به اوج عظمت خود رسانید . شهرت وی درمیان اقوام ایرانی وغیرایرانی‌که ازفرات تاهندوکش زندگی می‌کرند بعنوان یك مرد دلیر ویك انسان با عدالت وانصاف‌تا مدتها ورد زبانها بود اورا می‌توان اولین قانون‌گذار پارتی دانست . آریـان او را از بعضی جهات براسکندرکبیرکه مورد ستایش اواست برتری داده و وی را بسیار ستـوده است . گویند او ازبرگزیدن قوانین ملتها سعی‌کردکه برای ملت خود مجموعه‌ای ازبهترین قوانین را فراهم‌آورد تا بتواند عدالت را درمیان ایشان برقرار سازد از این جهت اورا به هامورابی ایران تشبیه‌کرده‌اند[۳]

راولینسون می‌نویسد : از کارهای مهرداد بخشیدن القاب تازه و تـرتیب دادگستری وتعیین حدود واختیارات افسران و مأموران دولت بود . خود نیزلقب «شتربان شتریه» یعنی شهرب شهربان اختیارکردکه‌با «خشایثیاخشایه‌ثیا نام»هخامنشی وعنوان شاهنشاه مطابق می‌شود . و نیز بـه پیروی شاهنشاهان هخامنشی تاج برسر

۱ـ گوتشمید ص ۸ـ۸۳

۲ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۱۸

3- Tarn, Parthia, P. 581

گذاشت . پیش از او شاهنشاهان اشکانی کلاه‌گوشه دار بـرسر می‌گذاشتند یا برسم یونیان پیشانی‌بند استعمال می کردند .

حدودکشور شاهنشاهی میترادات

ازطرف مغرب مهرداد حدودکشور خود را به فرات و بین‌النهریـن رسانید ازطرف مشرق نویسندگان قدیم یونانی قلمرومهرداد راتا هندوستان نوشته‌اند[1]

قلمرو شاهنشاهی مهرداد شامل سرزمین اصلی پارت ، گرگان ، باختر، مرو ، خوارزم ، هرات ، زرنگ (سیستان) ، رخج ، پنجاب هند ، ولایت آماردها، ری، ماد بزرگ ، خوزستان پارس ، بابل می‌شد .

بنابراین کشوراشکانی در زمان مهرداد از هند و کوشان و رود جیلم ، تابابل امتداد داشت وتمام راههایی که از رود جیحون ودریای گرگان (دریای خزر) تابابل کشیده بود زیرنظرپارتی‌ها نظارت می‌شد[2]

طبق روایات ایزیدورخاراکسی و پلی‌بیوس کشور شاهنشاهی میترادات بـه دوقسمت علیا وسفلی تقسیم می‌گشت و دروازه‌های خزرحد فاصل بین آن دوبود . نواحی سفلی ازهفت ایالت بشرح زیرتشکیل می‌شد :

۱ـ بین‌النهرین‌وبابل[3] ۲ـ آپولونیاتیس[4] ۳ـ خالونی‌تیس[5] . درتقسیماتی که بعد از اسکندر شد این شهرها با دوشهرب نشین بین‌النهرین باآربلی‌تیس[6] و بابل مطابق‌اند ، اما نتیجهٔ تقسیم جدید این بودکه تمام سرزمینهای‌واقع بین‌دجله و فرات در یك واحد متمرکز شود وکلیه قلمرو واقع در مشرق دجله از ساتراپ ـ نشین‌های قدیم منتزع‌گردد .

۱ـ میراث باستانی ص ۲۹۶ـ۲۹۷ Rawlinson, Parthia, P. 89

۲ـ پیرنیا ج ۳ص ۲۳۳۱

3- Mesopotamia, Babylonias

4- Apolloniatis

5- Chalonitis

6- Arbelitis

آپولونیاتیس که همان سیتاسن[1] قدیم است از بابل ، و خالونی‌تیس از اربل جدا می‌شود و قسمت اصلی اربلی تیس نیز از دیگر قسمتها دور می‌افتد :

۴ـ کارنیا[2] که فردیناندیوستی این ناحیه را با کرند فعلی مطابق می‌داند .

۵ـ کامبادنه[3] یا کامپادا[4] که در محل کرمانشاهان امروز واقع بوده است .

۶ـ ماد علیا یا ناحیه اکباتانه Ecbatane یا همدان فعلی .

۷ـ ماد سفلی یا ماد ناحیه ری[5] .

۸ـ خوارنه[6] ناحیه کنونی خوار در جنوب ری .

۹ـ کومیسنه[7] ، کومش یا قومس در حدود سمنان و دامغان کنونی ، این ناحیه دوقسمت می‌شد و هردو آنها در اوایل تشکیل دولت اشکانی از شهرب‌نشین پارتی مجزا شده بود .

۱۰ـ هیرکانیه[8] یا گرگان .

۱۱ـ آستاونه[9] یا آستابنه[10] ناحیه‌ای‌بوده که اکنون‌شامل سیملجان ،بجنورد، شیروان ، قوچان می‌شود و یکی از شهرهای مهم آن استوا ـ یا خبوشان فعلی است .

1- Sittacene
2- Karina
3- Kambadene
4- Kampada
5- Media Ragae
6- Choarne
7- Comisene
8- Hyrkania
9- Astavene
10- Astabene

۱۲ـ پارت[1] قسمت بزرگی در خراسان فعلی .

۱۳ـ آپاوارتیکن[2] کـه حدود ابیورد فعلـی بوده است . این هـرچهار با شهرب‌نشین هیرکانی ـ پارتی مطابقت داشت .

۱۴ـ مرگیان[3] یا مروکه از شهرب‌نشین باکتریا جدا شده بود .

۱۵ـ آریا[4] در حدود ایالت هرات فعلی در افغانستان .

۱۶ـ سرزمین آنائون‌ها[5] یا آئوئر[6] در قسمت جنوب ایالت هرات .

۱۷ـ زرنگ[7] این سه‌قسمت اخیربیشترشهرب‌نشین آری یا زرنگا راتشکیل می‌داده ، و بعدها بعلت مهاجرت سکاها نام آن به سکستان (سیستان) تبدیل یافت. این ایالت از توابع پارت نبود بلکه به آن بستگـی داشت . از یدور خـاراکسی فقط از آن جهت از این قسمت یاد می‌کند که جادهٔ مـورد بحث او از این ناحیه می‌گذشته است ولی تصریح می‌کندکه این قسمت متعلق به سکاها است .

۱۸ـ هندوستان سفیدکه با آراخوزیای قدیم قابل تطبیق است .

این بود تقسیمات دولت اشکانی در دورهٔ میترادات اول باحتمال،بـه یقین اشکانیان در طرز اداره‌کشور خود تقسیمات ایالتی سلوکی را حفظ کرده‌اند .

پارتی‌ها اصولا برای دست یافتن به دریا کوششی نمی‌کردند تنها درقسمت باریکی از دهانه رود فرات حکومت پارتی‌ها به دریا دست داشته است . ولـی در همین‌جا هم آنان به دولت عربی خاراسن (که در خلیج فارس واقع بود) اجازه دادندکه در تجارت از ایشان پیشی بگیرد . در این تقسیم بندی ازشهرب‌نشین‌های

1- Parthia
2- Apaurtikene
3- Margiane
4- Areia
5- Anauon
6- Aauer
7- Zaranga

مشرق ایران چون باکتریا، سغدیا ، پاروپانیزاد ، وسه شهرب نشین هندی ناحیه پاراتاسن[1] داخل نیست بلکه آنها تحت سلطه یونانیان و جانشینان ایشان باقی ماند . در قسمت شمال ماد کوچك یا «مدیا اتروپاتن» یا آذربایجان که بعد از اسکندر دولت مستقلی بنام آتورپات در آنجا تشکیل شده بود بچشم نمی‌خورد . در جنوب از شوش که به تصرف الیمایی‌ها (عیلامیان) در آمده بود ، و ازشهرب نشین پارسه[2] و کارمانی (کرمان)[3] که با نیمه غربی گدروزیا[4] (بلوچستان) بدست پادشاهان محلی پارس افتاده بود در این جدول اثری دیده نمی‌شود . سرانجام در مغرب از قسمت شمال داخلی اربلی تیس[5] (اربل) سخنی در میان نیست . زیرا در این زمان در این ناحیه حکومت مستقلی با نام آدیابنه[6] تشکیل شده بود که برای نخستین بار در سال ۶۹ ق . م از آن در کتاب پلورك در شرح حال لوکولوس[7] ذکری به میان می آید . ازاینها گذشته قسمت شمالی بین النهرین نیزدرتصرف پارتی‌ها نبوده است . ایزیدور ازناحیه‌ای که با فاصله زیاد در جنوب ادسا[8] واقع بوده سخن به میان آورده آنرا متعلق به مانوس ارهایی[9] می‌شمارد[10] .

احوال شهرهای یونانی :

شهرهای یونانی که مردم آن، زمان حمله اسکندر و تسلط سلوکیان بتدریج در آنها سکنی گرفته بودند ، غالباً دو ثلث آنها را تشکیل می‌داد . حکـومت آن

1- Paraetacene
2- Persis
3- Carmanie
4- Gedrosia
5- Arbelitis
6- Adiabene
7- Lucullus
8- Edessa
9- Mannus, de orrhae

۱۰ـ گوتشمید ص ۸۴ـ۸۸

شهرها تقریباً بصورت جمهوری اداره می‌شد . بقول انرید و خاراکسی شمارشهرها زیاده از سی‌وپنج بود و یکی از آن بلاد شهر معروف سلوکیا[1] درکناردجله بود که جمعیت آن درقرن اول میلادی به‌ششصدهزارنفرمی‌رسید. بقول تاسی‌توس[2] این شهر مجلس شورایی مرکب از سیصد عضو داشت و اداره امور آن شهر بـدست این مجلس بود . این شهرها در سراسر امپراطوری اشکانـی و مشرق بهفتاد شهر می‌رسید . از این جهت بودکه چون پادشاهان اشکانی بر شهرهای یونانـی تسلط یافتند برای جلب‌نظریونانیان وتألیف قلوب ایشان‌خود را فیل‌هلن[3] دوستداریونانی لقب می‌دادند. میترادات شهر تیسفون را که در مقابل سلوکیا قرار داشت پایتخت زمستانی خود قرار داد . استرابن می‌نویسد شهر تیسقون از زمان میترادات پایتخت زمستانی‌اشکانیان شد[4] این شهرهای یونانی‌ستون پنجم یا طرفداران دولت سلوکی سوریه در ایران بودند و غالباً به تحریك آنان بر پادشاهان اشکانی سربه شورش برمی‌داشتند حتی رومیان نیز بمناسبت اروپائی بودن و قرابت نژادی با یـونانیان ایشان را بر ضد اشکانیان می‌شورانیدند .

پایتخت‌های شرقی اشکانیان

کهن‌ترین پایتخت اشکانی همان است که یوستی‌نوس آنـرا دارا نامیده و نزدیك ابیورد بود و ماسون[5] جای آنرا یافته است . نام شهر ابیورد در کتیبه‌های نسا«متردت کرت‌بیرتا»[6] یعنی‌شهربارودارمهرداد کرت‌آمده‌است . شهر نسارا‌ایزیدور خاراکسی ، پارتونیسا[7] خوانده و آن شهر از نخستین پایتخت‌های پادشاهان پارت

1- Seleucia
2- Tacitus
3- Philhellene
4- Rawlinson, Parthia, P. 81, 82
5- M. E. Masson
6- Mtrdt Krt Byrt
7- Parthau-nisa

بوده است . به تازگی در ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد دو شهر نسای کهن و نسای نو یافت شده است . نسای نخستین ظاهـراً پایتخت ارشك اول اشکانـی بوده است. معلوم نیست که نام قدیم پارتی این شهر متری دات کرت (مهرداد کرد) بوده یا نام دیگری داشته و مهرداد اول در زمان‌خودنام آنرا به «مهرداد کرد» یعنی شهرمهرداد برگردانیده است . در یك تالار بزرگ که یك ضلع آن شصت متردرازا داردگنجینه‌ای از اشیاء و زیورهائی از عاج بدست آمده و بویژه در آنجا جامهای دسته داری پیدا شده که‌گرداگرد لبه‌آنها مجالسی از اساطیر یونانی نقش گردیده و این دلیل هلنیسم‌و نفوذ تمدن یونانی در هنر اشکانی است . دراین‌شهر تندیسه‌های بزرگتر از قامت آدمی پیدا شده و ظاهر آنها نشانی از پرستش مردگانی است که نیاکان پادشاهان اشکانی بوده‌اند . نظیراین تندیسه‌ها درتپراق قلعه نزدیك خوارزم و درسرخ‌کتل درافغانستان ونیز درنمرود داغ پیدا شده وهمه آنها دلیل‌رواج آیین پرستش شاهان درگذشته اشکانی است .

در نسا بالغ بر دوهزار قطعات سفالین پیدا شده که بـر روی آنهـا مطالبی نوشته‌اندکه بمنزله بایگانی اسناد ثبتی بشمار می‌رفته است . خطی‌که در نـوشتن بر روی این سفالها بکار رفته آرامی است . بسیاری از نامهـای آبادیهایـی که در سفالها یاد شده با روستاهای امروز مطابقت می‌کند . و بیشتر نامهای کسانی‌که در آنها آمده ایرانی است ومشخصات زردشتی دارند. مانندااوهرمزدیك[1] (هرمزدی)، ارته‌وهشتك[2] ، اسپندارماتك[3] ، دین‌مزدك[4] و فرنباگ[5] . سندهایی که برحسب‌گاه شماری اشکانی تاریخ‌گذاری شده‌اند طبق ماههای زردشتی است و تاریخ کهن‌ترین

3- Ohrmazdyk

1- ArtavahishtaK

2- Spandarmatak

3- DenmaazdaK

4- Farnbag

آنها (۱۰۰ق.م) و نوترین آنها ۱۳ق.م است . دراین کاوشها یك استودان[1] (جایگاه استخوان مردگان) ویك تآتریونانی نیزبدست آمده است . پایتخت دیگر اشکانیان شهر افسانه‌ای صددروازه[2] است که گویند در میان دامغان و شاهرود کنونی واقع بوده است . استرابن و پلینی و بطلمیوس و دیگر نویسندگان یونان و روم‌باستان این شهر را پایتخت پارتیها دانسته‌اند . این شهر شاید در روزگارنخستین یا دومین پادشاه اشکانی و پیش از جنگ با آنتیوخوس‌سوم به پایتختی برگزیده شده‌باشد.

ایزیدور خاراکسی (بند۱۱) از آن شهرسخنی به میان نیاورده وفقط می‌گوید که ارشك درشهر آساك[3] به‌شاهی نشست ودر آنجا آتش جاویدان نگاه‌می‌داشتند [4]

هوتوم شیندلروویلیام جکسن عقیده داشتند که این محل بایستی کرسی‌ولایت سابق قومس بوده باشد و بایدآنرا درهشت میلی جنوب دامغان جستجو کرد .ولی دکتر گوتشمید در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۳۳ به هزینه دانشگاه فیلادلفیا در تپه حصار دامغان و در هشت میلی آن برای یافتن این شهر کهن کاوشهای بسیار کرد و به نتیجه‌ای نرسید[5] .

تیسفون : نام تیسفون که به یونانی کتزیفون[6] آمده و در پهلوی تیسپون[7] و در ارمنی « دپستون » آمده است آخرین پایتخت‌اشکانی بود که به‌احتمال قریب به یقین تنها زمستانگاه ایشان‌بوده است . تیسفون اشکانی در طرف چپ دجله بود و شهر سلوکیه بر خلاف آن در طرف راست آن‌رود قرار داشت .

1- Astodan

2- Hecatompylos

3- AsaaK

۴- میراث باستانی ص ۲۹۴-۲۹۶

۵- ایران باستان ج ۳ ص ۲۶۴۲-۲۶۴۶

6- Ctésiphon

7- Tespon

گایوس پلنیوس در تاریخ طبیعی خود (کتاب۶ بند۲۶) می‌نویسد : این شهر سر کشور اشکانی است و پارتی‌ها آنرا ساختند تا سلوکیه را تنزل دهند ولی چون‌مقصودشان‌برآورده نشد، شهردیگری‌بنام ولوگزوثرتا[1] (ولاش‌کرد)درنزدیکی تیسفون‌بناکردند،این‌شهردرکنار دجله‌کمی بالاتر از تیسفون‌بود اما بلاش تا پایان عمرشایدنتوانسته باشددرآنجابماند زیرا سلوکیه درسال۱۶۵ م بدست رومیان‌ویران شد . از آن پس تیسفون شهر عمده پارتیان شد . تاسیوس شهـر را مقر سلطنت ، و دیوکانیوس شهر سلطنت خوانده است. استرابن می‌نویسدکه دربار اشکانی‌پس ازگذشتن‌زمستان ازتیسفون‌براه افتاده بسوی‌گرگان‌می‌رفته ودرشهرهایی مانند همدان و ری و شهر صددروازه توقف می‌کردند تا شهر تاپه[2] به‌گرگان می‌رسیده است . شهر ری‌که از تمام شهرهای ماد بزرگتر بوده بقول آتنه اقامتگاه اشکانی در فصل بهار بوده است این خبر بایستی درست باشد زیرا نام ری در منابع عربی «ارشکیه» آمده است. تمام منابع یونانی تیسفون را پایتخت اشکانی ومرکز اداری آن‌دولت نوشته‌اند این شهر دوازده یا سیزده میلی زیر بغداد امروز قرار داشت و در زمان ساسانیان به اوج ترقی خود رسید و چند شهر دیگربه‌آن افزوده شد چنانکه عربها آنرا مداین خوانده‌اند[3] .

اشك هفتم فرهاته (فرهاد دوم)

این پـادشاه پس از پـدرش میترادات در سال ۱۳۸ ق . م بـر تخت نشست . در بعضی از سکه‌هایی‌که از او بدست آمده، القاب او به یونانـی چنین یاد شده است :

1- Vologesocerta

2- Tape

۳ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۶۴۴، میراث باستانی ایران ص۳۰۴

G. Rawlinson, Parthia, P. 86

آرساس[1] ، تئوپاتور[2] ، اورگتس[3] ، اپیفانس[4] ، فیلهلن[5] : «یعنی فرهاتـه ارشك پدر خدای (خدازاده) نیکوکار نامدار یونانی‌دوست» .

ظاهراً در هنگام نشستن بر تخت بسیار جوان بوده زیـرا مادرش «رینو» [6] نیـابت سلطنت او را داشته است . او خـود را سپس شاه کشورهـا لقب داد نـه شاه شاهان .

بنا به نوشتهٔ مورخان یونانی و رومی تا مدت هفت سال شهر بابل درتصرف پارتی‌ها بود و اسنادولوحه‌هایی که به خط میخی از آنجا بدست آمده و مربوط به سال ۱۳۰ ق . م . است این مطلب را تأیید می‌کند . ولی سکه‌های زمان فرهاته نشان می‌دهد که او مدت زیادی در آن شهر نمانده و بر اثر حملات اقوام سکایی برای جلوگیری از ایشان ناچار شده بسوی مشرق رود . طبق کتیبه‌هایی که از شوش بدست آمده و دو تاریخ دارد مربوط به اوایل سال ۱۳۰ ق . م . است فرهاته بر ایالت شوش و خوزستان نیز تسلط داشته است .

از وقایع آغاز سلطنت او دعوی استقلال و خودمختاری «اوسرهـوئن» [7] و تجزیهٔ آن از دولت اشکانی است و این همان دولتی است که پایتخت آن اورها بود که تجزیهٔ آن در سال دوم سلطنت فرهاته واقع شد . پس از آن شورش عموی اردوان «ارتبان» بر وی بود که بالاخره مقهور فرهاته شد[8] .

2– Arsaces

3- Theopator

4- Euergete

5- Epiphanes

6– Philhellene

7– Rinu

8– Osrohéne

۱ـ دررالتیجان ج ۲ ص ۵۶ Rawlinson Parthia, P. 91, 93.

گریختن دمتریوس

آپپیانوس[1] مورخ یونانی اسکندرانی‌قرن دوم میلادی ویوستی‌نوس[2] این واقعه را چنین نوشته‌اند : پس از مرگ میترادات ، دمتریوس سلوکی که‌درگرگان تحت نظر بود با اینکه روزگونه دختر شاه را به زنی داشت و با شکوه و جلال می‌گذرانید از اسارت خود بدست پارتی‌ها خسته خاطر شد و به فکر فرار افتاد . دوستی‌یونانی‌بنام کالی‌ماندر[3] دراین‌نقشه‌به‌وی کمك کرد وبا راهنمایان مزدوریونانی که در لباس پارتی بودند ازکویر مرکزی ایران‌گذشته به بابل درآمدند . فرهاته بفرمود فراریان را دنبال نموده و آنان را دستگیر کردند[4] . از جوانمردی فرهاته آن بودکه چون‌کالی‌ماندر را به نزد شاه بردند نه تنها از گناه او درگذشت بلکه او را برای وفاداریش به دمتریوس پاداشی نیکو داد . ولی دمتریوس را موردسرزنش قرار داد و او را نزد خواهر خودکه زن او بود فرستاد . پس از چندی دمتریوس از آن زن صاحب چند فرزند شد و از بد گمانی پارتی‌ها نسبت بخود کاست ، و دیگر باره با همان دوست یونانیش بگریخت . این‌بار نیز او را دستگیر کرده به پیش فرهاته آوردند[5] .

فرهاته از فرط خشم او را نپذیرفت و فرمود او را به نزد زن و فرزندانش بردند و برای اینکه او را در رفتار بچگانه‌اش ملامت‌کرده باشد یك جفت قاب از طلا از بهر اوفرستاد وگفت تولایق‌آنی‌که قاب‌بازی‌کنی . ازاینکه فرهاد دمتریوس را مورد آزار قرار نمی‌داد گذشته از اینکه داماد او بود و خواهرش را به زنی داشت بیشتراز آن جهت بودکه امید تسخیر سوریه را درسرمی‌پرورانید می‌خواست بدست این شاهزاده سلوکی آن سرزمین را ضمیمهٔ شاهنشاهی پارت‌کند[6] .

1- Appianus

۲- یوستی‌نوس‌کتاب ۳۸ بند ۹

3- Callimandere

4- Rawlinson, Parthia P. 93

۵- تاریخ سوریه ص ۱۳۱

۶- تاریخ سیاسی پارت ص ۲۱ و ۲۲ پیرنیا ص ۲۲۳۵

لشکرکشی انتیوخوس هفتم به ایران

انتیوخوس سیدتس[1] پس از غلبه بر رقیب خود تریفون[2] و خاتمه دادن بـه جنگی خانگی که از ۱۴۶ تا ۱۳۷ طول کشید و جنگ با یهود (۱۳۷–۱۳۳) که بـه تسخیر اورشلیم انجامید به دولت یهود استقلال بخشید و یهـودیان را با خـویش متحدساخت، و در سال ۱۳۰ ق . م با سیصدهزار سپاهی که از آن میان هشتادهزار مرد جنگی وبقیه نوکروخدمتگزار بودند به ایران لشکرکشید . اما اروسیوس[3] از آباء کلیسای کاتولیك درقرن پنجم‌میلادی عدد افراد مسلح را سیصدهزاروشماره خدمتگزاران را ثلث آن نوشته است .

یوستی‌نوس می‌نویسد: زرو سیم دراین سپاه آنقدرفراوان بودکه‌چکمه‌های هر سرباز ساده‌ای هم میخ‌های طلائی داشت . ظرفهای آشپزخانه از نقره بـود و چنین بنظر می‌رسید که این لشکر بجای میدان رزم به مجلس بزم می‌روند . شماره سپاهیان فرهاته از یکصدوبیست‌هزار تن تجاوز می‌کرد . سردار یونانی انتیوخوس در این جنگ آته‌نااوس[4] نام داشت[5] . سردار لشکریان یهود در این سپاه یـوحنا هیرکانوس[6] پسرسیمون (شمعون) ونوهٔ مکابی[7] اول‌بود . لشکرچندپادشاه دیگر که همه باجگزاران سابق پارت بودند در این جنگ به وی یاری می‌کردند از اینرودر سه نبرد آنتیوخوس بر دشمن غلبه یافت .

در نبرد نخستین سرداری پارتـی بنام ایندااتس[8] در آدیـابنه[9] در کنار رود

1- Antiochus sidetes
2- Tryphon
3- Orosius
4- Athenaeus
5- Tarn, Parthia, P: 581
6- John Hyrcanus
7- Maccabi
8- Indates
9- Adiabene

لوکوس[1] (زاب‌علیا) در نزدیکی آربل[2] از آنتیوخوس شکست خورد . یوحنا هیرکانوس یهودی شهر بابل را تسخیر کرد . سردار دیگر پارتی بنام انیوس[3] که بدست سربازان سلوکی کشته شد. سلوکیه و بابل و تیسفون و پس از آن همدان و ایالات غربی ایران بدست آنتیوخوس افتاد . همه اقوامی که فرمانبردار پارتی‌ها بودند سراز اطاعت ایشان‌برداشتند. وضع چنان شد که پارتی‌ها خود را در سرزمین اصلی خویش‌محصور یافتند . آنتیوخوس ازفتوحات خویش آنچنان مغرور شد که خود را به لقب «کبیر»خواند وجانشین اسکندردانست . قوای امدادی‌سکایی که بنا بود به‌یاری فرهاته بیایدبموقع نرسید ودرنتیجه‌وی شکست‌یافت‌وتقاضای صلح کرد. هنگامی که برفها رو به آب شدن می‌رفت فرهاته دوم سفیری نزد آنتیوخوس‌فرستاد تا بداند شرایط صلح او چیست .

آنتیوخوس‌برای صلح سه‌شرط پیشنهاد کرد: نخست آنکه‌برادرش دیمتریوس را آزادی بخشید . دوم آنکه‌کشورهای بیرون ازناحیه اصلی پارت را که اشکانیان در طول زمان به تصرف آورده‌اند به دولت سلوکی پس دهند . سوم آنکه پارتی‌ها تعهدکنند که همه ساله باجی به خزانه دولت سلوکی بپردازند . فرهاته به پیشنهاد آنتیوخوس تن درنداد ولی تقاضای نخستین او را به نحوی پذیرفت ، بدین طریق که برای‌اختلاف انداختن بین دوبرادر ، دیمتریوس‌را آزادکرده با فوجی‌ازسپاهیان پارتی بسوی سوریه فرستاد ، البته‌آنتیوخوس با آزادی‌برادرش بدینصورت موافق نبود ، در این هنگام فرجی درکار فرهاته پیدا شد و آن چنان بود که مردم بلاد مفتوحه از بیدادگری و ستم سپاهیان سلوکی که همه آذوقه ایشان را برای خود می‌گرفتند به تنگ آمده سربه شورش برداشتند وبه‌حمایت پارتها برخاستند. فرهاته که خود در این تحریکات دست داشت موقع را مغتنم شمرده به تعرض خود علیه سلوکی‌ها پرداخت . آنتیوخوس در حالی که برای رسانیدن کمك به نزدیکترین واحد خود می‌رفت با یکصدوبیست‌هزار سرباز مصادف شد . با آنکه می‌توانست به‌کوهستان نزدیك عقب‌نشینی کند از فرط غروری که داشت به جنگ مبادرت کرد.

1- Lycus

2- Arbela

3- Enius

سربازان سلوکی که در نتیجه چند ماه بیکاری در آن زمستان ناتوان و تن‌پرورشده در دیها وشهرهای اطراف پراکنده بودنـد از این جنگ ناگهانی روحیهٔ خـود را باختند و در نبردی که سرنوشت آن معلوم بود شکست یافتند .

آتنه‌نااوس[1] سردار سلوکی چنان شکسته‌حال شدکه بـه سوریـه گریخت سلکوس[2] پسر نوجوان آنتیوخوس و دختر دیمتریوس در این جنگ اسیر شدند. اما خود آنتیوخوس درحالیکه زخم برداشته بود به‌گوشه‌ای بگریخت و برای‌اینکه بدست دشمن نیفتد و مورد اهانت قرار نگیرد به قصد خودکشی افتاد و خویشتن را از صخره‌ای‌به‌زیر انداخت و جان‌به‌جان‌آفرین تسلیم‌کرد ، (فوریه ۱۲۹ق .م) . فرهاد با پیکر بی‌جان آنتیوخوس و بازماندگان اورفتاری جوانمردانه‌کرد وفرمان دادکه جسد او را به احترام درتابوتی از نقره‌گذارده برای دفن به سوریه بفرستند.

پسیدونیوس[3] عالم معروف یونانی در گذشته در ۵۰ ق . م نوشته است که چون آنتیوخوس‌کشته شد و نعش او را برهنه نزد فرهاته آوردند روی به جسداو کرد و گفت «ای آنتیوخوس غرور و میگساری ترا به این حال انداخت چنانکه باده در ساغری بزرگ می‌نوشیدی می‌خواستی‌کشور اشکانی را در رطلی گـران گذاشته بنوشی[4] .»

فرهاته با خانواده آنتیوخوس که به اسارت او درآمده بودند خوشرفتاری کرد و یکی از دو دختر او را به زنی گرفت سپس سلوکوس فرزند مهتر او را با جلال و شکوه به سوریه فرستاد تا در آنجا بجای پدر بـر تخت سلطنت بنشیند . محل این جنگ را درکوههای‌کردستان ایران در جائیکه زیاد دور از همدان نبود دانسته‌اند ۵ .

1- Athenaeus

2- Seleucus

3- Posidonius

۴ـ درالتیجان ج ۲ ص ۶۸ ، ۱۰۱ G. Rawlinson, Parthia P. 98.

۵ـ گوتشمید ص ۱۱۸ـ۱۲۰

وقایع پس از این جنگ

دیودوروس می‌نویسد : هنگامی که خبر کشته شدن آنتیوخوس بـه انطاکیهٔ شام رسید،عزای عمومی اعلام گردید و صدائی جزگریه و ناله شنیده نمی‌شد. شیون و زاری زنان بیش‌از همه بود. دراین واقعه سهمناك قریب سیصدهزار یونانی به قتل رسیده بودند. خانواده‌ای‌نبود که عزادارنباشد. ازنتایج فوری این جنگ قیام یهود علیه دولت سلوکی و اعلام استقلال آن دولت بود و کشور سلوکـی از آن پس منحصر به کیلیکیه[1] و سوریه شد که شامل منطقهٔ غربـی فـرات بین سلسله جبال امانوس[2] وفلسطین می‌گردید وتا سال ۶۵ ق . م که بدست رومیان برافتاد همچنان در ضعف و ناتوانی بسر می‌برد .

فرهاته چون شاهد پیروزی را در آغوش دید از آزادکردن دیمتریوس پشیمان شد گروهی از سواران را برای دستگیری وی به شتاب به دنبال اوفرستاد ولی مرغ از قفس پریده بود . دیمتریوس خود را به سوریه رسانید و به سلطنت نشست اما بر تخت شاهی دیری نپایید .

یوستی‌نوس می‌نویسد: که‌دیمتریوس به‌اغوای مادرزنش که خواهربطلمیوس هشتم (۱۴۵–۱۱۶ق . م) پادشاه مصر بود برآن شدکه آن کشور را تسخیر کند . بطلمیوس سرداری را بنام پروتارك[3] از مصر به سوریه فرستاد وی ادعا کردکه‌پسر خوانده آنتیوخوس است . مـردم سوریه‌که از رفتار متکبرانه دیمتریوس خوششان نمی‌آمد درهرشهری سربه شورش برداشتند. دیمتریوس‌که برای فرونشاندن‌شورش به شهر صور رفته بود درآنجا کشته شد .

فرهاته پس از مرگ آنتیوخوس سلکوس پسر جوان اورا که اسیر وی‌گشته بود در دربار خـود به عـزت و احترام پذیرفت و سپس دختری را که برادرزادهٔ

1- Cilicia
2- Amanus
3- Protarque

آنتیوخوس بود و از غنایم جنگی بشمار می‌رفت به زنـی گرفت و داخل حـرم خود نمود[1] .

نبرد با سکاها

فرهاته به قصد تسخیر سوریه به بابل آمد و به گردآوری لشکر پرداخت تا کار سلوکیان را یکسره کند. دراین هنگام خبر حمله سکاها را در مشرق شنید از لشکرکشی به سوریه صرف‌نظر کرد وسرداری جوان وخوش‌سیما را ازمردم‌گرگان بنام اوهه‌مروس[2] که به زبان پارتـی بایستی نامش هومرته یعنی مرد خوب باشد و به وی تعلق خاطری داشت به جانشینی خود دربابل‌گماشت وبه مقابل مردم‌سکایی به‌مشرق شتافت .

اوهمه‌مروس مردی زشتخو بود و در غیبت شاه با اهالی مسنه جنگ کرد و مردم بابل را بسختی گوشمال داد و گروه بسیاری از دختران و پسران ایشان را برده‌کرد و به ماد فرستاد و چند معبد را خراب‌کرد ودرنتیجه مردم از تسلط‌پارتی‌ها برخود بیزار شدند.

یوستی‌نوس می‌نویسد (کتاب ۴۲ بند یك) زمانی‌که فرهاته با آنتیوخوس می‌جنگید سکاها را به یاری خود خواست ولی آنان وقتی رسیدندکه‌کار از کار گذشته و لشکر ایران شکست یافته بود .

وقتیکه‌ایشان پایمزدخود را طلب‌کردند، فرهاته بآنان پاسخ داد چون بموقع نرسیده‌اید سزاوار هیچگونه مـزد و پاداشی نیستید ، سکاهـا گفتند از وجـود ما می‌توانید در جبهه‌های دیگر استفاده‌کنید ولی فرهاله بآنان جواب قانع‌کننده‌نداد سپس سکاها سربه طغیان برداشتند وبه‌مرزهای‌کشورپارت تجاوزکردند(۱۲۸ق.م). فرهاته با یك دسته از سربازان یونانی‌که در جنگ با آنتیوخوس اسیر شده‌بودند

۱ـ ایران باستان ج ۳ص۲۲۳۹و۲۲۴۱

G-Rawlinson Parthia P. 102, 103

2- Euhemerus,

نام این شخص را هیمروس Hymerus و اوه‌مروس Evemerus نیز نوشته‌اند .

به جنگ ایشان رفت ، سکاهای وحشی لشکرپارتی را درهمه جا شکست دادند و سراسر پارت را به آب بستند و تا بین‌النهرین تاختند و هرچه را سر راهشان بـود ویران و با خاك یکسان کردند. چنان کاری که از پانصدسال پیش‌از آن سابقه نداشت در نبردی حیاتی سربازان سابق آنتیوخوس که فرهاته را به خدمت پذیرفته و سپس باایشان بدرفتاری‌ودرشتخوئی کرده بود به وی خیانت کرده، به خیل سکاهاپیوستند در نتیجه پارتی‌ها هم شکست خوردند و خود فرهاته نیز در این نبرد کشته شد[1] (۲۷ ق . م).

این سکاها براثرفشار یوئه‌جی‌ها و آنان نیز بر اثرفشار هونهاکه یکی‌پس‌از دیگری‌ساکن‌خود را ازدست داده بودند درمشرق دولت یونانی باختری را منقرض کرده به ایران روی آوردند . اقوام سکایی بر اثر این واقعه در زرنگ که قسمتی از ایران شرقی بود مسکن‌گزیده و کم‌کم بنام ایشان آن ناحیه سکستان (سجستان سیستان خوانده شد[2]) .

این سکاها در دو جهت براه افتادند یکی از راه مرورود و شهر صددروازه به‌همدان وحوالی‌بابل‌رفتند. دسته دیگرازمرورود به هرات‌آمده به ایالت‌غنی‌زرنگ رهسپارگشتند و در آنجا دولت سکستان را تشکیل دادند[3] .

چنین بنظر می‌رسد که حمله سکاها به باختر وایران بواسطهٔ انبوهی و کثرت جمعیت ایشان بود و می‌خواسته‌اند بدینوسیله مساکن و چراگاههای تازه پیدا کنند. این سکاها به سه قبیله بشرح زیر تقسیم می‌شدند :

اول ـ سکاهای آمیرگیان[4] که درپامیرسکنی داشته وبعدها فرغانه و دشتهای امیرگیان را از دست دادند .

۱ـ گوتشمید ص ۱۲۰ـ۱۲۱ ،تاریخ سیاسی پارت ص ۲۵ـ۲۶

۲ـ ایران درعهد باستان ص ۳۲۵ـ۳۲۷ وص ۳۳۶ دیاکونو:اشکانیان ص ۵۲ـ۵۳

۳ـ گیرشمن ص ۲۴۷

4- Amyrgian

دوم«ساکاراوکه»[1] یا سکاهای‌راوکا[2] که‌درشمال سیحون زندگی‌می کردند و شاید مسکن اصلی ایشان در درهٔ ایلی[3] بوده است .

سوم قبیلهٔ بزرگ‌سکاها یاما ساگت‌ها[4] که در استپ های دریای خزردرشمال سرزمین داهه[5] در ناحیهٔ سفلای‌جیحون مسکن داشتند. مساکن‌ایشان ازطرف‌شمال به‌کشور آئوریس[6] که ازرود اورال[7] به سوی شرق به‌گرد آرال[8] کشیده شده‌بود ومحتملاً تا یاکسارت[9] می‌رسید امتداد داشت . سکاها دربین خود به زبان ایرانی سخن می‌گفتند ، اما ساکاراوکه‌که بعضی‌آنان را با قبایل چانگ‌کائیان[10] (کانگ کائیو Kang-Kaiu) یکی می‌دانند زبانشان با عناصرترکی مخلوط بوده است .

ماساگت‌ها از تیره‌های بسیاری تشکیل یافته بودندکه قبایل بدوی ایشان به ماهیخواری در کنار رودخانه‌ها و تیره‌های پیشرفتهٔ آنان در واحه‌ها به کشاورزی می‌پرداختند . حملهٔ این قبایل چادرنشین‌که دولت باختر را از میان برده به پارت هجوم آوردند بر اثر تحریك آخرین مهاجرت های مردم آسیای مرکزی بود که در نیمهٔ اول قرن دوم میلادی از ایالت‌کان‌سو[11] در شمال شرقی چین‌آغازگشت . این جنب‌وجوش براثر فشار هیونگ‌نو[12] یا هونهای سفید که قبیله‌ای ترك‌نـژاد و

1- Sacaraucae
2- RawaKa
3- Ili
4- Massagetae
5- Dahae
6- Aoris
7- Ural
8- Aral
9- Yaxartes
10- Chang-Kaen
11- Kan-su
12- Hiung-nu

بود و مخلوط بودند روی داد . آنان یوئه‌چی‌ها[1] را که بیشترهند واروپائی‌بودند و تخاری خوانده می‌شدند و چشمانی آبی داشتند وزبانشان به‌لاتینی وسلتی‌نزدیك بود از پیش براندند . آنان نیز به سکاها فشار آورده این اضطراب و آشفتگی را در آسیای میانه باعث شدند ، حکومت یوئه‌چی‌ها در دست طوایف ترك نژاد بود که آنان را آرسی[2] و به یونانی آسی‌ای[3] و نیز کوشی[4] (کوشان) می‌خواندند.

در سال ۱۲۸ ق . م یوئه‌جی‌ها درکشور سمرکند[5] جای داشتند و ساکارا ـ اوکه‌ها درمغرب سغد و سرتاسر سیحون می‌زیستند . سکاها در ۱۳۵ ق . م دولت یونانی باختر را از میان بردند . سکاهایی‌که به پارت هجوم آورده بودند بعضی از قبایل ساکرااوکه و بیشتر قبایل ماساگت بودنـد . طبق منابع چینی اینان سواران تیراندازی بودندکه بطور متوسط هر خانواده یك سوارتیرانداز داشت ساکرااوکه نخست نودهزار و سپس یکصدوبیست‌هزار اسب داشتند یوئه‌چی‌ها که بعد از سال ۱۲۸ ق . م کشور باختر را اشغال کردند متعاقباً به هندوستان دست یافتند و مـزاحم پارتی‌ها شدند[6] .

اشك هشتم ـ ارتبان دوم

پس از کشته شدن فرهاتـه تا ارتبان یکم پسر سوم فـری‌پاپت[7] که مـردی سالخورده بود به پادشاهی نشست . یوستی‌نـوس (کتاب ۴۲ بند ۲) این پادشاه

1- Yueh chi

2- Arsi

3- Asii

4- Kushi

5 SamarKand.

6 Tarn, Parthia, P. 582 583.

7 Phriapatius

را عموی فرهاته دوم دانسته است . از مضمون نوشته‌های یوستی‌نوس برمی‌آید که براثر پیش‌آمد موقعیتی حساس این پادشاه را پس از مرگ فرهاته ، مجلس مهستان که انجمنی مرکب از شاهزادگان وریش‌سفیدان بود به شاهی برداشته‌است .

اوضاع سیاسی پارت در این زمان بسیار آشفته و نابسامان بود ، سراسرایران در زیرسم ستوران سکاها کوبیده وخورد شده وازطرفی سوء سیاست اوهه مروس والی ایران در بابل مردم بین‌النهرین را از حکومت ایران بیزار ساخته بـود . در چنین موقعی اگر سلوکی‌های سوریه اختلافات خانگـی در میان خـود نمی‌داشتند می‌توانستند باهم‌متحد شده طوماردولت اشکانی‌را یکباره‌درنوردند. ولی‌خوشبختانه به چنین نقشه‌ای‌کامیاب نشدند .

خودکامگی اوهه مروس

در فصل‌پیش‌گفتیم که وی‌جوانی‌گرگانی‌وخوش‌سیمابود که‌فرهاته‌اول‌به‌سبب تعلق‌خاطری‌که به او داشت وی را به فرمانروایی بابل گذاشت این جوان از سوء سیرتی‌که داشت از هیچگونه ستمی بر رعایای خود فروگذار نمی‌کرد و مردم را از حکومت اشکانیان متنفرمی‌ساخت .

بقول مورخان قدیم اوهه مروس که در این زمان هنوز بیش از بیست سال نداشت قدرت و حشمتی در بابل برای خود بدست آورد ، ولی اوبا دولتی جدید درجنوب بین‌النهرین مواجه شد این‌دولت‌سابقاً بدست‌آنتیوخوس سوم‌سلوکی‌بنیاد نهاده شد و اندکی پس از سال ۱۲۹ ق . م درشهر انطاکیه اسکندری‌که درنزدیکی دهانه خلیج فارس قرار داشت یکی از مردم عرب بنام هیسپائوسنیس[1] آن شهر را از نوآباد و برآن حکومت می‌کرد و دولتی بنام خاراکس[2] در آنجا تشکیل داده بود . از همان زمان‌که اوهه‌مروس به فرمانروایـی بابل رسید با این پادشاه عـرب پیوسته درجنگ وستیز بسرمی‌برد . طبق بعضی از اسناد خط میخی بابلی‌که ازسال

1- Hyspaosines

2- Charaxen

۱۲۷ ق . م بدست آمده ، هیسپائوسینس موفق شد که بابل را از دست اوهه‌مروس بگیرد و آن را به قلمرو خود در انطاکیه بیفزاید . سکه‌هایی که بنام او ضرب‌شده به تاریخ ۱۲۴و۱۲۳ ق . م است. سالی‌چند نگذشت که‌اوهه‌مروس برهیسپائوسینس چیره‌گشت و از این پیروزی سکه‌ای بدست آمده که اوهه‌مروس خود را بـه لقب ارشك نیکه‌فوروس[1] یعنی اشك فاتح خوانده است . چنین معلوم می‌شود که ازاین تاریخ اوهه مروس خود را پادشاه مستقل بین‌النهرین اعلام کرده قسمتی از کشور پارت را در تصرف خود آورده باشد . ولی‌گوتشمید در تاریخ خود می‌نویسد که دلیلی‌دردست‌نیست سکه مزبوررا که‌ازیك اشك فاتح حکایت می کند به‌اوهه‌مروس نسبت بدهیم .

از یك لوحه قابل توجه بابلی که در موزه بریتانیا توسط پینچ[2] مطالعه شده معلوم می‌شود که عیلامیها در این زمان به اطراف و نواحی مجاور دجله تاخت‌وتاز می‌کردند و نیز سرداری بنام پیلی‌نوسو[3] در ناحیه اکدبا سرداری دیگر به جنگ و ستیز مشغول بود تا نواحی ماد را از دست برادر پادشاه بگیرد ، همچنین در آن لوح نوشته شده که مردی بنام تیموتسو[4] در برابر این سردار درخاك اکد مقاومت می کرده است لوحه بابلی دیگری حکایت می کند که تیموتسو پسر هیسپائوسینس ازبابل‌به شهرسلوکیه درکنار دجله تاخته است .

گویا مردم‌سلوکیه که ازستمکاری و بیدادگری اوهه‌مروس بجان آمده بودند از اوضاع آشفته بین‌النهرین استفاده‌کرده بروی سربه‌شورش برداشتند وسرانجام او را به‌جنگ‌آورده آنقدر شکنجه‌اش دادند تا بمرد چون اوهه‌مروس دست‌نشانده شاهنشاه ایران بود، مردم سلوکیه‌هیأتی را بعنوان سفارت به‌نزد ارتبان دوم‌فرستادند تا بخشایش اورا در این امربخواهند ارتبان ازکشته شدن اوهه‌مروس چنان به‌خشم آمده که در پاسخ سفیران‌گفت که اهالی سلوکیه را به سزای عمل خـود خـواهد

1- Arsaces, NıKephorus
2- Pinch
3- Pilinussu
4- Timotesu

رسانید و چشم همه ایشان را درخواهد آورد . ولی مرگ پادشاه مانع تحقق یافتن این تهدید گردید[1] .

هجوم طخارها به‌ایران

طخارها قومی بودند از سکاها که در آن طرف رود سیحون یا سیر دریا که اکنون آن صفحه‌را فرغانه‌گویند زندگی می کردند بطلمیوس جغرافی‌دان قدیم‌یونانی ایشان را «تهاگوروای»[2] خوانده ودراسناد چینی نام ایشان «توگارا»[3] آمده است .

چنانکه در پیش‌گفتیم حملات سکاها و طخارها به ایران براثرفشار و حمله مغول به‌اقوام مزبوربود، باری براثررانده شدن قبایل مغول ازچین توسط امپراطور آن مملکت در سال (۲۱۴ ق . م) مغولها به سه قبیله بزرگ قسمت شده و هرکدام منطقه‌ای را برای مسکن خود اختصاص دادند .

۱ــ در مشرق مغولستان قبیله دون‌خو[4] .

۲ــ در مغولستان میانه ــ هون‌نو[5] این قبیله از دیگر قبایل بزرگتر بودنـد و معروف به هونها هستند .

۳ــ در مغرب یوئه‌چژی، یا یوئه‌چی[6] .

این قبایل چون پس از ساختن دیوار چین دیگر نمی‌توانستند بـه آن کشور بازگردند ناچار در بیرون از چین به تاخت‌وتاز پرداختند ومزاحم اقوام دیگرشدند. در بین سالهای ۲۰۹ــ۱۷۴ ق . م خان‌هون‌نو ، خان‌دون‌خو ، را به اطاعت درآورد قبایل یوئه‌چی را ازپیش براند وسراسرمغولستان را به زیرفرمان خود آورد ودولت هون‌نو را کـه از منچوری تا قرقیزستان و از دیـوار چین تا روسیه وسعت داشت تأسیس کرد .

۱ــ گوتشمید ص ۱۲۱ ۱۲۳؛ تاریخ‌سیاسی پارت ص ۲۷ ۲۹؛ اشکانیان‌ص۵۴

2- Tehaguroi

3- Togara

4- Dunkhu

5- Hun nu

6- Yu-e-chi

بر اثر فشار هونها (هون‌نو) ، یوئه‌چی‌های چوپان ناچار شدند که‌مساکن و چراگاههای خود را از دست داده و بسوی مغرب‌مهاجـرت نمایند . سپس آنان به دو قبیله بزرگ تقسیم شدند . قبیله‌بزرگتربسوی‌جنوب شرقی رفت وبه مردمی فشار آوردکه در دوطرف رود جیحون و سیحون مسکن داشتند . این اقوام همان سکاها بودندکه‌به نامهای ماساژت[1] و دربیك[2] و داهی[3] .نیز خوانده شده‌اند . یوئه‌چی‌ها بر سر این قوم ریخته آنان را از چراگاهشان بیرون‌کردند چنانکه سکاها بر اثر این این فشار ناچار شدند به‌کشور باختر وپارت حمله آورده، چراگاههای تازه بدست آورند .

بنابر این جنبش اقوام سکایی آغاز شد و سرانجام یوئه‌چی ها و سکاها با هم‌آمیخته به ممالك آبـاد آسیای وسطی حمله کردند خـوشبختانه دولت نیرومند اشکانی توانست جلوی این سیل مهیب را بگیرد [4] . در زمان ارتبان دوم سکا ها داخل کشور پارت شده تپورستان (طبرستان) و ماوراءالنهر را اشغال‌کردند و در آنجا بدوقسمت شدندگروهی بطرف‌مغرب‌که شمال بیابان مرکزی ایران است‌روی آورده دسته دیگر به جنوب یعنی مشرق کشور روانه شدند. دسته اول درهیرکانیا (گرگان) وکمیسنه (قومس) بتاخت وتازپرداختند وشاید در آنجا شهرصددروازه را که مجدداً آباد شد غارت و خراب کرده باشند . بنا به اخبار کهن ارمنی قوم سیاه‌پوست بت‌پرستی‌که درسال۳۰۴ میلادی در ارمنستان‌وجود داشتند اعقاب همان هندیانی‌هستندکه در برابر هجوم دین اشکه[5] سردارسکایی‌گریخته و به مغرب دجله روی آورده و سپس در ارمنستان ساکن شدند .

ارتبان دوم با کمال شجاعت جلوی سکاها را گرفت و قسمتی از هیرکانیا را از ایشان بازستاند اما گروه کثیری از این مهاجمان بسوی جنوب روی آورده و از

1- Massagete

2- Derbik

3- Dahi

۴ـ ایران در عهد باستان ص ۳۲۵-۳۲۷

5- Din ashKe

راه هرات به کنار دریاچه هامون آمدند و ایالت زرنگ را اشغال کرده دولتی‌در هیلمند سفلی تشکیل دادند و پس از چندی آن ناحیه بنام ایشان سکستان (سیستان) خوانده شد . بعدها سکاها بطرف هند روی آورده و قسمت شمال آن سرزمین را تسخیر کرده و دولت هند و سکایی را تشکیل دادند[1] .

طخارها دولت یونانی‌باختررا برانداختند وبجای ایشان نشستند وبا اشکانیان همسایه شدند .

نبرد اردوان با طخارها

پس ازسکاها نوبت طخارها رسید . سکاها درزمان فرهاته دوم ایران را غارت کرده به سرزمین خود بازگشته بودند و تقریباً با اردوان در حال صلح می‌زیستند. اما پس ازایشان بر اثرفشارسکاها و یوئی‌چی‌ها قوم تازه‌نفسی بنام طخارها ازمشرق به ایران حمله آوردند . بقول تروگ‌پومپه[2] (کتاب ۴۲) ارتبان برای جلوگیری از حمله طخارهای از اوهه‌مروس سرار مقتدر خود در بابل کمك خواست ولی چون شهر «مسه‌نیس»[3] که در میان بابل و خلیج پارس قرار داشته بر اوهه‌مروس شوریده بود نتوانست کمکی به شاهنشاه ایران برساند . یوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند ۲) می‌نویسد که ارتبان به جنگ طخارها رفت ودرآن جنگ نیز ببازویش زخمی‌رسید. پس از مدتی از آن جراحت درگذشت سن او را مـورخان نود سال نوشته‌اند [4] (۱۲۳ ق . م) .

اشك نهم ـ میترادات دوم

پس از ارتبان پسر او میترادات دوم بر تخت نشست (۱۲۳–۱۲۴ ق . م)

1- Tarn, Parthia p.583

2- Trogue, Pompée

3- Messenis

۴ـ ایران باستان ج ۲ ص ۲۲۴۷–۲۲۵۸

G. Rawlinson, Parthia. P. 114-116.

میترادات ظاهراً نخستین پادشاه اشکانی است که خود را رسماً شاهنشاه خوانده و این لقب را برسکه‌های خود نویسانده است . ازاین پادشاه سکه‌های فراوانی‌بدست آمده و این فراوانی مسکوکات نشانه آنست‌که ایران درزمان اوروزگار پرافتخاری را می‌گذرانیده است . بر بعضی از سکه‌ها کلاه بلندی بر سر او دیده می‌شود کـه لبه آن مرصع به جواهرات‌گوناگون است ودرمیانه‌آن ستاره‌ای قراردارد . استعمال این نوع کلاه در آن روزگار قدیم رواج فراوان داشته و بسیاری از پادشاهان‌پارتی وشاهان شهراورها (ادسا) مانند آبگار[1] ونیزشاهان عیلام[2] وبرخی‌ازشاهان دودمان پارتی و هندی و نیز اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی چنین‌کلاهی را بکار می‌برده‌اند[3] از جهت‌کارهای بزرگی‌که‌کرده میترادات را به لقب‌کبیرنیزخوانده‌اند.

یوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند ۲) می‌نویسد : از جهت بزرگی کارهایش او را کبیر خواندند او می‌خواست با نیاکان خود برابری‌کند و خود را به پای آنان برساند اما اوازبرای شایستگی‌که داشت از آنان فراتر رفت .

تاریخ جلوس او را بر تخت سلطنت تقریباً از آنجا می‌توان یقین‌کردکه بر روی یکی از سکه‌های پادشاه غاصب معاصر او یعنی اشك نیکه‌فوروس[4] که دربالا از او صحبت کردیم و بعضی وی را با اوهه‌مروس یکی دانسته‌اند تاریخی برابر با سال ۱۲۳ پیش از میلاد مسیح دیده شده است . بر روی سکه هایش القاب او : « ارشك خداوندگار نیکوکار نامدار یونانی دوست» آمده‌که آن عناوین به یونانی از این قرار است : ارسس‌تئوس اورگتس اپی‌فانس فیلهلن[5] .

بیرون راندن سکاها و طخارها از ایران

بقول یوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند ۲) « اوسکاها را شکست داد و لکه ننگی

1- Abgar

2- Elymais

۳ـ میراث باستانی‌ایران‌ص۲۹۸

4- Arsaces Nicephoros

5- Arsaces theos, Eurgetes Epiphanes, Philhellen.

را که بر دامن خاندانش نشسته بود بشست» .

وی به سکاها و طخارها شکست سختی داد و آنان را ازایران براند وهدف او از اینکار پس‌گرفتن مستملکات از دست رفته ایران بوده است .

گوتشمید می‌نویسد : درمشرق ایران وضع حکومت تغییر نکرد واین عقیده را که چون نام‌های پارتی بین فرمانروایان قوم هند و سکایی در دره‌کوپهن (کابل) رواج داشته پس مهرداد دوم قبلا آن نواحی را تسخیرکرده بـود ، از آن جهت می‌توان ردکردکه ازقندهار قدیم‌که به زبان چینی اوگهه ـ شان ـ لی[1] آمده و به فاصله زیادی در مغرب‌آن ناحیه قرار گرفته طبق روایات چینی دولتی وجود داشته که مستقل بوده است ، بنابراین اگر میترادات دره کابل را گرفته بـود می‌بایستی دولت مستقل قندهار را نیز از میان برده باشد .

فرای می‌نویسد : مهرداد دوم در مشرق بـر سکاها چیره شد و شایـد ایشان ناچار شده باشند که فرمان پارتی‌ها را گردن نهند ، مرزهای دولت پارت به حدود هندوستان رسید وقندهار امروزی چنانکهٔ ایزیدورخاراکسی (بند ۱۹) می‌نویسددر داخل آن قرارگرفت . هرتسفلد می‌نویسدکهٔ سورن‌گوندوفار[2] در زمانی‌که ارتبان سوم پس از وونن[3] اول‌برتخت نشست پیوند خود را با پارتی‌ها بریده اما ازروابط پارتی‌ها وسکاها درمشرق‌چیزی‌نمی‌دانیم. باید دانست‌تمیزی‌که هرتسفلدمیان‌ونن‌اول پارتی و وونن‌دوم پارتی (پهلوی هندوستان) داده از روی سکه‌ها امری ممکن‌است ولی هنوز ثابت نشده است . منابع هندی می‌گویند که سکاها و پهلواها کـه مـا بعداً از ایشان صحبت خواهیم‌کرد در تسخیر هندوستان همدست بودند واین‌مطلب را سکه‌هایی که نام سکاها و پهلوها بـر آنها زده شده تأییدمی‌کند. لقب شاهنشاه که گوندوفار ، اورتاکن[4] و پاکر[5] بـر خود نهاده بودند و بـا امور ایـران هیچ

1- U - ghe shan - li

2- Suren Gondophares

3- Vonones

4- Ortagones

5- Pakores

ارتباطی نداشتند ، باری نام و نشان سانابارس[1] ازسلسله پهلوا که بر سکهٔ های او نقش شده برسکه پاکر اول وفرهاد چهارم‌اشکانی نیز دیده می‌شوند، نه برسکه‌های هند و پارتی یا سکائی . همهٔ این آثارنشان آنست که میان مرو و هـرات و سیستان پیوند نـزدیکتر از آنچه تا کنون تصور می‌شد وجود داشتهٔ است .

براستی می‌توان گفت که روابط جغرافیائی میان ناحیه‌ها آسانتر برقرار می‌شد تا میان سیستان و هندوستان[2] .

تارن باستناد منابع چینی معتقد است که درحدود سال ۱۱۵ ق . م . پارتی‌ها مرو را تصرف کردند و از آن تاریخ تا مدتی آن شهر را در دست داشتند و مرز ایران دراین زمان درمشرق جیحون بوده است. مسکوکات چندی که نامهای‌نواحی شرقی ایران مانند: مرغیانا (مرو) تراکسیانا (ماورالنهر) و آریا (ایالت‌هرات) بر آن نقش شده‌و کلمه کتستراتیا[3] یعنی بهنگام لشکرکشی به‌آنها افزوده شده دردست است که بعقیده‌گوتشمیدبمنظورابدی ساختن پیروزیهای پارتی‌ها بر همسایگان‌شرقی آنان ضرب شده است .

بازگرفتن شهر بابل

ظاهراً پس‌ازکشتهٔ شدن اوهه‌مروس،مجدداً هیسیائوسینس[4] بربابل دست یافتهٔ باشد (۱۲۷ - ۱۳۲ ق . م) مهرداد دوم بـر آن شهر دست یافت، وبین‌النهرین و ولایات غربی ایران رادیگر باره به ایران ملحق ساخت و رود فرات بعنوان سرحد قطعی دولت اشکانی تعیین گردید .

در معبد شهردلوس[5] در محراب خاص الههٔ اسلپیوس[6] کتیبه‌ای وجود دارد

1- Sanabares

۲- میراث باستانی ایران ص ۲۹۸-۲۹۹؛تاریخ اشکانیان ص ۵۶

3- Katastrateia

4- Hyspaosines

5- Delos

6- Asselepius

کهٔ در حدود ۱۱۰ق . م . نوشته شده و از پادشاهی بنام «شاهان شاه ارشك بزرگ» نام می‌برد که معلوم‌می‌شود همان مهرداد دوم است . بعضی‌قطعات و الواح مربوط به همان زمان‌که به خط‌یونانی است در بابل‌کشف‌گردیده است[۱] .

پارتیان درزمان میترادات دوم مجدداً سیستان‌را تسخیر کرده‌آنرا دست‌نشانده خود ساختند و ایالت دیگر سکایی را که قندهار[۲] بود گرفتند و آریا[۳] (هرات) و تمام ایالت سابق پارتی را تا حدود رود آریوس[۴] (هریرود) تسخیر کردند . از گزارشهای چینی چانك‌کااین[۵] و مربوط به سال ۱۱۵ ق . م برمی‌آید که میترادات حدود متصرفات خـود را از ساحل رود جیحون گـرفته تا شمال آنات ـ سائی ۶ (ائورسی Aorsi) یا آرال[۷] توسعه‌داد. وبرتمام استپهای خزر که درآنجا ماساگت‌ها مسکن داشتند مسلط شد بنابراین سرحدات شرقی پارتی از مرکز به قندهار و مرو از شمال به استپهای دریای خزر و از مشرق به هند می‌رسیده است . سکه‌هایی که مربوط به دوره تسلط جنگی میترادات دوم در این نواحی در دست است و آریا و تراکسیانه[۸] و مرو[۹] را به یونانی بر آنها نـوشته شده است. نتیجه این فتوحات‌آن شد که‌ماساگت‌ها[۱۰] شکست‌خورده نیرومندترین‌قبایل‌آن‌بسوی‌هندوستان‌روی‌آوردند و سرنوشت ایشان آن بود که توسط آئوریس[۱۱] جذب شده و سرانجام قسمتی از

۱ـ تاریخ سیاسی‌پارت ص ۲۹ Tarn the Greeks in Bactria and India.

2- Candahar

3- Aria

4- Arius

5- Changka, ien

6- An't-Sai

7- Aral

8- Traxiane

9- Merv

10- Massagetae

11- Aoris

قبیله آلان[1] گردند . اما قبیله سکائی ساکاراوکه[2] کـه در سند مانده بودند خود را از تسلط یوئه‌چی‌ها رهانیده و شهر بخارا را پایتخت خود ساختند و بعد از یك‌نسل توانستند دیگرباره در کشورپارت‌نفوذ نمایند. دربقیه‌سلطنت میترادات دوم‌سرحدات شرقی ایران در صلح و آرامش بود[3] در جنوب ایران میترادات دوم بر پارس‌دست یافت‌آن ایالت را تحت شاهنشاهی‌خود درآورد وچون شاهان محلی‌پارس‌زردشتی بودند ، از ، این جهت در بعضی از سکه‌های او نشان آتشکده دیده می‌شود که وجود این مسکوکات را دلیل بر تسلط میترادات دوم بر فارس دانسته‌اند .

نبرد با ارمنستان

ارمنستان در زمان هخامنشی یکی از شهرب نشینهای آن سلسله بود در زمان اسکندربدست مقدونیان افتاد سپس سلوکیان بر آن حکومت می کردند، درهنگامی که آنتیوخوس سوم سلوکـی از رومیان شکست خـورد ارمنیان مـوقع را مغتنم شمرده مستقل شدند . پس از آن دوتن از فرمانروایان ارمنی‌که یکی آرتاکسیاس (آرتاسیس) و دیگری زاریا درس نام داشت ارمنستان را بین خود تقسیم کردند. ارمنستان بزرگ در آن زمان از شمال : پنت ، کلخید ، ایبری (گرجستان) آلبانی (اران) و از مشرق : مادکوچك و کوههای آذربایجان و از جنوب آسور قدیم (موصل‌کنونی) وازمغرب رود فرات بود، که ارمنستان بزرگ را ازارمنستان‌کوچك جدا می‌ساخت . ارمنستان‌تا زمان‌آنتیوخوس سوم هرگزرسماً تحت تسلط سلوکی‌ها درنیامد، و وی بودکه ارمنستان را به اطاعت خود آورد وبالعکس‌ارمنستان بواسطه خویشاوندی نژادی‌تحت نفوذ معنوی‌پارتی‌ها بود ویك‌نوع حکومت اریستوکراسی مانند دربار پارت در آن‌کشور استقرار داشت .

1- Alan

2- Sacaraucae

3- Tarn, Parthia the Early Kings. P. 585-586

در زمان میترادات نخستین « ارمنستان بر سلوکیان شوریده شاهزاده‌ای‌بنام واغارشاك[1] از خانواده اشکانـی به پشتیبانی متیرادات بر تخت آن کشور نشست (۱۴۷–۱۲۷ ق . م). در زمان او حدود ارمنستان از کوههای قفقاز تا بلاد نصیبین و از دریای خزر تا دریای مدیترانه امتداد داشت . پس از ارشاك[2] (۱۲۷–۱۱۸ق.م) و بعد از وی پسرش آرداشس[3] (۱۱۸ – ۹۴ ق . م) شاه شد و او همزمان‌فرهاد دوم بود[4] .

نام آرداشش (آرداشس) بمناسبت لشکر کشی آنتیوخوس چهارم (اپیفانس) به ارمنستان در برخی وقایع آسیای صغیردرمنابع یونانی آمده ودر سنگهای مرزی که درکنار دریاچه سوان[5] کندگردیده از وی یاد شده است .

در زمان میترادات دوم آرتاواسدس[6] پسر آرداشس حکـومت مـی کرد . میترادات او را شکست سختی داد و شاهزاده تیگران را که به ظن قوی برادرزاده او بود بعنوان‌گروگان‌گرفت[7] .

در حدود سال ۹۲ ق . م میترادات تیگران دوم راکه فرمانبردار او شده بود بر تخت ارمنستان نشانید ، در مقابل این محبت تیگـران هفتاد دره از ارمنستان را به دولت پارت واگذار کرد . بدین‌ترتیب میترادات توانست‌که خط مرزی ایران‌را در جناح شمال جبهه فرات تأمین بخشد[8] . تاریخ جنگ میترادات با آرتاواسدس بخوبی معلوم نیست ولی بقول راولینسن[9] می‌توان آنرا در حدود (۱۲۰ ق . م)

1– Wagharshag

2– Arshag

3– Ardashes

ایران در عهد باستان ص ۳۵۹–۳۶۱

5– Sevan

6– Artavasdes

7– Rawlinson, Parthia, P. 125.

۸– گوتشمید ص ۱۲۴ ، اشکانیان ص ۵۶

۹– رارلیسنون : ششمین دولت بزرگ مشرق ص ۱۳۱

استنباط کرد زیرا تیگران تا سال ۵۵ ق . م می‌زیست و در هنگام مـرگ ۸۵ سال داشت پس تولد او درسال ۵۵ ق . م بود و چون زودتراز ۲۰ سالگی نمی‌توانسته بعنوان گروگان بدربارپارت روانه‌شود بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که جنگ میترادات دوم با ارمنستان در حـدود ۱۳۰ سال پیش از میلاد روی داده است . اما تیگران همینکه بر تخت ارمنستان جای‌گرفت محبت‌های میترادات دوم را در رساندن او به تاج و تخت فراموش کرد و با میترادات ششم پادشاه کشور پنتوس[1] (پنت) که در ساحل جنوبی دریای سیاه قرار داشت عهد مودت بست ودختراورا که کلئوپاترا [2] نام داشت به زنی گرفت . پس به یاری پدرزنش به کاپادوکیا[3] در مشرق آسیای صغیر روی آورده اریوبارازنس[4] امیر آن ناحیه را از سلطنت برداشتند[5] .

بقول پلوتارك میترادات دوم اشکانی از بلندپروازیهای تیگران نگران‌گشت، هنگامی که تیگران به غارت مرزهای پارت که بقول استرابون (کتاب ۱۱ فصل۱۴ بند ۱۵) که از حدود نینوا تا اردبیل بود دست زد وکشور کردون[6] (گردینه) واز ملوك‌الطوایف تحت‌الحمایه پارت بود ضمیمه مملکت خـود ساخته در صدد انتقام برآمد ولی اجل مهلتش نداده درگذشت[7] .

نبرد میترادات با سلوکیان

میترادات چون تیگران را بر تخت ارمنستان نشانید و از امـور آن کشور فراغت حاصل کرد از اختلاف بین آنتیوخوس دهم ملقب به ازه‌بس فیلاپاتور[8] با

1- Pontus

2- Cleopatra

3- Capadocia

4- Ariobaraznes

۵- تاریخ سیاسی پارت ص ۳۲ ، پلوتارك لوکولوس بند ۱۴

6- Korduene

7- Rawlinson, Parthia P, 129.

8- Eusebes philapator

دمتریوس سوم و بطلمیوس هشتم ملقب به لاتیریوس[1] که برسر تاج و تخت سلوکیه باهم منازعه داشتنداستفاده کرده به‌مغرب‌تاخت . میترادات ابتدا باملکه‌لائودیسه[2] که ظاهراً لقب تئافیلادلفوس[3] داشت و دخترگریپوس آنتیوخوس‌هشتم پادشاه سلوکیه شام بود و در کوماگنه[4] در شمال سوریه یا ناحیه دیگری در بخش علیای فـرات حکومت می‌کرد بجنگ برخاست .

مومزن[5] (اخبار انجمن باستانشناسی آتن ج ۱ ص ۳۲) این ملکه را نیای پادشاهان بعدی کوماگنه می‌شمارد،ولی‌گوتشمید حدس می‌زند که وی امیره یکی از نواحی مجاور یعنی «کالی‌نی‌کنون»[6] باشد، ملکه پسرعموی خود آنتیوخوس دهم سلوکی را به یاری طلبید وی در جنگ با پارتیان کشته شد . در این زمان دولت سلوکیه شام در حال احتضار بـود . پارتیهـا آشکارا در امور داخلی آنان مداخله می‌کردند. چندی بعد هنگامی که دمتریوس سوم دردمشق حکومت می‌کردبرادرش فیلیپوس[7] را که دربروا[8] (شهرحلب امروز) سربه شورش برداشته بود درمحاصره گرفت متحد اواستراتو[9] از امیری ازامرای عرب بنام «عزیز» ومیترادات سیناس[10] فرمانروای اشکانی دربین‌النهرین‌یاری خواست . اینان با نیروئی‌کافی فرا رسیدند وشهر بروا (حلب) را از محاصره آزادکرده دمتریوس را شکست دادند وبا همه سپاهیانش ناگزیر به تسلیم ساختند (۸۸ ق . م). سپس‌فرمانروای پارتی بین‌النهرین

1- Latyrius
2- Laodice
3- Thea Philadelphos
4- Kommagene
5- Mommsen
6- Kallinikenon
7- Philippus
8- Beroa
9- Strato
10- Mithridates sinaces

دمتریوس‌را بعنوان‌گروگان‌به‌دربار پارت‌فرستاد و اوتاهنگام مرگ دردربارمیترادات دوم تحت نظر بود[1] .

میترادات در بین‌النهرین حدود ایران را به رود فرات رسانید در اینجا با مقاومت لااودیسه[2] که ملکه قبیله‌ای از عرب بود و توسط آنتیوخوس نهم ملقب‌به سیزی‌سنوس[3] حمایت می‌شد مصادف‌گردید و بر اوغلبه‌کرد. چنانکه اشاره کردیم در ۸۷ ق . م فرمانروای او در بین‌النهرین در جنگ خانگی سوریه دخالت کرده دمتریوس سوم ملقب به ایوکائیروس[4] را به اسارت درآورد.

در این زمان بین‌النهرین شامل سه پادشاهی دست‌نشانده پارتها می‌شد آدیابن[5] وگوردینه[6] (کردوخی) واسروئن[7] که منطقه کوچکی در گرداگرد شهرادسا[8] بود، درسال ۱۳۲ق . م آن دولت توسط مردی ایرانی بنام‌اوسرهوئس [9] تشکیل شده بود این ولایت را تا بسال ۱۲۷ ق . م یك فرمانروای سلوکی اداره می‌کرد و در آن سال او را سرداری عرب بنام عبدوبرمذعور[10] رانده بجای او نشست . شاید مرزهای قلمرومیترادات دربین‌النهرین از زئوگما[11] تا نیسه‌فوریوم[12] درکنار فرات امتداد داشت .

۱ـ گوتشمید ص ۱۲۵ ؛ اشکانیان ص ۵۷

2- Laodice

3- Cyzicenus

4- Euckairos

5- Adiaben

6- Gordyene

7- Osrhoene

8- Edessa

9- Osrhoes

10- Abdu,bar Maz, ur

11- Zeugma

12- Nicephorium

ازنیسه‌فوریوم تا بابل دوشهر پرائیا[1] درمغرب رود پاراپوتامیا[2] دردست‌ایران بود. مرزایران بطرف سوریه محدود به بیابان می‌شد .

میترادات پس از این فتوحات در سال ۱۰۸ ق . م خود را شاهنشاه خوانـد در سال ۸۸ ق . م او را سه زن عقدی بود نخست سیاکه[3] خواهر پدری او ، دوم آراته[4] ، سوم اوتوما[5] دختر تیگران ، پادشاه ارمنستان[6] .

1- Peraea

2- Parapotamia

3- Siake

4- Arate

5- Automa

6- Tarn, Porthia, P. 586

فصل پنجم

ایران و روم

آغاز رابطهٔ ایران و روم

رومیان پس از آنکه اروپا را تسخیر کرده و بر کارتاژ و شمال افریقا دست یافتندمقدونیه و یونان را مطیع ساختند، در طمع تصرف آسیا افتادند . در آسیای غربی سلوکیه در حال انحطاط بود ، دیگر پادشاهان کوچك محلی نیز قدرت‌دفاع از سرزمین خود را نداشتند تنها پادشاهی که نسبتاً لیاقت زورآزمایی با رومیان را داشت میترادات ششم پادشاه کشور پنت یعنی قسمت کاپادوکیه در جنوب دریای‌سیاه بود که آنرا کاپادوکیه‌پنتی[1] می‌نامیدند .

درابتدا دسیسه‌های رومیان‌برای‌تسلط‌بر آسیا ازدولت ضعیف‌پرگاموس[2] آغاز شدکه در میسیه آسیای صغیردر کنار رودی که اکنون در ترکیه غربی‌به‌پرگامچای معروف است واقع بود .

1- Cappadoce Pontique.

2- Pergamus

آخـرین پادشاه پـرگاموس آتالـوس[1] سوم فیلومتر[2] یعنی دوستدار مادر (۱۳۸-۱۳۳ق . م) اختلال حواس داشت . این پادشاه را با آنکه خویشان ووارثانی بود براثردسایس رومیان بموجب وصیتنامه‌ای کشور خود را به دولت روم واگذار کرد . اگرچه بعداً اریستونیکوس[3] پسر او که زنی غیرعقدی داشت وصیت‌نامـه پدرش را تکذیب کرد ، رومیان دلایل او را نپذیرفتند وی را کشتند و پرگاموس را نصرف کردند و آن را کرسی ایالتی بنام آسیای اخص[4] قرار دادند (۱۳۰ق.م). از این زمان دولت روم در آسیای صغیر دارای شأن و احترام خـاصی گردید و بـا دخالت در روابط دول آسیای صغیر مقام خود را استوار ساخت . حـریف دولت روم در این زمان در آسیای صغیر میترادات ششم پنتی بود . بطوریکه در بالا اشاره کردیم تیگران دوم پس از آنکه بیاری پارتی‌ها به پادشاهی ارمنستان نشست درسال ۹۳ق.م بکمك میترادات پنتی آریوبرزن شاه کاپادوکیه را که دست نشانده رومیان بود برکنار کرد و فرزند صغیرمیترادات پنتی را بجای اونشاند . در سال ۹۲ق . م سولا[5] از طرف سنای روم با اختیاراتی بعنوان فرمانروای کیلی کیا[6] به کاپادوکیه آمد وآریوبرزن برکنار شده را دوباره بر تخت سلطنت آن ایالت نشانید .

میترادات دوم اشکانی چون اعزام شخصیت بزرگی را از طـرف سنای روم به آسیای صغیر شنید موقع را مغتنم شمرده سفیری بنام اروبازوس[7] به رسالت‌نزد سولا فرستاد و او را درکنار فرات در محلی نزدیك میله‌تن[8] ملاقات کردو ، بەسولا گفت برای این از طرف آقای خودآمده که پیشنهادکند یك پیمان تعرضی و دفاعی

1- Attalus
2- Philomter
3- Aristonicus
4- Asia Propria
5- Sulla
6- Cilicia
7- Orobazus
8- Meletene

بین دولت روم و ایران بسته‌شود. این فرستاده که به اخـلاق رومیان آشنا نبود و تربیت شده به آداب یونانی بود ، تصور کرد رومیان سخنان او را درست فهمیده و با پارتی‌ها مانند یك دولت هم‌شأن رفتار خواهندکرد ، غافل از آنکه رومی‌ها این پیشنهاد را حمل بر ناتوانی و ضعف پارتیها نمودند و چون سولا از قدرت جنگی پارتی‌ها بیخبر بود با سفیر ایران رفتاری مغرورانه کرد و تنها در پاسخ او گفت : «چنین اختیاری را ازطرف سنای روم ندارد» و مسأله را مسکوت‌گذارد. اوربازوس چون بازگشت به جرم اینکه در ادای رسالت خود بی‌لیاقتی نشان داده ودر پیشگاه سولا تحقیرشده وبه حیثیت دولت اشکانی لطمه وارد آورده است به امرمیترادات کشته شد[1] (پلوتارك کتاب سولا بند ۶) .

این خبط سیاسی سولا فرمانروای رومی باعث شد که سه نیروی پادشاهـی مشرق‌زمین را علیه روم به یکدیگر نزدیك ساخت ، یعنی میترادات اشکانـی دختر تیگران پادشاه ارمنستان‌که اوتوما[2] نام داشت بزنی خود درآورد و از طرف دیگر با میترادات ششم پادشاه دولت پونتوس هم پیمان‌گردید[3] .

گودرز شهرب مستقل بین‌النهرین

آخرین سالهای سلطنت میترادات دوم را مشکلات داخلی تیره و تار کرد . در سال (۹۱ ق . م) امیری بنام گوترز[4] (گودرز) که تصویر برجسته او درکـوه بیستون در کنار میترادات نقش شده . به نیابت سلطنت میترادات به حکومت بابل رسید .

این شخص‌که از خویشان شاه بود در بابل‌کسب قدرت‌کرده بنام خود سکه زد . بعضی از اسناد تجاری که مقارن ۹۳ق . م است و همچنین بعضی ازتقویم‌های نجومی بخط میخی‌که تاریخ سالهای ۹۲ و۹۱ ق . م را دارد نشان می‌دهدکه درآن

۱ـ تاریخ ایران باستان ج ۳ ص۲۲۷۳ـ۲۲۷۵ ؛ اشکانیان ص ۵۷ـ۵۸

2- Automa

۳ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۳۴

4 - Gotarz

سالها میترادات دوم بر بابل تسلط داشته است ولی درحدود سال ۹۱ ق . م نام پادشاهی بنام «گوتارزس»[1] بانام ملکه او «آسی آباتوم»[2] در الواح بابلی دیده می‌شود نام این ملکه بجای اصطلاح «سرات»[3] (شهبانو) گاهی فقط بیلیت[4] بمعنی خانم آمده است از این اسناد معلوم می‌گردد که گودرز در آن ایالت حکومتی مستقل تشکیل داده بوده است[5] . ظاهراً گودرز از گرفتاریهای میترادات استفاده کرده قسمتی از مغرب ایران را تصرف کرده علیه او سر بطغیان برداشته باشد ، بقیه داستان گودرز را بعداً خواهیم گفت[6] .

روابط ایران و چین

میترادات دوم نه‌تنها نخستین پادشاه ایرانی است که باب ارتباط ایران را بسوی روم و مغرب زمین گشوده بلکه نخستین سفیر چینی را هم که از طرف امپراطور آن کشور به ایران فرستاده شده بود به دربار خود پذیرفته است .

طبق منابع چینی درحدود سال ۱۲۸ ق.م سیاح معروف چینی که چانك کین[7] نام داشت بعنوان نخستین سفیر از طرف ووتی[8] خاقان چین (۱۴۱-۸۷ ق . م) به دربار میترادات اعزام شد . میترادات او وهمراهانش را به عزت و حرمت پذیرفت این هیأت در بازگشت هدایای چند از تخمهای بسیاری از شترمرغ را که در چین وجود نداشت و در کویر مرکزی ایران فراوان بود با خود به آن کشور بردند . همچنین گروهی از شعبده‌بازان و جادوگران را از ایران به چین آوردند و روابط بازرگانی بین ایران و چین برقرار گشت . چینی‌ها اشکانیان را در آثار خود

1- Gotarzes

2- Assibatum

3- Sarrat

4- Biiit

5- Tarn, Parthia, P. 587

۶- تاریخ سیاسی پارت ص ۲۴ ، اشکانیان ص ۵۸

7- Chang Kien

8- Wu-ti

« انسیه »[1] خوانده‌اند[2] .

مرگ میترادات دوم

مورخان مرگ او را بین سالهای ۸۸ و ۷۶ پیش از میلاد و دوره سلطنت او را ۴۸ سال دانسته‌اند وی هنوز در سال ۸۷ و ۸۸ میلادی زنده بود که دمتریـوس سوم را باسارت پیش او آوردند ولی بعد از آن سال دیگر از او اطلاعی در دست نیست و این امـر سبب شده که‌بعضی از محققان تـاریخ وفات او را در سال ۸۷ پیش از میلاد بدانند ولی ظاهراً تا سال ۷۶ میلادی زنده بوده است[3] .

سیمای مهرداد دوم برسکه‌هایش چنین است : اودارای چشمی درشت وبینی بزرگ رومی است وکلاهی مروارید دوخته با نیم تاجی بصورت اشعهٔ خورشید بر سر دارد ، لقب او بر سکه‌هایش « تئوپاتور»[4] یعنی پسر خدا ونیکاتور[5] یعنی فاتح آمده است[6] .

روزگار آشفته و اشك دهم‌سنترزوك

پس از مرگ میترادات اوضاع کشور آشفته گشت و از هـرسو گردنکشی سربرداشت در بابل گودرز حود را بلقب ارشك (ارساسیس) ملقب ساخت وی تا سال ۸۱ یا ۸۰ پیش از میلاد بر بابل و قسمتی از ایران استیلا داشت بنا به الواح میخی که‌مقارن سال ۸۰ پیش ازمیلاد است نام امیردیگری بنام «ارد»[7] اول در دست است که‌ظاهراً باپادشاه اشکانی بابل‌که همان گودرز باشد در جنگ و ستیز بوده است . از این تـاریخ دیگـر سخنی ازگـودرز نیست ، ارد نیز مـدت کوتاهی

1- An-sih

۲ـ سرپرسی سایکس ج ۱ ص ۴۵۵ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۳۱

۳ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۷۵ ، اشکانیان ص ۵۹

4- Theopator

5- Nicator

6- Rawlinson, Parthia, P. 130

7- Orodes

بر تخت نشسته و بعد از او نوبت سنتروك رسیده است[1] .راولینسون می‌نویسد که دو پادشاه پیر که یکی در نودوشش سالگی مرده و دیگری در هشتادسالگی به‌تخت نشسته ویکی‌پس از دیگری به شاهی رسیدند[2] .

گوتشمید می‌نویسد : که بعد از میترادات دوم پادشاهی بنام ارتبان دوم به سلطنت رسید و سکه‌هائی که عنوان « ارشك اورگه‌تس‌دیکایوس فیل‌هلن »[3] یعنی اشك‌نیکوکاردادگردود وستداریونانی،ازاو بدست‌آمده‌که در آنها خود را شاهنشاه خوانده بایستی مربوط به او باشد .

تصویراودراین سکه سروضعی‌آشفته دارد وفلزآن هم از جنس پستی است .

پرسی‌گاردنر این سکه‌ها را ازمسکوکاتی می‌داندکه مهرداد بعدها در دورهٔ پریشانی وگرفتاری زده ویا آنها را متعلق به یکی ازغاصبین می‌داند . چون ارتبان در سکه‌های خود به خویش لقب دیکائیوس یعنی دادگر داده گوتشمید حدس زده که او این لقب را به تقلید هلیوکلس پادشاه باختر بخود نهاده وبنابراین بایستی به همراه سکاها ازحدود وثغوری که‌تحت تسلط هلیوکلس بوده به ایران‌آمده‌باشد[4] .

لوکیانوس[5] مورخ یونانی در قرن دوم میلادی جانشین میترادات راشخصی بنام‌ماناس‌کیراس[6] نوشته ومی‌نویسد : اودرسن نودوشش‌سالگی درگذشت ، نقش سکه او از این قرار است : « بـازیلیوس مناسکروکه بازیلیوس انـزازیس » یعنی شاه منوچهر پادشاه انزایس (آنـزان) ظاهراً نام پارتـی این شخص منوش چیترا (منوچهر) بوده است . بعضی منوش چتیرا و سنتروك را از لحاظ درازی عمر نام یك تن پنداشته‌اند .

۱ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۳۶ اشکانیان ص ۵۹

2- Rawlinson, Parthia, P. 132

3- Arsaces Evergetes Dikaioss, Philhellen,

۴ـ گوتشمید ص ۱۲۲ ، ۱۲۶

5- Lukianus

6- Manasciras

تسلط تیگران بر ایران

تیگران شاهزاده ارمنی که میترادات دوم او را به شاهی نشانده بود پس‌از مرگ میترادات به خود لقب شاهنشاه داد وچنان با تاخت‌وتازخود در ایران پارتی‌ها را ذلیل کرد که تا آن تاریخ این ضعف و ذلت نظیر نداشت وی در سال ۸۶ق . م قسمت بزرگی ازسوریه را نیز بتصرف خود درآورد . فقدان سکه‌های پارتی دراین عصر حاکی از آن است که در آن دوران چنان وضع فلاکت‌باری حکمفرما بوده که‌کسی عنایتی به ضرب سکه نداشته است .

باری تیگران ماد و کردون و آدیابن ونصیبین‌را تصرف‌کرد وهفتاد درهٔ فرات راکه‌سابقاً به پارتی‌ها داده بود پس‌گرفت. بعلاوه نواحی‌اطراف نینوا راغارت‌کرد. آدیابنه[1] که‌پایتخت آن‌آربل بود وسابقاً تحت‌الحمایه پارتی‌ها بشمارمی‌رفت‌تسخیر نمود و قلعه مستحکم‌آن سی‌سی‌بیس را متصرف واز آن نیزفراتر رفته‌تا نواحی‌شام و فنیقیه‌را فتح‌کرد . تیگران درماد ، کاخ پادشاهی ادرا پانا[2] که در شاهـراه بابل و همدان قرار گرفته بود آتش زد ، تا مغرب اکباتان (همدان) پیش رفت و ناحیه آتروپاتن (آذربایجان) را تابع خـود ساخت[3] . این‌بود اوضاع‌ایـران تا اینکه سنتروك به شاهی نشست .

تیگران پس از شکست دادن آرتانس[4] پادشاه سوفن[5] یا ارمنستان کـوچك آن قسمت از ارمنستان را نیز ضمیمه ارمنستان بزرگ کرد و کردون و آدیابن را نیز بگرفت و در کردون دژی محکم بنام تیگرانکرد[6] یعنی قلعه تیگران بنا کرد و این قلعه متین همواره پارتی‌ها را تهدید می‌کـرده است . این قلعه در حقیقت شهر بزرگی بودکه در مساحت وسیعی قرارگرفته بود تیکران آن را در حدود ۸۰ ق . م بنا کرد و پایتخت شرقی خود ساخت این شهر از لحاظ عظمت وتزئینات شباهت

1- Adiabene

2- Adrapana

۳ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۳۶

4- Artanes

5- Sophene

5- Tigrancerte

بسیاری به شهرهای آشوری داشت . تیگران دوازده شهر یونانی را خالی از جمعیت کرده مردم آنرا به آن شهر آورد و سیصدهزار از مردم کاپادوکیه که بدانجا کشانیده شدند و عده‌ای بسیار از مردم کیلیکه و گردیانه[1] و آدیابنه و آسور اصلی بدانجا روی آوردند. وی در این شهر پارادیس[2] یعنی باغهای وسیع احداث کرد و اردك و غاز وحشی و نخجیران بسیاری را برای شکار در آنجا سرداد .

بلندی دیوارهای این شهر به هفتادوپنج پا می‌رسید . مقصود وی از ساختن این شهرقلعه‌ای بود که بتواند سلوکیه وتیسفون و بابل و شهرهای پارتی را تهدید کند . پس از آن تیگران خـود را « آقای بزرگ آسیا » و سپس بـه لقب یونانی بازیلیوس بازیلیون[2] خواند[3] .

سنتروك

نام این پـادشاه در کتابهـای یونانـی سنیاتروکس[5] و نیز سین‌تروکس و ساناتروسس[6] آمـده است و بـروی آن سکه‌ها به یونانی سان‌تروی‌کس[7] ضرب گردیده است . شاید نام او در اصل سئنه‌تیر[8] یعنی سیمرغ قلعه‌نشین بوده است .

نسب او معلوم نیست ولی بنظر می‌رسد که برادر اشك ششم میترادات اول و اشك هفتم فرهاد دوم بوده باشد[9] .

بقول استرابن وی درهنگام شکست پارتی‌ها ازسکاها اسیر آنان شده وسالها در

1– Gordyene
2- Paradises
3– Bazileus Bazileon,
4– Rawlinson, Parthia, P. 134
5– Sinatrokes.
6- Sanatroces
7– Sanatroikos
8- Saena – Taera

۹– یوستی : نامهای ایرانی ص ۴۱۲

اسارت‌مانده و سپس بهمراهی گروهی ازسکاها بنام‌ساکوراکه[1] ،یا ساکوراکی[2] به ایران آمده و بر تخت نشسته است . استرابن ، این طایفه را با طخارها و آسپانیها در یکجا نام می‌برد . هنگامی که سنتروك به ایران آمد پیرمردی هشتادساله بود و ظاهراً پارتی‌ها او را دعوت کرده بودند که در آن موقع حساس زمام امور را بدست گیرد و به دوره هرج‌ومرج و آشفتگی خاتمه دهد . مدت سلطنت او هفت سال بود . آخرین جنگ تیگران پادشاه ارمنستان با سنتروك بود محتمل، است که این جنگ تا به سال ۷۳ق . م که میترادات اوپاتورپنتی[3] بدون اخذ نتیجه از هردو پادشاه ارمنستان و ایران دربرابر حملهٔ روم استمداد کرد ادامه داشته است .

در سال ۷۴ پیش از میلاد لوکولوس[4] سردار روم با سپاهی گران برای از میان بردن دولت پنتوس به آسیا وارد شد ، میترادات ششم پنتی از سنتروك یاری خواست ولی سنتروك به جهت خساراتی که در ایران از متحد و داماد او تیگران ارمنی دیده بود به درخواست وی اعتنایی نکرد و بیطرفی را ترجیح داد . دامنه جنگ بین روم و دولت پنت هرروزگسترده‌تر می‌شد و حفظ بیطرفی ایران مشکلتر می‌گشت . سنتروك ناچار وعده‌هایی به طرفین می‌داد بطوریکه این رفتار مذبذبانه سنتروك موجب کدورت خاطر لوکولوس گردید . سپس وی برای چشم زخم گرفتن از ایرانیان به خاك ایران حمله‌آورد و شهر نصیبین را در محاصره گرفت . ولی ایرانیان پافشاری کرده و محاصره آن شهر به درازا کشید . از طرف دیگر چون میترادات پنتی رومیان راگرفتارجنگ با ایرانیان یافت به‌تقویت نیروی‌نظامی خود پرداخت .

رومیان چون ازگرفتن شهرنصیبین ناامید گردیدند، بسوی شمال روی‌آوردند پس از آن، دولت پارت توانست سالی چند بیطرفی خود را حفظ نماید.

1- Sacouracae

2- Sacauraki

3- Mithradates Eupator

4- Lucullus,

بقـول یوستی (نامهـای ایـرانی ص ۴۱۲) دوران سلطنت سنتروك ازسال ۷۶ تا ۶۷ قبل از میلاد بوده است ولی چنانکه در پیش گفتیم او پس از میترادات بلافاصله بر تخت سلطنت نشست و بنابراین باید سالهای پادشاهـی وی چند سال کمتر باشد .

تاریخ مرگ سنتروك را در بین سالهای ۷۰ تا ۶۷ پیش از میلاد نوشته‌اند[۱] .

ارشك یازدهم فرهانه (فرهاد سوم)

فرهاد پسر سنتروك بود و پس از پدر بر تخت نشست . جلوس او کمی از ورود پومپه‌اوس[۲] به‌آسیا وبقول ممنن[۳] کمی قبل ازآمدن لوکولوس به ارمنستان یعنی درسال (۷۰ ق . م) بود وتاریخ اخیر راگوتشمید درست‌تر می‌داند زیرا مورخ بیطرف دیگری بنام فله‌گون[۴] ، این تاریخ را تأیید کرده است. نام ولقب‌های این پادشاه در سکه‌های او چنین آمده است «فرهاد اشك دادگر ، نامدار خداوندگار ، اوپاتور ، دوستدار یونانی»[۵] .

فرهاد و لوکولوس

درسال ۶۹ ق . م لوکولوس[۶] برای جنگ با میترادات پونتی ازطرف‌سنای روم به آسیا آمد ودر ارمنستان با متحد آن پادشاه که تیگران بود وارد جنگ شد

۱ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۷۶ ، پلوتارك لوکولوس بند ۲۱ـ۲۶

Rawlinson, Parthia, P. 135–137.

2- Pompeius

3- Memnon

4- Phlegon

5- Phraates Arsaces, Dikaios , Epiphanes , Theos , Eupator , Phillellen.

6– Luculus,

میترادات وتیگران چون در فشارحملات رومیان قرارگرفته بودند، برای جبههٔخود علیه آن دولت اروپایی ناچارشدندکه فرهاد دوم را به اتحاد با خود دعوت‌بنمایند. مضمون نامهٔ میترادات ششم پنتی را به فرهـاد سوم سالوستیوس[1] مورخ رومـی (درگذشته در ۳۴ ق . م) چنین آورده است : میترادات در این نامه از فریبکاری و تزویر لوکولوس سخن می‌گوید وخطری راکه پیشرفت سپاه برای همهٔ آسیادارد بیان می‌نماید ودر برابر مددکاری فرهاته سوم بازگرداندن هفتاد درهٔ مرزی وولایت آدیابنه[2] را وعده می‌دهد .

لوکولوس‌ازپیام میترادات پنتی‌خبریافته به‌شتاب تمام واردمذاکره باپارتی‌ها شد. فرهاته ازفرط نفرتی‌که نسبت به تیگران در دل احساس می‌کرد درابتدا حاضر به امضای قراردادی با روم گردید ولی هنگامی‌که سستی‌لیوس[3] یکی از کارشناسان مهم جنگ‌برای اعلام رسمیت اتحاد پیش او آمد، شاهنشاه ایران دریافت که سفیر بیشتر جنبهٔ جاسوسی وخبرگیری دارد تا سفارت ، ازکرده خود پشیمان شد وتصمیم گرفت کماکان بیطرف بماند[4] .

سپس لوکولوس تیگران را شکست سختی داد وتیگراناگرد را متصرف شد و هشت‌هزار تالان نقره از آنجا به غارت برد. بطوریکه بهریك از سپاهیان خـود گذشته‌از بهره‌ای‌که‌از تاراج به شهر برده بودند ، هشتصد درهم بخشید ویونانیانی را که در آنجا ساکن بودند خرج راه داده و به شهرهای خود روان ساخت .

بقول‌پلوتارك پس‌ازاین فتح رسولانی‌ازطرف پادشاه اشکانی بنزدلوکولوس برای‌بستن پیمان دوستی‌و اتحاد رسید. لوکولوس ایشان را بخوبی پذیرفت وچون بازگشتند او نیز سفرایی به دربار اشکانی فرستاد . در آنجا رومیان دریافتند کـه پادشاه اشکانی در عقد این پیمان با روم تردید دارد و در عین حـال در نهان نیز با

1- Sallustius

2- Adiabene,

3- Sestilius

۴ـ گوتشمید ص ۱۲۹ ، اشکانیان ص ۶۹-۷۰

تیگران پادشاه ارمنستان مربوط است . لوکولوس از این دورویی فرهاته بر آشفته بخیال حمله بسرزمین ایران افتاد. ولی‌از بیم شورش سربازان خـود در پنتوس از این کار صرفنظر کرد و به تعقیب تیگران در کوههای‌توروس مشغول‌گشت[1] .درسال ۶۸ ق . م لوکولوس تیگران را درحوالی تیگراناکرت (میافارقین کنونی) شکستی فاحش داد و بخش مهمی از متصرفات جنوبی کشور او بدست رومیان افتاد .

فرهاته و پمپیوس

در سال ۶۶ ق . م سردار وکنسول معروف قـدیم روم پومپیوس[2] جانشین لوکولوس در آسیا شد و از طرف سنای روم مأمـور قلع و قمع میترادات ششم پنتی‌گردید . بقول‌دیوکاسیوس[3] مورخ یونانی (درگذشته در ۲۲۵ م) پومپیوس‌پیش از آنکه بجنگ بپردازد با همان شرایطی‌که میترادات و تیگران به فرهاد پیشنهـاد کرده بودند با وی قرارداد اتحاد بست و او را به حمله به ارمنستان تشویق نمود در همان اوان‌فرصت دیگری‌برای‌فرهاد پیدا شدو آن‌این‌که پسرتیگران پادشاه ارمنستان که «نیز تیگران» نام داشت و با پدرش در سلطنت شریك بود و از این پس او را تیگران کهتر می‌خوانیم بر پدر سر به طغیان بـرداشت و نزد فرهاته گـریخت . فرهاته مقدم او را گرامی داشت و یکی از دختران خود را بزنی به وی داد و بـا لشکری بـه همراهی وی بـه ارمنستان تاخت (۶۵ ق . م) و تیگـران کهنسال به کوهستان‌گریخت .

پارتی‌ها شهر آرتاکساتا[4] پایتخت ارمنستان را در محاصره گرفتند ولی به گشادن‌آن توفیق نیافتند . چون‌کار محاصرهٔ آن شهر به درازا کشید، فرهاته لشکری باختیار تیگران‌کهتر گذارده و خود بایران بازگشت ، در غیاب فرهاته تیگران جوان از عهدهٔ پدر پیر خود برنیامده، ازاو شکست یافت و بنزد پومپیوس گریخت[5] ،

۱ـ کسروی ، گلچینی از پلوتارك ج ۲ ص ۱۰۷ـ۱۱۰

2- Pompeius

3- Dioucassius,

4- Artaxata,

۵ـ گوتشمید ص ۱۲۹-۱۳۰

سپس پومپیوس بخواهش تیگران کهتر به ارمنستان حمله آورد و دو سپاه در کنار رود آراکس[1] به یکدیگر رسیدند .

تیگران بزرگ چون خود را دربرابر لشکریان رومی‌زبون می‌دید و پومپیوس را نیز مردی با گذشت و جوانمرد می‌دانست سر تسلیم پیش آورد و به نزد سردار رومی رفت و با اظهار عجز و فروتنی تقاضای صلح کرد . پومپیوس از گناه او درگذشت، گفت من تمام ولایاتی را که در زمان ورود بـه‌ارمنستان داشتید بشما رد می‌کنم بشرط آنکه شش‌هزار تالان (معادل یك‌میلیون‌ونیم پوند)بپردازید و سوفن یعنی ارمنستان کوچك را به پسرتان می‌دهم ، تیگران بـزرگ آنقدر از این وعـده خوشحال شد که قول داد به هر سرباز رومی نیم‌مین (معادل ۹۲ فرانك طلا) و بـه هر افسر یك تالان (۶۵۷ فرانك طلا) بدهند . اما تیگران جوان از تقسیم ارمنستان به ترتیبی که پومپیوس پیشنهاد کرد ناراضی شد و چون او را بر سر میز شام دعوت کردند از در بیرون رفت وگفت من به چنین نوازشی احتیاج ندارم در بیرون هم می‌توانم یك رومی پیدا کرده با او شام بخورم ، از این جهت پومپیوس نسبت‌به او بدگمان شده بفرمود او را دربند کردند . چندی از این واقعه نگذشت که پادشاه پارت کسی را نزد پومپیوس فرستاده درخواست کرد که تیگران کهتر را که داماد او بود بدست وی بسپارند ، و نیزمرز ایران و روم رود فرات باشد. پومپیوس پاسخ داد که تیگران به پدر خود بیشتر می‌رسد تا به پدرزن خویش، اما در مورد مرزبین دو کشور من خواهم کوشید که از انصاف و عدالت برکنارنباشم . سپس‌پومپیوس ارمنستان را به یکی از سرداران خود بنام «افرانیوس»[2] سپرده به تعقیب میترادات ششم که به ماوراء قفقاز می‌گریخت پرداخت ، لشکر پومپیوس‌دراین راه دردشت مغان‌گرفتار حملهٔ ماران زهرآگین شد و از آنجا بازگشته در ارمنستان کوچك‌نشیمن گرفت ، در اینجا پادشاه ماد و عیلام (خوزستان) نزد او آمدند و مورد نوازش‌او واقع شدند. چون فرهاته‌سوم به گردینه[3] یا ایالت کردون (کردستان) تاخته‌صدماتی

1- Arax

2- Afranius

3- Gordyne

به رعایای تیگران رسانیده بود ، پومپیوس ، افرانیوس را مأمور جنگ با پادشاه اشکانی کرد و او فرهاد را شکست داد ، تا ناحیهٔ آربیلا (اربل) بدنبال او رفت[1] و گودرین‌ونصیبین را ازپارتیان‌گرفته‌به تیگران‌داد . اما میترادات ششم پنتی به‌ماوراء قفقازگریخت‌وازکناردریای‌آزوف‌وارد شبه‌جزیرهٔ کریمه شد ، وچون ازپیروزی‌بر روم‌ناامیدگشت وپسرناخلف‌خود فرناك را همراه دشمنان دید،دست به خودکشی‌زد در شصت‌ونه‌سالگی در سال ۶۳ ق . م به زندگی با شرافت‌خود خاتمه داد. پس از این وقایع پومپیوس با شکوه و جلال در حالیکه مست از جام غرور و افتخارات خود بود وارد شهر روم شد . برای او جشنی عظیم برپا کردنـد . در میان اسیران جنگی که همراه او بودند و در این بزم در غل و زنجیر در انتظار سرنوشت شوم خود ایستاده بودند ، گذشته از سردستگان دزدان دریایی ، تیگران جـوان با زن و دخترخود ودیگر زوسیمه[2] زن تیگران بزرگ وسومی آریستوپولس پادشاه یهودیه و چهارمی خواهر میترادات ششم پنتی با پنج پسر خود و پنجم پادشاه‌کوماگنه با همراهان او بودند[3] .

میانجیگری پمپیوس بین ایران و ارمنستان

در سال (۶۴ ق . م) که پمپیوس در سوریـه بود فرهاته باز بـه ارمنستان لشکرکشی‌کرد سردار او در این جنگ «ساری‌استر» برادر تیگـران‌کهتر و مانند وی نیز داماد او بود ، سپاه ایران درآغاز پیشرفتی نداشت ولی پس از چندی‌پیروز گشت و تیگران پیر ناچار خود را باز بدامان پمپیوس انداخت . از آن جهت که پمپیوس از جانب دولت روم اجازهٔ جنگ با فرهاته را نداشت و از طرفـی میل داشت‌که اختلاف ایران و ارمنستان هم با حفظ‌کدخدامنشی دولت روم هرچه‌زودتر فیصل پذیرد درخواست‌کرد که حل اختلاف طرفین به داوری او واگذار گردد و این پیشنهاد مورد قبول آنان واقع شد .

1- G. Rawlinson, Parthia, P. 138-140

2- Zosime,

۳- گلچینی از پلوتارك ج ۲ ص ۱۲۶-۱۴۵ ، ایران در عهد باستان ص ۳۱۱

سپس پمپیوس سه شخصیت رومی را بعنوان حکم‌گسیل داشت . این‌داوران رومی از بیطرفی خارج شده و بسود تیگران رأی دادند . ظاهراً این داوران‌رومی قرارگذاشتند که ناحیه آدیابن[1] (زاب‌علیا) درتصرف فرهاته بماند و دوناحیه‌گردون (کردستان) ونصیبین[2] به‌تیگران‌واگذارشود[3] بعلاوه فرهاته‌قسمت غربی‌بین‌النهرین رانیزازدست دادو آن‌ناحیه‌را پادشاه‌عرب اوسرئن که‌آریارامنه‌مذعور (مازارس) [4] نام داشت وابگر[5] دوم خواند می‌شد و دوست پومپیوس و متحد روم بود افتاد . نیز عرب دیگری که بنام « الخودونیوس »[6] است مغرب فرات را تسخیر کرد ، و اعتراض فرهاته به پومپیوس مفید واقع نشد و فرهاته قصد لشکرکشی به آن‌نواحی داشت که اجل مهلتش نداد[7] .

اختلاف فرهاد و پمپیوس برسر لقب شاهنشاهی

پمپیوس در نامه‌های خود فرهاته را شاه خطاب کرده و از بکار بردن کلمه «شاهنشاه» که لقب رسمی پادشاهان اشکانی بود استنکاف داشت . فرهاد از این خطاب رنجیده‌خاطر بود ولی چون اوضاع داخلی کشور او آشفته بود نمی‌خواست برسراین موضوع درگیری تازه‌ای با روم پیدا کند . از اینکه فرهاته سزاوار لقب شاهنشاه بود حرفی نیست زیرا گذشته از بعضی ازشاهان مشرق که باجگذاراوبودند پادشاهان آتروپاتن(آذربایجان) ،دیابنة، کردونه، اوسروانه‌یا اورهونه[8] تحت‌الحمایه اومحسوب شده و او را به شاهنشاهی می‌شناختند .

1- Adiabene

2- Nisibin

۳- تاریخ سیاسی پارت ۵۶ : G. Rawlinson, Parthia, P. 142

4- Mazares

5- Abgar

6- Alchaudonius

7- Tarn, Parthia, P. 604

8- Orrhone,

از اینجهت بود که فرهاد در سکه‌های خودعنوان شاهنشاه را بکارمی‌برد ـ ظاهراً قصد پمپیوس ازخطاب «شاه» به فرهاد از آنجهت بود که لقب «شاهنشاه» را مخصوص تیگران پیر پادشاه ارمنستان می‌دانست ، با وجود اصرار پمپیوس فرهاد درصدرنامه‌هائی که‌برای‌وی‌می‌نوشت خود را شاهنشاه اشکانی می‌خواند وهیچگاه حاضرنشد از مقام واقعی خود تنزل کند و بقول راولینسون خطاب فرهاته سوم به پومپیوس آمرانه و دیکتاتورانه بود[1] .

پس از رفتن پومپیوس درسال ۶۲ ق . م ازآسیا آرامش در سراسر مشرق نزدیك برقرار شد. هنوز دوسه‌سالی از این واقعه نگذشته بود که مـرگ فرهاتـه اتفاق افتاد .

مرگ فرهاته

فرهاته در سال ۵۸ یا ۵۷ پیش از میلاد بدست دو پسرش مهرداد و اردکه‌در از میان بردن او با یکدیگر همدست شده بودند مسموم شد و از آن زهرجانگزای درگذشت و این ننگ پدرکشی را تا ابد در تاریخ بنام ایشان ثبت‌گردید . چنانکه پس از این خواهیم دید آن دو برادرنیزسرانجام به‌کیفرخود رسیدند و یکی‌بدست برادر و دیگری بدست پسرش کشتهٔ شد .

اشك دوازدهم (میترادات سوم)

میترادات سوم و ارد پس از کشتن پدر کشور اشکانی را بین خود تقسیم نموده و در یك وقت هردو به سلطنت نشستند و این امر از سکه‌هایی که از ایشان بدست آمده بخوبی هویدا است .

عنوان سکه مهرداد چنین است :

«میترادات ارشك پدر دوست نیکوکار ، نامدار ، دوستدار یونانی »

و عنوان سکه ارد چنین است :

« ارد اشك ، پدر دوست ، دادگر ، نامدار ، دوستدار یونانی » .

---

1 - Rawlinson, the six great oriental, Monorchy, P. 146.

در این عناوین[1] عنوانی که بین هردو مشترك است لقب فیلوپاترا است زیرا این عنوان دردوره هانیسم غالباً به‌شریك حکومت یا حکومت یا ولیعهد داده‌می‌شد. و این امر غیرمستقیم خود مؤید آنست که آندو در قتل پدر شرکت داشته و پس از کشتن وی مشترکاً به پادشاهی نشسته‌اند بسی برنیامد که در پی نابودی یکدیگر برآمده هریك دعوی استقلال کردند[2] .

بقول یوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند۴) مهرداد سوم چون‌به‌تخت نشست بفکر تسخیر کردون کـه در زمان پدرش فرهاد از ایـران جدا و ضمیمه ارمنستان شده بود افتاد .

از این‌رو به ارمنستان لشکر کشید و کردون را مجدداً به ایران ملحق ساخت. بعضی تیگران جوان را که در آنگاه از روم گریخته به مشرق آمده بود محرك حمله مهرداد سوم به‌ارمنستان می‌دانند. مهرداد پس‌ازاین فتح‌برادرش ارد را تبعید کرد[3] . و چون مغرور شده بود بنای ستمگری و خونریزی را گذاشت تا بدان غایت که بزرگان کشور بر وی شوریده و بر طبق رأی مجلس مهستان او را از سلطنت خلع کردند و ارد راطلبیده بر تخت نشانیدند . از طرفی بـرای اینکه زیاد مأیـوس و ناراضی نگردد و با رومیان همدست نشود ازطرف مجلس مزبورفرمانروایی مستقل دو ایالت ماد بزرگ[4] و کلده قدیم (بین‌النهرین) را به او دادند (یوستی‌نوس کتاب ۴۲ بند ۱۴) .

1– Mithradates, Arsaces, Philopator Evergetes, Epiphanes, Philhellen,

– Orodes,Arsaces , Philopator , Dikaios, Epiphanes , Philhellen,

۲ـ گوتشمید ص ۱۳۳

۳ـ پلوتارك کتاب کراسوس بند ۲ آپ پیان اسکندرانی

Appien d, Alexandrie (کتاب پارت ۱۴۱ . آ)

4– Media Magna,

ولی مهرداد از حق خود راضی نبود و پیوسته به قلمرو برادرش اردتجاوز می‌کرد تا اینکه بقول مورخ یونانی دیون‌کاسیوس[1] (در گذشته در ۲۳۵ م) ارد او راازپادشاهی آن دوایالت خلع کرد[2] .میترادات‌گریخته‌وبه‌گابینیوس[3] پروکنسول [4] یعنی والی‌رومی‌به‌سوریه‌پناه برد چون‌بموجب فرمان‌سنای‌روم‌گابی‌نیوس‌فرمانروایی سوریه و عربستان و ایران را پیدا کرده بود از اینرو وی از رود فرات‌گذشته تابه ضرب اسلحه بار دیگر مهرداد را بر تخت سلطنت بنشاند .

در این احوال واقعه دیگری نظیر کار مهرداد روی داد و آن فراربطلمیوس یازدهم معروف به «آولتس»[5] از مصر بود (۵۸ ق . م) از این جهت فرمانی از طرف پمپیوس به گابی‌نیوس رسید که بطلمیوس را هرچه زودتر به کشورش برگرداند . چون بطلمیوس پولی را که به گابی‌نیوس هدیه می‌کرد بیش از مبلغی بودکه مهرداد پادشاه مخلوع اشکانی تقدیم می‌داشت از اینجهت‌گابی‌نیوس فرمان مافوق خود پمپیوس را بهانه قرار داده بدون جلب نظرسنای روم‌کمك به‌بطلمیوس را مقدم دانست (۵۵ ق . م) واز این بابت دوازده‌هزارتالان که معادل دومیلیون‌ونیم پوند بوداز وی‌رشوه‌گرفت . چون مهرداد به این عمل غیردوستانه اعتراض کرد گابی‌نیوس امر به توقیف او داد وخود عازم سفر مصر شد ، سپس فکرکردممکن است مهرداد نزد پمپیوس‌از وی شکایت‌کند ازاین جهت در نهان پولی از اوگرفته او را بگریزانید ،گابی‌نیوس برای این‌رشوه‌خواری از طرف سنای روم تعقیب شد و به پرداخت همان مبلغ‌محکوم گردید ، مهرداد به یکی از قبایل عرب در نزدیك بابل پناه برد و بیاری ایشان بابل و سلوکیه را ازگماشتگان‌ارد بگرفت[6] . این‌قبایل

1- Dion cassius,

۲ـ ایران باستان ج ۳ص . ۲۲۹

3- Gabinius

4- Proconsul,

5- Ptolemaios Auletes,

۶ـ پلوتارك کتاب کراسوس‌بند۲۱

عرب توسط تیگران در بن‌النهرین اسکان داده شده بودند[1] .مهردادمدتی در بابل پادشاهی کرد از دوران تسلط او بر بین‌النهرین سکه‌هایی باقی است که در آنها صورت (تیخ)[2] الهه نیك‌بختی نقش شده که شاخه نخلـی را بعلامت فیروزی در دست دارد و به مهرداد تقدیم می کند .

دیری نپائید که ارد بیاری سردار معروف خود سورنا به بابل لشکرکشید و آن شهر را محاصره کرد . مردم شهر از کمی آذوقه به قحطی دچار شده مهرداد را مجبور به تسلیم کردند . مهرداد به امید عفو پیش برادر آمد . بقول یـوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند ۴) ارد مصالح کشور را بر برادری ترجیح داده و بجـرم اینکه مهرداد به رومیان پناه برده بود او را خائن خواند و بفرمود او را در برابر وی‌به قتل رسانند (۵۵ ق . م)[3] .

اشك سیزدهم ـ ارد

این پادشاه در سال ۵۵ پیش از میلاد مستقلا بجای برادر بـر تخت نشست نام او در منابع یونانی ارودس[4] یا هورودس[5] آمـده که ظاهـراً در اصل پارتـی هوراوده[6] بمعنی خوشرو و یا خـوش‌سیما بوده است، عناوین اوبه یونانی‌برسکه هایش چنانکه گفتیم چنین است :

ارد اشك پدر دوست ، دادگر ، نامدار ، دوستدار یونانی[7] .

1– G. Rawlinson, P. 143 . 146

2– Tyche.

3– Tarn, Parthia, P. 604

4– Orodes,

5– Hyrodes,

6– Huraodha,

7– Orodes, Arsaces, Philopator Dikaios, Epiphanes Philh–ellen,

اوضاع مشرق

در این زمان اوضاع مشرق نزدیك و خاورمیانه چنین بود ، رومیان تقریبا سراسر آسیا صغیر را گرفته بودند درسال ۱۳۲ ق . م ایالت رومی آسیا برشالودهٔ سلطنت پرگاموس ایجاد شد و در سال ۷۴ ق . م «بی تی نیا»[1] نیز بنا بـه وصیت نیکومد۲ سوم ، آخـرین پادشاه آن‌ایالت به روم ضمیمه‌گشت. در سال ۶۷ ق . م رومیان به بهانه قلع و قمع‌دزدان دریایی‌در « کیلیکیا » مستقر شدند ، فلات‌مرکزی گالاتیا[3] و قسمت شرقی ایالت پونتوس[4] در دست دیوتار[5] فـرمانفرمای کالاتیا دست نشانده روم بود [6]

در بخش شرقی آسیای صغیر پادشاهان زیر تقریبا دست نشانده روم بودند : درارمنستان‌تیگران دوم ، در کاپادوکیه‌آریوبرزن ، و درکوماگنه ، آنتیوخوس ، و در قفقاز شاهان ایبری و آلبانی‌که پس از لشکر کشی پمپیوس در سالهای ۶۵-۴۴ ق . م حکومت داشتند و اسما تحت حمایت روم بشمار می‌رفتند . این ایالت که جورجیا[7] یا ایبریا[8] نام داشت و به زبان پارتی‌ویرشن[9] یا ورزان خوانده می‌شد در سده نخستین میلادی یعنی در حدود سال ۳۰ تا ۶۰ در تصرف پادشاهی بـود بنام فرسمان[10] که در آثاریونانی‌نام‌وی فاراسمانس[11] آمده است . پایتخت وی در

1- Bithynia
2- Nicomed
3- Galatia
4- Pontus
5- Deyotar

۶- اشکانیان ص ۸۱

7- Georgia
8- Iberia
9- Wyrshn
10-Farsman
11-Pharasmanes

«متسختا» [1] در شمال غـربی تفلیس امـروزی بـود . گرجیان و آلبانیان بیشتر با رومیان دوستی داشتند و فرهنگ آنان رامی‌پذیرفتند وگـاهی حتی اسماً هم زیـر فرمان رومیان‌بودند. اما هیچ شاهدی در دست نیست که پارتیان برایشان‌حکومت کرده باشند .

شهرب نشین های‌کوچك دیگری نیز در ماوراء قفقاز وجود داشت که ما از ایشان در تاریخ پارتیان‌آگاهی نداریم .

مورخ یهودی «یوسفوس فلاویوس» [2] (۳۷ - ۱۰۱ م .) در تاریخ خود می‌نویسد آکه‌آلانها سراسر قفقاز را مورد تاخت و تاز قرار دادند و تا مـرزهای پارت را غارت کردند ارمنیان بیش از گرجیان با رومیان مخالف بودند ، سرزمین کوهستانی جنوب دریاچه وان کردون [3] یا گردون [4] نام داشت ، اسم این ایالت در منابع سریانی بیت قاردو[5] آمده است و پادشاهی از خود داشت که اسما در زیر فرمان پارتیان بود .

مملکت آدیابن[6] (در محل حاجی آباد امروز) با شهر بسیار معروف آن اربلا[7] اندکی‌پس از میلادمسیح در زیر فرمان پادشاهی بنام «عزت»[8] (ایزت) دوم دخترونوه عزت اول‌که به دین یهود درآمده ، بود . اربلا یا اربیل‌آرامگاه شاهان دورهٔ اخیر اشکانی بوده است ، در شمال غربی ایران در کنار دجـله علیا بخشهای

1-MtsKheta

2-Josephus, Flavius

3- Korduene

4- Gorduene

5- Beth qardu

6- Adiabene

7- Arbela

8- Izates

زهاب یا زابات (زابده) وارزن یـا ارزنن ۱ (ارز روم) و نصیبین ۲ در کنار رود خابور که به سریانی بیت اربایا ۳ خوانده می‌شدند قرار داشتند ۴

سوفن ۵ که اکنون دیاربکر نامیده‌می‌شود و ادس ۶ یا اسروئن ۷ که‌اکنون اورفه ۸ یا اورفا خوانده می‌شود زیر فرمان خاندان سامی نژاد آبگار ۹ بود ، در قرن اول میلادی مرزهای قلمرو سلاطین آبگار گویا بیشتر سرزمینهای کنار دجله علیا را در بر می‌گرفت ، زیرا پلنیوس ۱۰ مورخ رومی (کتاب‌ششم‌بند ۳۱و۱۲۹) می نویسد که قبیله های عرب اروئی ۱۱ (اورهای ، رهاوی) و آدیابنی ۱۲ هم مرز بوده‌اند ۱۳.

اگر منطقه‌ای که‌بعدها در منابع سریانی نام بیت نهادر ۱۴ گرفت همان آدیابن یا بخش غربی آن باشد ، می‌توانیم لقب نخودار ۱۵ راکه‌بمعنی عامل یاحاکم‌است ازاشکانیان بدانیم که ایشان آن عنوان را به پادشاهان آدیابن داده‌بودند. دربیابان‌میان

1- Arzanene

2- Nisibin

3- Beth Arbaya

۴- ایران درعهد باستان ص ۳۶۳

5- Sophene

6- Edesse

7- Osroene

8- Urfa

9- Abgar

10- Plinius

11- Arroei

12- Adiabeni

۱۳- ایران درعهد باستان ص ۳۶۲

14- Beth Nohadre

15- Nakhodar

دجله و فرات شهر غربی الحضر یا هتره[1] واقع بود که در مسافت سه روز از موصل امروز قرار داشت .

امروز خرابه‌های آن مقابل تکریت در بیابانی ما بین آن شهر و موصل واقع است. هتره وادس در زیر فرمان اعرابی بودند که ازطرفداران دولت اشکانی بشمار می‌رفتند ، این منطقه را عربهای بیابانی در سدهٔ نخستین پیش از میلاد گرفته بودند.

نام آورترین پادشاه الحضر سنتروق[2] نام داشت که برطبق روایات عرب عمری دراز یافت دوره عظمت و آبادی این شهر را باید از حدود ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلادی دانست[3]

سرزمین میان دجله و فلات ایران در شمال شرقی تیسفون به سریانی بیت گرمه[4] نامیده می‌شد و آن همان ایالتی است که اعراب مردم آن را جرامقه نامیده‌اند . مرکز این ایالت شهر کنونی کرکوك بوده است . مارکوارات عقیده دارد دودمانی که در اینجا می‌زیسته‌اند با خاندان عزت که در آدیابن فرمانروایی می کردند ازیك اصل و نژاد بودند. دربین‌النهرین جنوبی از شهرب نشین خاراسن[5] یا مسن[6] نام برده‌اند . قلمرو این دولت تا مصب دو رود دجله و فرات می‌رسید . گاهی هم بسوی شمال پیشرفت می کرد . ظاهراً در این ایالت امیران محلی استقلال گونه‌ای داشته‌اند. در مشرق خوزستان شمالی پادشاهی کوچکی به نام الی ماایس[7] در دامنه کوههای زاگرس آن سوی شوش قرار داشت ولی شوش در زیرفرمان شهربی بود که پادشاه پارتی برمی‌گزید . شماره شاهان الی میان در زمان فرمانروایی ایشان درست معلوم

1-Hatra

2-Santaruq

۳- ایران در عهد باستان ص۳۶۶

4- Beth garme

5- Characene

6- Mesene

7- Elymas

نیست . زیرا منابع معدود بازشناختن ایشان سکه‌ها و کتیبه‌های تنگ سروك[1] است که نشان می‌دهد مردم آن سر زمین به زبان آرامی سخن می‌گفتند .

اززمان سلوکی‌ها (قرن سوم ق . م) درایالت پارس پادشاهانی سلطنت می‌کردند که عنوان ایشان درسکه هایشان فراتاکارا[2] آمده ،«هرتسفلد» این نام رافـرده‌تدار[3] خوانده است . پادشاهان ایـن سلسله خـود را به زبان آرامی ملکا[4] یعنی شاه خوانده‌اند . دو نوع سکه از ایشان در دست است یکی از نقره که در یك‌طرف آن به زبان پهلوی و خط آرامی است که نام شاه و از جانب دیگر تمثال او دیده می‌شود که بر تختی نشته و به پرچمی می‌نگرد در بعضی از آنهـا پادشاه در برابر آتشگاه ایستاده است . سکه های نوع دوم از سرب است که در آغاز به خطیونانی بود وایزدی راکه‌شاید میترا[5] باشد نشان می‌دهد[6] .این شاهان اززمانی که‌الکساندر برادر مولون[7] شهرب پارس بر آنتیوخوس سوم شورید بر پـارس فرمانروایـی می کردند،این‌فرمانداران‌خودرا جانشین‌هخامنشیان‌معرفی‌می کردند . بعضی‌ازمحققان لقب‌فرتراکا[8] رابا فرتدارا[9] یکی دانسته‌بمعنی «آذربان» خوانده‌اند ، ولی آنده‌آس حدس‌می‌زند که‌این‌لقب همان فرترك Frtrka. بمعنی شهربان است که‌درپاپیروسهای آرامی الفاتین مصر آمده است. این‌فرده‌تداران باشهرب‌های‌سلوکی درفرمانروایایی دستیار و انباز بودند ، یا هریك جداگانه در بخشی از فارس فرمان می‌راندند.شاید

1- Sarvag

2- Fratakara

3- Fratadar

4- Malka

5- Mithra

۶ـ ایران‌درعهدباستان ص۳۷۱

7- Molon

8- Frtrka

9- Frtdra

بتوان در فرمانروایی و تسلط اشکانیان بر پارس شك کرد و گویا آنان جز در چند شهر یا چند مهاجر نشین نظامی نفوذی نداشتند. درمشرق دریای خزر گرگان همسایه میهن اصلی پارتیان بود و از نخستین سرزمینهائی بود که بدست اشکانیان افتاد. از آنجا که سفیرانی از گرگان در سده‌های اول میلادی بروم رفته بودند بعضی از محققان گمان کرده‌اند که گرگان حکومتی مستقل گشته بود . چون سکه‌های گرگانی بدست نیامده و شاید دیگری هم در دست نیست می‌توان گفت که این گمان بی پایه است . اما شهرب های این استان بیشتر سر به شورش بـرمی‌داشتند و گاهی هم سالیان دراز مستقلا فرمانروایی می کردند .

«کاهرستد»[1] معتقد است که اردوان سوم پیش از آنکه پادشاه شودفرمانروای «گرگان بزرگتر» بود که هرات و کرمان تا خلیج فارس و اقیانوس هند را شامـل می‌شد ، فرضیه دیگر او اینست که گرگان پس ازسال ۶۲ میلادی به دست کوشانیان افتاد و دیگردر قلمروپارتیان نبود[2]

از سال (۶۳ ق . م) سوریه به یك ایالت رومی تبدیل شد و کرانه‌های فلسطین نیز به آن ملحق گشت و سلسله محلی « اسمونی[3] » نیز استقلال خویش را بکلی از دست داد . بدین ترتیب همه نواحی ساحلی آسیای صغیر و بخش شرقـی دریای مدیترانه بدست روم افتاد و سر زمینهای داخلی کشورهای مزبور میان امیران دست نشانده روم تقسیم گشت . بنابراین در مسیر فرات نه تنها ارمنستان و کاپـادوکیه و کوماگنه که متحدان روم بودنددر مجاورت پارت قرارگرفتند بلکه سوریه که بصورت یکی از ایالات رومی در آمده بود نیز همسایه ایران شد.[4]

اوضاع روم

در این زمان سه تن از سرداران نام‌آور روم در کشور گشایی‌هـای خـود

1-- Kahrstedt

۲ـ میراث باستانی ایران ص ۳۰۱ـ۳۰۶

3- Asmoney

۴ـ اشکانیان ص۸۲

پیروزی‌هایی‌یافته برای احراز قدرت بایکدیگر به مبارزه می پرداختند این‌سه‌یکی ؛ پوپمیوس و دیگری جولیوسزار[1] وسومی مارکوس‌لیسنیوس‌کراسوس[2] بودند.

جولیوس سزار کشور گالیا[3] یا خاك فرانسه امروز را تسخیر کرده با سپاهی از روم در آنجا فرمان می‌راند . پومپیوس بعد از فتوحات خـود بر آسیای صغیر فرمانروایی ایبریا[4] (اسپانیا) را با سمت سرداری از روم گرفته بود ، بـاری چون کراسوس در روم با مجلس سنا در افتاد ، پومپیوس وسزار هم‌از سنا درخواستهایی داشتند و سنا با ایشان مخالفت می کرد ، از اینرو هر سه باهم بـر ضد مجلس سنا متفق‌شده‌وحکومتی تشکیل دادند که معروف به‌حکومت‌مردان سه‌گانه[5] است. قیصر به‌کنسولی انتخاب‌گـردید و فرماندهی گالیا و جزایر بریتانیا نیز به او داده شد . حکومت اسپانیا و افریقا هم به پومپیوس واگذار گشت‌و فرمانروایی‌متصرفات‌روم درآسیای صغیر نیز به‌کراسوس محول گردید (۵۵ ق . م). اماکراسوس محبوبیت دو دیگر از همکاران خود را نداشت اینك ما شرح حال‌کراسوس را بنا به روایت پلوتارخ در اینجا می‌آوریم :

عزیمت‌کراسوس به مشرق

کراسوس که‌پس‌ازپمپیوس و سزارخود را سومین شخصیت روم می‌دانست ازطرف سنای روم به فرمانروایی سوریه و اداره امورمشرق مأمورگشت بدون‌آنکه به وی اجازه ورود به ایران وجنگ با دولت اشکانی داده باشند . اما چون او مرد طمعکار وپول دوستی بود برای اندوختن مال بـه این سفرعزیمت‌کرد وی پیش‌از حرکت ازروم غالباًبه دوستان و کسان خود می‌گفت من‌به تسخیرایران وبرانداختن

1- Julius, cesar
2- Marcus licinius Crassus
3- Gallia
4- Iberia
5- Triumvir,

اشکانیان اکتفا نخواهم کرد بلکه کشورهای باختر وهند را هم تا حدود چین خواهم گشود . کراسوس باگردآوری‌مال فراوان خود را مرد ثروتمندی ساخته بود وچون مانند دو دیگر همکارخود سزار و پومپیوس محبوبیت چندانی درمیان مردم‌نداشت همواره ازاین بابت احساس حقارت می‌کرد ، اومی‌خواست با سفرجنگی‌بـه آسیا برتجارت ابریشم که‌ازچین‌به رومی‌آمد نظارت کند ومانع ازاخذ حق‌العبورهنگفتی که پارتی‌ها ازاین راه بدست می‌آوردندگردد ، اما اطلاعات او درباره پارت کـم بود و آنان را قوی‌تراز ارمنستان نمی‌پنداشت . با اینکه او کتابهای چندی به زبان یونانی راجع به ایران خوانده بود. ولی‌رویهمرفته اطلاعات او درباره آن کشور ناقص بود ، دیگراینکهٔ سنای روم درآنگاه با حمله به ایران مخالفت داشت زیـرا می‌گفت ایران مرتکب عمل خصمانه‌ای علیه روم نشده است[1]

اما آتیوس‌کاپیتو[2] نامی راکه شغل اوتریبون[3] یعنی حفظ حقوق عامه بود ، خطر وی را برای‌آینده روم پیش بینی می‌کرد و با نفوذ کلامی‌که در میان مـردم داشت اورا ازسفر به مشرق ممانعت می‌نمود . کراسوس چون دیـدکه آتیوس و گروهی دیگرمانع ازسفر اوبه مشرق هستند متوسل‌به پمپیوس شد وازاودرخواست نمودکه اورا تا بیرون شهرروم همراهی‌کند ، پومپیوس تقاضای اورا اجابت‌کرد. مردم‌که پومپیوس را درپیشاپیش مرکب‌کراسوس دیدند برای احترام او ازسرراه لشکرکراسوس‌کنار رفتند ، آتیوس چون بسبب حمایت پومپیوس نتوانست مانع خروج‌کراسوس از روم شود ، به در دروازه روم‌آمدو برکراسوس نفرین‌کرد، و عقیده رومیان‌آن‌بودکه چون مسافری را بردر دروازه روم نفـرین‌کنند ازآن سفر خیرنخواهد دید .

1- Tarn , Parthia , P 605

2- Ateius Capito ,

3- Tribun

کـراسوس روبـراه نهادو بهبندربروند و زیوم[1] کـه از بنادرایتالیا درکنار دریای آدریاتیك بود رسید ، چون درفصل زمستان کشتی‌رانـی در آن دریـا دشوار می‌نمود ، کراسوس نخواست منتظر سپری شدن فصل شود . فی‌الفور چند کشتی فراهم آورد ولشکریان خود را در آنها جای داد از جهت نامساعد بودن هـوا چند فروند ازکشتی‌هایش غرق شدند نا بـه بندرگالاتیا[2] در جزیره سیسیل رسیدنـد . دیوتاروس[3] پادشاه سالخورده سیسیل بـه پیشواز او آمد و وی را بـه تماشای کاخ تازه‌ای که می‌ساخت بـرد ، کراسوس به زبان طعن و مطایبه گفت که پادشاه در ـ دوازدهمین ساعت روز (یعنی در آخر عمر) خود به بنای چنین قصر عظیمـی پرداخته است .

پادشاه درپاسخ گفت مگر سردار به لشکرکشی خود به پارت زودتـر از آن برخواسته‌اید ؟ این سخن را از آن روی گفت که کراسوس دراین هنگام شصت سال داشت وخود سالخورده‌تر از آن می‌نمود ، کراسوس پس‌ازمدتی در ۵۴ ق . م از راه دریا به سوریه آمد وچون به فرات رسید پلی برروی آن بسته ولشکریان خود را بگذرانید .

کراسوس دربین‌النهرین

شهرهای بین‌النهرین یکی پس‌از دیگری بـدون مقاومت تسلیم وی شدند . تالومنوس سیلاسس[4] که شهرب بین‌النهرین بود با سواران معدودی در نزدیکی شهر یونانی «آیخنه»[5] که در ساحل رود بلیخ قرار داشت به مقابـل او شتافت و شکست خورد وعده زیادی از شهرهای یونانی : ایخنه ، نی‌سی‌فوریوم[6] وکرخا

1- Brundusium
2- Galatia
3- Diotarus
4- Talymenus silaces
5- Ichnae
6- Nicephorium

که مردم آن ازپارتیها نفرت داشتند به کراسوس پیوستند مگریك شهر که یونانیان آنرا «زنودوتیا»[1] می‌خواندند ، اپولونیوس[2] امیر یونانی این شهر سر اطاعت پیش‌نیاورد وبا لشکریان خودبه جنگ ایستاد وصدتن‌ازرومیان رابکشت. کراسوس ازهرسوبدان شهرحمله آورد و آنرا بگشود و آنرا بتمامی غارت کرد واهالی آنرا مانند بردگان بفروخت . کراسوس ازاین فتح کوچك چنان مغرور شدکه دستور داد سپاهیان اوبعنوان‌امپراتور بروی نمازبرند سپس درشهرهایی که‌گرفته‌بود هفت‌هزارپیاده ویك هزارسواره به پاسداری نشانده وبرای‌گذرانیدن زمستان به سوریه بازگشت ، درآن هنگام هنوزمیترادات دوم درسلوکیه بود وبا برادرش‌ارد اختلاف داشت کراسوس می‌توانست تا راه نزدیکی را پیموده با اوملاقات کند و وی را تقویت کرده با ایجاد جنگ خانوادگی آنچه را می‌خواست بدست‌آورد ولی او از فرط غروراز بکاربردن این‌گونه تدابیرغافل‌بود .

کراسوس درسوریه

دراین هنگام پسرش پوبلیوس[3] که در زیردست سزار درگالیا[4] (فرانسه امروز) خدمت می‌کرد ودلیریهایی درآنجا ازخود نشان داده بود با یکهزارسوار گالیایی بنزد او آمد .

با لشکریانی که‌گابی‌نیوس[5] سردار رومی در سوریه داشت مجموع قشون کراسوس هفت لژیون بود وحتی شماره ایشان با سربازان پراکنده روی به هشت لژیون‌می‌رسید. سرداران اودراین جنگ عبارت از اوکتاویوس[6] وارگونتیوس[7]

1- Zenodotia
2- Appolonius
3- Publius
4- Gallia
5- Gabinius
6- Octavius
7- Varguntеius

وپسرش پوبلیوس کراسوس[1] بودند. این‌پسر که جوانی شجاع بود سابقاً در زیر دست سزار در کشور گالیا خدمت می کرد ودر آنجا آکویتانیا[2] را که کشوری دربین رودگارون[3] وجبال پیرنه[4] بود فتح کرد . دیگر رازسرداران کراسوس، کاسیوس - لونگینوس[5] بود که بعدها قاتل سزارشد . در مقابل کراسوس ، سورنا سردارجوان ایران ده هزاز سوار تیرانداز داشت که توسط هزار عرب جمازه سوار پشتیبانی می‌شد[6]

بازگشتن کراسوس ازبین‌النهرین به سوریه نخستین خطای اوبود زیرا در جایی که بایستی بیدرنگ پیش برو وشهرهای سلوکیان وبابل را که مردم آن‌ها با پارتی‌ها دشمنی‌هایی داشتندتسخیر کند ، چندان تردید رأی نشان داد که فرصت از دست برفت ، دیگراینکه اوهمچون یك بازرگان پول دوست می‌زیست نه مانند یك سردارفاتح زیرابجای آنکه به سربازان جیره بیشتری دهد و آنان رابه جنگیدن راغب کند ، مدام به حساب مالیات شهرهایی که زیراطاعت اوبودند می‌پرداخت . او در شهرهایی که در زیر دستش بودند مراعات افکار عمومی را نمی کرد و به مقدسات واعتقادات مذهبی آنان احترام نمی‌گذاشت .

بقول یوسیفوس کراسوس در اثناء فصل زمستان معبد اورشلیم را چپاول نمود و به وزن ۷۵۰ پوند طلا از آنجا غنیمت برد (۵۴ ق . م) در سوریه شهر هیراپولیس[7] ، معبد آترگاتیس[8] راکه هیکل زهره[9] درآن بود غارت کرد ، این

1- Publius . crassus
2- Aquitania
3- Garonne
4- Pyrenees
5- Cassius Longinus
6- Tarn . Parthia . P. 606
7- Hierapolis
8- Atergatis
9- Venus

معبد را درکه تو[1] نیزمی‌خواندند .

درگردآوری آن گنج‌ها چنان ازخود ولع نشان دادکه شخصاً بـا ترازو به کشیدن آن زر و سیم پرداخت ، دراین بتخانه پسرش نیز همراه او بود در هنگـام خارج شدن ازمعبد پای پسرش به‌آستانه درگرفت وبه زمین افتاد پدرهم برروی او غلطید ، مردم شهراین واقعه را به فال بدگرفتند .

سفیران ارد در پیش کراسوس

درآنگاه که کـراسوس می‌خواست لشکرخود را برای حمله به ایـران از قشلاق فراخواند سفیرانی ازطرف ارد شاهنشاه ایران به‌پیش وی آمدند .

سفیران پیام شاهنشاه اشکانی را درچند جمله کوتاه چنین‌بیان داشتندکه: اگر این سپاه را مردم روم فرستاده‌اند من اینك به جنگ آماده هستم وتا جان دارم در برابر آنان ایستادگی خواهم کرد ولی هرگاه این لشکرکشی‌راکراسوس به دلخواه خودکرده که‌گویا براستی هم همینطور باشد من می‌توانم چشم ازجنگ پوشیده بر پیری وفرتوتی او به بخشایم وسپاهیانی راکه بعنوان پادگان درشهرهای ماگذارده است، ودرحقیقت زندانیان ما هستند ، آزاد کرده به روم روان سازم کراسوس از فرط غرورچنین گفت که: پاسخ این پیغام را در شهرسلوکیه خواهم داد . مهتـر فرستادگان که « واگیسس »[2] نام داشت ، خندیده کف دست راست خود را نشان داد وگفت :

« اگر درکف دست من مویی بروید تو سلوکیا را هم خواهی دید » سپس سفیران بازگشته وآنچه را دیده وشنیده بودند به ارد بازگفتند .

آشوب در بین‌النهرین

دراین هنگام آشوبهایی درشهرهای بین‌النهرین برخاسته و چند تن از افراد

1- Derketo

2- Vagises

پادگانهای رومی از آنجا گریخته به سپاه کراسوس پیوستند و اخبار وحشتناکی از دلیری و گستاخی پارتیان نقل می‌کردند و آنچه را که از جنگ و گریزهای دشمن به چشم دیده بودند با بیانی اغراق‌آمیز شرح می‌دادند. از جمله می‌گفتند: هیچکس از زخم تیر ایشان رهایی نخواهد یافت، اگر بگریزند به آنان نمی‌توان رسید؛ تیرهای نوک‌تیزی دارند که در هنگام پرتاب درهمان لحظه‌ای که درچله کمان دیده می‌شود به‌بدن آدمی اصابت می‌کند، شمشیرهایی دارند که همه‌چیز را می‌برد ولی هیچ اسلحه‌ای به زره‌های آنان کارگر نمیشود.

این اخبار چنان روحیه سپاه رومی را ضعیف و ناتوان ساخت که کاسیوس[1] به کراسوس گفت مصلحت آنست که در اینجا مانده و منتظر باشیم. اقوال غیب گویان و خرافت پرستی رومیان نیز به ضعف روحیه ایشان کمک می‌کرد. مردم روم در اینگونه امور غالبا تفاؤل می‌زدند بدین ترتیب که حیوانی را قربانی کرده از روی خطوط پاره ای از استخوان آنها از قبیل کتف و غیره فال می‌گرفتند و اینکار برای آنان به منزلهٔ استخاره بود.

دراردوی کراسوس هرچه از این قسم فال گرفتند و استخاره کردند جنگ کردن با اشکانیان بد می‌آمد. کراسوس شخصاً به این حرفها اعتنائی نداشت و فقط درفکر تسخیر ایران بود.

اتحاد ارمنستان و روم

در این هنگام پادشاه ارمنستان «آرتاوزادا» که به یونانی «آرتابازس»[2] آمده با شش هزار سوار به رومیان پیوست و با کراسوس برضد دولت اشکانی متحد شد، و وعده داد که به هزینه خود ده هزار سوار زره پوش وسی هزار پیاده به یاری او آورد. کراسوس از غروری که داشت اعتنائی نمی‌کرد. سپس آرتاوازدا به کراسوس گفت بهتر است که لشکر روم از راه ارمنستان آهنگ ایران

1- Cassius

2- ArtabaZes

نماید ، زیرا او به آسانی می‌تواند به لشکر روم آذوقه بـرساند و نیز در سرزمین کوهستانی ارمنستان که برای پارتیان ناسازگار است رومیان بهتر می‌توانند به‌نبرد بپردازند . کراسوس تشکر سردی از او کرده گفت از بین‌النهرین خواهد گذشت زیرا پادگانهای رومی در آنجا چشم‌براه او هستند ، ظاهراً کراسوس مـی‌خواسته هماره راه ده هزار نفر یونانی را که بـه پیشوایـی گزنفون از ایـران عقب نشستند تعقیب نماید .

سپس برای رسیدن به بین‌النهرین بفرمود در نزدیکی « زئوگما»[1] بر فرات پلی بستند ، ناگاه گردبادی برخاست ویك سوی پل را برکند و چادرها را پراکنده کرد و میرآخوری را با اسب برده در آب غرق ساخت ، و چون خواستند درفش سپاه را بردارند سر عقاب‌های فلزی‌که بر سپرهـای روم بود خودبخود حـرکت کرده روی آنها بطرف سوریه و دم آنها بطرف ایران قرارگرفت ، و دروقت‌تقسیم غذا آغاز به دادن عدس ونمك کردند واین دوچیز درنزد رومیان خوراك مخصوص هنگام بخاك سپردن مـردگان بـود . نیز در هنگامی کـه‌کـراسوس برای سپاهیان سخنرانی می‌کرد بی‌اختیار جمله‌ای از دهانش خارج شدکه سپاهیان آنرا به‌فال‌بد گرفتند ، چه گفت : « من اکنون پل را خراب خواهم کرد تا هیچ‌یك از شما باز ـ نگردد » در هنگام قربانی چون‌کاهن روده‌های آن حیوان را بدست اوداد تا ببیند و بسنجند ، روده‌ها از دست وی به زمین افتاد ، حاضرین این واقعه را بـه فال بد گرفتند وغمگین شدند . کراسوس چون آن حال را دید خندید وگفت «کار یك پیر بهتر از این نخواهد بود ولی خواهم‌کوشید تا شمشیر از دستم نیفتد » . کراسوس در بهار سال ۵۳ ق . م با چهارهزار سوار و همانقدر سپاهیان سبك اسلحه و هفت پیاده‌که مجموعاً معادل چهل‌ودو و الی چهل‌وسه هزار تن بودند از پلی که نزدیك شهر «زوگما»روبروی‌شهر آپامه‌برفرات‌زده‌بودندگذشت . دراثرسهوی کـه‌آپ‌پیان[2] اسکندرانی مرتکب شده مجموع‌سپاهیان‌کراسوس را صدهزارتن دانسته‌ونیزرقمی

1- Zaeugma

2- Appien

راکه فلوریس ذکرمی‌کند یعنی یازده فوج صحت‌ندارد اوتعداد افواج را همانطور که در زمان‌قیصرهامعمول بوده شش‌هزارتن می‌داند، و به همین اندازه هم عقبه برای هرفرجی‌که ذکر می‌کند یادکرده است. وقتی ما رقم هشت‌هزارسربازمقیم شهرهای بین‌النهرین‌را هم علاوه‌کنیم همین عددحاصل می‌شود[1] . سپس‌گشتی‌هایی به‌اطراف فرستاد ، پس از چندی خبر آوردندکسی را در راه ندیده جزاینکه جای پای‌اسب بسیاری مشاهده‌کرده‌اند و حدس می‌زنندکه آنان سواران پارتی باشندکه از ترس لشکر روم گریخته‌اند .

کاسیوس‌که مردی دانا بودکراسوس را گفت بهتر آنست بگذاری سپاهیان تواستراحت‌کنند وبعد به‌پیشرفت خود ادامه دهی زیرا مدتی است آنان راه پیموده و خسته‌اند ضمناً اطلاعات تازه‌ای هم از لشکر پارتی بدست خواهیم آورد .

آریامنس وکراسوس

پلوتارك اورا شیخی‌عرب‌بنام آریامنس[2] نوشته‌ودرمنابع‌دیگرنام آبگاروس[3] و در ارمنی اوگ‌ایر[4] پادشاه اورهونه[5] یا اسروهن[6] آمـده است . آریامنس یـا (آریارامنه)[7] نامی است ایرانی که‌نبایستی‌نام‌آن شیخ عرب یا ابگاروس سامی‌نژاد باشد . می‌توان حدس زد که این‌کلمه لقبی است‌که ایرانیان به یکی از حکام غیر ایرانی خود یعنی‌آبگار داده‌اند چون‌آریارامنه بمعنی رامش‌دهنده ، آریایی‌ها است بنابراین بایستی این عنوان را شاهنشاهان پارتی بـه پادشاه سامی‌نژاد دست‌نشانده خود آبگار داده باشند ، باری کراسوس که در پیش‌رفتن و یا توقف در اردوگاه

۱ـ گوتشمید ص ۱۳۵-۱۳۶

2- Ariamnes

3- Abgarus

4- Avag-ayr

5- Orrhoene

6- Osrohone

7- Ariyaramna

خود متردد بود ناگاه شیخ عربی بنام آریامنس نزد او آمد و خود را خدمتگزار به وی خواند ، یکی از همراهان قدیمی پومپیوس که در آن لشکر بود او را شناخته کراسوس را گفت که این شیخ عرب مورد احترام و نوازش پومپیوس بوده و می‌توان به وی اطمینان کرد ، غافل از آنکه او از طرف ایرانیان مأموریت داشت که سپاه کراسوس را از فرات دور کرده به بیابان بکشاند و بدست سواران پارتی آنان را هلاك سازد .

این مـرد بیگانه که بسیار چرب‌زبان بود بنزد کـراسوس آمـد و سخت از پومپیوس ستایش کرد و گفت من به سبب ارادت به پومپیوس و تنفر از اشکانیان آمده‌ام که به شما خدمت کنم و راهنمای لشکر شما شوم .

سپس گفت شما با این لشکر آراسته و دلیری که‌دارید نبایستی اینقدر جنگ را بدرازا بکشانید و فرصت را از دست بدهید . شما با مردمی سروکار دارید که از مدتها پیش مال و دارایی خود را برداشته و آماده شده‌اند که به نزد سکاها و گرگانیان بگریزند اگر شما قصد جنگ دارید باید شتاب کنید و نگذارید که پادشاه اشکانی از مماطله‌کاری شما دلیر شود ، پادشاه پارت اکنون «سیل‌لاکس»[1] و سورنا[2] را بین خود و شما حائل داشته تا شما نتوانید او را تعقیب کنید .

آریامنس پس از آنکه با سخنان پرفریب خود کراسوس را مطمئن ساخت وی را از رود فرات دور کرده به دشتهای وسیع کشانید[3] .

لشکر ایرانی ارد

ارد شاهنشاه ایران چون خبر حمله کراسوس را به ایران شنید قوای خود را به دوستون تقسیم کرد ستون اصلی را که شامل سوارنظام سبك اسلحه و سنگین اسلحه بود به فرماندهی سورنا سپهسالار ایران که او را در جنگ با بـرادر یاری کرده بود برای دفاع بین‌النهرین به جلوی کراسوس فرستاد فرماندهی ستون فرعی

1- Syllaces

2- Surena

۳ـ پلوتارك : کتاب کراسوس

را خود به عهده گرفت و بسوی ارمنستان حرکت کرد، بدین منظور که ضمن گوشمالی آرتاواسدس پادشاه ارمنستان به پارتیان حمله آورد ولی کراسوس نقشه او را رد کرد زیرا ظاهراً از طول راه مـی‌ترسید و به پشتیبانی پادگانهای خویش در بین‌النهرین امیدوار بود[1] .

شخصیت سورنا

پلوتارك شخصیت سورنا را چیین توصیف می‌کند ، سورنا مردی عادی‌نبود بلکه در توانگری و بزرگی خاندان و شهرت پس از پادشاه دومین مرد ودر دلیری وقدرت نخستین مرد ایران بشمار می‌رفت ، در زیبائی چهره و بلندی قامت بی‌مانند بود ، با آنکه پنهان سفر می‌کرد باز هزار اشتر بار و بنه او را می‌کشید ، دویست گردونه پر از زنان خوب‌چهره بزگزیده حرم او را تشکیل می‌داد ، هزار سوارغرق آهن و پولاد و بیش از آن عدد سپاهیان سبك اسلحه ازیساولان اوبودند وحفاظت جان او را بعهده داشتند ، املاك و دهات فراوان داشت بطوریکه بیش از ده هزار سوار می‌توانست از املاك خود تجهیز کند .

خاندان او از روزگار قدیم این امتیاز را داشتند که در هنگام تاجگـذاری تاج‌برسرشاه جدیدگذارند و کمربند شاهی او را بربندندونیز این سورنا بودکه‌چون ایرانیان شهر بزرگ سلوکیا را محاصره کردنده پیش از همه از دیوار بالا رفته با دست خود قلعه‌بانان سلوکی را عقب نشانده و شهر را بگرفت . او در هنگام‌حمله کراسوس به ایران بیش از سی سال نداشت .

کراسوس در بیابانهای بی‌آب و علف

گفتیم که آریامنس کراسوس را به بیابانی بی‌آب و علف کشانید و او را ازرود فرات دورساخت ، سردارانی که همراه اوبودند عبارت بودند از لونگنیوس کاسیوس[2] وپسرش پوبلیوس[3] کراسوس ، و وارگونیتوس[4] واکتاویـوس[5] . اما

۱ـ اشکانیان ص ۸۵ ؛ جنگهای هفتصد ساله ایران و روم ص ۱۶

2- Longinus Cassius

3- Publius

4- Varguntius

5- Octavius

پادشاهان آنطرف که وی انتظار مساعدت و همراهی آنان را داشت عبارت بودند از آبگاروس[1] پادشاه اسروهن آلخاندونیوس[2] یکی ازامیران عرب وارتاواسدس[3] پادشاه ارمنستان ، و پسر تیگران جوان[4] . کم کم ریگزاری پدید آمد که نه درختی داشت و نه آبی و نه کرانه آن پیدا بود ، و پای که می گذاردند فرو می‌رفت ، رومیان از بی آبی و خستگی به سختی افتاده در دلشان شك راه یافت که آن مرد عرب که دعوی راهنمایی آنان را می‌نماید به ایشان خیانت می کند ومأمور هلاك ایشان است. این شك بزودی به یقین پیوست زیرا ارتاواسدس پادشاه ارمنستان کس فرستاد و گفت ارد با لشکری جرار به آن کشورتاخته ومن نمی‌توانم برای شما کمکی بفرستم بنابراین بهتر است که به ارمنستان بشتابید تا به یاری هم با پارتیان به نبرد بپردازیم اگر نمی‌خواهید این اندرز مرا بشنوید لااقل از عبور ازدشتهایی که برای سواره نظام پارتی متناسب است احتراز کنید و همواره به کوهستانها نزدیك شوید. کراسوس که در آن حال خشمگین بود پاسخی به آرتاواسدس ننوشت فقط به پیك وی گفت من حالاوقت ندارم که در فکر ارمنستان باشم ، ولی بزودی به ارمنستان خواهم آمد تا از ارتاواسدس انتقام خیانت او را بکشم . کاسیوس و همراهان او به آن عرب راهنما آغاز به بدگویی کردند وگفتد : ای نامردترین مردمان کدام دیو ترا بجان لشکر ما آورد و با چه افسون و جادویی کراسوس را فریفته او را با لشکرش به این بیابان بی آب و علف کشانیدی .

این راهی است که راهزنان عرب باید از آن عبور کنند نه یك سپاه منظم ، آریامنس پیش آمد وبا چرب‌زبانی وتملق آنان را مطمئن ساخت که این راه بزودی به پایان خواهد رسید . سپس با طعن و سخریه گفت که مگردردشتهای زیبای کامپانی در ایتالیا راه می‌پیمایید و می‌خواهید در اینجا همان چشمه‌سارها روان باشد و درختان سایه بیندازد و در سر راه گرمابه‌ها و کاروانسراها باشد، چرا یادنمی آورید

1- Abgarus
2- Alchandonius
3- Artavasdes

۴ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۵۹

که شما در عربستان و سوریه راه می‌پیمایید ، به این سخنان آنان را نرم ساخت و پیش از آنکه خیانتش کاملا آشکار شود روزی ناگهان بر اسب نشسته از لشکرگاه بیرون رفت و به سورنا پیوست .

آغاز جنگ

روزدیگر کراسوس با جبه سیاهی خود را به لشکریان نمود از آنجا که رسم سرداران روم آن بود که در هنگام لشگرکشی جامه سرخ می‌پوشیده ، سیاه پوشی اودرنظرسرداران‌عجیب آمدو آن عمل‌را به فال‌بدگرفتند. کراسوس‌چون‌ملتفت قباحت کـار خود شد فوراً لباس سیاه را در آورد جـامه سرخ پوشید ، پس کراسوس به پیادگان دستور داد با سواران همقدم باشند و همچنین راه می‌پیمودند تا چندتنی ازگشتی‌ها بازگشته‌خبر آوردند که همراهانشان کشته شده وایشان بسختی جان‌برده‌اند و دشمن بسیارنزدیك است و آماده نبرد، ناگاه خروشی شنیده شد کراسوس‌سراسیمه شده از شتابی که داشت بسختی توانست نظمی به‌سپاهیان بدهد. سپاه پیش می‌رفت تا به رودخانه بالیسوس[1] یا بلیك[2] رسید اگـرچه رودکوچکی بود ولـی بـرای سپاهیان‌گرما زده کراسوس‌خود نعمتی بشمار می‌رفت. بسیاری‌ازسرکردگان پیشنهاد کردند که‌شب رادرکنارآن‌رود بیارامند و در ضمن‌از وضع و آرایش سپاه دشمن آگاهی حاصل کنند . ولی کراسوس را پسرش و سواران‌گالیایی که همراه آن پسر بودند چنان به شتاب واداشته بودند که او اجازه ماندن نداده ، فرمان داد که هرکس مایل به خوردن چیزی باشد همچنان در حال صف بخورد ، کراسوس (در نیمروز نهم ژوئن ۵۳ ق . م) با طلعیه لشکر سورنا مصادف شد ، تمام افواج پیاده را بـه شکل یك فالانژ مربع درآورد که دارای عمق زیاد بود وازهرطرف با دشمن مواجه می‌شد ، هـریك از اضلاع این مربع را با یك عـده سوار بطور متساوی تقویت می‌نمود . پس‌از آن فرماندهی یکی از جناح‌چپ را به‌گالیوس‌وجناح راست را به پسرخود پوبلیوس‌واگذار نمود و خود شخصاًدرقلب لشکر قرارگرفت و با همین آرایش با نهایت سرعت بطرف دشمن بحرکت درآمد .

1- Balisus,

2- Belik

بقول اسمیت کراسوس لشکر خود را به ۴۸ گردان تقسیم کرد و آنها را در یك مربع وسیع جای داد و دسته‌های کوچکی از سواره‌نظام بین هر گردان مستقر ساخت ، جناح چپ لشکر او بـر ساحل رودخانه قرار داشت و جناح راست آن توسط قوای گالیائی پسرش پوبلیوس که متشکل از ۳۰۰ سوار و پانصد سرباز سبك اسلحه بود حمایت می‌شد ، هشت‌گردان دیگر را هم از آن مربع خارج نگهداشت تا مـوقع لزوم آماده‌کار باشند[1] . اما سورنا جبهه ستونهای خود را با سواره‌نظام سبك اسلحه پوشانید و سواره‌نظام سنگین اسلحه را کـه قسمت عمده قشون او را تشکیل می‌دادند طوری در پس این پرده حفاظ مستور ساخت که قوای او در اولین برخورد برخلاف انتظار رومیان بنظر زیاد و مهیب جلوه نکرد .

بقول پلوتارك برای اینکه اسلحه و تجهیزات درخشان سواران پارتی از دور جلب توجه رومیان را نکند سورنا دستور داده بود روی اسلحه خود را با پـوست و پارچه بپوشانند . در آغاز نبرد سواره‌نظام سبك اسلحه ایران با نواختن طبلی که بجلو زین آویخته بودند و فریادهای سهمگین شروع به مانور و تیراندازی کردند. ولولهٔ دلخراشی همچون آواز جانوران درنده پدید آمد . در میان نعره‌هایی چون غرش رعد شنیده می‌شد . ناگهان پارتیان پرده‌ها را از روی سلاحهای درخشان خود برداشته افزارهای پولادین خود را آشکار ساختند . برق اسلحه در زیـر آفتاب درخشان صحرا چشمان رومیان را خیره می کرد. چون سپاهیان پارتی نزدیکترشدند رومیان هیاکل وچهره‌های‌وحشتناکی دیدند که موهای خود را بمانند سگاها برروی و پیشانی افشانده بودند ، محل جنگ در نزدیکی شهر « ایخنه »[2] نزدیکـی رود بلیسوس (بلیخ) به مسافت سی‌میل ازشهر کرهه[3] واقع شده بود که نام آن درتورات و کتب اسلامی حران آمده است .

1- Tarn, Parthia, P. 611.

2- Ichnae

3- Carrhae

در میان سپاه سورنا از جهت چهره زیبا و بلندی قامت نمایان بود بر خلاف نام پرآوازه‌اش رخی گلگون داشت که آنرا به شیوه مادی‌ها می‌آراست و موهای پیشانی را از یکدیگر جدا می‌کرد حال آنکه پارتیها مانند سکاها می‌گذاردند که‌این موی‌ها بحال طبیعی بروید تا مهیب‌تر بنظر آیند .

در آغاز پارتیان خواستند با نیزه به رومیان حمله‌کرده صف‌های مقدم دشمن را بشکافند ولی چون آرایش پرعمق رومیان با این حمله شکافته نشد سواره‌نظام پارتی با شیوه جنگی مخصوص بخودکه جنگ و گریز یا نوعی مانور بود شروع به عقب‌نشینی کردند و چنان بزودی‌گروهان مربع رومی را از هرطرف احاطه کردندکه آنان فرصت آگاهی از آهنگ پارتیان را نیافتند . کراسوس فرمان دادکه سپاهیان سبك اسلحه حمله برند ولی بعلت باریدن مداوم تیر بر ایشان از پیش روی، بازمانده بازگشته متوسل به حمایت پیاده‌نظام خود شدند ، پیاده‌نظام چون خود را سپر بلا دید در برابر باران تیرهای پارتی خود را درمانده یافت . پارتیان دور شده همچنان تیر می‌انداختند، رومیان چنان بهم چسبیده بودندکه ممکن نبود ازتیرباران ایشان تیری به‌کسی اصابت نکند . تیرهای خود را چنان بقوت پرتاب می‌کردند که بعمق بسیار به‌گوشت می‌نشت ، رومیان امیدوار بودندکه بزودی تیرهای‌پارتیان تمام شده با ایشان به جنگ تن‌به‌تن بپردازند ولی این خیال باطل بود زیرا درپس لشکر پارتی شترانی ایستاده بودندکه بارشان تیر بودکراسوس دانست که بیش از آن نبایستی منتظرشد وهدف تیرهای‌دشمن قرارگرفت ، فوراً به پسرش پوبلیوس [1] پیغام دادکه پیش از آنکه محاصره شوند بکوشد به دشمن حمله نماید . آن جوان با هزاروسیصد سوارکه ازکشورگالیا از نزد سزار با خود آورده بود و نیز با پانصد سوار و هشت دسته پیاده‌نظام به دشمن حمله آورد ، سواران پارتی برای اینکه پوبلیوس را از حمایت پدرش دور سازند تظاهر به شکست‌کرده روی به گریز نهادند .

1- Publius

کشته شدن پوبلیوس

پوبلیوس کار دشمن را تمام شده پنداشته با دوتن از سرکردگان خود سن‌زورپیوس[1] و مگاباخوس[2] به تعقیب دشمن پرداخت ، پارتیان یکباره بازگشته و به وضع مهیبی روی به دشمن نهادند وگرد و غبار زیادی برانگیختند بطوریکه فضای میدان جنگ تیره و تار شد ، تیر فراوان بر رومیان باریدن‌گرفت ، سواران سنگین اسلحه پارتی هم رسیده ، رومیان را در میان گرفتند . با وجود رشادت حیرت‌آور سواران گالیایی‌که با پوبلیوس بودند و پیاده شده شکم اسبان پارتی را می‌دریدند و سواران آنان را سرنگون می‌ساختند ، باز سپاه رومی عقب نشسته و کراسوس جوان نیزمجروح‌گردید، پوبلیوس‌را زخم دیده بربالای تپه‌ای‌خوابانیدند دو جوان رومی که یکی هیدرونیموس[3] و دیگری نیکوماخوس[4] نام داشت به او پیشنهادکردندکه تا می‌تواند با ایشان‌گریخته به شهر ایخنه[5] که هواخواهان روم در آنجا بودند پناه‌برد. وی با کمال شجاعت پاسخ دادکه مرگ بر وی چندان دشوار نیست‌که پوبلیوس از ترس آن دیگران را که در راه او جانبازی‌کرده‌اند نگذارد جان بسلامت برند . سپس بایشان دستور دادکه هرچه زودترگریخته و جان خود را نجات دهند، پوبلیوس چون زخم فراوان برداشته بود وازدرد رنج می‌برد ،پهلویش را بسوی میرآخورش برگردانیده به وی فرمان دادکه با فروکردن شمشیر به‌پهلوی او وی را از درد و رنج راحت سازد، وی نیزهمچنان‌کرد و آن جوان دلیر به‌مردی جان سپرد ، پارتیان همگان را جز پانصد تن از دم شمشیر گذرانیده یا به زخم تیر و نیزه هلاک‌کردند ، سپس سرکراسوس جوان را بریده بر سر نیزه نمودند .

1- Sensorpious
2- Megabachus
3- Hidronymus
4- Nicomachus
5- Ichnae

سورنا برای ضعیف ساختن روحیه دشمن تدبیری بکار برده دستور داد سر بر سرنیزه کردهٔ پوبلیوس را در برابر سپاه روم آورده ، فریاد بر آوردند که « جوان رشیدی که صاحب این سر بود کیست، خود وی پیش ازمرگ می‌گفت پسر کراسوس است ، ما باور نمی‌کنیم زیرا از مثل کراسوس شخص بـی‌غیرت و بـی‌حمیتی ، چنین پسر دلیری بوجود نمی‌آید ؛ رومیان بجای اینکه در مقابـل این سخنان بـه غیرت آیند و حمله برند پاك روحیه خود را باختند و ترس بر وجود ایشان‌مستولی شد ، آنان دسته دسته سلاح خود را انداخته می‌گریختند . در این هنگام کراسوس فرا رسیدو فریاد بر آورد ای هم‌میهنان من این پسر من است که کشته‌شده ، اگر غم و اندوهی‌است‌باید مرا باشد ، شما را چه می‌شود که بیهوده دلهای خود را ازدست داده و می‌گریزید ، تا شما زنده‌اید نام و افتخارات روم برجاست ، اگر کشته شدن پسر دلیر من شما را به رقت آورده است درگرفتن انتقام او بکوشید و سزای این ستمکاری آنان را بدهید . آدمی اگر در طلب مجد و بزرگی می‌رود باید در آن‌راه تحمل‌هرگونه‌رنج و مشقت را نیز بکند ، مگر ندیدند که لوکولوس[1] در جنگ با تیگران آنقدرخون رومیان را ریخت تا بر اودست یافت، سستی‌بیون[2] بهمین طریق آنتیوخوس را شکست داد . مگر ندیدید که پدران ما بر سر تسخیر جزیرهٔ سیسیل هزارکشتی از دست دادند و مرگ سرداران خود را در ایتالیا بچشم دیدند ، ولـی این شکست‌ها مانع از آن نشد که ما چشم ازکشورگشایی بپوشیم . این قدرت و عظمتی را که امروز مردم روم دارند بر اثر جانبازی‌ها و فداکاری‌های سربازان و مردم آن در برابر دشمنان است و بر حسب تصادف و اتفاق بدست ما نرسیده است

این سخنان حماسی و غرورانگیز هیچگونه تأثیری در سربازان رومی نکرد و جز خروشی بی‌مایه و سست از ایشان بر نخاست ، سواران پارتی حمله را از سر گرفتند و تیر ازکمانهای ایشان چون باران بر پیکر رومیان باریدن گرفت ، رومیان

1- Lucullus

2- Scipion

خود را به یکدیگر نزدیکتر ساخته در فضایی تنگ در پناه سپرهای بزرگ خود در یك جا جمع شدند . چند سرباز رومی برای اینکه از وحشت خلاصی یابند ، خود رابی‌محابا به‌میان انبوه پارتیان افکندند ، ولی‌نه از برای اینکه با آنان بجنگندبلکه برای اینکه به تیرهای پارتی‌ها ازپای درآمده‌زودتر بمیرند ، زیرا نیزه‌هاای سطبر و بلند پارتی‌ها چنان نیرومند و شکافنده بود که غالباً دوتن را به یکدیگر می‌دوخت این نبرد سهمناك تا شب‌هنگام بطول انجامید ، پارتیان برای استراحت به‌چادرهای خود بازگشته ، آن‌شب را به کراسوس فرصت دادند که بر فرزند دلبند از دست رفته خود بگرید و خوب بیندیشد که آیا حاضر است تسلیم شود و نزد ارشك برود یا او را کشان‌کشان ببرند .

عقب‌نشینی رومیان

رومیان چنان غمزده و آشفته‌حال بودند که در آن شب نه به فکر بخاك‌سپردن کشتگان خود افتادند و نه به خیال بستن زخمهای مجروحان ، هر کس در انـدیشهٔ فردا بود ، با آنکه می‌خواستند با شنیدن سخنان سردار خود کراسوس که مسبب همـه بـدبختیهای ایشان بـود تسلی یابند ، او درگوشهٔ تاریکی خـزیده و سرش را زیر کلاهش پنهان کرده ، دراز کشیده‌بود .

اوکتاویوس[1] معاون او و کاسیوس او را از جای بلند کرده تا مشورتی در بارهٔ آیندهٔ آن سپاه بکنند . ولی‌سخن ایشان در وی اثرنکرد واومانند بخت‌خویش خفته‌بود. ناچاررؤسای‌دسته‌هاراگردآورده‌وباشتاب‌تصمیم‌گرفتند که‌بی‌آنکه‌شیپوری بدمنداز تاریکی‌شب استفاده کرده‌از آنجا کوچ کنند. بمحض آنکه‌مجروحان‌فهمیدند کسی‌بفکر آنان‌نیست‌وایشان‌رادرهمانجامی‌گذارند،بی‌اختیاربه‌زاری‌وشیون‌پرداختند. ناچارایستاده‌و مشغول‌برنشاندن‌آنان‌برستوران شدندو در نتیجه فرصت‌گرانبهایی‌را از دست دادند . ولی سیصدتن از سپاه به سرکردگی « اگناتیوس »[2] جدا شده و با

1- Octavius

2- Egnatius

شتاب خود را به شهر حران رسانیدند ، به زبان رومی دژبانان را آواز داده گفتند: به کوپونیوس[1] گوتوال قلعه بگوئید که کراسوس نبرد سختی با پارتی‌ها کرده است پس از آن بدون آنکه چیزی دیگر گوید به شتاب راه «زئوگما»[2] را پیش گرفت و خود وسوارانش را از مهلکه نجات داد، کوپونیوس از آن پیام به شك افتاد. همینقدر توانست حدس بزند که واقعهٔ بدی برای کراسوس اتفاق افتاده است، ازاینجهت قوای خـود را آماده کرده ، باستقبال کـراسوس شتافت و او را با لشکـرش به درون شهر آورد .

کراسوس در حران

اشکانیان اگرچه از کوچیدن رومیان خبردار شدند . اما هیچ دغدغه‌ای بخاطر راه نداده ، بدنبال آنان نرفتند ، چون آفتاب بـر آمد باردوی کـراسوس در آمده مجروحانی را که رومیان با خود نبرده بودند و شمار آنان به چهارهزار تن میرسید. از دم تیغ بیدریغ گذرانیدند و آن بیچارگان را از رنج زندگی رهایی بخشیدند . سپس اردوی بجای مانده کراسوس را غارت کرده براسبان چابك خود نشسته بدنبال رومیان براه افتادند وسربازانی که ازفرط خستگی در راه مانده بودند همه رابکشتند، و ارگونیتوس[3] یکی از سرکردگان لشکر روم که شب گذشته با چهاردسته ازسپاهیان براه افتاده و راه گم کرده بر سر پشته‌ای مانده بود به محاصره پارتیان افتادند . همه آنان جزبیست تن که بسختی جان بدربردند و به حران رسیدند ، بقیه بدست پارتیان کشته شدند .

در این هنگام خبر نادرستی به سورنا رسید که کراسوس با سرداران خود گریخته است ، اینکه او فتح خود را ناتمام میدید آزرده خاطـر شد . برای تحقیق صحت آن خبر تدبیری اندیشید ، دستور داد مترجمی که هر دو زبان پارتی ورومی

1- Coponius

2- Zaeugma

3- Varguntius,

رامی‌دانست، بدیوارشهر کارخای(حران)نزدیك شده کراسوس وکاسیوس رابخواند وبگوید که‌سورنامیخواهد مذاکره کند. کراسوس چون این پیغام‌را شنید ، بیدرنگ آن را پذیرفت . در آن وقت عربی چند که پیش از آن به اردوی رومیان آمد و رفت داشتندو کراسوس و کاسیوس آنان را میشناختند ، بپای دیوار قلعه آمده به کاسیوس گفتند ، سورنا سردار ایران میخواهد بگذارد شما بروید بشرط آنکه با وی پیمان صلح بسته عهد کنید همه سپاه خود را از بین‌النهرین بیرون ببرید ، کاسیوس خوشحال شده گفت بگویید جایی راتعیین کند تا سورنا و کراسوس با هم ملاقات نمایند. سورنا از اینکه دانست کراسوس نگریخته شادمان شد . فرمود که قلعه‌حران را محاصره کنند فردا صبح سورنا بپای قلعه آمده برومیان دشنام سخت داد و گفت اگرمیخواهید من برشما ببخشم، باید کراسوس وکاسیوس را دست‌بسته بمن سپارید رومیان دانستند که آمدن مترجم حیله‌ای بیش نبوده است . از این جهت در نهان تصمیم گرفتند که شبانگاه از آن قلعه کوچ کنند . کراسوس از سادگی راز خود را با آندراماخوس[1] عرب که سابقاً بوی خیانت کرده و او را باین ورطه افکنده بود . بخیال آنکه او راه‌گریز را خوب میداند در میان نهاد . او هم در نهان کس‌فرستاد وقصد رومیان‌راباطلاع پارتیان‌رسانید. سپس برومیان خطاب کرده گفت بهترین وقت را برای کوچ کردن انتخاب کرده‌اید زیرا پارتی‌ها در شب جنگ نمی‌کنند .

جنگ حران

آنگاه اندرماخوس راهنمایی رومیان را بعهده گرفت و می‌کوشید که آنان را دور نبرد و از چشم پارتیها دور نسازد و ایشان را از این سو بآن سو میگردانید تا آنان را به مردابی افکند. گروهی از رومیان‌بوی‌بدگمان شدند نخواستند ،که از او پیروی کنند . از این جهت کاسیوس راه حران را پیش‌گرفت . اعرابی گفت کجا میروید امشب قمردرعقرب است ، صبر کنید تا ماه از عقرب بدر آید . کاسیوس گفت من از قوس (کمان) بیشتر از عقرب می‌ترسم . مقصود وی از قوس ، کمان

1- Andramachus,

پارتیان بود . سپس با پانصد سوار به شتاب خود را به آسور رسانید . دسته‌ای‌پنج هزارنفری‌بریاست اکتاویوس که راهنمایان خوبی داشتند خود را به‌کوه سین‌ناکا [1] رسانیدند .

چون‌روز شد، کراسوس ازخیانت اندروماخوس که اورا درمردابی سرگردان کرده‌بود ، آگاه‌شد. او چهار دسته پیاده‌نظام و عده‌کمی سوار و پنج تن لیکتور [2] (افسرانی‌که پیشاپیش بزرگان رومی حرکت می‌کردند و تبری در دست داشتند) همراه داشت. سپس‌به شاهراهی رسیدند که بیش از ۱۲ استاد(نیم‌فرسنگ) بین او و اکتاویوس فاصله نبود .

پارتیان‌که مراقب رومیان بودند بایشان رسیدند. کراسوس خود را به تپه‌ای رسانیدکه صعود بآن آسان بود ولی پناهگاه خوبی نمی‌توانست باشد . اکتاویوس که ازدور مواطب سردارخود بود ،بیاری‌کراسوس آمد و با پارتیان به نبرد برخاسته آنان را از آن تپه پائین راند و بفرمودکه پیرامون‌کراسوس را گرفته با سپرهای خود دیواری‌گرد او بکشند و ببانگ بلند میگفت تا یك تن از رومیان زنده است، هرگز تیری به تن سردار ما نخواهد رسید .

در این هنگام سورنا دیدکه پارتیان چندان میلی بجنگ ندارند ، و درآنسو اگر رومیان جنگ را تا شب ادامه دهند خواهند توانست خود را بکوهستان‌کشیده و از دست او بیرون روند.از اینرو دست بحیله زده چند تن از اسیران رومی را آزاد ساخت، اینان‌که از بعضی از پارتیان شنیده بودندکه پادشاه اشکانی مایل نیست بیش از این با رومیان بستیزد و میل دارد هرچه زودتر بین ایران و روم صلحی برقرارگردد ، مطلب را باسرداران‌رومی وکراسوس در میان‌گذاردند. پارتیان دست از جنگ کشیده و سورنا با سرداران خود سوار شده با رویی گشاده به تپه‌ای که کراسوس بر آن پناه گرفته بود نزدیك شدند ، سپس زه کمان خود را باز کرده

1- Sinnaka,,
2- Licteur

دست راست خود را بسوی کراسوس دراز کرده او را دعوت کرد برای مذاکره صلح نزد وی بیاید .

آنگاه گفت که زدوخوردی که در این چند روزه بین سپاه روم و ایران روی داده با جازه‌شاهنشاه نبود و تنها جنبه آزمـایشی داشته است ، اکنون ایـرانیان و رومیان باید دشمنی را کنار گذارده به صلح و آرامش‌گرایند ، کراسوس که خود مردی مجرب و سرداری جنگ دیده بود باین پیشنهاد صلح بی موقع ظنین شد . سپاهیان را گفت کمی شکیبایی داشته باشید و زحمت بخود داده خود را سر کوهها که سواران دشمن را قدرت‌گذشتن بر آنجا نیست بکشید ، شب‌هنگام می‌توانید از دست دشمن جان بدر برید . و به آسایش و ایمنی برسید ، سپاهیان‌که از جنگ و گریزهای متوالی و راه‌پیمایی‌های دشوارفرسوده شده بودند با تهدید سپرهای‌خود خود را بیکدیگر کوبیده فریاد برآوردند که‌کراسوس برای عقد صلح با سورنا به گفتگو بپردازد .

قرار ملاقات کراسوس و سورنا

کـراسوس از بیم طـغیان سپاه خود به این مذاکره تن در داده وچنین گفت «شما ای اکتاویوس و پترونیوس[1] بدانید که من باجبار باین راه میروم اگرجان از این معرکه بدر بردید بهمهٔ کس بگوئید که باعث نابودی من پیش از فشار دشمن نافرمانی‌سپاهیان‌خودم بود » سپس با اوکتاویوس و پترونیوس از تپه بزیر آمد و لیکتورهای خود را کهٔ میخواستند پیشاپیش او حرکت کنند برگردانید . نخستین کسانی که‌به پیشواز کراسوس آمدنددو یونانی دورگه‌بودند که‌هردوازاسب پیاده‌شده بوی کرنش و احترام کردند و بزبان یونانی گفتند : خوبست کسی را پیش از خود بفرستید تا به‌بینید سورنا و همراهان او بسوی شما می‌آیند با خود اسلحه دارند یا خیر . «کراسوس پاسخ داد . من اگر اندك دلبستگی بزندگی خود داشتم خویشتن را بدست شما نمی‌سپردم، سپس‌دوتن را که برادران روسکیوس[2] نام داشتندفرستاد

1- Petronius,

2- Roscius,

تا بپرسند که در پیرامون چه موضوعی باید گفتگو کرد و این دیدار چقدر طول خواهد کشید . سورنا برفور فرمان داد آن دو برادر را بازداشت‌کرده و خـود با با سرکردگانش بر اسب نشسته ، به پیش کراسوس آمد . همینکه به نزد او رسید گفت ، این خوب نیست‌کـه سردار روم پیاده باشد و ما بـر اسب نشسته باشیم ، کراسوس‌گفت عیبی ندارد ، هرکدام برسم‌کشور خود رفتار کرده‌ایم ، کراسوس میخواست‌کسی را بفرستد تا برای اواسب بیاورند، سورناگفت لزومی‌ندارد. سپس اسبی با لگام زرین پیش‌کشیده‌گفت پادشاه ایران این اسب را بشما پیشکش میکنند چون‌کراسوس برنشست . سورنا گفت حال ما برابر شدیم ، کراسوس چون این مهربانی را از سورنا دید فی‌الجمله اطمینانـی حاصل نمود اما پس از سوار شدن سورنا گفت که مقصود ما از این ملاقات آن است که قرار مصالحه‌ای بین دولت جمهوری روم و ارد شاهنشاه ایران بدهیم ، متأسفانـه شما رومیان در وقت استیصال عهد می‌بندید و همینکه بر طرف شد قـول خـود را فراهـوش کرده عـهدتان را می‌شکنید . بهتر است کـه شما چـند روزی مهمـان مـا باشید تـا با هـم بشهر و قلعـه‌های بین‌النهرین کـه اکنون در تصرف رومیان است بـرویم و بهر جا که برسیم شما خودتان آن قلعه را بمن مسترد دارید . بعد دست‌کراسوس را فشرده و فشردن دست در آن زمان علامت صلح و آشتی بود ،کراسوس ازگفته‌های سورنا سپاسگزاری کرد .

کشته شدن کراسوس

در آن زمان یکی از رسوم و تشریفات پادشاهان ایران آن بـود که هرگاه شخص محترمی را مـی‌پذیرفتند، بر یکی از اسبان خـاصه پادشاه می‌نشاندند و آن سوارنمی‌بایست‌آن اسب را با شلاق و یا چوبی‌کهٔ در دست داردبزند، زیرااینکار نسبت بپادشاه و اسب او نوعی بی‌حرمتی بشمار میرفت ، از اینجهت بجای اینکـه خود وی اسب را براند دو تن از مهتران اصطبل خاصهٔ مأموریت یافتند کـه در دوطرف اسب قرارگرفته آنرا برانند ، و اگر لازم شود شلاقی بر پشت و پهلوی‌آن

بزنند ، این تشریفات و احترام را نیز درحق کراسوس منظورداشتند ولی اکتاویوس و پتروتیوس دو سرکرده رومی که همراه کراسوس بودند میدانستند که مقصود پارتیان از این تشریفات توهین و بی‌احترامی بـه کراسوس‌است. از اینرو بـدون تحقیق در حقیقت امر ، اوکتاویوس‌بیدرنك شمشیربـرکشیده یکـی از مهتران را بکشت . یکی از سرداران اشکانی از مشاهده این بی‌نـزاکتی بـهٔ قصاص مهتر ، اوکتاویوس را مقتول ساخت . در نتیجهٔ بین همراهان کراسوس و سورنا نـزاع درگرفت کراسوس از اسب پیاده شده که میانجیگری کند و مانع خونریزی شود . سواران اشکانی ورومی که بهم افتاده بودند او را زیر پای ستوران خویش‌پایمال کرده ، یکی از پارتیان « پوماکسارت »[1] نام داشت و او را با مهتر مقتول قرابتی بود فرصت یافته ، کراسوس نیمه‌جان را از زیر دست و پای اسبان بدرآورده سرش را برید و بر نیزه کرد بعد از آن دست راست او را نیز بریده و سورنا سرودست او را به ارمنستان به نزد ارد فرستاد[2] .

در این جنگ از لشکریان رومی بیست‌هزار نفرکشته و ده‌هـزارتن باسارت آمدند .

مجالس جشن و سرور پس از کشته شدن کراسوس

پلوتارك می‌نویسد : چون سنت بر این جاری شده بود که سرداران رومـی جشن فتوحات خود را در روم برپا کنند واین‌انتظاررادر موردکراسوس داشته، بر آن بودند پس از فتح ایران جشن بزرگی در آن شهر بر پای نمایند . سورنا برای تحقیر و مرعوب ساختن یونانیان شهر سلوکیه که غلبه روم را بر مشرق زمین بر تسلط ایران ترجیح میدادند، دستور داد یکی ازرومیان بنام‌گایوس پاك سینانوس [3]

1- Pomaxarthes,

۲ـ گلچینی از پلوتارخ ج ۲ ص ۲۰۲ـ۲۳۰

2 - Rawlinson, Parthia P, 176-136

3- Caius, Paccinanus,

که شباهتی با کراسوس داشت جامه‌ای سرخ که مخصوص سرداران روم بود پوشانیده و در جلوی او یکدسته شیپورچی حرکت دهند. پشت سر شیپورچیان گروهی اعراب شترسوار نیزه‌گذار قرار داشتند که سرهای سواران را بر سر نیزه‌های خود کرده بودند. چون یکی از امتیازات امیران روم آن بود که پیشاپیش ایشان چوب و فلك هم می‌کشیدند و لیکتورها تبری در دست داشتند لذا چندین نفر با چوب و فلك در جلوی آن شخص شبیه به کراسوس راه میرفتند و بدین ترتیب به شهر سلوکیه رسیدند. درنزدیك آن شهر جمعی اززنهای بدکار و رامشگر پای‌کوبان و دف‌زنان و سرودگویان در دنبال این کراسوس بدلی راه افتادند. مضمون سرودهایی که میخواندند حاکی از تحقیر و استهزای او بود و دلالت بر بی‌غیرتی و بی‌حمیتی او میکرد، این نمایش سخریه‌آمیز را برای مشغولیت مردم عوام و تحقیر رومیان ترتیب داده بودند وسورنا ولشکر او نیز همراه این جمع وارد شهر سلوکیه شدند.

سورنا بمحض ورود به سلوکیه دستور داد که پارلمان یونانی آن شهر که در حکم مجلس سنا بود تشکیل شود، سپس با شکوه و جلال خاصی بآن مجلس درآمد و تفصیل جنگ خود را با رومیان و علت شکست ایشان را به اعضای آن پارلمان گزارش داد. سپس برای اینکه پستی اخلاق رومیان را تخطئه کرده باشد دستور داد کتاب هزلیات آریستیدس[1] را که میله‌زیاك[2] نام داشت ودر ارابه روتیوس[3] یافته بودند بیاورند و به اعضای مجلس سنای سلوکیه نشان دهند، که رومیان با اینکه پیوسته دم از نجابت و شرافت میزنند تا چه حد از حیث اخلاق و آداب انسانی منحط هستند که حتی در هنگام نبرد از خواندن هزلیات و اشتغال به کارهای شنیع نیز ابایی ندارند. اعضای پارلمان شهر سلوکیه ازاظهارات سورنا سخت درشگفت شده دانستند که گفته‌های او از روی دشمنی و غرض است زیرا خود وی در شهوترانی

1- Arisitdes.
2- Milestaque.
3- Rotius.

بدتر از اوست چه سورنا با همین اردوی مظفر و منصورخود ز یاده از پانصد زن روسپی را که هم خوابگان او بودند در ارابه‌هایی پر کرده از جایی به جای دیگر می‌برد.

از این جهت مردم سلوکیه اردوی سورنا را شبیه به سی‌تالی[1] یعنی اژدهای عظیمی کرده‌بودند که آرایش اسبان جنگی با سواران نیزه‌گذار سرآن و ارابه‌های مشحون از زنان روسپی و رامشگر با آلات طرب ایشان‌دم آنـرا تشکیل میداد.

سر کراسوس در پای ارد

پلوتارك بازمی‌نویسد : سورنا سر و دست کراسوس را بارمنستان بنزد ارد فرستاد، حامل این ارمغان کم نظیر وقتی بارمنستان رسید که ارد با ارتاواسدس[2] پادشاه ارمنستان صلح کرده و خواهر او را برای پسر خود یاکورس بزنی گرفته و جشن عروسی بزرگی بمناسبت آن ازدواج ترتیب داده بودند. دراین جشن باشکوه برای سرگرمی شاه و میهمانان، خنیاگران مشغول خواندن سرودها و تصنیف‌هایی و اجراکردن نمایشنامه هایی بزبان یونانی بودند. زیرا ارد نسبت بزبان و ادبیات یونانی بیگانه نبود و آرتاواسدس در این زبان نمایشنامه‌ها و مقالاتی در باره تاریخ نوشته بود.

هنگامیکه آورندگان سر کراسوس به تالار پذیرائی رسیدند میهمانان از سر خوان بر خاسته زن هنرپیشه‌ای از مردم شهر ترالس[3] که ژارن[4] نام داشت رسالهٔ باکهه[5] (باکوس) یعنی(الهه شراب) تصنیف یوری پیدس[6] شاعر معروف یونانی (۴۸۴-۴۰۷ ق.م) را روی صحنه‌آورده وخود نقش آگاوه[7] را در آن نمایشنامـه

1- Sytale,
2- Artavasdes,
3- Tralles,
4- Jason,
5- Bacchae,
6- Eurypides,
7- Agavee,

بازی میکرد و مردم اشعاری را که میخواند با لذت گوش میدادند . این نمایشنامه به شعر است و موضوعش آنست که پادشاه شهرتب از شهرهای قدیم یونان تصمیم گرفت رعایای خود را ازپرستش باکوس خدای شراب بازدارد زیرا سالی چندروز زنان شهر در هرطبقه‌می‌بایستی لخت شده و پوست ببری بر خود بسته و سر وپای برهنه در نواحی کوهستانی گردش کنند و بحد افراط شراب بنوشند و این جشن را با کهانال[1] یعنی جشنواره شراب میخواندند. این کارباعث میشد که آنان از فرط مستی پرده شرم و حیا را دریده بمنظور مباشرت خود را عـرضه بمردان نمـایند . در همان سال آگاوه[2] مادرپادشاه‌بشخصه عریان شده و در این‌مراسم شرکت کرد. پادشاه شهرتب برای باز داشتن مادر از آن حرکات و زنان دیگر که مشغول فسق و فجور بودند بکوهستان رفت. آگاوه مادر شاه و زنان دیگر چـون او را مانـع شهوت‌رانی خود دیدند، بدون اینکه اورا بشناسند ازفرط مستی ویرا کشتندوسرش را بریده‌بشهرتب آوردند وبمردم گفتند که این گرازی یا بچه‌شیری‌بود که درکوهستان پیدا شده وعیش را برایشان منغص کرده بود ازاین جهت ما اورا به نیروی باکوس گرفته و سرش را از تن جدا کردیم .

اما برگردیم به مجلس عروسی پسر شاهنشاه ایران ، در آن اثناء که‌حضار گرم تماشای تآتر بودند سیلاس[3] ازطرف سورنا حامل سرکراسوس وارد شده آن سررا بپای ارد شاهنشاه ایران انداخت، مردم متوجه شده به هلهله وشادی پرداختند. ولی ژازن‌که نقش آگاوه را بازی می‌کرد از فرصت استفاده کرده بر فور سر را برداشته در حالیکه آنرا بمردم نشان میداد این اشعار را بـه مناسبت مقام از کتاب باکوس یوری‌پیدس بخواند: «ما ازکوهستان بلند خودمان سراین جانوررا که‌آفت دشتهای ما بود آوردیم و ازاین نخجیری‌که صید ما شده وموجب سعادت ودولت

1- Bacchanales

2- Agavee,

3- Sillaces,

ما گردیده است سرفرازیم و فاتحان را می‌ستاییم و آنان را لایق‌افتخار میدانیم، [1] از این مناسب‌خوانی همه حضار مجلس لذت بـردند سپس خنیاگـران نمایش را ادامه داده در دنبال آن اشعار چنین خواندند : چه دستی آن را زد ؟ زنی که شبیه آگاوه شده‌بودپاسخ‌داد دست من شرف این کاررا داشت . دراین هنگام‌پوتاکسارت برنده سرکراسوس برخاسته و سر او را برداشته‌گفت این قطعه شعری را که ژازن خواند دربارهٔ من است، شاهنشاه را گفته او خوش‌آمد فرمود هدیه‌ای را که‌قانون کشوربرای‌پاداش کسی که سرداری راکشته باوبدهند ویك تالان(قریب۲۸هزارریال) هم به ژازن دادند .

داوری در باره این جنگ

از مجموع لشکریان‌کراسوس کسانی‌که بسلامت جان بدر بردند وتوانستند از راه ارمنستان به سوریه برسند بنا بقول آپیان بزحمت بده‌هزارتن میرسید . قریب بیست‌هزارتن در میدان جنگ‌کشته شدند و ده‌هزارتن دیگر به اسارت پارتی‌ها در درآمدندکه در انتیوخیا (انطاکیه) پایتخت ناحیه مرگیان[2] (مرو) سکنی‌داده شدند. شکست رومیان از پارتیان بیشتر از آن جهت بود که با مردمی در آویخته بودند که حیله‌های جنگی ایشان برآنان پنهان وناشناخته بود، دیگر اینکه این عدم‌موفقیت را می‌توان بعلت ضعف هدایت سپاه ایشان دانست. چنانکه درکتاب‌پلوتارك دیدیم رومیان پیوسته‌دنبال خائن می‌گردند ومیخواهند شکست خود را بگردن اوبیندازند. آنان دو نفر خائن را در این جنگ مسئول شکست خـود میدانند از آن دو یکـی اندروماخوس‌کرخایی است‌که واقعاً خیانت‌کرده و کراسوس را بهنگام فرار بسوی شمال‌گمراه‌کرده بود . اما باید دانست‌که خیانت او موقعی واقع شدکه همه چیز از دست رفته بود و در آخرکار دیگرکراسوس نفوذ و قدرتی نداشت ، پیش از او

۱ـ درالتیجان ج ۲ ص ۱۴۰ـ۱۴۴ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۳۲۲ـ۲۳۲۸

2- Margiana.

آبگاروس[1] پادشاه اسروئن این دلالت نامبارك را کرده که کراسوس بجای رفتن به ارمنستان از راه‌بین‌النهرین بایران حمله کند . اما این راهنمایی هم غیرمعقول‌نبوده زیرا این جاده راهی بود معمولی‌و نشایستی که کراسوس راهی را انتخاب کند که سواران لشکر دشمن به بهترین نحو بتوانند بر وی بتازند . از طرف دیگر پیمودن طول‌رود فرات از جهت مخالف جریان آب، هم از نظر نظامی مخاطراتش کمتر نبود .

دیوکاسیوس (بند ۴۰) مینویسد که الخودونیوس[2] یکی از مشایخ عرب نیز در ابتدا متحد روم بود ولی همینکه دید پارتیان نیرومندترند طرفدار آنان‌گردید . این سخن مانند قول دیگر او که می‌نویسد آبگاروس و لشکر اسرئن در این نبرد از پشت به رومیان تاخته درست نیست زیرا درگزارش قدیمی‌تر هیچ از این مسأله ذکری بعمل نیامده است . از طرف دیگر طبق فهرست پادشاهان کشور اسرئن که دیونیزوس[3] اهل «تل‌محر»[4] مؤلف آنست ، حکومت ابگاروس دوم در همان‌سال ۵۳ ق . م ، مسیح پایان یافته و پس از او به مدت یکسال آن‌کشور بدون شاه بوده است . از این قول این‌طور نتیجه میگریم که پارتی‌ها چون پس از پیروزی بر بین‌النهرین تا ساحل فرات را مطیع خود ساختند[5] ابگاروس را بسبب ارتباطی که با رومیان داشت از سلطنت خلع کردند ، آنچه مسلم است کمك دولت کوچك دست نشانده اسرئن ویا فلان شیخ عرب‌بیابانگردبه‌پارتی‌ها، درمقابل سیل بنیان‌کن لشکرروم‌ی‌اهمیتی نداشتند، چیزی که برای‌اشکانیان بسیار مهم بوده اتحاد ارمنستان با روم و آمدن سپاه مجهز آن به کمك کراسوس بوده است . از این جهت چون

1- Abgarus,

2- Alchaudonius,

3- Dionysos

4- Telmahre

۵- گوتشمید ص ۱۳۹-۱۴۱

ارد شاهنشاه اشکانی به‌محض احساس خطر سورنارا بمقابل کراسوس فرستاد، خود بسوی ارمنستان‌شتافت ، تا با اشغال آن‌کشورنگذارد سواره‌نظام نیرومند آن‌کشور بر ضد او برومیان بپیوندند .

اثرات‌جنگ کرخا (حران)

این جنگ برای دولت‌جوان اشکانی اهمیت جهانی داشت و نام او را در عالم‌بلند کرد زیرارومیان تاآن‌زمان درهمه جنگها فاتح بودند وهمه‌ممالك آنروزگار رامرعوب‌خودساخته بودند و برای نخستین بـار در مشرق‌زمین شکستی فـاحش خوردند وکنسول و سردار معروف خودکراسوس را که از هنگامیکه به‌مشرق‌آمد سمت پروکنسول سوریه را نیز پیدا کرده بود ازدست دادند، وباآنکه خیال تسخیر همه مشرق و رسیدن به هندوستان را در مغزخود می‌پرورانیدند دیگردرطول تاریخ خود نتوانستند از حدود سرحدات فرات پای فراترگذارند .

نتایج این جنگ را می‌توانیم در چند جمله ذیل خلاصه‌کنیم .

۱ـ اراضی بین‌النهرین تا حدود فرات از دست رومیان بیرون رفت وبدولت اشکانی تعلق‌گرفت و مرز ثابتی بین ایران و روم‌گردید .

۲ ـ ارمنستان تا مدتی از تحت نفوذ روم بیرون آمد و دست‌نشانده ایران شد .

۳ـ دولت روم در این واقعه بیست‌هزار کشته و ده‌هزار اسیر داد .

۴ ـ اسلحه و مهمات و بخصوص پرچم‌های رومی بدست ایران افتاد و از این جهت لطمهٔ بزرگی به حیثیت رومیان واردگردید .

۵ـ از آن‌پس‌درپیش‌جهانیان‌ایران‌حریفی‌قوی‌پنجه در برابر روم شمرده شد و دنیای قدیم بدو قلمرو شرق و غرب یعنی ایرانو روم تقسیم‌گشت[۱] .

اگر ارد از نتایج این جنگ بهره‌برداری کرده بود و سورنا را که یگانـه عامل موفقیت ایران در این نبرد عظیم بود نمی‌کشت تمام ممالك دست‌نشانده روم

۱ـ جنگهای‌هفتصدساله ایران و روم ص ۲۰

در آسیا مانند سوریه و فلسطین و کشورهای آسیای صغیر از دست آن کشور خارج میشد و مجد و عظمت زمان هخامنشی تجدید میگردید اما ارد چنین پادشاهی نبود که نهضتی را اداره کند ، وی بجای آنکه پاداشهای بزرگی به سورنا بدهد مانند بسیاری از اسلاف و اخلاف خود بوی حسد برده او را بکشت و پس از او دیگر دولت اشکانی چنان سردار لایقی بخود ندید .

سورنا و سرانجام کار او

یکی از رومیانی که در این جنگ از دست ایرانیان گریخته و بروم رفته بود، سورنا را چنین توصیف میکند : سورنا سپهسالار ایـران همواره در پیشاپیش سپاه اشکانی جای داشت و پیش ازهمه کس به تاخت وتاز می‌پرداخت. این سردارجوان که زیاده از سی سال ازعمرش نمی‌گذشت ، هیکل و شمایلی زیبا و جذاب داشت، دارای قامتی بلند و رسا و صاحب‌منظری بکمال بـود . چنان خداوند او را زیبا و خوش اندام آفریده بود که از فرط جمال کسی که او را نمی‌شناخت گمان میکرد دختری دلربا ودلبری خوش سیمااست، با وجود این جمال طبیعی دردلیری ومردانگی وصف‌شکنی و جنگ‌آوری نظیر و همانند نـداشت . او چـون از جمال صورت خود آگاهی داشت مانند زنان به آرامش وزینت خود میکوشید وچهره خویش‌را به شنگرف گلگون میساخت ، و گیسوان خود را با نهایت دقت شانه میکـرد و با لعاب مخصوصی به پیشانی و بناگوش خود می‌چسبانید و صدچندان به حسن‌فطری خود می‌افزود .

این چهره زیبا و آراسته دربرابر دیگر پارتها که موی سر و ریش خود را ابداً مرتب و منظم نمی‌کردند و به آرایش آن نمی‌پرداختند و گیسوان شانه‌نکرده خود را بطور طبیعی رها میساختند و برای ایجاد رعب در دل دشمن بر روی‌خود میریختند تفاوت فراوان داشت[1] .

۱ــ دررالتیجان ج ۲ ص ۱۴۵

بر اثر این زیبائی و دلارایی بسیار مورد توجه زنان بود و چون اسباب کار فراهم داشت برسم آنروزگار حرمی برای خود پرداخته بود و حتی بقول پلوتارك در هنگام جنگ نیز کنیزکان و زنان غیرعقدی خود را نیز همراه می‌برد .

وی با وجود این زیبائی و خودآرایی مردی پردل وسرداری دلاور وباتدبیر بود و گوی سبقت را از دلاوران زمان خود می‌ربود ، باحتمال قوی اگرشخصیت نظامی او نبود هرگز سرداری بزرگ چون کراسوس شکست نمی‌خـورد و سپاه منظم رومی از میان نمی‌رفت .

در مقام مقایسه ، او ازسردارانی ایرانی‌که پیش از وی بودندودرتاریخ منظم ایران نام ایشان آمده برتـر بود وبا وضع درخشان آنـروزگار روم، کمتر کسی میتوانست جلوی قشون جرار کـراسوس را بگیرد . اگـر ارد این سردار لایق را نمی‌کشت، دولت اشکانی دراندك مدتی می‌توانست تمام‌مستعمراتی‌راکه‌درآسیای صغیر وشامات درزمان هخامنشی داشت مجدداً بدست آورد ومرز ایران را بدریای مدیترانه و احمر برساند ، ولی این عمل ناجوانمردانه و بیخردانه او نـه تنها آن اراضی از دست رفته را بایران ملحق نساخت بلکه چنانکه در ذیل خواهیم گفت براثرشکست‌پسرش‌پاکور قسمتی از سرزمینهای مفتوحه نیز بدست رومیان افتاد[1] .

لشکرکشی ایران به سوریه و فلسطین

در سال ۵۲ ق . م پارتی‌ها از بهره‌مندی خود مغرور شده ،با قوای‌اندکی به سوریه حمله بردند ولی‌کاسیوس‌که باقی‌مانده سپاه رومی را بآن سوی فرات برده بود بآسانی این حمله‌را دفع‌کرد. سپس‌ارد پسر خردسال خود « پاکور »[2] راتحت سرپرستی سرداری مجرب بنام اوراکس[3] با لشکری برای تسخیر سوریه فرستاد این سپاه درششمین ماه رومی‌که سکس‌تیلس[4] میخواندند و با اوت فرنگی‌مطابقت

1- G-Rawlinson, Parthia, P. 176-180

2- Pacurus

3- Osaces

4- Sextilis,

داشت در سال ۵۱ ق . م به آن سفر جنگی رهسپار شدند . و پیروزیهایی در آن صفحات بدست آوردند ، رومیان در این زمان قوای زیادی در سوریه نداشتندزیرا پومپیوس و سزار میخواستند افواج رومی را برای جلوگیری از انقلابات داخلی در نزدیك خود نگاه دارند ، از طرف دیگر بقول دیوکاسیوس (کتاب ۴۱ بند۲۸) اقوام آسیایی که‌در تحت‌تسلط رومیان بسرمی‌بردند. پارتیان را منجی خود پنداشتند و به آنان می‌پیوستند ، این امر سوء رفتار رومیان را نسبت به مردم دست‌نشانـدهٔ خود میرساند .

مأموریت سیسرو در آسیا

سپس سردار تازه‌ای که همان خطیب و سیاستمدار روم قدیم : مارکـوس تولیوس سیسرو[1] (۱۰۶ – ۴۳ ق . م) بود به کنسولی روم در ناحیه کیلیکیه که آدانای کنونـی در آسیای صغیر باشد برگـزیده شد . و با دوازده‌هـزار پیاده و یکهزارودویست تن سواره‌بآسیا آمد . از دستورهایی که باو داده شده بود یکی آن بود که با مردم کاپادوکیه باحتیاط و دوستی رفتار نماید ، زیرا پادشاه ایرانی آنجا آریوبرزن[2] تا حدی مورد شك و سوءظن رومیان بود .

سیسرو از بند براندیزیوم نامه‌ای به کلودیـوس پـولشر[3] حکمران پیشین کیلیکیه نوشته باو اطلاع داد که سنای روم تصویب کرده که در ایتالیا فوجهای جدیدی برای او و برای «بی‌بولوس»[4] فرمانروای جدید شام مجهز سازند ، ولـی کنسول روم این اقدام را تصویب نکرده ، درگزارشی که قبلاً پولشربه سنا نوشته بود اطلاع میداد که او ناچار شده که گروهی از لشکریان خود را مرخص سازد ولی نایب او محرمانه این گزارش را تکذیب نمود .

از این جهت سیسرو از او تقاضا کرد که دست‌کم سپاه کـوچك خود را

1– Marcus tullius cicero,

2– Ariobarzanes,

3– Claudius Pulcher,

4– Bibulus,

پراکنده نسازد و از آنچه هست نکاهد . در تاریخ ۱۴ ژوئن سال ۵۱ ق . م درنامهٔ دیگری که سیسرو به اتیکوس[1] نوشته، اظهارامیدواری میکند که خوشبختانه پارتیان آرام هستند . ظاهراً در آتن، سیسرو از لشکرکشی و حرکت اشکانیان هنوزبی‌خبر بوده است .

سیسرو همینکه به ترالیس[2] رسید، هنوز تصور میکرد که آنان‌همچنان‌آرام و ساکتند. در ۳۱ ژوئیه همان سال این سردار وحکمران جدید بناحیه لائودیسیا [3] (لاذقیه) که جزو قلمرو وی بود رسید .

در آنجا دریافت که تصورات او در بارهٔ سکون و آرامش پارتیان اشتباه‌بوده است . هنوز درست آغاز بکار نکرده بود که در تاریخ نهم اوت باوخبر دادند که پارتیان به سواران‌لشکر او تاخته‌اند. وی بـه شتاب تمام روانـهٔ اردوی خـود در ایکونیوم[4] شد و در آنجا مشاهده کرد که‌دوفوج ازافواج‌او پراکنده‌شده و در حال سرکشی.وشورشند بهرنحوی شده آنان را گردآوری کرده،بسامان آورد . درسی‌ام اوت همان سال نامه‌ای از آنتیوخوس پادشاه گماگنه باو رسید که شاهزاده پاکور پسر شاهنشاه ایران بساحل فرات رسیده است . از طرفی شنید که آرتاواسدس [5] پادشادارمنستان که‌پاکور داماد او بود، تهیه حمله به‌کاپادوکیه را می‌بیند. درنوزدهم سپتامبر یکـی از معاهـدان روم بنام تارکوندی مـوتوس[6] حکمران ناحیهٔ ماوراء کوه توروس خبر داد که پاکور از فرات عبور کرده و در ناحیهٔ تی‌با[7] (عین‌دبا) فرود آمده است . درآن‌زمان مردم سوریه که از ستم رومیان به فغان آمده بودند به

1- Atticus,
2- Tralleis,
3- Laodicea,
4- Iconium,
5- Artavasds,
6- Tarcondimotus,
7- Tyba,

هواخواهی پارتیان قیام کردند. امیر عرب قبیلهٔ جام که بلیکوس نام داشت، درشهر «امه‌سا»[1] (حمص)نیز به طرفداری ایرانیان برخاست. سیسرو نقطه‌ای را نـزدیك «سیبیسترا»[2] (ارگل کنونی) دردامنهٔ جبال توروس اردوگاه خود ساخت و با کمال اصرار از سنای روم درخواست کرد که او را به نیرو و مردان جنگی یاری نماید. در آنزمان اکثر لژیونهای رومی در ایبریا (اسپانیا) و گالیا (فرانسه) گرد آمده بودند وسزار وپومپیوس در آن نواحی مشغول جنگ بودند. ازاین جهت روم استطاعت اعزام لشکر به این سوی جهان را نداشت.

اردوی سیسرو در موضع سیبیسترا مدت پنج روز مقیم بود. دراین موقع به او خبر رسید که پارتیان از ناحیه گماگنه گذشته به ایالت کـوپرسیرهستیکا [3] رسیده‌اند.

دراین مدت اصلاً خبری از بی‌بی‌لوس فرمانروای شام نمیرسید ومعلوم نبود پس از آنکه از روم حرکت کرده بکجا رسیده است. پیش قراولان ایرانی بزودی از نواحی کلیکیه گذشتند. سیسرو فوراً از کوههـای توروس عبور کـرد و از حدود کلیکیه گذشته به طرسوس[5] رسید (۵ اکتبرسال ۵۱ ق. م) ایرانیان همچنان در سوریه پیش میرفتند. چون سیسرو دید که احساسات ضدرومی در آسیای صغیر شدت یافته و هرروز ممکن است بـه طغیانی عمـومی علیه آن دولت مبدل شود به کاپادوکیه رفته و دیوتاروس را با کالائیان بیاری خود خواست و ضمناً ازسنای روم با اصرار تمام خواست که بـه آسیا لشکـری گسیل دارد. کاسیوس که در جنگ پیش فاتح بود، چون قوای ایران را مجهز دید در آنتیوخیا سنگر گـرفته جرأت خارج شدن از آنجا را نداشت. پارتیها همه‌جا در دشتهـای هموار چنانکـه عادت جنگی ایشان بود برتری داشتند، اما عدم مهارت آنان در فن جلوگیری و

1- Emesa,

2- Cybistra,

3- CYrrhestica,

4- Tarsus,

نبردهای محاصره‌ای باعث شد که آنـان خود را در درهٔ تنگ ارن‌تس[1] محدود ساخته و کاسیوس از موقع بد ایشان استفاده کند ، و لشکر پارتی را به‌کمین‌گاهی کشانیده و آن را شکست دهد . در این جنگ اساکس سردارایرانی مربی پاکورس در نزدیکی آئیتوگونیا[2] (درسپتامبر ۵۱ ق .م) زخم برداشته و چند روز بعد براثر آن بمرد .

در این جنگ کاسیوس همان روش پارتی‌ها را تقلید کرد، یعنی از کمینگاه در اطراف جاده‌ها و شاهراه‌ها و جاده‌ها که محل عبور پارتها بود درآمد وبر آنان می‌تاخت و تظاهر به‌فرار، مینمود همینکه سپاه دشمن او را دنبال میکـرد بازگشته آنان را در حال بی‌نظمی و آشفتگی درمحاصره می‌انداخت. درهشتم اکتبراردوی سیسرو در شهر موپسوهستیا[3] در ایالت کیلیکیه قرار داشت در این هنگام‌نامه‌ای به کلودیوس پولشر[4] نوشت که علی الظاهر از پارتی‌ها اثری پیدا نیست وتصور میکند که آنان بسرزمین خودبازگشته باشند. باید دانست که وضع پارتیها بخوبی بر سیسرو مشهود بود و او عمداً تجاهل میکرد، زیرا نمی‌خواست اظهار کندکـه ایشان بدست رقیب او کاسیوس شکست خورده‌اند و از روی حسد میخواست فیروزی‌اورابر لشکریان پارتی کوچك جلوه دهد[5] .

نبردهای پاکور

پاکور پس از این واقعه سپاه ایران را از معرکـه بیرون برده زمستان را در سیرهستیکا[6] که بلافاصله بعد از کوه آمان[7] بود گـذرانید . در اینوقت کنسول

1– Orontes,

2- Aitiogonia,

3– Mopsohestia,

4 - Claudius Pulcher,

5- G–Rawlinson, Parthia P. 181–184

تاریخ پارت ص ۷۸–۸۲

6– Cyrrhestica.

7– Aman,

جدیدی بنام بی‌بولوس[1] از طرف دولت روم به شامات اعـزام شد و انطاکیه را مقر خود ساخت . در اول‌بهار مجدداً پارتیها بامرپاکور آنشهر را محاصره کردند. بی‌بولوس چون ملتفت شد کـه بزور اسلحه دفع اشکانیان ممکن نیست تدبیری اندیشید و به حیله اروندا‌پاتس[2] ، شهرب ایرانی بین‌النهرین را که از ارد آزرده خاطر بود بفریفت و او را بر آن داشت که پاکور را پادشاه خوانده بنام او بـر ضد ارد قیام کند .

هنوزاقدامی از پاکوربسرنزده بودکه‌کارآگاهان این خبر را به ارد رسانیدند واو پسر دلیر خود را با تمام لشکر پارتی از سوریه فراخواند.(یوستی‌نوس کتاب ۴۲ بند ۴) این واقعه در ژوئن سال (۵۰ ق .) اتفاق افتاد[3] .

اختلاف در روم

در این زمان در بین سران کشور روم اختلاف افتاد و در آن‌جا جنگهـای داخلی‌روی داد. پمپیوس پس از شکستی که در فارسال[4] (شهری در تسالی‌یونانی) از سزار خورد (۴۸ ق . م) مذاکراتی در بارهٔ کمك نظامـی با ارد بعمل آورد و حتی درصدد برآمد به پادشاه اشکانی پناهنده شود، اشکانیان در باطن با پمپیوس همراه بودند و از سزار دل خوشی نداشتند .

زیرا می‌دانستند اگر سزار غالب‌آید بخونخواهـی پسر کراسوس که از تربیت یافتگان او بود بایران لشکرخواهدکشید، شاهنشاه اشکانی درپاسخ‌پمپیوس پیغام دادکه حاضر است با او برضد سزار متحد شود ، بشرط اینکه او قول دهـد که سوریه را به ایران واگذار نماید . پمپیوس این پیشنهاد را رد کرد زیرا سنای روم باآن مخالف بود.[5]

1- Bibulus,

2- Orondapates

3- Pharsale,

۵ـگوتشمید ص ۱۴۲ ، دررالتیجان ص ۱۴۷

لشکرکشی دوباره پاکور به سوریه

اوضاع آشفتهٔ روم باعث شد که پاکور مجدداً با لشکری به سوریه اعـزام شود. این لشکرکشی در زمستان سال ۴۹ ق . م روی داد ، چون پمپیوس و سپس سزار کشته ، شدندهرج و مرج غریبی در روم روی داد و هر سرداری درآنجا سر بطغیان برداشت .

در اواخر عمر سزار برآن شد که سپاهی بزرگ بـرای یکسره کردن کار پارت به‌آسیاگسیل دارد . چون روم‌گرفتار مشکلاتی بود ، مقدمةً برادرزادهٔ خود اوکتاویوس[1] رابظاهر به قصد مطالعهٔ فلسفه شرق به شهر اپولونیا[2] روانه داشت، ولی درباطن می‌خواست که‌اودربارهٔ پارت مطالعات جنگی کرده، قوای آنرابسنجد، تا اینکه برای این پیکار بزرگ که درپیش‌داشت بتواند خود را مستعد و آماده‌سازد. سپس هیجده لژیون لشکر پیاده و ده هزار سواره آماده کارزار کرد. شش‌لژیون با افواجی چند از پیاده سبك اسلحه و سواره بسرداری آکیلیوس‌کانینوس[3] به ناحیهٔ اپولونیا اعزام داشت . یك لژیون نیز بعنوان طلیعه به سوریه فـرستاد ، در ضمن مبالغی‌گزاف زرناب برای تدارك جنگ به‌آسیای صغیر ارسال‌کرد ، مقدار زیادی سلاح وجنگ افزار نیز درشهردمتریاس[4] درناحیه تسالی[5] دریونان متمرکزساخت ومی‌خواست با این نیروی عظیم به پارت حمله‌کند ، ولی‌کشته شدن ناگهانی‌اودر مارس ۴۴ ق . م نقش او رابرآب‌کرد ودولت پارت ازخطربرگی‌نجات‌یافت[6] .

هنگامیکه سسیلوس‌باسوس[7] یکی از طرفداران پمپیوس در سوریه بـرضد

1- Octavius ,

2- Apollonia ,

3- Acilius caninus

4- Demetrias ,

5- Thessaly ,

۶- تاریخ سیاسی پارت ص ۸۵- ۸۶

7- Sacilus Bassus ,

سزارقیام کرد و نزدیك بود سرداراو آنتیستیوس وتوس[1] راشکست دهد ناگهان لشکر نیرومند پارت به سرکردگی پاکور سررسید و ایـن سردار را از مخمصه نجات داد . اما این لشکر به محض فرا رسیدن زمستان از آنجا خارج شد (دسامبرسال ۴۵ ق . م)

درسال ۴۳ ق.م از میان سرداران بزرگ روم سه تن با یکدیگرمتحده شدهو زمام امور را در دست گرفتند آن سه : اکتاویوس[2] ، آنتونیوس[3] و لپیـدوس[4] بودند که ایشان را باصطلاح لاتینی سه مرد روم یا تریوم ویرون[5] گویند ، در این وقت کاسیوس که یکی ازسرکردگان کراسوس بود در سوریه سر بطغیان برداشت و دسته‌ای از سپاهیان سسیلیوس باسوس باو پیوستند ،کاسیوس کـه سابقاً از دشمنان پارتی‌ها بود،برای اینکه اکنون برحریفان رومی خود که آنتونیوس وا کتاویـوس بودند فایق شود کمك ایرانیان را خواستارشد ، براثر آن درسال ۴۳ ق.م یك فوج از سواران تیرانداز پارتی بیاری کاسیوس آمدند ولی هنگامیکـه او می‌خواست با همدستی بروتوس[6] قاتل سزار به جنگ با « تریوم ویرون » یعنی سه سردارمتحد فوق‌الذکر برود آنان را مرخص کرد و به ایران بازفرستاد . در همیـن هنگام از طرف بروتوس وکاسیوس که هردو در قتل سزار شریك جرم بودند سفیری بنـام کوینتوس لابینوس[7] به نزد ارد شاهنشاه ایران آمد تا با او درباب کمك بیشتری به ایشان مذاکره کند .

اما ارد درگرفتن تصمیم شتابی نداشت . در این هنگام خبر رسیـد که در فیلیپ‌پس[8] که در مقدونیه نزدیك تراکیه قرار داشت، بین‌او کتاویوس و آنتونیوس

1- Antistius Vetus ,
2- Octavius ,
3- Antonius
4- lepidus
5- Triumviron ,
6- Brutus ,
7- Quintus labienus ,
8- Phippes

از یکطرف و کاسیوس و بروتوس از طرف دیگرجنگی روی داده وبشکست‌دوتن اخیر انجام یافته است (۴۲ ق . م) از شنیدن این خبر کوینتوس لابینوس که از طرف کاسیوس و بروتوس به سفارت نزد ارد آمده بود و خود از سرداران‌بزرگ روم بشمار میرفت ، رحل اقامت افکنده و ناچار شددر دربار شاهنشاه ایران بعنوان پناهنده بماند و از او درخواست کمك برضد دشمنانش نماید .

بر اثر القاآت این مرد در سال ۴۰ پیش از میلاد ارد قبول کرد که بکمك جمهوری‌خواهان روم که سزار را کشته و خود را « آزادکنندگان »[1] میخواندند بشتابد . . از اینجهت لابینوس را بهمراه پسر خود پاکور با لشکری بسیار بـرای تسخیر سوریه روانه داشت ، از قوای اشغالی رومی‌که ازسربازان پیشین بروتوس و کاسیوس تشکیل می‌شد ، و آنتونیوس آنان را در لشکر خود به خدمت گرفته بودآن عده‌که در « آپامیا » مأموریت داشت بیش از همه به لشکر لابینوس‌پیوست.

دسیدیوس ساکسا[2] که به نیابت از آنتونیوس سوریه را اداره می‌کرد . در در نزدیك آپامیا[3] شکست سختی خورد و از فرط بیمی‌که ازسربازان خودداشت شبانه از اردوی خود بگریخت . پس از آن آپامیا و کمی بعد از آن‌آنتوخیا پایتخت سوریه و دیگر ولایات بدست پارتیان افتاد سپس ساکسا به کیلیکیه آمد و درآنجا کشته شد .

پس از آن پاکور جادهٔ بزرگی را که در کنار دریا بود درنوردید و کلیه شهرهای فینیقیه بجزصور[4] بوی اظهار اطاعت گردند ، و چون پاکورنیروی‌دریایی نداشت از گرفتن آن شهر چشم پوشید .

لابینوس پس از این فتوحات که بیاری لشکریان پارتی روی داده بود خود

1- Liberatores,

2- Decidius Saxa,

3- Apamea,

4- Tyrus,

را امپراتور خوانده و سکه زد که بر آن عبارت امپراتور پارت[1] ضرب شده‌بود . این عنوان عجیب بنظر میآید زیرا این لقب بنا بررسم آنروز از آن کسی بوده که به پیروزی نظامی نایل شده و بر پارتیان غلبه یافته باشد . حال آنکه در این مورد پارتیان متحد لاینفوس بوده‌اند نه دست‌نشانده او .[2]

پارتیان دوست یهودیان بودند

در میان اقوام آنروز یهودیان از مللی بودند که از هواخواهان جدی پارتیان بشمار میرفتند . و امیدوار بودند که این قوم نجیب که در آسیا صاحب قدرت شده‌اند از آنان پشتیبانی نمایند . پارتیان نیز از اقلیت‌های یهودی بابل در دیگر شهرهای ایران حمایت میکردند و در اجرای مراسم مذهبی به آنان آزادی داده بودند ، ظاهراً در عهد پادشاهی آنتیوخوس سیدتس[3] (۱۲۹ – ۱۳۹ ق . م) مابین یهودیان و پارتیان پیمانی بسته شدکه با یکدیگر همکاری نمایند ، پس از آن یوحنا هیرکانوس پادشاه یهود به پشتیبانی معنوی پارتیان بر شهرهای سوریه تاختن آورده باشد، در کتاب تلمود اشاره به حمله یهود بر انطاکیه رفته است .

در زمان پادشاهی الکساندرجانوس[4] (۷۸–۱۳۰ ق . م) سفارتی برای‌تحکیم روابط دوستی از طرف دولت اشکانی به اورشلیم آمد . و مورد تکریم و استقبال دولت یهود واقع شد . در اثنای یکی از میهمانی‌ها سفرای پارتی از پیرمردی یهودی‌بنام شمعون سخن بمیان‌آورده‌اند که سابقاً از آنان پذیرائی میکرده ولی در آن تاریخ درتبعید بسرمی‌برده است . شکست هولناك رومیان درحران و انتشارخبر کشته‌شدن‌کراسوس، مقام وشأن پارتیان‌را بالاتربرد وطرفداران پارت برهواخواهان روم درمیان یهود افزونی یافت ، در سال (۵۲ ق . م) پس ازشکستی‌که قشون ایران

1- Imperator Parthicus,

۲ - گوتشمید ص ۱۴۴؛ اشکانیان ص ۹۱

3- Antiochus sidetes,

4- Alexander jannaeus,

در سوریه از کاسیوس خوردنـد وی به جنوب و کشور یهودیـه[1] بتاخت و شهـر تریخه[2] را مسخر ساخت و گروه بسیاری از آن مردم را که به حمایت پارتیان سر بشورش برداشته بودند باسارت گرفت .

درسفر جنگی دوم پاکور به سوریه که بهمراهی لابینوس رخ داد تازه خاندان هاشمونیان[3] منقرض شـده و حکومت بـدست خاحام بـزرگ هیرکانوس[4] اول افتاده‌بود ، و برادرزاده‌اش بنام آنتی‌گونوس[5] با او رقابت می‌ورزید ، ولی‌چون در برابر او قدرتی نداشت طرفدار پارتی‌ها گردید وهزارتالان (پنج میلیون‌وششصد هزارفرانك طلا) یا ۲۸ میلیون ریال و پانصد دختر خوبروی یهودی به پاکور تقدیم کردکه ویرا بجای عمویش بعنوان یك دست‌نشانده ایران برتخت نشاند . ازطرف هیرکانوس که مردی نالایق بـود ، اداره شهر بـدست دو پسر انتی‌پاتـر[6] از اهل ایدومیا ، بنام فازایل[7] و هیرودس[8] بود . چون مردم از ظلم و ستم این دو برادر که تنها پروای کیسه خود را داشتند سرشورش برداشتند. پاکوریکی‌ازخدمتگزاران خود را که او نیز ، پاکوروس خوانده میشد با پانصد سوار پارتی به‌یهودیه‌فرستاد. چون این سواران به جبل کرمل[9] رسیدند ، عده کثیری از یهودیان به انتی‌گونوس گرویده داوطلب خدمت او شدند . پس قوای پارت و یهود پیش رفته از جنگل بلوط گذشته و نیروی هیرکانوس و طرفداران او را در هم شکستند و اورشلیم را تسخیر کردند . اختلاف در میان طرفداران و مخالفان هیرکانوس بالا گـرفت .

1- Judea
2- Taricheae,
3- Hashmonean,
4- Hyrcanus,
5- Antigonus,
6- Antipater,
7- Phasael,
8- Herodes,
9- Carmel

سپس هیرکانوس و فازائیل به اردوی شاهزادهٔ اشکانی رهسپار شدند . سردار پاکوروس برای رفع هرنوع سوء ظنی دویست سوار و تعدادی سرباز پیاده همراه آنان کرد.

برزفرانس[1] سردار بزرگ ایرانی که در جلیله[2] جای داشت از آنان بخوبی استقبال کرد . ولی بعد از اندك مدتی آن سردار بعزم رفتن نزد شاهزاده پاکور اشکانی به فلسطین رفت ، و آن سفیران یهودی درادیپا[3] (الیزبت کنونی) در ساحل دریاخود را مقید و اسیر دیدنداما هرودس برادر فازائیل به درون قلعه اورشلیم رفته و در آنجا متحصن شده بود، و سردار پاکوروس ویرا بحیله از آن دژ بیرون بیاورد . هرودس که خبر بازداشت و زندانی شدن برادرش را شنیده بود حاضر به تسلیم نشد و شبانه با خانواده خود از قلعه برون آمده روی به گریز نهاد و با وجود تعقیب سواران پارتی توانست خود را به دژ استوارماسادا[4] (الصباح کنونی) در مغرب بحرالمیت برساند و در آنجا متحصن گردد ، پارتیان شهر اورشلیم و اطراف آنرا غارت کرده و شهر مارساح یا ماریسا (تل‌السند احنای کنونی) را ویران‌ساختند . چون آنتی‌گونوس بدست ایرانیان برتخت سلطنت یهود نشست دستور داد که گوشهای هیرکانوس عمویش را بریدند تادگر بخیال سلطنت نیفتد . فازائیل که پیشوای روحانیان یهود بود نیز دست بخودکشی زد و هیرکانوس را با گوش بریده تحت‌الحفظ بایران آوردند . و آنتی‌گون پادشاه روحانی یهود گردید ومانند شهرب دست‌نشانده پارت در آن سرزمین مدت سه‌سال پادشاهی کرد(۴۰–۳۷ق. م).[5]

لشکرکشی و نتی‌دیوس به آسیا

پاکور توانست با مهربانی و دادگستری دلهای مردم سوریه را بخود جلب کند . در این‌میان لابی‌نوس، کیلیکیه و آسیا را تا حدود لیدیه و ایونی مطیع خود ساخت . نفوذ قدرت اشکانیان در سوریه که در آغاز بوسیلهٔ بازرگانی برقرار شده بود اینك به نیروی نظامی در همه جا گسترده گردیده و آنقدر پیش رفت که

1– Brazphranes.
2– Galilea.
3- Edippa.
4- Masada.

۵ – تاریخ سیاسی پارت ص ۹۰–۹۲

مالخوس[1] پادشاه‌عرب دولت نبطی‌سلعا ، فرمانبردار ایران گشت .

پلانکوس[2] که از طرف آنتونیوس به فرمانروایی آسیا گمارده شده بـود ناگزیر به حفظ ولایت «جزیره» اکتفا کرد. بسیاری ازشهرها به میل خود به‌لابینوس تسلیم شدند مگر شهر استراتونیسا[3] که مقاومت ورزید و محاصره آن هم ازطرف لابینوس بجائی نرسید. لابی‌نوس مالیات‌ها را گردآورده وبه تشکیل سپاهی مجهز پرداخت و خود را امپراطور خواند .

در سال ۳۹ ق . م بار دیگر زمام‌امور کشور روم بدست آنتونیوس افتاد ، در زمستان آن سال نایب او ونتی‌دیوس باسوس[4] بنحـوی غیرمنتظره وارد آسیا شد . لابینوس که دراینوقت سپاهیان جدید الاستخدامی از دهقانان در خدمت داشت و از لشکریان پارتی دور بود ناچار شد سرزمینهایی را کـه گرفته بود تخلیه کند و تا کوههای توروس[5] در انتظار کمك سواران پارتی عقب نشیند . بعد ازچندی سواران پارتی رسیدند و چون سرمست فتوحات پیشین خود بودند بدون اینکه قبلا به لابینوس بپیوندند . بی‌محابا بردامنه کوهها و ارتفاعاتی‌که رومیان در آن جای داشتند حمله‌بردند . افواج روم از مواضع محکم خود سرازیر شد و پارتی‌ها را شکست‌سختی‌دادند، بقیهٔ‌ایشان‌بسوی کیلیکیه‌عقب‌نشستندولی‌درصدبرنیامده‌یانتوانستند که‌به‌لابینوس بپیوندند. لابینوس‌نیز مستأصل شده روی بگریز نهاد و در کیلیکیه پنهان شد و سرانجام بچنگ حاکم مصری قبرس افتاد و به فرمان سردار روم سر ازتنش‌جدا کردندوباین‌ترتیب‌دورهٔ‌فرمانفرمایی‌مردی که‌خود را امپراطورپارتیکوس میخواند پایان پذیرفت. ون تیدیوس دیگر باره ایالت کیلیکیه را بنام دولت روم تسخیر کرد ولشکری بسرداری «پومپه‌دیوس‌سیلو»[6] برای اشغال معابرآمانوس[7] که

1- Malchus,
2- Plancus,
3- Stratonicea,
4- Ventidius Bassus,
5- Taurus
6- Pompaedius Silo
7- Amanus,

شاه راه‌شام بود اعزام داشت ولی این سردار ازعهدهٔ اینکاربرنیامد ویکی ازسرداران ایرانی که فرانی‌پاتس[1] خوانـده میشد از عملیات او مخالفت بعمل مـی‌آورد . ون تیدیوس خود را بموقع رسانیده و سیلو را از تنگنا نجات داده و در کنار تپه تراپزون[2] که در شمال درهٔ اورنتس[3] واقع بود لشکریان‌پارتـی را شکست داد و فرانی پاتس نیز در آن نبرد کشته شد . در نتیجه این شکست پارتی‌ها سوریـه را بکلی‌تخلیه کردند ون تیدوس بار دیگر سوریه و فلسطین را بزیر اطاعت آورد ولی به اورشلیم حمله نکرد و یکقسمت از لشکریان خود را تحت فرماندهی سیلو در بیرون آن شهـر نگهداشت تا شهرهایـی را کـه هنوز هواخـواه پارتیان بودنـد سرکوبی نماید .

سرانجام پاکور

دراوایل سال ۳۸ ق . م شاهزاده پاکور سپاه خودرادیگرباره‌گردآورده و با بیست‌هزار مرد به سوریه حمله آورد دراین زمان افواج رومی برای‌گذرانیدن فصل زمستان در ماوراء جبال توروس «درکاپودوشیا» اطراق‌کرده بودند . هنوز ایرانیان طرفداران زیادی در شامات داشتند. پادشاهان محلی آن نواحی‌چون آنتیوخوس [4] پادشاه «کوماگنه»[5] لیسانیاس[6] امیر ای‌توره‌آ[7] ، مالخوس[8] شیخ اعراب نبطی ، خاوه نااوس[9] و انتیکون پادشاه اسرائیل هواخواه ایشان بودند ، اوضاع بـرای

1- Phranipates
2- Trapezon
3- Orontes
4- Antiochus
5- Commagne
6- Lisanias
7- Iturea
8- Malchus
9- Chavenaeus

رومیان خالی از اشکال نبود زیرا بر اثر بدرفتاری رومیان در نواحی متصرفی خود همه‌جا اهالی طرفدار پارتیان شده بودند . ون‌تیدیوس سردار رومی ناچار بحیله متوسل شده فارنائوس[1] فرمانروای ولایت سیرهستیکا[2] را که رابطه اتحادی محرمانه‌ای با پارتها داشت با خود همراه کرد و او را وارد نمود که به شاهزاده اشکانی پاکور بنویسد که رومیان‌یقین دارند که اوازطریق «زوگما»[3] به‌آنان‌حمله‌ور خواهد شد ، یعنی شاهراه معروفی را که نزدیك‌ترین راه است اختیار خواهدکرد از این جهت در این راه منتظر دفاع هستند .

پاکور و ایرانیان فریب خوردند و این باعث شد که آنان بجای آنکه از گذرگاه فرات عبور کنند از بی‌راهه از جهت جریان‌آب از فرات بگذرند و البته چون عمل پل‌سازی دشوار بود متجاوز از چهل روز وقت آنان تلف شد تا برروی آن شط بزرگ پلی عریض بنا نمایند وسپاه خود را ازروی‌آن‌بگذرانند. ون‌تیدیوس از این فرصت استفاده کرده لشکریان خود را آماده ساخت وسه‌روز پیش‌ازآنکه سپاه‌پارت فرا رسدوی آماده کارزار گشت وچون درهنگام عبور از فرات مقاومتی ندیدند تصورکردند که رومیان آماده نیستند وبی‌محابا برلشکرخصم حمله‌آوردند. ولی ون‌تیدیوس که‌خود را ازهرجهت مجهزکرده بود درنزدیکی شهرگین‌داروس [4] (تل‌خندریس فعلی) در مغرب رود آفرین[5] ،درسالروز شکست کراسوس ، درنهم ژوئن‌سال ۳۸ ق . م جنگ سختی بین رومیان و ایرانیان درگرفت فلاخن‌داران رومی که دربالای تپه قرارداشتند صدمات بسیاری به‌افراد لشکرایران واردآوردند ، پارتیان درشیب تپه موقع بدی داشته‌وپیوسته رومیان ازفرازتپه به‌آنان‌حمله‌آوردند. در این گیرودار شاهزاده پاکور که بسیار خوب می‌جنگید برحسب اتفاق‌کشته شد

1- Pharnaeus
2- Cyrrhestica
3- Zeugma
4- Gindarus
5- Afrin

و بر اثر کشته شدن او نظم سپاه ایران بهم خورد و روحیه لشکریان متزلزل‌گشته روی بگریز نهادند . در این حال پارتیان به دو بهره شده گروهی بسوی پلی کـه با قایق‌ها بر فرات زده بودند رفته تا به ساحل دیگر بگذرند ولی این عده را رومیان از میان بردند ، گروه دیگر بسوی کشور کماگنه و به انتیوخوس پادشاه آن ایالت که پدرزن ارد بود پناه بردند و او حاضر نشد آنان را بـه رومیان بسپارد . پس از این واقعه رومیان سراز تن بیجان شاهزاده دلیر پاکور جدا کـرده و در شهرهـای آمادهٔ شورش سوریه گردانیدند تا بدینوسیله آنان را مـرعوب ساخته و ناچار بـه اطاعت سازند ، تلفات سپاه پارتی را در این نبرد بیست‌هزار تن نوشته‌اند . بعضی از مورخان از پاکور بنام اشك چهاردهم یاد کردند در منابع شرقی هم افقور شاه را که همان پاکر باشد شاه اشکانی دانسته‌اند جهت آن اینست که پاکـور درحیات پدرش مدتی در سوریه سلطنت میکرد و بخصوص در سالهای ۳۸ و ۳۷ ق . م تمام سوریه در دست او بود .

اوضاع سوریه پس از مرگ پاکور

ونتیدیوس‌پس‌ازاین فتح همه طرفداران ایران را یا ازمیان برد و یاباطاعت روم درآورد . از آن جمله آنتیوخوس شاه کماگنه را در شهر ساموساتا[1] محاصره کرد و او را ناچار باطاعت کرد . بعلاوه یك‌هزار تالان طلا ازوی بعنوان باج و غرامت ستاند .

دریهودیه‌هرچند انتیگونوس خود ازپیش نسبت به ونتیدیوس اظهاراطاعت وانقیادکرده بود ولی‌براثرتحریکات هرودس جنگ خونینی درگرفت وشهراورشلیم بمدت سه ماه به محاصره افتاد تا اهالی مجبور شدند بار دیگر یوغ اطاعت رومیان وحاکم مورد حمایت‌آنان رابگردن بگذارند .

بدین ترتیب سراسر سوریه سر تسلیم فرود آوردند جز شهر آرادوس[2] در

1-Samosata
2- Aradus

فینیقیه که پس از محاصرهٔ طولانی تسخیر گشت . در اواسط تابستان سال ۳۸ ق.م آنتیوخوس درصحنهٔسیاست ظاهرشده بفکر آن افتاد، ازافتخاراتی که‌ازاین فتوحات برای ون‌تیدیوس حاصل‌شده‌بود به‌سودخویش‌بهره‌برداری کند . نخستین‌کاری که کرد آن بود که پیشنهاد صلح آنتیوخوس پادشاه‌گماگنه را رد نماید وسپس ون‌تیدیوس که آنقدر در راه پیروزی‌روم فداکاری‌کرده بود از سپهسالاری معزول ساخت . با وجودیکه هرودس پادشاه یهودیه بروم وفادار مانده بود، دیگربار بانیرویی‌ازسواره وپیاده‌بر آن‌کشوربتاخت وبقایای سپاه‌پارتی را در آنجا ازمیان برد،تاپیش‌ازمحاصره ساموساتابه‌آنجا رسید . آنتیوخوس که دررشادت بپای ون‌تیدیوس سردارزیردست خود نمیرسید . در برابر دیوارهای مستحکم دژ ساموساتـا کاری از پیش نبرد و نتوانست آن شهر را از آنتیوخوس پادشاه کماگنه بگیرد و چون محاصره بطـول انجامید ، سرانجام‌ناچارشد بجای هزار تالان پیشنهادی آنتیوخوس‌به ون‌تیدیوس، به سیصد تالان قانع گشته دست از محاصره آن قلعه بردارد . پلوتـارك مینویسد : «ون‌تیدیوس‌تا زمان ما یگانه سرداری‌بود که‌پارتیان را شکست داد» ولی‌آنتیوخوس از فرط حسد حاضر نشد قدر خدمات او را بشناسد و وی را از سپهسالاری‌رومیان در آسیا عـزل کـرد و او ناچار بـروم بازگشت و بجای او سردار تـازه‌ای بنام گایوس سوسیوس[1] بفرمانروایـی منصوب شد و سرداری دیگر بنام کانـی دیوس کراسوس[2] مأمور فتح ارمنستان گردید .

دولت روم ازفتوحات ون‌تیدیوس قدرشناسی‌کرده بیاد این افتخارات نشانها و مدالهایی ضرب کردند و بنا شد که جشنهای بزرگی برای او بر پا نمایند ولی عمر او وفا نکرد که آنرا ببیند[3] .

سرانجام ارد

داغ فرزند دلبندی چون شاهزاده پاکور برای ارد که در آنگاه پیرمـردی

1- Gaius Sosius

2- Canidius crasus

۳- تاریخ پارت ص ۹۸-۹۹

سالخورده بود، ضربتی سخت وجانفرسا بشمار میرفت ، پاکوربواسطهٔ جوانمردی و علو همت و مهربانی و ملایمتی که داشت اهالی سوریه او را پادشاه حقیقی‌خود میدانستند ، مرگ دلخراشش پدر پیر را از پای درآورد و او را از زندگـی و از سلطنت بیزار ساخت .

بقول یوستی‌نوس (کتاب ۴۲ بند ۴) ارد از فرط اندوه و تأثر چند روز از اطاق خود بیرون نیامد و با هیچکس ملاقات نکرد و خوردنی نخواست ، بلکه‌یك نوع جنون خاموشی در او پیدا شد و آنقدر سخن نگفت کـه رجال دولت گمان بردند که پادشاه از این غصه لال شده است . بعد از چند روزی که قدری آرام گرفت و بزبان آمد نخستین کلمه‌ای که ادا کرد اسم «پاکور» بود . سپس مثل اینکه پاکور حاضر است او را مخاطب ساخته با خیال او سخن میگفت . همینکه ملتفت میشد کـه او حـاضر نیست و کشته شده بنـای گـریـه و زاری را میگـذاشت ، او را غیر از پاکور، سی پسر بود اما هیچیك‌به‌جمال وکمال‌پاکورنبودند. بهمین جهت ویرا ولیعهد دولت و سلطنت اشکانی نموده بود .

درمرگ اوآنقدر غصه خورد که به بیماری استسقا مبتلا گردید، پس ازچندی ناچار شد با موافقت مجلس مهستان برای خود جانشینی‌تعیین نماید. پسر مهتر خود فرهاته « فرهاد » را بـه ولیعهـدی برگزید و زمـام اداره کشور را بـاو تفویض کرد و خود عملا ازکارها کناره گرفت و ناظر مملکتداری پسر بود .

این پسر که از طرف مادر اصلی ناپاك داشت و مادرش رامشگری یونانی و زن نامشروع ارد بود ، بر اثر این عقدهٔ حقارت یکی از برادرانش را کـه مادرش بانویی محترم بود ازبیم آنکه مبادا درسلطنت مدعی وی شود بکشت . چون‌پدرش او را از آن کار ملامت کرد و بر مرگ پسر شیون نمود بجای دارو زهر در طعام پدر ریخت ، این زهر را نویسندگان قدیم یونان عصارهٔ گیاه سمی اکونی تیون ۱ (اقونیطون) نوشته‌اند که‌بعربی آن را «خانق‌النمر» یعنی خفه‌کنندهٔ پلنگ گوینـد ۲

1- Akonition

۲ـ تحفهٔ حکیم‌مؤمن ص ۳۱

اتفاقاً این سم آنقدر قوی نبود که ارد را بکشد بلکه باعث درمان او و بهبودیش از بیماری استقسا گردید .

فرهاد چون دید مقصودش از اینکار حاصل نشد ، چند تن از خدمتگزاران را بر آن داشت که پدرش را خفه کردند (۳۷ ق . م). در بعضی ازتواریخ آمده که چون ارد فرهاد را جانشین مختار خویش کرد و خود ازکار دست‌کشید ، فرهاد ازبیم آنکه مبادا یکی‌ازبرادرانش مدعی‌او درامرسلطنت شوند، هر سی تن‌ایشان را در پیش چشم پدر بکشت . ارد بیچاره که داغ فرزندی چون پاکور را دیده بود از دیدن‌آن فجایع جانگدازدیگرنتوانست طاقت بیاورد و یکباره قالب تهی کرد[1]

اشك چهاردهم فرهات چهارم

فرهات چهارم چون به پادشاهی رسید پس از کشتن پدرش برای تثبیت مقام‌خود برادران خویش را به قتل رسانید. وی حتی پسرارشد خود راکه می‌ترسید در پادشاهی رقیب او شود نیز بکشت .

لقب او را مورخان یونانی اورگه‌تس دیخائیوس اپی‌فانس اوتوکراتور فیل‌هلن ، یعنی پادشاه مهربان دادگر نامدار خودکامه و دوستدار یونانی نوشته‌اند . دوران سلطنت او را ازسی‌وهفت قبل ازمیلاد تا سال دوم میلادی ذکر کرده‌اند .

گریختن مونه‌زس به روم - فرهات پس از کشتن برادران و خویشان و خود به آزردن و کشتار سرداران خود پرداخت ، و به قدری در این امر سفاکی به خرج دادکه بزرگانیکه می‌توانستند، به اطراف و اکناف کشور از ظلم و ستم او بگریختند. مقصودوی از این کشتار آن بود که بزرگان سابق را از میان ببرد تا آنان نتوانند گرد هم فراهم آمده و اتفاق کرده او را از سلطنت بردارند و کس دیگررابه جای اوبنشانند .

۱ـ دررالتیجان‌ص ۱۵۵-۱۵۶

G-Rawlinson Parthia P. 185-202

مونه‌زس Monaeses یکی از این بزرگان بود که در ثروت و نفوذ کلمه در میان اشراف‌اشتهار داشت. بعضی وی را از خاندان سورن دانسته‌اند ، وی از بیم جان خود گریخته و به آنتونیوس سردار روم پناه جست . اعتمادالسلطنه اصل نام یونانی شدهٔ مونه‌زس را منوچهر دانسته که بایستی به‌زبان اشکانی «مینوچیترا» یعنی آسمانی‌نژاد بوده باشد .

آنتونیوس‌چون قصدحمله به ایران را داشت، مقدم مونه‌زس راگرامی شمرد و به او وعده‌داد که اگربر فرهات چیره‌گردد وی را به پادشاهی ایران رساند . برای آنکه او را ازخودخشنود کرده، باشد درآمد سه‌شهرلاریسا Larissa وهی‌یراپولیس Hierapolis و آره‌توز Arethuse را در تیول او گذاشت‌تاازآن‌عایدات‌مخارج گزاف خود را تأمین کند .

هوراس Horace از شعرای معروف روم قدیم‌که ستایش پاکور وسی‌پسر ارد را دردیوان خودکرده ، مونه‌زس را ازدوستان وی دانسته است . به‌قول‌پلوتارك منظور آنتونیوس از بخشیدن سه شهر مزبور به مونه‌زس‌آن بودکه تقلید ازاردشیر اول هخامنشی‌کرده ، همانطورکه سه شهر را درآسیای صغیر به تمیستوکلس‌یونانی دشمن سابق خودبخشید، او نیز با دشمن پیشین خود مونه‌زس که اکنون به پناه او آمده است چنین کرده باشد[1] .

بسیج آنتونیوس برای حمله به ایران . آنتونیوس که از وعدهٔ راهنمایی مونه‌زس در حمله به ایران خرسند شده بود خویشتن را برای لشکرکشی دامنه‌داری به کشور پارت آماده ساخت . درآغاز سال ۳۷ و اوائل ۳۵ ق . م‌سردار روم پوبلیوس کراسوس Publius Crassus ، از طرف آنتونیوس مأمور شد که ارمنستان را مجبور به اتحاد با روم نماید پس از آن به سوی شمال راندو بلاد ایبری‌Ibery (گرجستان)و آلبانی Albany (داغستان) را درهم‌شکست وبدین‌ترتیب از عقب لشکر خود مطمئن گردید . ماد آتروپاتن (آذربایجان) که در سال ۶۷ پیش از میلاد میترادات داماد تیگران پادشاه ارمنستان در آنجا بدون اتکا به‌پدرزنش

۱ــ دررالتیجان ج ۲ ص ۱۵۸؛ ایران باستان ج ۳ ص ۳۳۵۱

بالاستقلال حکومت می کرد ، در سال ۶۵ ق . م توسط داریوش نامی به اطاعت پمپیوس آمد و سپس با ارمنستان یکجا تحت نفوذ پارتیها قرار گرفت . چون آرتاوازدس فرمانروای ارمنستان بر اثر شکست پاکوروس توسط کانی‌دیوس Canidius ، باز تحت حمایت رومیان قرار گرفته بود ، آنتونیوس بر آن شد که نخست به ماد آتروپاتن حمله برده وسپس به قلب کشور پارت بتازد زیرا اواطمینان داشت که ایرانیان در مرزهای خود مواضع خود را مستحکم کردند وامکان‌پیروزی در آن ناحیه کمتر است . چون فرهات شاهنشاه اشکانی از پناه بردن مونه‌زس به آنتونیوس آگاه شد ناچار گشت که به استمالت او پرداخته و با مهربانی او را راضی به بازگشتن به ایران کند. آنتونیوس ازمراجعت مونه‌زس به ایران خوشحال شد و می‌خواست با مذاکره صلح پادشاه پارت را بفریبد و در نهان به تجهیز و تدارك سپاك مشغول باشد .

چون مونه‌زس عزیمت به ایران کرد آنتونیوس رسولی چند نیز همراه او ساخت ونامه‌ای نوشته به‌توسط مونه‌زس برای‌فرهات فرستاد، دراین نامه ازشاهنشاه ایران خواسته بود ، که پرچمهایی را که ایرانیان پس از کشته شدن کراسوس در ۵۳ ق . م از رومیان به غنیمت گرفته بودند دیگر باره به کشور روم پس دهند و نیز اسیران رومی را که هنوز دراسارت ایران به سر می‌بردند مسترد دارند[1] .ولی فرهات حاضر به پذیرفتن درخواست آنتونیوس نشد و طولی نکشید که جنگ دوم بین ایران و روم آغاز گشت (۳۶ ق . م) . مقصود آنتونیوس از اقدام بدین‌جنگ یکی آن بود که با شکست دادن پارتیها رعب آنان را از دل پادگانهای رومی در ممالك دست نشاندهٔ روم درآن طرف رود فرات بزداید . دیگر آنکه می‌خواست با این فتح بزرگ نام‌آور شود و بر اثر اشتهار بر رقیب خود قیصر اوکتاویوس تفوق حاصل نماید . اکنون ما شرح این‌جنگ‌را اززبان مورخ بزرگ قدیم یونانی پلوتارك در اینجا می‌آوریم :

۱ــ گوتشمید ص ۱۴۹ ؛ تاریخ پارت ص ۱۰۲

لشکرکشی آنتونیوس به ایران به روایت پلوتارک

« فـراهات[1] پس از آنکـه پـدر خـود ارد را بـکشت و رشتـهٔ فـرمانروایـی را بـه دست گـرفت ، بسیاری از اشکانیـان از نزد او گـریختند که یکی از آنان مونه‌زس[2] بود، این مرد یکی از بزرگان بشمارمی‌رفت وتوانایی بسیار داشت و چون از ایران بگریخت نزد آنتونیوس پناهنده‌گردید . آنتونیوس او را همپایه تمیستوکلس[3] گرفته و از اینجا خود را در شکوه و بزرگـی مانندهٔ پادشاهان پیشین ایران شمرد و سه شهر را به ارمغان به او واگـذاشت : لاریسا[4] و آره‌توسا[5] و هیراپولیس[6] که‌درزمان‌قدیم بامبوکه[7] نامیده می‌شد . ولی چون پس از مدتی فراهات به اوزینهار داده وبه ایران بازخواند آنتونیوس به خرسندی به او اجازه بازگشت داد . مقصود او از این کار آن بودکه فراهات فریب خورده چنان بیانگارد که صلح و آشتی در میان دو دولت همچنان پایدار خواهد مانـد . تنها خواهشی که او کرد این بود که درفش‌های رومی که در شکست کراسوس از رومیان گرفته شده باز پس فرستاده همه کسانی را که دستگیر شده و هنوز زنده هستند اجازه بازگشت دهد . چون این کارها را کرد معشوقه خود کلئوپاترا را به مصر فرستاده خویشتن با سپاه آهنگ عربستان و ارمنستان نمود و چـون سپاهیان همه به هم پیوستند . نیز پادشاهان زیردست که خود دسته‌ای بودند و بـزرگترین ایشان آرتاوازدا[8] پادشاه ارمنستان شش‌هزار سوار و هفت‌هـزار پیاده همراه آورده

1- Fraats
2- Monaeses
3- Themistocles
4- Larissa
5- Arethusa
6- Hierapolis
7- Bambyce
8- Artavasdes

بود همگی به آنجا رسیدند ، آنتونیوس شمارش و آزمایشی از همهٔ سپاهیان خود کرد که شصت هزار سواره از رومیان بودند (سپاهیان اسپانیا و گالیا نیز رومی شمرده شدند) و سی‌هزار پیاده و سواره از دیگران به شمار آمد . ولی چنین‌ساز و برگ بی‌اندازه و سپاه انبوه که هندویان را در آنسوی باختر[1] نیز به ترس‌ولرز انداخته بود همگی درراه عشق کلئوپاترا بیهوده هدرگردید . زیرا آنتونیوس‌برای آنکه زمستان را با آن زن به سر دهد در کار خود شتاب زده بـود و از این جهت جنگ را نابهنگام آغاز کرده و به هرکاری دست می‌زد آن را درست انجام‌نمی‌داد و پایان آن را نمی‌سنجید . چون مردیکه افسونش دمیده یا چیزی به او خورانیده باشند ، هوش و عقل‌خود را از دست‌داده همیشه حیرت زده بود و تو گویی چشم به پشت سر داشته به بازگشتن بیشتر می‌کوشید تا به فیروزی و دست‌یافتن به دشمن نخستین خطای او بود که سپاهیانی که دست‌کم هزار میل پیموده و سخت فرسوده شده بودند به جای‌آنکه در ارمنستان‌که تازه‌رسیده بودند نگاه دارد تا زمستان را به آسایش پردازند و در بهار زود که هنوز اشکانیان از زمستانگانها بیرون نیامده‌اند به ماد بشتابند، ازشتابی که داشت ارمنستان را در دست چپ گذاشته و هیچ گونه پادگانی‌در آنجا ننشانده ، یکسر روانه آذربایجان گردید . دومین خطای او اینکـه از شتابزدگی منجنیق‌ها را که برای محاصره شهرها از لازم‌ترین ابزاراست و همیشه در سیصد گردونه (عرابه) در پشت سرلشکر کشیده می‌شد و از جملهٔ آنها منجنیـق بزرگی بود که هشتاد پا بلندی‌آن بود . همه آنها در پشت سرگذاشت همراه‌نیاورد اینها ابزارهایی بودند که اگر یکی گم می‌شد یا می‌شکست درست کردن آنهـا یا ساختن یکی دیگر محال بود . زیرا در آسیای صغیر علیا چوبهایی به آن بلندی یا استواری پیدا نمی‌شد که بتوان به مصرف چنین‌کاری برد . با این حال ازشتابزدگی آنها را همراه نیاورد و استاتیانوس[2] فرمانده گردونه‌ها را با دسته‌ای از سپاه بـه

1- Bactria

2-Stätianus

نگهداری آنهابرگماشت. چون به آذربایجان رسیدفراآتا[1] (فراسپه)راکه‌شهربزرگی از آن سرزمین بود و زن وفرزندان پادشاه ماد درآنجا بودتد محاصره کرد وخود در اینجا بود که به خطای خود پی برده دانست که همراه نیاوردن آن ابزارهـا با چه دشواری روبرو خواهد بود . تنها راهی‌که برای جبران اندیشید این بودکه دستور داد پشته‌ای را در برابر با روی شهر از خاك پدید آوردند و این کارگذشته از آنکه رنج بسیار داشت باعث از دست رفت فرصت بود.در این میان فراهات با لشکر انبوهی به آنجا رسیده چون دانست که‌گردونه‌ها با منجنیق‌ها در پشت سر گذارده شده یك دسته از سوارگان چالاك را برسر آنها فرستاد که ناگهان به آنجا رسیدند ، واستاتیانوس راکه ایستادگی می‌نمود با ده‌هزارتن از کسان او بکشتند و منجنیق ها را درهم شکستند . گروهی نیزدستگیر افتادند، که یکی از آنان پادشاه پولیمون[2] بود . چنین پیش‌آمدی در آغاز کار جنگ رومیان وهمـدستان ایشان را چندان دلشکسته گردانید و بخت رومیان را برگشته دانستند که آرتاوازد پادشاه ارمنستان با همه سپاهی که داشت از لشکرگاه کنار کشید با آنکه او بیش از همه خواستار جنگ بود ، از آنسوی اشکانیان بر دلیری افزوده بر سر رومیان در گـرد شهر راندند و از هرسوی بر آنان تنگ گرفتند . آنتونیوس چنین می‌پنداشت که بیکاری سپاهیان ترس و نومیدی‌آنان را بیشتر خواهد گردانید و این بود که همه سوارگان را با خود برداشته با ده لـژیون و سه دسته ازپیادگان سنگین اسلحه از لشکریان‌خود بیرون تاخت که هم جستجوی آذوقه نمایند و هم دشمن را نـزدیك کشیده به جنگ برخیزند و چون یك روز راه ازلشکرگاه دور شد اشکانیان درآن پیرامونها انبوه بودند وهمگی آماده می‌ایستادندکه چون رومیان بەراه افتند برایشان حمله‌نمایند. آنتونیوس‌فرمان‌داد که‌علامت‌جنك‌رادرلشکرگاه‌برپانمایند. وازآن‌سوی هم دستورداد که چادرهارا بکنند تا دشمن پنداردجنك بپایان‌رسیده به‌سرزمین خود

1- Phraata

2- Polemon

روانه می‌شوند .

بدین‌سان سپاه را راه انداخت و چون به جلو دشمن رسیدند اشکانیان شکل هلالی (نیم‌دایره‌ای) پدید آورده وایستاده بودند. آنتونیوس چنین دستور داد که چون لژیون‌ها به پشت سر سوارگان برسند که بتوانند پشتیبان آنان باشند سوارگان نایستاده حمله کنند .

اشکانیان آرام ایستاده تماشا می‌کردند و چون رومیان ازجلو آنان می‌گذشتند از سامان و آراستگی آنان که هرصفی پشت صفی را گرفته و همه سپاهیان به یك فاصله از هم دور بودند و همگی آنان نیزه‌ها به دست خاموش و آرام راه‌می‌پیمودند از این آراستگی سخت درشگفت شدند وچون علامت جنگ داده شد وسوارگان به یك بار به سوی دشمن برگشتند و خروشهایی درآوردند . اشکانیان پافشاری می‌کردند و با آنکه رومیان بسیارنزدیك شدند، که مجال تیراندازی نبود از جای درنمی‌رفتند . ولی چون رومیان بیشتر نزدیك شدند از خروشهای دلشکاف آنان و از چکاچاك ابزارها اسبهای ایشان بلکه خود سپاهیان هم ترسیدند و دیگر ایستادگی نتوانستند.

آنتونیوس در دنبال کردن ایشان پافشاری بی‌اندازه کرد و امیدوار بود که با این پیروزی جنگ به پایان خواهد رسید و دیگر اشکانیان به جلو نخواهندآمد. واین بود که پیادگان چهارمیل‌ونیم وسوارگان سه‌برابر آن مسافت ازدنبال‌گریختگان رفتند . چیزی که هست با همه آن دنبال کردن‌ها بیش از سی‌تن اسیر نیاوردند و از آغاز تا انجام بیش از هشتاد تن از اشکانیان کشته نشد . این بود که رومیان دلشکسته‌تر گردیده می‌گفتند چرا اگر ما پیروزمی‌شویم نتیجه به این کمی وبی‌ارجی است ولی چون شکست می‌یابیم زیانش به آن فزونی وسختی است که در داستان درهم‌شکستن گردونه‌ها روی داد ؟!

فردا بنه را برداشته به سوی لشکرگاه در برابر فراآتا روانه گردیدند . درراه دسته‌های پراکنده‌ای ازدشمن‌رامی‌دیدند وچون‌جلوترفتند دسته‌های‌انبوه‌تری را دیدند و سپس به لشکر بزرگ و آراسته‌ای رسیدند که آماده جنگ ایستاده

بودند و از هر سوی به اینان حمله آوردند و خود را بـه دشواری بود کـه اینان توانستند خود را به لشکرگاه برسانند . در آنجا آنتونیوس خبر گرفت که یکدسته از سپاهیان در برابر دشمن کهَ از شهر بیرون تاخته بودند ایستادگی نکرده ازترس جان گریخته‌اند و بدینسان پشته‌ها را رها کرده‌اند ، سزای آنان را به آیین ده تن یکی داد و آن این بود که سپاه را ده ده بخش کرده ازهردهه یکی را با قرعه بیرون آورده می‌کشتند . سپس به دیگران آن سزا را داد که به جای گندم جیره روزانه را جودریافت دارند. این هنگام جنگ و کشاکش هرچه سخت‌ترگردیده‌بودوهردو می‌کوشیدند ، ولی زمان هرچه درازتر می‌شد زیان انتونیوس فزون‌ترمی‌گردیدزیرا گرسنگی‌لشکررا بیم‌می‌داد واین‌زمان‌بیرون‌رفتن‌را برای‌آذوقه‌کشی‌جززخمی‌شدن یا کشته گردیدن نتیجهٔ دیگری نداشت . از آن سوی فراهات چون می‌دید که رومیان در گرد شهر پافشاری می‌نمایند بیم می‌کرد که چون آفتاب از نقطه اعتدال پاییزی گذشته است ناگهان سرما برسد و آن زمان سپاهیان هر کدام بزمستانگاه خود رفته او را در بیابان تنها بگذارند . برای جلوگیری از چنان پیش‌آمدی نیرنگی بدینسان اندیشید که دستور داد هر کسی که با یکی از رومیان آشنایـی دارد چون بـرای آذوقه‌کشی‌بیرون‌می‌آیدسختگیری‌نکرده رادرابرای‌بردن‌آذوقه‌باز کندو آنگاه‌دلیری رومیان‌را ستایش کرده چنین کرده‌بگوید: «بی‌جهت نیست که‌پادشاه ما سپاهیان‌رومی را بهترین سپاهیان جهان می‌شناسد.» وچون این‌کارپرداخته‌شدومیانه سپاهیان‌اشکانی با رومیان مهربانی‌پدید آمد اشکانیان سوارشدده‌وبه‌رومیان‌نزدیك‌رفته‌وبا آنان‌به‌گفتگو پرداخته ازآنتونیوس بدگویی می‌نمودند وچنین می‌گفتند : فراهات آشتی را پیش‌از همه‌خواستاراست وبرجان این‌همه سپاهیان دلیر دریغ می‌گوید. ولی انتونیوس عناد ورزیده‌هرگزگامی بسوی آشتی وصلح برنمی‌دارد وچنان ایستادگی‌خواهدکردکه فردا دو دشمن جانستان زمستان و گرسنگی با هم برسند که دیگر راه چاره‌ای باز نباشد و از دست ما اشکانیان هم کاری برای رهایی شما برنمی‌آید . این گفتگوهـا کم‌کم به گوش انتونیوس رسیده‌اند کمی امیدوار گردید ، و از کسانـی کـه این خبرها را از اشکانیان می‌آوردند پرسشها می‌کرد که آیا این سخنان راست است ؟

و چون آنان راست بودن آنها را تأکید کـردند امیدواری‌های نـوین در دل او پیدا گردید و این بود چندتن از دوستان خود را نزد پادشاه اشکانـی فـرستاده بار دیگر خواهش پس‌فرستادن درفشها و اسیران را نمود و این برای آن بود که گفته نشود از پیروزی نومید است و به تنگنا افتاده و می‌خواهد تهی‌دست باز گـردد . پادشاه اشکانی پاسخ داد :

در باره درفش‌ها و اسیران رنج بیهوده نباید کشید . اما در باره بـازگشت اگر او خواستار است مـی‌تواند آسوده و ایمن بازگـردد . رومیان روزی چند را برای بستن بنه به سر برده سپس آهنگ بارگشت نمودند و با آنکـه آنتونیوس درخطابه‌خوانی برای انبوه مردم و رام ساختن سپاهیان به سخنوری، یگانه روزگار خود بود این زمان از شرمندگی و دلشکستگی در خود یارای چنین کاری ندیـده دومتیوس آینوباربوس[1] را برای این‌کاربرگماشت برخی سپاهیان می‌پنداشتند مگر آنتونیوس ارجی به آنان نمی‌گذارد ، ولی بیشتر ایشان چگونگـی را دریـافته و دلشان به حال وی سوخته بیش از دیگر هنگامها به سردار خود احترام نمودند و فرمانبرداری آشکار می‌ساختند . خود آنتونیوس می‌خواست از راهی کـه آمـده بودند و دشت هموار و بی‌د رختی بود بازگردند ، ولی یك‌تن آماردی نزد او آمد و این مرد به‌آیین و عادت مادها آشنا ولی هوادارورومیان و درسر جنگ منجنیق‌ها جانسپاری ازخود نموده بود. این هنگام نیزدلسوزی به‌رومیان‌کرده به آنتونیوس چنین می‌گفت : که از راه کوهستان کـه در سمت راست او بسیار نزدیك بـود روانه شده سپاهیان سنگین اسلحه خود را در دشت هموار بگیر سوارگان چابك و تیراندازان ماهر اشکانی نیاندازد . نیز می‌گفت فراهات با نوید و فـریب شما را از گرد شهر حرکت داده تا در بازگشت فرصت به دست آورده به آسانی گزند بر شما برساند . ولی من شما را به یك راه نزدیك و فراوان آذوقه‌ای راه می‌نمایم‌که که زودتر از چنگال آنان رهایی یابند ، انتونیوس در اینجا بـه اندیشه فـرورفت و

1-Domitius Aenobarbus

این بر او سنگین می‌آمد که به پیمان اشکانیان اعتماد ننماید و به هرحال این‌پیشنهاد را پسندید که لشکر خود را از راهی که کوتاهتر و آذوقه‌اش فراوان‌تر است راه ببرد ولی از مرد آماردی ضمانت خواست تا بتواند بـر وی اعتماد کند . آماردی گفت : مرا بند کنید تا هنگامی که شما را آسوده به جای ایمنی برسانم . او را بند نمودند و دو روز در بند راه می‌نمود روزسوم که آنتونیوس دیگر پروایی از دشمن نداشت و گستاخ و بیباك راه می‌پیمود و سپاهیان سامان صف خود را به هم زده آزادانه راه می‌پیمودند، راهنما ناگهان رودی را درکنار راه دید که دیوار آن را شکسته و آب رابه راه سرداده بودند وخود پیدا بودکه این کار رابه عمدکرده بودند . از اینجا راهنما به ترس افتاده دانست که دشمن نزدیك است و آن کار را برای همین کرده‌اندکه پیشرفت رومیان را دیرترگردانند. چگونگی را به‌آنتونیوس خبرداده یادآوری‌کرد باید آماده وهوشیارباشید. آنتونیوس بیدرنگ به‌کارپرداخته فلاخن‌اندازان و کمانداران را به فاصله‌هایی که بایستی داشته باشند گذارد و سپاه را به سامان آورد . هنوز سرگرم این کار بود که ناگهان دشمن از هرسوی پدیدار گردید و همه بر آن می‌کوشیدند که رومیان را فرو گیرند و آنان را ازهم بپراکنند سوارگان سبك اسلحهٔ بـر دشمن تاختند . از آنسوی هم تیرباران آغاز گردیـد . فلاخن‌اندازان و کمان‌داران رومی سخت کوشیده با تیر و سنگ گـزند بسیار بر دشمن می‌رسانیدند و این بود که اشکانیان دیگر نایستاده به دور رفتند لیکن پس از اندکی دوباره پدید آمده به رومیان تاختند و دسته سوارگان‌گالیایی به جلوشتافته مردانه جنگ نمودند و بار دیگر آنان را دور راندند . چون شیوه جنگ و هجوم اشکانیان دانسته شد آنتونیوس دیگر نخواست که کمانداران و فلاخن‌اندازان در دنباله لشکر باشند بلکه بردست راست ودست چپ نیز ازآنان برگماشت و بدینسان آراسته و آماده راه می‌پیمود به دستور او سوارگان بایستی جلو دشمن را بگیرند ولی نبایستی از دنبال آنان رفته از لشکر دور بیفتد . در چهار روز دیگـر چندان هجومی از دشمن نشد و از انبوهی‌آنان هم کاسته شده بود . زیرا زمستان که فرا رسیده بیشتر اسبان روانه زمستانگاهها شده بودند .

اما در روز پنجم فلاویوس‌گالوس[1] که یکی از سرکردگان و خود جـوان غیرتمندی بود ودسته بزرگی را زیرفرمان داشت نزد آنتونیوس‌آمده ازاوخواستار گردید که دسته‌ای از پیادگان دنباله لشکر و دسته‌ای از سوارگان جلـو لشکر را برگزیده به او بسپارنـد که بـه دستیاری آنان کار باارزشی را انجام دهد و چـون آنتونیوس خواهش او را پذیرفت با آن سپاه بر دشمن تاخته و چون آنان را دور راند، دوباره باز پس نگشته (بدانسان که دیگران می‌کردند) بلکه درمیدان ایستاده همچنان به جنگ و نبرد پرداخت و دلیریها از خود می‌نمود . سرکردگان کـه در دنباله لشکر بودند چون از دور او را می‌دیدند که همچنان پیش رفته ازجمع لشکر بسیار دورمی‌افتد، کسی نزد وی فرستاده یادآوری کردند که بازگردد ولی اوتوجهی به این یادآوری نکرد . گفته‌اند که تیتوس[2] دفتردار به درفشهـا چسبیده آنان را برگردانید وبه‌گالوس بدگفت و نکوهش کرد که به خیره‌آنهمه دلاوران را به‌کشتن می‌دهد . گالوس او را دشنام داده به سپاهیان فرمان ایستادگی داد. تیتوس‌برآشفته و سپاهیان را برداشته وبازگشت . ولی گالوس به دشمن هجوم برد وچون‌دسته‌هایی ازپشت سراوآمدند به محاصره افتاد وکس فرستاده یاری خواست ولی‌سرکردگان دسته‌های پیاده که یکی ازایشان‌کانیدیوس[3] دوست خاص‌آنتونیوس‌بود سهو بزرگی کردند . بدینسان که به جای حمله دسته‌جمعی دسته کوچکی از سپاه را فرستادند و چون آنان شکست یافته بازگشتند دسته کوچك دیگری را فرستادند ، و هم چنین که نزدیك بود سامان همه لشکر به‌هم بخورد که خود آنتونیوس در پیشروی‌لشکر چگونگی را دریافته با لژیون سوم به یاری شتافت و از میان گریختگان گذشته با دشمن روبرو گردید و جلو آنان را گرفت .

در این گیر و دار سه‌هزار تن کشته شده و پنج‌هزار تن زخمی به لشکرگاه آورده شد و یکی از زخمیان همان گالوس بود کهٔ چهار تیر به تنش رسیده بود و ازهمان زخمها درگذشت. آنتونیوس از چادری به‌چادردیگری رفته‌حال‌زخمیان را

1- Flavius Callus
2-Titus
3- Canidius

می‌پرسید و ازحال زار آنان متأثر گردیده اشك می‌ریخت، ولی سپاهیان با چهره‌های باز دست او را گرفته خرسندی می‌نمودند و از او خواستار می‌شدند که به چادر خود بازگردد واورا سردار و امپراتورخود نامیده می‌گفتند : اگرشما تندرست‌باشید ما آسوده و تندرست هستیم یك کلمه می‌توان گفت که تاریخ هرگز چنین سرداری را بر سرچنان لشکری نشان نداده است .

زبان و سادگی رفتار و گفتار و دهش و پاکی دل را یکجا داشت ، به هر حال این چیرگی آخر که دشمن را رویداد آنان را چندان دلیر ساخت که به‌جای سستی و بی‌پروایی که تا کنون می‌نمودند این زمان سخت کوشیده تا می‌توانستند برومیان نزدیك می‌شدند و سراسر شب را در پیرامون چادرها و بنه‌هـای رومیان بسر می‌بردند . چون روز شد دسته‌های انبوه دیگری نیز رسیدند که شماره همگی آنان چنانکه‌گفته‌اند به‌چهل‌هزارسواره می‌رسید. پادشاه اشکانی قراولان خود رانیز فرستاده بود و از اینجا پیدا بود که او به فیروزی خود اطمینان داشت . زیرا خود پادشاه هرگز در جنگی حاضر نمی‌شود . آنتونیوس می‌خواست نطقی برای‌سپاهیان بکند و برای آنکه اثر آن بیشتر باشد جامهٔ سوگـواری در تن خود کرد . ولـی دوستان اونپسندیدند واین بود که با جامهٔ ارغوانی سرداری بیرون‌آمد و نطقی‌کرده ازسپاهیان‌آنانی‌را که ایستادگی‌نموده بودند ستایش‌کرده‌وآنهائی‌را که‌گریخته‌بودند نکوهش نمود که‌آن دسته پاسخ سپاسگزاری دادند و این دسته پوزش خواسته‌گفتند به‌هرسزایی که‌سزاواربدانندما آماده‌ایم‌اگرچه کشتن‌ده‌تن‌یکی‌یا هرسزای‌دیگری‌باشد.

تنها این خواهش را از شما داریم که این خطای ما را فراموش کـرده دل خود را رنجیده مدارید. آنتونیوس این را شنیده دستهای‌خود را به آسمان برداشته از خدایان خواستار گردید که اگـر در برابر آنهمه نوازشهایـی که از او دریغ نداشته‌اند اکنون شکنجه‌هایی برو روا می‌شمارند همه آنها را بر خود او تنها روا داشته سپاه او را همیشه فیروز گردانند . روز دیگر رومیان آماده‌تر و آراسته‌تـر راه می‌پیمودند و اشکانیان که گستاخ شده چنین می‌پنداشتند . بیشتر برای تاراج آمده‌اند تابرای جنگ برخلاف امید خود امروزایستادگی‌بیشتردیدند. چون رومیان

تیر می‌باریدند ناگزیر شدند خود را دور بکشند لیکن در پایین آمدن از پشته‌ای که بر سر راه بود باز دو دسته‌ای به هم رسیدند و چون رومیان آهسته‌گام برمی‌داشتند اشکانیان تیر بر روی آنان می‌باریدند . پیادگان سنگین اسلحه روی به دشمن نهاده دسته‌های سبک اسلحه‌را درمیان گرفتند . صف پیشین ایشان سپرها را جلو گرفتند و صف دوم سپرهای خود را بر سرهای آنان باز داشتند و صف سوم سپرهای خود را بر سر اینان بازداشتند ، و همچنان تا آخر صف‌ها که بدینسان روی صف‌ها را بپوشانیدندبدانسان که‌سقف‌خانه‌ای‌را بپوشانند. هرچه می‌رسید برسپرها می‌خورد بی آنکه آسیبی‌به کسی‌برساندا‌شکانیان که از بالا نگاه می کردند چون رومیان رادیدند که زانو بزمین نهاده‌اند پنداشتند مگر اینان فرسوده گردیده و درمانده‌اند . این بود که کمانها را دور انداخته و نیزه‌ها را به دست گرفته به‌هجوم پرداختند . رومیان این دیده باخروش و غریو از جا جهیدند و با آنان جنگ تن‌به‌تن کرده گروهی را دور راندند . پس از این هرروز آن نمایش جنگی برپا بود و بدینسان رومیان روزانه جزاندك مسافتی نمی‌پیمودند . از آنسوی گرسنگی در میان ایشان پدید آمده بود . زیرا گندم بسیار کم به دست می‌آید و بر سر این مقدار کم نیز بایستی جنگ کنند . پس از همه آنها وسیله برای آرد کردن و نان پختن نداشتند . زیرا همه این وسایل را درپشت سرگذارده بودند و اسبهای آنها بسیاری مرده، وبازمانده را هم برای کشیدن زخمیان و بیماران به کار می‌بردند . خوردنی در لشکر چندان کمیاب گردیده بود که هر «کواتر» آتنی[1] از گندم به پنجاه درهم فروش می‌رفت وهرقرضی‌ازنان جوین با نقره به‌سنگینی خودآن برابربود. و چون می‌خواستندگیاه بخورندگیاهی که آدمیان می‌خوردند کمترپیدا می کردند واین بود که‌به‌گیاه‌های‌دیگر پرداختند ازجمله‌گیاهی‌بود هر که می‌خورد اول‌عقل‌خود را می‌باخت وسپس‌می‌مرد. این کس‌ازهمه‌چیزهای‌جهان‌بی‌خبرمی‌گردیدوتنها کاری که می‌نمود سنگهای‌بزرگ از اینجابه آنجامی‌بردواین کاررا چنان‌باشوق‌ودلخواه‌انجام‌می‌داد که‌توگویی‌نتیجه‌مهمی‌از

۱ــ بمعنی یك چارك است .

انجام آن انتظار دارد . در همه لشکرگاه که نگاه می‌کردی چیزی دیده نمی‌شد. مگراین کسانی که سنگها را از اینسومی کشیدند. آنگاه صفرای زیادی قی میکردند سپس هم افتاده می‌مردند، شراب که پادزهر مشهوراست آن نیز چارد به درد اینان نمی‌کرد. آنتونیوس چون اینان را می‌دید که افتاده می‌میرند چندباربه‌حسرت گفت « ای ده‌هزارنفر» وبر آن ده‌هزارتن یونانی همراهان گزنفون که راهشان بس دورتر و دشمن ایشان بس نیرومندتر از این رومیان بود و با این همه آسوده و بیگزندبه یونان‌بازگشتند آفرین می‌خواند، اشکانیان‌چون می‌دیدند که نمی‌توانندسپاه روم را ازهم‌بپراکنند، یا سامان جنگی‌ایشان را به‌هم بزنند و آن همه ایستادگی از آنان دیده و آسیب می‌یافتند بار دیگر با دادن آذوقه مهربانـی آغاز کردند و کمانهـا را باز کرده نزد اینان می‌آمدند و چنین می‌گفتند : ما به خانهای خـود می‌رویم و دیگـر کشاکشی با شما نخواهیم داشت تنها چند دسته مادی از دنبال شما خواهند آمـد و این نه برای آزار شما بلکه برای پاسبانی پاره‌ای آبادیهاست . این گفته رومیان را به آغوش می‌کشیدند و به مهربانی بدرود می‌گفتند. از این‌کار بار دیگر رومیان دل پر از امید کردند و چون شنیده بودند که در کوهستان آب پیدا نمی‌شود بار دیگر بر آن سر شدند که راه دشت را پیش‌گیرند و چون بسیج آن راد می‌کردند ناگهان مثرادات نامی پسر عموی مونه‌زس به لشکرگاه آمد و چون به آنجا رسید کسی را که زبان اشکانی یا سریانی بداند به ترجمانی خواست تا به دستیاری او سخن خود را بگوید: الکساندر آنتیوخی (انطاکی) را که‌یکی ازدوستان آنتونیوس بود نزد وی آوردند و او نخست نام خود را برده سپس مونه‌زس را یاد کرد و گفت که او همیشه خواستار نیکی از بهر رومیان می‌باشد پس از آن یکرشته پشته‌ها را که از دور نمایان بود نشان داده چنین گفت : « همه سپاهیان اشکانی در آنجا گرد آمده چشم براه شما دارند . زیرا این دشت بـه آن کوهها خـواهد رسید و اشکانیان امیدوارند که شما فریب نویدهای ایشان را خورده راه جلگه و دشت را پیش گیرید تا در آنجا برشما بتازند . این راست است که شما در کوهستان آب نیافته‌وازناهمواری‌راه سخت فرسوده خواهید گردید لیکن بدانید که اگر راه دشت

را پیش گیرید بی‌شك سرنوشت آنتونیوس همان سرنوشت کراسوس خواهدبود».

این را گفته بی‌درنگ بازگشت . انتونیوس ازسخن او به‌ترس افتاده دوستان خود را بخواند تا رأیی بزنند و آن مرد آماردی را پیش خود بخواند . آماردی به همان عقیده بود که میترادات داشت و چنین گفت ، که در دشت چه دشمن در جلو باشد وچه‌نباشد چون راهها پیدا نیست ، به آسانی می‌توان راه را گم کرد و این خود علت مهم دیگری است که باید از آن راه روی برتافت. اما کوه اگرچه ناهموار است و آب در آنجا یافت نمی‌شود .

ولی‌شما یکروزبیشتردرآن نخواهید بود. از این سخنان، آنتونیوس اندیشه خود را تغییر داده راه کوه را پیش گرفت و به سپاهیان دستور دادکه هرکسی آب یکروزه راه خود را همراه بردارد . و چون بسیاری از ایشان ظرف همراه نداشتند خودهای خود را پرآب می‌ساختند . از آنسوی خبر به اشکانیان رسیده برخلاف رسم خود همان شبانه از دنبال رومیان براه افتادند و هنگام بالا آمدن آفتاب بود که بر دنبالهٔ سپاه حمله آوردند . این سپاهیان که در یك شب پنج میل راه آمده و سخت فرسوده شده و از بیخوابی سخت درمانده بودند با این حال ناگهان دشمن را در پشت سر خود دریافتند ، و این بود که به یکبارگی دلهای خود را باختند . به ویژه از این جهت که سامان خود را به همزده و آماده جنگ نبودند و چون ناگزیر به جنگ ایستادند از تلاشی که به کار می‌بردند تشنگی بیشتر می‌گردید و بیشتر آزار می‌کشیدند. دسته‌های پیشین سپاه به رودی رسیدندکه آب سرد وصافی داشت ولی آب معدنی وتلخی بودکه چون سپاهیان از آن خوردند بیدرنگ‌روده‌ها را به درد آورده تشنگی را بیشتر گردانید . راهنمای آماردی پیش از آن این رود را خبر داده بود ولی سپاهیان خودداری نکردند وکسانی را که جلوگیری از ایشان می‌نمودند پس زده خود را به‌آب می‌رسانیدند . آنتونیوس از اینسو به‌آنسودویده از سپاهیان خواهش می‌کرد که اندکی هم شکیبایی نمایند تا برود دیگری در آن نزدیکی که آب گوارایی دارد برسند و از آن پس راه چندان سخت و ناهموار است که دشمن دیگر نخواهند توانست از دنبال ایشان بیایند . سپس فرمان داد که

بانگ باز گشت بلند نمایند تا آن دسته که جنگ می کنند بازگردند و دستور داد چادرها رابرافراشتند تا سپاه اندکی ازفرسودگی‌درآیند. ولی‌چادرها تازه‌برافراشته شده واشکانیان به‌عادت خود بازمی‌گشتندکه بار دیگرمیترادات فرارسیده‌الکساندر را که آن بار با وی گفتگو کرده بود دیدار نموده چنین گفت : « من نیکخواهانه این راهنمایی را به آنتونیوس می کنم که در اینجا دیـر نکرده و همینکه سپاهیان اندکی آسایش یافتند بیدرنگ روانـه شوند تا زودتر خود را بـه آن رود دیگر برسانند زیرا اشکانیان تنها تاآنجا دنبال ایشان‌کرده ازآنجا فراترنخواهند گذشت» الکساندر این خبر را به آنتونیوس رسانید و او دستور داد ظرفهای زرینی بـرای میترادات بردندکه چندانکه می‌توانست درزیررختهای خود پنهان سازد وی‌ازآنها برداشت و بیدرنگ بازگشت . هنوز روز به پایان نرسیده بودکه آنتونیوس فرمان داد چادرها را برچیدند وسپاهیان روانه شدند بی‌آنکه دیگرآسیبی از دشمن به‌آنان برسد . ولی به واسطه پیش‌آمدی در میان خود ایشان آن شب را با بدترین حالـی بسر دادند که هرگز مانند آن حال را ندیده بودند . شرح چگونگی آنکه کسانی از خود رومیان هرکسی را که پولدار می‌شناختند کشته پولهای او را بـه تـاراج می‌بردند و بربنه این و آن زده هرچه می‌یافتند می‌بردند سرانجام نیز دست به‌کالا و اموال خود آنتونیوس دراز کردند که میزهای او را شکسته و فنجانها را خرد کرده درمیان خود بخش نمودند درنتیجه تاراجگری اینان غوغایی درمیان برخاسته خروش و فریاد به سراسر لشکر پیچید و در همه‌جا چنین پنداشتند که دشمن بـه لشکرگاه هجوم آورده است . آنتونیوس از شنیدن‌آن خبر چندان نـومید گردیـد که مردی را به‌نام رهامنوس[1] که بندهٔ‌آزادکرده‌اش بود واین زمان درمیان پاسبانان خاص بود پیش خود خوانده با سوگند از او پیمان گرفت که هر زمان که فرمان دهد شمشیر خود را به شکم او فرو ببرد و سپس سر او را از تن جدا گردانـد . زیرا که نمی‌خواست زنده به دست دشمن بیافتد یا پس ازمرگ لاشهٔ اوشناخته‌شود در آن هنگام که او این سخنان ناامیدانهٔ را بر زبان می‌راند ودوستانی درپیرامون

1- Rehamnus

وی‌اشك‌ازدیده‌می‌باریدندناگهان‌راهنمای‌آماردی‌فرارسیدآنان‌راازآن نومیدی بیرون زیراثابت‌کردکه‌این سردی‌هوا ورطوبت‌آن که‌درتنفس خودآن‌را می‌یابند دلیل‌است که به آن رود نزدیك می‌باشند .

دراین میان ازلشکرهم خبر رسید که همه‌آن غوغاها از رهگذر خود سپاهیان می‌باشد و هرگز پای دشمن در میان نبوده . آنتونیوس بـرای فرونشانـدن غوغـا فرمان ایستادن‌داد که سپاهیان اندکی آسایش نمایند. چون روز شد ودرلشکراندکی آرامشی پدید آمده بـود که ناگهان تیرهـای اشکانیان در بالای سر دنبالـه لشکر باریدن آغاز کرد .

این هنگام نیز سبك اسلحه‌گان به جنگ پرداختند و پیادگان سنگین اسلحه به پشتیبانی آنان برخاستند . ولی دشمن بیش از این ایشان را دنبال نکرد و چون دسته‌های پیشین سپاه آن رود را از دور می‌دیدند آنتونیوس سوارگان را بـه کنار آب فرستاده که آنان در جلـو دشمن به پاسبانـی بایستند تا زخمیان و بیماران را بگذرانند . این زمان همه سپاه آسوده گردید و ازآب آن رود آزادانه می‌نوشیدند زیرا اشکانیان همین که چشمشان به رود افتاد کمانها را باز کرده و روی به‌رومیان آورده چنین گفتند : « به آزادی از آب بگذرید » سپس ازدلیری‌آنها ستایش‌هایی کردند. همه سپاه ازرودگذشته درآنسوی به آسایش نشستند وچون چندان اعتمادی به گفتهٔ دشمنان نداشتند همچنان آماده و هوشیار راه را پیش گرفتند .

آنتونیوس در ارمنستان

شش روز پس از آن جنگ آخرین بود که به کنار رود اراکس[1] (ارس) رسیدند وازتندی وژرفی‌آب‌خودراگذشتن ازآن بیمناك می‌دیدند وچون خبری هم می‌رسیدند که دشمن کمینی درآنجا دارد و به هنگام گـذشتن ایشان ازآب برسر ایشان خواهند تاخت از این جهت سخت ترسناك بودند . ولی بی‌هیچ‌گونه‌گزندی از آب گذشته و چون خود را در خاك ارمنستان دیدند به یکبار دل آسوده شدند و

1– Arax

همچون کشتی نشینانی که پس از گرفتاری به طـوفان به خشکـی برسند از شادی زمین را می‌بوسیدند و همدیگر را به آغوش می‌کشیدند و چون در راه که می‌رفتند از بسکه خوردنی فراوان و بی‌اندازه بوده و بی‌اختیار می‌خوردند و این‌بارهم خود را گرفتار استسقا واسهال خونی ساختند . در اینجا آنتونیوس به دقت شماره سپاه کرد بیست‌هزار پیاده و چهارهزار سواره را از دست داده بود که یك نیم بیشتر آن نه از دست دشمن بلکه از گزند بیماری نابود شده بودند. راه‌نوردی ایشان از بیرون شهر فراآتا تا اینجا بیست‌وهفت روز طول کشیده و در این مدت در هفده نبرد بر دشمن چیره درآمده بودند ولی چون نتوانسته بودند که ایشان را دنبال کنند چندان نتیجه از آن فیروزیها در دست نداشتند از اینجا بود که باعث هدررفتن رنجهای خود را ارتاوازدا پادشاه ارمنستان می‌شماردند . زیرا او بود که شانزده‌هزار سوار را کـه از جهت ساز و برگ همچون خود ایرانیان بودند و به رسم جنگ آنـان آشنایی داشتند و در هنگام دنبال کردن می‌تـوانستند کار بس سودمندی را انجـام دهند برداشته با خویشتن به ارمنستان برد و نتیجه این کار او بود که اشکانیان هر شکستی که می‌یافتند بهَ آسانی و زودی جبران آن را کرده دوباره باز می‌گشتند و باردیگر به حمله و هجوم می‌پرداختند . از این جهت رومیان همگی خواستارهجوم بر ارمنستان بودند که از آرتا وازداکینه بازجویند. ولی خود آنتونیوس دوراندیشانه می‌دید که سپاهیان او فرسوده می‌باشند و آنچه را که برای چنان هجومی لازم است با خود ندارند . این بود که از چنان آهنگی چشم پوشید ولی زمان دیگری که به ارمنستان درآمده بود آرتاوازدس را با مهرو نوید پیش خود بخواند وچون‌بیامد دستگیرش‌گردانیده به اسکندریه برد و درآنجا جشن فیروزی به نام این کار گرفت و این خود از کارهایی بود که به رومیان سخت ناگوار آمد زیرا دیدند کـه همه سرفرازیهای کشور ایشان از برای کلئوپاترا ارزانی مصر می‌شود. ولی این داستان در زمان دیگری رویداده نه در این زمان باری آنتونیوس با سپاه در سرمای سخت

زمستان با شتاب بسیار راه می‌پیمود و با طوفانهای سخت برف دچار بود و از این رهگذر هم هشت‌هزارتن از سپاه خود را از دست داده تنها با دسته اندکی به‌جایی که دیه سفید می‌نامیدند و جایی در کنار دریا میانه سیدون[1] و بیروتوس[2] رسید و دراینجا درنگ کرده برای رسیدن کلئوپاترا منتظر نشست و چون او دیـر کـرد از ناشکیبی روزها را با میخوارگی به سر می‌داد و چه‌بسا که بی‌تابی بی‌اندازه نموده هنگام ناهـار یا شام چند بار از سر میز برخاسته و بیرون مـی‌آمد تا ببیند آیا او رسیده یا نـه. سرانجام کلئوپاترا به بندر رسید و با خـویشتن رخت وپول برای سپاهیان آورده بود . برخی گفته‌اند که تنها رخت را او آورده بود و پول از خود آنتونیوس بود که به نام وی خرج می‌کرد. زمانی پس از آن پیشامدها میانه پادشاه ماد با فراهات پادشاه اشکانی کشاکش و رنجیدگی پدید آمد و چنانکه گفته‌اند این در نتیجه بخش کردن مالهای تاراجی بود که از رومیان گرفته بودند، شاه ماد سخت می‌ترسید که مبادا پادشاهی خود را از دست دهد و این بود کـه فرستادگانـی نزد آنتونیوس فرستاد که با او پیمانی برای جنگ و دشمنی با شاه ماد ببندد . از این پیش‌آمد آنتونیوس امیدهایی در دل خود پرورد بدینسان که آنچه را که در آن لشکرکشی بر سر اشکانیان نیازمند بود و نداشت این زمان خواهـد داشت و آن سوارگان وتیراندازان است. از اینرو بار دیگر به‌بسیج سپاه ولشکرکشی پرداخت که به ارمنستان بیاید ودر آنجا درکنار آراکس‌با مادهامتحدشده و دوباره بااشکانیان جنگ آغاز کند ولی از آنسوی زنش اوکتاویا در روم خواستار دیدار وی گردیده از قیصر اجازه سفر خواست و چنانکه بسیاری از مؤلفان نوشته‌انـد قیصر از این جهت اجازه داد که چون آنتونیوس او را نپذیرد از این راه بهانه برای جنگ به دست قیصر بیافتد .

اوکتاویا تازه به آتن رسیده بود که نامه‌هایی از آنتونیوس به او رسید که از قصد خود به لشکرکشی دیگری خبر داده و خواستار شده بود که اوکتاویا در

1- Sidon

2- Birutus

آتن منتظر بنشیند . اوکتاویا اگرچه از علت راستین این کار ناآگاه نبود و سخت برو ناگوار می‌آمد ولی به شکیبایی گرائیده و دوباره کسی را فرستاده پرسید که آیا ارمغانهایی را که با خـودآورده است یکجا بفـرستد زیـرا رخت برای سپاهیان و گردونه‌های بارکش وگاووگوسفند وپول وهدیه‌هابرای دوستان وسرکردگان آنتونیوس با خود داشت . نیز دوهزارتن سپاهی برگزیده با برگ و ساز زیبا همراه آورده بود که پاسبانان خاص آنتونیوس باشند . این پیام را از ونیگرا[1] نامـی که از دوستان نزدیك آنتونیوس بود آورد و ستایش‌های بسیار از اوکتاویا مـی‌کرد. کلئوپاترا دریافت که رقیب او می‌رسد و سخت بیمناك بود از اینکه اگر اوکتاویا بـه آنجا درآید و با آنتونیوس زندگانی کند و آنتونیوس او را ترك کند، به نیرنگ پرداخته چنین وانمود که مهر آنتونیوس دل او را فرا گـرفته و عشق او بیتابش ساخته از پایش می‌اندازد ، از راه کم‌خواری تن خود را کاهیده چنین وانمود که از غـم لاغر گردیده هر زمان که آنتونیوس به اطاق درمی‌آمد پا روی خندان و باز چشم به چهره او می‌دوخت و چون او بیرون می‌رفت چشمها را خیره و خود را سست و افسرده می‌نمود . به حیله اشك از دیده ریخته با این حال خود را بـه آنتونیوس نشان می‌داد ، همین که او چشمش می‌افتاد با شتاب اشکها را پاك می‌کرد و چنین وانمود کهٔ نمی‌خواهد آنتونیوس از گریه او آگاه شود ، آنتونیوس سرگرم بسیج سفر به ماد بود . عوامل کلئوپاترا بیکار نایستاده می‌کوشیدند که او را ازآن سفر بازدارند وبراونکوهش‌می‌کردند که‌سنگدلانه یك زنی را که بی‌او زندگی‌نمی‌تواند از خود دور می‌سازد . گاهی به گفتگو درآمده چنین می‌گفتند : راست است که اوکتاویا ، زن شماست و از جهت بـرادرش قیصر شایسته چنان پـایگاه و چنان لقب می‌بـاشد ولی کلئوپاترا پادشاه چندیـن مردمان گونـاگون است و از آن جهت رضایت داده که همیشه با شما باشد زیـرا او اگر از شما دور شود دیگـر زنده نخواهد ماند . با این سخنان آنتونیوس را فریب می‌دادند و او باور می‌کرد که راستی کلئوپاترا بی‌او زندگی نخواهد توانست و این بود که سفر خود را به‌ماد

1– Niger

تا تابستان آینده به تأخیر انداخته همراه آن زن به اسکندریه مصربازگشت باآنکه خبرهایی می‌رسید که اشکانیان گرفتار جنگهایی در درون کشور خود می‌باشند و کارهای ایشان سخت برآشفته است لیکن به هنگام دیگری که سفر به آنسوی کرد با پادشاه ماد پیمان همدستی بسته دختری از او که هنوز کوچك بود بزنی بـرای پسر خود که از کلئوپاترا داشت بگرفت وچون این زمان‌گرفتاراندیشهٔ درباره‌جنگ با قیصر بود زود از آنجا بازگشت[1] .

توضیحاتی در بارهٔ این جنگ ، مجموع سپاه آنتونیوس را دراین‌جنگ مورخان در حدود یکصدهزارتن نوشته‌اند از این قرار :

افـواج یا لژیون‌هـای رومی مشتمل بر چهل‌هزار نفر که شانزده لژیون را تشکیل می‌داد .

سواره‌نظام کلتی و ایبری (اسپانیایی) و گالیایی (فـرانسوی) مشتمل بـر ده‌هزار نفر ،

قوای امدادی ۳۰هزارنفر که همه سواران سبك‌اسلحه بودند ،

هفت‌هزارتن پیاده و شش‌هزارتن سواره‌نظام ارمنی ،

هفت‌هزارنفر دیگرعمله واکره وخدمتگزاران این قشون عظیم بودند .

فرهات فقط ۴۰هزارسوارپارتی منجمله ۴۰۰تن آزاده‌که ازملازمان شخصی او بودند و شاید ده‌هزار سوار مادی برای مقابله با لشکر دشمن دراختیارداشت‌کـه مجموعاً عدد ایشان بالـغ بر۵۰هزارتن می‌شد . اما اوازاین عده قلیل خوب استفاده کرد و توانست با این شمار کمتر عدهٔ کثیری را از پای درآورد . تلفات رومیان دراین جنگ بسیار سنگینتربود. زیرا از $\frac{1}{4}$ مجموع جنگجویان دشمن(۲۴۰۰۰نفر) به $\frac{1}{3}$ عقبه لشکر با اسباب و لوازم و باروبنه ایشان یکباره از دست رفت . و تقریباً این سفر برای سپاه روم بهٔ قیمت جان ۳۵هزارتن در ظرف هجده‌نبردکه در هنگام عقب‌نشینی وجنگ با پارتها یا پارتی‌ها روی داد تمام شد . در این میان هشت‌هزار

۱ـ کسروی ، گلچینی از پلوتارك ج ۲ ص ۲۳۷ـ۲۶۱

تن بر اثر عبور ازفلات ارمنستان‌بسبب سرما و کولاك جان سپردند. زخمیان گروه گروه می‌مردند. اگر آرتاوازدس پادشاه ارمنستان به‌رومیان‌اجازه نمی‌داد که رومیان زمستان را درارمنستان به‌سربرند قوای رومی‌به‌کلی تلف میشد و کسی‌باقی نمی‌ماند که‌بازگشته‌سرگذشت وقایع رانقل نماید. فرهات شاهنشاه اشکانی این فتح نمایان راجشن‌گرفت وبفرمود برروی پرچمهای رومی‌که به غنیمت‌گرفته بودند وصورت آنتونیوس و کلئوپاترا برآن منقوش بود صورت او را نقش کنند. علل شکست رومیان در این جنك به دلایل ذیل بود :

یکی آنکه اصولاً رومیان بنا به عادت دیرین خود از اوضاع جغرافیایی و وضع آب و هوای ممالکی‌که بآنها لشکرمی‌کشیدند بی‌اطلاع بودند. دیگرآنکه شتاب بسیار آنتونیوس در آغازکردن جنك همان عاقبتی را برای او به بار آورد که قرنها بعد ناپلئون اول درلشکرکشی به‌روسیه دچارآن شد زیرا به دلیل بی‌نظمی و عدم انظباطی که در رفتار سربازان حتی پیش ازشروع به عقب‌نشینی ظاهرشد، آنتونیوس درکنارشهرفرادته‌سپا خود را ناگزیر دیدکه برای برقراری انضباط‌کلیه فرماندهان دوگروهی را که سنگری را به خطر افکنده بودند از نفرات آنها ازهر ده نفر یك نفر را اعدام کند وجیرهٔ تمام آن فوج را محدود به جونماید وفرمانده کل آن لشکرها را با دشنام و پرخاش از خدمت برکنار سازد.

باید دانست که افراد این دو گـروه همه در حین عقب‌نشینی تسلیم دشمن شدند وعاقبت هم‌کار به سرکشی و طغیا نمختصری‌کشید، و سربازان‌اشیاء ولوازم زرین سردارخود را غارت کردند واو را چندان ناامید ساختندکه به‌فکرخودکشی افتاد. اما رومیان مثل همیشه به‌دنبال یك خائن می‌گشتند وبهانه‌کردندکه‌ارتاوازدس ارمنی که حداکثر می‌توان گفت از فداکاری در این جنك دریغ ورزیدآنتونیوس را به چنین اقدامی فریفته و بعد هم عمداً به‌کمك ستاتیانوس نرفته است. اما برای هیچیك از این دو اتهام دلیلی نمی‌توان اقامه‌کرد. برای پارتی‌ها نتایج غیر مستقیم جنك مهمتر از خـود جنك بـود. شکست و ناکامـی آنتونیوس متمم شکست کراسوس بود گویا ثابت شده بود که پارتیها را در سرزمین خـود از هیچ‌جـانب

نمی‌توان مورد حمله قراردادا .

روایت پلوتارك را روایات دیوکاسیوس (کتاب ۴۹ بند ۲۵) و استرابن (کتاب ۱۱ فصل ۱۳ بند ۳) تکمیل می‌کند .

بنا به این روایات آنتونیوس در ابتدا می‌خواست همان راهی‌را که کراسوس پیموده به پیماید و در بین‌النهرین با پارتیها به جنگ پردازد . ولی چون به فرات رسید مشاهده کرد که پارتیان استحکامات عظیمی در برابر دشمن مهیا کردند از این جهت‌از جنگ‌در آنجا منصرف‌شده به‌سوی ارمنستان‌رفت. در ارمنستان‌پادشاه آنجا به وی‌گفت چون پادشاه ماد به‌کمك پارتیها به‌کنار فرات رفته او می‌تواند ازاین موقع استفاده‌کرده ماد آتروپاتن را تسخیر کند . از این جهت آنتونیوس سپاه خود را به دو بخش کرده قسمتی را به‌اوپ‌پیوس استاتیانوس Oppius Statianus سردار خود سپرده که به‌آلات محاصره و قلعه‌کوبی از دنبال او بیاید و خود به سوی شهر فرآسپا روانه شد . هنگامی که آنتونیوس به فراآسپا رسید مشاهده کرد که دیوارهایش محکم ولی عدهٔ پادگان آن‌کم می‌باشد . پس از آن پادشاه ماد آتروپاتن باپادشاه پارت‌در رسیدند وچون موقع شهر را محکم‌و آن‌را دوراز خطر دیدند بازگشته به مقابل استاتیانوس شتافتندو او را شکست داده هلاك ساختند ۲.

آنتونیوس پس‌ازشکست استاتیانوس ورفتن پادشاه ارمنستان در وضع بدی افتاد و چون زمستان سر می‌رسید بر آن شد که عقب‌نشینی کند . چون هنوز راضی نمی‌شد که اقرار به شکست خود کند وامیدوار بود که پارتیها در عوض‌عقب‌نشینی پرچم‌ها واسرای رومی راکه درجنگ کراسوس گرفته بودند پس بدهند وپارتیها به‌سفاهت او می‌خندیدند ، چون دید زمستان فرا میرسد عقب‌نشینی کرد . در

۱ـ تاریخ پارت ص ۱۱۱ ، گوتشمید ص ۱۵۳-۱۵۴

Tarn - the Cambridge Ancient History Volx, P. 71-75

۲ـ ایران باستان ج ۳ ص ۲۳۷۲-۲۳۷۴

Rawlinson , G. Parthia, P. 203-218

عقب‌نشینی ، اودوراه در پیش داشت ، یکی راه دست‌چپ که ازجلگه‌ها می‌گذشت دیگر راه دست راست که از کوهستانها عبور می‌کـرد و راهی دشوارتر بود . آنتونیوس از بیم پارتیها راه کوهستانی را پیش گرفت که شاید راه بین تبریز و تخت‌سلیمان‌کنونی در نزدیکی تکاب باشد و طریقی را که به ارس منتهی می‌شد در پیش‌گرفت . تا دو روز از حملات دشمن خیال او راحت بـود از روز سوم پارتیهاپیدا شدند ودر مدت ۱۹ روز رومیان راگام به‌گام دنبال‌کردند وتلفات‌بسیاری به ایشان وارد ساختند . اما راجع به شهر فراآتا بایدگفت که این شهر از شهرهای بزرگ ماد آتروپاتن بود وظاهراً پایتخت پادشاهان‌آن‌قوم به شمار می‌رفت پلوتارك نام این‌شهررا فراآتا و دیون‌کاسیوس ، پرسپا،یا پر آسپا واسترابن‌ورا نوشته وگفته‌اند که از ساحل رود ارس تااین شهر دوهزاروچهارصد استادفاصله بوده است . چون هراستاد تقریباً معادل با ۱۷۴ ذرع می‌شود در این صورت از کنار ارس تا شهر مزبور تقریباً ۴۵ فرسخ می‌شود . پلوتارك در تاریخ‌خود نوشته‌که درفاصله یك‌روز راه از فراآ تا چمن بسیار بزرگی بوده‌که رومیان ستوران خود را درآنجا به چرا می‌بردند . از این جمله اعتمادالسلطنه در تاریخ خود استنباط‌کرده که این شهر به جای شهر **ابهر** امروز در نزدیکی زنجان بوده‌است .

جرج راولینسون از قول برادر خود هانری راولینسون نقل‌کرده گوید که شهر فراآتا در محل تخت‌سلیمان کنونی در نزدیکی تکاب بـوده است . استرابن می‌نویسد که پادشاهان آذربایجان تابستان را درکازا (گنزکاپاشیز) و زمستان در ورا به سر می‌بردند . باز اعتمادالسلطنه حدس می‌زند کـه ورا ممکن است ناحیه گرمرود باشد و مؤید آن این‌گفته پلوتارك‌را دانسته که می‌گوید لشکر آنتونیوس هنگامی‌که شکست خوردند و عقب می‌نشستند به‌آب تلخی رسیدند شاید آن‌رود همان آجی‌چای و تلخه‌رود باشد که از حوالی سراب و گرمرود می‌گذرد ، چون این مورخ تصریح‌کرده‌که لشکریان آنتونیوس راه طرف راست را گرفتند و راه طرف راست که کوهستان می‌باشد دامنه‌کوه‌سبلان‌است پس‌می‌توان‌گفت‌آنتونیوس

از سراب وگرمرورو از دامنهٔ سبلان به طرف شمال سمت اهر و قراجه‌داغ رفته و از ارس عبور کرده است [1] .

نتیجهٔ این جنگ. نیروئی که آنتونیوس برای جنگ با اشکانیان تجهیز نموده بود بزرگترین قوائی بود که تا آن روز ازطرف یك کشور خارجی به ایران اعزام می‌شد . به قول پلوتارك : « سپاهی به این عظمت آسیا را بـه لرزه درآورد و هندی‌های آن‌طرف باختر را نگران ومتوحش ساخت. » به‌علاوه آنتوان برخلاف کراسوس فرمانده‌ای رشید و لایق بوده و در میان افراد خود نفوذ کلمه داشت و سربازانش او را به‌حد پرستش دوست می‌داشتند .

عدم موفقیت آنتوان وشکست و عقب‌نشینی فلاکت‌بار او دولت جهانگیر روم‌راازغلبه برایران به‌کلی مأیوس ساخت و اکتاویوس که به امپراتوری روم‌رسید عقیده‌مند شد که فرات باید سرحد بین دولتین شود و رومیـان من بعد قدمی از آنجا فراتر نگذارند . این مطلب را مخصوصاً دروصیت‌نامه خویش قید کـرد تا امپراتوران بعد از او هم برخلاف مصالح دولت روم رفتـار نکنند . بنا بـرهمین عقیده اوکتاویوس روابط دوستانه بین دولتین برقرار شد که تقریباً بیش از یکصد سال به طول انجامید و در طی این مدت‌گرچه بعضی‌گفتگوها و زد و خـوردهای مختصری برسر ارمنستان بین طرفین رخ داد و تجاوزاتی به سرحدات یکدیگر کردند ولی هیچیك به‌جنگ حقیقی منتهی نشد [2] .

فرهات و مادآتروپاتن ، ناحیه‌کوچك آتروپاتن (آذربایجان) ناگزیر بود که همهٔ سختیهای جنگ را تحمل‌کند و در مقابل رومیان سپر بلای سرزمین پارت بشود . چون قوای پارت به مراتب بیشتر از نیروی کمکی سپاه آذربایجان بود در هنگام تقسیم غنائم جنگی این اختلاف در قوا به خوبی‌آشکار شد و آرتا- و ازدس پادشاه ماد در این‌کشاکش خود را مغبون یافت چون سهم بیشتری را از

۱ــ دررالتیجان فی‌تاریخ بنی‌الاشکان ج ۲ ص ۱۶۳ــ۱۶۰

۲ــ جنگهای هفتصدساله ایران و روم ص ۲۸

فرهات طلب کرد ، شاهنشاه اشکانی ادعای اورا باطل شمرده همهٔ غنائم جنگی را حق خود می‌دانست . شاه ماد چون از فرهات قطع امید کرد در سال ۳۵ ق. م برای اتحاد باآنتونیوس رسولی به‌بندر فنیسی فرستاد ووی را برانگیخت که‌دیگر باره به ایران لشکرکشد و پیغام داد اگر این بار سردار روم به مشرق زمین آید ، آذربایجان همهٔ قوای خود را تحت اختیار او خواهـد گذاشت . آنتونیوس کـه آرتاوازدس ارمنی را به تهمت خیانت اسیرکرده و ارمنستان را تحت نفوذ خود داشت در ۳۳ ق. م. باآرتاوازدس پادشاه ماد در کنار رود ارس ملاقات کرد و با او پیمان بست که قسمتی از ارمنستان یعنی ناحیهٔ سمباکه Symbace کـه پیشتر از آن ماد بود به او واگذارد ، و نیروی کمکی رومی را نیز برای جنگی با پارتها در اختیار او قرار داد ، و درعوض برای مقابله با اکتاویوس که رقیب او بود از سربازان مادی استفاده کرد . در بهار سال ۳۳ پیش از میلادآنتونیوس ازاسکندریه مصر متوجه ایران شد و برای برقراری خویشاوندی بین‌خود وآرتاوازدس مادی یوتاپه Yotape ، دختر اورا به همسری فرزند خود الکساندرکه از ملکه کلئوپاتر داشت درآورد این عروس و داماد هنوز خیلی نوجوان بودند . آنتونیوس پس‌از این وصلت پسر خود الکساندر راکه داماد پادشاه آذربایجان بود لقب شاهنشاهی ارمنستان وآذربایجان و ایران داد . سپس پرچمهایی راکه در شکست استاتیانوس از دست داده بود نیز پس‌گرفت . حرکات آنتونیوس بـاعث رنجش اکتاویوس قیصر رومگردید و برای جنگ باآنتوان و حفظ شرافت خواهرش که زن وی بود به مقابل او لشکر فرستاد . در این میان آرتاکزس Artaxes که از اسارت پدرش به‌دست‌آنتونیوس ناراحت بـود به‌علاوه ملك موروث خودرا در معرض‌اضمحلال می‌دیدگریخته ، به فرهات چهارم پناه برد و از اوطلب یاری‌کرد . آنتونیوس که دشمنی بزرگتر یعنی اوکتاویوس را در برابر خود می‌دید قوای مادی را به نزد خود نگاه داشت . فرهات‌که مراقب اوضاع بود بالشکری به‌آذربایجان درآمد و آرتاوازدس مادی را شکست داده اسیرساخت و دیگر باره مادو آذربایجان به‌دست

پارتیان افتاد . رومیانیکه در ارمنستان مانده بودند معدوم شدند و آرتاگزس پسر پادشاه ارمنستان در سال ۲۰ پیش ازمیلاد به‌امر فرهات به‌پادشاهی ارمنستان رسید. اما چون اندکی پس از آن در کشور پارت بـرای تصرف تـاج وتخت جنگهای خانگی درگرفت ، آرتاوازدس پادشاه ماد از زندان‌گریخته و بـا همه‌کسانش به دولت روم پناهنده شد . پس از شکست آنتونیوس ، اکتاویوس در امپراتوری روم بی‌رقیب شد .

اساس سیاست او در شرق این بودکه نخست مرز روم را با پارت مستحکم کند ، سپس تا آن اندازه‌که ممکن است این مرزرا به سوی مشرق پیش برد . ولی هیچگاه به اجرای قسمت دوم سیاست خود توفیق نیافت . و چنین عقیده‌مند شد که فرات باید سرحد دولتین روم و ایران باشد و رومیان از آن تجاوز نکنند . بنا براین مناسبات دوستانه ایران وروم‌کم‌کم بهبود پذیرفت وتقریباً بیش ازیکصد سال جنگ بزرگی بین‌آن دو اتفاق نیفتاد ۱ .

در سال ۳۱ پیش از میلاد لشکر کلئوپاترا و آنتونیـوس در جنگ اکتیوم Actium شکست‌فاحشی خوردودو هردواز بیم‌اسارت‌به دست‌اکتاویوس قیصر ناچار شدندکه دست به خودکشی زنند و بدین‌ترتیب رقیب بزرگی مانند آنتونیوس از پیش پای اکتاویوس قیصر برداشته شد .

قیام تیردات برفرهات یوستی‌نیوس می‌نویسدکه فرهات چهارم پس از پیروزی برآنتونیوس بیش از پیش مغرور شده بنای ستم و بیداد را گذاشت ، تـا حدی‌که مردم براو شوریده تیردات‌نامی را که از عموزادگان او بود به پادشاهی برداشتند و فرهات را از پادشاهی بینداختند . (۳۲ ق. م) تیردات و فرهـات هریك جداگانه رسولی نزد اکتاویوس اگوستوس قیصر روم فـرستادند و به سود خویش از وی یاری خواستند ، اکتاویوس دراین هنگام برحریف خودآنتونیوس هنوزکاملاً چیره نشده بود از این رو سفیران هریك از ایشان را به‌سخنانی‌دلپذیر

۱ـ در رالتیجان ص ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، گوتشمید ص ۱۵۴ ، تاریخ پارت ص ۱۱۴

امیدوار ساخت و به هیچکدام یاری نکرد . در سال ۳۰ پیش از میلاد هنگامی که اکتاویوس اگوستوس هنوز درکشور مصر بود تیردات از فرهات شکست خورده به سوریه‌گریخت و در پناه قیصر قرارگرفت . در همان سال سفیرانی از جانب فرهات با ارمغانهایی به مصر رفتند و از قیصر روم درخواست کردند که تیردات را به‌آنان تسلیم نماید . به قول یوستی‌نیوس ، اگوستوس سفیران فرهات راگرامی داشت ولی از تسلیم تیردات به ایشان خود داری کرد و گفت به پادشاه خود بگویید که من به تیردات هرگز برعلیه شما کمك نمیکنم ، ولی‌چون به‌کشور من پناه آورده تسلیم‌کردن او موافق شأن دولت روم نیست . دیگر باره فرهات به عادت مألوف دست به بیداد و ستم برگشاد و از آن حوادث تلخی که بروی گذشته بود پند نگرفت . مردم ایران دیگرباره براو شوریده او را از سلطنت برداشتند و تیردات را برای جلوس برتخت سلطنت به ایران دعوت کردند . فرهات نیز به سوی‌گرگان‌گریخت تا از مردم سکایی برای بازپس گرفتن تخت پادشاهی خویش‌کمك بگیرد .

به قول‌گوتشمید در فاصله بین ماه مارس و ژوئن سال ۳۲ ق . م سکه‌هایی از پادشاه ناشناسی دردست است‌که ظاهراً معارض فرهات بوده است . محتمل‌است که این پادشاه همان پسر فرهات باشد که برپدر شوریده و به دست اوکشته شده است . تیردات دوم از محلی نزدیك جزیره فرات‌که فعلاً به‌کوها Koha معروف است باکمك قبایل بیابانگرد عرب به دولت پارت حمله‌ور شد و چنان فرهات را غافلگیر کردکه او به پیروی از مهردات اول اشکانی همه زنان همخوابه خود را بکشت تا هیچیك از آنان به دست دشمن نیفتد . آنگاه گریخته به طرف مشرق رهسپار شد و کوچکترین پسر فرهات به دست تیردات افتاد . تیردات در ژوئن ۲۷ پیش از میلاد به سلطنت نشست . در این سال سکه‌هایی از فرهات چهارم و پادشاهی دیگر به نام : ارشك اورگه‌تس اوتوکراتراپی‌فانس‌فیل هلن Arsaces Eurgetes Autokrator Epiphanes philhellen در دست است که ظاهراً

فقط می‌تواند تیردات دوم باشد . در میان کتیبه‌هایی که در شوش پیدا شده یك قطعه ناقص وسرودست شکسته منظومی به دست‌آمده که کومون F. Cumont آن را به زمان فرهات چهارم منسوب ساخته این قطعه متضمن این مطلب است که : شورش‌تیردات ممکن‌است عمومیت پیدا کند و نام نیك سرداری‌بزرگ که آنتونیوس را شکست داده برباد دهد .

جرج راولینسون می‌نویسد که طغیان و سلطنت تیردات و فرار فرهات به سوی خراسان درسال ۳۳ ق. م بوده ومدت سلطنت تیردات ۳ سال است . اگرچه بعضی مسکوکات که در موزه لندن وجود دارد و متعلق به تیردات است مورخ به تاریخ ۲۶ پیش ازمیلاد می‌باشد .[۱]

گریختن فرهات به‌گرگان

فرهات به گرگان رفته و ازآنجا نزد سکاهای آسیای وسطی رهسپار شد . سکاهایی که فرهات به نزد ایشان پناه برد ازقوم تخار بودند به نظرمی‌آید هنگامی که وی به نزد سکاها پناه برد جنگهای داخلی بین قبایل‌ایشان به شدت خود رسیده بود ونتیجه‌آن در تعیین سرنوشت پناهنده پارتی تأثیرقطعی داشته است . در روم چون چنین اعمالی درسرنوشت تیردات که تاآن زمان دست نشانده‌آنان بود تأثیر داشت همه با دقت بدان توجه می‌کردند . هوراس شاعر معروف رومی مکرر به این اخبار اشاره می‌کند ، ومی‌توان استنباط کرد اطلاعاتی را که می‌دهد بر پایهٔ خیالباقی‌های شاعرانه استوارنیست . گوتشمید عقیده داردکه فرهات‌نزد تخارهایی رفت که به باختروسیستان و رخج یعنی نواحی غربی افغانستان امروزحمله‌ورشده بودند . تیردات سپس با لشکری جرار از سکاها برای باز ستاندن تخت و تاج خود به ایران‌آمد . درحین نزدیك شدن لشکر سکاها تیردات بدون جنگ جای خالی‌کرد وکوچکترین پسرفرهات را برداشته نزد اکتاویوس قیصر روم که‌دراین زمان پس از بازگشتنش از مصر در سوریه به سرمی‌برد رفت (۳۰ ق . م) و پسر

۱ـ دررالتیجان ج ۲ ص۱۷۸ـ۱۸۴، گوتشمید ص۱۵۵، تاریخ‌پارت ص۱۱۵ـ۱۱۷

فرهات را به اوتسلیم کرده وبه قول دیوکاسیوس کمك او را برای برانداختن فرهاد خواستار شد . به قول یوستی‌نوس تیرداد با عدهٔ زیادی ازطرفدارانش به‌اگوستوس که درآن زمان در اسپانیا مشغول جنگ بود پناه برد و پسرك کوچك فرهات را که به عنوان گروگان دراختیارداشت به اوتسلیم کرد . در اول مارس سال۲۶ ق.م فرهات سفیری به نزد اکتاویوس فرستاد وتیرداد وپسرخود را طلب کرد . قیصر نامهٔفرهات رابه مجلس‌سنای روم عرضه داشت . نمایندگان‌آن مجلس‌چنین مصلحت دیدندکه قیصرتیرداد را نه به ایران بفرستد ونه به وی یاری کند ، اما پسرفرهات‌را به ایران فرستد .

صلح فرهات با روم

اگوستوس‌ازاختلاف بین فرهات وتیردات استفاده‌کرده خواست تا متقابلاً امتیازی به دست‌آورد اوازفرهات خواست اسیران جنگی را که در نبردکراسوس وآنتونیوس به دست ایرانیان افتاده بود ونیزهمهٔ درفشهای رومی را به او تحویل دهد . اما از پس دادن تیردادبه فرهات خودداری کرد و بدین ترتیب باب‌صلح بین دولتین مفتوح‌گردید[1]

استراد پرچمها واسیران رومی

بعد از مذاکرات بسیار بین ایران و روم پرچم‌ها و اسیران رومی که در جنگهای کراسوس وآنتونیوس به دست پارتها افتاده بود به ایشان پس داده شد . فرهات اسیران وپرچم‌ها را نزد تیبریوس Tiberius سردار روم که دراین زمان‌از طرف اکتاویوس اگوستوس فرمانروای ارمنستان بود فرستاد تا وی‌آنها رابه دربار قیصربفرستد . هنگامی‌که پرچم‌ها به روم رسید قیصر ومجلس سنای روم زیاده از حد شادمان گردیدند . سپس به فرمان قیصرمعبدی برای مارس Mars خدای‌جنگ بناکرده واین پرچم‌ها را درآنجا به یادگارگذاشتند . اگوستوس‌قیصرفرمان داد در

۱ـ گوتشمید ص۱۷۴ـ۱۷۵، دررالتیجان ص۱۷۹ـ۱۷۴

ضرابخانه روم مدالی ضرب کرده دریك طرف آن صورت یکی ازسپاهیان اشکانی که پرچم رومی را به دست گرفته وزانو به زمین زده و آن رابا احترام به اکتاویوس اگوستوس تقدیم می‌دارد با صورت قیصر نقش کردند . و درطرف دیگر آن مدال طاق نصرتی را رسم نمودند که بالای طاق ارابه‌ای قراردارد که چهار اسب آن را می‌کشد . هوراس شاعر معروف روم در اشعار خود به این فیروزی بزرگ اشاره کرده و دراین ابیات قیصر را سروده است چنانکه گوید : « مادام که اگوستوس زنده است هیچ کس از پارتها بیم نخواهد داشت . »

اما در پارت تسلیم رایگان پرچم‌ها و اسیران رومی مورد انتقاد و اعتراض بزرگان ومردم واقع شد و آتش نفرت ودشمنی همه‌جا برافروخته گشت. این تحویل درسال ۲۰ پیش ازمیلاد هنگام اقامت اگوستوس درسوریه انجام پذیرفت . این خود جای پرسش است که اگر وضع داخلی دولت اشکانی براثر سوء سیاست پادشاه آشفته نبود آیا فرهات به چنین اقدامی دست می آزید یا نه ؟ از اکتبر سال ۲۳ پیش ازمیلاد دیگر ضرب سکه در پارت به پانزده سال بعد موکول می‌شود واین خود نشان مطمئنی است ازاوضاع متزلزل و آشفتهٔ آن دولت. تنها سکه‌ای که ازتمام مدت سلطنت بعدی فرهات دردست داریم ، سکه‌ای است به تاریخ ده پیش ازمیلاد که گویا به مناسبت خاصی ضرب شده است وشاید این مناسبت خاص زمامداری مجدد او پس ازبرکناری موقت وی باشد . یوسیفوس فلاویوس Jusephus Flavius مورخ معروف یهودی درتاریخ خود از پادشاهی به نام میترادات (میترادات) نام می‌برد که در پارت بین سالهای دوازده تا نه پیش از میلاد در ایران پادشاهی می‌کرده است . ظاهراً اوهمان کسی است که هرودس Herodes پادشاه یهود را به همدستی با او برضد روم متهم کردند . محتمل است که درهمین ایام سرزمین مادآتروپاتن ازدولت اشکانی مجزا شده و در سالهای ۲۰ تا ۲ ق.م از روم تقاضای فرستادن پادشاهی برای خود کرده باشد. براثراین تقاضا رومیان آریوبرزن دوم پسر آرتاوازدس پادشاه پیشین را برای سلطنت به ماد کوچك (آذربایجان) فرستادند . این اخبارهمه دلیل

بـر مخالفت مـردم بـر ضد شاهنشاه ایران است . ولـی جزئیات این وقایـع در دست نیسـت[1] .

داستان کنیزك رومی و فرهات

یوسیفوس فلاویوس می‌نویسد اوکتاویوس اگوستوس برای استحکام روابط خود با دولت اشکانی هدایای بسیاری بـه پیش فرهات فـرستاد از جمله کنیزکی ایتالیایی بود که ترموزا Thermusa نام داشت کـه به اختصار آن را در تـاریخ موزا Musa نوشته‌اند . آیا اودرباطن جاسوسه‌ای رومی بود یاآنکه فرستادن‌او بـه ایران برای ایجاد سلطه قلبی ومعنوی برفرهات بود درست معلوم نیست . ازنوشتهٔ پوستی که برروی پارشومن به خط یونانی دراورامان کردستان به دست‌آمده معلوم می‌شود که فرهات را دست‌کم چهار شاهـزن یا زن عقدی بوده است کـه نخستین نامش اولنیر Oleneir و دومی کلئوپاتـرا Cleopatra وسومی بسیرتا Baseirta وچهارمی بیستی‌باناپس Bistheibanaps نام داشت . فـرهاد ایـن زن را نیز بر دیگر زنان خود افزود و اورا سوگلی حرم خویش قـرارداد . نام این زن برسکه‌های اشکانی مویزا Moysa آمده است . تاریخ‌آمدن اورا بـه دربار ایران بایستی پیش از سال ۲۰ ق . م دانست . بعضی نـوشته‌اند که وی در باز پس فـرستادن پرچمها و اسیران رومی دست داشته است . اگـرچنین باشد بایستی‌آمدن وی بـه ایـران پیش‌ازآن واقعه بوده باشد . فرهات از این زن پسری پیدا کرد که به زبان پهلوی فرهاتك نام داشت و رومیان اورافراتاکس Frataces خوانـده‌اند ونام او مصغرنام فرهـات است . پس از آن دیگر روابط بین ایران و روم به صلح وصفا گرایید ، رومیان از دعاوی ارضی خود نسبت به ایـران صرفنظر کردند . «تاسی ـ توس و دیوکاسیوس نوشته‌اند » که اکتاویوس اگوستوس در وصیت نامهٔ خـود نوشت که کشور روم درفرات به حد طبیعـی خود رسیده است و رومیان نبایداز آن حـد تجاوز کنند . ازقیاصرهٔ روم تیبریوس مفاد ایـن وصیت را سخت مراعات

۱ـ دررالتیجان ص۱۸۱ ، گوتشمید ص۱۷۵ـ۱۷۶ ، تاریخ پارت ص۱۲۲

می‌کرد . پس از وی دیگران هـم کم و بیش به رعایت آن علاقه‌مند بودند[1]

گروگان فرستادن فرهاد پسرانش را به روم

استرابن جغرافی دان قدیم (کتاب شانزده فصل ۱ بند ۲۸) می‌نویسد : که فرهات به تحریك و اصرار موزا با مارکوس تیتوس Marcus Titus سردار روم که از ۱۱ تا ۷ ق . م فرمانروای سوریه بود در حدود بین‌النهـرین ملاقات کرد و بـا وی قرارگذاشت که چهار پسر خود را به عنوان اظهـار خصوصیت و خلوص نیت به طور گروگان به دربار اگوستوس بفـرستد و آن چهارپسرچنین‌نام داشتند: ونونس Venones (ونـون) سراسپادن Seraspadones ، روداسپ Rhodaspes و فراآتس Phraates. ایـن واقعه در ده تا نه سال قبل از میلاد اتفاق افتاد . بـدین ترتیب وی چهار تن از پسران بـالغ خود را به همراه دو تن از زنانش و چهارتن از پسران آنها توسط مـارکوس تیتوس به نـزد اگوستوس فرستاد . ظاهرا وی‌این کار را بـه تحریك زنش ملکه موزا کرد و قصد وی از اینکار آن بود که افـراد ناراضی و مخالفان ولیعهدی فرزند کوچکش فـرهاتك را که ازملکه موزا داشت از ایران دور کرده باشد .

در روم این‌شاهزادگان مورد استقبال مقامات دولتی‌قرارگرفتند واحتراماتی شایسته دربارهٔ ایشان مجری شد. یکی از این شاهزارگان کـه فرهات نام داشت و همنام پدر خود بود معبدی بـه‌نام خدای ایزیس Isis درنمی Nemi بناکرد . اسم دوتن از چهارشاهزاده نامبرده را درکتیبه‌ای در روم یافته‌اند و مضمون‌آن به‌رومی چنین است :

Seraspadones Phraatis Arsasis Regum regis Parthus, Rohodaspes Phraatis Arsasis regum regis Parthus.

یعنی سراسپادن ارشك فرهات شاهنشاه پارت ، روداسپس ارشك فـرهات

---

۱ ـ دررالتیجـان ص ۱۸۰ ، ایـران باستان ج ۳ ص ۲۳۸۱ ، تاریـخ پـارت ص ۱۱۸ ، ۱۲۱

شاهنشاه پارت [1]

اختلاف مجدد ایران وروم برسر ارمنستان ـ پس از آنکه آرتاکزس شاهزاده ارمنی ، ارمنستان را از پادگان رومی که در آن کشور از زمان آنتونیوس مستقر شده بود پاك ساخت به پشتیبانی ایـران خود را شاه ارمنستان خواند ، در حدود ۲۰ پیش از میلاد مردم ارمنستان از این پادشاه ناراضی شده از اگوستوس خواستار شدند که برادر اوتیگران را برای پـادشاهی به ارمنستان فرستد . قیصر درخواستشان را پذیرفته تیگران‌را بالشکری به سرداری تیبریوس به‌آن‌کشوراعزام داشت و او را به سلطنت ارمنستان رسانید و نیز ارمنستان‌کوچك را به انضمام بعضی از سرزمین‌هایی کـه درکلیکیه قرار داشت به آرخه‌لائوس Archelaus پادشاه‌کاپادوکیه اعطا کرد پس از چندی تیگران در ۶ پیش از میلاد درگذشت . ارمنیان بدون‌آنکه از نظر قیصر مطلع‌گردند پسر اوراکه نیز تیگران نام داشت و در زمان پدرش در ادارهٔ‌کشور شریك بود برتخت نشانیدند . قیصر این اقدام را برخلاف شئون روم دانسته لشکری به ارمنستان فرستاد[2] .

و آرتاوازدس نامی راکه نسب او درست معلوم نیست برتخت آن کشور نشانید . در نتیجه شورشی برضد پادشاه جدید رویداد و هواخواهان رومی او را از ارمنستان بیرون‌کردند و تیگران نام دیگری را برتخت سلطنت نشاندند . سپس رومیان ساکت ننشستند و قیصر دستور دادکایوس پسرخواندهٔ او با لشکری به‌یاری آرتاوازدس رود ناچار ارمنیان دست استمداد به سوی ایران دراز کردند . فرهات چهارم‌که تیگران را تأییدکرده بود چون باروم در صلح و دوستی می‌زیست‌سفیری به دربار اکتاویوس فرستاد و از جهت امداد تیگران عذرخواهی کرد . در پاسخ نامه‌ای‌که اگوست اکتاویوس به فرهات نوشت او را شاهنشاه نخوانده تنها به‌ذکر

۱ـ دررالتیجان ص ۱۸۲ ، تاریخ پارت ص ۱۲۲ ، ایران‌باستان ص ۳۸۲

2- Anderson, the Cambridge Ancient History, vol.x,P. 273-277

نام او اکتفا کرد . فرهات هم درمقابل نامه‌ای به‌قیصر نوشته واو را تنها اکتاویوس خواند . کایوس Caius مقارن سال اول میلادی از سوریه با لشکری بـه سوی ارمنستان روانه شد و می‌خواست که آرتاوازدس را دوباره به تخت سلطنت بنشاند که ناگهان وی بمرد . پس از مرگ آرتاوازدس تیگران نامه‌ای به ضمیمهٔ هدایایی به دربار قیصر فرستاد و سلطنت ارمنستان را از وی درخواست کرد . قیصرپذیرفته استدعای او را قبول کرد و به‌اونوشت به‌نزدکایوس رود و منشور سلطنت‌ارمنستان را از وی دریافت کند ، اما تیگران از کایوس می‌ترسید و جـرئت رفتن به شام را نداشت . در این ضمن‌کایوس فرمانی از اکتاویوس دریافت داشت که در آن نوشته بود که با فرهات صلح کند وحدود ایران از طرف سوریه فرات وازطرف‌ارمنستان رود ارس باشد . کایوس سپس درخواست ملاقات با پادشاه ایران کرد . شاهنشاه ایران در ساحل فرات با وی دیدار کرد و قرارداد صلحی بین طرفین بسته شد . پس از آن‌کایوس با لشکری جرار به ارمنستان رفت و آن‌کشور را اشغال نمود و تیگران را بیرون رانده آریوبرزن نامی راکه از شاهزادگان آذربایجان و جوانی خوش‌سیما و خردمند بود به پادشاهی ارمنستان رسانید[1] .

ارتباط بین‌یهود واشکانیان چنانکه درشرح‌حال اردگفتیم هیرکانوس[2] رئیس‌کاهنان یهود که در سال ۳۹ قبل از میلاد پارتیها او را اسیر کرده و به ایران برده بودند در زمان فرهات آزاد شده بر آن شد که به‌کشور خود یهودیه بازگردد. توضیح آنکه هرودیس پادشاه جدید یهودیه در سال ۳۷ ق . م . سفیری نزدفرهات چهارم فرستاد وآزادی او را استدعا نمود . با اینکه جماعت‌کثیری از مردم یهود با آزادی وبازگشت اوبه فلسطین راضی نبودند فرهات اورا آزاد نموده به‌کشورش

۱ـ دررالتیجان ص ۱۸۲–۱۸۴، تاریخ پارت ص ۱۱۹

Rawlinson G. Farthia, P. 219-226

2- Hyrcanus

فرستاد . گرچه‌هیرکانوس‌گوشهایش‌بریده شده‌ودیگر شایستگی کهانت معبداورشلیم را نداشت ، با این وصف دوستان و هواخواهانش او را به مال یاری کرده و به اورشلیم آوردند .

وی مدتی در آن شهر به احترام می‌زیست . تا اینکه در ۳۰ ق . م مورد سوء ظن هیرودیس پادشاه یهود قرارگرفت و به حکم وی به قتل رسید . در همان ایام فروراس[1] برادر خود هیرودیس نیز به خیانت متهم شد و در صدد فـرار از یهودیه و پناه بردن به‌کشور ایران افتاد .

پارتیها از دیرباز روابط دوستانه‌ای با یهود داشتند . هم در امور سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی به‌آنان یاری می‌کردند . در بین سالهای ۱۲ تا ۹ ق . م میترادات چهارم که تخت و تاج فرهات چهارم را موقتاً غصب کرده و به جای او نشسته بود با یهودیان روابط نزدیك داشت ، چنانکه به قول یوسیفوس‌ـ فلاویوس وی از طرف رومیان به همکاری با هرودیس پادشاه یهودیه برضد دولت روم متهم‌گردید . در سال ششم ق . م بین پارتیها و یهودیان بابل اختلاف افتاد و شخصی یهودی به نام زاماریس[2] به اتفاق یکصد نفر از کسان و بستگان خود بـا پانصد سوار مسلح از بابل‌گریخته به انطاکیه شام رفت و به‌نزد فرمانروای رومی سوریه سنتیوس‌ساتورنیوس[3] پناه برد .

این‌شخص یك تاجر معمولی یهودی در شهر بابل نبود بلکه از رجال و صاحبان زمین و از اشراف ثروتمند و با نفوذ محل به شمار می‌رفت . بسیاری از یهودیان بابل مانند زاماریس صاحب زمینهای وسیع بودند . حتی در زمانی‌که بابل مرکزیت تجاری داشته آنان به زمین‌داری اشتغال می‌ورزیدند . این واقعه معلوم می‌داردکه اوضاع دولت اشکانی به قدری آشفته و در هم بوده که یك بازرگان با پانصد سوار مسلح ناگزیر به جلای از وطن شده است .

1- Pheroars
2- Zamaris
3- Sentius Saturnius

شاید که زاماریس نامبرده در انقلابی که علیه فرهاته به ظهور رسیده و در طغیان میترادات چهارم دستی داشته است . چون زاماریس به خدمت ساتورنینوس فرمانروای رومی سوریه رسید مورد استقبال و پذیرایی شایان قرارگرفت واراضی وسیعی در ناحیه اولاتا[1] نزدیك دفنه[2] از طرف روم بـه وی اهداء شد . حتی هیرودیس پادشاه یهودیه نیزقطعه‌زمینی وسیع درناحیه باتانیا[3] با امتیازات وحقوق فراوان از جمله معافیت از پرداخت مالیات ارضی به‌او اعطاکرد.[4]

سرانجام کار فرهات به‌قول‌یوسیفوس مورخ‌یهودی بعد از قیام‌میترادات چهارم در پارت در بین بزرگان و مردم نارضائی و خشم بسیاری علیه فرهات‌چهارم به علت مسترد داشتن پرچمهای رومی که بدیشان بلاعوض و بـه رایگان داده شده بود برپاگردید . در این زمان فرهات به سن پیری رسیده بود . پسرش فـرهاتك می‌ترسید که چون پدرس پیر شده میل سالهای پیش را به مادرش ملکهٔ موزانداشته باشد و بالنتیجه به جای او یکی از برادرانش راکه در روم بوده‌اند طلب کـرده به ولیعهدی برگزینند . از این جهت به قول راولینسون با مادرش دست یکی کرده به پدرش زهر خورانیده او را در ۶۵ یا ۶۶ سالگی هلاك ساخت . قتل وی ظاهراً درسال دوم ق . م رویداده است . باید دانست فرهات چهارم که برادران وپدرخود ارد راکشته‌بود پس ازسی وپنج سال سلطنت به‌تیر انتقام الهی‌گرفتار شده به‌دست زن و معشوقه و محبوبهٔ خود و پسر کوچك خویس که او را بیش ازدیگر فرزندان دوست می‌داشت کشته شد[5] .

1- Ulatha

2- Daphne

3- Batanaea

۴ـ تاریخ پارت ص ۱۰۱ ، ۱۲۳ ، گوتشمید ص ۱۷۴

۱ـ دررالتیجان ص ۱۸۶ ، تاریخ پارت ص ۱۲۲ و ۱۲۵

اشك پانزدهم ، فرهاتك

فرهاتك درسال دوم ق . م پس از كشتن پدر خود فرهاد چهارم به تخت نشست . چون نام وی فرهاتك بود وی را فرهاته پنجم خواندند . تاریخ نخستین سكهٔ او در ماه مه سال دوم ق . م است . از سكه‌های او چنین معلوم می‌شود كه پادشاهی وی از ۲ سال پیش از میلاد تا ۴ سال بعد از میلاد یعنی ۶ سال امتداد داشته است .

اختلاف ایران وروم برسر ارمنستان ـ چنانكه در پیش گفتیم در سال ۶ ق . م. تیگران پادشاه ارمنستان درگذشت . و مردم آن كشور بـه جای او دو فرزندش كه یكی پسربنام‌تیگران سوم‌ودیگری دختربه نام اراتو[1] بود متفقاً برتخت پادشاهی نشاندند . رومیان برای‌آنكه این سلطنت جدید راصحه بگذراند تیبریوس سردار معروف رومی را مأمور كردندكه برای‌آن‌كار رهسپـار ارمنستان شود ، ولی وی درآنگاه در جزیرهٔ رودس[2] اقامت‌گزیده بود . ظاهراً جهت توقف او در آن جزیره برای آن بود كـه قیصراگوستوس فرمان داده بود كه شاهزاده‌ای بـه نام آرتاوازدس دوم‌كه برادر تیگران دوم بود به جای وی به‌پادشاهی ارمنستان‌بفرستد. بنابرایـن تیگران سوم و اراتو از پادشاهی عزل شدند وآرتاوازدس دوم به جای ایشان برتخت سلطنت نشست . این شخص موردكینه ونفرت بیشترمردم ارمنستان بود و پارتی‌ها نیز او را دشمن می‌داشتند . در سال یكم ق . م مردم ارمنستان بـه كمك پارتیها ، آرتاوازدس دوم را از سلطنت عزل كرده مجدداً تیگران سوم بـا خواهرش اراتو را به سلطنت نشاندند . در همین زمان‌آریوبرزن شاه دست نشانده روم ازآذربایجان رانده شد وكمی پس از این واقعه خبری ازاو بـه عنوان‌پناهنده

1- Erato

2-- Rhodes

بی‌خانمان دردست است رومیان که نفوذ خود را در ارمنستان متزلزل می‌دیدند ، بـه فکر چاره افتادنـد ، اگوستوس قیصر نوهٔ دختری خود گایوس کیسر[1] را با لشکری به ارمنستان فرستاد ، در عین حال یکی از معتمدان خود راکه‌گویا مورخ مشهور ایـزیدورخاراکسی[2] بوده است مأموریت داده که به مشرق زمین رفته و اطلاعات دقیقی در بارهٔ مشرق‌زمین برای او گردآوری کند . این خود علامت بارزیست که دولت روم متوجه شده بود که دستگاه جاسوسی او به هیچوجه‌کافی و کامل نیست .

سفیرفرستادن‌فرهاتك به روم: هنگامی که‌خبرحرکت‌گایوس به‌ارمنستان به پارت رسید فرهاتك سفیرانی به نزد اکتاویـوس اگوست فرستاد تا اوضاع را برای او توضیح داده درضمن درخواست نماید که به‌برادرانش که درروم به‌عنوان گروگان به سر می‌بردند اجازهٔ بازگشت به میهن داده شود .

اگوست که می‌دانست منظور فرهاتك از خواندن برادرانش ازروم کشتن و نابودکردن ایشان است به‌درخواست اووقعی‌نگذاشته پاسخ اورا درکمال‌بی‌اعتنایی نوشت و درعنوان نامه اورا پادشاه نخواند و تنها او را به‌نام فرهات نامید ودرآن نامه تاکیدکرد او باید از عناوین « بی‌وثیقه » دست بردارد . ظاهراً منظور قیصر اگوستوس ازکلمهٔ وثیقهٔ سپردن بدون قید و شرط ارمنستان به روم بوده است .

بی‌اعتنایی اگوست به خرج فرهات پنجم که سری پرغرور داشت‌نرفت در پاسخی که خود به قیصرچنین نوشت : « این نامه‌ای است ازفرهات پنجم شاهنشاه پارت به قیصرروم » و عنوان اگوستوس و امپراتور را در نامهٔ خود حذف‌کرد . اگوست چون دید از تهدید اوکاری ساخته نشد نوادهٔ خودگایوس را به ارمنستان فرستاد تا نفوذ خود را در ارمنستان ولو اینکه به قیمت جنگ با پارتیها تمام شود برقرارکند ، فرهاتك متوجه خطر مداخله روم در ایران شد و ازبیم آنکه مبادقیصر

1- Gaius Caesar

2- Isidor of Charax

اگوستوس یکی از شاهزادگان پارتی را که در روم اقامت داشتند حمایت کرده و به پادشاهی رساند به‌ناچار تقاضای ملاقات باگایوس کرد . این ملاقات درجزیره‌ای از شط فرات روی داد. دولشکر ایران و روم روبروی یکدیگر ایستاده و مواظب حرکات هم بودند . بعد از این ملاقات دوستانه‌کار به تبادل ضیافت کشید ویك روز پادشاه اشکانی درسپاه روم به مهمانی رفت وروز دیگر سردار رومی به‌لشکرگاه پارتیها آمد و به صرف طعام مشغول شد .

ولیوس پاترکولوس[1] که از افسران رومی واز قضات روم بود ودرآنگاه درلشکرگایوس مقام داشت دروصف فرهاتك او را جوانی بسیار شایسته ومحتشم توصیف کرده است. بعد ازاین مذاکرات کدورت بین ایران و روم به‌صلح‌انجامید و قرار شدکه دولت اشکانی تمام دعاوی خـود را در ارمنستان موقوف سازد و چهار شاهزاده پارتی همچنان درروم بمانند .

گایوس پس از صلح بافرهاتك‌به‌ارمنستان‌رفت‌ودر آنجاشاهزاده آریوبرزن[2] پسر آرتابازوس[3] پادشاه ماد آتروپاتن (آذربایجان) را به‌شاهی ارمنستان منصوب کرد . ولی ارمنیها چون از این انتصاب ناراضی بودند سر بـه طغیان برداشتند . لاجرم‌گایوس برای سرکوبی ایشان روان شد . مخالفان در دژ آرتاگیرا[4] که از طرف آدون[5] شهرب آن‌ناحیه و دست نشاندهٔ پارتیان بود حمله‌آورد ند درنهم سپتامبر سال سوم میلادی در ضمن‌گفتگوی‌گایوس‌با آدون که ازاوخزائن پارتی را می‌خواست‌کار وی به مجادله‌کشید و آن سردارجوان رومی زخمی شد و براثراین زخم سال‌بعد به‌هلاکت‌رسید.

گرچه‌گایوس در ارمنستان جان خـود را از دست داد ولی چون خبر فتح

1- Velleius Paterculus
2- Ariobarzanes
3- Artabazus
4- Artagira
5- Addon

قطعی آن کشور به‌قیصر اگوستوس رسید، فتح نامه‌هایی به‌اطراف فرستاد وشاعران رومی‌چکامه‌هایی درمدح قیصروافتخارات اوبسرودند. آریوبرزن پادشاه مادی‌دست نشاندهٔ روم در ارمنستان در این اثناء بمرد و پسرش آرتا وازدس سوم به پادشاهی آن کشور نشست[1] .

فرهاتك ومادرش: چنانکه گفتیم مادر فرهاتك کنیزکسی رومی بـود و ته‌آموزااورانیا[2] نام داشت. « موزا » به زبان لاتین‌ویونانی نام‌نه‌نفر ازربةالنوعها بوده‌که همه را دختران زئوس یاژوپتر یعنی رب‌الارباب روم می‌دانستند . این ربةالنوعها هریك مظاهر هنر یونان وروم قدیم را تشکیل می‌دادند . مثلا هرودت دوره تاریخ عظیم خود را به نام ربةالنوعهای نه‌گانه به نه‌کتاب تقسیم‌کرده است. از این قرار .

۱- کلی‌یو (Clio) خداوند تاریخ .
۲- اوترپ (Euterpe) خداوند موسیقی .
۳- تالی (Thalie) خداوندکمدی .
۴- ملپومن (Melpomene) خداوند تراژدی
۵- ترپسیکور (Terpsichore) خداوند رقص .
۶- اراتو (Erato)خداوند شعر حزین .
۷- پولیم‌نی (Polymnie)خداوند غزل.
۷- اورانی (Uranie) خداوند نجوم .
۹- کالیوپ (Calliope)خداوند نطق وشعرحماسی[3] .

در دربار پادشاهان مشرق‌زمین در این دورهٔ نـامهای موزاهـا محبوبیت بخصوصی داشت چنانکه همسر آخرین پادشاه یونانی باختر هرمه‌ئوس ، موسوم

۱- دررالتیجان ص ۳ و۴ ، تاریخ پارت ص ۱۲۴-۱۲۸

2- Tsa Musa Urania

۳- دکتر هدایتی : ترجمهٔ تاریخ هرودت ج ۱ ص ۲۶

به‌کالی‌یوپ[1] بود ، وزن تیگران چهارم پادشاه ارمنستان اراتو نام داشت[2]

فرهاتك مادر خود را در سلطنت با خود شریك کرد و صورت خود و اورا به حالت توأمان برسکه‌های‌خویش نقش می‌نمود . سکه‌های دیگری ازاو به‌دست آمده‌که یك طرف سرفرهاتك‌که دوتاج وعلامت فتح برسر دارد و درطرف دیگر صورت سرموزا منقوش می‌باشد . مسکوکاتی که این شکل را دارد مورخ به سه تاریخ می‌باشد : یکی سال دوم و دیگری سال یکـم ق . م و سومی سال چهارم بعد از میلاد است[3] . یوسیفوس‌فلاویوس در تاریخ یهود (کتـاب ۱۸ بند ۲) به ازدواج فرهاتك با مادرش اشاره‌کرده است .

این عمل‌که در نظر یونانیان و رومیان بسیار زشت و ناپسند جلوه می‌کرد موافق عقاید مذهبی زردشتی مردم ایران در آن روزگار بود، زیرا رسم تزویج با اقارب نزدیك در اوستای قدیم و در میان مغان وزردشتیان شرعی و قانونی‌شناخته می‌شد . ظاهراً فرهاتك بااین عمل می‌خواسته روحانیان زردشتی را کـه در آن زمان پس ازقرنها نفوذی درایران به دست آورده بودند ، در مقابل مخالفان بسیار خویش طرفدار خودکرده باشد . مقارن میلاد مسیح نهضتی تازه از دین زردشت در ایران پیدا شده بـود ، این نهضت جدید را مدارکی‌کـه‌در خرابه‌های شهرنسا پیدا شده تأیید می‌کند ، ولی هنوز اکثریت مردم ایران زرتشتی نشده بودند .

ازدواج فرهاتك با مادر خویش درسال دوم میلادی بود . بسیاری ازمحققان عقیده دارندکه این واقعه دردنبال نهضت جدید دین زرتشتی است‌که در سرزمین پارت پیدا شده بود ، و دلیل دیگری است برپدید آمدن واکنش و احساسات ضد یونانی در ایران . ازدواج با محارم مسئله تازه‌ای در ایران نبود و چه بسا به پادشاهانی برمی‌خوریم‌که با خواهر و دختر خود تزویج کرده‌اند . حتی پادشاهان

1- Calliope

۲- گوتشمید ص ۱۷۷

۳- دررالتیجان ج ۳ ص ۵ و ۶ ، گوتشمید ص ۱۷۸

یونانی مصرهم خواهران خود را به زنی می‌گرفتند .

مقارن همین زمان است که رسم دادن اجساد مردگان به درندگان و پرندگان شکاری و لاشخورها در میان ایرانیان رواج پیدا می‌کند و این‌خود حاکی از بسط و توسعه‌کیش زردشتی درشاهنشاهی پارتی است[1] .

مرگ فرهاتك: به‌هرحال‌چون اکثر مردم غیرزردشتی ایران‌ازاین ازدواج ناراضی ، و نیز ازبی‌لیاقتی فرهاتك و تسلیم او در مقابل رومیان آزرده‌خاطر بودندبروی شوریدهٔ پس ازاکتبرسال‌چهارم میلادی اورا ازسلطنت انداختند ، وی ناگزیر شدکه گریخته به کشورروم پناه ببردسفیران پارتی که درسال‌چهارم یاپنجم میلادی از طرف اگوستوس در روم وپس از آن ازجانب بروتوس[2] درگرمانیا[3] پذیرفته شده بودند ظاهراً از طرف همین‌پادشاه برای‌حل گرفتاریهای اواعزام گردیده شده‌باشند[4] .ازسرانجام‌فرهاتك خبری‌نداریم، ظاهراً اوبه گمنامی در روم مرده است[5] القاب او در بعضی تواریخ به‌یونانی‌چنین آمده است :

« اورگه‌تس دیکائیوس‌اپی‌فانس فیل‌هلن » یعنی پادشاه نیکو ودادگر ونامدار و دوستدار یونانیان . از وقایع مهم‌آن زمان تولد حضرت عیسی‌مسیح درروزگار این پادشاه است که گویا در سال دوم سلطنت او روی داده باشد . یوسیفوس‌ـ فلاویوس (تاریخ یهود ۱۸ بند ۲) نوشته‌که بزرگان بر فرهاتك شوریده و او را

۱ـ اشکانیان ص ۱۰۰ـ۱۰۲ .

2- Brotus

3- Germania

۴ـ گوتشمید ص ۱۷۸ـ۱۷۹

۵ـ ایضاً گوتشمید ص ۱۷۸ به‌نقل از Monumentum Ancyanum کتاب پنجم ص ۵۴ .

خلع کردند پس‌از زدوخورد مختصری اورا کشتند[1] .

اشك شانزدهم هوراوده (ارد)

پس ازخلع فرهاتك از پادشاهی مجلستان مهستان ایران هوراوده نامی را که به یونانی اسم او را اورودس[2] (ارد)سوم نوشته‌اند و ازخاندان اشکانی بود بـه شاهی برداشتند. این شاهزاده از بیم فرهاتك پنهان وگمنام می‌زیست چون بزرگان کشور او را جسته و به وی به شاهی تبریك گفتند از این خبر غیر منتظره غرق حیرت شد .

بر خلاف انتظاری که ازاو می‌رفت هوراوده چون بـه شاهی نشست ستم و بیداد پیشه‌کرد و دست تعدی به مال و جان رعیت‌گشود ، به طوری که همه مردم از او متنفر کـردیدند . یوسیفوس‌فلاویوس مـورخ یهودی (کتاب ۱۸ بند ۲) می‌نویسد : بزرگان پارتی که همه مسلح بودند ناگهان بروی ریخته اورا بکشتند .

تاسی‌توس مورخ دیگر (۵۵ – ۱۲۰ م) رومی می‌نویسدکه‌ایرانیان‌دوتن از پادشاهان خود راکه بعد از فرهاد چهارم و پیش از اردوان سوم سلطنت می‌کردند یکی را پس از دیگری به سختی کشتند البته مراد او از این دوتن یکی فرهاتك پنجم و دیگری هوراوده است .مدت پادشاهی هوراوده چهارسال بودکه از ۴ تا ۸ سال پس از میلاد سلطنت می‌کرد . القاب وی به یونانی از این قرار بوده است : « اورگه‌تس دیکائیوس اپی‌فانس فیل‌هلن » یعنی شاه نیکـوکار دادگـر نامدار و دوستدار یونانیان . از این پادشاه سکه‌ای در دست است کـه تاریخ آن بنا به ماه کبیسهٔ سال ۳۱۷ سلوکی مطابق باپائیز سال ششم میلادی است[3] .

۱ـ ایران‌باستان ج ۳ ص ۲۳۹۰

Rawlinson G. Parthia, P. 226–230

2– Orodes

۳ـ دررالتیجان ج ۳ ص ۷–۹ ، گوتشمید ص ۱۷۹

Rawlinson, G Patrhia P. 226 – 230

اشك هفدهم و نونه یکم

پس از کشته شدن هوراوده هرج ومرج همه‌جا را فراگرفت از ایـن جهت بنا به رأی مجلس‌مهستان قرار شد هیئتی به سفارت به روم روند و از اگوستوس‌ـ اکتاویوس به‌خواهند که از میان فرزندان فرهات چهارم که به طور گروگان در آن کشور به سر می‌بردند ونونه پسر بزرگتر را برای نشستن به تخت شاهی به‌ایران گسیل دارد . اگوستوس درخواست مجلس مهستان را پذیرفته و نونه را به احترام به ایران فرستاد . وی در اواخر سال هشتم میلادی برتخت نشست نام او به زبان یونانی ونونس آمده است .

صفات اخلاقی و نونه ـ ونونه برخلاف اخلاف‌خود شاهزاده‌ای تحصیل‌ـ کرده و تربیت یافته و مودب و رئوف بـود . چون در روم تربیت شده بود و به عادات و رسوم رومیان خوگرفته بود با ترتیبات دربـاری و عادات خشن پـارتی انسی نداشت و به شکار و سواری وشکوه و جلال سلطنت چنـدان تمایلـی نشان نمی‌داد .

چنانکه درکوچه‌ها ساده و بدون پیرایه حرکت می‌کـرد ، و در جشنهای پرطمطراق پارتیها غالباً حاضر نمی‌شد ، و از میگساری با اعیان و بزرگان اجتناب می‌کرد ، و بجای آنکه براسب سوار شده دوست داشت که مانند رومیان برتخت روان بنشیند.مردم را بدون حاجب و دربان به‌پیش‌خود می‌پذیرفت‌کارهای درباریان را تحت نظارت داشت و ایشان را از ظلم وستم به مردم منع می‌نمود . چیزی که پیش از همه پارتیها را از او نـاراضی ساخت همنشینی با یك عده مشاوران رومی بود که آنان را با خود از روم به ایران آورده بود . رفتار نـرم و ظریف ونونه پارتیان خشن و درشتخوی را به ضدیت او برانگیخت از روی جهالت و تعصب بروی شوریدند و به بهانه آنکه در وی جبروت و ابهت شاهی نیست و بـه مردم عادی بیشتر شبیه است تا به پادشاهان، و دیگر اینکه برگزیده و دست نشاندهٔ قیصر

است ، او را از سلطنت انداختند و ارتبان نامی را به جای وی به پادشاهی برداشتند .

جنگ ونونه و ارتبان ـ ارتبان که از سوی مادر به پارتیان می‌رسید در میان طایفه داهه‌ها که در دهستان در ساحل شرقی دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده ودر آن وقت که اورا به‌پادشاهی می‌خواندند در مادآتروپاتن (آذربایجان) فرمانروایی می‌کرد ، با لشکری از آن استان برای گرفتن تاج و تخت سلطنت ایران رهسپار شد . مردم ایران که به علت سجایای اخلاقی ونونه هواخواه او بودند و از وی پشتیبانی می‌کردند به کمك وی با ارتبان به جنگ پرداختند واو را شکست داده منهزم ساختند . (تاسی‌توس سالنامه‌ها ، کتاب ۲ بند ۳) . این واقعه در سال دهم یا یازدهم میلادی اتفاق افتاد . از هردو پادشاه این عصر یعنی ونونه و ارتبان در آن سال سکه‌هایی دردست است . ونونه پس ازغلبهٔ برارتبان‌به یادگار آن‌پیروزی‌به‌عادت‌رومیان‌فرمان‌داددرهمی‌راسکه‌زده‌عنوان‌بازیلئوس‌انونس[1] و در پشت‌آن عبارت بازیلئوس‌انونس‌نئی‌که ساس ارتبانون[2] « اونوس هنگام پیروزی برارتبان » را بر آن ضرب کردند این سکه در یك طرف سر ونونه و در طرف دیگر علائم پیروزی را نشان می‌دهد . این‌سکه نقره یا درهم ازدونظر جالب توجه است : یکی از آن نظر که شخص فاتح با فروتنی چنین عنوانی را پذیرفته، دیگر از آن جهت که در این سکه برای نخستین‌بار اسم جانشین نام رسمی سلطنتی یعنی اشك شده است .

علامت رمزی که برای نشان دادن فتح وکامیابی براین سکه نقش شده ، شکل عقاب با شاخهٔ نخلی است . فیروزی ونونه برقیب خود دیری نپائید و خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

ارتبان با سرسختی تمام در پی جنگ دیگری افتاد و در نبردی که بین آن

1- Basileus Onones

2- Basileus Onones Neikesas Artaban on

دو پادشاه روی داد ونونه بـه سختی شکست یافت و ناچار شد گـریخته به شهر سلوکیه در ساحل دجله برود .

ارتبان از فراریان کشتار بیسابقه‌ای کرد و سپس در کسوت پادشاهی به شهر تیسفون درآمد . چون آن شهر نزدیك سلوکیه بود ونونه‌گریخت به ارمنستان پناه برد و ارتبان در سال هیجدهم میلادی در تیسفون به تخت نشست[1] .

اشك هیجدهم ، ارتبان سوم

چنانکه گفتیم ارتبان پس از شکست ونونه با فـر و فیروزی به تیسفون درآمد و در سال ۱۸ میلادی به تخت نشست و خود را شاهنشاه خواند . القاب او برسکه‌های وی به یونانی چنین آمده است : « اورگه‌تس دیخائیوس اپی‌فانس فیل‌هلن » یعنی شاهنشاه نیکوکار و دادگر و نامدار ودوستدار یونانیان ، گوتشمید تاریخ برتخت نشستن او را سال ۱۶ میلادی نوشته است .

اما ونونه چون سپاه فاتح ارتبان را نزدیك دید از شهر سلوکیا به‌ارمنستان گریخت و مقارن آن زمان اوضاع ارمنستان سخت آشفته بود . زیرا آرتاوازدس سوم به قتل رسیده و تیگران چهارم نوادهٔ هرود بزرگ‌را که اگوستوس‌او کتاویوس به پادشاهی آن دیار مأمور ساخته بود ، اهالی ازسلطنت برکنارکرده بودند . چون تخت شاهی آن‌کشور خالی بود ونونه درآنجا به پادشاهی نشست .

ارتبان وونونه ـ ارتبان که بر اثر پرورش در میان قبایل جنگجوی داهه مردی تندخو و بی‌گذشت بود ، چون رقیب خویش ونونه را بـرتخت سلطنت ارمنستان متمکن یافت ، در صدد کینه‌توزی و دشمنی بـا وی برآمده به قـول یوسیفوس‌فلاویوس (تاریخ‌یهود کتاب ۱۸) ارتبان سفیری به‌نزدتیبریوس‌امپراتور

۱ـ دررالتیجان ج ۳ص ۹، گوتشمید ص ۱۷۹ـ۱۸۰ ، تاریخ پارت ص ۱۲۹

Rawlinson, G. Parthia, P. 232-233

روم که جانشین اکتاویوس‌اگوستوس شده بود فرستاد ودولت روم راکه ازونونه جانبداری می‌کرد تهدید نمودکه اگر همچنان به پشتیبانی خود از وی ادامه دهند به آن دولت اعـلام جنگ خـواهـد داد . تیبریوس[1] که ازجنگ و ستیز پرهیز داشت . تسلیم نظر ارتبان‌گردیده موافقت‌کرد که ونونه دیگر در ارمنستان نماندو به سوریه برود ، ونونه چون جـان خود را در خطـر دید به ناچار از سلطنت ارمنستان کناره‌گرفت و به سوریه آمد وخود را در اختیارکریتی‌کوس‌سیلانوس[2] فرمانـروای روم در آن استان گـذارد . وی بـه او اجـازه داد کـه در شهر انطاکیه اقامت‌گزیند و همچنان ظاهراً عنوان پـادشاهی داشته باشد (تاسیتوس ، سالنامه‌ها کتاب ۲ بند ۴)دراین‌زمان‌نجبای‌دوناحیه‌ازنواحی‌ارمنستان به‌نامهای واسپورکان[3] و باگروانـد[4] به ارتبان اظهار تمایل کرده و او می‌خواست بـه استظهار ایشان ، ارمنستان را تصرف نماید ، از این جهت پسرش راکه هوراوده نام داشت ، نامزد پادشاهی ارمنستان‌کرد .

جرمانیکوس و ارتبان- تیبریوس کـه مقام روم را در شرق متزلـزل دید برادرزادهٔ خودکیسر[5] را که به سبب فتوحات خـود در جرمانیا[6] افتخاراتی به دست‌آورده بـود . و بـه لقب جـرمانیکوس[7] ملقب شده بـود بـرای‌فـرونشانـدن این فتنه‌ها به آسیا فرستاد . جرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم میلادی به آسیا وارد شده یکسره به ارمنستان رفت ،و به‌آرتاگزاتا[8] پایتخت ارمنستان درآمد و به

1- Tiberius
2- Criticus Silanus
3- Vaspurakan
4- Bagrevand
5- Caesar
6- Germania
7- Germanicus
8- Artaxata

جهت خوشرفتاری با ارمنیان آنان را طرفدار خود ساخت .

ارتبان میل داشت که جرمانیکوس پادشاهی پسرش هوراوده (ارد) را بر ارمنستان تأئید نماید . جرمانیکوس چون در قبول این امر محظوراتی سیاسی داشت ، با تصویب دولت روم بر آن شد شاهزاده‌ای پونتی را به نام زنو[1] که پسر پولیمو[2] پادشاه پونتوس[3] و در ارمنستان پرورش یافته بود وعادات و رسوم آن قوم را می‌دانست به پادشاهی آن کشور بردارد . این شاهزاده چون برتخت ارمنستان نشست ، ارتاکزیاس[4] (ارداشز) لقب یافت . جرمانیکوس با این تدبیر که حد وسط را برگزید و نه طرف ونونه و نه طرف هوراوده را گرفت توانست مردم ارمنستان و دولت ایران را از خود راضی کند و موقتاً مسئله ارمنستان را حل نماید . پس ازانجام این امرجرمانیکوس به‌مقرفرمانروایی‌خود درسوریه‌بازگشت . ارتبان برای برقراری روابط حسنه سفیرانی به نزد وی به سوریه فرستاد و قرار شد که ارتبان به ساحل فرات آمده و با جرمانیکوس ملاقات کند و مانند زمان اکتاویوس‌اگوست رود فرات سرحد بین دولتین باشد ، به شرط آنکه دولت روم ونونه را از سوریه دور کرده به کلیکیا بـه فرستد و در شهر پمپیوپولیس[5] که سابقاً پمپیوس سردار روم بناکرده بود اقامت گزینند . جرمانیکوس شرایط ارتبان را قبول‌کرده و سفیران او را با ادب و احترام پذیرفت . اما درباره ملاقات باوی چیزی نگفت و این مطلب را مبهم‌گذاشت . بنا به بعضی اخبار در همین اوقات جرمانیکوس بازرگانی را به نام الکساندر به مسنه به نزد فرمانروای ایلام فرستاد، منظور ازاین رسالت معلوم نیست وظاهراً توطئه‌ای علیه پارتیها درکار نبوده است .

1- Zeno

2- Pulemo

3- Pontus

4- Artaxias

5- Pompeiopolis

پس از مدت کوتاهی جرمانیکوس که محسود تیبریوس شده بود ، به دستور او مسموم شد و در سال ۳۴ سالگی در سال نوزدهم میلادی درگذشت . اگری‌پینا[1] زن جرمانیکوس جسد شوهرش را سوزانیده خاکستر او را در کوزه‌ای ریخت و برای درخواست محاکمه پیزو[2] فرمانروای جدید سوریه که متهم به زهر دادن به جرمانیکوس بود به روم رفت ، در آنجا چون دانست که تیبریوس او را دراین دادخواهی یاری نخواهد کرد ، ناچار دست به خودکشی زده درگذشت . ارتبان از مرگ جرمانیکوس سخت اندوهناك شد و برای او سه روز سوگواری کرد .

سرانجام ونونه ـ ونونه پس از آنکه در شهر پمپیوپولیس مستقر گشت ، و خود را تحت‌نظر رومیان مقید دید بر آن شد که با دادن رشوه به مستحفظان خود بگریزد بدین منظور به راه افتاد تا اینکه به کنار رود پیراموس[3] که امروز ترکان آن را سیحان نهر گویند رسید . رومیان احتیاطاً برای جلوگیری ازفرار او پل آن رودخانه را خراب کرده بودند. چون رومیان ازقصد او آگاه شدند ویبیوس فرونتو[4] سرکردهٔ سواران رومی او را دستگیر کرده و اندکی بعد وی به دست رمیوس[5] نامی که حاکم رومی آن شهر بود و حفظ او را برعهده داشت به قتل رسید . (۱۹ میلادی) بعضی نوشته‌اند که چون فرار ونونه با همدستی این شخص انجام گرفته بود وی ناچار شد برای پنهان کردن خیانت خود اورا بکشد[6] .

تیبریوس و ارتبانـ پس از مرگ ارتاگزیاس سوم که نام سابق او زنو

1- Agrippina

2- Piso

3- Pyramus

4- Vibius Fronto

5- Remmius

۶ـ دررالتیجان ج ۳ ، ص۱۲ ، ۱۳ ، ایران باستان ص ۳۹۴ ، ۳۹۷ گوتشمید ص ۱۸۰ ، تاریخ پارت ص ۱۲۹-۱۳۲

بود . ارتبان فرصت را مغتنم شمرده پسر بزرگتر خود را که ارشك نام داشت بر تخت ارمنستان نشانید . سپس نامه‌ای به تیبریوس قیصر سالخورده روم که در این زمان ۷۵ سال داشت نوشته ، ادعاکرد که وی وارث کشور پهنـاور هخامنشیان و سلوکیهاست و از دولت روم می‌خواهد که اموال ونونه راکه در کلیکیا به جای مانده به وی پس بدهد .

ویتلیوس[1] سردار رومی که پس از مرگ جرمانیکوس فرمانروای سوریه شده بود آن لیاقت و اقتدار را نداشت کـه بتواند جلوی پیشروی‌های ارتبان را بگیرد . از این‌رو ارتبان در سال ۳۴ میلادی لشکری بـه ارمنستان فرستاد و آن سرزمین را اشغال‌کرد و پسرش را برتخت آن مملکت نشانید .

چون ارتبان ارمنستان را تسخیر کرد مغرور شده به ظلم و جور پرداخت از این رو مردم ایران از مظالم او به تنگ آمده دوتن از بـزرگان خود را به نـام سیناسس[2] ودیگری بدوس[3] که‌یکی‌ازخواجه‌سرایان‌بوده‌محرمانه‌به‌روم‌گسیل‌داشتند واز تیبریوس خواستند که آخرین وجوانترین پسرفرهات چهارم راکه درآن زمان مردی سالمند شده و پنجاه سال در روم اقامت کرده بود برای نشستن برتخت شاهی به ایران فرستد . تیبریوس قول مساعد داده فرهات را با لشکری به سوریه فرستاد (۳۵ . م) . ارتبان‌چون دانست مسببان این‌توطئه سیناسس وخواجه ابدوس هستند بدون آنکه آنان را از خود ظنین کند بـه فکر انتقام افتاد . سیناسس را که از بزرگان اشکانی ومردی توانگر بود به قدری بـه کارهای دیوانی و روزانه مشغول داشت که او فرصت نمی‌یافت که بامخالفان وی تماس پیدا کند . اماخواجه ابدوس را زهری خورانید که اثرآن زود ظاهر نمی‌شد وکم‌کم شخص را از پای درمی‌آورد . در این هنگام فرهات چهارم که از طرف تیبریوس از روم به سوریه

1- Vitellius

2- Sinaces

3- Abdus

فرستاده شده بود براثر پیری و سالخوردگی به بستر بیماری افتاد و بمرد ، به‌قول دیوکاسیوس (کتاب ۱۸ بند ۲۶) فرهات‌که همه عمر خـوذ را در روم پرورش یافته بود ، سبب بیماری خویش را جامه بلند پارتیها می‌دانست . پس از مرگ او ارتبان نامه‌ای توبیخ‌آمیز به تیبریوس نوشت واو را مردی جبان وفاسق وفاجر خواندو به‌او توصیه‌کرد ، که با این فساد اخلاقی‌که در اوست بهتر است دست به خودکشی بزند[1] .

حملهٔ ایبری‌ها به ایرانـ تیبریوس سخت کینهٔ ارتبان را به دل داشت و چون براثر پیری جرأت لشکرکشی به ایران را نمی‌کرد در صدد توطئهٔ دیگری برضد دولت اشکانی برآمد . وی به سردار خود ویتلیوس در سوریه امرکردکه فراسمن[2] پادشاه ایبریها راکه در محل‌گرجستان امروز سکنی داشتند ، به حملهٔ به ارمنستان و آذربایجان تحریک‌کند . ویتلیوس نخست بین فـراسمن و بـرادرش مهردات راکه از مدتی پیش میان ایشان شکر آب بود آشتی داده کمکهای مالی فراوانی به‌فراسمن‌کرد و او را واداشت‌که برادرش‌میتردات را به پادشاهی‌ارمنستان بفرستد وارشك پسرارتبان راازآنجا براند . فراسمن برای این مهم به حیله متوسل شده گماشتگان ارشك را بـه رشوه بفریفت و او را به قتل رسانید و بدون هیچ زحمتی شهرآرتاگزاتاپایتخت ارمنستان‌راتصرف‌نمود . چون این خبربه‌ارتبان‌رسید به‌پسر خود هوراوده (ارد) دستور دادکه به ارمنستان لشکرکشی کند . اما نیروی جنگی پادشاه ایبریا بیشتر بود و از اقوام مختلف ماوراء قفقاز مـانند سرمت‌ها و آلان‌ها و سکاهاگروه بسیاری را به طور مزدور در لشکر خود داشت . از این رو هوراوده (ارد) نمی‌خواست در این نبرد خود را به خطر اندازد و از مقابله بـا دشمن حتی‌المقدور پرهیز می‌کرد . به قول یوسیفوس‌فلاویوس سرمت‌ها و سکاها از دربند داریال به یاری فراسمن آمده بودند در جنگ تن به تنی‌که بین‌سوارنظام

1- Rawlinson G. Parthia, P. 233-245

2- Pharasmanes

طرفین روی داد . هوراوده (ارد) به قتل رسید و ایبریان هزاران نفر از لشکریان ایران را از دم تیغ گذرانیدند و ارمنستان بـه دست ایشان افتاد . ارتبان در سال (۳۶ م) با لشکری به سوی کشور ایبری روان‌شد . در این هنگام الانی‌های‌شمال قفقاز به تحریك ویتلیوس از دربندهای خزرگذشته به خاك ایران سرازیر شدند ، از طرفی دیگر ویتلیوس بیکار ننشسته در داخل کشور اشکانی بزرگان و سرداران ناراضی را برضد ارتبان تحریك می کرد .

سیناسس فوق‌الذکر که از مخالفان ارتبان‌بود باز به‌تکاپو افتاد وازتیبریوس خواست که یکی از شاهزادگان اشکانی راکه در روم به سر مـی‌برد برای نشستن به تخت پادشاهی به‌ایران بفرستد . براثر آن یکی ازشاهزادگان اشکانی که تیردات نام داشت به‌کمك رومیان به ساحل فرات‌آمد و در آنجا بعد از تقدیم قربانی‌ها در ساعتی سعد از روی پلی که برروی قایق‌ها بسته بودند بگذشت و به خاك میهن پای نهاد ، در آنجا یکی از بزرگان پارتی که ارنوپادس[1] نام داشت و از هـواخواهان روم به شمار می‌رفت به پیشواز او آمد ، پس از اندکی سیناسس با لشکری او را پذیره‌گشت . و پدر او آبداگس[2] که‌گنجور شاه بود به استقبال او آمد .

گریختن ارتبان به هیرکانیا

در این هنگام بزرگان کشور یکی پس‌ازدیگری از ارتبان‌جدا شده به‌تیردات می‌پیوستند ، ارتبان به‌ناچار بدون جنگ و ستیز جای بپرداخت و به‌هیرکانیا رفت تا بتواند از آنجا باردیگر روابط قدیمه خود را باقبایل بیابانگرد داهه برقرار کند.

پادشاهی تیردات

در آغاز کار تیردات بااوضاعی آشفته مصادف شد . پادشاه‌جدید بین‌النهرین شهرهای آپولونیاتیس[3] و خالونی‌تیس[4] رامتصرف‌شدوبه‌سلوکیالشکرکشید . در

1- Ornopades
2- Abdagess
3- Appoloniatis
4- Chalonitis

سلوکیانیروی‌محلی‌با یهودیانی‌که ازبابل رانده شده بودند تقویت شده بود . اینان حکومت جمع معدودی از نجبای قدیم یونانی‌که از سیصد تن تجاوز نمی‌کردند اعضای مجلس سنای آن شهر را تشکیل می‌دادند ، و بـه توسط ارتبان برسرکار آمده بودند رضایت نداشتند .

از طرفی شهرهای یونانی نشین بین‌النهرین مانند نیسفوریوم[1] و انتموزیا[2] وهمچنین شهرهای پارتی‌آن ایالت مانند هالوس[3] و آرته‌میتا[4] همه مقدم تیردات را به شادی وخرمی‌گرامی شمردند و بزرگان یونانی و طرفداران روم از او استقبال شایانی‌کردند . تیردات باگستردن عدل و داد دادن آزادی به مردم،محبوب خاص و عام شد و پس از فتح سلوکیه درتیسفون به دست سورنا[5] که لقب یکی ازبزرگان کشور بود تاج برسرگذارد . امـا این عمل باعث برانگیختن دشمنی فرهات و هیرو[6] و فرمانروایان‌وشهرب نشین‌های مادآتروپاتن وماد رگیانا (ری) گردید زیرا برای انجام دادن مراسم تاجگذاری‌کسی منتظر آنان نشده بود .

اینان وعده‌ای‌دیگر که‌به‌مقام‌والای‌سیناسس وپدرش آبداگازس‌رشك‌می‌بردند با یکدیگر همداستان شده ارتبان سوم را دیگر باره به سلطنت دعوت کـردند ـ طرفداران تیردات به خصوص مردم سلوکیا بـه قدری در پذیرایی از وی مبالغه کردندکه رفتار ایشان به چاپلوسی و تملق حمل می‌شد . اینان از این احترامات فراتر رفته ارتبان سلف تیردات را غاصب تاج و تخت و حرامزاده خواندند ، و گفتندکه اواز خاندان اشکانی نیست. در مقابل این چاپلوسی‌ها تیردات با یونانیان مقیم ایران عهدی بسته بـرحقوق مـردم در اداره کردن شهرهای یونانی بیفزود و

1- Nicephorium
2- Anthemusia
3- Halus
4- Artemita
5- Surena
6- Hiero

به‌خصوص دست مجلس‌سنائی را که اعضای آن مرکب از سیصد تن بودند ازاداره حکومت سلوکیه‌کوتاه‌کرد و حکومت ملی را تقویت نمود .

بازگشت ارتبان

ارتبان درتبعیدگاه خود درهیرکانیا به‌نخجیروشکار روزگارخودرا می‌گذرانید وجامه‌های کهنه برتن می‌کرد و منظور وی ازاین‌کارآن بودکه چون مردم اورا در آن جامه ببینند رقت پیداکرده‌طرفدار اوشوند . چون فرستادگانی ازطرف‌بزرگان کشور به سوی او آمدند نخست‌گمان‌کرد که این دام تازه‌ای است‌که برای او نهاده‌اند . پس از آنکه فهمید دیگرباره مورد محبت مردم قرارگرفته است‌لشکری از قباییل داهه و سکایی‌گرد آورده باهمان لباس ژنده به‌سوی سلوکیه‌آمد . تیردات بدون مقاومت آن شهر را تخلیه کرده به بین‌النهرین رفت تا در آنجا به دفاع بپردازد، اما در آنجا هم لشکریان اوازدور وی پراکندند جزآنکه به سوریه پناهنده شود چاره‌ای ندید . (۳۶ . م) .

آشتی‌کردن ارتبان با تیبریوس

به قول یوسیفوس‌فلاویوس (کتاب ۱۸ بند ۴) چون دولت روم در مورد ارتبان نقش خودرا برآب دید به فکر آشتی و صلح باوی افتاد . ازاینروتیبریوس به ویتلیوس سردار خود در سوریه دستور داد که مقدمات این کار را هرچه زودتر فراهم‌کند . در اواخر سال ۳۶ میلادی یا اوایل سال ۳۷ ویتلیوس به‌کنار فرات رفت و دروسط پلی‌که از قایقها برروی‌آن رودخانه زده بودند باارتبان سوم‌ملاقات نمود و عهدنامه‌ای بین ایشان به امضاء رسیدکه بیشتر به سود دولت روم تمام شد. در این عهدنامه دولت روم متعهد شدکه از مدعیان سلطنت اشکانی حمایت نکند و ارتبان نیز متقبل‌گردیدکه از ادعای خود از ارمنستان صرفنظر نماید و پسر خود داریوش را به عنوان گروگان نزد تیبریوس به روم فرستد . پس از امضای این قرارداد ارتبان را برآن داشتندکه در جلو پرچم‌های دولت روم که صورت قیصر برآن نقش شده بود قدری کندر در آتش اندازد و این را دلیل کمال احترام و

دوستی او به دولت روم پنداشتند . به قول فلاویوس پس از خاتمه مذاکـرات هرود آنتی‌پاس[1] رئیس کاهنان یهود که از دوستان و هم‌پیمانان روم بود ارتبان و ویتلیوس را به میهمانی بزرگی دعوت کرد و برروی همان پل خیمه و خرگاهی افراشته از طرفین پذیرایی شایانی نمود ، پادشاه پارت هدایایی به رومیان اعطا کرد که از آن جمله صورت یك هیکل یا معبد یهودی بـه قامت هفت ذراع بود ، پس از خاتمه این ضیافت ، ویتلیوس به انطاکیه و ارتبان به بابل بازگشتند . در سال ۳۷ میلادی تیبریوس قیصر روم درگذشت و درماه مارس همان سال کالی‌گولا[2] به‌جای او نشست و معاهدهٔ مزبور را که بین ارتبان و وتیلیوس به نام ایران و روم منعقد شده بـود تأیید کرد . پس از مرگ تیبریوس ارتبان به لشکرگاه ویتلیوس رفت و گفت کـه اگر من پیش از این مخالفتی با روم کرده‌ام بـا دولت روم نبوده بلکه اختلافاتی شخصی با تیبریوس داشته‌ام ، اکنون که او درگذشته و کالی‌گولا به جای وی قیصر روم شده است با رومیان کمال دوستی را دارم . ارتبان از این مداهنه و تملق‌گویی به آرزوی خود نایل شد و کالیگولا کشور ارمنستان را دیگر باره بـه ایران مسترد داشت[3] .

شورش دو برادر یهودی در بابل

از حوادث زمان ارتبان شورش دو برادر یهودی در بابل بود باید دانست که جامعهٔ یهود در بابل که از بعد از سقوط اورشلیم به‌دست نبوکد نصر (بخت‌النصر) در تزاید بود در زمان اشکانیان به حداکثر خود رسیده و گروه بسیاری از یهود در آن ایالت زندگی می‌کردند و درطرز حکومت و اجرای مراسم مذهبی خود یك نوع آزادی و حکومت خود مختار داشتند . به‌قول فلاویوس یهودیان بابل مجلسی

1- Herod Antipas

2- Caligula

۳ـ دررالتیجان ص ۱۷ـ۲۰ ، ایران‌باستان ج ۳ ص ۲۴۰۱ـ۲۴۰۶ ، تاریخ‌پارت ص ۱۳۳ـ۱۳۹ ، گوتشمید ص ۱۸۲ـ۱۸۴

تشکیل داده‌بودند که دولت اشکانی آن را به رسمیت شناخته بود. شهرهای یهودی یك خزانه عمومی تأسیس کرده بودند و گاه به‌گاه وجوهاتی با سی یاچهل هزارتن برای زیارت به اورشلیم می‌فرستادند . پارتیان به طور کلی به‌نظر ملاطفت و محبت به‌یهود می‌نگریستند و از آنان در برابر یونانیان و آشوریان که مورد اعتماد ایشان نبودند استفاده می کردند . در زمان ارتبان دوجوان کارگر یهودی به نام آسینائی[1] و آنی‌لائی[2] که ازمردم شهر نه‌آردا[3] مرکزخزانه عمومی یهودی به‌شمارمی‌رفتند، مورد تعدی کارفرمای خود قرارگرفته و از آن شهرگریخته و در زمینی باطلاقی مابین دوشعبه رود فرات جای‌گرفتند . پس از اندکی جمعی از اشرار را به‌گرد خود فراهم آورده به راهزنی پرداختند و باعث بیم و هراس مردم آن سرزمین گردیدند .

چون شکایات بسیاری از ایشان به حکومت بابل رسید فرمانروای بابل می‌خواست باعده‌ای از سربازان خود درروز شنبه که یهودیان‌دست به‌کاری‌نمی‌زنند برسر آنان بتازد و جمله ایشان را دستگیر کند . یهویان شهر ازحیلهٔ او اطلاع یافته بر آن شدند که روزشنبه از کار دست نکشند ازاینرو برلشکر والی حمله کرده اورا شکستی سخت دادند . ارتبان پس از اطلاع از این واقعه بنا به مصالحی آن دو جوان یهودی‌را مورد تفقد قرارداده و آنان را به‌حضورخویش خواند وفرمانروایی بابل را به‌برادر مهتر آسینائی داد واو مدت پانزده سال به لیاقت وشایستگی دربابل فرمانروایی کرد(۲۱ـم). پس از آن برادر کهترش آنی‌لائی فریفته زن‌یکی‌ازبزرگان پارتی که فرمانروای پادگان بابل بودگردید و سپس باعده‌ای برسر اوریخته وی‌را بکشت وزنش را به‌عقد خود درآورد . چون آن زن بت‌پرست و خارج از دین یکتاپرستی یهودبود .بت‌پرستی درمیان یهودیان شیوع‌یافت، مردم متدین‌یهودی به

1- Asinai

2- Anilai

3- Nearda

شکایت برخاسته و به‌برادر بزرگتر آسینائی که فرمانروای بابل بود اصرار کردند که برادر خود را وادار به طلاق آن‌زن نماید . آسینائی بااین امـر موافقت کـرد ولی پیش ازاینکه بردار را وادار به‌طلاق آن‌زن کندزن بت‌پرست آنی‌لائی فرصت یافته فرمانروا را زهر داد و بکشت سپس آنی‌لائـی برادر کهتر بدون اجازه شاهنشاه اشکانی برسر یرفرمانروایی بابل نشست و به‌سرکشی وراهزنی پرداخت و به‌سرزمین مجاور که مهردات نامی در آنجا حکومت می‌کرد ودختر ارتبان‌را به زنی داشت شبیخون زد ووی را به‌اسارت خود درآورد وفرمان دادکه او را به‌خواری با سر برهنه برخری نشانده از میدان جنگ بنزد او ببرند . پس از آن او را آزادکـرده به نزد زنش که دختر ارتبان بود فرستاد . دختر ارتبان حاضر نشد توهینی راکـه به شوهرش شده بود تحمل کند و به او گفت باید هرچه زودتر انتقام خود را از آنی‌لائی بکشد .

مهردات آهنگ نبرد بادشمن کرد ، آنی‌لائی بی‌باکانه‌به‌جانب مهردات راند اما چون لشکریان خودرا ده‌میل‌درصحرای گرم وسوزان‌راه برده وبیش ازحدخسته کرده بود به محض آنکه بالشکر مهردات روبرو شد شکست خورد و گروه بسیاری از لشکریانش هلاك گشتند . آنی‌لائی در عوض کشتزارهای بابل را آتش زد و بعد گریخته به شهر یهودی نه‌آردا پناه برد . بابلیان تسلیم او را ازمردم شهرخواستار شدند . اهالی شهردرشبی که اوبا سپاهیان خود مست وخفته بود ، او ولشکریانش را طعمه شمشیرساختند . پس از آن اختلاف بزرگی بین بابلی‌ها ویهودیان‌درگرفت وجنگ خونینی بین آن دوگروه روی داد سرانجام چون یهودیان خود را از مقابله با بابلیان عاجز دیدند مهاجرت کرده به شهر سلوکیه رفتند و پنج سال در آن‌جا رحل اقامت افکندند ، درآن شهر بین یونانیان و سریانیان نزاع بود چون یهودیان و سریانیان هردو سامی‌نژاد بودند ، یهودیها طرفدار سریانیان شدند ولی یونانیان با سریانیان ساخته بر یهودیان تاختند جنگی درگرفت و بیش از پنجاه‌هزار یهودی

به خاك هلاك افتادند و بقیه به‌تیسفون رفتند در آنجا نیز مورد اذیت و آزار مردم قرار گرفتند تا آنکه بر آن شدند که‌ازشهرهای بزرگ کوچ کرده درشهرهای کوچکتر اقامت نمایند[1] .

منداثیان و پارتیان

محتمل است که ارتبان سوم طایفه منداثیان یا صبی‌ها را که پیش از وی در ایالت ماد می‌زیستند از آنجا به بین‌النهرین کوچ داده باشد ولی اطلاع بیشتری از آن قوم در زمان او نداریم .

پادشاهی کین‌نام

چون ارتبان پادشاهی تندخو وسختگیر بود بزرگان کشورهمواره ازخشم و سخط او بیم داشتند ملاقات اخیروی‌را با ویتلیوس سرداررومی بهانه کرده (به‌قول فلاویوس با تاریخ یهود کتاب ۲۰ فصل ۳ بند ۱–۳) به وی شوریدند و دیگر باره او را ازتخت پادشاهی به‌زیر آوردند و با تصویب مجلس مهستان شاهزاده‌ای را به‌نام کین‌نام[2] که‌به‌یونانی اورا Kinnamus نوشته‌اند و ازپرورش‌یافتگان‌زیردست ارتبان بود به‌سلطنت برگزیدند . ارتبان باهزار تن از بستگان و کسان خود گریخته به دربار پادشاه دست نشانده خود ایزت[3] به کشور آدیابن (کردستان ترکیه) پناه‌برد .

این امیر وفادار اورا به حرمت پذیرفت وبرای آنکه وساطت کرده او را با بزرگان کشورش آشتی‌دهد نامه‌ای به‌مجلس مهستان‌نوشت وازاعضای آن‌درخواست کرد که مجدداً ارتبان را به‌سلطنت دعوت کند. مجلس مهستان پاسخ داد که چون کین نام تازه برتخت نشسته خلع او بی‌سبب ممکن نیست وبیم از آن می‌رود که جنگهای داخلی روی دهد اما کین‌نام جوانی باگذشت و شرافتمند بود وحتی‌محبت

۱ـ دررالتیجان ص ۲۳، گوتشمید ص ۱۸۱

Rawlinson, G. Parthia . P. 246-256

2- Kinnam

3- Izates

ولینعمت خود ارتبان را به یاد داشت وشاید موقع خود را متزلزل می‌دید حاضر شد از سلطنت کنارگیرد و تاج از سر خود بردارد و بر سر ولینعمت سابق خـود گذارد و بدین‌ترتیب ارتبان دیگر باره برتخت سلطنت نشست و عفو عمومی داد و ازگناه مخالفان خود درگذشت .

ارتبان از این نیکی که ایزت برای او کرد پس از سپاس فراوان شهر نصیبین Nisibin[1] و قصبات آنرا که از ارمنستان منتزع ساخته بود بعنوان پاداشی بـه وی بخشید . باید دانست که این سرزمین از بـرکت اقدامات جنون‌آمیز گایوس سزار که‌میترادات پادشاه آنجارا فریفته با خود به‌روم‌برده‌ودر آنجاوی را بزندان افکنده بود به‌تصرف پارتیان درآمد . درباره پادشاهان آدیـابن پیشتر هم صحبت کردیم . نخستین پادشاه این سلسله امیری بنام ایزت Izat[2] بود که او را دو فرزند یکی‌پسر مونوبازوس Monobazos[3] ودیگری دختری بنام هلنا Helena بود . برسم آن زمان این برادر و خواهر باهم زناشویی کردند و پس ازمرگ پدر ، مونوبازوس بر تخت نشست (۳۰ م)، ازاین ازدواج پسری بوجود آمدکه درتاریخ بنام ایزت‌دوم است . چون جان وی از لحاظ رقابت مادران برای به سلطنت رسانیدن فرزندخود در خطر بود ، بدرستی او را بنزد شاهزاده‌ای بنام ادینرگالوس ۳ که پـادشاه شهر خاراکس درعیلام بود فرستاد . ایزت درآنجا بـراثر بـر خورد بایك را بنزد خود بازرگان یهودی دین یهودرا پذیرفت وچون بحدرشد رسید پدرش مونوبازوس او خواند وزمینهائی باو بخشید . اما مادرش هلنا را هم یهودی دیگری بـه دین خود درآورد وچـون مونوبازوس در سال ۳۶ م در گذشت ، ایـزت دوم که‌معاصر بـا ارتبان سوم بود بجای وی‌نشست

1- Nisibin

2- Izat

3- Adinergalus

طغیان شهر سلوکیه

پس از فرار ارتبان سوم بنزد ایزت در سال ۴۰ میلادی شهر سلوکیه که در کنار دجله بود برضد دولت مرکزی قیام کرده دعوی استقلال نمود .

سابقاً حکومت محلی آن شهر حق ضرب سکه داشت . ارتبان در ماه مارس ۳۷ میلادی ازضرب مسکوکات محل جلوگیری بعمل آورد وبه ضرب سکه بنام خود پرداخت . مقصود او ازاین کار تمرکز امور اداری مملکت بود . مـردم سلوکیه بـه تحریك دولت روم علیه دولت مـرکزی ایـران مقاومت کـرده و در نتیجه بازرگانان و کسبهٔ آن شهر که طبقهٔ نیرومندی را تشکیل میدادند سر بـه شورش برداشتند و شهر خود را مستقل اعلام کردند . و مدت پنجسال در آن شهر ابداً سکه‌ای ضرب نشد. درشهر سلوکیه مبارزه اجتماعی شدیدی میان ساکنان یونانی الاصل، و شبیه یونانی آن شهر که به پادشاه مستظهر بودند از یکسو ، و مردم کثیرالعدد سامی نژاد که میکوشیدند از حق شرکت خویش از اختیارات محلی استفاده کنند جریان داشت . همین قشرهای دموکراتیك شهر بودند که مدعیان سلطنت را علیه ارتبان سوم یاری میکردند .

ارتبان وقتیکه مجدداً بسلطنت نشست برای فرو نشاندن آن شورش شهر سلوکیه را در محاصره گرفت ولی مدت هفت سال آن شهر همچنان در حال شورش و طغیان بود . وبراثر دفاع سختی که مردم سلوکیا از خود کردند ارتبان تا هنگام مرگ خود به تسخیر مجدد آن شهر و فرونشاندن طغیان آن توفیق نیافت .

مرگ ارتبان

مرگ ارتبان را بین سالهای ۳۸ و۴۴ میلادی نوشته‌اند. ولی ازسکه‌هایی که از او بدست آمده و ازضدیت او با رومیان تاسال ۳۹ میلادی هنوز اخباری دردست است . پس محتمل است که مرگ او بسال ۴۰ میلادی روی داده باشد .

وی به تقریب از سال ۱۲ تا ۴۰ میلادی سلطنت کرد و عمری دراز یافت . اگرچه زندگانی اوباحوادث گوناگون و تلخکامیها همراه بود ، ازکارنامهٔ او معلوم

میشود که مردی شجاع وبااراده بود وبا وجود موانع بسیار توانست افتخاراتی برای کشور کسب کند وبرمشکلات تاحدی فائق آید[1] .

ارشك نوزدهم بردان

درمنابع یونانی وارمنی نام این ارشك به‌اختلاف: واردانس[2] ، وباردانس[3] و وارتانس آمده است که می‌توان آنرا به فارسی بردان به‌فتح باء خواند . القاب وی‌درمسکوکات: اورگه‌تس دیکائیوس اپی‌فانس فیل‌هلن یعنی، شاه نیکوکار، دادگر نامدار دوستدار یونانیان آمده است . پس ازمرگ ارتبان‌گوترز (گودرز) نامی به تخت نشست ولی دیری نگذشت که بزرگان ایران بروی شوریده برادراوو اردانس (بردان) راکه ازدست وی‌گریخته بود طلبیده به‌تخت شاهی نشاندند . تاسی‌توس می‌نویسد که‌گودرز چون به شاهی نشست از دو برادر خود ارتبان‌وبردان نخستین را بازن وفرزند بکشت وبردان از بیم وی‌گریخت وپنهان‌گشت چندی نگذشت که مجلس‌مهستان‌گودرزرا ازپادشاهی‌بینداخت ووی ازراهی‌دورکه قریب ۹۳ فرسنگ از مقر پادشاهی فاصله داشت، در دوشبانه‌روز به شتاب خود را به پایتخت‌رسانید و برادر را براند و تاج شاهی برسرنهاد . (۳۹ میلادی)

اختلاف بردان وگودرز

گودرز گریخته به‌ایالت‌گرگان پناه برد و ازقوم داهه یاری خواست و برای

---

۱ ـ تاریخ سیاسی‌پارت ص ۱۴۱ ـ ۱۴۳ ، با اشکانیان ص ۱۰۵ـ۱۰۶ ، گـوتشمید ص ۱۸۴ـ۱۸۵ ، ایران باستان ج ۲ص ۲۴۱۱ـ۲۴۱۳

3- Rawlinson, Parthia, P257-260

2- Vardānes

3- Bardanes

گرفتن تاج و تخت به‌سوی پایتخت روان شد . بردان که در آن‌گاه برای فرو نشاندن شورش مردم سلوکیه آن شهر را در محاصره گـرفته بود از شنیدن خبر حرکت برادرش درهمان سال ۳۹ میلادی ازمحاصره سلوکیه دست برداشته بسوی اوروان شد . مجلس مهستان ازاختلاف بین این دوبرادر ناراضی بود وبرآن شدکه هردو ایشان را ازسلطنت خلع کرده شاهزاده دیگری را به جای آنـان برسریر پادشاهی بنشاند. گودرز ازشنیدن‌این‌خبربرعاقبت‌کارخود بترسید ودست‌ازدشمنی‌بابرادر دست برداشت سرانجام دوبرادر بایکدیگر صلح کردندوقرار برآن‌شدکه‌گودرز ازدعوی پادشاهی چشم پوشد وبه فرمانروایی‌گرگان قناعت‌کند . ازاین پیروزی که نصیب بردان شده بود سکهٔ جدیدی به‌نام فیروزی از طرف بزرگان شهر سلوکیه دردست است‌که مربوط به سالهای ۴۰ تا ۴۴ میلادی می‌باشد[۱] .

ابتدای تاریخ سکه‌های بردان درژوئیه سال ۴۲ است و پیش از این تاریخ سکه‌ای ازگودرز در دست است معلوم می‌شودکه سلطنت‌گودرز پیش ازچند هفته نبوده است . به‌عبارت دیگر زیاده از دوماه از مرگ ازتبان سوم نگذشته بود که بردان به شاهی نشست . دریك زمان تاریخی که در قسمت اول بند بیست و هشتم کتاب آپولینیوس(Philostraton Vita Apollonii) آمده‌است،درباره‌بازگشت بردان به تخت سلطنت و دوران حکومت او مطالب مفیدی ذکرگردیده و این امر به منزلهٔ تجدید حیات سلسله اشکانی تلقی شده و ازگودرز به عنوان یك شاهزاده متجاوز وبیگانه سخن رفته است[۲] .

فرو نشاندن شورش سلوکیا

به طوری‌که در ضمن تاریخ ارتبان‌گفتیم ، در زمان وم مردی سلوکیه سربه شورش برداشتند . بردان به محض آنکه به شاهی نشست‌آن شهر را در محاصره

۱ـ دررالتیجان ص ۲۴ـ۲۷ ، ایران باستان ص ۴۱۳ـ۴۱۵ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۱۴۵ـ۱۴۳ .

۲ـ گوتشمید ص ۱۸۷

گرفت ولی هنوز چندی نگذشته بود که ناچار شد دست از محاصره بـرداشته به مقابل لشکر برادرش گودرز بـه گرگان شتابد . در بهار سال ۴۲ میلادی فیلسوف معروف یونانی آپولونیوس[1] که‌حکیمی مرتاض‌ومؤسس مکتب فیثاغورثیان جدید بود و ازاهل تیانا[2] به‌شمار می‌رفت به قصد سفری به مشرق از یونان براه افتاد و برای رفتن به‌هندوستان از بابل گذشت . در آن‌گاه بردان دوسال و دوماه بود کـه برتخت سلطنت نشسته بود وظاهراً مردم سلوکیه هنوز درحال شورش بسرمی‌بردند و بردان تختگاه خود را درشهربابل قرارداده بود. فیلوستراتوس[3] که شرح حال این حکیم را نـوشته در تذکره حال او به نکته اشاره می‌نمایدکه قلمرو بردان در این زمان بسیار محدود بوده است ومی‌نویسد : آپولونیوس از شهر نینوا به‌پارت رفت و شهرنینوا درآن تاریخ متعلق به‌ناحیه آدیابن بوده وجزء متصرفات گودرز به‌شمار می‌آمده است . وی همچنان نقل می‌کند که درآن زمان فرمانروای سوریه سفیری به نزد بردان فرستاد و استرداد دودیه از دهات نـزدیك زوگما[4] راکه در گذرگاه‌فرات قرارداشت وپارتیها آن‌را تصرف کرده‌بودند خواستار شد، ومی‌نویسد چون آن دو ده‌هیچگونه اهمیتی نداشتند بدون‌کشمکش به رومیها واگذارکردید . ونیز حکایت می‌کندکه برادر شاهنشاه ایران‌که مگاباتس[5] نام داشت باآپولونیوس در شهرا نطاکیه ملاقات کرد[6] . شهر سلوکیه سرانجام پس ازآنکه هفت‌سال تمام در برابر پارتیهاکه از فن محاصره آگاهی بسیاری نداشتند مقاومت ورزیده بود ناچار به تسلیم شد (۴۳ میلادی) . سلوکیه شهری بود با منابع سرشار و درزمان

1- Apollonius

2- Tyana

3- Philostratus

4- Zeugma

5- Megabates

۶ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۱۴۵ـ۱۴۶

پولینیوس مورخ معروف ششصد هزارتن سکنه داشت . اشکانیـان چون به افکار عمومی مردم یونانی شهر سلوکیه احترام می‌گذاشتند برآن شدندکه به جای آن شهر ، شهر تیسفون را بـرای مقر زمستانـی خـود اختیار نمایند و بـا ایـن عمل می‌خواستند بفهمانندکه می‌خواهند از مزاحمتیکه توسط سربازان چادرنشین ونیمه وحشی خود برای مردم سلوکیه ایجـاد می‌شود جلوگیری‌کرده باشند. کار طغیان سلوکیه به‌آشتی ومصالحه بین‌آسوریان ویونانیان مقیم‌آن‌شهرانجامید(۴۱میلادی). براثر این مصالحه قتل‌عامی از یهودیان به‌عمل‌آمد ومردم تـاآنجائیکه می‌توانستند از این قوم بینوا بکشند کشتند و معدوی‌که جان بـه سلامت بردند ، ازشهر رانده شدند. اما پس ازآنکه‌این یهودیان رانده شده به تیسفون پناه‌بردند بازمردم سلوکیه آنان راآسوده نگذاشتند و پاس حرمت شاهنشاه را نگاه نداشتند وهمچنان‌به‌آزار و اذیت‌آنان می‌پرداختند . همه این‌وقایع به‌اضافه خودپسندی اهالی سلوکیه باعث شدکه ازحسن‌نیت فرمانروایان نسبت به‌این شهر عظیم یونانی‌کاسته شود به‌طوری که پادشاهان اشکانی و مردم آن شهر را مزاحم نظم وامنیت دانسته به چاره‌جویی برخاستند، و چنانکه بعدها خواهیم دید ولخش‌اول اشکانی شهری به‌نام ولاشکرد در موضعی‌که ازجهت رفت‌وآمد ازهرلحاظ آماده بود بناکرد وچنین درنظرداشت که باایجاد رقیبی برای سلوکیه‌آن شهر را از اهمیت بیندازد [۱] .

اختلاف پارت و روم برسرارمنستان

اختلاف بین بردان وگودرز به رومیان فرصت دادکه باردیگرارمنستان را از دست پارتیها خارج‌کنند ومیترادات نامی را که به دست کالی‌گولا تبعید شده بود دوباره برسرکارآوردند ، توضیح‌آنکـه میترادات پسرفراسمن ایبریائی‌کـه دست نشاندهٔ رومیان درارمنستان بود چون مورد تنفرمردم‌آن دیارقرارگرفت گرفتار شده به زندان افتاد وبه فرمان کالی‌گولا [۲] قیصرروم ازآن کشورتبعیدگردید . سپس در

۱ــ گوتشمید ص ۱۸۸-۱۸۹

2- Caligula

زمان جانشین وی کلودیوس[1] رومیان اورا آزاد کرده باردیگروی را بـه پادشاهی ارمنستان فرستادند . ارمنیان که از سلطنت او ناراضی بودند بـر او قیام کردند . میتراداتس به یاری افواج رومی ومردم ایبری که به سرداری برادرش فراسمن[2] به‌حمایت‌او آمده بودند توانست ارمنیان وشهرب‌وپارتی آن‌ناحیه راکه دموناکس[3] نام داشت به آسانی شکست بدهد . ولی یك قسمت از ارمنستان سفلا در تحت فرمان امیری بنام کوتیس[4] همچنان مقاومت می‌ورزید وی نیز پس از مدتی دوام نیاورده به اطاعت میترادات درآمد . ارمنیان ازستم وبیداد میترادات به ستوه آمده ازبردان شاهنشاه ایران یاری خواستند . بردان‌برای سرکوبی میترادات درارمنستان ازایزت پادشاه ایالت آدیابن که ازدوستان پدر اوبود کمك خواست . ایزت که پنج تن‌ازپسران خود را به‌گروگان به روم فرستاده بود همدستی خود را بـا بردان در لشکرکشی به ارمنستان مصلحت ندید . وازیاری به وی امتناع کرد . بـردان که از نافرمانی‌ایزت شاه دست‌نشانده خود رنجیده خاطرشده بود برای تنبیه او به‌آدیابـن لشکرکشید . ازشنیدن این‌خبرویبیوس‌مارسوس[5] فرمانروای رومی سوریه (ازسال ۴۲ تا ۴۵ م) بـرای‌آنکه بردان را از آن‌پیکارمنصرف سازد بـه مرزهای سواحل فرات دست اندازی کرد .

قیام مجدد گودرز درگرگان

دراین احوال‌گودرز که از ترك ادعای تـاج و تخت اشکانـی متاسف بود به دعوت و تحریك بزرگانی که با بردان مخالف بودند علیه بـرادر قیام کرد . بردان دست از نبرد با ایزت برداشته در سال ۴۳ میلادی با لشکری متوجه مشرق

1- Cloudius

2- Pharasmanes

3- Demunax

4- Cotys

5- Vibius Marsus

ایران‌گردید . در میان گرگان و هرات با برادر روبـرو شد و در چند نبرد او را شکست داد و وی‌رامجبوربگذشتن ازرود اریندس[1] کرد. بطلمیوس ازاین رود به نام چارنیداس[2] یاد کرده است . شایدآن همان رودخانه کرنید[3] (کرند) کـه از کوههای البرز سرچشمه می‌گیرد و در نزدیکی استراباد می‌ریزد باشد . حتی‌امروز نیز این رودخانه مرز بین دو ایالت مازندران واسترآباد است .

سپس‌گودرز را در بیابانهای شمالی ایالات پارت دنبال کرده و در هنگامی که از غرب به مشرق می‌تاخت قبایل چادر نشینی را که در ایـن نواحی می‌زیستند قلع و قمع کرد تا اینکه به رود سیندس[4] رسید این رود خط فاصل بین قبایل داهه ومردم‌آریا[5] (هرات) بود وآن را بارود تجن تطبیق‌کرده‌اند. بردان تمام‌آن‌نواحی را به تصرف خود درآورد وچون لشکریانش حاضر به پیشرفت بیشتر نشدند ، در همانجاآرام‌گرفته به نام خود ستون یادگاری برپاکرد . در اواخر سال ۴۵ میلادی باردیگر گودرز سر به طغیان برداشت و پیکار دوبرادر تجدید شد و ازسال۴۶ تـا ۴۷ میلادی ادامه یافت[6]

مرگ بردان

چون بزرگان کشور با بـردان ازنظر ظلم و سختگیریهای او میانـه خوبی نداشتند ، با یکدیگر توطئه کرده و او را در شکارگاهی کشتند و برادرش گودرز را بجای وی برتخت سلطنت نشاندند . تاسی‌توس مورخ بزرگ رومی از بردان به تحسین وتمجید یاد می‌کند و او را شاهنشاه بزرگی می‌داند ، دربین تاسی‌توس

1- Erindes

2- Charindas

3- Kerind

4- Sindes

5- Aria

۶ - گوتشمید ص ۱۸۹-۱۹۰ تاریخ پارت ص ۱۴۷-۱۴۸

وفلاویوس درباره آغاز پادشاهی بردان اختلاف است . تاسی‌توس گوید که پس‌از ارتبان سوم گودرز به تخت نشست ، و فلاویوس می‌نویسد که بلا فاصله پس از ارتبان سوم بردان پادشاه شد . چنین به نظر می‌رسد که گودرز پس از ارتبان به تخت نشسته ولی بردان که ولیعهد بوده مدعی سلطنت او گشته و او را از تخت برداشته است ، راولینسون مورخ معروف انگلیسی پادشاهی بردان را از سپتامبر سال ۴۲ تا ۴۶ میلادی دانسته ولی یوستی در کتاب نامهای ایرانی دورهٔ سلطنت او را از ۴۰ تا ۴۵ نوشته است . گوتشمید می‌نویسد آخرین سکه‌ای که از بردان دردست است به تاریخ اوت سال ۴۵ میلادی است[1]

اشك بیستم گوترز

پس از مرگ بردان برادرش گوترز ازطرف بزرگان ایران برتخت‌پادشاهی نشست . به قول گوتشمید سکه‌های او ازتاریخ سپتامبر ۴۶ تا آخر سلطنت اوبدون وقفه در دست است . نام و القاب او در سکه‌هایش چنین‌آمده است ؛ گوترزس اورگه‌تس دیکائیوس اپی فانس فیل هلن ، یعنی‌گودرز نیکوکار و دادگر و نامدار ودوستدار یونانیان . وی نام خود را دریك کتیبه یونانی‌که بعداً ازآن یاد خواهیم کرد ، گئوپوثروس[1] که بایستی معادل پارتی‌آن گئوپوثرا[2] بوده باشد نوشته است .

قیام بزرگان علیه گودرز و برگزیدن میترادات برای شاهی

بدبختانه گوترز که به جای بردان به شاهی نشست از برادرش ستمگرتر

۱ــ ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۱۷ ، گوتشمید ص ۱۹۱ ، راولینسن ، ششمین دولت مشرق ص ۲۵۱ یوستی (نامهای ایرانی) ص ۴۱۲

Rawlinson , Parthia P. 260 - 263

2- Geopothros

3- Geoputhra

بود . دست بیداد برگشاد و خون فراوان بریخت تا اینکه بـزرگانیکه در مجلس مهستان بودند ، علیه او قیام کرده در ۴۷ میلادی سفیرانی بـه نزد کلودیوس[1] قیصر روم فرستادنـد و از او خواستند که میترادات پسر ونونه و نـوادهٔ فرهات چهارم را که درکشور روم به عنوان میهمان وگروگان می‌زیست برای نشستن بر تخت شاهی به ایران بفرستد .

به قول تاسی‌توس (سالنامه‌ها ، کتاب ۱۱ بند ۱۰) سفیران چون به دربـار روم رسیدند ، مهتر ایشان چنین گفت که : « ما ازپیمان نامهٔ میان روم و دولـت پارت آگاهیم واستواری و پایداری آن را خواستاریم و هیچگاه نمی‌خواهم که این پیمان نقض شود تنها خواست ما آن است که به جای یك شاه اشکانی شاه اشکانی دیگری برتخت سلطنت پارت بنشیند ، زیرا گودرز مردی ستمگراست و ما از ظلم وبیداد او به تنگ آمده‌ایم ، ازنزدیکان ذکورخود هرکس را که یافته کشته است. ودرآغاز برادران وسپس خویشان نزدیك وپس ازآن خویشاوندان دورخود را به قتل رسانیده است، وبه این پسنده نکرده کودکان بیگناه و زنان آبستن را نیز به دیار عدم فرستاده است . گودرز ذاتاً مردی تن‌پرور است و در جنگها بهره مندی ندارد وآنقدر ستمگر و ناجوانمرد است که همگان او را به دیدهٔ پستی و حقارت می‌نگرند . پیمان میان روم و ایران دلالت برآن دارد که ایـران از حیث قوت و قدرت با روم برابر می‌باشد ولی دولت ایران برای پاس احترام روم ناچار است . که حق تقدم اورا تصدیق کند و به شاهزادگان خود اجازه دهـد که مانند میهمان وگروگان درآن کشور بمانند ، این کاربیشتراین سود را دارد که هر زمان ایرانیان از پادشاه خود نا خشنود باشند ، شاهـزاده‌ای را کـه در روم می‌زید بـه پادشاهی طلب کنند . »

به قول تاسی‌توس این خطابه در برابرقیصروسنای روم ومیترادات ایراد شد. کلودیوس درپاسخ مهترسفیران ایران که میترادات را برای نشستن بـرتخت شاهی

1- Claudius

طلب می‌کردگفت « به‌پیروی از نیات اکتاویوس‌اگوستوس قیصر پیشین روم که برمردم ما مقام‌الوهیت دارد من نیزچون اشکانیان را می‌بینم از برای پادشاهی خود شاهزاده‌ای راکه درکشور ما تربیت یافته وازروش اعتدال پیروی می‌کند ، طلب می‌نمایند خوشحال می‌شوم . زیرا این شاهزاده چون برتخت پادشاهی کشور خود بنشیند خود را بمانند مدیری دراداره مملکت خویش می‌داند نه‌آقا ومالکی که بر بردگان حکومت می‌نماید . او درخواهد یافت‌که مردمی هرقدرکمتر طعم ترحم و عدالت را چشیده باشند قدر عدل وانصاف رابیشترخواهند دانست . »

سپس‌کلودیوس مهردات را با عده‌ای روانهٔ ایران‌کرد وبه گایوس‌کاسیوس که فرمانروای سوریه بود بفرمود اورا تا بندر زوگما[1] که در گذرگاه فرات قرار داشت وبرمرزایران واقع شده بود مشایعت‌کند . دراین شهرجمعی ازبزرگان‌ایران به وی پیوستند .[2]

نبرد میترادات وگودرز

ابگارپنجم پادشاه اسروئن که از دست نشاندگان دولت پارت بود و به قول تاسی‌توس ظاهراً دوست میترادات ودرنهان ازهواخواهان‌گوترز به شمارمی رفت به پیشوازمیترادات‌آمد بزرگان پارتی‌که همراه میترادات بودند می‌خواستند که اونزدیکترین‌راه را که به‌تیسفون می‌رسید اختیارکند . کاسیوس رومی‌را نیز عقیده همین بود اما ابگار[3] بنابه سوء نیتی‌که داشت رأی میترادات را تغییر داده برای دفع‌الوقت اورا به شهرادس (اورها) پایتخت خودبرد وچند روزاوراسرگرم جشنها ومیهمانیهای پیاپی‌کرد وسپس به جای اینکه اورا ازراه نزدیکی به تیسفون

1- Zeugma

۲ـ دررالتیجان ص ۳۰ ـ ۳۲ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۱۸ ـ ۲۴۲ ، گوتشمید ص ۱۹۱ ـ ۱۹۲ ، تاریخ‌پارت ص ۱۴۹

3- Abgar

راهنمائی کند از راه بس دوری یعنی از طریق ارمنستان وجاده‌های پربرف آن روانه ایران کرد. در اینجا کارن که مغز متفکر این لشکر به‌شمار می‌آمد با لشکری بدو پیوست . راهی را که میترادات پیمود چنین بود : او ازد یار بکر و تیل[1] و جزیره گذشته درنزدیکی موصل ازدجله عبور کرد و پیش ازگذشتن از آن رود شهر کوچکی راکه درجای نینوای قدیم بود به‌تصرف آورد و سپس به آدیابن رسید . ایزت[2] پادشاه دست‌نشاندهٔ آدیابن که او همچون ابگر مردی دوروی بود به‌پیشواز او آمد . میترادات همچنان پیش تاخت ونینوا و آربلا را اشغال کرد . همینکه لشکر میترادات به سوی جنوب رهسپار گردید ، باسپاه گوترز مواجه گشت . گوترزجایی مستحکم درپشت رود کورماس[3] درکنار کوهستان زانبولوس[4] درکمین دشمن خود نشسته بود . نقشهٔ اوچنین بود که حال دفاع درپیش گرفته جنگ را به درازا کشد و بدین وسیله می‌خواست در میان دوستان و یاران میترادات نفاق اندازد . بعضی رود کورما را بارود قره‌سو درنزدیکی کرمانشاهان تطبیق کرده‌اند. سرانجام گوترز درنقشهٔ محیلانه خود موفق شد ودوپادشاه آدیابن وخسروون(اسروئن)با اعرابی که که همراه میترادات بودند از وی جداگشتند و میترادات با عدهٔ قلیلی از لشکریان پارتی که کارن سرداری ایشان‌را داشت برجای ماند . درآغاز لشکریان گوترزشکست خوردند وکارن آنان را دنبال کرد ولی ناگهان گودرزیان راه کارن را بسته او را کشتند . میترادات ازبیم جان ناچار شدکه به‌پاراکس[5] نامی که ازرعایای پدرش بود پناه برد . اوخیانت کرده و میترادات را به زنجیر کشیده پیش گوترز فرستاد . گوترز ازخون او درگذشت ولی برای اینکه او را همیشه از رسیدن به پادشاهی

1- Til
2- Izates
3- Cormas
4- Zanbulus
5- Parrax

ناامید کرده باشد فرمان دادگوشهای وی‌را بریدند، زیرا اشخاص ناقص‌الاعضاء در ایران از رسیدن به‌سلطنت ممنوع بودند .

تاسی‌توس می‌نویسد که ناقص‌العضو کردن میترادات به‌منظور اهانت به روم بوده است زیراگوترز می‌خواست به‌رومیان بفهماند که چون میترادات‌مدتی‌در روم می‌زیسته است اورا خارجی پنداشته و به جای آنکه وی را بکشد تنها به بریدن گوشهایش قناعت کرده است . گوتشمید می‌نویسد ، شکست میترادات به خوبی ثابت‌می‌کند که‌حس ملیت ایرانیان تاچه پایه باکسانی که تحت لوای رومیان بایران می‌تاختند سرخصومت وناسازگاری داشته است[1] .

نقش گوترز در بیستون

گوترز پس از این فتح درسال ۵۰ میلادی در کوه بیستون درکنار کتیبهٔ داریوش نقش‌خود را رسم کرد و کتیبه‌ای به یونانی در آنجا بنوشت . در این نقش چهرهٔگوترز در حالیکه نیزهٔ خود را بهٔ دشمن حواله کرده و برفراز سراو علامت‌پیروزی بال‌گشاده‌وتاجی‌ازگل برسردارد دیده‌می‌شود . درکناراوسنبگشته‌ای به خط یونانی نوشته شده که نام او « گوتارزس گئوپوثرس[2] »یعنی گوترز پسر گیو خوانده می‌شود . به علاوه در این‌کتیبه گوترز خود را شهرب شهربها یعنی والی والیان می‌خواند .

این‌نقش امروز براثرشکستگی و گذشت روزگار تا حدی محو شده است ، به‌طوری‌که با اشکال می‌توان آن را تشخیص داد . قسمت وسط آن را متأسفانه شیخ علی‌خان زنگنه صدراعظم شاه سلیمان صفوی فرمان داده‌که صاف‌کرده‌اند و به‌جای‌کتیبهٔ اشکانی وقفنامهٔ دوقریهٔ خود را جهت مصارفی‌که از آن جمله تعمیر کاروانسرای بیستون است حجاری کرده‌اند . وقفنامهٔ مزبور بیش از حوادث

۱ــ دررالتیجان ص ۳۳ــ۳۴، ایران‌باستان ص ۴۲۰ــ۴۲۲ ، تاریخ پارت ص ۱۵۰ــ ۱۵۱ گوتشمید ص ۱۹۲ــ۱۹۳

2 · Cotarzes Ce Pothro,s

طبیعی به این اثر تاریخی لطمه وارد آورده است .

مرگ گوترز

از این فتح دیری نگذشت که گوترز جهان را بدرود گفت. (۵۱ . م) تاسی توس می‌نویسد که او به مرگ طبیعی درگذشت ولی یوسیفوس فلاویوس در تاریخ یهود (کتاب ۲۰ فصل ۳ بند ۴) عقیده دارد که وی در اثر توطئه‌ای به قتل رسیده است . مدت پادشاهی او را ۵ سال از ۴۲ تا ۵۱ میلادی دانسته‌اند . یوستی او را از اشکانیان ارمنستان و پسر ارشاك گیو نوشته است . آخرین سکه‌ای که از گوترز به دست آمده مربوط به آخرین سال زندگیش یعنی سال ۵۱ میلادی است[۱] .

اشك بیست و یکم ونونه

پس از گوترز مجلس مهستان شاهزاده‌ای را که نسب او درست معلوم نیست و ونونه نام داشت بجای وی بر تخت سلطنت نشانید . دورهٔ سلطنت او بیش از چند ماهی نبوده است. تاسی توس گوید که ونونه فرمانروای ماد بود و پس از مرگ گوترز بزرگان او را بپادشاهی ایران خواندند .

سکه‌هایی که از او بدست آمده بسیار کم وزمخت است. تاریخ این سکه‌ها را از سه ماه آخر سال ۵۱ و نه ماه اول سال ۵۲ میباشد . یوستی دورهٔ پادشاهی او را در سال ۵۰ تا ۵۱ میلادی میداند . گوتشمید می‌نویسد ، که ونونه دوم برادر ارتبان سوم بود ودر ماد آتروپاتن حکومت داشت وجانشین گوترز شد، وحکومت کوتاه وبدون حادثه او چنانکه ازسکه‌هایش برمی‌آید حداکثر از سپتامبر سال ۵۱ آغاز شد وحداقل تا اکتبر سال ۵۴ ادامه یافت . پرسی گاردتر این سکه‌ها را به

۱ــ ایران باستان ج۳ ص۲۷۵، تاریخ پارت ص۱۵۱، کرمانشاهان باستان ص۴۲ــ۴۳، گوتشمید ص ۱۹۳، ایران نامه ج ۳ ص ۱۱۸، یوستی نامهای ایرانی ص ۴۱۲

Rawlinson, Parthia, P. 262–269

بلاش‌اول نسبت داده که درست نیست . تضادی را که دراین‌موردباسخن تاسی‌توس که می‌گوید ولخش اول درسال ۵۲ و حداکثر تا سال ۵۳ هم پادشاه بـود پیش می‌آید تنها بااین فرض می‌شود رد کرد که بگوئیـم ونونه ولخش را درزمان حیات خود در سلطنت باخویشتن شریك کرده است[۱] .

اشك بیست ودوم ولخش (بلاش نخستین)

نام والقاب او در سکه‌های وی بیونانی چنین است: و لوگه‌زس‌اورگه‌تس دیکائیوس اپی‌فانس فیل‌هلن . یعنـی : و لخش (بلاش) نیکوکار دادگر نامدار دوستدار یـونانیان . بنا بنوشته های تاسی‌توس (سالنامه‌ها کتاب ۱۲ بند ۴۴) وفلاویوس تاریخ یهود (کتاب بیست فصل ۲ بند ۴) ، ونونه دوم سه پسر داشت ولخش ، تیردات وپاکور . ولخش بزرگترین پسر ونونه بود و مادرش از کنیزان یونانی ملطی بشمار میرفت چون بپادشاهی نشست حکومت ماد را به‌پاکور داد . گوتشمید عقیده داردکه منظور از این ماد مادآتروپاتن است که پدرایشان ونـونه نیز قبلاً درآنجا حکومت می‌کرد. ولخش فرمانروایی ارمنستان را نیزبرای‌برادر دیگرش تیردات درنظرگرفته بود ولی چنانکه شرح خواهیم داد وی به آسانی به این مقصود نرسید . در آن زمان چهارمین ناحیه‌ایکه هنوز از مستملکات دولت پارت بشمار میرفت سرزمین‌های ساحلی رود سند درشرق ایران بود پنجمین‌ناحیه، ناحیه‌ایکه زیرسلطه اشکانیان قرارداشت سرزمین سکاهای ماسخوت Mas-chuth دردامنهٔ شمالی کوههای هندوکش بود، که یکی ازاشکانیان برآن‌حکومت می‌کرد. نامبـردن چهار مملکت تحت فرمان اشکانیان از طرف سه به اوس Sebèos و آگاتانجلوس Agathangelus ازمورخان ارمنی دلیل‌اینست که ناحیه مادبه‌قسمت

۱ــ دررالتیجان ص ۳۵، ایران‌باستان ج ۳ ص۲۴۲۳ ، گوتشمید ص ۱۹۳، یوستی نامهای ایرانی ص ۴۱۲

Rawlinson, Parthia, P. 270

اصلی دولت اشکانی دراین زمان ملحق شده بود .

تحریکات ایبری ها درارمنستان

فراسمن پادشاه ایبری (گرجستان) که رومیان برادر او میترادات را در سال ۴۷ میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند پسری بنام رادامیستوس Radamistus داشت . چون او را درسلطنت مخل خود میدید واز او بیم داشت برای اینکه‌نظر او را منعطف کرده باشد ویرا راغب بگرفتن ارمنستان وراندن عمویش از آن‌سامان کرد. چندی‌برنیامد که رادامیستوس به‌اغوای‌پدرش‌نزدعمویش میترادات به‌ارمنستان رفته تظاهر کرد که از پدرش ناخشنود است واز دست زن پدرش به‌وی پناه آورده است. میترادات برادرزادهٔ خود رابه‌مهرمانی‌پذیرفت وویراپسرخواندهٔ‌خودخواند. رادامیستوس‌ازخبث‌نیتی که داشت‌توطئه‌ای ترتیب داد وباکمکی که ازپدرش‌گرفته بود برعمویش بتاخت‌و اورا با زن وی که‌خواهراوبودبکشت‌و کودکان‌آن‌دوراازدم تیغ‌گذرانید و برتخت سلطنت ارمنستان جلوس‌کرد . در این زمان شهر گورنه‌آ Gurneae که در نزدیکی آرتاکساتا پایتخت ارمنستان قرار داشت مورد محاصره قرارگرفت. پادگان‌رومی‌درآن‌شهردرتحت فرماندهی افسری‌موسوم‌به‌کالیوس‌پولیو Caelius Polio وسردستهٔ‌گروه صدنفری (سانتوریون) موسوم به‌کاس‌پریوس Casperius بود. رادامیستوس می‌کوشیدکه پولیو را به‌رشوه فریفته‌آن شهر را ازاو بگیرد ولی‌کاسپروس ازقبول پیشنهاد اوسرباز زد وسعی کردکه شاهزادهٔ ایبری را از جنگ و ستیز بازدارد .

ولی‌مذاکره وی بارادامیستوس بجایی نرسید زیرا فراسمن پادشاه ایبری باو دستورداده بودکه‌بهرطریقی که شده‌جنگ راادامه دهد، بالاخره رادامیستوس موفق شدکه‌کالیوس پولیو را به‌رشوه بفریبد و سربازان رومی میترادات را ترک‌کرده او ناگزیر شد که تسلیم دشمن شود وبشرحی که درپیش‌گذشت بدست برادرزادهٔ‌خود با زن و فرزند بقتل رسید .

اومیدیوس‌کوادراتوس Ommidius Quadratus که حکمران‌رومی‌شام بود

بوسیلهٔ کاسپروس از این واقعه آگاه شد و به‌تشکیل شورای جنگی فرمان داد و سپس به فراسمن پادشاه ایبری پیغام داد که پسرخود را از ارمنستان فراخواند و آن‌دیار را تخلیه نماید. دراین‌احوال جولیوس پلیگیوس julius Paeligius فرمانروای رومی ایالت کاپادوکیه با کمك ولایات پیرامون خود بقصد فتح ارمنستان رهسپار شد . ولی در باطن می‌خواست سرزمینهای دوست خود را غارت نماید و چون یارانش ازگرد اوپراکندند، تنها ماندو به‌رادامیستوس پناه برد واورا تشویق کرد که هرچه زودتر تاج ارمنستان را برسرنهد وخود نیز درجشن تاجگذاری وی شرکت کرد . همینکه کوادراتوس حاکم رومی شام از این واقعه آگاه شد سرداری بنام پریکوس Pricus با یك‌فوج ازسپاهیان رومی مأمور ارمنستان کرد . این‌سردار از کوههای توروس‌گذشته تاحدی ارمنستان را به‌سامان‌آورد ودیگر باره بمحل‌اصلی خود احضارگردید .

لشکرکشی ولخش به ارمنستان

چون اوضاع ارمنستان‌آشفته‌گشت، ولخش برای آنکه جهت برادر خود تیردات سلطنتی را دست وپاکرده باشد موقع را مغتنم شمرده درسال ۵۱ میلادی بارمنستان لشکرکشید. ایبریان بی‌آنکه فرصت نبرد یابند بگریختند .

مردم بلادآرتاکساتا وتیگرانوسرتا Tigranocerta دروازه‌های شهر را بر روی ولخش گشادند وتیردات بپادشاهی ارمنستان نشست . براثرسختی زمستان و نبودن خواروبار مرضی وبا مانند درآن سرزمین بروز کرده و گروه بسیاری از پادگانهای اشکانی بهلاکت رسیدند . تیردات چون مرگ ومیررا درمیان‌کسان‌خود بسیاریافت‌برای‌نجات خودودیگران‌بکشورایران‌بازگشت(۵۳میلادی). رادامیستوس ازاین‌خبرشادمان‌گشته به ارمنستان بازآمد وباوجودناخشنودی ارمنیان دیگرباره بر مقرحکومت خود قرارگرفت ارمنیان غلبه‌کرده وقلعهٔ اورا محاصره نمودند ناچار رادامیستوس با زنش زنوبی Zenobie برباد پاپی‌نشسته بگریختند. تندی حرکت اسب وتکانهای پی در پی‌آن زن آبستن را سخت رنجورکرد و چون می‌دانست

اگربایستند بدست دشمن خواهندافتاد، از بیم آنکه بچنگ دشمن نیفتد باصرار از شوهرش‌خواهش کرد که بوی زخمی زده‌اورابکشد. رادامیستوس چنین کرد وجسد اورا درکنار رود ارس انداخت وخود بسوی ایبریا رفت . اتفاقاً آن ضربه کاری نبود وزن هنوزجان دربدن داشت، شبانی اورا درمان‌کردوبه شهر آرتاکساتا برد و سپس او را بنزد تیردات فرستاد و او بمانند شهبانویی ویرا پذیرا گشت. چیزی نگذشت که رادامیستوس بردشمنان خود غلبه کرده به ارمنستان بازگشت و بشاهی نشست وازسال ۵۳ تا ۵۴ میلادی بی هیچ رقیبی درآنجا حکومت می‌کرد .

درسال ۵۴ میلادی مردم ارمنستان علیه‌رادامیستوس‌قیام کرده ومجدداً پارتیها آن کشوررا تصرف کردند .

لشکرکشی ولخش به‌آدیابن

چون ایزت دوم پادشاه دست نشاندهٔ آدیابن خیال خود کامگی و استقلال داشت‌و ازارسال تاج به درگاه شاهنشاه اشکانی تقاعد می‌جست ولخش‌برای‌تنبیه و گوشمال‌دادن وی بآن‌کشورلشکرکشید . ایزت زن و فرزند و کسان خود را به دژی محکم فرستاده وعلوفه وغلات را گردآورده در دژهای استوارذخیره‌کرد و آن نواحی را چنان ازغلات خالی‌کرد که لشکریان ولخش بکلی بی قوت وعلوفه ماندند. سپس‌ایزت درکنار رود زاب سفلی که‌آنراکاپریوس Caprius می‌گفتند در کمین نشسته چشم براه تهاجم دشمن‌گشت. ولخش هنوز از رود زاب نگذشته‌بود که شنید سکاها که ازمردم قوم داهه بودند ازشمال شرقی ایران هجوم‌آورده‌نواحی خراسان را پایمال سم ستوران خودکردند ولخش جنگ با ایزت راگذاشته بمقابل ایشان شتافت . دراین میان ایزت دوم بمرد و برادرش مونوبازوس Monobazus جسد اورا به فلسطین فرستاده در اورشلیم‌بخاك سپرده. ولخش سکاها را شکست داده بایران بازگشت. مونوبازوس که ظاهراً بایستی نام‌او یونانی شده مینوباز باشد وبجای برادرش به تخت سلطنت‌آدیابن نشسته بود، برخلاف برادرسرتمکین و اطاعت پیش‌آورد وخود را دست نشانده وفرمانبردار شاهنشاه اشکانی خواند و

اختلاف دولت مرکزی اشکانی و آدیابن تمام شد .

اختلاف ایران و روم برسرارمنستان

ولخش در سال ۵۴ میلادی بـه ارمنستان لشکرکشید و رادامیستوس پادشاه غاصب ارمنستان چند بارناچار به فرار از آن کشور وبازگشت بدان مملکت شد اما هنوز سال ۵۴ میلادی بآخر نرسیده بود که یکباره از حکومت خود بر ارمنستـان نا امید شد و به ایبریا بگریخت و لشکر ولخش آنجا را بتصـرف خود درآورد و تیردات بار دیگر پادشاهی ارمنستان‌را یافت. اوضاع روم در این زمان آشفته بود . در اکتبر ۵۴ میلادی امپراطور کلودیوس با زهر کشته شد و بجای او جوانی بنام نرون Neron به تخت سلطنت نشست. امپراطورجدید روم که ازبی‌اعتنائی دولت پارت و نشناختن حقوق روم در ارمنستان خشمگین بود و به فکر لشکرکشی به مشرق افتاد . افواج شرقی رومی برای اعزام به میدانهای جنگ احضار شدند و سپاه روم بسوی ارمنستان گسیل گشت . دولت روم به آنتیوخوس چهارم پادشاه کوماگنه Commagne واگریپای دوم Agrippa پادشاه کالسیس Chalcis درمقدونیه اوامری صادر کرد که ایشان نیز تدارك سپاه به بینند و آمادهٔ حمله به پارت باشند ونیز فرمان داده شدکه برروی فرات پلهای استواری نصب کنند . رومیان شاهزاده آریستهبولوس Aristebulus پسر هرود پادشاه سابق کالسیس را کـه پسر عموی اگریپای دوم بود به فرمانروایی ارمنستان سفلی فرستادند و ناحیه سوفن Sophone به فرمانروایی موسوم به سهاموس که او نیز از همان خانواده بود برگزار شد و سپس کربولو Corbulo را که ازسرداران معروف روم بود از ژرمنستان(آلمان) احضارکرده بفرمانروایی ولایات کاپادوکیه و گالاسیا در آسیای صغیر گماشتند . همچنین مقررگردیدکه افواج رومی فرتنسیس Fretensis وفولمناتاFulminata وچند تن‌ازامیران هم پیمان ممالك شرق درسوریه به نزدکوادراتوس Quadratus فرمانروای‌آن ناحیه بروند ومنتظرفرمان باشند . همچنین گروهی دیگر از امیران با لژیون‌های رومی کالیکای سوم Callica و فرراتای ششم Ferrata مأمورشدند

که در مصاحبت کوربولوی حرکت نمایند ، و نیز سپاهیان روم که زمستان را در کاپادوکیه مانده بودند باو ملحق شدند. باین قوای متحد امر شد که درتحت اوامر سرداران رومی برای جنگ با پارت آماده باشند .کوربولو بسوی ایالت کیلیکیه شتافت و در آنجا با کوادراتوس فرمانروای رومی سوریه دیدار کرد . آنگاه سرداران رومی سفیرانی بنزد ولخش شاهنشاه اشکانی گسیل داشتند .

آمدن سفیران رومی بنزد ولخش

چون سفیران رومی به دربار ولخش آمدند شاهنشاه ایران با پیشنهادهای ایشان موافقت کرد و حاضرشد که بعضی از شاهزادگان را بعنوان گروگان به روم بفرستد .نویسندگان آن زمان اظهارشگفتی کرده نوشته‌اند که باگرفتاریهای بسیاری که ولخش دراین زمان داشت معلوم نیست بچه علت کوربولو به ایران حمله نکرد و ارمنستان را اشغال ننمود و تنها راضی به گرفتن گروگان شد. ولی باید دانست چیزیکه مانع حمله کوربولو شد همانا وضع فلاکت بار افواج شرقی روم بود . تاسی توس می‌نویسد که بسیاری ازسربازان رومی اصلاً با استعمال بعضی ازابزارهای جنگ آشنا نبودند. وحتی بسیاری ازایشان سلاح وحربه جنگ نداشتند وگروهی از آنان آنچنان پیروناتوان شده بودند که ایشان رابه روم بازگردانیدند وبجای آنان سربازان جدیدی ازنواحی کیلیکیه وکاپادوکیه استخدام کردند. مأموریت سفرا در بارهٔ این موضوع بود که به ولخش بگویند که ارمنستان رابه او واگذار نخواهند کرد . ولخش پیشنهاد آنان راپذیرفت وقرارشد که سپاه خود را ازارمنستان احضار کند ولی رومیان داخل ارمنستان نشده واین کشور همچنان درتحت ادارهٔ تیردات باقی ماند.سرانجام کوربولو در اواخر سال ۵۷ میلادی به ارمنستان لشکر کشید وزمستان سرد سال ۵۷ و۵۸ میلادی را با سپاهیان خود در زیرچادرها بسربرد . ازفرط سرما بسیاری از لشکریان اواز پای درآمدند وگرفتار سرمازدگی شدند . کوربولو که مردی بلند بالا بود وقیافه‌ای با هیبت داشت ، برای دلداری سربازان پیوسته درمیان آنان ، سربرهنه قدم می‌زد وبا سخنان دلگرم کننده ازایشان دلجویی می‌نمود. با وجود این مهربانی‌ها بسیاری

از سپاهیان لشکرگاه راگذارده بگریختند . کوربولو برای کیفردادن سپاهیان گریزپا درهمان باراول فرمان اعدام صادر کرد، درصورتی که بنابه قوانین مجازات اعدام برای فرار بارسوم بود. سپس سرداری به نام پاکسیوس اورفیتوس[1] به‌فرماندهی لشکرکشورهای هم‌پیمان ازطرف روم تعیین شد . با اینکه به وی دستور داده شده بود که ازجنگ وستیز احتراز کند اورفیتوس به دشمن حمله برد ولی شکستی سخت یافت[2]

قیام بردان برولخش

در این اثناء بردان پسر ولخش گروهی راگرد خودگردآورده برپدر بشورید و دعوی سلطنت کرد و پدرش را از پادشاهی خلع نمود و به نام خود سکه زد . این واقعه در سال ۵۵ میلادی روی داد . بردان مدت سه‌سال درگرفتن تاج وتخت شاهی با پدر درکشمکش بود . این واقعه را مورخان آن عصر به درستی ضبط نکرده‌اند . همینقدر معلوم می‌شود که در سال ۵۸ میلادی ولخش پسر خود را شکست سختی داده وهواداران او را از میان برده است . بردان بزرگترین پسر ولخش بود . ولی معلوم نیست که موفق به عزل پدر و نصب قطعی خودبه جای او شده باشد .

ظاهراً در این زمان دوشاه یکی ولخش ودیگری بردان سلطنت می کردند . چند سکه از بردان که درتاریخ معروف به‌بردان دوم است دردست می‌باشد. تاریخ این سکه‌ها سالهای ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ میلادی است . به‌قول گوتشمید سکه‌هایی از بردان به‌نام نانه (نانس)[3] در دست است که تاریخ آن ازدسامبر سال ۵۵ تاژوئیه سال ۵۸ میلادی می‌باشد .

1- P. Orfitus

۲- دررالتیخان ص ۳۸-۴۳ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۲۸-۲۴۳۴ ، گوتشمید ص ۱۹۵-۱۹۴ ، تاریخ پارت ص ۱۵۴-۱۵۸

3- Nanes

لشکرکشی تیردات به‌روم

چون خیال ولخش ازجانب پسرش بردان‌آسوده شد، آن‌نرمی‌و ملایمتی را که پیشتر باکوربولو ورومیان داشت رهاکرده‌به سختی و خشونت‌گرایید. در بهار سال ۵۸ میلادی ولخش تیردات را بالشکری مددکرده ، و وی بـه سپاهیان رومی مقیم ارمنستان‌حمله‌آورد. کوربولو می‌خواست‌که دراین نبرد تیردات را به‌اسارت گرفتار سازد ، چون از این امر مأیوس شد سپاهیان خودرا به‌دسته‌های چندی‌تقسیم کرده بـه آنان فرمان داد که در همه‌جا به یغما وکشتار بپردازند . در عین‌حال به آنتیوخوس پادشاه‌کوماگنه فرمان دادکه از مرز ایران‌گذشته به ارمنستان بیاید وبه سپاه وی یاری‌کند ، در این زمان فراسمن پادشاه ایبری با رومیان متحد شد و به اتفاق موسکها[1] از هرسو به‌ارمنیانی‌که طرفدار تیردات بودند حمله کرده ایشان را به ستوه آوردند .

تیردات‌که حریف را زورمند و دشمنان را متفق یافت ناچار ارمنستان را تخلیه‌کرده به‌آذربایجان درآمد .

درآنجانیز راحت ننشسته، بالشکریان روم به‌کشمکش مشغول شد. رومیان پس ازویران‌کردن رتاکساتا و تسخیر تیگرانو سرتاسر ارمنستان را به‌تصرف‌خود آوردند و آن سرزمین را به قطعاتی تقسیم کرده هرناحیه را به سرداری واگذار کردند . تیگران نوادهٔ آرخه‌لائوس[2] ازخانوادهٔ هردویها که پادشاه کاپادوکیه بود اسماً پادشاه ارمنستان شد . ارمنستان در این زمـان خیلی‌کوچك شده بـود زیـرا فراسمن پادشاه‌گرجستان و پولمو[3] پادشاه پونت وآرستیوبولوس[4] پادشاه‌ارمنستان کوچك وآنتیوخوس پادشاه‌کوماگنه هر یك ناحیـه‌ای ازآن کشور را به تصرف

1- Mosques

2- Archelaus

3- Polemo

4- Aristobulus

خود درآورده بودند. ظاهراً رومیها می‌خواستند بدین‌ترتیب ارمنیها راکه طرفدار پارتیها بودند وآنان را برورمیان ترجیح می‌دادند مجازات کرده باشند .

آشفتگی اوضاع هیرکانی

مقارن این زمان مردم هیرکانیا یاگرگان برولخش شوریده ودعوی استقلال کردند وسفیرانی به دربارنرون امپراتور روم فرستاده ازوی برضد ولخش‌استمداد نموده و اتحاد با روم را خواستار شدند . این واقعه در سال ۵۸ میلادی اتفاق افتاد وگرگان‌که یکی ازقدیمترین اجزای پارت بود از آن مملکت جدا شد . ظاهراً به‌علت بعد راه رومیان نتوانسته‌اندکمك موثری به‌شورشیان هیرکانی بکنند، ازاین جهت سفیران هیرکانی که به آن‌کشور رفته بودند، بزودی به سوی میهن خود بازگشتند و از رود فرات عبورکرده، درنزدیکی شهرمیلیتن[1] به خدمت کوربولو رسیدند . کوروبولو از بیم‌آنکه اگر سفیران ازراه فرات به ولایت خود هیرکانی برگردند ممکن است به‌دست پارتیان افتند ، مستحفظانی همراه‌آنان‌کرده ایشان‌را تاکنار خلیج‌فارس مشایعت‌کردند. به‌قول تاسیتوس‌آنان از راه دریا خود را به رود سند رسانیده وازطریق هندوستان توانستند به شمال شرقی ایران راه یافته خودرا به‌گرگان برسانند . گوتشمید می‌نویسد ، بازگشت سفیران هیرکانی به وطن خود دلالت برآن داردکه دراین زمان‌کشور پارت‌بردولت باختر تسلطی نداشته وسپس ار حدس می‌زندکه دراین زمان هیرکانیان سواحل جنوبی دریای گرگان یعنی خزر را نیز دردست داشته‌اند . قیام مردم هیرکانی ازسال ۵۸ تا ۷۵ میلادی ادامه داشت وسرانجام دولت مرکزی پارت موفق شدکه آن شورش‌را فرو نشاند .

لشکرکشی مجدد ولخش به‌ارمنستان

ولخش چون شورش هیرکانی را فرونشاند به خیال تسخیر ارمنستان افتاد . درآن زمان اوضاع ارمنستان سخت آشفته بود وهرگوشه‌آن به دست امیری بیگانه

1- Melitene

اداره می‌شد . کوربولو چون هنوز ازحمله پارتیها به‌این کشور بیم داشت، هزارتن از سربازان رومی را دراختیار تیگران پنجم‌گذارده وخود به شام مراجعت کرد . و چون درآن موقع کوادراتوس درگذشته‌بود وی به‌جای‌او به‌فرمانروایی‌شام‌نشست. تیردات که از رومیان شکست خورده، بود برادرش ولخش‌را موجب ناکامی خود می‌دانست . ازاین‌رو سفیرانی به نام خود وپارتیها به نزدکوربولو فرستاد و پیغام داد «اگرشما از ایران‌گروگان‌گرفته‌اید پس‌چرا مرا از ارمنستان بیرون راندید. اگر ولخش به‌یاری من نیامده وباشما نجنگیده است ، به‌علت‌آن بوده است که او مذاکره برای صلح را برجنگ و ستیز ترجیح می‌دهد . اگرشما اصرار به جنگ داشته باشید پارتیها هنوزآن مردانگی و دلیری را دارندکه شما را شکست داده و سرزمینهای خود را بازیابند» . کوربولو که از قیام هیرکانیان و اوضاع آشفتهٔ آن ایالت‌آگاهی داشت در پاسخ تیردات به‌این سخنان اکتفا ورزید :

« هیچگاه به‌قیصر حمله مکنید جز باسلاح خواهش و تمنا، اگر آرزوهای دور و درازی‌راکه موقع آن هم گذشته‌کنار بگذارید و به سفیری‌که از طرف من نزد شما می‌آید اطمینان وفاداری بدهید، شما می‌توانید بدون خونریزی به مقصود خود نایل شوید». ولی باوجود این‌پیغام‌ها به‌علت سوءظنی‌که در میان‌کوربولو و تیردات وجود داشت مذاکره بین‌آن‌دو صورت نگرفت .

تیگران پادشاه جدید ارمنستان در سال ۶۱ میلادی در صدد حمله به‌آدیابن برآمد. دراین هنگام ولخش‌که‌گویا از سرکوبی هیرکانیان مأیوس شده بود و از طرف دیگر حمله به‌آدیابن را بسیار خطرناک‌تر از شورش هیرکانیان، می‌دانست تصمیم‌گرفت‌که به پادشاه‌آن‌کشور درمقابل رومیان‌کمک‌کند . مونوبازوس پادشاه آدیابن‌که دراین‌گاه خود را باخته بود باخود اندیشیدکه اگر به‌رومیان تسلیم شود بهتر است تاآنکه مغلوب پادشاه ارمنستان‌گردد .

خطابهٔ ولخش درمجلس مهستان

چون ارمنستان از دست ایران بدر رفت وتیردات ازتخت سلطنت‌آن‌کشور

رانده شد، بزرگان پارتی شکست ایران را حمل برتهاون وسستی ولخش کرده، از او ناخشنود شدند و می‌گفتند که او کار سلطنت را بـه جد نمی‌گیرد و به وعـده‌ای که به تیردات برادرخود دررساندن وی به‌تاج وتخت داده وفـا نمی‌کند . ولخش بزرگان را ازخود ناراضی دید مصمم به‌جنگ باروم گردید و پیش از اینکه اقدام به‌این‌کار کند ، مجلس مهستان را تشکیل داده وبه قول تاسی‌توس خطابه‌ای به این شرح در آن مجلس ایرادکرد :

« ای مردم پارت وسران و بزرگان کشور ، می‌دانید که برادران من از حق سلطنت خود صرفنظر کرده و من بجای ایشان بـه پادشاهی رسیدم و شخص اول مملکت گردیدم . پس از رسیدن به‌این مقام عهد کردم که بجای کینه‌ورزی ودشمنی که از روزگار قدیم بین برادران پیدا می‌شد با برادران خود همراه ومهربان باشم. از این‌رو ماد (مادآتروپاتن) را به‌برادرم پاکور دادم و پس از چندی ارمنستان را گرفتم تا بتوانم برادرم تیردات راکه اکنون در میان شمـا حضور دارد به تخت پادشاهی آنجا بنشانم. پادشاهی آن کشور را به او واگذاشتم واو را پس ازبرادرم پاکورکه مقام دوم در کشور را دارد ، مقام سوم یعنی سلطنت ارمنستان را دادم . بدین‌طریق اساس مهرومحبت را درخاندان اشکانی استوار ساختم، ونفاق ودشمنی را از آن خاندان‌برانداختم . اما رومیان ازاتحاد بین ماخشنود نیستند، از این‌جهت صلح بین‌ما وخودشان را برهم زدند . واینان بزودی خواهند دانست که این نقض عهد به‌زیان ایشان تمام خواهدشد . من انکار نمی‌کنم که ترجیح دادم حقـوقی را که از نیاکان من رسیده با صلح و انصاف حفظ کنم نه با خونریزی وجنگ ، با مذاکرات دوستانه کشور را نگاه دارم نه‌با زور اسلحه‌و شمشیر. منظور من‌از آن‌کار این بوده که رعایای من از صدمات و نتایج وخیم جنگ محفوظ باشند . اگر گناه من اینست و صلح دوستی من موجب تجری دشمن گردیده است من حاضرم آنرا جبران نمایم ودشمن‌را سرجای خود بنشانم، نیروی‌شما دست نخورده وبرجاست من حاضرم باشمشیر خود آنچنان از دشمن انتقام بکشم که خود شما بگویید من

غیرت ومردانگی خود را به منتهای خود رسانیده‌ام . اما به شما بگویم از اصرار نداشتن من بـه جنگ وهمی ببازوی مردان شما وارد نیامده و از صلابت و قوت شما نکاسته است ، بلکه برشهرت وشجاعت شما یك صفت پسندیده که آن اعتدال و میانه روی است افزوده‌ام وآن سیرت و طریقت است که خدایان با نظر عنایت بدان می‌نگرند . » پس از این خطابه تاج را برداشته بر سر تیـردات گذاشت و گفت این برادر مرا که می‌بینید مانند پیش پادشاه ارمنستان است وآن کشور را دیگرباره برای اوتسخیرخواهم کرد .

نبردهای مرزی بین ایران وروم

سپس ولخش یکی‌از امیران پارت را به نام مونه‌زس[1] به سرداری لشکری مأمورساخته وسواران خاصه خود را به اختیاراوگذاشت وگفت‌که به یاری مونه‌بازوس پادشاه‌آدیابن بشتابد و بـه اتفاق او برارمنستان بتازند و تیگـران را ازآن کشوربرانند. خود نیزشخصاً ازسوی دیگربه‌سوریه لشکرکشید وازمرزهای غربی ایران رومیان را تحت فشار گـذاشت . مونه‌زس به اتفاق مونه بازوس بـه سوی ارمنستان رفته، تیگرانوسرتا[2] راکه پس‌ازویران شدن‌آرتاکساتا پایتخت‌ارمنستـان شده بود محاصره‌کردند اما نتوانستندآنجا را بگیرند . خود ولخش تـا نصیبین پیش رفت وازآنجا ارمنستان وسوریه راتهدید می‌کرد. کوربولوچند فـوج لشکر رومی درتحت ریاست ورولانوس[3] به ارمنستان فرستاد وقسمت دیگررابه حفاظت سواحل فرات مأمورساخت . سپس‌ازروی احتیاط ازنرون امپراتورروم درخواست مدد کرد . مونه‌زس سردار پارتی برکاروانها وبارهای خواربارکه برای مردم شهر تیگرانوسرتا فرستاده شده‌بود بزد وعلوفه وآذوقه راتصرف‌کرد . درابتدا خواست که با یورش وحمله‌آن شهر را بگشاید ولی درآن‌کارکامیاب نگردید ولی همچنان

1- Monaeses

2- Tigranocerta

3- Verulanus

آن شهر را درمحاصره داشت. کوربولو چون وضع دوستان خود را دشوار دید هیئتی را به نزد ولخش فرستاد و به اوتهدید کرد که اگر لشکرپارتی بـه ارمنستان داخل شود او به پارت لشکرخواهد کشید . دراین بین یك بلای آسمانی امرجنگ را به عقب انداخت و آن ملخ خوارگی درناحیهٔ علیای بین‌النهریـن و ازمیان رفتن مزارع بود . طرفین براثر این وقایع حاضر به مذاکرهٔ صلح شدند و قـرارشد که لشکرایران ازمحاصره تیگرانوسرتا دست بردارد وارمنستان را تخلیه کند ورومیان نیزازارمنستان بیرون روند و آن کشور را به حال خود واگذارند وهمین‌طورحالت متارکهٔ جنگ بین طرفین برقرارگردد تا ولخش سفیری به دربار روم فرستاده در-بارهٔ قرارداد صلح مذاکره نماید . پس از این متارکـه چند ماهی طرفین دست از جنگ کشیده ومنتظرحوادث بعد بودند . شرایط صلح رومیها مدتـی مخفی ماند ولی به تیگران و سواران رومی که به حمایت او آمده بودند دستور داده شد کـه حدود ارمنستان را تخلیه کرده وعقب‌نشینی‌نمایند . این سربازان درسالهای ۶۱و۶۲ بعد ازمیلادبه سرحدات ایالت کاپادوکیه عقب نشستند. دراواخر پائیز آن سال نرون قیصر روم سردار تازه‌ای به نام سیزنیوس‌پتوس[1] ، به سمت حکمرانی کاپادوکیه مأمور کرد و یك لشکر مرکب از چند فوج رومی با عده‌ای قوای امدادی دست-نشاندگان روم درنواحی پونتوس و کیلیکیه وپادوکیه که درتحت فرمان اوبودند به یاری او آمدند. ظاهراً مزد این‌سربازان‌رابه‌سیم‌وزری می‌پرداختند که‌درشهر کیسرا[2] درکاپادوکیه ضرب می‌شد. دراین‌میان سفیرانی که ازطرف ولخش‌به روم رفته‌بودند بدون حصول نتیجه بازگشتند. پارتیان که از مذاکره با روم نا امید شده بودند به فکر ادامه جنگ افتادند. پتوس سردار رومی پیشدستی کرده کارزار را آغاز کرد برای آنکه شهر تیگرانوسرتا را دیگر باره به تصرف خود درآورد ازمحلی نزدیك

1- Caesennius Paetus

2- Caesrea

میلیتنه[1] (ملاطیه) با دو فوج از سربازان رومی که تحت فرمان او و سرداری بـه نام سابینوس[2] بوده‌اند از رود فرات عبور کرده و زمستان را در ایالـت پونتوس به سر آوردند . سپس پتوس پیش‌آمده بعضی ازقلاع ارمنستان را دیگرباره تصرف کرد و زمستان را در راندیا در ساحل جنوبی رود آرسانیاس[3] کـه از شعب رود فرات بود اطراق نمود . سیزنیوس‌پتوس‌که پس از کوربولو فرماندهی‌کل را به دست گرفته بود به نحوی غیر معقول سربازان رومی را پراکنده کرد ودر اواخر سال ۶۲ میلادی تا شهر تیگرانوسرتا پیش رفت ولی پس از ضرب شستی که دید به شتاب بازگشت . پادشاه پارت به معابر کـوه توروس دست یافت و واحدهای قوای رومی را بطور مجزا از هم ، در هم شکست و پتوس‌را در اردوی خودیعنی راندیا در نزدیکی آرساموساتا[4] که پایتخت ارمنستان صغیر بود محاصره کرد و چون کوربولو که درهمان موقع در سوریه توقف داشت و عمداً بیاری او نیامد ناگزیر از تسلیم گردید . براثر سبك مغزی پتوس و رقابت بین‌او وکوربولولشکر روم شکست یافت ورومیان مجبور به تخلیهٔ ارمنستان شدند .

در ماه اکتبر این سال پتوس از روی حزم واحتیاط زن و فرزند خود را به قلعه‌ای در ناحیه‌آرساموساتا فرستاد . این محل اکنون معـروف به شمشاط است . هم درآن زمستان کوربولو موفق شد که در کنار فرات‌آتشهای بزرگ افروخته و پلی بناکند وظاهراً این پل درمعبرمعروف زوگما بسته شد . رومیان ناوها وکشتی‌های بزرگ به‌آب انداختند و بر روی‌آنها برج‌ها ومنجنیق‌های سنگ‌انداز قـرار دادند و بسوی دیگر ساحل راندند و پل را محکم ساختند وپادگانی درآنجا جای داده، مأمور حفاظت پل ساختند. همین امرسبب شدکه پارتیان ازفکرحمله بسوریه

1- Melitene

2- Sabienus

3- Arsanias

4- Arsamosata

منصرف شدند و تمام نیروی خود را برای مقابله بارومیان در جبهه ارمنستان‌تمرکز دهند . بمحض اینکه پتوس سردار رومی از پیش آمدن سپاه ولخش آگـاه شد بمقابل او شتافت ووی را عقب نشاند . پتوس نیروی خود را به دو بخش تقسیم کرده، سه‌هزار تن مرد جنگی را برای حفاظت‌گذرگاههای کوههای توروس مأمور نمود و بقیه را در نزد خود دراردوگاه زمستانی درنزدیکی راندیا نگاه‌داشت.

پتوس برای احتیاط بیشترکوربولو را از وخامت اوضاع با خبر ساخت . کوربولو از هرفوجی‌که در اختیار داشت هزار مرد را برگزیده با هشتصد سوار وهمان قدر نیروی مجهز امدادی ازممالك دست‌نشاندهٔ روم درآسیا آمادهٔ حرکت ساخت . وضع تپوس پیوسته بوخامت میافزود . پیش قراولان و افواج پراکندهٔ رومی‌که جابجا برای پادگان‌گماشته شده بودند بآسانی بدست دشمن‌نابود میشدند و اردوی رومی ازهرف بمحاصره اشکانیان میآمد . پس باردیگر پتوس پیکی چند باشتاب بنزدکوربولو فرستاد ودرخواست‌کمك فوری‌کرد. کوربولو ناچار باسپاه خود بسوی او رهسپار شد و گروهی از نیروی خود را مأمور نگاهداری دژهای مرزی در کنار فرات نمود و از راهیکه نزدیکتر وآدوقه و خواربـار فـراوان‌تر بود، یعنی از راه کوماگنه و کاپادوکیا بسوی ارمنستان براه افتاد . برای جبـران کمبود خواربار درپی سپاه خود شتربارهای بسیاری ازگندم و جو حـرکت داد . اندکی پیش نرفته بودکه دسته‌دسته رومیانی‌که از اردوی محاصره شدهٔ روم‌گریخته بودند، باو رسیدند .

متارکه‌جنك‌ایران‌ورومـ چون نیروی امدادی‌کوربولو به‌موقع به‌پتوس نرسید، وی ناچار باپادشاه ایران از در صلح درآمد. درمذاکرات صلح رومیان از پارتیان درخواست کردند اولاً بایشان اجازه داده شود که از قلعه خارج شوند ، بشرط‌آنکه تمام استحکامات قلعه و خواربار را تسلیم پارتیان‌کنند . دوم‌آنکه قبول کردندکه سپاه روم ارمنستان‌را تخلیه‌کرده بیرون رود . سوم آنکه تعهد کردند که

رومیان بارمنستان برنگردند مگر آنکه سفیری تازه ازجانب ولخش به روم رفته و دراین باره مذاکرده نماید . چهارم آنکه رومیان پلی برروی رود آرساماس [1] که یکی از شعب فرات بود بسازند . این پل مورد احتیاج فوری پارتیان نبود وازآن سبب این درخواست را از رومیان کرده بودند که می‌خواستند یادگاری از شکست ایشان باشد . پیمان متارکه با شرایط فوق بسته شد و پتوس از قلعه بیرون رفت و پارتیان به قلعه در آمدند و هرآنچه از اموالی که رومیان از ارمنستان به یغما برده بودند، ازایشان پس‌گرفتند . در این هنگام پارتیان جامه وسلاح سپاهیان روم را خواستند ، رومیان ازبیم‌آنکه مبادا پیمان متارکه به هم بخورد این اشیاء را بی‌درنگ به ایشان دادند . سردار سواران پارت که واساسس[2] نام داشت مأمور بستن پیمان بارومیان شده بود ، مونه‌بازوس پادشاه آدیابن شاهد وگواه عقد قرار داد بود .

پس از امضای‌این‌پیمان، پتوس به‌شتاب به‌نزدکوربولو آمد وبا سرافکندگی بسیار از او تقاضاکرد تاجنگ راآغازکند ولی‌کوربولو که سرداری خردمند بود از این‌پیمان‌شکنی سر باز زد وبه سوریه بازگشت و پتوس زمستان را درکاپادوکیه به سر آورد. سپس ولخش سردارخود مونه‌زس را به‌سفارت به‌نزدکوربولو فرستاد و درخواست کرد که رومیان دژهایی را که برکنارفرات ساخته‌اند، فوراً تخلیه نمایند. بین دوسردار ایرانی ورومی برروی پلی‌که‌کوربولو برروی فرات بسته بود مذاکره آغاز شد . سرانجام‌کوربولو پیشنهادهای شاهنشاه ایران را پذیرفت و بنا شدکه آن دژها را به نیروی ایران تسلیم‌کند به شرط آنکه سپاهیان پارتی ارمنستان را تخلیه نمایند .

سفیرانی‌که برای حل نهائی مسئلهٔ ارمنستان به روم رهسپار شده بودند، در بهار سال ۶۳ میلادی بدان‌شهر رسیدند ، پیشنهاد رومیان این‌بودکه تیرداد برادر

1- Arsamas

2- Vasaces

شاه اشکانی شخصاً به‌روم آمده، تاج پادشاهی ارمنستان را ازدست‌نرون قیصرروم دریافت دارد .

چون تیردات زردشتی بود وگذشتن وی از دریا برای بی‌احترامی به‌آب گناه شمرده می‌شد، سفیران از قبول این‌پیشنهاد سرباز زدند ولی رومیان این بهانه را نپذیرفته به‌آنان تکلیف کردند که باید این‌پیشنهاد را به شاهنشاه ایران بقبولانند سپس هدایا وتحفه‌هایی‌گرانبها باایشان برای شاهنشاه ارسال داشتند.

رومیان چون از قبول این پیشنهاد اطمینان نداشتند ادارهٔ حکومت شام را به سرداری به‌نام سستیوس‌گالوس[1] واگذار کردند ولی سرداری سپاه روم همچنان برعهدهٔ کوربولو بود . نیروی او را به فوجهای تازه رومی مدد نمودند. پتوس‌هم به روم بازگشت وفروشکوه کوربولو آنچنان بالاگرفت که تاسی‌توس مورخ او را بمانندپومپیوس سردار معروف قدیم روم به‌شمار آورد . دولژیون رومی که‌شکست یافته وخسارت فراوان دیده وروحیه خود را ازدست داده بودند ، درسوریه سکنی گزیدند . نیروهای جدید روم در نزدیکی میلیتن (ملاطیه) اردو زده برای‌گذشتن از رود فرات‌آماده‌گشتند . این نیرو از لژیون‌های سوریه و مقدونیه‌که در ایالت پونتوس مستقر بودند و نیز ازواحدهای نظامی مصری وایلیریا[2] تشکیل می‌شد . کوربولو برای بار دوم فرماندهی‌کل سپاه را در آسیا به عهده گرفت وی همان راهی راکه قبلا لوکولوس‌پتوس در پیش گرفته بودند بپیمود و همه جا دژها را ویران ساخت وبیم و هراسی سخت درمردم‌آن‌کشورها ایجاد نمود . هنگامی‌که می‌خواست از سوفنه (ارمنستان‌کوچك) بگذرد . نمایندگان ولخش و تیردات با پیشنهادهای تازه‌ای پیش او آمدند و تقاضای صلح کردند .

ولخش پیشنهاد کرد که تیرداد و نمایندگان ایران وکوبولو در دژ راندیا که ایرانیان از دست پتوس‌گرفته بودند، با هم ملاقات کنند و دوتن ازافسران رومی

1- Cestius Gallus

2- Illyria

یکی تیبریوس الکساندر ودیگری وینی‌سیانوس[1] داماد کوربولو به عنوان گروگان وثیقه از هرگونه سوء قصد بـه اردوگاه پارت فرستاده شوند و هریك از دو سردار تنها سی سوار همراه داشته باشند. کوربولو این پیشنهاد را باطیب خاطر پذیرفت سپس‌طرفین برای‌ملاقات‌توافق کردند که تیرداد به‌پادشاهی‌ارمنستان باقی‌بماند ولی به شرط آنکه تاج شاهی را فقط ازدست نرون قیصر روم دریافت دارد .

پس از این‌موافقت که درخاك ارمنستان روی داد، جشنهایی ترتیب دادند و تندیسه‌ای از نرون برپا کردند و بـزرگان وسرداران در کشور حضور، یافته تیرداد پادشاه ارمنستان در آن جمع تاج ازسر خود برداشته وبرپای تندیسهٔ قیصرگذاشت سپس ولخش ومونوبازوس‌گروگانهایی به عنوان وثیقهٔ وفای به عهد به کوربولو دادند . این قرارداد در تابستان سال ۶۳ میلادی انعقاد یافت[2] .

سفر تیردات به‌روم

تیردات در رفتن به روم تعلل می‌کرد و دو سال ازقرارداد بین ایران وروم گذشت . وی ازرفتن به این سفر خشنود نبود و می‌خواست به هرنحوی شده از از این‌کار شانه خالی‌کند و ظاهراً ولخش از بیم آنکه مبادا تیردات در روم مورد بی‌احترامی واقع شود و به‌حیثیت ایران خللی واردآید، از سفر وی به آن کشور راضی نبود . ولی براثر اصرارکوربولوکه پیاپی اجرای پیمانی را که به امضای طرفین رسیده بوده درخواست می‌کرد ، ولخش ناچار شد که برادرش را به این مأموریت تاریخی بفرستد . دربهار سال ۶۶ میلادی تیردات بازن خود وگروهی از بزرگان پارتی‌که از جمله پسران ولخش ومونه‌بازوس پادشاه آدیابن بودند، با سه هزار سوار برای رفتن به‌روم به راه افتاد. اوبااین موکب شاهانه از ایالات رومی آسیای صغیرگذشت و به‌جز تنگهٔ هلس‌پونت (داردانل) که ناچار بود آن قسمت

1- Vinicianus

۲ـ دررالتیجـان ج ۳ ص ۴۳ ـ ۵۵ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۳۴ـ۲۴۴۹ ، گوتشمید ص ۱۹۵ـ۱۹۹ تاریخ پارت ص ۱۵۸ـ۱۶۸ .

را از آب بگذرد و از آسیا به اروپا وارد شود، بقیهٔ راه را درخشکی پیمود . و سبب آن این بود که تیردات دین زردشتی داشت و آلودن آب که از عناصر اربعه است در آن دین جایز نیست . رومیان همه شهرهای سرراه تیردات را آئین بسته و چراغانی کرده بودند . در هر جا که می‌رسید مورد استقبال و احترام دولتیان و مردم واقع می‌شد .

خط سیر مسافرت او دراروپا از تراکیه آغاز شده و از ایبری گذشته به کنار دریای آدریاتیك می‌رسید و از آنجا از راه خشکی به شبه جزیرهٔ ایتالیا در آمد . مخارج تیردات و کلیهٔ همراهانش در این سفر برعهدهٔ دولت روم بود . چنانکه سوئه‌تن[1] نویسندهٔ کتاب تاریخ نرون (بند ۳۰) می‌نویسد ، خرج سفر تیردات و همراهانش برای خزانه روم روزی هشتصد سسترس[2] یعنی معادل ۳۲۰۰۰ فرانك طلا به پول امروز تمام می‌شد . چون مدت رفتن و برگشتن تیردات به روم بالغ بر نه ماه طول کشید، هزینه‌ای را که خزانه آن دولت برای این سفر پرداخته بود به هشت میلیون و ششصد وچهار هزار فرانك طلا می‌رسید . زن تیردات که ملکهٔ ارمنستان شمرده می‌شد، بجای اینکه مانند زنان ایران روی بندی برچهره بندد، با رویی گشاده کلاه خودی برسر نهاده و سوار براسب در کنار شوهر حرکت می‌کرد. چون تیردات قدم به خاك ایتالیا نهاد از طرف قیصر کالسکهٔ مجللی که به آن دو اسب آراسته بسته بودند برای او فرستادند . وی و زنش بر آن نشسته و از طریق پیزه‌نوم[3] به شهر ناپل رهسپار شدند. تیردات در آنجا به دیدار امپراتور نرون نایل گردید و در پیش او زانو برزمین زد . او حاضر نشد که به رسم رومیان شمشیر را در پیش امپراتور از کمرخود باز کند، تنها قبول کرد که تیغ را باغلاف میخکوب

1- Suéton

2- Sesterces

3- Pisenum

نمایند . رومیان در شهر پوتولی[1] پذیرایی شاهانه و مجللی ازاوکردند . سپس از آنجا به سوی رم رهسپارشد ، پایتخت کشورروم را به مناسبت قدوم آن شاهزاده آیین بسته و چراغانی کرده و در کوی و برزن مردم به تماشای موکب او ایستاده بودند . درآن روز فوروم[2] میدان بزرگ شهر مملو ازجمعیت بود . مردم محترم شهر در حالیکه جامهٔ سپید برتن داشتند در غرفه‌ها جاگرفته و نیمتاجی از برگهای درخت غار برسر گذاشته بودند . در دو جانب خیابان پهنی که به میدان فـوروم می‌رسید سربازانیکه پرتوریان[3] خوانده می‌شدند در دوصف‌با سلاحهای درخشنده و ممتاز ایستاده بودند، تا وسط خیابان را ازآمد و رفت مردم خالی نگه‌دارنـد . صبحگاهان امپراتور نرون در حالی‌که اعضای سنای روم با قراولان خاص با وی همراه بودند با شکوه و جلالی بدیع و جامه‌ای کـه خاص فاتحان بود بـه قصر روسترا[4] آمد و بر صندلی مدوری جلوس فرمود که اصطلاحاً کورول[5] خوانده می‌شد . تیردات با موکب خود ازمیان دو صف سربازان قراول‌گذشته، راه قصر شاهی را پیش گرفت و از پله‌ها بالا رفت و پیش تخت امپراتوررسید و سرتعظیم فرودآورد . سپس روی‌به اوکرده خطابهٔ خود را چنین‌بیان‌نمود :

« ای سرورمن ، من ازخاندان پادشاهی‌ارشك‌ها هستم وازپشت‌آن‌پادشاهان بزرگم و با شاهنشاه ولخش و پاکور شاه برادرم، با این همه مقامات بندگی تو را پذیرفته‌ام وتوراخداوندگارخود می‌خوانم وبدین‌جاآمدم تا تورابپرستم، همچنانکه مهررا می‌پرستم. از این پس سرنوشت من به دست توست و وضع و زنـدگی من آنچنان خواهد شد که تو بخواهی . بخت واقبال وطالع من توهستی . » نـرون

1- Puteoli
2- Forum
3- Praetorian
4- Rostra
5- Curul

پاسخی خشك و متکبرانه بـه خطابهٔ او داد ، آنگاه تیردات از راهیکه برای وی ساخته بودند بسوی روسترا بالا رفت ودرپای صندلی‌نرون نشست و نطق‌مختصری کرده که‌آن را برای حضار ترجمه کردند . پس قیصر اورا رسماً پادشاه ارمنستان خطاب کرد و تاج شاهی را با دست خود برتارك اونهاد. تیردات پس از چند ماه اقامت در روم، از کنار دریای آدریاتیك و یـونان و آسیای صغیر به خاك میهن باز گشت . یکی از دلائل‌آنکه تیردات دراین سفر راه خشکی را اختیارکرد و ازسفر دریا به علت زردشتی بودن احتراز نمود، سکه‌هایی است با نقش‌آتشکده بر روی آنهاکه از ولخش به‌دست‌آمده است ، و همچنین تصویرمردی دیده می‌شودکه در برابر آذرگاه هدایای خود را تقدیم می‌کند ، و نیز در کتاب دینکرد وبعضی از کتب پهلوی‌آمده که اوستای پراکنده در زمان ولخش‌گرد آوری شد . همهٔ ایـن اخبار وآثار دلیل برآنست که ولخش وبرادرش تیردات دین زردشتی آمیخته بـه مهرپرستی داشته‌اند .

نتایج سفر تیردات به روم

براثر سفر تیردات به روم مسئلهٔ ارمنستان که از مسائل مهم سیاسی بیـن ایران و روم بود، به طور مرضی‌الطرفین حل گشت وآن کشور دیگرباره به دست ایرانیان افتاد . اگرچه ارمنستان اسماً تبعیت دولت روم را اختیارکرد ولی واقعاً و رسماً ازآن دولت ایران شد . این مـوفقیت سیاسی شأن و حیثیت ایران را نیز در برابر اقوام شرقـی که غالباً از مشغولیت ایران در غرب استفاده کرده و بـه آن کشورهجوم می‌کردند ، حفظ نمود وآنان دانستندکه دولت اشکانی‌آنچنان مقتدر ونیرومند است که دولت عظیم‌الشأن روم حاضر است با اوکنار بیاید . نتیجهٔ این سفرآن شد که قریب پنجاه سال صلح وآشتی بین دو دولت ادامه یافت واین‌صلح از سال ۶۳ میلادی تا لشکرکشی ترایان به ایران درسال ۱۱۵میلادی دوام‌پذیرفت. نویسندگان تاریخ روم که تا کنون اطلاعات مفیـدی در ضمن تاریخ آن قوم از اشکانیان نیز می‌دادند به سبب‌آرامشی که بعد از سفر تیردات در روابط دوکشور

پیدا ، شد دیگر خبر جالب توجهی به جای نگذاردند . ولی چنانکه از اخبار این مورخان در سالهای ۶۶ و۶۷ میلادی به دست می‌آید ، رومیان دراین‌سالها مشغول تدارك جنگی و تشکیل لژیون جدیدی به نام ایتالیکا بـوده‌اند . رومیان یکی از لژیونهای درهم شکستهٔ قدیم را مرمت کرده، به جبههٔ مشرق فرستادند . و نرون تا آخرین روزهای زندگی خود مشغول تهیه لشکرکشی مفصلی به مشرق‌بوده است. ظاهراً مقصود وی ازاین لشکرکشی فتح در بندهای قفقاز وسرکوب کردن طوایف آلان در شمال‌آن ناحیه بوده و شاید هم می‌خواسته است با حرکت سپاه رومـی مانوری داده، پارتی‌ها را بترساند تا ازکمك به ملت یهود که مورد غضب رومیان قرارگرفته بودند برحذر باشند[1] .

ولخش و وسپاسیانوس

در سال ۶۹ میلادی وسپاسیانوس[2] پس از مرگ نرون بـه امپراتوری روم رسید وسفیرانی به نزد ولخش فرستاد و جلوس خود را خبرداد ، ولخش متقابلاً سفیرانی به نزد او در اسکندریه مصر فرستاد و اظهارداشت که برای ابرازدوستی حاضر است، چهل هزارسوارپارتی‌به خدمت اوبفرستد . نامه‌ای که‌به وسپاسیانوس نوشت به ایـن عبارات آغاز می‌شد : « شاهنشاه اشکانی ارشك به فلاویـوس - وسپاسیانوس درود می‌فرستد ». وسپاسیانوس باکمال ادب پیشنهـاد او را رد کرد زیرا درآن زمان نیازی به کمك بیگانه نداشت و پادشاهان دست نشاندهٔ روم مانند سوهاموس[3] پادشاه حمص و آنتیوخوس پادشاه کوماگنه نیروی نظامی‌خود را در اختیار او گذارده بودند . در سال ۷۱ میلادی تیتوس[4] پسر وسپاسیانـوس سردار رومی به امر پدر به فلسطین لشکرکشید و بردولت یهود غلبه کرد و بیت‌المقدس

1- Rawlinson , P. 271-296

2- Vespasianus

3- Sohamus

4- Titus

را خراب نمود و یهودیان را متواری ساخت . پس از این فتح از آنجا بـه شهر زوگما بندر رومی فرات رفت . ولخش سفیری خاص برای تهنیت این فتح بزرگ با تاجی از زر ناب به عنوان هدیه بفرستاد . تیتوس آن هدیه را پذیرفته و هیئـت ایرانی را به گرمی و مهربانی پذیرا شد . در سال ۷۲ میلادی که سزنیوس پتوس[1] بار دیگر فرمانروای سوریه شد. روابط دو دولت روبه کدروت نهاد . پتوس بـه قیصر نوشت که مابین آنتیوخوس پادشاه کوماگنه و پسرش اپی‌فانس[2] عقداتحادی با ولخش بسته شده که هر سه علیه دولت روم قیام کنند . این اتحاد بـرای روم خطرناك محسوب میشد زیرا شهر ساموستاتا[3] (شمشاط) پایتخت کوماگنه برساحل فرات برشاهراهی مهم قرار داشت واگر بـه دست پارتیان می‌افتاد، هر آینه پـایگاه بسیار خوبی برای ایشان واقع می‌شد . وسپاسیانوس از شنیدن این خبر تیتوس را مأمور ساخت که بدون فوت وقت برعلیه آنتیوخوس پادشاه کوماگنه وارد جنگ شود و چند لژیون رومی و نیروی امدادی پادشاهان دست نشانده را که عبارت از آریستوبولس پادشاه خالسیس[4] و سوهامـوس پادشاه حمص باشند به یـاری او فرستاد و آنتیوخوس را غافلگیر کرد. وی به ناچار زن و فرزند خود را برداشته و بدون هیچ مقاومتی بگریخت . پتوس بی زحمت شهرشمشاط را متصرف شد ولی اپی‌فانوس کالینیوس دو پسر آنتیوخوس تن به ذلت نداده و با لشکریان تحت امر خود، راه را برورمیان بستند اماپس از یك روز جنگ چون خبر فرارپدرخود را شنیدند، روی بگریز نهاده و با ده تن از همراهان خود به ولخش شاهنشاه اشکانی پناه بردند . ولخش نخست آنان را به حرمت و عزت پذیرفت اما چندی بعد که

1- Caesennius Petus

2- Epiphanes

3- Samaostata

4- Chalcis

وسپاسیانوس سرداری را به نام روفوس[1] برای تقاضای استرداد ایشان به نزد او فرستاد، ولخش روی ملاحظاتی آن دوشاهزادهٔ بینوا را به رومیان تسلیم کرد . در این اثناء خودآنتیوخوس که با زن و پسرانش به‌کیلیکیه‌رفته ودرشهرطرسوس [2] اقامت گزیده بود نیز اسیر رومیان گشت . دولت روم آن پدر ودوپسررابه‌اسپارت تبعید کرد و درآنجا حقوق و وظیفه‌ای برایشان مقرر ساخت . سپس کوماگنه و ارمنستان سفلی به دست رومیان افتاد و ملحق به خاك روم شد .[3]

آلان‌ها وهجوم ایشان به ایران

آلانی ها که از سکاها یا اسکیثهای غربی به شمار می‌رفتند و در نزدیکی دریای آزوف سکنی داشتند ، دراین زمان به سوی مشرق‌گراییده، با مردم ورکان یا وهرکان‌که به یونانی‌آنان را هیرکانی می‌گفتند وبه زبان پهلوی ساسانی ورژان وبه پارسی‌گرجستان شده متحدگشتند واز دربند قفقاز یا باب‌الابواب‌گذشته وبه ماد کوچك یا آذربایجان هجوم نمودند . راولینسون می‌نویسد (ششمین دولت مشرق ص ۲۹۱) که آلانها قبلا در نزدیکی‌رود تا نائیس [4] (دن‌کنونی) ودریاچهٔ پالوس مه اوتید [5] (دریای آزوف) سکنی داشتند . اخلاف این قوم اکنون معروف به آسی، یا اوسه تین [6] می‌باشند و دردوسوی‌کوههای اصلی قفقاز زندگی می‌کنند. در دوره های قدیم آنان به نام سرمت [7] و در دورهٔ بعد به به آلان معروف بودند. بطلمیوس سرمت‌ها را آسائی اوای [8] و استرابن آنها را آسی اوئی ، و پلینی در

1- Rufus
2- Tarsus
3- The Cambridge Ancient History, Vol XI, 141 .
4- Tanais
5- Palus Meotide
6- Ossetine
7- Sarmat
8- Asaioi

درکتاب خود از آنان با عبارت : « آلانی سیود آسی[1] یعنی آلانها یا آس‌ها یاد کرده است . دیونیسیوس[2] جغرافی‌دان قدیم یونانی که در بین ۳۰ تا ۱۰ سال‌پیش از میلاد کتاب خود را نوشته است نخستین کسی است که از آلانها یاد کرده و آنان را با داسی[3] ها که اجداد رومانیها بودند و نیز تائوریها[4] که درشبه جزیرهٔ کریمه می‌زیستند از یك قوم دانسته است . پلینی مورخ قدیم گوید که سرزمینهای آلانها در جنوب روسیه و در اراضی اوکراین امروز بوده است . درکتابهای تاریخی و جغرافیائی اسلامی نام ایشان آس آمده و آلانها را از آسها جدا دانسته‌اند و محل زندگی ایشان را در سرزمینهایی در میان آلانها و روسها نوشته‌اند .

یوسیفوس فلاویوس مورخ یهودی و سنه‌کا فیلسوف رومی مساکن ایشان را درسواحل رود ایستریادانوب امروزی دانسته‌اند .

امروز این قوم یك جمهوری درقفقاز تشکیل داده که کل جمعیت آنان بالغ بر چهارصد وده هزار نفر است که از این شماره نزدیك به ۴۰۰ هزار نفر آسی و باقی از ملتهای روسی و اکراین وگرجی و ارمنی هستند. مردم جمهوری آسی به خود ایر، وبه کشورشان ایریستون[5] می‌گویند. دستهٔ دیگرازایشان خودرا دیگور[6] می‌خوانند. از این جهت است که لهجهٔ آن دوطایفه لهجه‌های ایرونی و دیگوری خوانده می‌شود . ایر، و ایرون منسوب به آریا ونژادآریایی است. وباکلمهٔ ایران خویشاوند وازیك ریشه است. اما دیگوردرکتاب جغرافیای موسی‌خورن به‌صورت

1- Alani Sive Assi
2- Dionysius
3- Daci
4- Tauri
5- Iriston
6- Digor

تیکور[1] آمده است . آس نامی است که دیگران به این مردم داده‌اند . شاید آس با کلمهٔ آسوی[2] اوستا برابر باشد و آن به معنی تندرو است وبا تبدیل سین به‌هاء در زبان فارسی آهوشده است که آن نیز صفت حیوان تندرو معروفی است .شاید علت نام نهادن ایشان به‌آسی آن باشد که این‌مردم درجنگها سخت چالاك بوده‌اند. باری مردم آلان درسال ۷۵ میلادی باگرجی ها یا مردم ایبری متحد شده، ازدربند قفقازیادار یال‌گذشته به‌ارمنستان و آذربایجان حمله‌آوردند وتیردات پادشاه ارمنستان را شکست سختی داده وبه قول یوسیفوس فلاویوس اورا باکمند بگرفتند. سپس به آذربایجان تاخته و برادر دیگر ولخش را که پاکور نام داشت شکست داده حرم وی را اسیر کرده خود اورا به‌کوهستانها فراری ساختند و به‌کشتار و چپاول پرداختند . سپس در سال ۷۵ میلادی به پارت حمله کردند و آشوب بزرگی بر پا ساختند. ولخش چون لشکر خود را دربرابر ایشان دید برای بیرون راندن ایشان از آن نواحی از وسپاسیانوس امپراتور روم یاری خواست‌وازاو تمنا کرد یکی ازدو فرزندش تیتوس یادومیتیانوس[3] را بالشکری به‌کمك اوبفرستد . دومیتیانوس خود به‌این لشکرکشی مایل بود ومی‌خواست که به‌یاری ولخش بیاید ولی وسپاسیانوس جنگ با آلان‌ها را مصلحت ندید و کمکی به ولخش ننمود . در نتیجه آن قوم آذربایجان و ارمنستان را به خاك وخون کشیده، اسیران و غنایم بسیاری به غارت بردند .گویا براثر فتنهٔ همین آلانها بودکه وسپاسیانوس و پسرانش در همان سال به استحکام دژهای مهردات پادشاه‌گرجستان وقوم یاماس دائی[4] پرداختند . امتناع وسپاسیانوس از فرستادن کمك باعث سردی روابط او و ولخش شد وبراثر آن مذاکرات سیاسی‌تندوخشنی بین طرفین درگرفت، چنانکه‌تراژان فرمانروای‌سوریه

1- Tikor

2- Asu

3- Domitianus

4- Yamasdaiten

که ازاوسکه‌ای ازسال ۷۷ میلادی دردست است، آمادهٔ حمله شد تا به پارت حمله کند ولی‌وسپاسیانوس این‌نبردرا صلاح ندانست ومانع‌شدکه دیگرباره جنگ‌بین ایران وروم شعله‌ورگردد. درسال۷۶ میلادی‌اولپیوس تراجان[1] (ترایانوس) که‌بعدها امپراتورروم‌شد درمذاکرات سیاسی که باپارتیها نمود، موفقیت‌های‌بسیاری به‌دست آورد وبه اخذ نشان افتخاری ازطرف امپراتور روم مفتخرگردید .

ولخش وسرحدات شرقی ایران

ازسالهای ۴۲و۵۴ شواهدی دردست هست که باکتریه (باختر) سرحدشرقی حکومت پارت بوده است. اما درسال ۵۹ سفرایی که ازهیرکانیه (گرگان) به‌دربار روم فرستاده شده بودند، توانستند ازیکی ازنقاط‌ساحلی خلیج فارس به‌موطن خود بازگردند بدون اینکه واردسرزمین پارت شده باشند واین بدان معنی است که تمام ساتراپ‌نشین‌های علیای حکومت پارتی‌ازآن مجزاشده‌بوده‌اند. هیرکانیان دردورهٔ آنتونیوس پیوس به‌عنوان قومی مستقل ظاهر می‌شوند وبه دربار اوسفیرمی‌فرستند (که باید درحدودسال۱۵۵ باشد) اینها درسال۷۲ تمام سواحل‌جنوبی دریای خزررا مالك بودند و اقلا در اوایل‌کارشان باکشوری که پادشاهان پارتی برآن حکومت می‌کردند هم سرحد بوده‌اند . این دولت بعد ازسال اول قبل ازمسیح یعنی تاریخ تالیف اثر ایزیدورخاراکسی به‌جای دولت قبلی سکایی درسکستان به روی‌کارآمده بودند . سکه‌ها نام هفت پادشاه از این سلسله را در اختیار ما می‌گذارندکه به نظر می‌آید قدیمترین آنها شخصی به نام ارشك بوده و لقب دیکائیوس[2] داشته مقتدرترین پادشاه این سلسله‌گوند وفارس است .

از شرح بنادر سواحل دریای اریتره (۷۰ قبل از میلاد) چنین برمی‌آیدکه سرزمین قبلی هند و سکایی ها در ساحل قسمت سفلای سند با پایتخت آن میناگر به این پارتیها تعلق داشته ولی آنها بلا انقطاع یکدیگر را از مملکت می‌رانده‌اند

1-- Ulpius Trajan

2- Dikaios

واین عارضه در مورد ممالك شرقی نشانهٔ بارز آن بهشمار می‌آید که عمر حکومتی بسر آمده است .

یکی ازجدیدترین پادشاهان هندی پارتی به نام سانابارس[1] قدری بعدازسال ۷۸میلادی حکومت می‌کرده است. مؤلف این کتاب شرح بنادرازقوم پرخاشجویی نیز که در باکتریه (باختر) ساکن بوده‌اند و از خود پادشاهی داشتند مطالبی شنیده بوده است ؛ مرادا وطخاری هاست که مهمترین فتوحاتشان دراین دوره‌بوده . کیو- تسیو- خیو بنیان‌گذار دولت طخاری طبق اخبار چینی در سن هشتاد سالگی مرد و پسراو بهنام ین- کاو- چین[2] جانشین اوشد وسرزمین سند را مسخر کرد وحاکمی برای آن دیار تعیین نمود . پس از کوزولوکدفیزو[3] که با کیوتسیوخیو مطابق است برطبق‌سکه‌های پادشاهی‌جانشین اوشد که خودرا به‌زبان‌یونانی کوزولاکدافس خورناسی‌زااوی[4] و به زبان ایرانی شرقی (آریانی) خشاتراجائواوکوجولاکافسو، یعنی «تاج قانون واقعی » نامید وی علناً اسم ولقب سلف خود را قبول کرده، سر او شباهت بسیار به تصویر سر اوگوستوس بروی دینارهای بین سالهای چهار قبل از میسح تا دو میلادی دارد . سکه‌های مسی از او در مانیك یالا[5] واقع درپنجاب پیدا شده است. اما فاتح حقیقی هندوستان برحسب سکه‌های موجود پادشاهی‌است که بعدها یعنی تقریباً اواسط قرن اول میلادی به‌نام‌اویموکدفیزس[6] (به‌زبان‌ایرانی شرقی هیماکایی‌چو) سلطنت می‌کرده است و بار دیگر ضرب سکهٔ طلاکه از زمان اوکراتیدس متروك شده بود در زمان او تجدید می‌شود و این خود سندی برای

1- Sanabares

2- Yen Kao Techin

3- Kozulo Kadphizu

4- Kozola Kadaphes Choransy Zaooy

5- Manikyala

6- Ooemo Kadphises

قدرت و سطوت طخاری‌ها در آن زمان به شمار می‌رود. ازسکه‌های او درکابلستان وپنجاب به وفور پیدا شده است .

گاهی نیز ازسکه‌های او در بنارس نیز به دست‌آمده است ، به‌کمك یکی‌از مآخذ هندی اشکالی‌که برای تطبیق دادن گزارشهای چین با تاریخ سکه‌ها در کار بوده از میان می‌رود . ازاین مأخذ چنین درمییابیم‌که درکارفتح هندوستان ازطرف طخاری‌ها وقفه‌ای حاصل شده است ، پس‌ازذکر نام هفت پادشاهی‌که درساکه‌تا [1] سلطنت‌کرده‌اند، او به ذکر وقایع ادامه می‌دهد ومی‌گوید پس ازیونانیان پادشاهی غارتگر ازقوم چاکا بسیار نیرومند شد، بعد نوبت به‌پنج تن ازپادشاهان محلی‌رسید که ازآن میان چهارتن نخستین فقط سالیان معدودی حکومت‌کردند آنگاه پادشاهی به سلطنت رسید که نام او ذکر نشده بلکه از او به‌طورکلی باسم اگنی وچیا[2] یاد شده . اوبیست سال برمملکتی خوشبخت فرمان راند . پس ازاوتازه نوبت ناامنی وهرج ومرج رسید و چاکائی‌ها باز قتل وغارت را ازسرگرفتند .

سکه‌ها نیز حاکی هستند کـه در این دوران وقفه‌ای در تسلط اجانب ایجاد شده و فرمانروایی براوضاع مسلط بوده‌که چون همه‌جا باگوشوارهٔ خاص هندیان ظاهرشده، اورا هندی می‌شمارند. این فرمانرواشاید به پیروی ازیك عقیدهٔ خرافی اسم خود را هیچ‌جا ذکرنمی‌کند ، بلکه خود را تنها شاه شاهان ومنجی ورهاننده می‌نامد. سکه‌های این پادشاه به مقدار زیاد دربگرام یافته شده وهمچنین درپنجاب و ماکوا[3] وبه طور تك تك در مشرق این نواحی ، بدین ترتیب می‌توان‌گفت که او همسایه وشاید معاصرگوندو فارس بوده است .

حال اگر سه منبع خبری را کـه در دست داریم با یکدیگـر مقایسه میکنیم قضیه به‌این صورت روشن میشودکه کوزولاـکادافز ، وهمچنین ین‌کا او چین و

1- Saketa

2- Agnivecya

3- Makwa

پادشاه غارتگر چاکا یکنفرند و آن منجی بزرگ بدون‌نام نیز با پادشاه بدون‌نام آگنی‌ـ وچیا مطابقت دارد. واین هردو یك نفراند اماگویا اویمو کدفیزس [1] نیز همان کسی باشد که چاکاها به سر کردگی او باز قتل وغارت را شروع کردند . شخص اخیرـ الذکر سلف بلافصل کانرکی [2] یا آن طور که نزد هندیان معروف است کانیشکا مؤسس نامدار سلسلهٔ توروشکا است که با نشستن او بر تخت سلطنت در سال اول عصر چاکائی (۷۹میلادی) وضع سیاسی مشرق قوام می‌یابد .

سرانجام ولخش

در تواریخ قدیم مدت سلطنت ولخش به‌خوبی معلوم نیست اما از نوشته‌های مورخان چنین برمی‌آید که وی ۳۹ سال یعنی از سال ۵۱ تا ۹۰ میلادی پادشاهی کرده است . بعضی ازمحققان قسمتی ازسالهای اواخر سلطنت اورا مربوط به‌سنین پادشاهی برادرش پاکور دانسته‌اند مورخ دیگر می‌نویسد که از سال ۵۱ تا۷۸ دو پادشاه درایران سلطنت می‌کردند و به قول بعضی از نویسندگان در زمان ولخش غیراز او دوشاه دیگر یعنی اردوان چهارم یا بلاش دوم وپاکور در قسمتهای دیگر ایران پادشاهی می‌کردند . گوتشمید می‌نویسد درماه ژوئن سال ۷۸ میلادی در آن واحد دو پادشاه برروی‌سکه‌های اشکانی ظاهر می‌شوند، یکی از آنها ریش دارد و بلاش دوم‌خوانده می‌شود که در حدود ۲۵ سال داشته‌است ، ودیگری پاکوراست که ظاهراً از او هم جوانتر به نظر می‌آیـد و شریك او در حکومت بوده است . سکه‌های شخص اخیر یعنی پاکوربدون وقفه تا سال ۸۴ میلادی ادامه دارد آخرین سکهٔ شخص نخستین راجع است به‌ماه کبیسهٔ تقویم سلوکی که مصادف باپائیزسال ۷۹ میلادی می‌شود و پس از آن دیگر اثری دیده نمی‌شود واردوان چهارم به‌جای او می‌نشیند وسکه‌ای به‌تاریخ ژوئیه ۸۱ میلادی ازاو در دست است . باری اوضاع مملکت براثر تعارض مدعیان سلطنت دچار اغتشاش و اختلال‌گردید و این وضع

1– Ooémo - Kadphises

2– Kanérki

تا به سال ۸۸ میلادی دوام یافت . از مطالعه اقوال مختلف به این نتیجه می‌رسیم که سلطنت ولخش اول از ۵۱ تا ۷۸ میلادی ادامه داشته است و در این سال وی درگذشته وپاکور به‌جای او نشسته است، ولی یوستی سلطنت اورا ازسال۵۱ تا۷۷ میلادی می‌داند .

ولخش اول شاهنشاهی بالیاقت وممتازبود وتوانست دردرجهٔ اول اختلافات خانوادگی خود و برادرش را از میان بردارد . و هریك از ایشان را بـه بخشیدن حکومت قسمتی از مملکت راضی کند او درطی سلطنت طولانی خود توانست که مسئله پیچیده و بغرنج ارمنستان را با روم حل نماید ، وصلح طولانی بین ایران و آن‌کشور برقرار سازد . این صلح مدت ۵۲ سال از سال ۶۳ تـا ۱۱۵ میلادی بین ایران و روم دوام یافت ، چنانکه ازکتاب دینکرد برمی‌آید ولخش دستور دادکه اوستای پراکنده را گردآوری نموده درکتابی مدون سازند. همان طورکه درپیش اشاره‌کردیم او وبرادرش تیردات زردشتی مذهب بودند و ظاهراً بلاش بـا جمع آوری اوستا می‌خواسته است که به دین زردشت در ایـران رسمیتی داده باشد . می‌توان فرض‌کرد که اقدام ولخش در گردآوری اوستای کهن عکس‌العمل مغان و جامعه زردشتی ایران برعلیه هلنیسم ویونان مآبی بوده است[1] .

اشك بیست‌وسوم پاکوردوم

آشفتگی اوضاع ایران

چنانکه در بالا اشاره‌کردیم به علت تعارض مدعیان سلطنت در اواخر عهد ولخش اغتشاشات و آشفتگی‌هـایی در اوضاع دولت اشکانی پدیدآمد . بعد از

۱ـ در رالتیجان ج ۳ص۵۵ـ ۵۸، ایران‌باستان ج۳ص۲۴۴۹ـ۲۴۶۴، تاریخ‌پارت ص۱۷۲-۱۸۰، گوتشمید ص ۲۰۰-۲۰۷، اشکانیان ص۱۰۸ـ۱۰۹

Rawlinson Parthia. p.291–296.

ولخش به‌درستی معلوم نیست چه کسی جانشین او شده است . بعضی نوشته‌اند که جانشین اوارتبان نامی بوده است برخی دیگر شخصی‌را به‌نام میترادات که در سکه‌ها از ۱۰۷ تا ۱۱۳ سلطنت می‌کرده جانشین او دانسته‌اند بریکی از این سکه‌ها عبارتی به خط آرامی منقوراست که « میترادات ملکا » یعنی شاه مهردات خوانده می‌شود. گوتشمید نوشته است که ارتبان سابق‌الذکر که می‌توان او را ارتبان چهارم نامید به شخصی فراری کـه از روم به ایران گریخته و خود را نرون می‌خواند یاری می‌کرد .

اصل و نسب پاکور

لینزی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد که پاکـور نواده ولخش اول‌بود نه پسر او بعضی‌پاکوررا برادر ولخش وگروهی پسراودانسته‌اند . ازسکه‌های اشکانی معلوم می‌شود که در سال ۷۸ میلادی پادشاهی به نام پاکوروس در تیسفون به نام خود سکه زده است . در همان زمان نیز به نام ولخش مسکوکاتی دیده می‌شود که در همان سال وماه ضرب شده است . این قرینه نشان می‌دهد کهَ مابین آن دو پادشاه رقابت وکشمکش شدیدی بوده است. ولی از آن پس دیگر نامی ازولخش در میان نیست و همه‌جا به سکه‌های پاکور برمی‌خوریم . نام و القاب پاکور در سکه‌های او به‌زبان یونانی چنین است؛ پاکوروس اورگه تس دیخائیوس اپی‌فانس فیل‌هلن، یعنی : پاکور نیکوکار، دادگر، نامدار، دوستدار یونانیان . صورت پاکور در سکه‌هایش جوان وبدون ریش ملاحظه می‌شود .

پناه‌آوردن نرون نامی به‌ایران

در سال ۷۹ میلادی در آسیای صغیر شخصی علیه رومیان قیام کرده ، خود را نرون قیصر نامید که مورخان اورا نرون دروغین[1] خوانده‌اند وی مردی رومی‌الاصل از مردم آسیای صغیر و نام حقیقیش ترنتیوس مکزیموس[2] بود .

1- Pseudo Nero

2- Terentius Maximus

گروهی از سپاهیان روم اورا نرون حقیقی پنداشته به‌گردش فراهم آمدند و وی تا سواحل فرات بتاخت ولی سرانجام براثر فشار لشکر روم ناچار شد به دربار پادشاه پارت پناه‌آورد . گوتشمید می‌نویسد ، که این‌شخص در ۸۰ میلادی ظهور کرده و مورد حمایت وپذیرش اردوان چهارم واقع شد . قدوم نرون دروغین در نزد پارتیها به‌احترام شایان استقبال شد وگمان می‌کردندکه او همان نرونی‌است‌که ارمنستان را تحت استیلای ایشان درآورده است . سپس پارتی‌ها برآن شدندکه با دادن لشکری به‌وی بکوشندکه تاج و تخت سلطنت ازدست رفته را دوباره برای خود اعاده‌کند .

در سال ۸۲–۸۳ میلادی پاکور دوم رقیب خود اردوان‌را از میدان بدر کرد ولی در هرحال هیچکدام ازآنها آنقدر اقتدار نداشتندکه به نام خود سکه بزنند . در این اثناء دومیتیانوس[1] در سال ۸۹ میلادی قیصر روم شد در آن هنگام نرون دروغین باز از ایران علیه دولت روم تقاضای‌کمك می‌کرد . دومیتیانوس ازپاکور درخواست استرداد این رومی دروغگو راکرد . پاکـور در ابتداء مسئول او را اجابت نکرد ولی در سال نهم سلطنت دومیتیانوس ناچار شد او را به دولت روم مسترد دارد (سوئه‌تن‌کتاب نرون‌بند ۵۰) .

روابط دومیتیانوس و پاکور

دومیتیانوس در اواخر سلطنت خود برآن بودکه مانند کراسوس به مشرق زمین لشکرکشی‌کند از این‌رو به دبیر خود آباس‌کانتیوس[2] امرکرد که اطلاعات تازه‌ای از نظر سوق‌الجیشی از دره فرات تهیه نماید . درآن زمان‌گذرگاه ومعبری برروی‌آن رودخانه از محل معروف به‌ز وگما وجود داشته است وازآنجاسپاهیان به طرف شمال به‌سوی رودآراکسس[3] یا ارس می‌رفتند و می‌پنداشتندکه از آن‌راه

1– Domitianus

2– Abascantius

3– Araxes

می‌توانند به مشرق یعنی ایالت باختر و حتی کشور هندوستان حمله‌ور شوند و نیز از طرفی دیگر قشون رومی می‌تـواند در بین‌النهرین پیش‌رفته و ثروت بسیاری از آنجا به‌دست‌آورد . پس دومیتیانوس سرداری را به‌نام ماسیوس‌سلر[1] به‌فرماندهی لژیون‌های شام نامزد فرمود واورا مأمور حملهٔ به‌ایران کرد وانتظار داشت فتوحات این سردار آزموده در مشرق زمین برای وی کسب شهرتی نماید ، ولی عمرقیصر دومیتیانوس وفا نکرد و نتوانست نقشه خود را بـه‌کار بندد وپس از وی در سال ۶۸ میلادی قیصری دیگر به‌نام‌تراجان به‌جای او نشست احتمال دارد ، که دراوایل سلطنت دومیتیانوس برسرمسائل مرزی با پاکـور اختلافاتی‌روی داده باشد ، زیرا پارتیها مدعی بودندکه رومیان به قراردادی که بین آنان با پارتها منعقد شده عمل ننمودند و رومیان علیرغم پیشگوئی کاهنان در مرزهای پارت آغـاز به ساختن استحکامات جدیدی کردند .

روابط داسی‌ها با ایران

داسی‌ها[2] از مردم قدیم اروپا بودند کـه در بین رود دنیستر و سلسله‌جبال کارپات و دانوب ودر مغرب ویت‌زن[3] زندگی می‌کردند وکشور ایشان تقریباًهمان ناحیهٔ رومانی‌کنونی است . این قوم با دومیتیانوس قیصـر روم دشمنی داشتند ، برای آنکه مستظهر به‌کمك متحدنیرومندی شوندرئیس‌ایشان دسه‌بالوس[4] سفیری به نزد پاکور فرستاد ودرخواست اتحاد با وی برضد روم کرد . گویندکه او یك نانوای یونانی راکه‌کالیدروموس[5] نام داشت و بنده یك‌نفر رومی به‌نام لیبریوس‌ـ ماکسیموس[6] به‌شمار می‌رفت به اسارت‌گرفت و این بنده را به‌نزد پاکور فرستاد

1- Macius celer
2- Dacia
3- Waitzen
4- Decebalus
5- Callidromus
6- Liberius Maximus

و اوچند سال دردربار ایران درخدمت شاهنشاه پارت بود. این‌غلام‌گوهری‌گرانبها در تصرف داشت که برروی آن صورت پادشاه پارت را نقرکـرده بودند تصور می‌رودکه قسمتی از سواران سنگین‌اسلحه پارت به حمایت دسه‌بالوس رفته ، در آنجا ماندگار شده باشند از این‌جهت بعضی ازمورخان در عداد لشکریان تراجان (ترایانوس) یك‌عده ازسواران زره‌پوش پارتی‌را ذکرکرده‌اندکه ظاهراً اوایشان‌را از داسی‌ها باخود به‌همراه آورده بود[1] .

فروش ایالت اسروئن به‌آبگار

خبری از قول سوئیداس[2] یکی ازنحویان یونانی در قرن پنجم میلادی‌ذکر شده‌که پاکور در سال ۱۱۰ میلادی تخت‌بلاصاحب ادسا (اورها) را به ابگارهفتم پسر ایزت بفروخت ولی بازآن ناحیه تاحدی در تحت تسلط دولت اشکانی بـاقی ماند . ظاهراً فروش این ناحیه به ابگاروس واگذار کردن آن ایالت به تیول وی بوده است وجهت آن شاید خالی شدن خزانه پاکور بوده زیرا این شاهنشاه مبلغ گزافی به قول آمیانوس‌مارسلینوس به مصرف تزیین پایتخت خود تیسفون رسانید و خزانه خودرا برسرآن‌کار خالی‌کرد . از این‌رو ناچار شدکه آن ولایت را به ابگاروس بفروشد و به تیول او واگذارد ولی چنانکـه در اخبار تاریخی مسطور است سلطه پارتها حتی بعدازمرگ‌پاکور تازمان مارکوس‌اورلیوس[3] (۱۶۱–۱۸۰ میلادی) در اسروئن برجای بوده است .

مدعیان سلطنت

از حوادث دورهٔ سلطنت پاکور ظهور اغتشاشات وجنگهای داخلی است و معلوم می‌شود مدعیانی برای‌سلطنت اوپیدا شده بود. زیراگذشته ازارتبان (اردوان) ومهردات‌که در فوق ذکر ایشان‌گذشت ، شاهزادگان دیگری علیه او سر به‌شورش

1– Rawlinson, P. 297-298

2- Suidas

3– Marcus Aurelius

برداشتند . تصویر یك‌مدعی سلطنت برروی سکه‌های مسی سالهای ۱۰۷ و ۱۰۸ میلادی دیده می‌شود . شاید این همان پادشاهی باشد که در منابع چینی به‌وی‌اشاره شده است ونیز احتمال داردکه او همان خسرو جانشین پاکور باشد . از مطالعه سکه‌های پاکور معلوم می‌شود کـه در مدت ۵ سال در سلوکیه سکه‌ای به نام او ضرب نشده یعنی یکبار مدت ۵ سال ازسال ۸۶ تا ۹۳ و بار دیگر در مدت ۸سال از سال ۹۷ تا ۱۰۵ میلادی سکه‌ای ازاودیده نشده است ، درهمان سال ۱۰۵ یا۱۰۶ میلادی شخصی به رقابت سلطنت باپاکور برخاست که شاید وی همان ولخش دوم باشد . درسال ۱۰۹ و ۱۱۰ خسرو نامی که داماد پاکور بوده به نام خود سکه زده وازآن پس مابین بلاش دوم وخسرو کشمکش روی داده است . از سال ۹۶ یا ۹۷ به‌بعد دیگر از پاکور سکه‌ای دیده نمی‌شود . راولینسون می‌نویسد که در موزه بریتانیا سکه‌ای است که روی‌آن نقش سری دیده می‌شودکه به زغم بعضی آن‌سکه مربوط به ارتبان می‌باشد . این‌سکه مورخ به تاریخ ۸۱ میلادی است . نیز سکه‌ای دیگر هست که روی‌آن نقش سری است که برخی آن را سربلاش می‌دانند و نیز سکه‌هایی دیگر ازمهردات نامی به دست آمده است . خط سکه مهـردات ظاهراً آرامی است و از راست به‌چپ نوشته شده است و معلوم می‌شود که مهردات در نواحی غربی و بابل حکومت می‌کرده است نه در نواحی شرقی !

روابط ایران وچین

در آن زمان روابط ایران با شرق دور افزایش یافت . گسترده شدن مناطق تحت تسلط چینیان به‌طرف مغرب علت ایجاد چنین روابطی ، بوده پادشاه یوتشیها (یوئه‌چی‌ها) باگسیل کردن سفیری به‌چین از یك شاهزاده خانم چینی خواستگاری کرد. اما چون شخص‌سفیر ازطرف‌فان‌چائو[1] فرمانروای تاتارستان چین‌اجازه‌ورود نیافت‌پادشاه درسال ۹۰ لشکری متشکل از۷۰ هزار تن سوار به‌سرداری‌شاهزاده‌ای

1- Fhanchao

جوان به‌نام سی[1] به جنگ او فرستاد. شاهزاده از کوههای تسونگ‌لینگ[2] گذشته متوجه کوچا[3] شد . اما در برابر سردار کاردانی چون فان چائوکاری از دستش برنیامد و سر انجام به سبب کمبود خواروبار تسلیم شد ، بر اثر آن پادشاه یوئه‌چی‌ها خراجگزار خاقان چین‌گردید . در سال ۹۴ میلادی فان‌چائوبا لشکری به‌کشور یوئه‌چی‌ها حمله آورد و پادشاه ایشان راکه کوانك[4] نام داشت بکشت و پادشاه کوچارا که با او همدست بود از سلطنت برکنار ساخت و از آنجا تادریای شمال که ظاهراً دریاچه آرال است پیش رفت ، وبیش از ۵۰ دولت‌را دست نشاندهٔ خود ساخت و ولیعهدهای این کشورها را به عنوان گروگان به‌دربار فغفور چین فرستاد . در سال ۹۷ میلادی فان‌چائو سرداری را به‌نام کیو-کان-اینگ[5] با عده‌ای از افسران وبرای ادای رسالت به تسین بزرگ[6] یعنی دولت روم فرستاد . این سردار سراسر کشور یوتشی (یوئه‌چی) را طی کرد و تا به دریای مغرب پیش رفت. ولی‌دراینجا براثرشنیدن داستانهایی که ازهمسایگان غربی آن دریا یعنی‌سیها (اشکانیان) نقل می‌کردند ترسیده از راه خشکی بازگشت . با وجود این ناکامیابی مو-اون-کیو[7] پادشاه آن‌سی- (اشکانیان) درسال ۱۰۱ میلادی شیران وآهوانی‌ازآن نوع که به فو-پا[8] موسومند به‌عنوان‌باج به حضورفغفورچین‌فرستاد. دراخبارچینی نام‌پایتخت‌پارتها هو-تو[9] آمده که‌گویاتصحیف کلمهٔ کارتا[10] باشد که شهری درناحیه هیرکانیابوده‌است وظاهراً این‌شهررامی‌توان‌با زادراکارتا[11] که درگرگان واقع بوده

1- Sie
2- Tsung - Ling
3- Kucha
4- Kuvang
5- Kio-Kan-yng
6- Cross-Thsin
7- Mu-On-Kiu
8- Fu-Pa
9- Hu-tu
10- Karta
11- Zadrakarta

تطبیق کرد . از قراین معلوم می‌شود که پادشاهان پارتی هیرکانیا بیش از پادشاهان پارتی مغرب ایران باچینیان ارتباط داشته‌اند دیگر اینکه اشکانیان نمی‌خواستند روابط مستقیمی بین چین وروم باشد زیرا تجارت ابریشم چین با روم توسط ایران شده و ایرانیان از این حق ترانزیت استفاده می‌کردند . بعضی نوشته‌اند که سفیران چین که قصد سفر به روم را داشتند تا به‌مسنه[1] (دشت میشان در خوزستان) رسیدند و ملاحان به ایشان گفتند که مدت سفر ایشان سه ماه طول خواهد کشید و ایشان را از مسافرت به‌روم ناامید ساختند. درسال ۱۰۱ میلادی درمنابع چینی نام پادشاه پارت مان- چیو[2] آمده که اورا بعضی با پاکور تطبیق کرده‌اند. مارتیال[3] شاعر لاتینی در قرن اول میلادی در یکی ازاشعارخودپاکوروس را وصف کرده واشاره به انجمنی که در آرساکیا[4] تشکیل داده کرده است .

جانشینان پاکور

از پاکور دو پسر ماند، یکی را مورخان اکسدارس[5] و دیگری را پارثامازیرس[6] نوشته‌اند . اما مجلس مهستان هیچ یك از این دو پسر را شایسته سلطنت ندید و خسرو برادر پاکور را به‌شاهی برگزید . درگذشت پاکور را بین سالهای ۱۰۸ و ۱۱۰ میلادی می‌دانند[7] .

1- Mesene

2- Man-chio

3- Martial

4- Arsacia

5- Exedares

6- Parthamasires

۷- دررالتیجان ص ۶۵ - ۷۰ ، ایران باستان ج ۳ ص۲۴۶۵ - ۲۴۶۸ ، گوتشمید ص ۲۰۶-۲۱۱ ، تاریخ پارت ص ۱۹۳-۱۹۵ ، اشکانیان ص ۱۰۹

فصل ششم دورهٔ انحطاط پارت

اشك بیست سوم خسرو

پس از پاکور برادرش خسرو به تخت نشست . نخستین سکه‌ای که مطمئناً متعلق به اوست تاریخ ۱۱۰ میلادی را دارد . اما بلافاصله در برابر او دو مدعی برای تاج و تخت پیدا شدند که یکی ولخش دوم بود که پس از ۳۳ سال سکوت باز از سال ۱۱۲ میلادی نام او برروی سکه‌ها ظاهر می‌شود ، وروی یکی‌ازسکه‌های سال ۱۱۳ باز نام وی‌آمده است . مدعی دیگر میتردات ششم است که محتمل است او نیز برادر خسرو باشد . اما در نسبت برادری ولخش با خسرو تردیدی نیست . باید دانست که هیچیك از این سه تن بر دوتن دیگر غلبه نکرد و جنگ داخلی در زمان ایشان همچنان ادامه داشت و براثر همین اختلاف خانوادگی بود که خطر خارجی از طرف روم موجودیت واستقلال ایران را تهدید می‌کرد .

اوضاع ارمنستان

چون تیردات اشکانی پادشاه ارمنستان درحدود سال ۱۱۰ میلادی درگذشت، پاکور یکی از پسران خود را که اکزداِرس[1] نام داشت به جای او به سلطنت ارمنستان فرستاد . بعضی نوشته‌اند که خسرو اشك بیست سوم چون به پادشاهی

1- Exedares

رسید اکزدارس یکی از پسران پاکور را بجای تیردات نشاند . و چون این امـر بدون جلب نظر و موافقت دولت روم انجام گرفت موجب کدورت آن دولت شد و دیگرباره آتش جنگ ایران و روم شعله‌ورگردید .

روابط صلح‌آمیز میان روم و پارت مدت درازی دوام داشت ولی‌این وضع ثابت نبود و آن‌آرامش معلول اوضاع و احوال موقتی بود . دو حریف بـه دقت مراقب یکدیگر بودند و هر دوطرف برای تضعیف هم کوشش می‌کردند. چنانکه گفتیم در آغاز سال ۸۰ میلادی ارتبان چهارم و پاکور دوم که به خاطر احرازقدرت درسرزمین پارت با یکدیگر مبارزه می‌کردند از شخصی که به دروغ خود رانرون می‌خواند پشتیبانی می‌نمودند و در واقع روش متداول رومیان را علیه ایشان بـه کار می‌بستند از طرفی صلح پایدار میان دو امپراتوری بزرگ برسرفرات وایالات قفقاز غیرمقدور بود .

رومیان می‌کوشیدند بهرقیمتی شده ارمنستان رابه تصرف خویشتن‌درآورند و پارتیان را به آنسوی دجله برانند . از ایـن جهت به محض پیدا شدن فرصت مناسب مقدمات لشکرکشی بزرگی را به ایران فراهم کردند .

روی کارآمدن ترایانوس

مارکوس‌اولیپیوس‌ترایانوس[1] که‌به زبان انگلیسی‌اورا تراجان[2] (تراژان) می‌خوانند (۹۸–۱۱۷ . م) پس‌ازوسپاسیانوس به‌امپراتوری‌روم رسید. درآغازکار خودبا داسی‌ها که درسرزمین رومانی امروز سکونت داشتند، به‌نبرد پرداخت ودر سال ۱۱۴ میلادی به‌کلی ایشان را مقهور خودکرد . پس ازاین فتح به‌خیال لشکرکشی به آسیا افتاد و می‌خواست که مانند اسکندر کبیر جهانگیـر شود . از خوشبختی او درآنگاه به علت جنگهای داخلی اوضاع ایـران و ارمنستان آشفته

1– MarCus Ulpius Trajanus

2– Trajan

بود . ترایانوس در پائیز سال ۱۱۳ میلادی یعنی ۲۷ اکتبر از شبه جزیره ایتالیا از راه دریا آهنگ سفر مشرق کرد و به آتن رسید. خبرحرکت لشکرعظیم او به زودی در مشرق زمین منتشر شد . خسرو که در آن زمان گرفتار جنگهای خانوادگی بود و قدرت مبارزهٔ با چنین نیروی بزرگی را در خود نمی‌دید یا بـرای اینکه صلح ۵۰ ساله میان ایران وروم همچنان پایدار بماند هیئتی را به سفارت به نزدترایانوس به آتن فرستاد. پس ازگذراندن تحف وهدایای خود سفیرایران پیغام شاهنشاه ایران را چنین ادا کرد که شاهنشاه ایران شاهزاده اکزدارس را که رفتارش مـوجب رنجش روم شده بود از سلطنت ارمنستان عزل کرد و به جای او پارتامازیریس [1] برادر خود راکه طرفدار دولت روم است به حکومت آن ایالت برقرارکرده است و توقع دارد که امپراتور روم باگذاردن تاج شاهی بر سر وی سلطنت او را تأیید نماید . ترایانوس پاسخ سردی بـه سفیر ایران داده هدایای شاهنشاه اشکانـی را نپذیرفت وگفت که نشان دوستی پادشاهان بایکدیگر کردار است نه گفتار. سپس به سوی مشرق رهسپارشد و ازراه دریای اژه به شهرافسوس رسید وازآنجابه لیکیه [2] درآسیای صغیر آمد و سپس به کلیکیه رفت و ازآنجا از راه دریا به انطاکیه رسید (۱۱۴ میلادی). دراین موقع هیئتی ازطرف آبگاروس پادشاه دست نشاندهٔ اسروئن با هدایایی به حضور وی رسیدند آبگاروس مـی‌خواست موقعیت متعادل خود را همچنان در میان پارت و روم نگاه دارد . ترایانـوس در انطاکیه یك قسمت از غنایم جنگی را که از داسی‌ها گرفته بـود تقدیم معبد ژوپیترکاسیوس [3] کرد و هادریان [4] شاعررومی به مناسبت این‌هدایا اشعاری‌به نظم آورد. پس‌ازآن‌ترایانوس سفری به هلیوپولیس [5] (بعلبك) کرد و درآنجا طالع وی را کاهن معبد بدید و از

1- Pᴮrthamasiris

2 -Lycia

3- Jupiter Casius

4- Hadrian

5- Heliopolis

وی در لشکرکشی به ایران طلب همت نمود .

لشکرکشی ترایانوس به ایران

سپاه ترایانوس از سه نیرو به شرح زیرتشکیل می‌شد : اول قوای پانونیا[1] یعنی سپاهیان و افسران جنگهای باداسی‌ها . دوم قوای پادگان و لژیون‌های منظم مصر . سوم لژیونهای مقیم فلسطین وسوریه . ظاهراً ترایانوس چهارلژیون ازقوای شرق و یك قسمت از لژیون پنجم را به میدان جنگ تجهیزکرد و قوای امدادی زیادی از مصر به سرداری والریوس‌لولیانوس[2] سردار رومی را برای این امرمهم آماده ساخت . در سال ۱۱۴ میلادی ترایانوس شهر ملیتنه[3] (ملاطیه) را گرفته و آن را پایگاه لشکرخود قرار داد و براستحکامات آن بیفزود . در این هنگام‌نامه‌ای از پارتامازیریس پادشاه ارمنستان و برادر خسرو با احترامات زیاد به وی رسید . ترایانوس به این نامه پاسخی نداد . باردیگر پارتامازیریس نامه‌ای به وی نوشته ، با ادب تمام استدعا نمود که قیصر مارکوس‌ژانیوس[4] فرمانروای رومی کاپادوکیه را نزد او بفرستد . ترایانوس بی‌آنکه در پیشرفت لشکر خود درنگی نماید پسر ژانیوس را نزد او فرستاد . سپس به شهر آرساموساتا[5] روان شد وبی‌هیچ‌مقاومتی آن شهر را فتح کرد . در شهر ساتالا[6] چند تن ار امیران قفقازبه حضوراورسیدند

1- Panonia

2- Valerius Lollianus

3- Melitene

4- Marcus Janius

5- Arsamosata

6- Satala

وی در آنجا آنچیالوس[1] امیر هنیوخی[2] و ماچلون[3] را مورد مرحمت قرار داده عطایای فراوان به‌آنان بخشید . همچنین پادشاه آلبانی (آران) را به بخشیدن تاج سلطنت مفتخر فرمود وامیران دیگری ایبری وسارماتی و کلوچی که همه سرطاعت فرود آورده بودند به حضور پذیرفت و در آن زمان سکه‌ای زد که بـر روی آن عبارت رگنا آدسیگناتا[4] نقش شده بود .

رفتن پارتامازیریس به حضور ترایانوس

پس از آن ترایانوس شهر الجیا[5] را که در نزدیکی ساتالا و در کنار فرات بود تسخیر کرد .

در شهر ساتالا ، آمازاس‌پوس[6] برادر میترادات پادشاه گرجستان به خدمت او رسید و مقرر شد به سپاه قیصر بپیوندند . ولی ناگهان مرگ اورا در ربودوجسد او را با احترام برداشته در شهر نصیبین به خاك سپردند . سپس ترایانوس به شهر الجیا در آناطولی آمد . در این شهر منتظر شرفیابی پارتامازیریس پادشاه ارمنستان و برادر خسرو شاهنشاه ایران به حضورخود شد .

شاهزادهٔ اشکانی با چند تنی از خواص و محافظان خود به اردوی قیصر آمد مجلسی با شکوه برای ملاقات او با قیصر بر پا شده بود . پارتامازیریس با احترام و ادب تمام پیش آمـد و تاجی را که برسرداشت در پای امپراتور روم بـه زمین گذاشت و توقع داشت که وی نیز مانند نرون که به تیردات تاج بخشی کرد تاج را بردارد وبرسر اوگذارد . این منظره برروی سکه‌ای زرین که دارای نقش .

1- Anchialus
2- Heniochi
3- Machelon
4- Regna Adsignata
5- Elegeia
6- Amazaspus

رکس‌پارتوس[1] است نمودار شده است . سپاهیان روم تقدیم تاج راازطرف‌پادشاه ارمنستان بقیصرنشان تسلیم وانقیاد اودانسته برای هفتمین‌بار بعنوان امپراتور وی را مورد تجلیل وتعظیم قراردادند . امـا ترایانوس درمقابل عـرض ادب شاهـزاده پارتی حرکتی ازخود نشان نداده وتاج را به اوبازنگردانید ، فقط شاهزادهٔپارتی یادآورشدکه ارمنستان را تبدیل به یك ایالت رومی خواهدکرد. سپس‌به این‌توهین وتحقیراکتفا نورزیده فرمان دادکه اوبایـد با همه همراهان پارتی‌خود ازآن‌کشور خارج شود وگروهی از سربازان را نیز بـرای اجرای این امر همراه او کرد . پارتامازیریس‌که این‌حال را بدید دانست‌که دامی برای اوگسترده‌اند و بفکرگریز افتاد . ولـی سربازان رومی مانـع فرار او شدند و او را دستگیرکرده بـه اردوگاه آوردند . پارتامازیریس چون خود را دردست ایشان اسیر دید درخواست نمـود که شخصاً بحضور قیصر برود . مسئول اواجابت شد . اورا به سراپردهٔترایانوس بردند . قیصر به سخنان او اعتنایی نکرد . پارتامازیریس برآشفت وبی‌محاباگفت جهتی نداردکه من بخواری وذلت تن‌دردهم. نه‌شکست‌خورده‌ام ونه‌درجنگ اسیر گشته‌ام. بلکه بمیل واراده خود باپای خویش به‌نزد شماآمده‌ام تاتاج ارمنستان را همان‌سان‌که تیردات ازدست نرون دریافت داشت ازدست شما دریافت‌دارم وتصور نمیکردم کهاینگونه موردتوهین وبی‌احترامی واقع‌شوم. ترایانوس‌در پاسخ‌گفت‌که اوحاضرنیست‌سلطنت ارمنستان‌را به‌کسی‌واگذارکند زیراآن مملکت یکی‌ازایالات روم‌به‌شمارمی‌رود وبایدیك‌فرمانروای‌رومی درآنجاحکومت‌کند، اماپارتامازیریس هرجا که می‌خواهد برود و از ملازمان و خدمتگزاران اوآنان که پارتی هستندنیز می‌توانند با او بروند ، ولی خدمتگزاران ارمنی بایـد بمانند زیرا ایشان رعایـای دولت رومند و دولت روم اجازه نمی‌دهدکه رعایایش درخدمت شاهزادگان‌اشکانی باشند همینکه شاهزادهٔ اشکانی باکسان خود اندکی از لشکرگاه دور شدنـد رئیس سواران رومی به سوی او رفته فرمان داد که از اسب پیاده شود . سپس‌اوراگرفته وبه قتل رسانیدند. بعضی‌خواستند برای تبرئه قیصر، اکسدارس‌برادرپارتامازیریس

1– Rex Parthus

را که هنوز درارمنستان بود از قیصر طرفداری می‌کرد سبب قتل او بدانند، ولی تراجان بشخصه اعلام کرد که هرچه شده ، کرده خود اوست . و اکسدارس در این کار شرکتی‌نداشته است . دیوکاسیوس مورخ رومی‌این واقعه را با شرمساری شرح می‌دهد . دو نویسندهٔ دیگر که یکی فرونتو[1] و دیگری آریانوس[2] و هر دو معاصر ترایانوس بوده‌اند ، نوشته‌اند : اینکه ترایانوس به پارتامازیریس اجازه‌داد که بهرکجا می‌خواهد برود ، چیزی جزحرف و بهانه‌ای بیش نبوده است . زیرا از بیم‌آنکه مبادا او بعدها خطری برای وی شود به فکر کشتن او افتاد و بفرمود او را تعقیب کرده ، کشتند . سپس ترایانوس برای تبرئه خود گفت که آن شاهزادهٔ اشکانی در ملاقات خود متعهد کاری شده بود که‌آن را انجام نداد وبه جهت‌پیمان شکنی کشته شد . فرونتو می‌نویسد : که ترایانوس شرافت و جوانمردی را فدای مقصد شوم خود کرد و برنام خود و روم لکه‌ای ازننگ گذاشت .

فتح ارمنستان و اتحاد ممالك اطراف آن

پس از این واقعه ترایانوس همه ارمنستان را به تصرف آورد و پادشاهان و اقوام مجاورکه درشمال این ناحیه بودند همه فرمانبردار او شدند، رومیان درآغاز تصور می‌کردندکه چون خسرو پارتامازیریس را به جای اکسدارس به حکومت ارمنستان گماشته است ممکن است اکسدارس از برادر رنجیده و طرفدار رومیها گردد . ولی ترایانوس به زودی تصمیم خود راگرفت وارمنستان بزرگ و کوچك را به‌صورت ایالتی از ایالات روم درآورد سپس لشکرکشی خودرا درشمال دنبال کرده کشورهای آن نواحی را مطیع خود ساخت در آغاز با پادشاه هنیوخی [3] و ماخلونی[4] پیمانی بست و هدایائی برای‌آن پادشاهان فرستاد . پس از آن کشور آلبانی (آران) راکه از شمال به جنوب بین رودکورا وارس قرارداشت وهمچنین

1- Fronto

2- Arrianus

3- Heniochi

4- Macheloni

کشور کلخید (لازستان) و ایالت سگینیا[1] راکه قومی از سکاها بودند به اطاعت خوددر آورد وباپادشاهان آنان معاهداتی بست. ترایانوس برای ارمنستان حکمرانانی به نام پروکوراتی[2] معین کرد[3] .

توجه ترایانوس به ولایات غربی ایرانی

در این احوال ترایانوس سرداری را به نام لوسیوس کـووی ئه توس[4] با ستونی از سپاهیان روم به سوی مردم ماردی (ناحیه ماردین شمالی)که ظاهراً در سواحل شرقی دریاچه وان می‌زیستند ، فرستاد ، مورخان قدیم نوشته‌اند، که آنان مردمی تنگدست وجنگاوربودند ولی بدون اسب در آن کوهستان می‌زیستند.رومیان بر ایشان تاختند و آنان را ازپیش برداشتند .

بعد از فیصله کار ارمنستان لقب جدیدی بر القاب پیشین ترایانوس افزوده شد واورا اوپتیموس[5] یعنی والا وبزرگوار نامیدند، واز این باب ترایانوس بسیار برخود می‌بالید وفخرومباهات می‌فروخت .

تسخیر آدیابن

ترایانوس پیش ازاین وقایع، سرداری را به‌نام سنتیوس[6] به عنوان فرستاده نظامی به‌نزد مباراسپس[7] پادشاه آدیابن (کردستان)گسیل کرده بود. وی آن افسر رومی را در دژ دوناسیر[8] زندانی ساخت. چون قیصر با سپاهیان خود بدان ناحیه

1- Saginae

2- Procurati

۳- دررالتیجان ص ۷۱ ـ ۷۷ ،گوتشمید ص ۲۱۲ ـ ۲۱۴ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۱۹۷-۲۰۱، ایران باستان ج۳ ص ۲۴۷۰-۲۴۷۷

4- Lucius - Quietus

5- Optimus

6- Sentius

7- Mebaraspes

8- Dunassir

رسید ، افسر رومی دیگر زندانیان را تحریك کرده و آنان سر به شورش برداشتند وفرماندهٔ پادگان دژ را بکشتند ودروازه آن را برروی رومیان بگشادند، مباراسپس پادشاه آن ولایت ناگزیر به فرارشد وازدجله گذشته به‌مرکز آدیابن پناه‌برد وشهرهای سینگارا[1] (سنجار) و لیبانا[2] و تبتا[3] بدون مقاومت و جنگ به دست لوسیوس ـ کووی‌ئه‌توس سردار رومی افتاد ، این سردار یکی از افسران سالخورده از مردم مغرب بود که درجنگهای داسی‌ها دررکاب قیصر خدمت کرده بود. گویندمانوس [4] که برقسمتی‌ازنواحی اورها (اورفا) حکمرانی می‌کرد افواجی به‌یاری مباراسپس فرستادکه همهٔ آنان درنبرد بارومیان ازمیان رفتند ونیز نوشته‌اند، یکی ازحکمرانان آن نواحی که مشمول عفو قیصر قرار گرفته بود در آن هنگام گریخته به مانوس پناهنده شد .

تسلیم پادشاه اسروئن

سپس ترایانوس به ولایت اسروئن لشکر کشید وشهر اورها را تسخیر کرد . آبگاروس هفتم حکمران آن ناحیه از آنکه قبلا درسپاه روم شرکت نکرده بود ، هراسناك بود . وی پسر جوان وزیبای خودرا به دربار امپراتور فرستاد. ترایانوس آن‌جوان را موردعتاب قرارداده ازاینکه چرا درشرفیابی تأخیر کرده است‌سرزنش نمود . وی‌که آربانداس[5] نام داشت ، عذرهایی آورده‌گفت سبب تأخیراوممانعت پارتیها بوده است. آبگاروس چون وضع را بروفق مراد خود یافت به‌حضورقیصر رسید و هدایای بسیار واز آن جمله ۲۵۰ سوار زره پوش باموزه وخفتان‌ها واسبها و شصت هزار چوبه تیر به وی پیشکش کرد وگفت با آنکه سرزمین اسروئن از آن

1- Singara
2- Libana
3- Thebeta
4- Mannus
5- Arbandes

اوست و آن رادربرابرمبلغی وجه نقد ازپاکوراشکانی خریداری کرده است، حاضر است آن را تقدیم قدم قیصرسازد . ترایانوس ازاین‌همه هدایا تنها سه دست زره را پذیرفته‌بقیه‌را به‌او ردکرد واورا درمقام خود ابقاء فرمود وبه عنوان فیلارخ[1] اورا به حکومت اسروئن گماشت .

نبرد ترایانوس با مانیساروس

در این هنگام یکی از امیران بین‌النهریـن که مانیساروس[2] نام داشت و به عللی ازخسرو شاهنشاه اشکانی رنجیده بود سفیرانی بنزد ترایانوس فرستاد تابا وی پیمان صلحی به امضاء رساند این حکمران حاضر بودکه آن قسمت ازارمنستان و بین‌النهرین راکه در تصرف او بود تخلیه کرده به قیصر واگذارد ، ولی ترایانوس گفت به شرطی حاضراست که با او پیمان دوستی ببندد که اوشخصاً به اردوی روم حاضر شود . چون مانیساروس حاضر نشد ، قیصر افواجی به مقابل او فرستاده و نواحـی آنته میسیا[3] و باتنه[4] و نصیبین را تصرف کـرد . امیر ناحیهٔ آنته میسیا اسپوراسس[5] نام داشت .

در نتیجهٔ این فتوحات که درسال ۱۱۵ میلادی روی داد لقب جدیدی به نام پارتیکوس[6] به القاب پیشین ترایانوس افزوده شد. ولی این لقب را تاهنگام فتح تیسفون‌مجلس سنای روم تصویب نکرد .

سکه‌هایی که در آن زمان در روم ضرب می‌شد دارای این نقش بود.

Armennia et Mesoptamia in Potestam Iap - R - Redactae

1- Phylarch
2- Manisarus
3- Antémisia
4- Batnae
5- Sporaces
6- Parthicus

این سکه‌ها نشان می‌دهند که در آن تاریخ دولت روم دو ناحیه ارمنستان و بین‌النهرین را از ایالات رومی شناخته بود . سپس ترایانوس دستور داد که در نصیبین چون چوب و تخته های خوب به دست می آید چند فروند کشتی بزرگ بسازند که آذوقه ومهمات جنگی را که تاسال آینده مهیاخواهند کرد با آنها ازرودد جله بگذرانند و سپس خود برای استراحت به انطاکیه رفت .

زلزله انطاکیه

در اوایل سال ۱۱۵ در انطاکیه شام زلزله‌ای مهیب و هولناك روی داد که قسمت عمده آن شهر را ویران کرد وامپراتور به زحمت از این حادثه جان بدربرد قیصراز کنار کوه کاسیوس[1] به‌دشتی پهناور پناه‌بردودر آنجاخیمه‌وخرگاه‌برپا کردگروه کثیری از ساکنان آن شهر در زیر آوار وطاقهای شکسته مانده درگذشتند. بسیاری از بزرگان و افسران رومی نیز در این واقعه جان خود را از دست دادند از جمله ایشان کنسول روم بودکه در آن‌گاه در این شهر می‌زیست . غیر از انطاکیه چهار شهر الیا[2] و میرینا[3] و پیتانه[4] و کیمه[5] در آسیای صغیر و یونان از این زلزله خراب شدند .

حرکت سپاه ترایانوس

درسال ۱۱۶ میلادی کشتیهایی که در نصیبین به فرمان قیصر ساخته شده بود به‌آب افتاد . آن کشتیها را درفصل بهاردرمقابل کوه‌گردیان[6] دربرابر آتش عظیمی که در ساحل افروخته بودند به‌آب انداختند وترایانوس باسپاهیانش بردجله روان

1- Casius
2- Eleia
3- Myrina
4- Pitané
5- Cymé
6- Gordyaean

شدند ونیز پلی برروی دجله از پیوستن قایقها به وجود آوردند . درپناه آن قایقها سپاهیان از پل عبور می‌کردند . قوای خسرو شاهنشاه ایران که در آنسوی دجله ایستاده بودند به محض آنکه دیدند رومیان از آب گذشته‌اند ، بدون جنگ عقب نشسته سراسر آدیابن تسخیر گشت وولایت جدیدی به نام آشور[1] تشکیل شد وجزء ولایات روم محسوب گشت .

در آثارمورخان آمده است که رومیان سپاه بزرگی درساحل فرات داشته‌اند و طاق نصرت باشکوهی در شهر دورا ـ اوروپوس[2] برپـا کرده بودند ولی معلوم نیست که در ساحل دجله هم طاق دیگری بسته باشند . درهرحال برپا ساختن طاق دیگری درحضور قیصردرمحل اوزوگاردانا[3] درست درزیرشهر فعلی هیت[4] معلوم می‌دارد که قیصر پیوسته در اردوی بزرگ خود برکنار فرات جـای داشته است . دلایلی ثابت می‌کند که ترایانوس بالشکریان خود در رود فرات به وسیلهٔ کشتیها و ناوگان جنگی خود حرکت می‌کرده ودرعین حال در دوطرف ساحل قوای زمینی او نیز در تحرك بوده‌اند. ناخدایان و جاشویان کشتی مردانی کارآزموده بودند ولی بقیه کارگران از روستاییان اطراف ساحل بودند که آنان را به بیگاری گرفته بودند .

باری این سپاه عظیم همچنان مسیرخود را ادامه می‌داد تا از دیوار بزرگی که معروف به‌دیوار سمیرامیس بود بگذشت و از شهرها و آبادیهایی چون فالیگا[5] ودورا ـ اورپوس عبور کردند . در این نقطه بود که طاق نصرت مزبور را برافراشته بودند .

1- Assyria

2- Dura - Europus

3- Ozogardana

4- Hit

5- Phaliga

خط سیر جنگی ترایانوس

بزودی نینوا و آربل و گوگامل مسخر قیصر گردید. سپس رومیان، آدنیستریه[1] را که محلی بسیار مستحکم بود بگرفتند. جمعی از رومیان که قبلا دستگیر شده و در اینجا اسیر بودند از پیداشدن طلیعه لشکر رومی قوت‌قلبی یافته و برپادگان آنجا حمله بردند و پاسداران را کشتند و دروازه‌های دژ را برروی سپاه روم باز کردند. در اندك زمانی تمام صفحات بین دجله وزاگرس به دست رومیان افتاد در شهر اوزوگارداناکه درپیش شرح آن گذشت قیصر توقف کرد و از افواج سپاه‌خود سان دید. جایگاهی که برای ترایانوس درآنجا ساخته بودند تا زمان امیانوس مارسلینوس[2] مورخ معروف رومی درقرن پنجم هنوز باقی بوده‌است. پس از آن ترایانوس شهرهاترا[3] یا الحضر راکه به‌مسافت سه‌روز ازموصل کنونی واقع بود تسخیر کرد. در یك نقطه که دوشط بزرگ دجله و فرات بهم نزدیك می‌شوند، یعنی در نزدیکی بغداد امروز، ترایانوس کشتیها وقایقهای خود را ازدجله به‌فرات منتقل نمود بعد از فرات گذشته محل هیئت را تسخیر کرد وپس از آن به بابل رفت وبدون آنکه کسی تیری به سوی رومیان اندازد و مقاومتی در برابر لشکر ایشان نماید آن شهر مسخر وی گشت پس ازآن ترایانوس دراواخر پائیز از فرات مجدداً به دجله آمد وشهر سلوکیه را تسخیر کرد. اهل این شهر به‌طوع و رغبت اطاعت از قیصر را به‌گردن گرفتند. بعضی نوشته‌اند بنا به‌سکه‌هایی که از پاکور درسلوکیه پیدا شده و مورخ به‌تاریخ سالهای ۱۵ و ۱۶ میلادی است، ممکن است حدس زدکه وی هنوز درآن‌ناحیه حکومت می کرده وازرومیان علیه خسرو که سلطنت او را غصب نموده بوده استمداد می‌نموده است.

فتح تیسفون

چون کشتیهائی که در طرف علیای رود دجله از طرف قیصر به حرکت در

1- Adenystrae

2- Ammianus Marcellinus

3- Hatra

آمده بودند فرسوده شده بودند ، ترایانوس فرمان داد کـه از نـو یك‌دسته کشتی کوچك ساخته و از فرات از راه جریان آب پائین‌آورده و در موضعی‌که دو رود فرات ودجله بیش ازسایر جاها به‌هم نزدیك می‌شوندآنهارا برروی غلطك‌انداخته و برروی دجله افکندند ، و مستعد حمله به تیسفون‌گشتند . شگفت آنکه در این‌جا هم‌کسی به مدافعه نپرداخت ، بلکه مانند بابل وسلوکیه و دیگر شهرهاکه نام‌آنها در پیش‌گذشت دروازه‌ها برای ورود لشکریان روم باز بود . امـا خسرو پیش از آنکه سپاهیان ترایانوس به پایتخت برسند خانواده و گنجهای خود را برداشته از تیسفون بسیار دور شده بود . ترایانوس بدون هیچ مقاومتی شهر تیسفون را تسخیر کرد. دراین‌شهر دختر خسرو باتخت زرین او به‌دست رومیان افتاد به‌همین‌مناسبت درآنجاسپاهیان رومی در برابر ترایانوس زانوزده اورا به‌عنوان امپراتور[1] خطاب کردند . در پی این‌فتح در تاریخ بیستم فوریه ۱۱۶ میلادی مجلس‌سنای روم لقب پارتیکوس را برای ترایانوس تصویب‌کرد . در این لشکرکشی هفت بار بهانه به دست این مرد خودخواه یعنی ترایانوس افتاد که از خود تجلیل کند در صورتی که حتی یك مرتبه هم جنگی جـدی و واقعی بین او و دشمنان روی نداده بود . قیصر ازکشورهایی که‌گرفته بود خراجی هنگفت دریافت داشت و سکـه‌ای جدید به افتخار این فتح ضرب نموده کـه عنوان آن چنین بود : Parthia Capta (تسخیر پارت) .

ظاهراً خسرو نمی‌خواست‌که در دشت نبرد با رومیان مقابل شده و همواره در صدد بودکه آنان را به داخل ایران‌کشانیده و با جنگهای پارتیزانی و چـریکی کارشان را بسازد . از این جهت نه آماده جنگ می‌شد و نـه در دژی می‌نشست بلکه‌همواره‌خودرا ازدشمن‌دور داشته شهرهای اشغال شده رابر رومیان می‌شورانید و انتظار زمانی‌را می‌کشید که رومیان خسته شوند تا نبردهای تعرضی را در پیش گیرد .

1- Imperator

فتح خوزستان و سواحل خلیج فارس

پس ازگرفتن تیسفون قیصر از روی دجله گذشته بـه سوی خوزستان توجه نمود . در این سفر شماره کشتی‌های او را بالغ بر ۵۰ فروند نـوشته‌اند . در میان آنهاناوبزرگی بودکه با بادبانها حرکت می کرد و بسیار زیبا وپرنقش و نگار بود و برای شخص امپراتور تهیه شده بود . شهرهای دیگـر در سواحل دجله مـانند مسنه۱ واکرا۲ و اوراتا۳ وآپامه۴ تسخیر شد . پادشاه مسنه، آتامبلوس۵ چهارم در طوفانی که در نزدیکی مصب دجله گریبانگیر رومیان شد سخت به آنان حمله کرد . اما پادشاه خارسن۶ (خاراکس) در ایلام به اطاعت قیصر درآمد و بـاجی گزاف به او بپرداخت . آنگاه ترایانوس سفری اکتشافی به‌خلیج فارس در پیش گرفت که ظاهراً هدف او رسیدن به‌جزایر بحرین بود . در مصب خلیج‌فارس بـه افتخار قیصر مجسمه‌ای از او برافراشتند . ترایانوس در اینجا به آرزوهای دور و دراز خود مشغول شد ومی‌گفت ایکاش او می‌توانست مانند اسکندر هند را تسخیر کند و سپس افسوس می‌خوردکه در آن سن پیری ممکن است اجل فرصت چنین کار بزرگی را به وی ندهد .

مراجعت قیصر به‌بابل

درآن هنگامی که ترایانوس در مصب دجله پیش می‌راند و در خلیج‌فارس به سفر تفریحی یا اکتشافی خود مشغول بـود کشورهای اشغال شده یکی پس از دیگری به تحریك خسرو بر وی می‌شوریدند . از این‌جهت قیصر به‌شتاب بازگشته

1- Mesene
2- Akra
3- Oratha
4- Apamea
5- Attamblus
6- Charcene

از بورسیپا[1] (بیرس ، نمرود کنونی) گذشته و در بابل جای‌گرفت . گویند در منزلگاهی که معروف بود اسکندر در آنجا مرده است بـرای خدایان قربانی‌هایی داد. ظاهراً قیصرزمستان سال ۱۱۶ را درنواحی خلیج‌گذرانیده ودر اوایل بهارسال ۱۱۷ به بابل رسیده باشد .

در این‌شهر خبرهای نامطلوب به‌وی می‌رسید و هرروز ازطغیان مردم‌شهری آگاه می‌شد ویا می‌شنید که‌دربان شهر یاقلعه‌ای همگی به قتل رسیده ویاگریخته‌اند. ظاهراً چون رومیان دستگاه اطلاعاتی نیرومندی نداشتند همه جا غافلگیر شدند . سنت‌جروم[2] در ۲۵۰ سال پس ازاین واقعه نوشته است که درآن زمان انتقال اخبار به قدری کند بود که آنچه دربهار درکشور مصر یا پارت می‌گذشت در تابستان به گوش رومیان می‌رسیده است[3] .

شورش بین‌النهرین

کانون طغیانها دربین‌النهرین بود . شورشیان یکی ازبرادران خسرو راکـه میترادات نام داشت به پادشاهی برداشتند و او سپاهیان رومی را از پیش رانـده و خود را تا به حدودکوماگنه رسانید. ولی ناگهان از اسب افتاده جـان سپرد . پس از وی پسرش ساناتروك[4] به جای وی نشست عموی اوخسرو لشکری به سرداری پارتاماسپات[5] به یاری اوفرستاد. این شاهزاده سرانجام‌خود را به‌ارمنستان رسانیده و پادشاه آنجا شد و تلفات سنگینی به رومیان وارد ساخت. قیصر دوتن‌ازسرداران خود را که یکی کووی‌ئه‌توس و دیگری ماکسیموس نام داشتند به سرکوبی او

1- Borsippa

2- st . Jerome

۳ـ تاریخ سیاسی پارت ص ۲۰۲ـ ۲۱۰ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۷۹ ـ۲۴۸۴ گوتشمید ص۲۱۴ـ۲۱۷ . دررالتیجان ص ۷۸ـ۸۲

4- Sanatroces

5- Parthamaspates

فرستاد . ماکسیموس فتوحات چندی نموده و شهر نصیبین را فتح وقتل‌عام کرد . همچنین شهر اورها (ادسا) را طعمه آتش ساخت و ابگاروس هفتم پادشاه آن‌شهر گریخته به‌خسرو شاهنشاه ایران پناه برد . باید دانست که در این شورشها یهودیان بابل وسلوکیه هواخواه پارتیان بودند، ازاین جهت کووی‌ئه‌توس مأمور سرکوبی ایشان‌گردید . معلوم می‌شود که قوم یهود از تسلط رومیان در مشرق زمین راضی نبودند . باری سرانجام ماکسیموس شکست خورده در جائی به نام بالسیا[1] که ناحیه‌ای درجبال توروس بود به دست شخصی موسوم به‌آرباسس یا آرسس کشته شد . دوتن از سرداران رومی که یکی کلاروس[2] و دیگری یولیوس آلکساندر نام داشت به شهر سلوکیه حمله کرده آن شهررا بگشاده طعمه آتش ساختند و این‌شهر برای اولین بار در تاریخ به تصرف رومیان در آمد . خسرو برای اینکه جلوی فتوحات کوی‌ئه‌توس‌را درسرزمین‌های کنار فرات بگیرد ، لشکری انبوه به‌سرداری پسرش پارتاماس‌پاتس[3] به یاری ساناتروك فرستاد . اما لوسیوس از رقابتی که بین ساناتروك وپارتاماس‌پاتس وجود داشت استفاده کرد و به پارتاماس‌پاتس وعده داد که تاج وتخت اشکانی‌را به‌کمك دولت روم به‌اوخواهد داد. درنتیجه‌پارتاماس‌پاتس شبانگاه با لشکریانش از لشکرگاه ایرانیان خارج شده به‌رومیان پیوست . ترایانوس از شنیدن خبر اختلاف بین این دو پسرعم خشنود گردیده برای اینکه بیشتر از جنگهای خانگی پارتیان سود ببرد ، شاهزادهٔ پارتی را در نهان نزد خود پذیرفت وبه وی وعدهٔ سلطنت داد .

پارتاماس‌پاتس فریب خورده به پشتیبانی رومیان به جنگ پسرعمش ساناتروك رهسپار شد و او را شکست داده درحین فرار به قتل رسید . لوسیوس سردار رومی باردیگر نصیبین را به‌دست‌آورد و به‌شهر اورها حمله برده آن را ویران ساخت . شهر سلوکیه نیز که مقابل‌گذرگاه رود فرات بود به دست دومعاون

1- Balcia

2- Clarus

3- Pathamaspates

اوا روسیوس کلاروس[1] ، ویولیوس الکساندر به‌همین سرنوشت دچارشد. بنابراین طغیان وشورش خاموش گردید، اما ترایانوس می‌دانست که کشور پارت را نمی‌شود مانند دیگر ممالك به زیر سلطه مستقیم روم درآورد . و دیگـر آنکه ازآن فاصله بسیار دور نمی‌توان مدت مدیدی فتوحات بدین‌وسعت را اداره کرد . از این رو به‌ناحیهٔ تیسفون درآمد و دردشت بزرگی در نزدیکی آن شهر در حضور رومیان و پارتیان تاج پادشاهی پارت را برسر پارتاماسپاتس نهاد ، و بـه عنوان پادشاه ، پارت به‌وی‌تبریك گفت. این وقایع بایستی درطول‌پائیزسال۱۱۶ وزمستان سال۱۱۷ میلادی روی داده باشد. به یادگار این‌واقعه سکه‌ای ضرب شدکه این عنوان برآن نقش شده بود: رکس‌پارتیس‌داتوس[2] .گویند دراین مـراسم ترایانوس از عظمت فتوحات خود سخن راند و سپس پارتاماسپاتس را پادشاه پارت خواند و گفت من تاج پارت را برسر او می‌گذارم ، یعنی شاه پارت از این پس دست نشاندهٔ روم است .

مرگ ساناتروك به‌مخالفت و ضدیت پارتیان در برابر رومیان در ارمنستان پایان نداد ، زیرا فرزند لایق اوولخش دوم برضد روم به‌جنگ برخاست و چنان عرصه رابه رومیان تنگ کردکه‌کاتیلیوس‌سوروس[3] سردار رومی که به سمت‌حاکم ارمنستان تعیین شده بود دروضعی ناهنجار قرار گرفت ودرخواست متارکه‌کرد، و نیز ترایانوس‌کسانی‌را نزد او فرستاده و یك‌قسمت از ارمنستان را بنا براین صلح به ولخش واگذارکرد . از این‌جهت اوضاع وخیمی که پیش آمده بـود و خطر محاصره‌ای‌که ترایانوس را درعقب نشینیش به سوی سوریه تهدید می‌کرد از میان رفت .

1- Erucius Clarus

2- Rex parthis Datus

3- Catilius Severus

محاصره الحضر بدست ترایانوس

ترایانوس پس از آنکه تارماسپاتس اشکانی را در تیسفون به تخت سلطنت نشانید ، تصور می کرد که موقع آن رسیده که از سرزمینهای مفتوحه ایران عقب نشیند وخود را ازمخمصهٔ شورشهای پی‌درپی که علیه او ورومیان‌روی می‌دهدنجات بخشد . در این زمان راه دجله برای اوباز بود ومی‌توانست از آن‌سو به‌بین‌النهرین علیا و ارمنستان که تازه در آنجا صلح برقرار شده بود عقب بنشیند . وی به جای اینکه این‌راه را اختیار کند ، ترجیح داد که از راه مستقیمی به سوریه رود و این راه الحضر وسنگار (سنجار) بود . علت اینکه ترایانوس این راه را برگزید آن‌بود که مردم الحضر علیه رومیان سر به شورش برداشته دم از خود سری می‌زدند و وی می‌خواست ، آن مردم سرکش راگوشمالی داده و تنبیهی شایسته نماید . مردم الحضر یا هاترا اعرابی بودند که غالباً به بین‌النهرین مهاجرت می کردند و از خود پادشاه ورئیسی داشتند که تحت‌الحمایگی دولت اشکانی‌راپذیرفته‌بود. شهرالحضر گرچه بسیار بزرگ نبود اما دژهای مستحکمی داشت که از غایت استحکام شهره آن روزگار بود . این‌شهر در حاشیهٔ کویری واقع شده بود و قیصر در اواخر بهار سال ۱۱۶ میلادی به محاصرهٔ آن پرداخت محاصره کنندگان رومی در ناحیه‌ای که در آن نه آب پیدا می‌شد و نه‌درخت ونهٔ علوفه درزیر آفتاب سوزان معرض ازدحام مگسهای بیشمارگردیدند . اما به‌سبب مقاومت مردم آنجا بعد ازچند روز ترایانوس اجباراً از فتح آن مأیوس‌گردید و از محاصرهٔ آن شهر منصرف شد . دیو[1] مورخ نامی می‌نویسد: «خدای آفتاب ادامه محاصره‌را مهارساخت ورومیان ازفرط ازدحام مگس که آب و خوراك را به‌کلی آلوده می‌ساخت به ستوه آمدند » . ترایانوس که خود در این‌جنگ شرکت نمود هنگامی که سپاهیان او شکست خورده و با هراسانی به عقب می‌نشستند جانش نیز به‌خطرافتاد و نزدیك بودکشته شود ، اگر چه در باروی شهر شکافی ایجاد کرد لیکن سپاهیان روم نتوانستند از آن شکاف

1- Dio

استفاده کرده شهررا تسخیر نمایند . سرانجام ناگزیر شدند که به کلی از فتح آن‌شهر بیابانی نومید شوند و راه خود را در پیش‌گرفته بـروند . آنگاه همهٔ سپاه روم از سراسر وادی بین‌النهرین از هرطرف نه‌تنها از درهٔ دجله و قسمت سفلای فرات ، بلکه ازتمام بلاد مفتوحه تاشمال دورا اوروپوس[1] متصرفات خودرا رها کرده عقب نشینی اختیار نمودند .

مرگ ترایانوس

خسرو چون خبرشکست وعقب‌نشینی ترایانوس را شنید در بهار سال ۱۱۷ میلادی وارد تیسفون شد و بین‌النهرین جنوبی و شوش دیگـر باره به اطاعت او درآمدند و پارتاماس‌پاتس پادشاه دست نشاندهٔ رومی در این حال چاره را در این دید که فرار اختیار کرده به‌خاك روم بگریزد. ترایانوس دربهار ۱۱۷ میلادی مجدداً در تهیه سپاهی برآمد که بار دیگر به بین‌النهرین تاخته و ممالك از دست رفته را پس بگیرد . ولی دیری نگذشت که او براثر مشقاتی که در عقب نشینی‌های بیابانی خود دیده بود بیمارگشت خودرا به‌سوریه رسانید. قیام عمومی یهودیان و وخیمتر شدن وضع مزاج خودش او را مجبورکرد ، که اندیشهٔ هر لشکرکشی تازه‌ای را به بین‌النهرین از سربیرون کند . وی در حین مراجعت به روم در هفتم اوت ۱۱۷ میلادی با سری پرازآرزو جهان را بدرودگفت[2] .

لشکرکشی ترایانوس به مشرق بسیارآموزنده و عبرت آمیز است . زیـرا اشکانیان که در طی دوقرن مرز فرات را نگاه داشته برای تسخیر ارمنستان بارومیان مبارزه می‌کردند و بارها سلطه رومیان درسوریه را مورد تهدید قرار داده بودند ، از دفاع نواحی قفقاز وبین‌النهرین که از لحاظ نظامی برای ایشان اهمیت فـراوان داشت عاجز ماندند . رومیان نیزکه ظاهراً از جهت تسخیر سرزمینهای مشرق به

1- Dura Europus

2- The Cambridge Ancient History, Vol. xi, P 236-251, 858-859

کامیابی‌های بسیاری نائل شده بودند نتوانستند آنچه را که به دست آوردند نگه دارند وناچار شدند ، آنچه راگرفته بودند از دست بدهند . هرچند در این جنگها برای نخستین بار پایتخت زمستانی پارت یعنی تیسفون به دست رومیان افتاد ولی رویهم رفته نمی‌توان این حمله و تهاجم ترایانوس را فتح وپیروزی نامید . همین نکته‌که قیصر می‌خواسته است دوباره سپاه‌گردآورد و از نو به مشرق حمله نماید دلیل شکست اوست . در این جنگها برای اولین بار رومیان با قوای منظم پارتی درمیدان نبرد روبرونشدند ، شاید پارتیان حملهٔ عمومی خودرا بعد از شورش بلاد مفتوحه گذاشته بودند همانطور هم شد . زیرا این شورشها به‌قیمت جان سردار رومی ماکسیموس و افواج اوتمام شد و بعد هم به علت عقب‌نشینی ترایانوس و شکست اودرالحضر، خسرو شاهنشاه اشکانی فاتحانه وارد تیسفون‌گشت ومجدداً ولایات ازدست رفته را به تصرف درآورد .

هادریانوس وخسرو

پس‌ازمرگ ترایانوس، هادریانوس[1] درسال ۱۱۷ میلادی برتخت‌امپراتوری روم نشست و درسیاست خارجی‌آن‌کشور تغییری قطعی دارد . ادعای تملك‌نواحی وکشورهای تازه‌ای‌که از ترایانوس به دولت روم افزوده بود مسکوت و متروك ماند وسرحد روم وپارت باردیگر همان مرز قدیم یعنی ساحل فرات مقررگردید . هاردیانوس سه‌ایالتی راکه رومیان تسخیرکرده بودند ، یعنی آشور و بین‌النهرین و ارمنستان را از دست داد . زیرا اداره این‌سه ایالت بدون حضور دائمی لشکر رومی امکان نداشت . پارتاماس‌پاتس پس از فرار از تیسفون به روم رفت وکمی بعد در برابر آنچه ازدست داده بود ولایت اوسروئن راکه پایتخت آن اورها بود از هادریانوس دریافت‌کرد. در منابع رومی ازپارتاماس‌پاتس در فاصله بین‌سالهای ۱۱۹ و ۱۲۳ به عنوان پادشاه ادسا (اورها) یاد می‌شود .

شکست سیاست‌افراطی و تعصب‌آمیز ترایانوس فلاکت‌بار بود. تنهاسودی

1- Hadrianus

که در این میان بهرهٔ رومیان شد آن بود که به‌جهانیان نشان دهند کـه دولت پارت براثر جنگهای داخلی تابه‌کجا و تاچه اندازه دچار ضعف شده است . از اینجاکار ضعف حکومت به خوبی آشکار است که بین سالهای ۹۶ و ۱۲۰ میلادی درهم‌های نقره خیلی بندرت ضرت شد، اما ازسکه‌های چهار درهمی اصلاً و ابداً خبری در دست نیست . حتی در این‌هنگام از اختلافات و تفرقه‌های داخلی نیز پرهیز نشد . درکنار خسرو که باز برسرکار آمده بـود ولخش دوم نیز به‌ضرب سکه همچنان ادامه می‌داد ، حال خواه به‌عنوان شریك حکومت وخواه به صورت مدعی تاج و تخت. درگوشه‌ای ازکشور هادریانوس ، قیصر بـه‌منظورگـرفتن جشن فتوحـات ترایانوس درمشرق به تأسیس عیدی که به یادکار فتح پارتیان[1] نامیده می‌شود اقدام کرد و چندین‌سال این‌جشن برقرار و معمول بود . از سوی دیگر دولت پارت به مشکلات و نتایج خرابیهای لشکر روم درکشور خودگرفتار بود و حتی در مشرق ایران ولایاتی علیه‌آن دولت سر به‌شورش برداشته بـودند . سندی در دست است که می‌گوید پادشاه‌باختر(بلخ) سفیرانی به‌دربارهادریانوس‌فرستاده وازاودرخواست یاری و مددکاری علیه دولت پارت نمودند. معلوم می‌شود که در آن تاریخ ولایت باختر از ایالاتی بوده است که علم استقلال برافراشته از زیـر بارحکومت اشکانی خارج شده است . حفاریهائی که در محل دورا اورپوس در قسمت علیای فـرات اخیراً به‌عمل آمده ازاوضاع سرحدات غربی کشور پارت نیز بعضی اطلاعـات جسته‌گریخته به دست ما می‌دهد . ازجمله قراردادی است به تاریخ ۱۲۱ یا ۱۲۲ میلادی که در فالیگا[2] شخصی را به‌نام‌مانسوس یاد می‌کند که فرماندار نظامی‌رومی درکشور بین‌النهرین و اطراف ، و فرماندهی قوای لشکری عربها در عین حال به جمع‌آوری‌مالیات‌حقوق‌گمرکی‌نیز اشتغال‌داشته‌است. دردوران پادشاهی‌هادریانوس روابط دوملت ایران وروم‌کاملاً دوستانه بود . یکی از پادشاهان پارتی که در سال

1- Parthian

2- Phaliga

۱۲۳ میلادی وضعی تهدیدآمیز به‌خودگرفته بود براثر مذاکره باهادریانوس آرام و قرارگرفت شایدکار به این صورت حل شده باشد که پارتاماس‌پاتس که هنوز به عنوان فرمانده ناحیهٔ مرزی اوسروئن مانند خاری در چشم پادشاه اشکانی بود از آنجا رانده شود ودیگرباره آن سرزمین به دست اشکانیان بیفتد.

در سال ۱۳۰ میلادی هادریانوس دختر خسرو را که در جنگ به اسارت ترایانوس درآمده بودآزادکرد و ازخسرو وفرمانروایان مجاور دعوت کرد تا در جلسه‌ای برای مشاوره شرکت کنند و درعین حال به او وعده داد تخت پادشاهی ایران راکه ترایانوس به غنیمت برده بود به او پس دهد . در سال ۱۲۳ میلادی هادریانوس خود عزیمت سفر مشرق کرد و درآنجا با اشکانیان به‌صلح و صفا کنار آمد و موارد مورد اختلاف را حل وفصل نمود . شاید که این امور مربوط به کشمکش ونزاعی بوده است که مابین خسرو وولخش برسر پادشاهی به وقوع پیوسته باشد . عاقبت ولخش به تدریج برحریف غالب آمد و توانست عرصه را برای خودآمده سازد زیرا سکه‌هائی به نام خسرو بعد ازتاریخ ۱۲۸ و ۱۲۹ به بعد ضرب‌نشده‌است، وهم دراین سال‌ها هادریانوس دخترخسرو اشکانی‌راکه‌ترایانوس در تیسفون اسیرکرده بود به نزد پدرش بازگردانید . درسال ۱۳۱ و ۱۳۲ میلادی دیگربار یهودیان سر به‌طغیان وشورش برداشتند و احتمال می‌رود که پارتیان در این‌کار دستی داشته وبه‌آنان کمك ویاری می کردند . در بالاگفتیم که هادریانوس خسرورا به حضور درجلسه‌ای برای‌گفتگوی صلح دعوت کرد ، اما ، چون او از آمدن بدان مجلس سر باز زد موضوع استرداد تخت زرین اشکانی حتی تا زمان آنتونیوس‌پیوس[1] هم مورد مذاکره و مناقشات بین‌دو کشور بود. باری خسرو پس از دیدار دختر درگذشت . آخرین سکه‌ای‌که از او دردست است مربوط به سال ۱۲۸ بعد از میلاد می‌باشد امادوسکه دیگر به‌دست‌آمده که تاریخ یکی از آنها ۱۳۶ و تاریخ‌دیگری مطابق ۱۳۷ میلادی است . و مسترلیندسی سکه شناس قدیم این

1- Antonus Pius

سکه‌ها را نسبت به‌ولخش دوم می‌دهد ولی سری که روی آنها نقش شده کمال شباهت را به سرخسرو دارد . بعضی ازمورخان این ولخش را پسرخود دانسته‌اند ولی این‌حدس به درستی معلوم نیست شاید این ولخش همان باشد کـه در تاریخ ۷۸ میلادی مدعی سلطنت بود و خودرا شاه اشکانی می‌خواند وچون کامیاب نشد کنار رفت ودر سال ۱۱۹ یا ۱۲۰ میلادی پس ازمدت چهل سال انتظار به‌پادشاهی رسیده باشد . زیرا در این هنگام که خسرو درمی‌گذشت ولخش را شاه تمامی‌ایران نوشته‌اند . این‌حدس از سکه‌ها تایید می‌شود . در یك سکه چهار درهمی او ایـن عبارت نقش‌شده «شاهنشاه ارشك ولخش، دادگر، نیکوکار ، دوستداریونانیان .»در سکه‌های یك‌درهمی نیز به زبان وخط آرامی این‌دو کلمه خوانده می‌شود: «ولگاش ملکا» یعنی ولخش‌شاه[۱] .

اشك بیست و پنجم ولخش دوم

پس از مرگ خسرو ولخش دوم به جـای او نشست ، بعضی اورا رقیب خسرو دانسته‌اند ، جمعی دیگر از مورخان وی را پسر او شمرده‌اند . مدت پادشاهی او نوزده سال بود . زمان سلطنت اورا می‌توان تاحدی روزگار آرامش وآسایش مردم ایران‌دانست . برخلاف پادشاهان پیشین، در دوره ایـن پادشاه کسی مدعی سلطنت اونشد و درنتیجه خانه رعیت براثر طرفداری از این یا آن خـراب نگشت . بنابه‌عقیده کسانی که‌گفته‌اند، بلاش درسال ۷۷ یا ۷۸ میلادی مدعی‌سلطنت خسرو شد وبخشی ازکشور اشکانی را به‌دست‌آورد، چون وی درآن زمان بیست سال داشته است بنابراین بایدگفت که او دربرتخت نشستن دوم خـود کـه درسال

۱ــ تاریخ سیاسی‌پارت ص ۲۱۱ ــ۲۱۷ ، ایران باستان‌ج ۳ ص ۲۴۸۴ــ۲۴۸۸ ، گوتشمیدص ۱۷ دررالتیجان ص ۸۴ــ۸۷، اشکانیان ص ۱۱۰ــ۱۱۲

Rawlinson, Pathia, P. 299--317

۱۳۰ میلادی اتفاق افتاد می‌بایستی ۷۲ سال داشته باشد . در سکه‌های این‌زمان هم از ۱۳۰ تـا ۱۴۹ میلادی تغییری در سر و چهرهٔ شاه مشاهده نمی‌شود . در این سکه‌ها ولخش دارای تاجی است که کنارهٔ آن با پـرها و حلقه‌هائی زینت یافته و شاه دارای بینی برآمده وچشمان درشت وزلفهای مجعد و ریش افشان ومخروطی شکل است .

حملهٔ آلانها به ایران

چنانکه گفتیم در زمان ترایانوس قسمتی از ارمنستان در دست ولخش بود این پادشاه مرکز خود را درشمال غربی ایـران قرار داد و درآنجا بود که در سال ۱۳۶ میلادی باقبایل آلانی ناگزیر به‌دست وپنجه نرم کردن شد . در این سال براثر تحریکات فاراسمن پادشاه ایبری (گرجستان) قبایل آلانی از شمال شرقی ایران به راه افتاده به ایالت آلبانیا (شروانات) هجوم آوردند وازآنجا نیزگذشته ارمنستان وآذربایجان وماد وکاپادوکیه را مورد تاخت وتاز خود قراردادند . مسیحازاخا[1] در تاریخ خود اشاره به‌حملهٔ این طوایف کرده و می‌گوید که آلانهای جنگجو به ناحیه کردوئن (کردستان) حمله برده وراخ‌بخت حکمران آدیابن و سرداری دیگر به نام آرشاك سپاهی مرکب از ۲۰ هزار سوار و پیـاده به امر ولخش از تیسفون تجهیز کرده بودند برای‌دفع آن طوایف مهاجم اعزام شدند . اما سردار آلانها که کیزو[2] خوانده می‌شد سپاهیان پـارت را به دام افکندو در درون درهای محاصـره نمود واگر کوشش دلیرانهٔ راخ‌بخت نمی‌بود هیچ‌کدام ازایشان نجات نمی‌یافتند. راخ‌بخت‌جان خود را فدای سربازان خویش کرده آنان را از آن مهلکه نجات داد. پس از آن سپاهیان پارتی روی به‌گریز نهادند وآلانهای خون‌آشام از فلات ایران گذشته به بین‌النهرین درآمدند وآبادیهای آن ناحیه را پـایمال سم ستوران خود کردند . اماهنوزبخت و اتفاق مددکار پارتیان بود . درآن دقایق خطرناك مهاجمان

1- Masihazakha

2- Kizo

آلبانی آگاهی یافتند که سرزمین ایشان مورد حملهٔ عشایر و قبایل مجاور دیگر واقع شده است . پس باشتاب از میدانهای نبرد روی برگردانیده بـرای دفاع به کشور خود بازگشتند . ظاهراً این دشمنان جدید هم خـود ازنژاد قبایل آلانی‌ها بودند . بعضی نوشته‌اند که ولخش با دادن رشوه‌ای هنگفت آلانها را به کشور خود بـاز گردانید و مردم بی‌دفاع ایران را ازشر آنان آزاد ساخت.

دسته‌ای دیگر از آلانها که به‌کاپادوکیه حمله کرده بودند براثر مقاومت مردانهٔ فلاویوس آریانوس[1] که‌گذشته از یك مردجنگی مورخی بزرگ‌نیز به‌شمارمی‌رفت و در آن هنگام فرمانروایی‌کاپادوکیه را داشت ناگزیر به‌عقب‌نشینی گشتند .

سفیر فرستادن ولخش به‌نزد هادریانوس

در این هنگام فاراسمن پادشاه ایبری که دست‌نشاندهٔ دولت روم بود ، مورد بی‌مهری هادریانوس قرارگرفت ، جهتش آن بود که وی به‌جای هدایای شایسته و قیمتی چند دست جامه زر دوخته برای امپراتور روم فرستاد . هادریانوس چـون این هدایا را دون شأن خود دید آنها را به سیصد تن مقصر که محکوم به دلقکی و بازی درآوردن برای خنداندن رومیان درمیدانهای بزم شده بودند بخشید .

پیش ازاین‌واقعه روابط بین روم وایبری تاحدی تیره بود زیرا در سال ۱۳۰ میلادی امپراتور روم پادشاهان دست‌نشاندهٔ کشورهایی‌را که تحت‌الحمایه‌روم بودند برای ملاقات باخود طلبیده وفاراسمن ازاحترامی که می‌بایستی نسبت به قیصر به جای آوردخودداری کرده‌بود ومورد توبیخ قیصر گردیده بود. ولخش‌همه این‌وقایع را می‌دانست وچون باعث هجوم آلانها به‌ایران فاراسمن پادشاه ایبری بود بااعزام سفیرانی به روم شکایت اورا به‌قیصر برد . هادریان‌که از فاراسمن رنجیده خـاطر بود او را به‌روم احضار کرد و می‌خواست وی را به محاکمه بکشد . اما برخلاف انتظاری که می‌رفت چون فاراسمن به‌روم رسید نه‌تنها قیصر اورا محاکمه وسیاست نکرد بلکه وی‌را به‌گرمی پذیرفت وبه اواجازت داد که درکاپیتول[2] کـه ارکـی

1- Flavius Arianus

2- Capitol

بریکی از تپه‌های هفتگانهٔ روم بود و آن را برای پرستش ژوپیتر ساخته بودند قربانی کند . وگذشته از این به‌وی اجازه داد که مجسمهٔ خودرا در معبد بل‌لونا[1] بگذارد. سپس قیصر به‌این مساعدت‌ها اکتفا نکرده، اراضی بیشتربه خاك ایبری بیفزود .

ولخش و آنتونتوس‌پیوس

در سال ۱۳۸ میلادی هادریانوس درگذشت وبه جای اوآنتونیوس‌پیوس[2] به پادشاهی رسید ولخش هیئتی‌را به روم فرستاده امپراتوری اورا تبریك گفت وبا سفیر خود تاجی اززر برای امپراتور تازه فرستاد. این داستان از سکه‌ای‌که درسال اول امپراتوری‌آنتونیوس‌پیوس ضرب شده به خوبی معلوم می‌شود . این سکه از یك‌سو سر امپراتور را نشان می‌دهد و از سوی دیگر زنی را می‌نماید که‌کمان و ترکشی به‌دست چپ دارد وبا دست راست تاجی می‌دهد وبرروی سکه نام پارت (پارتیا) نوشته شده است . دراین سفارت سفیر ایران از طرف ولخش دیگر باره استرداد تخت زرینی‌راکه ترایانوس در زمان خسرو ازتیسفون‌برده‌بود وهادریانوس وعدهٔ پس‌دادن‌آن را می‌داد خواستار شد . باوجود اصرار هیئت اعزامی ایران ، آنتونیوس‌پیوس از استرداد آن تخت زرین‌امتناع کرد و ترجیح داد که برای مزید افتخارات روم‌آن تخت همچنان درخزانهٔ آن‌کشور باقی بماند.

میترادات چهارم

از زمان مرگ خسرو تاپایان پادشاهی ولخش دوم یعنی ازسال ۱۲۹ تا ۱۴۷ میلادی برطبق مسکوکاتی‌که به دست آمده در ایران امیری بنام میترادات چهارم سلطنت می‌کرد وسکه‌هایی به‌خط و زبان پهلوی زده است. مسکوکات او مفرغی است‌که حاوی نام او وپیکرهایی ازاشکال‌جانوران مانند عقاب وگاوهای‌کوهان‌دار وگوسفند وسراسب وسرگاونر است ولی دربارهٔ شخصیت وحوادث زمان سلطنت

1- Bellona

2- Antonius Pius

او هیچ‌گونه سند ومدرکی دردست نیست.

ولخش دوم درنوامبر ۱۴۸ میلادی پس از ۷۱ سال سلطنت وقریب ۹۶سال عمر درگذشت[1] .

اشك بیست وششم ولخش سوم

ولخش سوم

پس از ولخش دوم درسال ۱۴۸ میلادی ولخش سوم که احتمالا پسر ولخش دوم بوده است به‌تخت نشست . این پادشاه تاسال ۱۹۲ میلادی فرمانروائی کرد و قریب ۴۴ سال سلطنت او به‌طول انجامید . سکه‌هائی از او به تاریخ ماه مه ۱۴۸ میلادی دردست است و معلوم می‌شد که او به‌جای ولخش دوم بی‌هیچ زحمت و نزاعی برتخت نشسته است.

وی در هنگام نشستن برتخت پادشاهی درعنفوان جوانی بوده‌است .

در زمان وی صلح پنجاه‌ساله‌ای که از زمان هادریانوس بین ایران و روم برقرار شده بود برهم خورد وبازجنگ‌وستیز بین‌دو دولت آغاز گشت.

ولخش و آنتونیوس‌پیوس

ولخش که جوانی‌جویای‌نام‌بود ازهمان‌هنگام که برتخت‌سلطنت‌نشست‌به‌فکر تسخیر ارمنستان وجنگ باروم افتاد وبه‌تدارك این‌کار پرداخت ، آنتونیوس‌پیوس که به‌معنی آنتونیوس نیکوکار وباتقوی است ، ازشنیدن این‌خبر نامه‌ای به ولخش نوشته واو را ازبرهم زدن صلح برحذر داشت و وی را به اتحاد و دوستی دعوت کرد، در ملاقاتی که بین آنتونیوس‌پیوس که در آن‌گاه در سوریه به‌سر می‌برد و

۱ــ دررالتیجان ج ۳ ص ۸۷ ــ ۹۰ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۱۷، ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۹۰ــ۲۴۹۳ ، گوتشمید ص ۲۲۱

Rawlinson, Parthia, P. 316-321

ولخش در بهار ۱۵۵ میلادی روی داد خطربروزجنگ جدیدمیان دودولت برطرف گردید و به‌عبارت دیگر وقوع این‌جنگ به‌تأخیر افتاد ، زیرا شاهنشاه اشکانی از نقشه‌های خود منصرف نشده و بـاشدت بسیار به بسیج سپاه می‌پرداخت و به فکر تسخیر ارمنستان بود . پنج سال بعدآبگاروس‌هفتم پادشاه سالخوردهٔاسروئن‌که در زمان جنگهای پارتی‌ها بارومیان‌گریخته وبه‌ایالت مستقل باختر وهیرکانیان رفته بود به‌کشور خود بازگشت . و درهمان اوقات بزرگان هیرکانیان و بـاختر (بلخ) سفیرانی نزد آنتونیوس‌پیوس‌گسیل داشتند .

اعزام این‌سفرا دلیل‌آن است‌که اوضاع داخلی دولت اشکانی‌آشفته ودچار ضعف بوده است واین امیران محلی وملوك‌الطوایف درحال استقلال باکمال‌قوت و قدرت می‌زیستند ، دلیل دیگرضعف دولت اشکانی‌آن است‌که آنتونیوس‌پیوس از استردادتخت زرین خسروکه ترایانوس از ایران به‌یغما برده‌بود، هنوزخودداری می‌کرد .

در منابع چینی‌آمده است‌که دراین روزگار یکی از شاهزادگان پارتی در سال ۱۴۸ میلادی به‌چین سفرکرد و وی ازکسانی است‌که در انتشار دین بـودائی درآن‌کشور پهناور سهمی بسزا داشته است .

جنگ ولخش باروم

در سال ۱۶۱ میلادی آنتونیوس‌پیوس‌درگذشت و به‌جای اوپسر خوانده‌اش مارکوس‌اورلیوس[1] به امپراتوری رسید وقرار شدکه به‌همکاری سردار دیگری که لوسیوس‌وروس[2] نام داشت و او نیز پسرخواندهٔ دیگر آنتونیوس بـود متفقاً به سلطنت پردازند. در زمان این امپراتور ولخش در سال۱۶۲ میلادی به ارمنستان لشکرکشید وسوهاموس[3] فرمانروای‌آن سرزمین راکه از خانـدان اشکانی و تحت

1- Marcus Aurelius

2- Verus

3 Sohamus

حمایت روم بود از پیش براندوپاکوروس نام را به پادشاهی ارمنستان نشانید. ازشنیدن این خبر سداتیوس سوریانوس[1] که فرمانروای کاپادوکیه وحافظ منافع روم درشرق بود به مقابل ولخش شتافت .

سوریانوس اصلا از مردم کشور گالیا (فرانسه) بود و چون پیغمبری دروغین به‌نام الکساندر اورا به‌فتوحات بزرگی نوید و بشارت داده بود ، وی بـه خیال کشورگشایی افتاده به‌ارمنستان درآمد وباشورشیان ارمنستان که هواخـواه تیگران بودند جنگید و فیروز شد . سپس ازرود فرات گذشته به سرداری پارتی که خسرو نام داشت مصادف گشت . در برخورد نخستین از وی شکست یافته به‌شهر الگیا[2] پناه برد ودر آنجاتحت محاصرهٔ لشکر ایران درآمدوسرانجام او وسپاهیانش نابود شده از میان رفتند. پارتیان شهر اورها را تسخیر کرده و سرداری عرب را کـه وائل بن صحرو[3] نام داشت برتخت پادشاهی آن ناحیه نشانیدند. پس آنگاه به‌سوی جنوب تاخته و ازرود فرات گذشته ، به‌سوریه حمله آوردند.

هجوم ایرانیها به‌سوریه موجب ترس ووحشت رومیان گردید ، زیرا اززمان قدیم مردم آن ایالت قلباً پارتیها را دوست داشتند و به‌محض آنکه طلایهٔ لشکر پارتی نمودار شد مردم سوریه علیهٔ رومیان سربه‌شورش برداشتند .

پارتیان از سوریه به‌فلسطین رفتند . و همهٔ نواحی شامات را مـورد تهدید قراردادند . فرمانروای رومی شام که آتی‌دیوس کورنلیانوس[4] بود شکست یافته به‌عقب رانده شد ودرحین فرار به‌قتل رسید. مردم بی‌پناه آن ناحیه مورد نهب و غارت وقتل وکشتار قرارگرفتند.دراواخر سال ۱۶۲ میلادی رومیان لوسیوس وروس راکه شریك سلطنت مارکوس اورلیوس بود به‌فرماندهی سپاهی به‌مشرق فرستاده و

1- Sedatius Severianus

2- Elegia

3- Waelben Sahru

4- Attidius Cornelianus

بهترین سردارانی راکه در اختیارداشتند در تحت امر اوقرار دادند و ایشان ازاین قرار بودند : اویدیوس‌کاسیوس[1] ، استاتیوس‌پریسکوس[2] ، مارتیوس وروس[3] ، مارکوس‌اورلیوس، قیصرشخصاً این سپهسالار وسربازانش را درایتالیا تا کاپوآ[4] بدرقه‌کرد. وروس با سردارانش به سوریه آمد و درهمان سال۱۶۲ بدانجا رسید . رومیان دراین لشکرکشی نه‌تنها همهٔ سپاه مشرق را تجهیزکردند ، بلکه سه‌فوج از لشکریان رومی نیز ازدرهٔ راین[5] ودرهٔ دانوب ازاروپابه‌آسیاگسیل داشتند. وروس چون به‌آسیا رسید ووضع سربازان رومی راکه درسوریه اقامت داشتند فلاکت‌بار و ناگوار دید، هراسان شده به‌فکر آشتی افتاد وبه ولخش سوم پیشنهاد صلح کرد. ولخش از غرور جوانی‌که در سرداشت از عاقبت کار نیندیشیده از قبول پیشنهاد صلح سرباز زد . وروس مرکز فرماندهی خود را درشهر انطاکیه‌که‌آب و هوایی مساعد داشت قرار داد وسپس زمستان‌را درلااودیسیا[6] (لاذقیه) بسرآورد و سپس فرمان جنگ داد. چون این جنگ برسر ارمنستان بود عنوان رسمی‌آن در تواریخ رومی «جنگ ارمنی وپارتی» آمده است . فرماندهی لژیون‌های‌روم برعهدهٔ‌سردار کاردانی به‌نام اویدس‌کاسیوس[7] بود وی‌حملات ولخش رانخست دفع‌کرده سپس جنگ‌تعرضی پیش‌گرفت واورا به‌آن‌سوی فرات‌براند . ازطرف‌دیگر درسال ۱۶۳ میلادی استاتیوس پریسکوس[8] جنبهٔ تهاجمی پیش گرفته به ارمنستان حمله‌آورد

1- Avidius Cassius

2- Statius Priscus

3- Martius Verus

4- Capua

5- Rhine

6- Laodiciea

7- Avidius Cassius

8- Statius Priscus

وشهر آرتاکساتا پایتخت ارمنستان را تسخیر نمود ، ولی نخواست که آن‌شهر را ویران سازد و شهری جدید به نام‌کائنه پولیس[1] که بعدها والاشاپات[2] خوانده شد وارمنی‌ها به زبان خود آن‌را (فورخالاخ) می‌گفتند بنیاد نهاد . پریسکوس پادشاه دست‌نشاندهٔ ارمنستان‌اورلیوس‌پاکوروس[3] را از سلطنت خلع کرد و بار دیگر سوهاموس را برتخت نشاند . از مراسم جلوس اوضرب سکه‌ای است‌که با نقش جدیدی به‌نام وروس با عبارت رکس‌ارمن‌دات[4] منتشر گردید . این واقعه در سال ۱۶۴ میلادی اتفاق افتاد و ارمنستان دیگرباره ازایالت دست نشاندهٔ رومی به‌شمار رفت . دراین اثنا در نبرد خونینی که بین‌کاسیوس وولخش در اروپوس روی داد پادشاه پارت به‌کلی ازسوریه رانده شد . کاسیوس جنگ را به بین‌النهرین‌کشانید و درشهر سورا[5] بالای سیرسه‌سیوم[6] به‌کار دشواری دست‌زد ویك‌پل بزرگ موقتی با قایق‌های پهن که‌آنها را پونتوئون[7] می‌خواندند، برروی فرات آغاز به ساختن کرد، روش مهندسان رومی درساختن این پل چنین بود که قایق‌هارا در یك جای مناسبی در رودخانه فراهم‌آورده یکایك‌آنها را به‌جریان طبیعی آب می‌انداختند تا اینکه در محل مورد نظر می‌ایستاد، پس‌آنهارا به‌وسیلهٔ تخته‌های عریض به‌یکدیگر کوبیده و یك سر آن را به‌ساحل نصب می‌کردند . درسر دیگر قایقها را به هم وصل نموده پیش می‌رفتند تا به‌ساحل مقابل برسند برای‌آنکه مهندسان و کارگران از تیررس دشمن درامان باشند برجی جنگی و محکم برروی قایقی برپا کرده در

1- Caenepolis

2- Valarshapat

3- Aurelius Pacurus

4- Rex Armendat

5- Sura

6- Ciercesium

7- Pontoon

نزدیکی ساحل مقابل متوقف می‌شدند و درپناه آن سربازان و مهندسان به‌کارخود مشغول می‌گشتند. بدین‌طریق سرانجام آن‌پل بزرگ باتمام رسید. کاسیوس سپس به سوی جنوب کشتی رانده و شهرهای دائوسارا[1] ونیسه‌فوریوم[2] نزدیك رقه را تسخیر کرد. پس از آن در نزدیکی شهر دوراروپوس بین او ولشکریان پارتی جنگ سختی به وقوع پیوست. رومیان پیروز شدند و پارتیان شکست خورده تقاضای متارکهٔ جنگ کردند (۱۶۳ میلادی). شهر دوراوروپوس تا اوایل عهد ساسانی دردست روم بود، رومیان آمادهٔ تسخیر اورها (ادسا) شدند، پادشاه آن‌شهر مانوی[3] هشتم نام‌داشت به‌طوری که دیونیزوس می‌گوید، وی درسال ۱۶۴ میلادی به سرزمین رومیان رفت ودرآنجا پس از تسلیم شهر خود به‌دست لشکر روم‌افتاد. پس از وی شخصی به‌نام وائل‌بن‌صحروجانشین اوشد. نصیبین با سرسختی بسیار در برابر رومیان مقامت کرد.

جنگ در بین‌النهرین

متحدان و دست نشاندگان ولخش چون پیشرفت سریع لشکر روم را مشاهده نمودند، وی را تنهاگذاشته و رها کردند. ازاین‌رو ولخش دست ازجنگ کشیده، با سردارش خسرو از دجله بگذشت. کاسیوس چون سایه به دنبال او آمد وبه بابل تاخت. وسپس روی به‌شهر زیبای سلوکیه‌آورد. این‌شهر هنوز عروس شهرهای مشرق به شمار می‌رفت وچهارصد هزارسکنه داشت.

مردم رومیان را به‌خوشی وخوشرویی پذیرا شدند بسی برنیامد که سردار رومی به‌بهانهٔ آنکه بعضی از مواد قرار داد نقض شده است با خشونت بسیار آن شهر را تصرف کرد. لشکریان روم دست به‌قتل وغارت زده وسرانجام آن شهر بزرگ راآتش زدند. امایولیوس کاپیتولینوس مورخ معروف آتش زدن آن‌شهررا

1- Dausara

2- Nicephorium

3- Mānu

به دست رومیان درست ندانسته است. ازحفاری‌هایی که درویرانه‌های شهرسلوکیه به عمل آمده، از روی بعضی از دلایل معلوم می‌شود که حمله‌ای بـه آن شهر در ماه دسامبر ۱۶۵ میلادی واقع شده است . خرابیهای وارده هم آن قدرها که مورخان نوشته‌اند ، مهم نبوده است . بعضی ازتاریخ‌نگاران گناه نقض پیمان را به کاسیوس نسبت می‌دهند . بسیاری دیگر که ازجمله کوادراتوس[1] است ، می‌نویسند که مردم سلوکیه نخست برخلاف عهد رفتار کردند وپیمان را شکستند. ممکن است که در آن‌شهر طرفداران پارتیان بیش ازهواخواهان رومیان بودند. سپس کاسیوس به‌شهر تیسفون تاخت وکاخ ولخش‌را در آن شهر ازبیخ وبن برکند . براثر هجوم‌رومیان به بین‌النهرین به شهرهای یونانی و هلنی صدمات سختی وارد شد . پس از آن کاسیوس به‌این کشورگشایی‌ها اکتفا نکرده به سوی کوههای زاگرس راند وقسمتی از ماد را تسخیر کرد . براثر این فتوحات امپراتـوران روم به ارمنیکوس[2] ، پارتی‌کوس[3] و مدیکوس[4] ملقب گشتند و قیصر روم لـوسیوس وروس نیز سکهٔ جدیدی بانقش وروس‌اوگ‌آرم پارت مکس‌مدیك[5] ضرب کـرد . کاسیوس سپس با غرور وافتخار درسال ۱۶۵ میلادی به سوریه برگشت. در یکی از ایـن جنگها سردار لشکر پارت که ظاهراً همان خسرو همنبرد باسوریانوس باشد گریخته و بـه بازوی شنا از دجله‌گذشته ، جان خودرا بدربرد[6] .

بروز طاعون دربین‌النهرین

گویا تقدیر نبود که فتوحات رومیان تکمیل شود، زیرا درزمانی که ایشان به

1- Quadratus
2- Armenicus
3- Particus
4- Medicus
5- L. verus Aug Arm Parth Max Medic

۶ـ دررالتیجان ج ۳ ص ۹۱ـ۹۶ ، تاریخ سیاسی پارت۲۱۹ـ۲۲۵ ، ایران‌باستان ج ۳ ص ۲۴۹۴ـ۲۵۰۰، گوتشمید ۲۲۱ـ۲۲۵

اوج قدرت خود رسیده بودند ناگهان بیماری طاعون دربین‌النهـرین بروز کـرد . این بیماری نخست از سلوکیه از قسمت تحتانی معبدکومن آپولون[1] که منسوب به پسر ژوپیتررب‌النوع رومیان بود بروز کرد . رومیان در آن معبد مشغول نهب و غارت بودند . گویندکه این مـرض را کاهنان کلدانی در یکی از اطاقهای تحتانی معبد جای داده بودند وچون رومیان برای یـافتن ذخایر معبد به‌اطاقهای مقدس و پنهان آن داخل می‌شدند بدانجا آمده در آن اطاق را گشودند و چیـزی نیافتند ولی این بیماری از آنجا بیرون شده به‌جان ایشان افتاد ، رومیان وحشت‌زده‌می‌گریختند و از آن مرض مانند برگ درخت برزمین می‌ریختند .

بسیاری از سربازان رومی برای آنکه از آن بیماری جان به دربرند به‌سوی سوریه‌گریختند اما طاعون آنان را رها نکرده دربین شهرهاگرفتار آن مرض شدند وبه هلاکت رسیدند . بعضی ازسربازان‌که خود را از آن مهلکه نجات داده به‌روم رفتند میکرب آن‌مرض‌را با خود به ایتالیا بردند وخلق‌کثیری را دچار آن بیماری نمودند .

آمیانوس مارسلینوس می‌نویسد ، این بیماری درسراسر ایتالیا منتشر شد و تا رودخانهٔ رن ونزدیکی اقیانوس اطلس انتشار یافت ومردم بسیاری‌را به هلاکت رسانید. اوتروپیوس[2] در تاریخ مختصرروم می‌نویسدکه نیمی ازمردم روم وتقریباً اکثر لشکریان‌کاسیوس ازاین‌بیماری هلاك شدند. پس‌از این‌واقعه لوسیوس‌وروس که شریك سلطنت مارکوس‌اورلیوس بود ازسوریه به‌ایتالیابازگشت.

وقایع ارمنستان

درسال ۱۶۸ میلادی یاشاید چندسال بعدازآن هنگامی که‌مارتیوس‌وروس[3]

1- Comaen Apollon

2- Eutropius

3- Martius Verus

فرمانروای ایالت کاپادوکیه بود یکی از سرداران خود موسوم به توسی‌دیدس[1] را مأمور کرد که به ارمنستان تاخته، سوهاموس پادشاه فراری آن کشور را دیگرباره برتخت سلطنت بنشاند. اما ضرورت ایجاب نمود که وروس خود سرداری سپاه‌را برعهده‌گرفته بـه ارمنستان روی‌آورد . درنتیجه پادگانی کـه پریسکوس در شهر کنوپولیس[2] گذارده بود سر به‌شورش برداشتند . وفرمانروای پارت که تیردات نام داشت نیز قیام کرده، هنی‌اوشی[3] شاه آنجا رابه‌قتل‌رسانید، حتی‌هنگامی که‌قیصر او را توبیخ ومورد مـواخذه قرار داد ، وی بـا گستاخی ودلیری برروی وروس شمشیر کشید . با وجود این‌قیصر وی رابه‌قتل نرسانتد و تنها به‌این اکتفاکرد که او را به‌جزایر بریتانیا دراقیانوس اطلس تبعید نماید.

نتایج جنگ بین ایران وروم

در نتیجهٔ این‌جنگها سرحدات ایران وروم تاحدی تغییر کـرد . پیش از این فرات مرز بین دوکشور بود، اماکاسیوس‌بین‌النهرین غربی را ازفرات تارودخابور ازکشور پارت جداکرد و به‌خاك روم پیوست ، این‌وضع از سکه‌هایی که درحران و اورها به‌دست‌آمده معلوم می‌شود.

براین سکه‌ها دریك طرف سرامپراتور روم وطرف دیگر سرپادشاه اسروئن مشاهده می‌شودکه خود را محب روم خوانده است. قبل ازاین رومیها تااین قدر در ایران پیشرفت نکرده بودند و دراین زمان علاوه‌برتصرف ارمنستان،آذربایجان وکردستان نیز به‌تصرف ایشان درآمد . ازاین جهت است که می‌بینیم امپراتوران روم خودرا به‌مدیکوس یعنی فرمانروای ماد ملقب ساختند . و نیز سکه‌ای ازیکی از پادشاهان دست‌نشاندهٔ سابق پارت به نام مانو به‌دست‌آمده که خود را دوستدار روم خوانده است . دوشهر ادسا وکرها (حران) به دست رومیان افتادند . پیمان

1- Thucydides

2- Caenopolis

3— Heniushi

صلحی که به این جنگهای چهارساله خاتمه داد ، در سال ۱۶۶ اجرا گردید . بدون شك مهمترین مادهٔ این قرارداد آن بود که بین‌النهرین از دست پارتیان بیرون‌رفته به تصرف رومیان درآید. لوسیوس‌وروس برای کشورهای دست‌نشانده‌ای که تخت و تاجشان بدون صاحب بود پادشاهانی برگزید، وپس از تسبیت امور مشرق پیروزمندانه به روم بازگشت ، چنانکه گفتیم مانو از شمار همان پادشاهان است که جدیداً به‌سلطنت رسیدند. درسال ۱۶۶ میلادی بازبرتخت شاهی بنشست. از همان زمان تصویر قیصر واعضای خاندان او را بر روی سکه‌ها نقش کرد و خود را فیلورومئوس[1] یعنی طرفدار روم خواند. دولت کرها نیز بدو تأسی جست ، ولی باید دانست که رومیان در هیچ یك از جنگهای پیشین بیش از این ازدست‌دشمن و بیماری صدمه ندیده بودند . این آخرین قدرت‌نمایی پارتیان درمقابل رومیان بود.

وقایع بعد ازاین جنگ

در سال ۱۷۵ میلادی هنگامی که مارکوس اورلیوس قیصر روم در سواحل دانوب بود، در مشرق‌زمین اویدیوس کاسیوس فاتح سلوکیه وتیسفون که افتخارات بسیاری درشرق به‌دست آورده بود، به‌داعیهٔ قیصری برخاست ولی اورلیوس کاسیوس موقع را ازدست نداده به شتاب به‌مشرق شتافت و دشمن را از پای درآورد و آن سرپرشور را برخاك مالید . هنگامی که کاسیوس علیه دولت روم قیام کرد، ولخش سوم موقع‌را مغتنم شمرده، درصددلشکرکشی به‌بین‌النهرین برآمد ، ولی سرعت عمل اورلیوس دراز میان بردن دشمن خود او را متنبه ساخت ودانست که‌درافتادن با حریف زورمندی چون وی کار خردمندانه‌ای نیست . از این جهت هیئتی را به سوریه فرستاده ، کامیابی او را بر دشمن غدار تبریك گفت.

چهارسال پس از آن اورلیوس درگذشت و پسرش لوسیوس اورلیوس‌ـ کومدوس[2] به‌جای اونشست. در زمان این‌امپراتور نیزصلح بین ایران وروم ادامه

1- Philoromaus

2- Lucius Aurelius Commodus

داشت . ولخش سوم قریب ده سال معاصر این‌امپراتور جوان بود.

تاریخ مسکوکات این پادشاه بین سالهای ۱۴۸ر۹ تا ۱۹۰ر۱ میلادی است وبرروی سکه‌های او به‌زبان آرامی گاهی «ولکش‌ملکا» (ولگاش‌شاه) ، وگاهی به‌همان زمان: «دلگش ارشك‌ملکان ملکا» (ولگاش ارشك شاهان‌شاه) آمده است[1] .

روابط روم وچین

رومیان در این‌هنگام از پیروزیهای خود استفاده کرده و می‌خواستند اوضاع اقتصادی پارت را تحت‌الشعاع خود قرار دهند . از مدتها پیش بنا بـه نوشته‌های مورخان چینی پادشاهان تسین‌بزرگ یعنی روم آرزو داشتند کـه با چینیان روابط سیاسی واقتصادی برقرار سازند، اما آن ـ سی ـ ها (اشکانیان) که پارچه‌های چینی و بیش ازهمه ابریشم به‌ساکنان تسین‌بزرگ می‌فروختند، می کوشیدند که راه‌های روم را پنهان نگه‌دارند و ازروابط بین‌روم وچین جلوگیری می کـردند . درسال ۱۶۶ میلادی، هیئتی ازجانب شاه آن‌ـتون (مارکوس آنتونیوس) که از راه دریائی‌تون‌ـ کینگ سفر می کرد به‌دربار هوـ آن‌ـتی[2] پادشاه چین رسید ولی روابط بین‌روم و چین به‌علل مشکلاتی برقـرار نشد. کمی پیش از انقراض سلسله اشکانی در سال ۲۲۶ میلادی رومیان نمایندگان خود را به‌چین‌جنوبی فرستادند. طبق اظهار منابع چینی ، پارتیان وهندیان تجارت پررونقی بایکدیگر داشتند.

سرانجام ولخش

برطبق سکه‌های موجود ولخش سوم در سال ۱۹۱ میلادی پیش از مـــاه سپتامبر درگذشت وولخش‌چهارم به‌جای‌او نشست.[3]

1– Rawlinson, Parthia, P . 321–330

1- Huan-ti

۳ـ دررالتیجان ج ۳ ص ۹۶ـ۱۰۱ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۰۰ـ۲۵۰۳ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۵۵، گوتشمید ص ۲۲۵ـ۲۲۷ ، اشکانیان ص ۱۱۳ـ۱۱۴

اشك بیست و هفتم ولخش چهارم

ولخش چهارم درسال ۱۹۱ میلادی پس از ولخش سوم بـه تخت نشست . بسیاری از مورخان اورا پسر مهتر ولخش سوم دانسته‌اند . بـرخی دیگررا عقیده براین است که وی پسر ساناتروك[1] نامی بوده است ولی به احتمال قوی مقصود از ولخش اخیر شاهزادهٔ ارمنستان است که با ولخش چهارم پادشاه اشکانی معاصر بوده است .

آشفتگی اوضاع روم

در اوایل سلطنت ولخش چهارم اوضاع سیاسی روم براثر رقابت سرداران آن کشور آشفته گشت . در سال ۱۹۲ میلادی کومدوس قیصرروم را کشتند . پس‌از او پرتیناکس[2] نامی به پادشاهی رسید. اونیز دراوایل سال ۱۹۳ میلادی کشته شد. هنوز جانشین اوبه‌تخت ننشسته بود ، که سه‌سردار بزرگ رومی دعـوی سلطنت کردند . یکی از آنان کلودیوس‌البینوس[3] نـام داشت. محل اقـامت او در جزیرهٔ بریتانیابود. دیگری‌سپتیموس‌سوروس[4] خوانده می‌شد که درپان‌نونیا[5] می‌زیست و وسومین پسنیوس‌نیگر[6] بود که فرماندهی سپاه روم درسوریه‌را داشت .

چون پسنیوس‌نیگر درآسیا دعوی سلطنت کرد ، کشورهـای دست نشاندهٔ روم درمشرق سفیرانی به‌نزد اوفرستاده و او را به‌قیصری روم تهنیت گفتند و به‌وی

1- Sanatroces

2 - Pertinax

3- Claudius Albinus

4- Septimus Severus

5- Pannonia

6- Pescennius Niger

پیشنهاد دادن لشکر و کمك نمودند . نیگر که گمان می کرد بدون جنگ و مخاصمه امپراتوری روم را به‌دست خواهدگرفت از پذیرفتن این پیشنهاد بـا تشکر و ادب امتناع کرد . دیری نگذشت که سپتیموس‌سوروس که در روم به امپراتوری شناخته شده بود برای سرکوبی نیگر رهسپار مشرق شد. نیگر ناگزیر از پادشاهان محلی آسیا تقاضای کمك کرد . ونیز از ولخش چهارم پـادشاه اشکانی یاری خواست ، ولخش که بانیگر روابط صمیمانه‌ای داشت بر آن‌شد که بارسنیوس‌یکی‌ازبندگانش را با فوجی ازتیراندازان عرب به یاری اوبفرستد. اما هنگامی که حریف‌را پرزور دید ووضع‌نیگررو به‌وخامت‌گذاشت، ولخش‌اروی احتیاط خودراعقب‌کشید ودر جنگ بین‌آن دوسردار ظاهراً بیطرف ماند . کشور عـربی‌الحضرطـرفداری خود را ازنیگر آشکارکرد ولشکری به یاری او فرستاد چون الحضر دست‌نشانده‌دولت پارت بود وبی‌اجازه ولخش به‌چنین اقدامی نمی‌توانست دست بزند بسیاری از مورخان را عقیده آنست این‌پادشاهٔ اشکانی بوده که به امیرالحضر اجازهٔ کمك به نیگر را داده است.

چون آتش‌جنگ در میان سوروس و نیگر شعله ور شد مللی که در مشرق رود فرات می‌زیستند وکینه رومیان را دردل داشتند ، سر به طغیان برداشته و علیه سپاهیان مقیم روم قیام‌کردند و شهر نصیبین‌را محاصره نمودند . این‌شهر از زمان ولخش سوم که به‌دست رومیان افتاده بود یکی از لشکرگاه‌های بزرگ روم در مشرق بشمار می‌رفت . در این‌بین مردم بین‌النهرین به‌ویژه اهالی آدیابن کـه مانند اعراب الحضر دست نشانده اشکانیان بودند ، باشورشیان همداستان شده و بـرضد روم همدست‌گردیدند . ولخش چهارم نیزبه این آتش دامن میزد ولشکریـان خود را ازاسروئن وآدیابن بسوی نصیبین آورد وآن شهررا محاصره‌کرد .

امپراتوری سوروس

بسی برنیامدکه سوروس برحریف خود نیگر در نزدیکی نیقیه غلبه یافت (۱۹۴ میلادی) وبه سوی مشرق شتافت و نصیبین را ازمحاصره برهانید ومخالفان روم را قلع وقمع‌کرد . آنگاه ولخش سفیرانی چند به نزد او فرستاد و به پاس

خدمتی که در یکی از جنگها بهوی کرده بود یعنی شهری را که طرفداران دشمن وی را پناه داده بودند محاصره نموده بود درخواستهایی چند از قیصر نمود.

سفیران ایران بهقیصر جدید گفتند که حاضرند بقایای غنایمی را که از مال رومیان درنزد ایشان است بهانضمام اسیران رومی بهدولت روم بازگردانند ، ولی حاضرنیستندکه شهرهایی راکه گرفتهاند پس بدهند و درخواست کردند که قیصر دستور دهد سربازان رومی آن نواحی را تخلیه کرده بهدست ایرانیان بسپارد .

حمله سوروس بهشهرهای آنسوی فرات

سپتیموس سوروس درتابستان سال۱۹۵ میلادی ازفراتگذشته بهبینالنهرین درآمد. آبگاروس هشتم پادشاه اورها سراطاعت پیشآورد و پسر خود را بعنوان گروگان به او سپرد و از قیصر لقب سپتیموس را گرفت . پس از آن سپاه روم متوجه نصیبین شدند و آن شهر را امپراتور مرکز عملیات جنگی خود قرار داد. بهقول دیوکاسیوس (کتاب ۷۵بند ۳) رومیان بهاین شهر مقام کلنیاکوچنشین مردم رومی را دادند از سکههایی که دراین زمان در نصیبین زدهاند این مطلب تأیید میگردد. زیرا برروی سکههاکلمهٔ کلنیا[1] یا متروپولیس[2] خوانده میشود. ظاهراً در هنگام اقامت سوروس در نصیبین اعراب شهرالحضر (هاترا) که از بد رفتاری سابق خود با اتباع رومی پشیمان بودند سفیرانی چند با پیشنهادهایی شایسته بهنزد قیصر فرستادند . ولی درخواستهای آنان بهسبب آنکه خود امیران عرب بهدرگاه قیصر نیامدهبودند ، مورد قبول واقع نشد. اعراب مخالف بهدست خود سوروس، و شورشیان آدیابن توسط سردار او قلع و قمع شدند . سوروس خود در نصیبین موضع گرفت وسپاهش را بهچند قسمت منقسم کرد و هربخشی را بهسرداریناماردار سپرد و ایشان را مأمور قتل وغارت سرزمینهای اطراف کرد .

سرداران او عبارت از انولینوس ، پروبوس ، لاتوس بودند . پس از این

1- Colonia

2- Metroplis

فتوحات سپتیموس سوروس به‌لقبهای تازه که عبارت از پارتیکوس ، ارابیکوس [1] و پارتیکوس آدیابنیکوس[2] یعنی فاتح عرب و پارت و آدیابن بودند مفتخر گشت .

نبرد قیصر با آلبینیوس

در این هنگام رقیبی سرسخت به‌نام کلودیوس آلبی‌نیوس[3] در ایالت گالیا (فرانسه امروز) سر به طغیان برداشته دعوی امپراتوری کرد . سپتیموس سوروس ناچار شد که شرق را به‌حال خود گذارده برای از میان برداشتن آن مدعی بزرگ روانه مغرب زمین گردد . ازاین رو در آغاز سال ۱۹۶ میلادی به اروپا بازگشت و به شتاب تمام به روم آمده وی را شکست سختی داده درسال ۱۹۷ به‌قتل رسانید . همینکه خبر مراجعت امپراتور به روم انتشار یافت مردم ماد و پارس علیه رومیان سر به‌طغیان برداشتند، ولخش موقع را مغتنم شمرده لشکری گران‌بیاراست و به‌سوی بین‌النهرین رهسپار شد ، و شهرهای آن ایالت یکی پس از دیگری تسلیم شدند . تنها شهری که دربرابر شاهنشاه ایران پایداری کرد شهر نصیبین بود .

پارتیان سردار رومی لائه‌توس[4] را در دژ مستحکم آن شهر محاصره کردند و اومردانه پایداری می‌کرد ، اگرحادثه‌ای که ذکر آن درذیل می‌آید اتفاق‌نمی‌افتاد ایرانیان به‌تسخیر نصیبین نیز موفق شده بودند .

آن حادثه طغیان قبایلی در شرق برعلیه شاهنشاه اشکانی بود . ولخش ناچار شد با لشکری به‌آهنگ سرکوبی شورشیان روی به‌مشرق آورد و در خراسان با آنان به‌جنگ و ستیز بپردازد ، ولی هنگامی که از رودخانه کوچکی می‌گذشت دشمنان براو تاخته او را در میان گرفتند . سپاهیان ولخش که غافلگیر شده بودند

1- Arabicus

2- Particus Adiabenicus

3- Claudius Albinius

4- Laetus

اسبان خود را رها کرده روی به‌گریز نهادند ولی دشمنان آنان را دنبال کرده در کوهستانهای آن حوالی بعضی را دستگیر کرده و گروهی از ایشان رابکشتند . سرانجام ولخش با سپاهیان وفادار خود که از این معرکه جان به‌در برده بودند ، با دلیری و مردانگی دربرابر دشمن پای فشرده وآنان را گریزان ساختند و تا دریا که شاید رود جیحون باشد ایشان را دنبال‌کرده براندند .

پس از آن لشکریان ولخش با گروهی از شورشیان که از لشکرگاه خود دورمانده بودند روبرو گشتند و پس‌از دو روزنبردآنان را درتاریکی شب‌پراکنده ساختند. ولخش پس‌از پیروزی براقوام نیمه‌وحشی شرقی به‌سوی مغرب براه افتاد و خود را به‌ایالت آدیابنه رسانید ، و چون نرسس[1] پادشاه دست‌نشانده آن ناحیه نه‌تنها از یاری و مددکاری به‌شاهنشاه درجنگ مشرق تهاون ورزیده بلکه با رومیان در نهان سازش کرده بود شاهنشاه برای تأدیب وی به‌آدیابنه تاخت و شهرهای او را به‌نهب وغارت سپرد. نرسس شکست یافته ازپیش لشکر مظفرشاهنشاه‌بگریخت و سرانجام در رود زاب علیا غرق شد .[2]

حمله دیگر بارهٔ سوروس به ایران

سوروس پس‌از شکست وقتل کلودیوس آلبی‌نیوس باردیگر بالشکری‌گران به‌مشرق بازگشت و سه‌فوج رومی‌که به‌نام پارتیکا[3] یعنی سپاه مخصوص سرکوبی پارت خوانده می‌شدند تجهیز کرد . وی‌که سردارانی شایسته در زیر فرمان داشت در اواخر سال ۱۹۷ م از بندر براندیزیوم روم با کشتیهای فراوان به‌سوی سوریه به‌حرکت درآمد. در تابستان سال۱۹۷ میلادی یعنی درهمان هنگام رسیدن‌سوروس

1- Narsès

۲ـ دررالتیجان ج ۳ ص ۱۰۲ـ۱۰۶ ، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۲۷--۲۳۰،ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۰۳--۲۵۰۸، گوتشمید ص ۲۲۸--۲۲۹

Rawlinson, Parthia, P. 331-336

3- Parthica

بهسوریه سپاهی ازجانب وی برای گشادن ارمنستان گسیل شد . درآن زمان پادشاه آن ایالت نیز شاهزادهای بهنـام ولخش پسر سنتروك بود ، وی که صلابت و صولت سپاهیان رومی را مشاهده کرد بترسید و پیش از آنکـه جنگی روی دهد پیشنهاد صلح کرد و متارکه جنگ اعلام شد و ولخش فرصت یـافته سفیرانی بـا هدایایی به دربار سوروس فرستاد واظهار اطاعت و انقیاد نمود .

سوروس درخواست اوراپذیرفته با وی پیمان‌دوستی‌بست وحتی‌سرزمینهایی را از آسیای صغیر به‌کشور او ضمیمه ساخت آبگاروس پادشاه اسروئن که پیش از شاه ارمنستان اظهار فرمانبرداری کرده بود خود به شخصه به‌لشکرگاه روم آمد و گروهی از تیراندازان لشکر خود را با خود آوردکه در رکاب امپراتور روم به نبرد بپردازند ونیز یکی از پسران خود را به‌عنوان گـروگان به‌خدمت امپراتور فرستاد . سوروس از اظهار اطاعت آبگاروس سخت خشنود شد و نواحی غربی بین‌النهرین تامحل اتصال رود خابور به‌شط فرات را به‌او واگذار کرد .

سپس سوروس خود را برای استخلاص نصیبین به‌آن شهر رسانید . ولی پیش ازآنکه سپاهیان رومی درحوالی نصیبین ظاهر شوند پارتیان به‌قصد سرکوبی شورشیان مشرق دست ازمحاصره آن شهر کشیده و رفته بودند . سوروس توانست با فراغت بیشتر اسباب جنگی را که در پیش داشت تدارك کند . وی برای آنکه دخالت خود را درایران قانونی‌جلوه دهد تیرداد برادرشاهنشاه را به طمع سلطنت فریفته و باخود همراه کرده ، در این لشکرکشی آن شاهزاده در رکاب امپراتور روم بود . وی با دسته‌ای از ناوگان و یك‌لشکر زمینی در اواخر تابستان سال ۱۹۸ در طول رود فرات به‌راه افتاد ، چون به بابل رسید به‌اجرای طرحی پرداخت که ترایانوس خیال آن را در سرخود می‌پرورد . او دستور داد که ترعهٔ شهر ملك را لای‌روبی کرده ازآن رهگذرناوگان جنگی وی را به‌رود دجله رانند و درسال۱۹۸ میلادی به‌ولایات ثروتمند پارت رسید و شهر سلوکیا و کوخاکه هر دو از طرف اهالی‌آن تخلیه شده بود به‌دست سپاهیان روم افتاد .

تسخیر تیسفون

تقریباً درمدت یکسال ایالت بین‌النهرین از وجود لشکریان پارتی پاك شد و در سال ۱۹۹ میلادی سوروس به‌تیسفون حمله کرد و آن شهر تاریخی و بزرگ را درمحاصره گرفت ، پیش‌از محاصره ولخش شاهنشاه ایران از آن شهر بیرون رفته بود . نخست دردشتی‌با رومیان مصاف داد، ولی چون حریف را زورمندتر ازخود یافت به‌دژ آن شهر پناه برد. ودر آنجا به‌دفاع‌پرداخت. سرانجام‌تیسفون پس‌ازهشتاد و دو سال دیگر باره به‌دست رومیان افتاده رومیان در این شهر از خود بیرحمی و شقاوت زیادی نشان دادند ، بیشتر مردان را از پیر و جوان به‌قتل رسانیده ، زنان و کودکان را که شمارهٔ آنان بالغ‌بر صدهزار تن می‌شدند به‌اسیری بردند . امپراتور دست‌سربازان خودرا در کشتارو نهب وغارت آن‌شهر بازگذاشت. چنانکه همهٔ ذخایر مالی و خزاین این شهر به‌غارت رفت و بعد از چندروز آن تیسفون آباد به شهری خراب وخالی‌ازجمعیت تبدیل گردید. (دیوکاسیوس کتاب ۷۵ ، بند۹ - هرودیانوس کتاب ۳ ، بند ۳۰، اسپارتیانوس کتاب سوروس ، بند ۱۶) .

پس از تسخیر تیسفون سوروس مانند امپراتور پیش از خود ترایانوس به افتخارات جدیدی نایـل گشت وبه‌لقب پـارتیکوس ماکسیموس[1] خوانـده شد . سوروس گـر چه آذوقـه سپاه عظیم خـود را پیش بینی کـرده بود ولـی براثر جنگ وقتل‌عامی که دد تیسفون اتفاق افتاد خوار وبار روی به نقصان‌گذاشت و قحطی روی داد ، چنانکه سربازان بـر اثر خوردن ریشهٔ درختان مبتلا به اسهال خونی شدند . سوروس آهنگ بازگشت کرد و چون در طریق فرات آذوقهٔ کافی یافت نمی‌شد راه‌دجله را ترجیح داده کشتیهای خود را در آن رود افکند وسپاهیان او راه کناره را پیش گرفته از دور مواظب ناوگان رومی بودند تا به حوالی شهر الحضر رسیدند .

1- Parthicus Maximus

محاصره الحضر

سوروس می‌خواست مانندترایانوس به‌تسخیر شهرهاترا[1] (الحضر) بپردازد ولی‌چنانکه خواهیم دید اومانند سلف خود دراین اقدام جنگی ناکام شد. دراوایل سال ۲۰۰ میلادی رومیان به‌حوالی آن شهرهجوم‌آورده و آن را محاصره کردند و منجنیقها و آلات قلعه‌گیری خود رابرآن راست نمودند. چون دیوارهای شهربسیار استواروم‌ستحکم بود، رومیان‌کاری ازپیش نبردند ومدافعان آلات وافزارقلعه‌گیری ایشان را سوزانیدند. براثراین ناکامیابی‌اختلالی درلشکرامپراتور روی داد ودوتن ازسرداران اوبا وی به‌اعتراض‌برخاستند. سوروس ناچارشد هردوآنان راکه یکی ازایشان لتوس[2] نام داشت وسابقاًپارتیها را ازتسخیرنصیبین‌مانع شده‌بود بکشتند.

سپس به‌قصد گردآوری آذوقه و تدارك اسباب قلعه‌گیری به‌سوی نصیبین رفت وبا ساز وبرگ جدیدی برای محاصره و تسخیر الحضر بازگشت .

سوروس درسال ۲۰۱ میلادی برای بار دوم به‌محاصرهٔ آن شهر پرداخت و آذوقه فراوانی فراهم ساخت و آلات قلعه‌گیری جدیدی را که تدارك کرده بود بر دیوارهای آن راست کرد . قصد سوروس از تسخیر این شهر غارت معبد معروف آفتاب بود که گنجهای بزرگی درآن ذخیره گشته بود . فلاخن‌داران و تیراندازان حضری ، محاصره کنندگان را با سنگها و نیزه‌های خود مستأصل ساختند و عدهٔ بسیاری از آنان را کشند .

پس ازچندی رومیان موفق به‌ایجاد شکافی در دیوارقلعه شدند ومی‌خواستند که ازآنجا وارد شده دژ را تسخیرکنند ، ولی سوروس به طمع آنکه مبادا اگر قلعه را سربازان با یورش بگیرند و ذخایر معبدآفتاب را نیز غارت نمایند ، اقدام بداین امر را مصلحت خود ندانست . درمقابل انتظار داشت که مدافعان الحضر براثر پیدا شدن این رخنه رسولانی برای عقد صلح بفرستند . اما برخلاف تصور او نه‌تنها حضریان کسی را برای پیشنهاد صلح نفرستادند از فرصت استفاده کرده آن شکاف رانیزمرمت نمودند و به‌مدافعهٔ خود ادامه دادند. دراین احوال سوروس

1- Hatra
2- Laetus

چاره‌ای ندید جزاینکه فرمان یورش داده و غـارت خزائن معبد آفتاب را نیز بـه سربازان واگذار کند .

سوروس که بیست و دو روز تمام پشت دروازهٔ شهر بود پس از دوبار حمله که دوروز پشت سرهم انجام‌گرفت باشکست مواجه شد. زیرا مدافعان نفت‌سوزان و سبدهای مملو از حشرات سمی برسر مهاجمان پرتاب می‌کردند وتلفات سنگینی به‌رومیان وارد می‌ساختند . سرانجام بقیهٔ سپاه روم عقب نشسته ، از ادامه جنگ امتناع کردند .

دیوکاسیوس می‌نویسد : یکی از افسران سوروس به‌او گفت : اگرمن‌پانصدو پنجاه سرباز اروپایی دراختیار داشتم الحضر را تسخیر می‌کردم . امپراتور به او پاسخ داد : این عده را از کجا بیاورم ؟

از این سخن معلوم می‌شود که سوروس یقین نداشته که در میان لشکریان اروپایی او پانصد و پنجاه تن باشندکه از اوامر او اطاعت نمایند .

براثر این شکست حیثیت و اعتبار رومیان در مشرق زمین به‌کلی متزلزل گردید ، اما به‌آبروی حکومت پارتیان‌که درحال احتضار بود ازاین رهگذرچیزی افزوده نشد . زیرا ولخش پس ازفرارازپیش رومیان در واقعهٔ تیسفون به‌فکر انتقام گرفتن نیفتاد و از این فرصت خوبی‌که در محاصره الحضر برای او پیش‌آمده‌بود استفاده نکرده و ازپشت به‌رومیان صدمه‌ای نرسانید . آری اهالی دلیر الحضر با دفاع مردانه خود دربرابر سیل بنیان‌کن سپاه رومی اوضاع مناسبی را برای ولخش پدید آورده بودند و وی می‌توانست در آن هنگامی که حرارت آفتاب تابستانی پیکر سفید پوست آنان را رنجه می‌ساخت و بـر روی ایشان از بـالای دیوارهای الحضر نفت‌سوزان و تیر و سنگ فرو می‌ریخت از عقب به‌دشمن حمله کرده مایهٔ قوت قلب و استقامت بیشتر مدافعان شود ، ولی او فرد غیرتمندی نبود و بخت آن‌را نداشت‌که شکستهای سابق خود را جبران‌کرده ، از این‌راه افتخاری حاصل نماید .

نتایج جنگهای روم

اگرچه لشکر روم دربرابر دفاع مردانه مردم الحضر در آن ناحیه نتوانست کاری پیش برد ، ولی در نواحی اشغالی دیگر نفوذ او بیش از پیش شد و دولت اشکانی که روز بروز درحال انحطاط بود قادر نشد سرزمینهای از دست رفته را از آن دولت بازگیرد . رومیان نه‌تنها بربین‌النهرین تسلط یافتند بلکه توانستند ازدجله گذشته تاکوههای زاگرس را تحت‌نفوذ وسلطهٔ خود درآورند آدیابنه یاسرزمینهای میان زاب علیا و سفلی به‌کلی از تحت تسلط ایرانیان خارج شد ، و اشکانیان تا انقراض خود دیگر نتوانستند به‌آن نواحی دست یابند و امیران آن ناحیه دست‌ـ نشانده روم شدند .

رومیان براثر اشغال همه اراضی بین‌النهرین پرچمهای خود را در جاهایی برافراشته بودندکه با شهر تیسفون پایتخت اشکانی چندان فاصله‌ای نداشت . ازاین جهت دولت روم هروقت‌که اراده می‌کرد می‌توانست پایتخت‌آن دولت بزرگ را اشغال نماید .

مرگ ولخش

ولخش چهارم پس‌از شکست از سپتیموس سوروس قریب ده سال دیگر زندگی‌کرد . دولت اشکانی دراین مدت برای استرداد اراضی ازدست رفته اقدامی نکرد و ظاهراً صلح‌گونه‌ای در میان دو دولت برقرار بود از وقایع این چند ساله اصلاً اطلاعی نداریم و کاملا اوضاع آن روز برما تاریك است ، همیقدر فی‌الجمله می‌دانیم‌که ولخش چهارم درسال ۲۰۸ تا ۲۰۹ میلادی درگذشت و دو سال پس از مرگ وی دشمن او سپتیموس سوروس درفوریه سال ۲۱۱ وفات یافت۱ .

---

۱ ـ دردالتیجان ج ۳ ص ۱۰۷–۱۱۶ ، ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۰۸ ـ ۲۵۱۶ ،
تاریخ سیاسی پارت ص ۲۳۰–۲۳۴ ، گوتشمید ص ۲۲۹–۲۳۱
Rawlinson, G. Parthia, P. 337–345

اشك بیست و هشتم ولخش پنجم

پس از مرگ ولخش چهارم دو پسر او یکی به‌نام ولخش پنجم و دیگری به‌نام ارتبان (اردوان) پنجم یکی درمشرق و دیگری در مغرب دعوی جانشینی پدر کردند و سلطنت اشکانی تا چندین سال درمیان این دوبرادر متنازع‌فیه بود تااینکه سرانجام پادشاهی بر ارتبان پنجم قرار گرفت . ما نخست به‌شرح پادشاهی ولخش پرداخته و سپس از ارتبان پنجم سخن خواهیم گفت . از مسکوکات اواخر اشکانی معلوم می‌شود که هردو برادریك زمان تنها دردوناحیه ازایران سلطنت می کرده‌اند. ولخش پنجم از هنگام مرگ پدرش تا مدت هجده سال بـر نواحی شرقی ایران فرمانروایی می کرد . دراین زمان در روم مارکوس اورلیوس آنتونیوس باسیانوس پسرسپتیموس‌سوروس که‌کاراکال‌لوس[1] لقب داشت سلطنت‌می کرد. وی‌درسال۲۱۱ به‌تخت‌پادشاهی نشست ویکسال بعدیعنی‌درسال۲۱۲میلادی‌درمجلس‌سنای‌روم‌اظهار شادمانی‌کرد که درکشور پارت هنوز جنگهای خانگی ادامه دارد و دوبرادر یعنی ولخش و ارتبان برسر تخت پادشاهی با هم درجنگند از این رو آشفتگی اوضاع ایران را به‌اعیان مملکت تهنیت گفت و اظهار داشت که دولت اشکانی دشمن روم است ، دولت روم می‌توانـد موقع را مغتنم شمرده این دشمن دیرین را از پـای درآورد . ازسخن کاراکالوس معلوم می‌شود که باوجودآنکه دولت اشکانی‌انحطاط سریعی را طی می کرده هنوز از آن دولت رومیان بیم داشته‌اند . چنانکه گفتیم‌مدت درازی کشمکش برسرتخت سلطنت بین دوبرادر جریان داشت و در آغاز ولخش غالب بود و کاراکال‌لوس در سال ۲۱۵ م سلطنت او را به‌رسمیت شناخت وچندی نگذشت که غالب مغلوب گردید وارتبان برسریرسلطنت نشست . از حوادث این زمان یکی آن بودکه ابگاروس نهم پادشاه دست نشاندهٔ اسروئن‌که بر بلاد مجاور کشور خود تجاوز نموده بود ازطرف‌کاراکال‌لوس به‌روم فراخوانده شد ودرآنجا

1- Caracallus

به‌حکم امپراتور به زندان افتاد و کشور بی‌سرپرست او در تصرف رومیان آمد. دیگر اینکه پادشاه ارمنستان ولخش پسر سنتاروك با فرزندان خود اختلاف داشت ، قیصر نیز آنان را به‌بهانه آشتی‌دادن ، به‌روم دعوت کرد ووی را دچار سرنوشت ابگاروس ساخت. اما برخلاف مردم اسروئن ، اهالی ارمنستان تسلیم رومیان نشدند و کشور ایشان همچنان مستقل باقی ماند .

درحوالی سال ۲۱۳ میلادی ارتبان برایالت ماد دست یافته درشهر همدان به نام خود سکه‌زد و به‌طمع تسخیر بین‌النهرین افتاد. ظاهراً دراین تاریخ قیصر آتش دشمنی را بین این دو برادر دامن می‌زده است .

سپس کاراکالوس بـرای از میان بردن استقلال دولت اشکانـی در منزلگاه زمستانی خود در نیکومدیا[1] (ایزمیت) کنونی اقامت گزیده به گردآوری لشکر پرداخت و بفرمود برای قلعه‌گیری دو دستگاه منجنیق قلعه‌کوب بزرگ بساختند و هریك از آنها را دریك کشتی بزرگ نهاده به‌سوریه حمل کردند . افواج مختلفی از ملیتهای گوناگون در این لشکرکشی آماده کارزار شدند یکی از فوجهای این سپاه لژیون جرمانی بودند . دراین احوال تیرداد یکی از شاهزادگان اشکانی که ازایران به‌روم گریخته بود همینکه دید اوضاع برای اومساعد است وممکن است در میهن خود شأن و مقامی پیدا کند از دربار کاراکال‌لوس به همراهی شخصی کلبی[2] به‌نام آنتیوخوس از اهل کیلیکیه گریخته بـه نزد بـرادرزاده‌اش ولخش رفت . قیصر استرداد آنان را بهانه‌کرده به‌دولت پارت اعلان جنگ داد (۲۱۵ م) .

ولخش از عواقب این امر ترسان شد و گریختگان را به روم تسلیم کرد و قیصر موقتاً شروع به‌جنگ با پارت را به تأخیر انداخت ولی سرداری را به‌نام تئوکریتوس[3] با سپاهی کلان مامور فتح ارمنستان ساخت و خود به انطاکیه آمده

1- Nicomedia

2- Cynic

3- Theocritus

زمستان سال ۲۱۵-۲۱۶ میلادی را در آن شهر به سر آورد . اما تئوکریتوس هم از ارمنیان شکست خورد و نتوانست کاری از پیش ببرد .

درسال ۲۱۶ میلادی ارتبان پنجم بر برادرش ولخش پنجم چیره گشت ولی ولخش همچنان تا مدتی پس از این تاریخ به نام خود در ضرابخانه سلوکیه سکه می‌زده است ، درست معلوم نیست که سرانجام کار او به کجا کشیده و تا چه تاریخی در ایران سلطنت می کرده است[1] .

۱ـ دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان ج ۳ ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷ ، ایران باستان ج ص۲۵۱۷ ، تاریخ سیاسی پارت ص۲۳۵-۲۳۶ ، اشکانیان ص۱۱۴ ، گوتشمید ص۲۳۱-۲۳۲

Rawlinson, Parthia, P. 346-348

فصل هفتم انقراض دولت اشکانی

اشك بیست و نهم ارتبان پنجم

چنانکه گفتیم ارتبان (اردوان) پنجم پسر ولخش چهارم است که مدتها در یك‌زمان با برادرش ولخش‌پنجم هریك در قسمتی از ایران سلطنت می کردند.

از نوشته‌های مورخان رومی برمی‌آید که ارتبان پنجم تا سال ۲۱۶ میلادی بابرادرش ولخش در جدال و منازعه بود ، درآن سال ولخش به ضعف‌گراییده و ارتبان به شاهنشاهی کشور پهناور اشکانی نایل آمد . در سال ۲۱۶ ارتبان ظاهراً بربلاد بین‌النهرین دست‌یافته بود، ولی ولخش همچنان تامدتی درضرابخانه‌سلوکیه سکه می‌زده و درشهرهای یونانی بین‌النهرین هنوز بـه عنوان شاه شناخته می‌شده است وسکه‌های سه درهمی او بدون انقطاع تاسال ۲۲۲ میلادی حاکی ازاین معنی است .

اما در منابع مدون یونانی ورومی از سال ۲۱۶ دیگر نامی از ولخش‌چهارم در میان نیست وبنا برآن نوشته‌ها چنین استنباط می‌شود که ارتبان پایتخت اصلی کشور یعنی تیسفون و اطراف‌آن را به تصرف آورده باشد . چنانکه بنا برسندی که در روستای مردینو واقع در کنار ترعهٔ علیای کوتا[1] در جبل ابراهیم درجنوب

1- Kutha

سلوکیه به دست آمده، مردم آن ناحیه در تقویم و گاه‌شماری خود اصل سالهای سلطنت ارتبان پنجم را معتبر می‌دانستند .

به طور کلی منبع قدرت ارتبان بیشتر در شمال کشور بود. در مآخذ و مراجع اسلامی نیز دربارهٔ به روی‌کار آمدن ساسانیان از ارتبان بـه عنوان پادشاه ماد و ایالات مجاور آن یاد شده ، چون از او در این ناحیه درهمی به دست آمده می‌توان به صحت این خبر اعتقاد حاصل نمود[1] .

کاراکال‌لا و خواستگای دختر ارتبان

در این هنگام آنتونیوس امپراتور روم که لقب کاراکال‌لوس داشت در مقر اقامت خود از نیکومدیا واقع در بی‌تی‌نیا کـه از ولایت آسیای صغیر محسوب می‌شد تغییر داده به شهر انطاکیه آمد و آنجارا تختگاه خود ساخت . سپس سفیری با هدایائی به نزد ارتبان پنجم فرستاد و نـامه‌ای به او نوشت که بنا به روایت هرودیانوس[2] مورخ یونانی در قرن سوم و نویسنده تاریخ امپراتـوری روم چنین بود : «امپراتور عظیم‌الشأن روم را نسزد که دخت یکی از اتباع خـود را به زنی خویش درآورد و در نتیجه دامادی رعیتی‌را داشته باشد . چون دولت روم و پارت گیتی را در بین خود تقسیم کرده‌اند من برآنم که دخت شاهنشاه اشکانی را به زنی اختیار کنم . چه اگر چنین وصلتی روی دهد براثـر قرابت و خویشی علل جدایی آن دودولت از میان رفته و شقاق و دشمنی تبدیل به وفاق و دوستی خواهد شد و هردو دولت می‌توانند براثر این صلح و امنیت فرصتی به‌دست آورده قبایل وحشی راکه در پیرامون مرزهای ایشان نشیمن دارند و غالباً موجب ناامنی سرحدات می‌شوند سرکوبی کرده به اطاعت خویش درآورد .

پیاده‌نظام دولت روم بهترین سربازان روی زمین هستند ، و سواران پارتی

۱ـ دررالتیجان ج ۳ ص ۱۱۶ـ۱۱۷، تاریخ سیاسی پارت ص۲۳۵ـ۲۳۶ ،اشکانیان ص ۱۱۴ ، گوتشمید ۲۲۱ـ۲۳۲

2- Herodianus

هم در سواری و تیراندازی نظیر ندارند ، اگر صاحبان این دونیروی بزرگ با هم متحد باشند ، دیگر هیچ قوه‌ای را در جهان یاری برابری ومقاومت با آن نیست . اگر چنین پیمان دوستی و مواصلتی بین‌دو کشور بسته شود ، دیگر کالاهای تجاری از ادویه و اقمشه‌گرفته تا امتعه دیگر به مقدار کم و پنهان از سرزمین روم به پارت وارد نخواهد شد ، بلکه بازرگانان پارتی آزانه می‌توانند هرکالایی را که بخواهند به روم واردکنند و نیز بالعکس از روم نیز امتعه به کشور پارت وارد می‌شود و باعث رفاهیت دو ملت خواهدگشت ». ارتبان از نامهٔ قیصر در شگفت شد ، پیش خود اندیشید که شاید خیال‌حیله وتزویری‌داشته‌باشد، اگرهم راست بگوید مفادنامهٔ او بسی‌سخیف و بی‌مغز است . ولی برای آنکه رعایت حفظ مقامات سلطنتی را کرده و او راکه به قول دیوکاسیوس فرمانده سی ودو فوج (لژیون) رومی بود، نرنجانیده باشد و باعث اختلاف بین دولتین نگردد پاسخی داد که مضمون آن چنین بود :

«دخترمن زبان شما وشما زبان‌دخترمرانمی‌فهمید ویکدیگررا درك‌نمی‌کنید. زن وشوهرتا زبان یکدیگررا نفهمند باهم‌وسازگاری تفاهم نخواهند داشت. از این جهت‌این پیوند زناشوئی را سرانجامی نیست ، بهتراست‌که امپراتور به‌جای‌دختر من. دختریکی‌ازنجیب زادگان رومی رابه زنی برگزیند واین‌کاری ناشایسته نیست. زیرا شاهان و شاهزادگان اشکانی نیز از دختران بزرگان‌کشور خواستکاری کرده و آنان را بزنی می‌گیرند . گذشته از اینها صلاح نیست‌که از دو خاندان پادشاهی اجنبی یکی خونش بادیگری آمیخته و ناپاك‌گردد ».

در اینجا دو روایت از مورخان رومی دردست است ، دیوکاسیوس (کتاب ۷۸ . بند۱) می‌نویسد که‌کاراکال‌لوس این پاسخ ارتبان را رد پیشنهاد وتوهین‌به‌خود تلقی‌کرده با لشکری جرار برای جنگ به ایران تاخت . اما مورخ دیگرکه هرودیانوس نام دارد می‌نویسد که قیصر پس از دریافت جواب ارتبان ، یکی از رجال روم را به‌دربار ایران فرستاد و درخواستگاری دختر شاه ایران پافشاری‌کرد

تا اینکه ارتبان براثر اصرار وی به این ازدواج تن در داد ، زیرا قیصر سوگند یاد کرده بود که ازاین پیوند زناشوئی جز قصد دوستی و مودت ندارد . ارتبان پاسخ داد حال که چنین است امپراتورروم را داماد خود می‌دانم وامیدوارم که‌این‌مواصلت به همبستگی وسعادت ایران وروم وعروس وداماد منتهی‌گردد .

لشکرکشی کاراکالوس به ایران به عنوان خواستگاری

راولینسون دراین واقعه پیروی از روایت هرودیانوس کرده می‌نویسد که بر اثر اصرار امپراتور سرانجام ارتبان راضی شد که دخترخود را به وی دهد منتهی شرط کرد که باید خود امپراتور شخصاً برای بردن عروس به ایران بیاید و چند روزی میهمان شاهنشاه ایران باشد وسپس زنش را با خودش به روم ببرد .

قیصر این شرط را با رضا ورغبت پذیرفت ، از این‌سو چون بزرگان ایران شنیدند که شخص قیصر برای بردن عروس زیبایش به ایران خواهد آمد شادمان شده از اتحاد بین ایران و روم خشنود گشتند وآماده پذیرایی از قیصر و همراهان اوگردیدند. کاراکال‌لوس که ازاین خواستگاری قصدی جزغافلگیر کردن ایرانیان را نداشت و خیالات شیطانی در خاطر می‌پرورد از اینکه شاهنشاه اشکانی او را شخصاً دعوت به ایران کرده خوشحال شد و با سپاهی مجهز و جنگاور به ایران‌زمین روی‌آورد .

بزرگان و مردم ایران بی‌خبر از حقیقت امرشادمان و پای‌کوبان به پیشواز داماد محتشم خود رفتند . سربازان دلیری که هیچگاه بی‌کمانهای چاچی و تیر ـ دانهای پر ازتیر حرکت نمی‌کردند این‌بار سلاح و شمشیر و نیزه وکمان بشادمانهٔ این عروسی کنار نهاده از اسبان خود به زیرآمده پیاده و در لباسهای الوان با دسته‌های گل به دشت بیرون شهرتیسفون روی‌آوردند تا به پای امپراتور روم‌گل‌افشانی کنند .

ازدحام جمعیت برای دیدن جمال داماد به قدری بود که عـده‌ای زیردست و پا رفتند . ارتبان نیز پیشاپیش بزرگان به استقبال داماد خودآمده بود . اما کاراکال‌لوس ناجوانمردانه درجامهٔ دامادی مانندگرگی فریبکار در پوستین میش با تأنی و احتیاط پیش می‌آمد ، چون شاهنشاه ایران و همه بزرگان و سرداران و دلاوران ایران‌راکه به پیشواز او آمده بودند در یك جا جمع دید ، فرصت را مناسب دانسته ناگهان به لشکریان خود فرمان حمله داد . تا مدتی همه مبهوت و بهت زده بودند و نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده ، ولی چون دیدند که مردم مثل بـرگ درخت از ضربات شمشیرونیزه رومیان بی‌مروت برزمین می‌ریزند ، پای به گریزنهاده به هر گوشه‌ای که توانستند پـراکنده شدند . بسیاری از سرداران و بزرگان ایـران که غافلگیر شده بودند به دام افتاده جان خود را از دست دادنـد . ارتبان را نگهبانان ویژه اوبه سختی توانستند از آن قتلگاه به دربرده ، براسب‌نشانیده ، وبگریزانند . بدین ترتیب‌کاراکال‌لوس‌غدارتوانست گروه بسیاری از دلاوران بی‌سلاح ایران را که با جامه‌های بلند میهمانی درآن دشت برای استقبال او گرد آمده بودند از میان بردارد .

سپس فرمان داد که شهرها و دهات اطراف را سوزانیده خانه وکاشانهٔمردم را به‌آتش کشیدند . ارتبان از آن واقعه جان به دربرد و بـه کوهها گریخت و در صدد تجهیز لشکری علیه این دشمن غدار برآمد . گوتشمید در سبب ناجوانمردی کاراکال‌لوس می‌نویسد که : پدرش الکساندر سوروس دربسترمرگ بـه او وصیت کرده بود که تا می‌تواند سربازان خود را بنوازد وآنان را ازخویش راضی‌سازد، و در مقابل به دیگر مردم به دیدهٔ حقارت واستخفاف بنگرد ، ازاین‌رو وی از ایـن بهترنمی‌توانست به وصیت پدرش عمل‌کند وهمواره سربازان را به غارت راحت و بی‌رنج امیدوار و دلخوش سازد .

خط سیر لشکرکشی کاراکال‌لوس

ازدوروایت‌قابل‌اعتنائی که دربارهٔ‌لشکرکشی سال۲۱۶ کاراکال‌لوس‌به دست

ما رسیده ، یکی خبر دیوکاسیوس است، که می‌گوید : آنتونینوس (کاراکال‌لوس) با قتل وغارت به ماد وارد شد و بسیاری از دژها وقلعه‌ها را ویران ساخت. روایت دیگر از آن اسپارتیانوس است که می‌گوید او به سرزمینهای کادوسیان و بابلیان تاخت . ظاهراً این روایات باید مبالغه‌آمیز باشد و مراد آنان همان آتروپاتنی‌ها (آذربایجانیان) و آشوریان است. از آن‌گذشته باید بپذیریم که رومیان ازهمان راهی آمدند که روزگاری آنتونینوس از طرف شمال به ماد آمده بود . پس‌باید بگوییم که کاراکال‌لوس از طرف شمال به ایالت ماد واز جانب مشرق به اربل وارد شده بود اینکه هرودیانوس می‌گوید : قیصر از رود دجله وفرات عبور کرد مطلبی‌نیست که بتواند نظریه گفته شده در بالا را رد کند . اما به دلایل ذیل می‌توان قول هرودیانوس را رد کرد : اولا برای آنکه کاراکالوس توانسته باشد ازاین‌راه‌بگذرد بایستی‌ارمنستان دراختیاراو باشد وحال آنکه چنین‌نبوده است. دوم اینکه‌لشکرکشی از گنزاکا (شیز) به اربلا از طرف معابر زاگروس چنان کار مهم نظامی محسوب می‌شدکه حتی‌اگربه وضوح‌نیزازآن‌ذکری به‌میان‌رفته بود خرد درست‌نمی‌توانست آن را بپذیرد . بنابراین جزقبول این‌مطلب چاره‌ای‌نیست‌که درزمان دیوکاسیوس، ماد به طرف مغرب توسعه داشته و سرزمینهای اراپاخی‌تیس[1] و کالاخنه را شامل می‌شده و همانهایی هستندکه در زمان حمله ترایانوس به نام مارکومدی[2] نامیده می‌شدند .

نامهای مذکور از طرف اسپارتیانوس به طرزی نادرست خوانده شد و در مآخذ یونانی او شاید چنین بوده است : Diakarduaiaskai Arlelon . بدین ترتیب کاراکالوس بایستی ازکردونه وکالاخنه به سوی آربل تاخته باشد .

ویران شدن گورستان اشکانی در اربیل

دیوکاسیوس ودیگرمورخان قدیم عمل‌وحشیانه دیگری را به‌کاراکال‌لوس نسبت

1- Arrapachitis

2- Marcomedi

می‌دهند و آن چنان بود که وی هنگام گذشتن از آدیابنه گذارش به شهر اربیل افتاد. از کینه‌ای که از پارتهای اشکانی در دل داشت بر آن شد که مقابر مردگان ایشان را در آن شهر ویران سازد و به اموات آنان بی‌احترامی روا دارد بنا به روایات مورخان قدیم این شهر که از زمان آشوریان محل اعدام مجرمان بود، در زمان اشکانیان جای به خاك سپردن مردگان ایشان گردید. کاراکال لوس دستور داد قبرها را شکافته و مردگان پارتی واستخوانهای پوسیده ایشان را برباد دهند. گوتشمید می‌نویسد که این قبور از پادشاهان آدیابنه بود، معلوم نیست که چرا باید یك امپراتور به استخوانهای مردگانی که دستشان از دار دنیا کوتاه است اسائهٔ ادب کند. این کار ناشایست کاراکال لوس، گیبون[1] را که از مورخان بزرگ است بـه خشم آورده و وی را دشمن بشریت شمرده است.

مرگ کاراکال لوس

کارکال لوس پس از این فتوحات ننگین گزارش فیروزیهای خود را به مجلس سنای روم نگاشته وسکه‌های جدیدی که عبارت: (ویکتوری پارتیکا)[2] یعنی بـه یاد فتح پارت، امر به ضرب فرمود. در بهار سال ۲۱۷ میلادی ارتبان سپاهی فراهم آورده به سرزمینهائی که در تصرف روم بود بتاخت و بین النهرین را گرفته به آتش کشید. اما کاراکالوس پس از ویران ساختن قبور پادشاهان اشکانی زمستان را در شهر ادس (اورها) به شکاروسواری ولهو ولعب گذرانید. سپس درهشتم آوریل سال ۲۱۷ میلادی که می‌خواست برای تماشا به معبد رب النوع ماه به حران برود ناگهان در راه به دست جولیوس مارتیالیس[3] که از نگهبانان او بود کشته شد.

1- Gibbon

2- Victory Parthica

3- Julius Martialis

مذاکرات صلح ایران وروم

ارتبان دراین هنگام مشغول قتل وغارت وکشیدن انتقام از رومیان درنواحی بین‌النهرین بود. جانشین کاراکال‌لوس که ماکرینوس نام داشت نخستین کاری که در پیش داشت آن بود که حملات ارتبان را دفع کند، چون تصمیم او را در کشیدن انتقام ازرومیان قاطع دید، ناچارپیشنهاد صلح کردو گفت‌حاضراست که همهٔ اسیران جنگی را مسترد دارد. ارتبان این پیشنهاد را نپذیرفت وگفت درصورتی حاضربه قبول صلح‌است که ماکرینوس‌فرمان دهدکه جمیع‌بلادی‌راکه سلف اوکاراکال‌لوس ویران ساخته ازنو آبادان سازند، به علاوه سرزمین جزیره وبین‌النهرین رابه‌ایران واگذارند وغرامتی ازجهت خراب کردن‌گورستان اشکانی دراربیل بپردازند.

پذیرفتن این شرایط سنگین بـرای ماکرینوس‌که تازه بـه امپراتوری روم رسیده بود امکان نداشت وناگزیر آماده جنگ‌گردید.

جنگ نصیبین

این‌جنگ درنصیبین روی داد. ابتدا طرفین قصد حمله به‌یکدیگرراندا‌شتند حتی ارتبان وماکرینوس هم برای مذاکرات صلح با هم ملاقات کردند ولی اتفاق کوچکی باعث فروزان شدن‌آتش‌جنگ بین دولشکرگردید. به قول‌دیو کاسیوس درابتدا زد وخورد مختصری برسرمجرای‌آب‌آشامیدنی درگرفت وسرانجام ایـن زد وخورد به جنگی بزرگ منتهی شد.

به قول هرودیانوس: لشکر روم مشتمل بر اقوامی بودکه گروهی ازسپاهیان سبک‌اسلحه‌آن رایاری می‌کردند. گذشته ازآن‌یکدسته سواره نظام موریتایی‌که از موری‌تانیا [1] یا مراکش امروز داخل سپاه بودند از آن پشتیبانی می نمودند. سه روز این جنگ به طول انجامید و بگفتهٔ هرودیانوس تاآن زمان اشکانیان و رومیان چنان‌جنگی‌جدی‌باهم‌نکرده‌بودند. لشکریان‌ایران‌بسیارخوب‌ومنظم‌بنظرمی‌رسیدند.

1- Mouritania

بنابر معمول تیر اندازان پارتی به جنگ آغاز کرده علاوه برسواره نظام ، دلاوران ورزیده و کاردیده که با نیزه های بلند مسلح بودند و بر شتران تندرو نشسته بودند بردشمن حمله می‌بردند . رومیان که از طعن تیرهای سواره نظام و نیزه های شتر سواران سخت به جان آمده بودند روی بگریز نهادند . و برای آنکه پارتیان از تعاقب آنان دست بردارند دراثنای گریز گلوله‌هایی خاردار درراه می‌ریختند تاسواره وپیاده را از حرکت باز دارند . این گلوله ها به پای شتران فرو می‌رفت و حرکت آنها رابطئی و کند می کرد .

ناچار ایرانیان از تعقیب رومیان بازایستاده به لشکرگاه خود رفتند ودرنتیجه به‌درستی معلوم نشد که غالب ومغلوب دراین جنگ کیست. روزدیگر جنگ ازنو آغاز شد واز بام تاشام به طول انجامید ولی باز تکلیف فتح یکی بردیگری معلوم نشد. روز سوم دو لشکر بیکدیگر در آویختند به قول هرودیانوس چون شمار سربازان پارتی در این روز بیش از رومیان بود ، سرداران رومی چاره را در این دیدند که خط جنگ را بگشایند تا پارتیان نتوانند از جناحین گذشته پشت رومیان رابگیرند براثر این کار صفهای رومی ضعیف شد و پارتیان از موقع استفاده کرده با حملات سخت دشمن را در هم شکستند .

در اینجا بین دو مورخ قدیم هرودیانوس و دیو کاسیوس اختلاف است . هرودیانوس می‌نویسد: که جنگ درروز سوم مانند اول خاتمه‌یافت ولی دیو کاسیوس صریحاً نوشته که در روز سوم رومیان شکست یافته و جنگ به فیروزی ایرانیان پایان یافت .

ماکرینوس امپراتور روم با نخستین دسته‌ای که راه گریز پیش گرفتند همراه شد و خود را از معرکه بیرون برد . رومیان چون امپراطور خود راگریزان یافتند به وی تأسی کرده ناامید راه فرار پیش گرفتند . پس از آن رومیان به لشکرگاه خود بازگشتند باوجود آنکه تلفات طرفین بسیار بود ولی رومیان خیلی بیشتراز ایرانیان کشته داده بودند .

هرودیانوس می‌نویسد : پشته‌هایی که از کشتگان ساخته شده‌بود چنان‌ارتفاع داشت که طرفین یکدیگر را نمی‌دیدند و حرکت سواران‌دشوار می‌گشت. ماکرینوس چون وضع‌را چنین‌دید بناچار از درصلح درآمد و این‌بار صلح را به بهای‌گرانتری از ارتبان خرید . در مذاکرات صلح او قبول کرد که اسیران پارتی را پس دهد و غنایمی را که کاراکال‌لوس از ایران برده بود ردکند و پنجاه میلیون دینار رومی که معادل یك‌میلیون و نیم لیره انگلیسی‌بود بپردازد و بین‌النهرین را به ایران واگذارد. این صلح در زمستان سال ۲۱۸ – ۲۱۷ میلادی روی داد ماکرینوس‌به مقر خود در سوریه بازگشت .

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت می‌نـویسد که : ماکرینوس پس از شکست توانست که صلح را باپرداخت مبلغ‌گزافی خریداری نماید. یعنی‌مبلغی در حدود دویست میلیون درهم سسترس[1] مسکوك نقره‌به ارتبان ورجال‌وسرداران‌پارت به‌عنوان هدیه تقدیم‌کرد. اما این‌شکست را ازنظرمجلس سنای روم فتح وپیروزی جلوه دادند، وسنامی‌خواست که ماکرینوس‌را به‌لقب فاتح‌پارت «پارتیکوس»بخواند گرچه وی را حیامانع آمد وازقبول‌آن لقب خودداری‌کرد ولی‌درسال۲۱۸ میلادی سکه‌های جدیدی‌ضرب‌کردوبرروی‌آن همان نقش ویکتوریاپارتیکا[2] را ضرب‌کرد.

گوتشمید می‌نویسد : در ازای پنجاه میلیون دینار (بالغ برچهل میلیون مارك آلمان) خسارت‌که ماکرینوس پرداخت صلح برقرارشد .

اما این صلح مورد علاقه ارتبان نیزبود ، زیرا لشکر پارتی‌به لشکرکشی‌های دور ودرازی عادت نداشت و از آن گذشته برای چنین عملیاتی نیز به اندازه کافی آذوقه در اختیار نبود . ازنظر اوضاع داخلی نیز یك‌بار دیگر بخت به ارتبان‌روی آورد و وی توانست در سال ۲۲۲ برادرش ولخش رابراند .

1– Sesterces

2– Victoria Parthica

باید دانست که ولخش از حامیان رب آبا [1] خاخام یهودیان بود که در سال ۲۱۹ میلادی سمت مدیریت مدرسه روحانی سورا [2] را کنار فرات سفلی داشت. ولخش در هنگام حکومت خود بربابل از این روحانی یهودی حمایت می‌کرد [3]

طغیان ارتخشیر در پارس

در ایالت پارس از قدیم چند خاندان شاهی زردشتی یکی پس از دیگری حکومت می‌کردند از نشانیهایی که برروی مسکوکات ایشان دیده می‌شود ونامهائی که برآنها نوشته شده چنین برمی‌آید که ایالت پارسه (پارس) یکی از مراکز اصلی دین زردشت در ایران بوده است. در پایتخت آن استخر که از شهر پارسه (پرسه پولیس) دور نبود آتشکده مشهور ایزدآناهیتا برپا بود.

هیربدی آن آتشکده را مردی به نام ساسان در دست داشت. وی برای افزایش شأن و شوکت خود دختر کوچیهر (گوزهر) بازرنگی که از پادشاهان محلی پارس بود به زنی خواست، نام آن دختر دینیگ [4] ولقبش به قول طبری رام بهشت بود. ازاین ازدواج فرزندی به نام پاپك [5] به وجود آمد وسپس به جای پدر هیربد آتشکدهٔ آناهیتای پارس درشهر استخر شد. به‌علاوه پاپك درشهر خیر در کنار دریاچه بختگان حکومت می‌کرد. او برای پسرش ارتخشیر (اردشیر) ازگوچیهر پادشاه بازرنگی ارگبذی شهردار بکرد راخواست. ارتخشیر که جوانی جاه طلب وبلند پروازبود

1- Rababba

2- Sura

۳- در رالتیجان ج۳ ص ۱۲۰ - ۱۲۸، ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۲۰-۲۵۲۸، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۳۶-۲۳۹، گوتشمید ص ۲۳۲-۲۳۵

Rawlinson G. P. 348-357

4- Dénig

5- Papak

برگوچیهر خویشاوند خودش طغیان کرده او را بکشت و سلسلهٔ بازرنگیان را در پارس منقرض ساخت ۲۱۲ میلادی، وتختگاه گوچیهر وکاخ سفید اورا درشهر نساکه درشمال شیرازبود به تصرف درآورد وبه جای او برتخت نشست .

ارتخشیرمی‌خواست‌پای از آن فراترگذارد وهمهٔایالت پارس‌را بربقهٔ اطاعت خودآورد. اما پدرش بابك که ازقصد پسرجاه طلب خویش هراسان شده‌بودنامه‌ای به پیشگاه شاهنشاه بزرگ ارتبان نوشت وازاو خواست که اجازه دهد تاج‌گوچیهر را بسرفرزند مهمترش شاهپورگذارد . ارتبان در پاسخ نوشت که او ، وی وپسرش ارتخشیررا طاغی و یاغی می‌شناسد. بسی برنیامدکه بابك درگذشت وشایدشاهپور به جای او نشست . میان او و برادر کهترش ارتخشیر بسرسر تخت شاهی اختلاف افتاد. چیزی نگذشت که شاهپور برحسب اتفاق درخانهٔ ویرانی فرودآمد و ناگهان سنگی از سقف جدا شده او را از پای درآورد ، وارتخشیر به‌آسانی درسال ۲۱۳ میلادی برجای اونشست و از بیم خیانت دیگر برادران فرمان بکشتن همهٔآنان داد. ارتخشیر به کرمان حمله آورده پادشاه‌آنجا راکه ولخش [1] نام داشت اسیرکرد و حدودکشور خود را تا به دریای پارس رسانید . چون به مقرحکومت خودبازگشت فرمان داد تا شهرگور (جور) فارس (فیروزآباد) کوشکی و آتشکده‌ای برآورند و یکی‌ازفرزندان خود راکه نیز ارتخشیر نام‌داشت‌امیرکرمان‌کرد. از بخت‌ارتخشیر درحدود سال ۲۲۰ میلادی آتش شورشهائی درسراسر ایران شعله‌ورشد ظاهراً بعضی از حکمرانان ماد به اتفاق «شهرات» پادشاه ناحیه آدیابنه ودومی‌تیان [2] شاه کرکوك نیزبا ارتخشیر دراین امرهمدست وهمداستان بودند .

درسال ۲۲۴ میلادی هنگامی که ارتخشیرپاپکان در شهرگور فارس(فیروزآباد امروز) به مرمت آن شهر وبنای کاخی و آتشکده‌ای برای خوداشتغال داشت، ارتبان

1- Valakhsh

2- Domitian

شاهنشاه اشکانی که قیام ارتخشیررا خطری بزرگ برای خود می‌دانست به نیروفر[1] پادشاه دست نشاندهٔ اهواز فرمان داد که به جنگ ارتخشیر رفته او رابزنجیر کشیده به تیسفون بفرستد .

ارتخشیر پیشدستی کرده پس از آنکه شاذ شاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاك کرد روی به جانب اهواز نهاد و نیروفررا کهٔ ازبازماندگان پادشاهان الیمایی (عیلامی) قدیم بود شکست داد وولایت کوچك میشان[2] راکه در مصب رود دجله و ساحل خلیج پارس بود به تصرف در آورد . این ولایت در دست عربهایی بود که از ناحیه عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب می‌شدند که درست در آغاز سلسله ساسانیان ایالت حیره را در مغرب فرات گرفته و در آنجا مسکن گزیدند .

روایت مفصل تری که از مورخ بزرگ دورهٔ اسلامی، طبری به ما رسیده دقیق‌تر است . او می‌نویسد ابرسام[3] بزرگ فرمذار یا وزیراعظم ارتخشیر که‌پادشاه اورا درگور(جور)گذاشته‌بود. نیروفررامتواری کرد. هنگامی که ارتخشیردراستخر این خبر را شنید از مرزهای پارس گذشته به جنگ شاذ شاهپور پادشاه اسپهان که بایستی همان سرزمین پراتکان باشد رفت و او راکشت . آنگاه بر نیروفر غلبه کرد و اهواز پایتخت او را درکنار دجیل (دجله صغیر) متصرف شد این‌فیروزی ازنظر دیوکاسیوس دومین فتح او محسوب می‌شود .

لشکرکشی بعدی او بر علیه باندو [4] پادشاه میشان مسنه بودکه او نیز کشته شد وبا مرگ او دولتش به پایان رسید .

اما از خیلی پیش از این واقعه بر روی سکه های این کشور کوچك که قبل

1- Nirofar

2- Mésene

3- Abarsam

4- Bandu

از آن بازرگانی پر رونقی داشت ، آثار آشفتگی و اغتشاش ظاهر است . آخرین تاریخی که بر این سکه ها به چشم می‌خورد سال ۱۶۷ میلادی است . کمی پیش‌از این تاریخ یعنی در سال ۱۴۳ در کنار مسکوکات پادشاهان مسنه سکه‌های شخصی به نام مرداتس [1] پسر فوباس[2] پادشاه اعراب عمانی نیزدیده می‌شود . این‌عمانیها که پلینوس آنان را ساکنان بیابان مغرب خاراکس می داند ، چنانکه گفتیم فقط می‌توانند مهاجرانی از ناحیه عمان و محتملا از قبیلهٔ ازد باشند که هنوز هم در آن شبه جزیره سکنی دارند . قسمت دیگری از این قبیله در مهاجرت بزرگ اقوام جنوب عربستان به طرف شمال رهسپار شدند و سر انجام در ساحل چپ فرات و حیره در نزدیکی نجف امروز سکنی گرفتند .

جنگ هرمزدگان

هنگامی که ارتخشیر پس از فیروزی در مسنه به پارس بازگشت به نزدارتبان فرستاده پیشنهاد کرد ، زمان و مکان مناسبی برای یك نبرد قطعی بین او وخودتعیین کند . ارتبان بنابر اصل جوانمردی بر اثر تدبیر و درایت این پیشنهاد را پذیرفت .

ارتخشیر پیش از موعد مقرر به دشت هرمزدگان یعنی رزمگاهی که ازطرف دشمن برگزیده شده بود فرودآمد ، و برای لشکریان خود جایهای مناسبی در نظر گرفت و خندقی به دور لشکرگاه خود کند و چشمه‌ای را که در آنجا بود اشغال کرد . هنگامی که ارتبان سر رسید ، شاهپور پسر ارتخشیر جنگ را آغاز کرد و بلا فاصله ارتخشیر از جایگاه خود ناگهان به ارتبان حمله آورد و لشکریان اشکانی را شکست داد . سپس از اسب فرود آمد و سر دشمن تاجدار خود را لگدکوب کرد .

باید دانست که این شکست دردشت هرمزدگان بین بهبهان وشوشتر درکنار

1- Merdates

2- Phobas

رود جراحی در خوزستان اتفاق افتاد (۲۲۴ میلادی) نولدکه در تعلیقات مربوط به تاریخ طبری نخستین کسی است که در تاریخ غلبه ارتخشیر دو رقم ۲۲۴و۲۲۷ را را مورد مطالعه قرار داده رقم نخستین تاریخ پیروزی ارتخشیرورقم دوم رامربوط به فتح تیسفون به دست اودانسته است .

گوتشمید می‌نویسد : بهتر می‌بودکه اگر رقم دوم یعنی ۲۷۷م . رابرشالودهٔ مرگ ارتبان قرار می دادیم و رقم اول یعنی ۲۲۴ را در تاریخ تصرف شهرگور به دست ارتخشیر و غلبه او بر برادرش شاهپور و پادشاهی او را در پارس محسوب می‌داشتیم، ملاحظات زیر مؤید این نظراست :

اولا طبری چهارده سال و دو ماه حکومت ارتخشیر را به وضوح از تاریخ سقوط ارتبان حساب می کند . دوم آنکه همه منابع وهمچنین اخبار از معاصرین او دیوکاسیوس و هرودیانوس ، ارتبان را آخرین پادشاه اشکانی می شناسند والبته در صورتی که این حکومت باز سه سال دیگر به حکومت خود ادامه داده بود نمی‌شد این اظهار رابدین نحو بیان کرد .

سوم ــ در غیر این صورت باید پذیرفت که ارتخشیر سه سال تمام پس از سقوط ارتبان به صورت اسرارآمیزخاموش نشسته و درگمنامی گذرانیده است . در روایات ملی نوشته شده که ارتخشیر پس از شکست ارتبان نخست همدان و ماد و آذربایجان و ارمنستان و آشور راگرفت ، و سپس نوبت بابل‌رسید . اما این‌اخبار در برابر روایت دیوکاسیوس قوتی‌ندارد و شاید بدین‌منظور این‌گفته‌ها روایت شده که ناکامی ارتخشیر را در ارمنستان ناشنیده انگاشته باشند. کریستنسن که متخصص تاریخ ساسانی‌است دقیقاً تاریخ شکست ارتبان‌را درهرمزدگان تعیین کرده می‌نویسد: پس از این نبردکه درروز ۲۸ آوریل۲۲۴ رخ داد ، ارتخشیر فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را به اطاعت خود آورد و جانشین اشکانیان گردید و در ۲۲۶ میلادی تاجگذاری کرد و عنوان شاهان شاه ایران را اختیار نمود . بنا برکارنامك ارتخشیر پاپکان و روایات اسلامی، ارتخشیر پس از دست یافتن به تخت پادشاهی دختر یا دختر عموی ارتبان یا برادر زاده فرخان پسر ارتبان را به زنی خود

در آورد .

بنا بـر روایات فوق بعضی این ازدواج را افسانه پنداشته‌اند . اما هرتسفلد معتقد است که این زناشویی در حقیقت واقع شده است زیرا ارتخشیر می‌خواست به وسیله وصلت با خانواده اشکانی اساس دولت خود را استوار کند . کریستنسن به دو دلیل این ازدواج را مردود می‌داند : یکی اختلاف آرایی که در خبر قرابت زن ارتخشیر با اردوان وجود دارد . دیگر آنکه مقصود ازمورخان اسلامی که اخبار خود را محتملا ازکارنامه ارتخشیر پاپکان گرفته‌اند ، اثبات این نکته است که چون مادر شاهپور پسر ارتخشیر از خاندان شاهی بوده پس شاهپور حقاً جانشین اشکانیان به شمار می‌رود . اما در واقع پیش از آنکه ارتخشیر بر تخت بنشیند شاهپور به حد بلوغ رسیده بود واین مطلب از یکی از روایات طبری مستفاد می‌شود، که می‌نویسد: «شاهپور در نبرد هرمزدگان» شرکت داشت .

سلسلهٔ این روایت ظاهراً به کتاب خداینامك می‌رسد ، در صورتی که در کارنامه وشاهنامه روایت زناشویی ارتخشیربایکی از دختران اشکانی وتولدشاهپور از او که در ضمن بعضی از روایات طبری نیز دیده میشود ، از یکی از افسانه‌های عامیانه گرفته شده است .

سرانجام کار اشکانیان

پس از مرگ ارتبان برادرش ولخش پنجم که راندهٔ درگاه او بود بار دیگر اقتدار را به دست گرفت . یك سکهٔ سه درهمی متعلق به او که تاریخ سال ۵۳۹ سلوکی را دارد و آخرین سکه‌ای است که از افراد خاندان اشکانی ضرب گردیده حاکی است که پایتخت اشکانی تا سال ۲۲۷ میلادی مقاومت می کرده‌است. پس‌از بر تخت نشستن ارتخشیر در حدود سال ۲۲۷ میلادی قتل عـامی بزرگ بـه وقوع پیوست و همهٔ افرادخاندان اشکانی به فرمان‌شاهنشاه ساسانی کشته شدند. لشکریان

طرفدار پارتیان به کوههای مادگریختند . در آنجا شاهزاده‌ای به نام آرتاواسدس ۱ (ارتاوازده) پسر ارتبان پنجم چند سال به‌کشمکش و جنگهای چریکی پرداخت تا اینکه سرانجام اورا نیز دستگیر کردهٔ به‌تیسفون برده و در آنجا کشتند .

درهمی‌که به نظر می‌آید دارای نام پادشاهی به‌نام « آرتابازوس» و به خط آرامی نوشته شده ظاهراً متعلق به همین ارتا و اسدس پسر ارتبان است که‌گویا در سرزمین ماد ضرب شده باشد .

بدین‌ترتیب پس از پانصد واندی سال دورهٔ طولانی‌ترین سلسلهٔ شاهنشاهی ایران بسر آمد و خاندان عظیم اشکانی در زمان ارتبان کـه یکی از مقتدرترین شاهنشاهان آن سلسله بود بنا به‌دلایلی که در زیرخواهیم‌گفت منقرض شد۲ .

علل انقراض دولت اشکانی

در بارهٔ سقوط سلسله‌های شاهی غالباً عادت براین جاری شده که بهربیانی که بشود عللی برای آن ذکر نمایند . ولی علتهای کلی را می‌توان ضعف تدریجی دولتها و به آسایش‌گرایی آخرین پادشاهان آن ، و ظلم و تعدی ایشان بررعیت و اختلافات خانوادگی و زورآزمایی قدرتهای داخلی و خارجی و خسته شدن ملت از طول مدت سلطنت ایشان ، وانتظار فرج بیشتر و نوخواهی طبع مردم دانست.

اما دربارهٔ اشکانیان راولینسون می‌نویسد: جهت حقیقی سقوط ایشان‌شکایت و دلتنگی مردم ایران از آن پادشاهان وعمال ایشان بود که به‌تدریج سبب نارضایتی عمومی را فراهم آورد ومنتهی به سقوط آنان‌گردید.

این‌تعلیل ظاهراً نمی‌تواندکاملا درست باشد، زیرا چنانکه درتاریخ اشکانی

1- Artavasdes

۲- کوتشمید، ص ۲۳۸-۲۴۵ ، تاریخ سیاسی پارت ص۲۳۹-۲۴۱، ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۶-۱۰۹

می‌خوانیم ، پادشاهان آن‌سلسله ستمگرتر از دیگر پـادشاهان نبوده‌اند و بسیار بر رعیت سختگیری نکرده و بیش از دیگران از ایشان باج و خراج نمی‌ستادند . حتی آنان را برخلاف ساسانیان در عقاید دینی و سیاسی خود آزاد می‌گذاشتند . اگر وضع حکومت آنان را چنانکه بعداً به‌تفصیل خواهد آمد بادیگر حکومتهای ایران مقایسه کنیم ، در زمان دولت اشکانی یك حکومت بالنسبه دموکراسی در ایران وجود داشته که در ادوار دیگر کمتر نظیر آن یافت می‌شود .

آگاتانجلوس مورخ یونانی‌الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمنستان و معاصر اردشیر بابکان بود می‌نویسد که ، ارتخشیر که نسب او بـه‌هخامنشیان می‌رسید در انجمنی که از بزرگان ایالت پارس تشکیل داد اشکانیان را بیگانه خوانده ، تسلط طولانی آن قوم برایران و خطه پارس مصیبتی بزرگ شمرد ، و مـردم پارس را به‌اتفاق واتحاد وشورس برضد ایشان تشویق کرد وگفت اکنون موقع آن فرارسیده که همه‌گرد هم آمده برایشان قیام کنیم ودست ایشان‌را از تاج و تخت ایران کوتاه سازیم. بزرگان پارس پس از شنیدن سخنان او دست بیعت به وی داده و با او در برانداختن خاندان اشکانی یکدل و یکزبان گشتند . ارتخشیر چون از وفاداری و استقامت ایشان مطمئن شد نامه‌ای به این مضمون به ارتبان پنجم نوشت :

«شاهنشاها: خوی وخصلت ماایرانیان چنین است که از دل وجان فرمانبردار شاهنشاهان خود باشیم و جلال مقام سلطنت‌را تامرتبه الوهیت بالا ببریم. ماپادشاه را مظهر قدرت کامله خداوند می‌دانیم . نه تنها به اطاعت ایشان سرفرود می‌آوریم بلکه ایشان را مانند خداوند پرستش می‌کنیم ، این اطاعت و پرستش در صورتی است که پادشاه در رعایت وظایف مقدسی که در برقراری عدل و داد در میان آحاد رعیت دارد تهاون و سستی نورزد ، بنا براین اگر دست بیداد و ستم برروعیت دراز کند بناچار از اطاعت اوسرپیچیده براو قیام می‌کنیم و اکنون توچنانی وشایستگی شاهنشاهی را نداری .»

باز آگاتانجلوس می‌نویسد که: بزرگان پارس و ایرانیان که از بیداد و ستم

اشکانیان به ستوه آمده بودند به ارتخشیر پاپکان که نسبتش به هخامنشیان می‌رسید روی آورده و در برانداختن خاندان اشکانی با وی همگـام شدند . یکی از علل انقراض اشکانیان سرپیچی دو خاندان‌بزرگ سورن واسپاهپت که ازطوایف مقتدر اشکانی به‌شمار می‌رفتند ازاطاعت آن سلسله وگرائیدن به‌ارتخشیر پاپکان بود .

این دوخانواده اشکانی برسر منافع و اختلافات خانوادگی چنان با ارتبان پنجم که خویش و همخون آنان بود دشمن شدند که یکباره از او بریده به‌ارتخشیر پیوسته و موجب زوال سلطنت آن‌خاندان کهن گشتند . اما دو خانواده کشم Koshm که بنا به قول مارکوارت در حدود قومس (کومش) درخراسان جای داشتند و نام کومیش Komih مأخوذ از نام ایشان است ، باخانوادهٔ کارین[1] (کارن ، قارن)عهد وفاداری‌را نشکسته همچنان طرفدار اشکانیان باقی ماندند. خسرو پادشاه ارمنستان نیز به پشتیبانی ارتبان برخاست واز سکاها وحتی پادشاهان کوشانی برضد ارتخشیر استمداد کرد . اردشیر بردو خانوادهٔ کشم و قارن تاخت و ازآنان بسیار بکشت.

یکی از مورخان‌گوید کـه : سبب ضعف دولت اشکانی و قوت ارتخشیر ، اختلاف ولخش پنجم با برادرش ارتبان پنجم بود واین ضدیت طولانی که سالها به درازاکشید موجب وهن وسستی دولت ارتبان و غلبه ارتخشیر بابکان‌گردید.

از مدتها پیش نیز خاندان اشکانی‌گرگان با دولت مرکزی خلاف ورزیده و سر به استقلال برداشته بودند ، و این نیز یکـی از اسباب مهم انقراض آن دولت بود .

آگاثیاس نوشته است که چون پارتیها با نظر تسامح و بی‌طرفی به مذاهب دیگر می‌نگریستند وکیشی را برکیشی ترجیح نمی‌دادند این‌امر موجب رنجیدگی پارسیان که حامی دین زردشت بودند شد . سرانجام به‌دست ارتخشیر علم مخالفت را برضد اشکانیان برافراشتند .

به‌عقیدهٔ این جانب ، موجب کلی انقراض دولت پانصدساله اشکانی سه‌علت بود : اول جنگ واختلافات خانگی دربین پادشاهان و شاهزادگان اشکانی که‌نمونهٔ

1- karin

آن اختلاف طولانی ولخش پنجم و ارتبان پنجم برسر تـاج و تخت سلطنت است .

دوم : نظام حکومت ملوك‌الطوایفی اشکانیان بود که موجب عدم تمرکز و تنازع دائمی بین پادشاهان محلی وحکومت مرکزی می‌گشت . درنتیجه سردارلایقی مانند ارتخشیر توانست ازاین اختلاف استفاده کرده شاهنشاه بزرگی را چون‌ارتبان از پای درآورد .

سوم مخالفت جدی مغان و تنفر شدید زردشتیان از دولت اشکانی بود اگر چه بعضی از پادشاهان پارتی چون ولخش اول به‌کیش زردشت گرائیده و حتی به جمع‌آوری اوستای پراکنده پرداختند ولی چون اصولا پادشاهان اشکانی براثـر معاشرت با یونانیان و نفوذ شدید هلنیسم درایشان به‌مذهب خاصی‌گرایش نداشتند مانند یونانیان برمذاهب و ادیان دیگر به نظر بی‌طرفی و اغماض می‌نگریستند .

ازسوی دیگر مغان وزردشتیان ایران که اززمان‌گوماتای غاصب می‌خواستند حکومت ایران را دردست‌گرفته دین زردشت و آیین مزدیسنی رابرمردم ایران زمین تحمیل‌کنند و همهٔ ایرانیان را به دین اهورایی بیاورند ، از ایـن مسامحه سخت ناراحت بودند وآن را حمل بربی‌دینی و الحاد اشکانیان می‌نمودند . از این جهت پس از قرنها توطئه و فعالیتهای زیر زمینی سر انجام با قیام مردم زردشتی پارس به دست ارتخشیر پـاپکان که خود از موبدزادگان زردشتی بـود ارتبان پنجم را برانداختند و دولت پانصدسالهٔ اشکانی را منقرض ساختند[1] .

۱ــ دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان ج ۱ ص ۱۷۲--۱۷۸ ، ج۳ ص ۱۳۰--۱۳۶ ، تاریخ ایران باستان ج ۳ص ۲۵۳۵--۲۵۴۰

Rawlinson, Parthia, P. 358-370

فصل هشتم

جستجوی نامهای پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن

درمیان خاندانهای پادشاهی ایران کمتر سلسله‌ای یافت می‌شود کـه پس از خود مثل اشکانیان مورد ظلم وحق ناشناسی اخلاف خویش قرارگرفته باشد . این خاندان جلیل ایرانی قریب پانصد سال با سربلندی وافتخار بـرفلات پهناور ایران فرمانروائی کردند و با داشتن روح حکومت دمکراسی که از اسلاف یونانی خود به ارث برده بودند کم وبیش عدالت را در میان رعایای خود برقرار کردند و دین ومسالك سیاسی درزمان آنان آزاد بود .

ازنظرسیاست خارجی درطول تاریخ گذشتهٔ ایران کمتر دولتی یافت می‌شود که آنقدر حافظ مرزهای کشور وحامی ملت ازتجاوزات بیگانه باشد . آنان دولت سلوکی‌را ازایران برانداخته ورومیان را دردرخشان‌ترین عصرقهرمانی‌شان دربرابر خویش بزانو درآوردند . دریغا موبد زادگان زردشتی که بعد ازایشان بـه سلطنت نشستند نام ونشان آنان را ازبین بردند و آن عهد پانصد سالهٔ درخشان را دوره‌ای

دویست ساله و آشفته وهرج ومرج معرفی کردند ، که شرح این قدرناشناسی وقلب حقیقت دراین مختصر آمده است .

داستان اشکانیان در شاهنامهٔ فردوسی از دیگر سلسله‌های باستانی ایران کوتاهتر یاد شده است واگر ستایش سلطان محمود غزنوی وقصهٔ اردشیربابکان را از آن مجزا کنیم خود آن فصل از ۲۳ بیت تجاوزنمی کند و آن ابیات این است :

کنون ای سراینده فرتوت مرد — سوی گاه اشکانیان باز گرد
چه گفت اندر آن نامهٔ راستان — که گوینده یاد آرد از باستان
پس از روزگار سکندر جهان — چه گوید کرا بود تخت مهان
چنین گفت داننده دهقان چاچ — کزآن‌پس کسی را نبد تخت‌عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند — دلیر و سبکسار و سرکش بدند
به گیتی به هرگوشه‌ای بریکی — گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند — ملوك طوایف همی خواندند
برین‌گونه بگذشت سالی دویست — توگفتی که اندر زمین شاه نیست
نکردند یاد این از آن آن ازین — برآسود یك چند روی زمین
سکندر سگالید زینگونه رای — که تا روم آباد ماند بجای
نخست اشك بود از نژاد قباد — دگر گرد شاپور خسرو نژاد[1]
ز یکدست گودرز اشکانیان — چو بیژن که بود از نژاد کیان
چونرسی و چون اورمزد بزرگ — چوآرش[2] که بد نامدار سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان — خردمند و با رای و روشن روان
چو بنشست بهرام ز اشکانیان — ببخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ — که ازمیش‌بگسست چنگال‌گرگ
ورا بود شیراز تا اصفهان — که داننده خواندش مرز مهان

۱ـ ن . ل «دگر بود شهریر فرخ‌نژاد» .

۲ـ ن . ل ـ چو ارجس .

به اصطخر بد بابك ازدست اوی | که‌تنین[1] خروشان‌بد ازشست اوی
چو کوتاه شد شاخ وهم بیخشان | نگوید جهانـدار[2] تاریخشان
کزیشان جز از نـام نشنیده‌ام | نه در نـامهٔ خسروان دیده‌ام
سکندر چو نومید گشت ازجهان | بیفکنـد رایـی میـان مهـان
بدان تا نگیرد کس از روم یـاد | بماند مرآن کشور آباد و شاد
چو دانا بود برزمین شهریار | چنین آورد دانش شـاه بـار[3]

ازاین ابیات چنین برمی‌آید که پس از روزگار اسکندر وضع سیاسی ایران آشفته شد و درهرگوشه‌ای یکی سر به طغیان برداشته حکومتی تشکیل داده بود . ایـن پادشاهان پراکنده را ملوك‌الطوایف می‌خواندند .

ازمیان این سرکشان خانوادهٔ سبکسری بنام اشکانیان از نسل آرش کمـانگیر روی‌کار آمدند که دویست سال برایران فرمانروائی کردند . ولی در زمان ایشان ازبس اوضاع کشور هرج ومرج بود هرکس آن وضع را می‌دید تصورمی‌کرد که درایران شاهی وجود ندارد . سبب این همه آشفتگی‌ها سیاست هوشمندانه اسکندر دربارهٔ ایران بود، زیرا چون او ازنهضت مردم ایـران می‌هراسید برای حفظ روم ازخطر ایران به فکر آن افتاد که حکومت ملوك‌الطوایفی را درآن کشور بـرقرار سازد تا ایرانیان با هم متحد نشوند و روم ازگزند ایشان ایمن‌گردد .

نخستین پادشاه اشکانی اشك ازنژاد کیقباد بود . پس از او پادشاهانی به نام شاپور، گودرز، بیژن ، نرسی ، اورمزد بزرگ (هرمزد کبیر) آرش وبهرام که او را اردوان بزرگ می‌خواندند روی‌کار آمدند .

قلمرو اردوان ازشیراز تا اصفهان بود و بابك ازطرف او براصطخر فارس فرمانروائی می‌کرد . سپس فردوسی می‌گوید که ازایشان به جز نام نشنیده ودرنامهٔ

۱ـ ن . ل ـ که‌گیتی .
۲ـ ن . ل ـ جهاندیده .
۳ـ رك ، شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ۱۹۶۸ ج ۷ ص ۱۱۵ـ۱۱۶

خسروان هم که همان خداینامه باشد ذکری ازایشان نیافته است .

روایت کارنامهٔ اردشیر بابکان

در آغاز کارنامهٔ اردشیر بابکان که از کتب معروف زبان پهلوی و شرح زندگی و کشورگشائی بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی است اشارهٔ به اشکانیان شده ، اینك عین عبارت پهلوی کارنامه وترجمهٔ آن دراینجا آورده می‌شود :

« پت کارنامك ی ارتخشیری پاپکان ایتون نپشت ایستات ، کوپس هچ مرگ ی الکسندری ارومیك ، ایران شترو دوست و چهل کتك خوتای بوت ، سپاهان او پارس او کوستیهایی اوبش نزدیك ترپت دست ی اردوان سردار بوت . پاپك مرزپان شترو داری پارس بوت . او هچ گومارتك ی اردوان بوت » .

« یعنی ــ » به کارنامهٔ اردشیر بابکان چنین نوشته بود که پس از مرگ اسکندر رومی کشور ایران را دویست‌وچهل کدخدا بود . اصفهان‌وپارس وبخشهای نزدیك به‌آن به دست اردوان سردار بود . بابك مرزبان و شهریار پارس بود وگماردهٔ اردوان بود[1] .

پیداست این روایت و گفتار فردوسی هر دو از یك مأخذ گرفته شده‌اند با این فرق که شمار ملوك‌الطوایف درکارنامه دویست‌وچهل تن آمده ولی‌درشاهنامه ازعدهٔ ایشان ذکری نرفته است .

روایات مورخان اسلامی از اشکانیان

سلسلهٔ اشکانیان در تواریخ اسلامی پس ازپیشدادیان وکیانیان درطبقهٔ سوم پادشاهان پیش ازاسلام آمده‌است . ما دراینجا روایت محمدبن‌جریر طبری (در - گذشته در ۳۱۰ ه) را اساس بحث خود قرارداده ، مطالب اضافی‌را ازدیگرمورخان اسلامی به‌آن می‌افزائیم . به قول طبری اشغانون (اشکانیان) را ملوك‌الطوایف نیز

۱ــ کارنامهٔ اردشیر بابکان باهتمام دکتر مشکور تهران ۱۳۲۹ قسمت اول‌متن‌پهلوی ص ۱ وقسمت دوم ترجمه ص ۱ .

می‌خواندند وروزگار پادشاهی ایشان دویست وشصت وشش سال بود . گفته‌اندکه اسکندر بعد ازخودکشور (ایران) را بین ملوك‌الطوایف تقسیم‌کرد وازآن پس در هرناحیه امیری بالاستقلال حکومت می‌کرد جزایالت سوادکه تا پنجاه وچهارسال پس ازمرگ اسکندر دردست رومیان (یونانیان) بود .

از ملوك‌الطوایف مردی بود از نسل پادشاهان (قدیم) که بر ایالت جبال و اصفهان فرمانروائی داشت . سپس فرزندان اوفراتر رفته برایالت سواد (عراق) و ماهات (ماد) نیز چیره گشتند . از آن پس پـادشاهان جبال و اصفهان بردیگر ملوك‌الطوایف ریاست یافتند . سنت براین جاری شده بود که آن پادشاهان (یعنی اشکانیان) را بردیگر ملوك برتری دهند . از این جهت است‌که در ذکر از ملوك ـ الطوایف تنها به نام ایشان اکتفاگردیده است . طبری نام پادشاهان اشکانی را بنابه سه روایت آورده‌که ما آن را درجدول‌های‌ذیل مرتب‌کرده‌ایم[1] :

روایت اول

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك‌بن اشجان	۱۰ سال
۲	سابوربن اشغان	۶۰ »
۳	جوذ رز بن اشغانان‌الاکبر	۱۰ »
۴	بیژن الاشغانی	۲۱ »
۵	جوذ رزالاشغانی	۱۹ »
۶	نرسی‌الاشغانی	۴۰ »
۷	هرمزالاشغانی	۱۷ »
۸	اردوان‌الاشغانی	۱۲ »
۹	کسری‌الاشغانی	۴۰ »
۱۰	بلاش‌الاشغانی	۲۴ »
۱۱	اردوان‌الاصغر	۱۳ »
		۲۶۶ سال

۱ـ تاریخ‌الرسل والملوك ج ۳ ص ۷۰۶ـ۷۱۱

روایت دوم

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك‌بن حره‌بن رسان	۱۰ سال
۲	اشك‌بن اشك‌بن اشكان	۲۱ »
۳	ساربوربن اشك‌بن اشكان	۳۰ »
۴	جود رزالاکبربن سابوربن اشكان	۱۰ »
۵	بیژن‌بن جود رزالاکبر	۲۱ »
۶	جود رزالاصغربن‌بیژن	۱۹ »
۷	نرسه‌بن جود رزالاصغر	۴۰ »
۸	هرمزبن بلاش‌بن‌الاشكان	۱۷ »
۹	اردوان الاکبر (اردوان‌بن اشكان)	۱۲ »
۱۰	کسری‌بن اشكان	۴۰ »
۱۱	بهافریدالاشكانی	۹ »
۱۲	بلاش‌الاشكانی	۲۴ »
۱۳	اردوان‌الاصغر (اردوان‌بن بلاش)	۱۳ »
		۲۶۶ سال

روایت سوم

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	افقورشاه‌بن بلاش	۶۲ سال
۲	سابوربن افقور	۵۲ »
۳	جوذ رزبن سابوربن افقور	۵۹ »
۴	ابزان بن بلاش بن سابور	۴۷ »
۵	جوذ رز بن ابزان	۳۱ »

۶	نرسی‌بن ابزان	« ۳۴
۷	الهرمزان‌بن بلاش	« ۴۸
۸	الفیروزان بن الهرمزان	« ۲۹
۹	کسری بن الفیروزان	« ۴۷
۱۰	اردوان‌بن بلاش	« ۵۵

۴۷۵ سال

طبری در ضمن روایت اول در بـارهٔ سابوربن اشغان (شاپوربن اشکان) می‌نویسد : که در چهل ویکمین سال پادشاهی او عیسی‌بن مریم در فلسطین ظهور کرد و ططوس (تیتوس) پسر اسفسیانوس[1] پادشاه روم قریب چهـل سال پس از صعود عیسی‌بن مریم به بیت‌المقدس لشکر کشید و مردم آن شهر را بکشت و کودکان ایشان را اسیر کرد و شهر بیت‌المقدس را از جای برکند . چنانکه سنگی برسنگی نماید .

در ضمن روایت دوم می‌نویسد : « گویند که عیسی‌بن مریم پس از پنجاه و یکمین سال سلطنت ملوك‌الطوایف در اورشلیم زاده شد . سنوات پادشاهی‌ایشان را از روزگار اسکندر تا کشته شدن اردوان به‌دست اردشیربن بابك دویست وشصت سال دانسته‌اند . دراین روایت مؤسس اشکانیان را اشك بن حره[2] بن‌رسسان[3] بن ارتشاخ[4] بن هرمزبن ساهم بن ران[5] بن اسفندیاربن بشتاسب نوشته وگفته است : ایرانیان پندارند که او اشك‌بن دارا و برخی دیگر گمان کـرده‌اند که او

۱ــ ن . ل. اسفیاقون. اسفیافون. اسفیاتوس. اسفسیانوس. اسفالوس‌ظاهراً این‌کلمه تصحیف وسپاسیانوس Vespasianus است .

۲ ــ ن . ل ــ خره . جزه . حره . جره.

۳ ــ ن . ل ــ رسیبان . رسبیان . رسینا . رلسار.

۴ ــ ن . ل ــ ارنشلاح . اربساح.

۵ ــ ن . ل ــ زران . رزان. زرام. زرار .

اشك‌بن‌اشکان بزرگ واز فرزندان کیبة‌بن کیقباد بوده است ».

در این روایت نسبت اردوان اصغر را چنین نوشته :

اردوان بن بلاش بن فیروزبن هرمـز بن بلاش بن سابوربن اشك‌بن اشکان بزرگ که نیای او کیبة بن کیقباد نام داشته است . این پادشاه بزرگترین پادشاهان اشکانی به شمار می‌رفت و چون ولایت اصطخر به اصفهان پیوسته بود بر آن دست یافت وولایت « جور » و دیگر ولایات پارس را بگرفت و شاهان آن سامان ازبیم ملوك‌الطوایف سرطاعت فرودآوردند .

در روایت سوم می‌نویسد که ـ پس از اسکندر در عراق و میان شام و مصر نود پادشاه برنود طایفه سلطنت کردند و همهٔ ایشان پادشاه مدائن (تیسفون) را که اشکانیان بودند بزرگ می‌داشتند . در این روایت نسب مؤسس این سلسله را چنین نوشته است :

« افقورشاه[1] بن بلاش بن سابوربن اشکان بن اش[2] الجباربن سیاوش بن کیغاوس » .

در بارهٔ سابوربن افقور می‌نویسد که درروزگار او یحیی ومسیح می‌زیستند. در بارهٔ جوذرزبن سابوربن افقور می‌نویسد کـه او برای خونخواهی یحیی بن زکریا با بنی‌اسرائیل جنگ کرد . دربارهٔ اردوان‌بن بلاش می‌نویسد که وی آخرین پادشاه اشکانی بود . اردشیر او را بکشت و مدت پـادشاهی اسکندر و دیگـر ملوك‌الطوایف در نواحی مختلف رویهم پانصد وبیست وسه‌سال بود[3] .

ابوحنیفهٔ دینوری (درگذشته در حدود ۲۹۰ ه) دربارهٔ این‌ملوك‌الطوایف چنین می‌نویسد :

« چون اسکندر در بیت‌المقدس مستقر گردید به استاد خود ارسطاطالیس

۱ـ ن . ل ـ اققورشاه .

۲ـ ن . ل ـ اشر .

۳ـ طبری . تاریخ‌الرسل والملوك طبع اردیا ج ۳ ص ۷۱۱ .

گفت من تمامی مردم روی زمین را ماتمزده و عزادار ساختم زیرا شهریاران آنان را کشتم و برممالکشان مستولی‌گشتم و بردارائی آنان دست یافتم . اینك بیم‌آن دارم که پس ازمن متحد شوند و هموطنانم را به‌کینه‌جوئی از من دستخوش انتقام سازند و از دم شمشیر بگذرانند. حال سرآن دارم افراد برازنده وشریف وکسانی را که به ریاست در کشور و سرزمینی مشغولند همچنین شاهزادگان را دعوت‌کنم وآنان را به قتل برسانم » .

استادش در پاسخ گفت : « شیوهٔ مردان پرهیزکار و دیندار چنین نیست‌زیرا اگـر شاهزادگان و افـراد برازنده و سران مردم را به قتل بـرسانی باز نخواهی توانست که مردم‌کشور خود را از انتقام بازماندگان آنان برهانی چه دراین‌هنگام کینه‌ورزی آنان نسبت به تو و مردم تو بیش از پیش برانگیخته خواهد شد. بهتر این است کـه شاهزادگان و اشخاص لایق را فراخویش خوانی و برتارك هریك تاجی بگذاری و به‌حکمرانی یك ناحیه و یا یك شهر و کشوری بگماری . بدین ترتیب می‌توانی آنها را مشغول سازی چه از روی حرص و به قصد توسعهٔ قلمرو خود با یکدیگر نبرد خواهندکرد و ازاین راه تو و مردم‌کشورت ازبیم‌کینه‌ورزی آنان آسوده خواهید ماند » .

اسکندر رأی استاد را پسندید و به موجب آن عمل‌کرد وآنها همان‌کسانی بودندکه بنام ملوك‌الطوایف نامیده‌شدند.

ابوحنیفهٔ دینوری در کتاب خود نامی از همهٔ پادشاهان اشکانی نبرده و به شرحی‌که در بالاگذشت تنها به ذکر ملوك‌الطوایف اکتفاکرده است و فقط از شاه اردوان بن اشه که آخرین پادشاه اشکانی است به شرح زیر یاد می‌کند:

« گویند در میان ملوك‌الطوایف از شهریاران عجم هیچ پادشاهی از حیث وسعت ملك وکثرت سپاه بزرگتر از اردوان پدر اشه پور اشکان پادشاه جبال‌نبود. وی فرمانروای ماهان و همدان و ماسبدان و مهرجان قذق وحلوان بود ولی قلمرو هریك از شهریاران دیگر بیش ازیك شهرستان یایك شهر نبود وهریك‌ازشهریاران

چون زندگانی را بدرود می‌گفت پسر یاخویش نزدیکش جـای او می‌نشت . ملوك‌الطوایف همگی به‌برتری اردوان پادشاه جبال اذعـان داشتند زیرا اسکندر او را به فضیلت شهریـاری اختصاصی داده بود . اردوان در نهاوند قدیم اقامت می‌کردگویند عیسی‌بن مریم در آن زمان به‌پیغمبری مبعوث‌گردید »[1] .

حمزة‌بن‌الحسن اصفهانی (درگذشته در ۳۶۰ هـ)

این مورخ در تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء نام پادشاهان اشکانی را به سه روایت آورده‌که ذیلا یاد می‌شود :

روایت اول

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك بن اشك	۵۲ سال
۲	شابوربن اشك	۲۴ »
۳	گودرزبن شابور	۵۰ »
۴	ویجن بن بلاش‌بن شابور	۲۱ »
۵	گودرزالاصغربن ویجن	۱۹ »
۶	نرسی بن ویجن	۳۰ »
۷	هرمزان بن بلاش‌بن شابور	۱۷ »
۸	فیروزان بن هرمزان	۱۲ »
۹	خسرو بن فیروزان	۴۰ »
۱۰	بلاش بن فیروزان	۲۴ »
۱۱	اردوان بن بلاش بن فیروزان[2]	۵۵ »
		۳۴۴ سال

۱ـ اخبارالطوال ابوحنیفه احمدبن داود دینوری ترجمهٔ صادق نشأت بنیاد فرهنگ ۱۳۴۶ شمسی ص ۴۱ـ۴۳ .

۲ـ تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء ص ۱۲

روایت دوم

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك بن دارا بن دارا[۱]	۱۰ سال
۲	اشك بن اشكان	۲۰ »
۳	شابوربن اشكان[۲]	۶۰ »
۴	بهرام بن شابور	۱۱ »
۵	بلاش بن بهرام	۱۱ »
۶	هرمزبن بلاش	۱۹ »
۷	نرسی بن بلاش[۳]	۴۰ »
۸	فیروز بن هرمز	۱۷ »
۹	بلاش بن فیروز	۱۲ »
۱۰	خسروبن ملادان[۴]	۴۰ »
۱۱	بلاشان	۲۴ »
۱۲	اردوان بن بلاشان	۱۳ »
۱۳	اردوان الکبیربن اشکانان	۲۳ »
۱۴	خسروبن اشکانان	۱۵ »
۱۵	بهافریدبن اشکانان	۱۵ »
۱۶	بلاش بن اشکان	۱۲ »
۱۷	گودرزبن اشکانان	۳۰ »
۱۸	نرسی‌بن اشکانان	۲۰ »

۱ــ در مجمل‌التواریخ والقصص طبع تهران به تصحیح ملك‌الشعرای بهار ص ۳۲ بنا به روایت بهرام موبد شاپور اشك بن دارابن داراب‌آمده است.

۲ــ شابوربن ادران‌بن اشك (مجمل‌التواریخ).

۳ــ نرسه بن بلاش (مجمل‌التواریخ) .

۴ــ خسروبن ولادان (مجمل‌التواریخ).

۱۹	اردوان افدم[1]	۳۱ سال
		۴۲۳ سال

روایت سوم

۱	شابوربن اشك بن اذران بن اشكان
۲	جوذرز بن اشك
۳	بلاش بن خسرو[2]

حمزهٔ اصفهانی می‌نویسد : « پادشاهان طبقهٔ سوم ایران (اشکانیان) با اسکندربیست شاه ومدت‌پادشاهی‌ایشان چنانکه درکتابها آمده چهارصدوشصت وسه سال بوده است »[3] .

سپس حمزه می‌نویسد : «چون اسکندر بزرگان وصاحبان قدرت ایران را بکشت وشهرهاوقلعه‌ها را ویران ساخت وبه مراد خودرسیدبه ارسطاطالیس‌نوشت: «من همهٔ مردم مشرق را باکشتن پادشاهان ایشان وویران‌کردن پناهگاهها و قلعه‌ها منکوب‌کردم وبیم داشتم‌که پس ازمن قصد سرزمین مغرب‌کنند اکنون برآنم که فرزندان پادشاهان را نیزگرد آورم و به پدرانشان ملحق سازم تو درایـن باب چه می‌گوئی ؟» .

ارسطاطالیس نوشت : «اگر شاهزادگان را بکشی حکومـت دردست اراذل و دونان می‌افتد و اینان چون به قدرت برسند طغیان و ستم و تجاوزکنند و فساد بیشترشود . بایدکه شاهزادگان را گردآوری وبه هریك شهری یا ولایتـی بخشی

۱ــ در مجمل‌التواریخ نسب او چنین آمده است: « آذروان‌بن بوداسف بن اشه‌بن ولداردان بن اشه‌بن اسنان». وی می‌نویسد آفدم یعنی‌آخر . درکتاب‌التاج جاحظ ص ۲۹ و۱۵۱ نام‌او الاردوان‌الاحمر آمده. وی می‌نویسد اردوان احمروملوك طوایف درهرشبانه‌روز یکبارشراب می‌خوردند .

۲ــ ایضاً تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء ص ۸ .

۳ــ تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء طبع برلین ص ۲۱ .

تا با یکدیگر به ستیزه برخیزند ودشمنی و کینه درمیان آنان به وجودآید وبه خود مشغول شوند وبه اهل مغرب (رومیان) که دور ازآنان‌اند نپردازند» .

اسکندر سرزمین مشرق را برملوك‌الطوایف قسمت کرد و دانشهای نجوم وپزشکی وفلسفه وکشاورزی را پس ازآن که به زبانهای یونان و قبطی (نبطی) برگردانید به مغرب برد .

چون اسکندر بمرد وشهرها بدست ملوك طوایف افتاد به جنگ وکشاکش برخاستند وهریك به اندیشهٔ غلبه یافتن بردیگری بود . درروزگار اینان کتابهائی که بدست مردم است ازقبیل کتاب مروك وسندباد وبرسناس (بوسفاس؟) وشیماس ومانند آنها که درحدود هفتاد جلد است نوشته شد وازملوك طوایف بیست و اند تن فرمان راندند و درمیان ایشان برخی همت جنگاوری داشتند و شمارهٔ پادشاهان طوایف مجموعاً به ۹۰ تن رسید وهمهٔ آنان پادشاه عراق را که به تیسفون یعنی مداین می‌نشست بزرگ می‌داشتند واین‌پادشاه درمکاتبه با ایشان‌ازخودآغازمی کرد.

شاپور پسر اشك

ازجملهٔ پادشاهان اشکانی که همت جنگ داشت شاپور بن اشك بن اذران بن اشکان بود . حضرت مسیح درروزگار وی ظاهر شد . شاپور با روم جنگید ودرآن هنگام پادشاه آنجا انطیخس (انطیخس) سومین پادشاه پس از اسکندر بود وهمو بودکه شهر انطاکیه را ساخت . شاپور گروه بسیاری از رومیان را کشت وگروهی را اسیرگرفت وفرزندان ایشان را به‌کشتن گرد آورد و همه را بانتقام دارا غرق کرد وبسیاری ازاموال را که اسکندر ازسرزمین ایران‌آورده بودبه‌کشور خود بازگردانید وبرخی‌ازآنهارا صرف هزینهٔ حفر رود عراق کرد که‌آنرابه عربی نهرالملك خوانند .

گودرز پسر اشك

وی پس ازکشته شدن یحیی به دست بنی‌اسرائیل باآن قوم جنگید وشهر

اورشلیم را دوم‌بار ویران ساخت ومردم آنجا را قتل عام کرد وگروهی را اسیر گرفت . وپیش ازوی طیطوس پسر اسفیانوس پادشاه رومیه چهل سال پس از عروج مسیح با بنی‌اسرائیل به جنگ برخاسته و به کشتار و اسیرگرفتن آنان پرداخته بود .

بلاش پسر خسرو

به وی خبردادندکه رومیان به جنگ ایران برخاسته‌اند به ملوك‌الطوایف مجاور نامه نوشت وازایشان یاری خواست هرپادشاهی به قدر توانائی مردان ومال نزد وی فرستاد . چون بلاش خودرا نیرومند یافت صاحب‌الحضر یکی از ملوك طوایف راکه به سرزمین روم نزدیك بود ولایت لشکر داد . وی با لشکریان روم که‌گردآمده وآمادهٔ جنگ بودند برآویخت وپادشاه آنجا را بکشت ولشکریان‌را نابود ساخت و با غنایم به عراق بازگشت و یك پنجم آن را به‌بلاش‌فرستاد . این جنگ سبب شدکه رومیان اموال بسیاری فراهم آوردند تا شهری استوار بسازند وپایتخت خود را از رومیه بدانجا منتقل‌کنند وبه سرزمین ایران نزدیك باشند بدین‌منظورقسطنطنیه را برگزید ودرآنجا بناها ساخته، آنجارا مقرحکومت‌نهادند.

پادشاه روم دراین زمان قسطنطین بن نیرون (نرون) بود و به همین سبب شهر مذکور را قسطنطنیه خواندند . قسطنطنین نخستین پادشاه‌بودکه‌آئین‌مسیحیت را پذیرفت ومردم مملکت خود را بدان فراخواند آنگاه قصد بنی‌اسرائیل کرد و آنان‌را ازاورشلیم (بیت‌المقدس) براند وتااین‌زمان‌دست‌یهودبدانجانرسیده‌است[1].

ابوالحسن علی‌بن‌الحسین‌المسعودی (درگذشته در۲۶۵ هجری) دردو کتاب خود «مروج‌الذهب» و «التنبیه والاشراف» بابی دربارهٔ ملوك‌الطوایف دارد ونام‌آن پادشاهان را در اولی از ابوعبیده معمربن المثنی و در دومی ازمأخذ دیگری‌بشرح زیرنقل‌کرده وماآنها را درجداول ذیل مرتب ساخته‌ایم :

۱ــ تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء ص ۲۹ــ۳۱ و ترجمهٔ آن تحت عنوان تاریخ پیامبران وشاهان بقلم‌آقای دکترجعفر شعار ص ۴۰ــ۴۲ .

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك‌بن اشك‌بن اردوان‌بن اشغان‌بن انمر	۲۰ سال
۲	سابوربن اسك	۶۰ »
۳	حودبن ابراهیم بن ادرامربن اشغان	۱۰ »
۴	نیرو بن سابوربن اسك	۲۱ »
۵	جودربن نیرو	۱۹ »
۶	هرمزبن نیرو	۲۰ »
۷	اردوان بن مردوان	۴۰ »
۸	کسری بن ایلاووس بن کسری	۲۴ »
۹	ایلاووس بن اردوان بن ایلاووس[1]	۱۳ »
		۲۲۷ سال

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك‌بن اشك‌بن اردوان‌بن اشغان‌بن اش‌بن سیاوخش	۱۰ سال
۲	سابوربن اشك	۶۰ »
۳	جوذرز بن اشك	۱۰ »
۴	بیزن بن سابور	۲۱ »
۵	جوذرزبن بیزن	۱۹ »
۶	نرسی بن بیزن	۴۰ »
۷	هرمزبن بیزن	۱۹ »
۸	اردوان الاکبر	۱۲ »
۹	خسروبن اردوان	۴۰ »
۱۰	بلاش‌بن خسرو	۲۴ »

۱ـ مروج‌الذهب طبع بغداد ص ۱۹۹ .

۲۶۸ سال

مسعودی در مروج‌الذهب غیر ازنام پادشاهان اشکانی مطلب تازه‌ای زائد برآنچه راکه دربارهٔ ایشان درکتب پیش از وی آمده ندارد . درالتنبیه والاشراف می‌نویسد :

«ملوك‌الطوایف قریب صد پادشاه از پارسیان ونبطیان وتازیان بودنـد که ازحدود آشورکه موصل باشد تا انتهای بلاد ایران حکومت می‌کردند . بزرگترین این پادشاهان اشغانیان نام داشتندکه از فرزنـدان اشغان‌بن اش‌جیاربن سیاوخش‌بن کیکاووس‌بودند. درزمستان به عراق و درتابستان به شیزاز بلاد آذربایجان می‌رفتند درآنجا آتشکدهٔ‌بزرگی داشتندکه آن‌را آذرخوش‌یعنی آتش‌پاك می‌خواندند. اشکانیان پادشاهانی داشتند که درکتابهایی‌که ازایرانیان بجاست از جهت آشفتگی اوضاع ایران درآن روزگار نامشان نمانده است . مدت پادشاهی ملوك‌الطوایف از بعد از کشته شدن داریوش‌که همان دارا پسر دارا باشد تا برخاستن اردشیرپانصد وسیزده سال بوده است»۲ .

درتاریخ‌ابن مسکویه شجرهٔ نسب پادشاهان اشکانی همان است‌که درروایت اول طبری‌آمده منتها سالهای پادشاهی ایشان ذکرنگردیده است .

چیزی‌که زائد برمطالب پیش دارد آن است که‌گوید : اهل روایت درعدد ملوك‌الطوایف‌که در اقلیم بابل تا زمان قیام اردشیر بابکان سلطنت داشتند اختلاف کرده‌اند . بعضی‌گویندکه اشك همان پسر دارای بزرگ بودکه لشکری بسیارگرد آورد وبه جنگ انطیخس (آنتیوخوس)که ازطرف رومیان‌برسواد عراق حکومت داشت حمله برد . جنگی درموصل رویداد و انطیخس‌کشته شد و اشك برکشور

۱ــ التنبیه والاشراف طبع بغداد ص ۸۲ .

۲ــ التنبیه والاشراف ص ۸۳ــ۸۴ .

سواد چیره‌گشت وشهرهای پائین موصل و ری و اصفهان بدست اوافتاد .

دیگر ملوك‌الطوایف اورا بزرگ دانسته ونام اورا برخود مقدم می‌داشتند . وعشرخراجی راکه از رعیت دریافت می‌کردند به وی هدیه می‌نمودند»[1] .

درکتاب تاریخ **مطهر بن طاهر المقدسی** نام وشجرهٔ نسب پادشاهان اشکانی با جزئی اختلافی همان روایت اول طبری است ومجموع سنین سلطنت آنان ۲۷۰ سال است ازاین قرار:

۱ـ اشك‌الاشغانی	۱۰ سال
۲ـ شاپورالاشغانی	۶۰ »
۳ـ جوذرزبن؟	۱۰ »
۴ـ بیزن	۲۱ »
۵ـ جوذر	۱۹ »
۶ـ نرسی‌الاشغانی	۴۰ »
۷ـ هرمز	۱۷ »
۸ـ اردوان	۱۲ »
۹ـ کسری‌الاشغانی	۴۴ »
۱۰ـ بلاش	۲۴ »
۱۱ـ اردوان‌الاصغر	۱۳ »
	۲۷۰ سال

ونیز می‌نویسد که دورهٔ سلطنت ملوك‌الطوایف دویست وشصت وشش سال‌وبه‌قولی چهارصد سال بود و آنان اشك‌بن دارا رابزرگ داشته اورا شاه خواندند وازموصل تاری واصفهان دردست اوبود[2] .

۱ـ تجارب‌الامم وتعاقب‌الهمم چاپ عکسی لیدن ص ۷۷ ج ۱ .

۲ـ البدء والتاریخ طبع اروپا ج ۳ ص ۱۵۵–۱۵۶ .

ابوریحان بیرونی

(درگذشته در ۴۴۰ه) می‌نویسد :

ملوك الطوایف که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خود به شاهی نشانده بود هیچ‌کدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند . اشکانیان یکی از ملوك‌الطوایف بودند و ایشان برعراق و شهرهای ماه (ماد) و جبال فرمان می راندند و آنان شایسته‌ترین ملوك‌الطوایف بودند . ازآنان دیگران اطاعت نمی‌کردند ولی‌از جهت‌آن‌که ایشان خانواده‌ای ایرانی بودند دیگران آنان را بزرگ می‌داشتند . نخستین پادشاه ایشان اشك‌بن اشکان‌بن بلاش‌بن سابوربن اشکان‌بن اس‌ایکناربن سیاوش‌بن کیکاوس بود که افقورشاه لقب داشت .

سپس ابوریحان نام پادشاهان اشکانی‌را بنابه اختلاف روایات درپنج‌جدول آورده‌که سه جدول آن را به قول خودش از کتاب حمزهٔ اصفهانی و چهارمی را ازکتاب ابوالفرج زنجانی وپنجمی‌را از شاهنامه ابومنصوربن عبدالرزاق نقل‌کرده است . ضمناً در چهار جدول اول اسکندر رومی را هم جزء پادشاهـان اشکانی شمرده است . چون نامها و سنواتی‌که ازحمزه یادکرده با نسخهٔ‌کتاب سنی‌ملوك ـ الارض و الانبیاء حمزهٔ اصفهانی‌که در دست ما است اختلاف دارد لـذا به نقل آن جداول به شرح ذیل می‌پردازیم :

ابوریحان سنین سلطنت پادشاهان اشکانی را به حروف ابجدآورده و ما در اینجا به اعداد هندسی برگردانیدیم .

جدول اول

شماره	نام پادشاهان	القاب‌ایشان	سالهای‌پادشاهی به حروف ابجد	سالهای‌پادشاهی به‌عدد
۱	اسکندر رومی		ید	۱۴
۲	اشك‌بن‌اشکان	حوسیده [۱]	یج	۱۳

۱ـ ن . ل ـ حوسده

۳	اشك‌بن اشك‌بن اشك	اشكان	كه	۲۵
۴	سابوربن اشك	زرين	ل	۳۰
۵	بهرام بن سابور	حورون[1]	كا	۲۱
۶	نرسی بن بهرام	كيسور[2]	كه	۲۵
۷	هرمزبن نرسی	سالار	م	۴۰
۸	بهرام بن هرمز	روشن	كه	۲۵
۹	فيروز بن بهرام	بلاد	يز	۱۷
۱۰	كسری‌بن‌فيروز	براده	ك	۲۰
۱۱	نرسی‌بن فيروز	شكاری	ل	۳۰
۱۲	اردوان بن نرسی	الاخير[3]	ك	۲۰

۲۸۰

جدول دوم

شماره	نام‌پادشاهان	سالهای پادشاهی به حروف ابجد	سالهای پادشاهی به عدد
۱	اسكندر رومی	يد	۱۴
۲	اشك بن بلاش‌بن اشك‌بن اش‌الجبار	نب	۵۲
۳	سابور بن اشك	كه	۲۴
۴	جوذربن ويجن‌بن سابور	ن	۵۰
۵	برادرش ويجن‌بن بلاش‌بن سابور	كا	۳۱
۶	جوذربن ويجن‌بن بلاش	يط	۱۹

۱ـ ن.ل.ـ حودون .

۲ـ ن.ل.ـ كيور .

۳ـ ن.ل.ـ الاحمر. ظاهرا همان افدم پهلوی باشدكه بمعنی‌آخرين است.

۷	نرسی‌بن ویجن	ل	۳۰
۸	عموی او هرمزان‌بن بلاش	یز	۱۷
۹	فیروزان‌بن هرمزان	یب	۱۲
۱۰	خسروبن فیروزان	م	۴۰
۱۱	بلاش بن فیروزان	کد	۲۴
۱۲	اردوان‌بن بلاش‌بن فیروزان	نه	۵۵

۳۶۸ (۱)

جدول سوم

شماره	نام پادشاهان	سالهای پادشاهی به حروف ابجد	سالهای پادشاهی به‌عدد
۱	اسکندر رومی	ید	۱۴
۲	پس از اوگروهی از رومیان پادشاهی کردند که وزیرانشان ایرانی بودند	سح	۶۸
۳	اشك‌بن دارابن دارابن دارا	ی	۱۰
۴	اشك‌بن اشکان	ك	۲۰
۵	سابوربن اشکان	س	۶۰
۶	بهرام‌بن سابور	یا	۱۱
۷	بلاش‌بن سابور	یا	۱۱
۸	هرمزبن بلاش	م	۴۰
۹	فیروزبن هرمز	یز	۱۷
۱۰	بلاش‌بن فیروز	یب	۱۲
۱۱	خسروبن ملاذان	م	۴۰
۱۲	بلاشان	کد	۲۴

۱ـ درمتن آثارالباقیه ۲۵۸ سال آمده است .

۱۳	اردوان بلاشان	یج	۱۳
۱۴	اردوان‌الکبیربن اشکانان	کج	۲۳
۱۵	خسروبن اشکانان	یه	۱۵
۱۶	بهافریدبن اشکانان	یه	۱۵
۱۷	جوذربن اشکانان	کب	۲۲
۱۸	بلاش‌بن اشکانان	ل	۳۰
۱۹	نرسی‌بن اشکانان	لك	۲۰
۲۰	اردوان الاخیر[1]	لا	۳۱
			۴۹۶

جدول چهارم

شماره	نام پادشاهان	سالهای پادشاهی به حروف ابجد	سالهای پادشاهی به عدد
۱	اسکندر رومی	ید	۱۴
۲	ملوك‌الطوایف	یو	۲۴۶
۳	افقورشاه[2]	ی	۱۰
۴	سابوربن اشکان	س	۶۰
۵	جوذرالاکبر	ی	۱۰
۶	بیزن الاشکانی	کا	۲۱
۷	جوذرالاشکانی	یط	۱۹
۸	نرسی‌الاشکانی	م	۴۰
۹	هرمز	یز	۱۷

۱ــ ابوریحان این‌جدول را ازحمزه‌که اونیز ازنسخه مؤبدگرفته روایت‌کرده‌است.

۲ــ ن.ل ــ افغفور.

۱۰	اردوان	یب	۱۲
۱۱	خسرو	م	۴۰
۱۲	بلاش	کد	۲۴
۱۳	اردوان‌الاصغر ۱	یج	۱۳
			۵۴۶

جدول پنجم

شماره	نام پادشاهان	سالهای پادشاهی به حروف ابجد	سالهای پادشاهی به‌عدد
۱	اشك‌بن داراگویند پسر آرش بود	یج	۱۳
۲	اشك‌بن اشك	که	۲۵
۳	سابوربن‌اشك	ل	۳۰
۴	بهرام‌بن سابور	نا	۵۱
۵	نرسی‌بن بهرام	که	۲۵
۶	هرمزبن‌نرسی	م	۴۰
۷	بهرام‌بن هرمز	ه	۵
۸	هرمز	ز	۷
۹	فیروزبن‌هرمز	ك	۲۰
۱۰	نرسی‌بن‌فیروز	ل	۳۰
۱۱	اردوان ۲	ك	۲۰
			۲۶۶

سپس ابوریحان می‌نویسد :

اگر این جدول ها را با هم مقایسه کنیم در می‌یابیم که با یکدیگر اختلاف

۱ــ این‌جدول را ابوریحان ازکتاب ابوالفرج زنجانی‌نقل‌کرده است .

۲ــ این‌جدول را ابوریحان ازشاهنامه ابومنصوربن عبدالرزاق نقل‌کرده است .

دارند . دراین جداول یك طرف غلبه اسکندر برایران و طرف دیگر قیام اردشیر بابکان بر آخرین اردوان اشکانی‌است . تاریخ مبداء ومنتهای این دوره بر ما معلوم است ولی‌نام و سنین سلطنت پادشاهانی‌که در این‌میان بوده‌اند برما مجهول‌است .

ابوریحان پس از امتحان حاصل جمع هایی که از مجموع سنین پادشاهان اشکانی از جداول پنجگانه به دست می آید اقوال مختلفی راکه در آن باره آمده ترك‌کرده و در استخراج مدت واقعی سلطنت اشکانیان متوسل به کتاب شاپورگان مانی می‌گردد و می‌نویسد :

«ما همهٔ این روایات را ترك کرده و آنها را از روی کتاب شاپورگان مانی تصحیح می‌کنیم . زیرا این‌کتاب پس از قیام اردشیر نوشته شده و مانی از کسانی است‌که دروغ گفتن را حرام می‌داند و نیازی هم به تاریخ سازی نداشته است » .

مانی می‌نویسد : «وی در سال ۵۲۷ از تاریخ اسکندری در شهربابل‌زائیده شده و در آن هنگام چهارسال از پادشاهی شاه آذربان‌که‌گمان می‌کنم‌همان‌آخرین اردوان باشدگذشته بود . درسیزده سالگی‌که مصادف با۵۳۹ اسکندری‌بود ودومین سال سلطنت اردشیربابکان بود توسط فرشته‌ای براو وحی‌نازل شد».

سپس مانی درکتاب خودبنص‌صریح تعیین‌کرده‌که مدت فاصله میان‌اسکندر و اردشیر ۵۳۷ سال بوده است .

بنابراین ابوریحان این عدد را پذیرفته ومدت سلطنت ملوك‌الطوایف رابنابه کتاب شاپورگان مانی۵۳۷ سال دانسته‌است [۱] .

ثعالبی

درکتاب غرر اخبار ملوك‌الفرس و سیرهم ـ شرح حال پادشاهان اشکانی را از دیگر مورخان پیش ازخود مفصل‌تر نوشته وبنابه جدول ذیل نام ده شاه ازآنان را ذکر کرده است .

۱ـ ابوریحان آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه طبع اروپا ص۱۱۳ـ۱۲۰

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اقفور شاه‌الاشکانی	۶۲ سال
۲	ملك سابوربن اقفورشاه	۵۳ »
۳	ملك جوذرز بن سابور	۵۷ »
۴	ملك ایرانشهر بلاش‌بن سابورالاشکانی	۴۷ »
۵	ملك جوذرزبن ایرانشهر شاه‌الاصغر	۳۱ »
۶	ملك نرسی‌بن ایرانشهر	۳۴ »
۷	ملك هرمزان‌بن بلاش	۴۷ »
۸	ملك فیروزبن هرمزان	۳۹ »
۹	ملك خسرة‌بن فیروز	۴۷ »
۱۰	ملك اردوان بن بهرام بن بلاش	— »

ثعالبی‌گوید : پس از سپری شدن روزگار اسکندر درایرانشهر بین شهرهای ترك تا یمن و مصر و شام بیش از هفتاد شاه حکومت می کردند . اشکانیان عراق و پیرامون پارس و ایالت جبال ودر میان موصل و سواد و هیاطله بلخ وطخیرستان (طخارستان) و طراخنه (طرخانان) که از ترکان هستند خراسان را در دست‌داشتند. دیگران هم دیگر بلاد را در میان خود تقسیم کرده بودند ولی همهٔ ایشان اشکانیان را بزرگ می‌داشتند و در نامه‌ها ومکاتبات نام ایشان را برخود مقدم می‌نوشتند .

گویند اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود بعضی دیگر گفته‌اند اشکانیان از پشت اشکابن کی ارش‌بن کیقباد بودند .

افقورشاه در مدائن و بیشتر عراق و پارس پادشاهی می کرد و پادشاهان او را شاه (شاهنشاه) می‌خواندند و هدایایی نه ازبابت باج بلکه از لحاظ احترام به وی تقدیم می‌داشتند وی درفش‌کاویان را از جائی که پنهان‌کرده بودند بـه دست آورد وپادشاه روم راکه از روزگار اسکندر بر ایالت سودا فرمان می‌راند شکست

داد و به روم لشکر کشید و خون دارا را بجست و بسیاری از کشتی‌های آنان را با سرنشینان آنها غرق کرد و آنچه را اسکندر از کتابهای پزشکی و نجوم و فلسفه (از اوستا) به یونانی نقل کرده بود دیگر باره به پارسی برگردانید .

پس از او سابوربن اقفورشاه به پادشاهی نشست و او بیشتر به شکار و لهو و لعب می‌گذرانید .

پس از او جوذرزبن سابور به تخت نشست و با بنی‌اسرائیل جنگ کرد و خون یحیی‌بن زکریا بجست و هفتاد هزار کس از یهود بکشت و بیت‌المقدس را ویران ساخت .

در نخجیرگاه با چهارصد یوزپلنگ که هریك قلاده‌ای زرین برگردن‌داشتند و پانصد باز خاکستری به شکار می‌رفت . سرانجام در شکارگاه گرازی به اسب او حمله کرده او را بیفکند و گردن وی بشکست و از این رنج بمرد.

پس از وی ایرانشاه بلاش بعد از عمویش شاه‌گشت و به گنجهای اسکندر در عراق دست یافت .

پس از او جودرز (گودرز) بن ایرانشهر به پادشاهی نشست و او خداوند عراق و فارس بود . پس از او نرسی‌بن ایرانشهر شاه شد .

آورده‌اند که او چهار زن داشت که هریك دخت یکی از پادشاهان بودند . سرانجام یکی از ایشان از روی حسد وی را زهرداده بکشت .

پس از او هرمزان بن بلاش‌شاه شد او نیز روزگار خود را بیشتر به‌شکار می‌گذرانید .

پس از وی فیروزان بن هرمزان بـه شاهی رسید . وی غلامان زیبا روی رومی و ترك را به‌خدمت خود گماشته بود . مردم از این‌که اودشمنان را برکشیده کار وی را زشت داشتند و نسبت‌های بدی به او می‌دادند . وی چون نظر رعیت‌را در بارهٔ خود بدانست آنان را از دربار خود بیرون کرد و بجای ایشان زنـان را به خدمت‌گماشت . پسرش خسرة در روزگار پدر دعوی شاهـی داشت پدر او را

بگرفت و دربندکرد و پس ازچندی آزاد ساخته او را پند داد و گفت تا روزگار پدران به سر نیامده پسران حق پادشاهی ندارند . پس از وی خسرةبن فیروز به شاهی نشست و بعد از وی اردوان‌بن بهرام‌بن بلاش که‌آخرین پادشاه اشکانی است شاه شد . عرب وی را برای تمیز از اردوان پیشین اردوان اصغر نام نهاده است . ایرانیان او را اردوان اکبر گویند و او بزرگترین پادشاهـان اشکانی بود . عراق و فارس وجبال و ری را دردست داشت . و ملوك‌الطوایف را به زیر فرمان خود درآورد و سرانجام اردشیر بابکان مرزبان‌زادهٔ فارسی وی را از پای درآورد . و دودمان اشکانی برافتاد[1] .

ابوعبدالله محمدبن احمد بن یـوسف‌الخوارزمی (درگذشته در ۳۸۷ ه) نام اشکانیان یا طبقهٔ سوم پادشاهان ایران را با القاب ایشان در مفاتیح‌العلوم چنین آورده است[2] :

شماره	نام پادشاهان	القاب
۱	اشك بن دارا	جوشیده[3]
۲	اشك‌بن اشك	اشکان
۳	سابوربن اشك	زرین[4] ای‌الذهبی
۴	بهرام	جوذرز[5]

۱ـ تاریخ غررالسیر معروف به غرر اخبار ملوك‌الفرس و سیرهم تالیف حسین‌بن محمدالمرغنی و منسوب به ابومنصورالثعالبی طبع اروپا ـ به اهتمام زتنبرگ ص ۴۵۸ـ ۴۷۳ و ۴۷۹ .

۲ ـ مفاتیح‌العلوم طبع اروپا ص ۱۰۱ و ۱۰۲ .

۳ ـ ن . ل ـ خوشنده . خوشده . خونیده . حوسده .

۴ ـ برزین (زینةالمجالس ص ۴۱).

۵ ـ ن . ل ـ جوداربار . جولاریاد . گودرز. حورون. حوردون .

۵	نرسی	نیو[۱]
۶	هرمز	سالار[۲]
۷	بهرام بن هرمز	روشن ای‌المضئی
۸	بهرام بن بهرام[۳]	نزاده[۴] ای‌النجیب
۹	نرسی	شکاری یعنی‌الصیدی
۱۰	اردوان[۵]	احمر[۶]

عزالدین ابوالحسن شیبانی معروف به **ابن‌اثیر** در کتاب معروف خود الکامل فی‌التاریخ می‌نویسد که :

دورهٔ پادشاهی اشکانیان دویست سال بـود و بعضی دورهٔ پادشاهی ایشان را ۳۴۰ سال دانسته‌اند و ایران تا ۵۴ سال پس از مرك اسکندر در دست رومیان بود . مدت سلطنت ملوك‌الطوایف ۲۶۰ سال است وبه قول بعضی ۳۴۴ و به قول برخی دیگر ۵۲۳ سال است[۷] .

و نیز در ضمن شرح اخبار اردشیر بابکان می‌نویسد که به قول نصاری واهل کتاب از پادشاهی اسکندر تا ظهور اردشیر۵۲۳ سال بگذشت ولی به‌گفتهٔ مجوس فقط ۲۶۶ سال گذشته[۸] . ابن‌اثیر نام پادشاهان اشکانی را به دو روایت آورده که در جدول ذیل ذکرگردیده است .

---

۱ ــ ن . ل ــ کنوز . کیسور . کیور.

۲ ــ ن . ل ــ بهدام .

۳ ــ ن . ل ــ خسرو .

۴ ــ ن . ل ــ نژاده. نجاده . نزاد،

۵ ــ ن . ل ــ ازدوان . اردوان .

۶ ــ ن . ل ــ افدم بمعنی آخرین .

۷ ــ الکامل فی‌التاریخ طبع بیروت ج ۱ ص ۲۹۳ ــ ۲۹۷ .

۸ ــ ایضاً ج۱ ص ۳۸ .

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك بن اشكان	۱۰ سال
۲	سابور بن اشك	۶۰ »
۳	جودرزبن اشغانان‌الاكبر	۱۰ »
۴	بیزن الاشغانی	۲۱ »
۵	جودرز الاشغانی	۸۹ »
۶	نرسی‌الاشغانی	۴۰ »
۷	هرمزالاشغانی	۱۷ »
۸	اردوان الاشغانی	۲۲ »
۹	كسری‌الاشغانی	۴۰ »
۱۰	بلاش‌الاشغانی	۲۴ »
۱۱	اردوان الاصغر	۱۳ »

۲۴۶ سال

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی
۱	اشك بن اشكان‌الكبیر	۲۰ سال
۲	اشك بن اشك	۲۱ »
۳	سابوربن اشك	۳۰ »
۴	جودرز بن‌شابور	۱۰ »
۵	بیزن بن جودرز	۲۱ »
۶	جودز الاصغر بن بیزن	۱۹ »
۷	نرسی‌بن جودرز	۴۰ »
۸	هرمزبن بلاش‌بن اشكان	۱۷ »
۹	اردوان الاكبربن‌اشكان	۱۲ »
۱۰	كسری‌بن اشكان	۴۰ »

۲۴۳ سال

الملك‌المؤید عمادالدین **ابوالفداء** (درگذشته در ۷۳۲) در تاریخ خود می‌نویسد که اسکندر بیست‌کس از بزرگان ایران را پادشاهی داد و آنان به ملوك‌الطوایف خوانده شدند و تا ظهور اردشیر بابکان ۵۱۲ سال سلطنت کردند. ملوك‌الطوایف افزون بر نود پادشاه‌اند . ایشان پادشاهان کوچکی بودند که بعد از اسکندر در نواحی مختلف حکومت می‌کردند . در میان آنان اشغانیان (اشکانیان) از همه نام بردارتر بودند . مؤسس آنان اشك‌بن اشکان بود و در ۲۴۶ سال پس‌از غلبهٔ اسکندر به شاهی نشست . سپس نام هریك از آنان و مدت پادشاهیشان را در طبقهٔ سوم از ملوك فرس می‌آورد[2] :

شماره	نام پادشاهان	مدت پادشاهی	تاریخ وفات به سال اسکندری
۱	اشغان ابن اشغان که او را اشك‌بن اشکان نیز گفته‌اند	۱۰ سال	۲۵۶
۲	سابوربن اشغان	۶۰ «	۳۱۶
۳	جوربن اشغان و به قولی جوذرزین اشغان	۱۰ «	۳۲۶
۴	بیزن‌الاشغانی	۲۱ «	۳۴۷
۵	جوذرز الاشغانی	۱۹ «	۳۶۶
۶	نرسی‌الاشغانی	۴۰ «	۴۰۶
۷	هرمزالاشغانی	۱۹ «	۴۲۵
۸	اردوان الاشغانی	۱۲ «	۴۳۷
۹	خسروالاشغانی	۴۰ «	۴۷۷

۱ـ ایضاً ج ۱ ص ۲۹۶ ـ ۱۹۷ .

۲ـ ابوالفداء. المختصر فی‌اخبارالبشر ج ۱ ص ۴۸ . ۴۹ .

۱۰	بلاش‌الاشغانی	« ۲۴	۵۰۱
۱۱	اردوان‌الاصغر	« ۱۱	۵۱۲
		۲۶۶ سال	

جدول مقایسهٔ سنین‌سلطنت پادشاهان اشکانی بنا به‌اقوال مورخان اسلامی

فردوسی	۲۰۰ سال
روایت اول و دوم طبری	« ۲۶۶
روایت سوم طبری	« ۴۷۵
روایت اول حمزهٔ اصفهانی	« ۳۴۴
روایت دوم حمزهٔ اصفهانی	« ۴۲۳
روایت اول مسعودی در مروج‌الذهب	« ۲۲۷
روایت‌دوم‌مسعودی درالتنبیه‌والاشراف	« ۲۶۸
روایت مطهربن طاهر مقدسی	« ۲۷۰
روایت اول ابوریحان بیرونی	« ۲۸۰
روایت دوم ابوریحان بیرونی	« ۳۶۸
روایت سوم ابوریحان بیرونی	« ۴۹۶
روایت‌چهارم بیرونی	« ۵۲۶
روایت پنجم بیرونی که همان روایت اول و دوم طبری است	« ۳۶۶
روایت اول ابن‌الاثیر	« ۳۴۶
روایت دوم ابن‌الاثیر	« ۲۴۳
روایت ابوالفداء	۲۶۶ سال که همان روایت اول و دوم طبری است .

علت کوتاه شمردن دوره اشکانی

مدت حقیقی دولت اشکانی از ۲۵۶ (ق . م) تأسیس آن سلسله توسط اشك

اول‌تا ۲۵۵ میلادی سال کشته شدن اردوان پنجم وانتقال حکومت از آنان به اردشیر ساسانی قریب ۴۸۱ سال است . اگر دورهٔ ۴۴ ساله حکومت آن عده ازجانشینان اسکندررا که پیش‌از اشك اول برایران سلطنت کردند باین عـدد بیفزاییم مجموع فرمانروایی ایشان ۵۲۵ سال می‌شود .

متأسفانه این دورهٔ نسبتاً طولانی بنابه روایت سنتی زردشتی بهٔ دویست سال تقلیل یافته است .

اگر کتب مورخان یونانی و رومی که با دقت خاصی‌تاریخ دولتهای سلوکی و روم را نوشته‌اند موجود نبود وبهٔ مناسبت رقابتهای سیاسی که بین‌آن دو دولت واشکانیان وجود داشت ضمناً از پادشاهان پارت ودستگاه حکومـت ایشان یادی نمی‌کردند هرگز ما امروز تاریخ مدون و درستی از اشکانیان در دست نداشتیـم وناچار بودیم همان روایت کوتاه شاهنامه واخبار افسانه‌آمیز مورخان اسلامی را دربارهٔ ایشان بپذیریم .

چنان‌که ازنوشته‌های مورخان کلاسیك قدیم یونان و روم برمی‌آید به سبب نفوذ فرهنگ و ادب یونانی درایران وپیدایش عصری بـه نام هلنیسم دانشمندان ودرس‌خوانده‌ای‌ایرانی تا اوایل دوره ساسانی که بـه دلیل‌وجود کتیبه‌هائی به خط وزبان یونانی ، در آن زمان هنوزخواندن‌کتب یونانی درایران معمول‌بود ، ایرانیان ازدو دورهٔ درخشان وپرافتخار تاریخ خودکه روزگار هخامنشی و اشکانـی باشد از طریق کتابهای مورخانی مانند هردوت و آریان و استرابن و پلوتارك اطلاع وافی داشتند .

پادشاهان اشکانی به جهت آن که هنوز شهرهای یونـانی بسیاری از زمان اسکندروسلوکی‌ها درایران وجود داشت ومردم‌آن مدن ازجهت‌تمدن فراترازدیگر شهرها بودند، برای جلب قلوب کلنی‌های یونانی ، خود را فیلوهلن یا محب‌یونانی می‌خواندند وآنان را در رواج نوع حکومت وزبان وآداب ومـذهب خود آزاد می‌گذاردند وحتی به ادیان دیگر نیز به چشم اغماض می‌نگـریستند ، البته وضع حکومت ملوك‌الطوایفی ایشان اقتضای چنان مسامحه‌ای را هم می‌کرد . اما ازآن

روزی که دولت اشکانی منقرض شد وحکومت به دست خانوادهٔ روحانی وزردشتی ساسانی افتاد اوضاع بکلی تغییر کرد و دین و دولت با یکدیگر یارگشتند .

به قول فردوسی درداستان اردشیر :

چوبر دین کند شهریار آفرین	برادر شود شهریاری و دین
نه بی‌تخت شاهیست دنیا به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به جای
چنان دین و دولت به یکدیگرند	توگوئی که ازبن ز یك مادرند
چو دین را بود پادشه پاسبان	تو این هردو را جزبرادر مخوان

کیش زردشتی دین رسمی سراسر ایران زمین گشت و ادارهٔ امور به دست مغان یا ملایان زردشتی افتاد .

سیاست مسامحه‌کارانه اشکانیان نسبت به ادیان مخالف محکوم شد و خود آنان‌نیز ازیاری کنندگان اهریمن به شمار رفتند . در اواخر کم کم نام و رسم آنان ازمیان رفت وتاریخ درخشان‌شان هم به طاق نسیان سپرده شد .

در اواخر دورهٔ ساسانیان دولت ایران تصمیم گرفت که به دست موبدان براساس سنتهای زردشتی یك تاریخ ملی بنویسد . آنان دورهٔ این‌تاریخ رابه چهار طبقه از سلاطین ایران : پیشدادی ، کیانی ، اشکانی وساسانی بدون آن که بدانند کدام یك اساطیری وکدام تاریخی و واقعی است تقسیم کرده درکتابی ازآغاز آفرینش تا اواخر ساسانی به نام خودای نامك (خوتای نامك) (خداینامه ـ یعنی شاهنامه) پرداختند .

دورهٔ طولانی حکومت سلوکی واشکانی را به‌گناه آن که شاهان ایشان به دین زردشت ارادتی نداشتند مورد توجه قرارنگرفت وجزچند تای‌نام مخدوش ازآنان به میان نیاوردند . ولی بعضی ازقهرمانیهای مردمان ایشان را که در افواه عوام شاخ وبرگهای افسانه‌ای پیداکرده بود مانند داستانهای گیو وگودرز و فرود و میلاد و زنگهٔ شاوران وحتی رستم دستان بدون هیچ دقتی در اصل و منشاء آنها اززبان داستان سرایان کوچه وبازارگرفته درکتاب خداینامه داخل کردند و زمان

آنها را قرنها عقب برده به روزگار کیانیان نسبت دادند .

درزمان تسلط عرب مهم‌ترین مدرك مورخان اسلامی دربارهٔ ایـران پیش ازاسلام همین کتاب خدای‌نامك (خدای‌نامه) بود لذا به ترجمهٔ آن ازپهلوی‌به‌عربی پرداختند .

ظاهراً این کتاب را پیش از همه ابن‌مقفع در نیمهٔ اول قـرن دوم هجری به عربی نقل کرده نام آن را «سیرملوك‌الفرس» نهاده باشد .

چون طبع آدمی به شنیدن قصص وحکایات پهلوانـی بیش از مطالب دیگر راغب است بعد ازترجمهٔ آن به عربی دراندك مدتـی آن کتاب در میان مسلمانان متداول شد وداستانهای آن در ادبیات واشعار عـرب راه یافت . سپس تهذیب‌ها واصلاحاتی در آن به عمل آمد وبه صورت‌های مختلفی مورد روایت قرارگرفت .

بدبختانه همهٔ آن نسخ ازبین‌رفته ولی آن داستانها مأخذ شاهنامـه‌های ادوار بعد قرارگرفته است .

ترجمه‌های خداینامه اختلافات فاحشی با هم داشته است . نولدکه گوید : ابن‌قتیبه دینوری درکتاب خود ازترجمهٔ اصلی خدای‌نامه‌که همان ترجمهٔ ابن‌مقفع باشد نقل کرده است ولی دیگرمورخان نسخه‌ها وترجمه‌های جدیدتری را مـورد استفاده قرارداده‌اند . ازاین جهت درمیان روایات ایشان اختلاف‌پیدا شده است .

هیچ‌کدام ازمورخان اسلامی سالی راکه درآن ابن‌المقفع اقدام بـه ترجمهٔ خداینامه‌کرده است ذکرننموده‌اند . ازاین‌رو نمی‌دانیم که‌آن‌کتاب دراواخراموی به عربی ترجمه شده یا دراوایل عصرعباسی[1] ؟ .

ساسانیان درضمن‌کوششی‌که برای برانداختن اشکانیان و از بین‌بـردن آثار عهد پارتی می‌کردند سعی داشتندکه دورهٔ پرعظمت وطولانی تاریخ ایران را در

۱ ـ دکتر مشکور ـ مقدمه بر تاریخ طبری ـ تهران ۱۳۲۷ کتابفروشی خیام ص ۳۱ و ۴۴ .

زمان اشکانیان که قریب پانصد سال دوام داشته است در تاریکی و ابهام قرار دهند و به‌دست فراموشی بسپارند . تاریخ‌نگاران رسمی دورهٔ ساسانی یا خدای‌نامه‌نویسان برای بی‌اهمیت جلوه‌دادن خاندان برافتادهٔ اشکانی ناچار شدند که عهد حکومت آنان را دورهٔ هرج ومرج ثبت کرده وچنین وانمود کنند که در آن زمان کدخدایان وامیران کوچکی درنواحی مختلف ایرانی فرمانروایی داشته‌اند ومردمان شاخص وقابل ذکری نبوده‌اند .

مسعودی وابوریحان بیرونی دومورخ منحصری هستند که به این تاریخ ـ سازی موبدان ومخدوش‌بودن کتاب خداینامه پی‌برده وسبب آن را درکتابهای خود ذکر کرده‌اند .

ابوالحسن علی‌بن‌الحسین مسعودی (درگذشته در ۳۴۵ ه) در کتاب التنبیه والاشراف می‌نویسد :

«درمیان پارسیان ودیگر امم در تاریخ اسکندر اختلاف است . و دراین نکته بسیاری از مردم غافل مانده‌اند . وآن رازی دینی و سلطنتی و از رازهای پارسیان است که جزموبدان وهیربدان ودانشمندان ایشان بر آن آگاهی ندارند . من درپارس وکرمان ودیگر شهرهای ایران به مطلبی برخوردم که در هیچ یك ازکتابهای پارسیان وکارنامه‌ها وتاریخهای ایرانیان موجود نیست .

آن نکته این است که زرادشت پسر پورشسپ پسر اسپیتمان در اوستا آورده است که احوال دولت پارسیان سیصد سال پس ازاو آشفته شود وچون هزار سال ازعهد او بگذرد دین و دولت ایرانیان برافتد .

باید دانست که فاصلهٔ بین زرادشت و اسکندر قریب سیصد سال است . چه زرادشت درپادشاهی کی‌گشتاسب پدید آمد و اردشیر بابکان درپانصد واندی سال بعد ازاسکندر به شاهی نشست .

اردشیر چون شاه شد دید ازمدت هزار سال که زرادشت برای عمر سلطنت ایران‌پیش‌بینی کرده‌بیش‌ازدویست سال نمانده‌است ازبیم آن که پیشگوئی‌او درزوال

دولت مردم را ناامید نسازد و آنان را ازیاری به سلطنت وی بازندارد بر آن شد که ازپانصد و اندی سال بین خود و اسکندر نیمی بکاهد و (بردولت ساسانی دویست سال بیفزاید) سپس به تاریخ‌سازی پرداخته در میان مردم انتشار داد کـه ظهور وی و کشتن اردوان دویست وشصت سال‌بعد ازاسکندرواقع شده ومدت سلطنت ملوك ـ الطوایف بیش‌ازاین مقدار نبوده است واین سبب اختلاف بین‌ایرانیان ودیگر ملل درتاریخ سالهای ملوك‌الطوایف است»[1] .

چنان‌که درپیش درذیل جداول ابوریحان بیرونی بیان‌کردیم این دانشمنـد ومنجم ایرانی نیزمعتقد است‌که درعهد ساسانی برای تاریخ‌سازی عمداً دورهٔپانصد وسی وهفت سالهٔ حکومت ملوك‌الطوایف یعنی فاصلهٔ بین اسکندر واردشیر بابکان راکوتاه‌کرده وبه ۲۶۰سال رسانیده‌اند. سپس‌می‌گوید وی ازروی‌کتاب شاپورگان مانی‌که مأخذی مورداعتماد است ودرآن‌تصریح شده‌که مانی‌درسال۵۲۷ اسکندری ودوسال بعد ازبه تخت نشستن اردشیر ساسانی به پیغمبری مبعوث شد این تاریخ را تصحیح‌کرده است[2] .

تاریخ سنتی زردشتی

بنابه کتاب بند هش ازکتب پهلـوی ظهور زردشت در سال سی‌ام سلطنت گشتاسب بوده است‌که مقارن با ۲۵۸ سال پیش از حملهٔ اسکندر رومی بـه ایران می‌باشد . بقیهٔ روزگار پادشاهی‌گشتاسب را بعد از بعثت زردشت ۹۰ سال و مدت سلطنت نوادهٔ او بهمن پسر اسفندیار را ۱۱۲ سال و جانشین وی همای‌را ۳۰ سال وبعد ازاودارای چهرزاد را ۱۲ سال وپس‌ازاو دارای داراریان را ۱۴سال‌شمرده‌اند که مجموع این سنوات ازسال سی‌ام سلطنت‌گشتاسب یا ظهور زردشت تـا حملهٔ اسکندر وانقراض دولت‌کیانی به دست او ۲۵۸ سال می‌شود[3] .

۱ـ التنبیه والاشراف مسعودی طبع بغداد ص ۸۵ـ۸۶ .

۲ـ الاثار الباقیه ص ۱۱۸ .

۳ـ بیست مقاله تقی‌زاده ص ۴۵۶ .

بنابراین تاریخ سنتی ظهور زردشت ۲۵۸ سال پیش ازاسکندر بوده است وچون حملهٔ اسکندر به ایران درسال ۳۳۰ پیش از میلاد روی داده بنابراین ظهور زردشت مطابق با ۵۸۸ قبل ازمیلاد می‌گردد .

ونیز طبق این سنت فاصله بین اسکندر و اردشیر بابکان ۲۶۰ سال بوده است واگر عدد ۲۵۸ سال فاصلهٔ بین زردشت و اسکندر را به آن بیفزاییم ۵۱۸ سال می‌شود یعنی درزمان جلوس‌اردشیر ۵۱۸سال ازظهورزردشت می‌گذشته است.

این روایت سنتی بود، اما چنان‌که درجداول پیش‌دیدیم طبری (در روایت اولش) وابوریحان بیرونی وابوالفداء دورهٔ ملوك‌الطوایف یعنی فاصلهٔ بین‌اسکندر واردشیر بابکان را ۲۶۶ سال ذکر کرده‌اند . ظاهراً این عدد را تاریخ‌نگاران دورهٔ ساسانی ازمبداء سال ۵۳۸ اسکندری که آرامیان بابل برای تاریخ جلوس اردشیر بابکان برتخت سلطنت درتیسفون به‌کار می‌بردند بیرون‌آورده‌اند . به این‌معنی که آن عدد را به دوقسمت تقسیم کرده قسمت اول‌آن راکه ۲۷۲ سال یعنی ۲۵۸ سال به علاوه ۱۴ سال دورهٔ سلطنت اسکندر است جزء سنین شاهان پیش از اسکندر تا ۹۰ سال از پادشاهی گشتاسب محسوب داشته و قسمت دوم را که ۲۶۶ سال‌باشد به ملوك‌الطوایف یعنی پادشاهان بعد از اسکندر تا ظهور اردشیر بابکان اختصاص داده‌اند .

حال می‌خواهیم بدانیم که منشاء دوعدد ۲۷۲ و ۲۶۶ چه بوده و آن اعداد ازکجا پیدا شده‌اند .

چنین می‌توان استنباط کرد که وقایع‌نگاران دورهٔ ساسانی که غالباً به روایات شفاهی اعتماد می‌کردند ، فکر مبهمی ازشماره وتاریخ وسنین پادشاهی سلاطین پیشین داشته‌اند . چون مبدائی تاریخی برای تشکیل‌حوادث نداشتند ودر نتیجهٔ نهضت ملی افراطی که توأم با تعصبات دینی زردشتی‌بود رابطهٔ خودراباعلوم و آداب یونانی وسالنامه‌های رومی بریده وبنابر سنن زردشتی تاریخ جدیدی را برای خود ایجادکرده بودند . آنچه درحافظه داشتند و در روایات شفاهی‌به ایشان

می‌رسید عبارت بود ازاین‌که : بنیادگذار دینی ملی ایشان زردشت بوده و وی در ۲۵۸ سال پیش از الکساندری‌گجستگ (اسکندر ملعون) می‌زیسته واین‌که اسکندر مزبور چهارده سال در ایران پادشاهی کرده است و این که پس از او پادشاهـان پراکنده‌ای به نام ملوك‌الطوایف در ایـران سلطنت کردنـد وآخرین ایشان اردوان افدم بودکه اردشیر بابکان اورا بکشت . چون از روی اشتباه تاریخ ظهور زردشت وآغاز هزارهٔ اورا منطبق با مبداء تاریخ سلوکی ویا اسکندری منجمان بابلی‌کرده بودند ، بالطبع آغاز سلطنت اسکندر درایران درسال ۲۵۸ بعد از زردشت ومرگ اورا در ۲۷۲ سال پس‌ازآن پیغمبرقرارمی‌دادند .

باین ترتیب ۲۶۶ سال تفاوت عدد ۲۷۲ و ۵۳۸ که بـه قول منجمان بابـل سال جلوس اردشیر بابکان برتخت بود پیدا شد . لذا عدد ۲۶۶ چیزی جز نتیجهٔ تفریق عدد روایتی ۲۷۲ ازعدد تاریخی ۵۳۸ که بنابه تقویم سلوکی تاریخ جلوس اردشیربابکان برتخت پادشاهی باشد نیست[1] .

مقایسه نامهای داستانی اشکانی با نامهای تاریخی

از نه پادشاه اشکانی‌که فردوسی درشاهنامهٔ خود یادکرده تنها می‌توان پنج تن آنها راکه : اشك وگودرز وآرش (ارشك) و دو اردوان باشند با تاریخ واقعی اشکانی مطابقت داد . دیگر ایشان یا مانند بیژن پادشاه نبوده‌اند ویا ماننـد شاپور وهرمز ونرسی ازدورهٔ ساسانی باین دوره انتقال داده شده‌اند .

همین حکم برنامهائی که دیگر مورخان اسلامی از اشکانیان آورده‌انـد جاری است .

خسرو نیزکه دربعضی ازتواریخ اسلامی درشمار سلاطین اشکانی‌آمـده نیز تاریخی است .

طبری دریکی ازروایات خود ازشاهی بنام «سبان‌بن ارتشاخ هرمزبن ساهـم

۱ـ بیست مقاله تقی‌زاده (مبداء تاریخ زردشت) ص ۳۱۵ـ۳۸۹ .

بن رزان» یادکرده که شاید مصحف کلمات « دشتبان ارتخشیر هرمزبن شاه رگان » یعنی شاری یکی ازملوك طوایف باشد، ونیزافقورشاد طبری مصحف پاکورس‌پسر ارد باشد که در تاریخ واقعی بیت‌المقدس را گرفته و تغییراتی درحکومت آنجا داده است[1] .

روایات طبری با وجود آن که مشوش است باز به تاریخ اشکانیان بالنسبه نزدیك‌تر ازروایات مسعودی است زیرا طبری مانند مسعودی اشکانیان را از انباط (نبطی‌ها) ندانسته و اسم‌های غریبی مانند ایلاووس و اغرالجبار بن ساوس در آن وجود ندارد .

اغلب وقایعی راکه نویسندگان اسلامی از قبیل ویران کردن بیت‌المقدس وبنای قسطنطنیه به اشکانیان نسبت داده‌اند با تاریخ واقعی تطبیق نمی‌کند و بیشتر صورت قصه وافسانه دارد .

مارکوارت و نولدکه ثابت کرده‌اندکه بعضی از قهرمانان داستانهای ملی ایران ازاعلام تاریخی عهد اشکانیانند .

برخی ازنکات سرگذشت کیخسرو وجنگ او با تورانیان ، داستانهائی از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی ونبردهای اورا با سکاها به خاطرمی‌آورد .

میلاد و فرهاد شاهنامه دارای همان نامهای پادشاهان اشکانی یعنی «میترادات» و «فرهاد» هستند وگودرز پدرگیو همان‌گودرز اشکانی‌است .

ظهور پادشاهان اشکانی در روایاتی‌که به خدای‌نامه منتهی می‌شود و ذکر آنان درشمارسرداران وپهلوانان‌وپادشاهان دورهٔ کیانی‌ثابت می‌کندکه‌نفوذ اشکانیان درتاریخ دورهٔ افسانه‌ای کیانیان بعدازدورهٔ سلسله ساسانی صورت پذیرفته است[2] .

پادشاهان واقعی اشکانی را می‌توان ازمیان چند دسته از پهلوانان شاهنامه پیداکرد قرینهٔ دانشمندان درجستجوی این پادشاهان شباهت لفظی است که با نام

۱ـ ایران‌باستان ج ۳ ص ۲۵۴۹ .

۲ـ کریستنسن ـ کیانیان ص ۱۸۵ .

بعضی ازپهلوانان شاهنامه دارند .

دسته‌ای ازاین پهلوانان از خاندان گودرزند که دانشمند پارسی گویاجی دربارهٔ ایشان وتطبیق شخصیت‌های داستانهای مربوط به آنان با پادشاهان پارتی مقالهٔ ممتعی دردورهٔ جدید مجله انجمن‌آسیائی بنگال نوشته است .

خاندان گودرز

گودرز پسر گشواد که در عربی جودرز آمده از پهلوانان معروف شاهنامه ومعاصران رستم است . گودرز هفتاد پسر داشت که ازمیان ایشان نام گیو و بهرام و رهام و هجیر درشاهنامه یاد شده است .

گیوکه پس ازرستم همانند نداشت بانو گشسب سوار دختر رستم رابه زنی گرفت وازاین ازدواج بیژن بوجودآمد .

اگر به فهرست پادشاهان اشکانی نظر افکنیم نام گودرز و گیو و بیژن را درمیان ایشان می‌بینیم .

ایشان ازپادشاهان وبزرگان پارتی بودند که بعدها در خداینامه و روایات ملی‌راه‌یافته‌اند نام‌گودرز وپسرش‌گیو درکتب مورخان رومی‌گوترزس Gotarzes وگئو Geo آمده منتها درمأخذ رومی نام این پدر و پسر به عکس ذکر شده و به صورت‌گوترزس گئو پاتروس Gotarzes Geo Pathros یعنی‌گودرز پسرگیو یاد گردیده است .

گودرز پیش ازآن‌که به پادشاهی برسد درایالت‌گرگان امارت داشت و از اردوان سوم اشك هیجدهم وپسرش بردان (ورتان) اشك نوزدهم فرمانبرداری می‌کرد . وی پس‌ازکشته شدن ورتان درسال ۴۶ م . به تخت نشست .

سنگنبشته‌ای ازاو به خط وزبان یونانی درکوه بیستون به جای مانده که خویشتن را به‌یونانی‌گئوپاتروس Geopathros یعنی‌پسرگیوو«ساتراپ ساتراپ‌ها» می‌خواند عنوان او برروی سکه‌هایش چنین است .

«گوترزس شاهنشاه آریان‌ها فرزندگئوکالومنوس ارتابانوس» .

نام آریان‌ها در آن زمان منحصراً به ایران شرقی اطلاق می‌شده و کالومنوس دریونانی به معنی انباز وشریك است وچون وی مدتی عملاً با برادرش اردوان در ادارهٔ شهرنشین‌های شمالی شرکت داشت ازاین جهت نام اورا درسکه‌های‌خود برده است . بعضی وی را شریك سلطنت اردوان سوم دانسته‌اند .

ظاهراً گودرز ازخانواده شاهی اشکانی نبوده و در اصل و تبار از مردم هیرکانیا «گرگان» وپسر سرداری به نام‌گیو بوده است وسپس براثر لیاقت خود را به پادشاهی رسانیده است[1] .

مورخ‌معروف‌رومی‌تاسی‌توس پوبلیوس‌کورنلیوس ـ Tacitus Publius Cornelius (۵۵ ـ ۱۲۰ م) نوشته‌که گودرز در پرستش هرکولس Hercules مبالغه می‌کرد وچون هرکول‌رابا ایزد جنگ‌اوستائی «ورەثرغنه» Verethraghna یکی دانسته‌اند معلوم می‌شود که گودرز به ایزدان اوستایی احترام خاصی قائل بوده وگویا یکی ازجهات نفوذگودرز وخاندان او درروایات ملی وخداینامه‌وکتب مذهبی عهد ساسانی همین امر باشد وازاین جهت است‌که موبدان زردشتی‌ازدیگر پهلوانان اشکانی به او ارج بیشتری می‌گذاشتند[2] .

فرود

فرود درشاهنامه ازشاهزادگان‌کیانی ونام پسر سیاوش ازجریره دخت پیران ویسه است‌که سپهدار افراسیاب تورانی بود و با مادرش در قلعه « کلات » به سر می‌برد و سرانجام به دست بیژن و رهام که هر دو از خاندان گودرزیانند کشته شد .

در تاریخ اشکانیان دو پادشاه بنام « واردان » وجود دارد که یکی اشك نوزدهم واردان (بردان) پسر اردوان سوم (۴۰ م ـ ۴۶ م) ودیگری واردان پسر

۱ـ برای تفصیل رجوع شود به تاریخ اشکانیان تألیف گوتشمید ص ۱۸۵ ـ ۱۸۸ وایران‌باستان ج ۳ ص ۲۴۱۸ .

۲ـ حماسه‌سرایی درایران ص ۵۳۸ .

بلاش اول (ولخش) (۵۱ – ۷۸) است .

واردان اول پس از اردوان سوم به پادشاهی رسید و با اقوام داهه بـه نبرد پرداخت درحالی‌که تنها دوستداران او تخارها بودند به طور نامعلومی کشته شد .

برخی پنداشته‌اند که درمرگ او گودرزیان دست داشته‌اند .

محققان واردان‌را ازلحاظ تشابه لفظی‌ومختصرشباهتی بین کارنامه و زندگی او با شخصیت افسانه‌ای فرود یکی دانسته‌اند . فرود درکلات یعنی درشمال‌ایران به سر می‌برد واردان نیز پیش ازکشته شدن به تسخیر سرزمین‌های داهه پرداخت ومدتی درمرزهای شمال‌شرقی ایران زندگی می‌کرد . یکی ازاین اقوام که واردان با ایشان جنگ می‌کرد سرانجام با وی صلح کردند و دوستدار او شدند تخارهـا بودندکه درشاهنامه نه جای ایشان تورانیان آمده‌اند . دیگر ازوجود مشابهت‌فرود و واردان آنست‌که هردو به‌دست سرداران نافرمان‌کشته شدند. چنان‌کـه ازشاهنامه برمی‌آید گیو و بیژن و رهام‌که هرسه ازخاندان گودرزند با فـرود از در ستیز درآمدند وسرانجام وی به‌دست بیژن و رهام‌کشته شد .

ازاشارات تاریخی درمی‌یابیم که گودرز هنگام قتـل واردان در هیرکانیا (گرگان) بود ولی ظاهراً قتل وی به تحریك او صورت گرفت زیرا بلافاصله پس ازوی‌گودرز به تخت سلطنت نشست ازروی این‌وجه‌تشابـه می‌توان استنباط‌کرد‌که واردان و فرود هر دو یـك شخصیت هستند که نخستین تاریخی و دومـی تبدیل به شخصیتی قهرمان وافسانه‌ای شده است[1] .

پلاشان

نام بلاش اول اشکانی (ولخش) (۵۱ – ۷۸) در شاهنامه به صورت «پلاشان» درآمده است .

پلاشان در شاهنامه از پهلوانان تورانی است‌که در مرز ایران به دست بیژن

۱ـ حماسه‌سرایی درایران ص ۵۴۱–۵۴۳ ، ایران‌باستان ج ۲ ص ۲۴۱۳–۲۴۱۷.

پسر گیو کشته شد .

بنا به تحقیق راولیسون[1] گودرز اشکانی هنگام پـادشاهی واردان اول با او پیمان صلح بست وبراثر آن هیرکانیا (گرگان) به خاندان‌گودرز و پارتیا به‌خاندان و اردان اختصاص یافت . چوی بلاش اول به سلطنت رسید این پیمان را مردود شمرده بین خاندان گودرز و بلاش برسر حق موروث نزاع درگرفت . این مسأله تاریخی بعدها به صورت جنگی میان گیو پسر گـودرز و بیژن نوادهٔ او با پلاشان درآمد و در داستانهای ملی راه یافت[2] .

مورخ ارمنی موسس خورناسی (کتاب ۲ بند ۶۳) نام دیگر ولوگزس Velogeses (بلاش) را بروز Beruz یاپیروز نوشته است. ازاین‌اشاه وی‌استنباط می‌شود که لقب بلاش اول اشکانی فیروز به معنی فاتح بوده و این که بعضی از نویسندگان اسلامی نام پادشاهی را از اشکانیان فیروز نوشته‌اندجمهتش این‌است که لقب را اسم تصور کرده‌اند[3]

خانوادهٔ میلاد

میلاد در شاهنامه یکی از پهلوانان روزگار کیخسرو است که بااو دوجنگ با تورانیان همراه بود . از این خاندان صدسوار در رکاب کیخسرو بودند کـه گرگین پسر میلاد فرماندهی این‌سپاه را داشت.

به عقیدهٔ مارکوارت و نولدکه کلمهٔ میلاد تحریف شدهٔ مهرداد یامیترادات است که چند تن از شاهنشاهان اشکانی به آن نام خوانده شده‌اند . از جملهٔ یکی‌از دشمنان گوترزس (گودرز) درکتاب مورخ رومی تاسیتوس به صورت جدیدتر آن «مهرداتس » Mehrdates آمده است. این کلمه درعربی وسریانی وپارسی «میلاد» Mila گردیده است . در فهرستی که فردیناند یوستی از پادشاهان اشکانی ترتیب

1– Rawlinson, G. Parthia, P. 260

۲– ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۸۸ .

۳– تئودور نولدکه ، حماسه ملی ایران.

داده به نام شش مهرداد برمی‌خوریم که یکی آنان معاصر گودرز وازمعارضان او بوده است .

حمزهٔ اصفهانی و ابوریحان یکی از پادشاهان اشکانی را به نام خسروبن ملادان آورده‌اند که در مجمل‌التواریخ والقصص خسروبن ولادان‌آمده است. در داستان جنگ بیژن با گرازان کسی که مایهٔ رنج بیژن و افکندن او به چاه و بند تورانیان شد گرگین پسر میلاد است . دشمنی میان میلادیان و گودرزیان که در شاهنامه به‌صورت داستان بیان شده‌خاطره‌ای ازضدیت مهرداتس وگوترزس‌تاریخی است . نام گرگین را در فهرست پادشاهان اشکانی نمی‌بینیم شاید بـه قاعده تبدیل و او به‌گاف (مانند ویستهم به‌گستهم و ویشتاسب به گشتاسب) اصل‌کلمهٔ گرگین ونونس Venones پدر مهرداتس بوده کـه در زبان فارسی به‌گرگین تبدیل شده است .

فرهاد از خاندان برزین

برزین ازخاندان‌های‌پهلوانی شاهنامه است‌که درجنگهای باتورانیان به‌همراه کیخسرو بوده‌اند . رئیس این خانواده فرهاد نام داشت . از میان پادشاهان اشکانی به پنج تن به‌نام « فراآتس » Phraates برمی‌خوریم که به پهلوی فرهات و به پارسی فرهاد گفته می‌شود . آیا نمی‌توان تصور کرد که نام این پادشاهان اشکانی را در خداینامه به‌دوره کیانی عقب برده واز آن فرهاد افسانه‌ای منسوب به‌خاندان برزین ساخته باشند ؟ .

پهلوانان فریدونی

در شمار پهلوانان زمان‌کیخسرو در شاهنامه دسته‌ای ازایشان نسب به‌فریدون می‌رسانند . بزرگ این خانواده پهلوانی به نام اشکش بودکه می‌توان او را بـا ارساکس Arsakes رومی و ارشك پهلوی یکی دانست و می‌دانیم که چند تن از شاهان و شاهزادگان اشکانی به این نام خوانده می‌شدند .

دیگر **زنگه شاوران** است‌که از پهلوانان روزگار کیخسرو بوده‌که درتاریخ

طبری نام او «زندبن شابریغان »[1] آمده است .

در ضمن نامهای پـادشاهان ملوك‌الطوایف غالباً به اسمی بـه نام شاپور برمی‌خوریم که بایستی زنگهٔ شاوران مأخوذ از آن باشد[2] . دیگر افقور شاه است که مورخان اسلامی به قرائات مختلف فغور ـ فقور ـ افغور ـ اقفور آورده‌اند که آن را بایستی تحریفی ازپاکوورس Pacorus پسر ارد اشك سیزدهم دانست .

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه[3] نام پاگر یا فقور را تحریفی از لفظ «پیروز» پنداشته که درست نیست .

همان‌طور که در پیش گفتیم پیروز لقب بلاش بوده که بجای نیکه Nike یونانی خداوند پیروزی به کار می‌رفته است[4] .

دیگر **آرش** است که در شاهنامه و تواریخ عربی او را ازپادشاهان اشکانی شمرده‌اند چنان که می‌دانید آرش کمانگیر یا شواتیر نام پهلوانی است که او را به دورهٔ پیشدادیان و منوچهر نسبت داده‌اند . همو بود که برای تعیین مرز ایران و توران تیری از آمل مازندران یا ساری بینداخت و در کنار جیحون فرود آمد وآن رود مرز بین ایران و توران شد .

بنا برروایت فـردوسی اشکانیان از نسل او بودند . در تواریخ اسلامی نام کی آرش آمده است ولی باید دانست بنا به کتاب اوستا آرشی که جد اشکانیان بوده از خاندان کیانی و پسر کوی‌ائی پی‌وهو Kavi Aipivohuپسر کوی کوات Kavi Kavata «کیقباد» است[5] .

ممکن است تصور کرد که ایرانیان دورهٔ اشکانی براثر هجوم سکاها مرو

۱ـ تاریخ‌الرسل والملوك ج ۱ ص ۶۱۴ .

۲ـ حماسه سرایی در ایران ص ۵۴۴ـ۵۴۶ ـ حماسه ملی ص ۱۲ـ۳ .

۳ـ دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان ج ۲ ص ۱۴۶ .

۴ـ ایران‌باستان ج ۲ ص ۲۵۸۲ .

۵ـ حماسه‌سرایی در ایران ص ۵۴۹ .

و خراسان وگرگان را از دست دادند و به مازندران و صفحان البرز پناه برده و سنگر امنی در مقابل خصم برای خود اتخاذکرده بودند . تا این‌که طرفین ازطول جنگ ملول شده قراری برای مصالحه‌گذاردند وجیحون مرزبین‌دو کشورگردید. ظاهراً آرش(بمعنی‌خرس) نام پارتی که امیرگرگان‌بوده درعقب‌نشاندن دشمن‌دراین واقعه نقش مهمی داشته است . از این جهت داستان سرایان قرون بعد از خاطره مهارت اشکانیان در تیراندازی مدد گرفته این چنین قصه‌ای پرداخته و تیر اورا از آمل به‌کنار جیحون انداخته‌اند ۱ .

۱ــ داستانهای ایران قدیم ص ۸۳ .

فصل نهم

پهلواها یا پهلوانان

این گفتار بحثی است دربارهٔ خاندانی از پادشاهان آریـایی ایرانی که در مشرق ایران و حوزهٔ هیـرمند فرمانروائی داشته و بـا پادشاهان اشکانی معاصر بوده‌اند .

این خاندان علاوه بر خویشاوندی با پارتیان نامشان نیز ازهمان ریشه مشتق است و خود راپهلو یاپهلوان مینامیدند نام پهلو درکتیبه‌های پارسی باستان پرتوه [1] آمده‌که بمعنی ایالت پارت است . بمرور این‌کلمه به پرهوه پلهوه و پهلوه تبدیل شده است، بنابراین معنی پهلوا وپهلوی بمعنی پارتی واز مردم پارت است. پهلوان نیز منسوب به «پهلو» یعنی پارت است‌که الف ونون‌آخر آن نسبت است و بمعنی پارتی میباشد . چون قهرمـانان داستان ایران غالباً اشکانی و پارتی بـوده‌اند از آنجهت‌آنان راپهلوان یعنی اهل پارت دانسته‌اند .

چنانکه نام قوم ایرانی ماد درعربی «ماه»گردیده و به بعضی از شهرها مانند ماه نهاوند ، ماه بصره ، ماه‌کوفه ، ماهی دشت و جز اینها اطلاق شده ، همانگونه

1- Parthava

نیز نام پرثو ، پارت ، پهلو ، به برخی از شهرهای ایرانی که خانواده های پارتی ، زمانی در آنهـا سکنی داشته‌اند اطـلاق شده است ۱. موسس خـورناسی مورخ یونانی (کتاب ـ ۲ ـ بند ۲) از شهرهایی بنام «پهل آراوادن» ۲ یاد میکند که در کوشان در مشرق فلات ایران واقع بوده و مینویسد : « شصت سال پس از مرگ اسکندر ارشك دلیر بپادشاهی رسید در شهری که پهل آراوادن نام داشت و در کوشان واقع بود ۳».

سبه اوس ۴ که روایات خـود را از قبول آگاتانژ منشی تیر داد پـادشاه ارمنستان آورده به جایی موسوم به « پهل شاهسدان » اشاره میکند و مینویسد : « ارشك بزرگ پسر پادشاه تتالیان ۵ که در « پهل شاهسدان » ۶ در ناحیه کوشان می‌زیست حکومت را بدست گرفت وهمهٔ مردم مشرق ونیزاقوام شمالی فرمانبردار او گشتند . ۷

شاهسدان ارمنی ظاهراً همانست که موسس خورناسی «پهل آراوادن» نوشته پهل شاهسدان را بعضی با گرگان تطبیق کرده و آنرا با محلی بین کپت داغ کنونی (بضم کاف) و سرخس یکی دانسته‌اند، از لفظ پهلو۸ ایرانی وپهل ۹ ارمنی میتوان

۱ـ برهان قاطع تصحیح دکترمعین ج۱ص ۴۳۰

2- Pahl-Arvadan

۲ـ ایران باستان ج۳ص۲۵۸۴

4- Sèbeos

5- Tetalien

6- Pahl-Shahasdan

7- Langlois, Histoire Ancienne et Moderne d'Armenie, T. 1, P. 198

8- Pahlav

9- Pahl

استنباط کرد که کلمهٔ پارت یاپارث «اصطلاحی رومی و یونانی است. وخود پارت اصلی را بزبان محلی «پهل‌یاپهلو» میخواندند وپهلوی منسوب به‌آن و بمعنی‌پارتی واهل پارت است[1] . اما شاهسدان رابعضی شاهنشاه جای‌یعنی اقامتگاه وجای شاه خوانده‌اند، ولی به قیاس نام ارمنی « ورمشاپوه » (بهرام شاه) میتوان گفت که اصل این کلمه «پهل شارستان» بمعنی شهرستان پارت بوده و حرف «ر» در ارمنی‌به «ه» تبدیل شده و شاهسدان گردیده است .

خاندان پهلو

پهلوها شعبه‌ای از پارتی ها هستند که در مشرق ایران در حوزهٔ رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند، وزمانیکه سکاها وارد سکستان یا سجستان شدند با آنان آمیخته و قومی بنام هندو سکائی تشکیل دادند و اینان چون از خویشاوندان پارتها بودند بنام ایشان پهلو یا پهلوا خوانده شدند . پهلو ها از قرن اول پیش از میلاد در سیستان تشکیل حکومتی دادند [2]. این پهلوها باهیرکانیان نسبت داشتند وظاهراً اصل ایشان از هیرکانی یا گرگانی بود و از آنجا به سیستان رفته و جانشین سکا ها شده‌اند . از تواریخ رومی بر میآید که هیرکانیان در دورهٔ امپراطور روم آنتوننوس پیوس [3] (۱۳۸-۱۶۱) ، بعنوان قومی مستقل ظاهر میشوند و در حدود ۱۵۵ میلادی بدربار او سفیری میفرستند . اینان در سال ۷۲ میلادی تمام سواحل جنوبی دریای خزر را در دست داشتند . در آغاز حال با پارت اصلی هم مرز بودند . این دولت بعد از سال اول قبل از میلاد یعنی تاریخ تألیف کتاب ایزیدور خاراکسی ، بجای دولت پیشین سکایی در سگستان بر روی کار آمده بود .

از سکه‌هایی که بدست آمده نام‌هفت پادشاه ازاین‌سلسله برمامعلوم میشود که

۱ـ ایران باستان ج۳ص۲۶۱۱

۲ـ ایران درعهد باستان ص۳۲۸

3- Antonius Pius

بنظرمیرسد قدیمترین آنان مردی‌بنام ارشك‌بوده ولقب‌دیکائیوس [1] یعنی‌عادل‌داشته است. ظاهراً این خاندان پیش از یك قرن قبل ازین تاریخ ، بنیاد سلطنت خود را در سیستان‌گذارده باشند زیراچون ارد(۵۵-۳۹ق.م) پادشاه اشکانی‌پایتخت خودرا از شهرصد دروازه به‌تیسفون انتقال‌داد وتوجه اشکانیان بمشرق ایران‌کمتر گردیده اقوام پارتی‌سکائی که همان‌پهلوها باشند فرصت راغنیمت شمرده وحکومت مستقلی درسیستان ورخج و مشرق ایران تشکیل دادند . در همان هنگامیکه سه پادشاه اول هندوسکائی یعنی‌موئس (۷۲ق.م)[2] وآزس (۵۸ق.م) [3] وایلیزس (۴۰-۴۵ق.م) [4] سلطنت خود را در هندوستان مستقرمیساختند، ونونس [5] بعنوان شاهنشاه بزرگ‌در سیستان وقندهار پادشاهی‌میکرد.گویا ونونس‌از۸۸تا۲۳ (ق.م) سلطنت‌میکرده‌است. درسکه‌ها نام‌ونونس بایکعده ازشاهزادگان وامیران دیگرهمراه است یعنی در پشت سکه‌های او نام برخی از امیرانی مانند اسپالاهورا [6] و اسپالاگادااما [7] که برادر و برادرزاده اوباشند ضرب شده است .

درضرب سکه‌های او دو رسم‌الخط یونانی و خروشتی بکاررفته و عنوان او بیونانی چنین است :

«بازیلوس‌بازیلون ملائوس ونونس»یعنی‌شاهنشاه بزرگ ونونس،مسکوکات اوتقلیدی ازسکه های شاهان باختر است . وی پس از برادرش اسپالی ریزس [8] یا

1- Dicaios

2- Moes

3- Azes

4- Ilises

5- Vonones

6- Spalahora

7- Spalagadama

8- Spalirises



سکه‌های پادشاهان سکائی : ۱ سوئس ،۲ – ازس اول۳– ازیلیرس پسر ازس

اسپالاهورا [1] پادشاه‌شد. سکه‌هایی که از او بدشت آمده از نقره و مس است و بر سم‌الخط خروشتی و یونانی میباشد. دررسم‌الخط یونانی نام شاه : «بازیلوس ملائوس اسپالی ریزس» یعنی شاه بزرگ اسپالی‌ریزس نوشته شده، ودر رسم‌الخط خروشتی درپشت سکه کلمهٔ ایاسا [2] آمده که بعضی اورا ازس خوانده‌اند و وی را پسر اسپالی ریزس مزبور شمرده‌اند. برخی اورا باازس پادشاه هندوسکایی یکی دانسته‌اند [3] . ازاسپالی-ریزس سکه‌ای مسین یافت شده که نام پسروی اسپالاگادامس نیزبر آن ضرب شده و عنوان وی بیونانی در آن سکه چنین است: بازیلوس بازیلون ملائوس اسپالی‌ریزوس یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس . درپشت سکه عنوان او بخط خروشتی و زبان پراکریتی چنین است : «مهاراجا سامهاتاساکا اسپالی رزی‌سا» یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی‌ریزس. [4]

گندوفارس (۱۹–۴۸م) نیرومندترین پادشاه این سلسلهٔ ایرانی گوندو فارس است که یك منبع افسانه‌ای اورا همان پادشاه میداند که توماس حواری درسال ۴۹م تحت لوای حمایت او به‌هند رفت [4] . این پادشاه برسرزمین پهناوری فرمان میراند که قسمت اعظم آن سابقاً بدولت هخامنشی تعلق‌داشته است. محل پیدا شدن سکه های او بیش ازهمه هرات یاسیستان، قندهار، وهمچنین بگرام است و بندرت سکه‌های او درپنجاب هم یافت شده‌است .

یکی ازطغراهای سکه‌های او برروی درهم های ارد اول واردوان سوم اشکانی هم‌دیده شده‌است . بدین ترتیب دوران حکومت او ومحتملا ابتدای کار این سلسله راشاید بهتر باشد بعدازسال ۱۶ میلادی دانست . کتیبه‌ای ازاین پادشاه درتخت بهی در شمال شرقی پیشاور بدست آمده که متعلق به بیست و ششمین سال حکـومت

1- Spalahura

2- Ayasa

۳– ر.ك به‌ایران درعهد باستان ص۳۲۷ و۳۲۹

4– Acta S-Thomae Apostolie



سکه‌های پادشاهان پهلو : ۱ـ اسپالاهورا (اسپالیزس) ۲ـ کندوفارس ، ۳ـ پاکوروس

اوست ۱ کوتشمید این‌سال را باصدمین‌سال عصرو دورانی مقایسه میکند که گمان میرود مراد از آن آغاز گسترده شدن دین بودا درناحیه کوپهن ۲ یعنی کابل باشد . در سکه‌هایی که ازاو به‌نقره یافت‌شده عنوان اوبیونانی چنین‌است: «بازیلوس بازیلون ملائوس گندو فروس » « یعنی شاهنشاه بزرگ گندو فارس». بموازات سکه های گندوفارس نقش‌برادرزاده اوهم برروی سکه‌ها دیده‌میشود وازاین‌گذشته بسیاری‌از دولتهای فرعی درسلسله اودیده میشوند .

ازتاریخ قدیم بنادردریای اریتره (بحرعمان) برمیآید که در هفتاد بعد ازمیلاد سرزمین هندوسکایی‌ها درقسمت سفلای سند یاپایتخت آن «میناگر» باین سلسله از پارتیها تعلق‌داشته و آنان دائماً باهم درحال‌جدال وستیزبوده ویکدیگررا از سلطنت برمیداشتند ۳ .

دراین زمان ازروابط پارتیان یاپهلوهای سکایی‌اطلاع زیادی نداریم. تمیزی که هرتسفلد میان ونونس اول پارتی و ونوس پهلوی هندوسکایی ازروی سکه ها میدهد امری است که هنوز کاملا ثابت نشده است . درمیان پهلو ها گاهی جانشینی پادشاه به برادریا پسرعمو یاپسرخاله میرسد این‌فرضیه را هرتسفلد درکتاب‌سکستان خودبیان داشته است .

سانابارس ـ اماچنین مینمایدکه امر جانشینی از ین نیز پیچیده‌تر بوده‌است مثلا یکی از پادشان پهلوی بنام سانابارس ۴ است که‌گویا نخست پادشاه مرو بوده و سکه‌هایی از وی درآنجا پیدا شده است . سانابارس قدری بعداز سال۷۸میلادی پادشاهی میکرده است . نام ونشان ، سانابارس که در سکه‌های او نقل شده او نقل شده بر سکه های پاکوروس ۵ اول و فرهاد چهارم اشکانی دیده شده

۱ـ کوتشمید ـ تاریخ‌اشکانی‌ص۲۰۳

2- Kophen

۳ـ ایضاً گوتشمید ص۲۰۲ـ۲۰۳

4- Sanabares

5- Pacorus

است نه بر سکه‌های هند و پارتی یاسکایی . این امارات نشانهٔ آنست که میان مرو و هرات و سیستان پیوندی نزدیکتر از آنچه تاکنون تصورمیشد وجود داشته‌است یعنی روابط جغرافیائی میان این ناحیه آسانتر بر قـرار میشود تا میان سیستان و هندوستان [1]

ابداگاسا ـ [2] پس‌ازگندوفارس یکی از خویشان او بنام ابداگاسا بپادشاهی نشست . عنوان اودر رسم‌الخط یونانی برسکه‌ها چنین‌است: «بازیلون‌تس بازیلون ابداگازوس» یعنی‌شاه شاهان ابداگاسا .

اورتاگنس ـ احتمال میدهند که اوبرادرگندوفارس‌باشد واو یکی‌ازپادشاهان دودمان پهلوی است ، و در نیمه دوم قرن اول میلادی سلطنت میکرد منابع هندی تأیید میکند که سکاها وپهلواها در تسخیرهند همدست بودند ، واین مطلب را سکه هایی که نام سکاها و پهلواها برآنها زده‌شده تأیید میکند . لقب « شاهنشاه » را که گندوفارس و اورتاگنس [3] و پاکوروس برخود نهاده بودنـد نشانه آنست که این پادشاهان پارتی هندوستان، کاملا در کار خود مستقل بودند و با کارهای ایران هیچ پیوندی نداشتند .

پاکوراوی ـ (۷۵ـ۶۰) نام این پادشاه در منابع یونـانی پاکورس [4] آمده است . این بود مختصری از سلسله پهلواها . ما اطلاع زیادی از ایشان در دست نداریم همان‌قدر میدانیم که اینان از همان نژاد پارتی و اشکانیان بودند ونامها و القاب ایشانرا درسکه‌های خود بکار برده‌اند . برخی آنانرا خاندان سکایی وبعضی هند و پارتی یادکرده‌اند . برخی از مورخان هند و پارتی‌ها یا پهلواها را بدو طبقه

۱ـ میراث باستانی‌ایران ص۲۹۹ و۴۴۳

2– Abdagases

3– Ortagones

4– Pacorus

تقسیم کرده‌اند . یکی جانشینان و اخلاف ونوس و دیگری بازماندگان گند وفارس. بعضی از دانشمندان از روی نامهای آن سلسله ایشانرا محققاً پارتی دانسته‌اند . بعضی‌ها موئس و ونونس را دو امیر اشکانی و پهلوی میدانند که تقریباً در یك زمان ۱۲۰ ق . م یکی در پنجاب هند و دیگری در سکستان و آرخوزیا (سیستان و قندهار) به سلطنت رسیدند، ولی‌چون بخشی از مسکوکات گند وفارس وجانشینان وی در حوزهٔ ارغنداب و خاك افغانستان یافت شده شکی باقی نمیماند که‌آنان در نواحی سیستان و افغانستان حکومت میکرده‌اند.[۱]

شخصیت تاریخی رستم ـ در بالا گفتم که پهلوان بمعنی منسوب به پارت و پهلواست و مدتهـا است این فکر بخاطر دانشمندان خطور کرده که سیستان (سکستان) و سکاها قسمت بزرگی از حماسهٔ ملی ایران بخصوص داستانهای رستم را فراهم کرده‌اند . زیرا پیدا شدن نوشته پـاره‌هایی از داستان رستم به سغدی از ترکستان چین موجب این گمان میشود که ریشه بسیاری از آنچه از روزگار کهن در بارهٔ رستم مانده ودر شاهنامه آمده شاید سکایی باشد . بعضی رستم را باگندوفارس پادشاه پهلوها ، یکی دانسته ، و کاخ کاسپار[۲] امیر مجوسی را کـه ستاره‌ای را تا بیت‌اللحم برای جستن عیسی مسیح دنبال کرد با کوه خواجه که در میان دریاچه هامون وسیستان است یکی پنداشته‌اند . شواهدی در دست است که پارتیان حماسهٔ ملی ایرانرا بنا نهاده و ساسانیان‌آنرا نگاه داشته‌اند تابزمان فردوسی رسیده‌است. شاعران نوازندهٔ پارتی که گوسان[۳] نام داشتند نه تنها شخصیت‌هـای افسانه‌ای پهلوانی‌فئودالی بسیاری در حماسه‌های پر طنطنهٔ خود پرداخته‌اند ، بلکه افسانه‌های کهن کیانیان مشرق ایرانراکه نیاکان و یشتاسب (گشتاسب) پشتیبان زردشت بـاشند

۱ـ ایران در عهد باستان ص ۳۳۱ ، احمد علی کهزاد : تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۷۶--۱۵۷

1- Caspar
2- Gosân

نگهداشته‌اند . مضمون این بازمانده‌های عصر اشکانی بیشتر دنیوی بود نه دینی ، اما روحانیون زردشتی بعدها در نگاهداری آنها کوشیده و جنبهٔ دینی به‌آن دادند. از مطالعهٔ در افسانه‌های ایرانی بوضوح معلوم میشود که یك فرهنگ دوگانه کتبی و شفاهی از روزگاران کهن تا زمان تسلط عرب در ایران وجود داشته است .

شخصیت تاریخی رستم - دردوران پارتی ، پیرایه‌های تازه‌ای به‌این داستانها بسته شد ، مانند ، کارهای شگفت‌انگیز هرکول که بیشك پارتیها از یونانیان مهاجر شنیده بودند ، و شاید داستانهای رستم براساس آن پرداخته شده باشد. اکنون در نزد دانشمندان کم وبیش مسلم شده که بسیاری از داستانهای حماسی ایران از در آمیختن افسانه‌های کیانیان و سکاها و پارتیان یعنی ازشمال شرقی ایران ریشه‌گرفته است[1] . بعضی کارهای گوند وفارس را از جهت مشابهت ، به رستم داستانی نسبت داده و آن دو شخصیت را بدو دلیل یکی پنداشته‌اند . یکی آنکه بنا بکتابهای پهلوی و داستانهای قدیم ، رستم دو شهر در حوالی قندهار بناکرد ، و دیگری آنکه او زردشتی نبود و با اسفندیار مروج آن دین می‌جنگید. چون گوندوفارس پهلو سیستانی که شهر قندهار را مأخوذ از نام اوست بنا کرد ، و نیز حمایت از توماس حواری و مسیحیت میکرده بنابراین دو فرضیه بایستی رستم سکزی و داستانی ، واو یك شخصیت بوده باشند . ولی این نوع قیاس ظاهراً معنائی‌ندارد زیرا به صرف اینکه بنای دو شهر در نزدیکی قندهار را به رستم داستانی نسبت داده‌اند نمیتوان اورا عین‌گندوفارس دانست . ثانیاً اگررستم زردشتی نبوده مسیحی هم نبوده و مقصود از بت‌پرستی در داستانهای مذهبی مزدیسنی دین بودائی است[2] نه مسیحی و اگر رستم درآن دوره وجود داشته وبا اسفندیار نامی که مروج دین زردشتی میجنگیده حتماً بدین بودایی بوده است نه‌مسیح[3] . دیگراینکه اگر رستم

۱ـ میراث باستانی ایران ص ۲۹۹ و ۳۱۸

۲ـ تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

۳ـ داستانهای ایران قدیم ص ۸۵ـ۸۶

هم در قرن اول میلادی میزیسته در آن زمان دین مسیحیت در آغاز پیدایش خود بوده و هنوز در مغرب ایران رواجی نداشته تا چه رسد به مشرق ایران که از سر-زمین فلسطین بسیار دور بوده است.

میتوان گفت که رستم مانند گودرز وگیو وبیژن ومیلاد از امیران وسرداران وپهلوانان ایران درعهد اشکانی بوده که درسیستان قدرتی داشته و براثرقهرمانی‌ها وکارهای بزرگ خود در داستهای ملی ایرانیان مشرق راه جسته است . بنابراین فرض او شخصیتی تاریخی واز پهلوانان روزگار اشکانی است .

داستان رستم اگر قدیم بود حتماً اسم او در اوستا می‌آمد ، اما هیچگونه ذکری از وی در آن کتاب در ضمن پهلوانان کیانی نرفته است . بقول بعضی از محققان ، نویسندگان اوستا عمداً نام اورا در اوستا ذکر نکرده‌اند ، زیرا اوبودائی بود وخارج از دین مزدیسنی بشمار میرفت .

نام رستم در منظومه پهلوی درخت اسوریک[1] که بنا بـه تحقیقات اخیر از آثار زمان اشکانی است آمده وهمین امر دلیل قاطعی برآنست که وی از پهلوانان آن دوره بوده است .[2]

دیگر ذکر نام این پهلوان است درکتاب گمشده «سکیسران» که ظاهراً بمعنی سکایی‌سران ویا سران سکستان و پهلوانان سیستان میباشد . مسعودی ازاین کتاب در مروج‌الذهب نام برده وگوید ابن‌المقفع آنرا بعربی ترجمه کرده بوده است . در تواریخ اسلامی ، نام این کتاب با اختلاف ضبط : سکیسکین سکیسران ، نسکین ، و غیره آمده که باکلمه سکستان بی‌ارتباط نیست.[3]

خاندان قارن و سورن

قارن در شاهنامه بابرادرش قباد از فرزندان کاوه آهنگر شمرده شده‌اند . از

۱ــ دکتونوابی : منظومه درخت اسوریک ص ۶۷

۲ــ هزاره فردوسی ص ۲۵

۳ــ حماسه سرایی درایران ص ۵۳۲

داستان کاوه در اوستا اثری نیست حتی در آثار پهلوی نیز از او خبری نمی‌یابیم. اشتهار کاوه در داستانهای ملی به علم وبیرقی است بنام درفش کاویانی که به‌او نسبت داده‌اند. ظاهراً این بیرق‌چرمین‌ازعهد اشکانیان مرسوم‌گردید و آنرا ازموطن‌شمالی خودآورده باشند، وبعدها ساسانیان نیز درفش مزبور را از ایشان اقتباس کردند مطلبی که مسلم است آنست که ازخاندانهای هفتگانه عصراشکانی دوخانواده بودند که یکی خاندان قارن و دیگری خاندان سورن نام داشتند و آن دو از دودمان‌شاهی شمرده میشدند وسورنایی که درتاریخ اشکانی ازبزرگترین سرداران آن سلسله‌بشمار میرفت و درپادشاهی ارد، کراسوس سردار معروف رومی را شکست داد مؤسس خاندان سورن یایکی ازافراد برجسته آن خانواده بود.

بنابروایت تاسی‌توس مورخ رومی درجنگهائی که بین گودرز و مهرداد در ۱۵۰ میلادی روی داد سردار معروفی بنام کارن[1] دست‌اندرکار بود. این دوخانواده با خاندان اسپاهبذ[2] که هرسه ازدودمان اشکانی بودند وبهمان مناسبت لقب پهلو یعنی‌پارتی داشتند مقام خودرا در دورهٔ ساسانی حفظ کرده وغالباً سرداران معروف آن سلسله ازمیان ایشان برگزیده میشدند.

بنا بروایت موسس خورناسی مورخ ارمنی آرشویر[3] شاه پارتیان که همان فرهاد چهارم است سه پسرداشت ارداشس[4]، کارن وسورن، ودختری بنام کشم[5]. پسرارشد که آرداشس باشد جانشین پدرشد، دوپسر دیگر یعنی‌کارن وسورن هریك سرسلسله دودمانهائی شدند، دختر آرشویر با سپهبد بزرگ ایران ازدواج کرد و

1- Karan
2- Aspahbadh
3- Arshavir
4- Ardashes
5- Koshm

فرزندان این زن وشوهر از آن پس اسپهبت پهلو[1] نام‌گرفتند . باید دانست که این روایت موسس خورناسی تاریخی‌نیست زیرا سورن‌که همان سورناست‌لشکرکشی او برضدکراسوس درزمان ارد پدر فرهاد چهارم صورت‌گرفت ولی‌ثابت شده‌که این سه خاندان مدتها درزمان ساسانیان ازتیولداران‌وسرداران بزرگ‌ایران‌بوده‌اند. شغل بزرگ موروثی سورنها ، گذاردن تاج بر سرپادشاهان بود[2] باآنکه هرتسفلد تاریخ خاندان فئودال سورن را در سیستان‌کشف‌کرده وبه‌گمان دریافته‌که سورن گندوفارس[3] در زمانیکه اردوان سوم پسرونونس‌اول به‌تخت نشست پیوند خویش را با پارتیان اشکانی برید ، مع‌الوصف از روابط پارتیان و سکاها درمشرق چیزی نمیدانیم وتمام اطلاعات ما دربارهٔ پهلوها ازاین مختصرتجاوز نمیکند. [4]

چنانکه درپیش گفتیم این پادشاهان پهلوی اکثراً با هم خویشاوندی داشتند و در عین حالی‌که یکی از آنان پادشاه بزرگ بود دیگران بر نواحی کوچکتری حکومت می‌کردند و حتی بنام خود سکه میزدند . چنانکه اسپالاهورس در سکه‌هایش خود را به‌یونانی و زبان پراکریتی به‌عنوان « ادلفوتو بازیلوس » و «مهاراجابراتر» یعنی برادر شاه بزرگ میخواند، وابداگاسا ، دریونانی وپراکریتی خودرا به لقب «اندی فروادلفی‌دئوس» و « گندانارابراتاپوتراسا » یعنی پسربرادر گند و فارس خطاب میکند .

از پهلوها مسکوکات زرینی بدست نیامده و سکه‌های ایشان از نقره ومس است وعنوان شاه برروی سکه بخط یونانی و درپشت‌آن بخط محلی خروشتی و زبان پراکریتی ازانواع زبان سانسکریت نوشته میشده است .

در حوالی سال ۴۰ میلادی دو تن از یونانیان سوریه که یکی آپولونیوس Apollonius ودیگری دامیس Damis نام‌داشت‌بکمك وردان Vardanes پادشاه

1- Aspahpet Pahlav

۲- کریستنسن ایران درزمان ساسانیان ص ۳۲ و ۱۳۴

3- Suren Gondophares

۴- میراث باستانی ایران ص ۲۹۹

اشکانی از راه بابل و ایالت پارت از کوه‌های هندوکش گذشته خودرا به‌سندوشهر تاکسیلا رسانیدند و ایشان در دره‌کابل و مرزهند بخدمت امیر جوانی رسیدند که فرا اوتس (فرهاد) نام داشت و بزبان و فرهنگ یونانی آشنا بود و از پادشاهان پهلوی مشرق بشمار میرفت[1]

۱ـ تاریخ افغانستان ج ۲ ص۱۵۸ـ۱۶۱

فصل دهم

سیاست خارجی پارتی ها[1]

امپراتوری پارتیها که بوسیله میترادات دوم تأسیس شده بود باقدرت رقبای جنگجو وجاه طلب احاطه گردید . در قسمت مغرب آن ایالات رومی و دولتهای قبیله‌ای وقبایل مستقل عرب صحرای سوریه قرارداشتند . در آنسوی خزر ازشمال ومغرب: ارمنیها، گرجیها (ایبریها) و آلبانیها که همه آنان کم و بیش تحت نفوذ و حمایت پارتیها بودند زندگی میکردند. سرمت‌ها که مردمانی باقدرت ومنظم، مسلح وجنگجو بودند بویژه آلبانیها که از زمانهای پیش در قسمت شمالی قفقاز مستقر شده بودند درهر فرصتی از یکی‌از دو دروازه قفقاز (داریال ودربند) گذشته بسر- زمینهای پارت حمله‌ور میشدند . حال‌آنکه در مشرق دریای خزر پارتیها بابسیاری ازقبایل بدوی ایرانی که درمغرب زمین عموماً بنام اسکیت‌ها معروفند مواجه‌بودند. کمی دورتر بطرف‌مشرق جانشینان‌یونانیان باختری ، دولت درحال توسعهٔ‌یوئه‌چی و طخاری قرار داشت که سر زمین پارت را از امپراتوری بزرگ سلسله اخیر

۱- درترجمه این فصل ازکتاب تاریخ قدیم کمبریج، خانم هایده معیری‌بامولف‌همکاری کرده است .

چینی **هان** جدا میکرد . جنوب شرقی و جنوب کشور پارت بمرز های هند محدود میشد .

اطلاعات ما درمورد کشمکشهای پارتیها برعلیه دشمنانشان در شمال ومشرق در مقایسه با مغرب بسیار کم است. تا آنجائیکه مدارك کافی درمورد روابط پارت و روم دردست است این ارتباط بنا بمنابع رومی واز نقطه نظرایشان توجیه شده است. سیاست رومیان نسبت به پارتیها موضوعی است که در فصول پیش مورد بررسی قرارگرفته است. اما برای تکرارمطلب لازم است که دراینجا مختصری درباره خط مشی سیاسی پارتیها در مقابل رومیان بحث نمائیم . پارتیها و رومیها برای نخستین بار در برابر یکدیکر قرار گرفته بصورت مدعیانی برای تقسیم میراث پادشاهی سلوکی محسوب میشدند . اعتباری راکه پمپی Pompey در مشرق حاصل کرده بود بوسیله شکست کراسوس از میان رفت . نقشه‌های قیصر بامرگ وی ناتمام‌ماند و آنتوان درگرفتن انتقام کراسوس کامیاب نگشت .

عقب‌نشینی مصیبت باروی و پیشرفت مهاجمین پارتی در داخل خاك سوریه اگوستوس‌را متقاعدکرد که پارتیها دشمنان جدی آنان‌محسوب میشوند. و آن‌الهامی برای توده رومیان بود که هم به پارتیها احترام بگذارند و هم اینکه وحشت پیوسته‌ای ازایشان داشته باشند . اما هر دو پادشاه اگوستوس و شاه پارت تشخیص دادندکه شکست برای هریك ازایشان جبران ناپذیراست. فتح‌وفیروزی‌بدون خطر نیست وبجائی هم نخواهیم رسید .

توسعه امپراطوری روم درآسیای میانه وهندوستان اگرچه غیرممکن‌نمینمود رویهم مربوط به جهت‌یابی تازه‌ای از لحاظ امپراتوری روم و یونان مآبی میشد . این خود مخالف باروش سیاسی عقاید غربی اگوستوس بود . همانطور شاه فرهاد کاملامیدانست که فتح‌سوریه برتشکیلات سلطنتی که کار ونیرو (قدرت وعمل) باشد و در مشرق زمین و بر اساس ملوك‌الطوایفی و نیمه قبیله‌ای قرار گرفته جز رویائی عبث و بیهوده نیست ـ از طرف دیگر روش زندگی رومی وعدهٔ روزگار

خوبی راهم برای رومیها و هم برای پارتیها داده بود، و تجارت کاروانی منظم و نیك‌حمایت شده خود منبع درآمدی برای هردوقدرت بود . هم‌چنان تحویل‌حقوق گمرگی به‌خزائن ایشان باعث از دیاد ثروت برای بین‌النهرین و سوریه می‌گشت .

روش زندگی رومی تحقق یافت، فرات مرز بین دولتین گردید و کشورتدمر (پالمیر) بمانند سپر بلائی‌مرکز داد و ستد بین دوکشور بموجب یکنوع‌موافقت بین روم وپارت تعیین‌شد، وپارتیها موافقت کردندکه برای‌راضی‌نگاهداشتن رومیان پرچم واسرای کراسوس و آنتونیوس‌راتحویل دهندتا درمقابل، اگوستوس‌پشتیبانی خود را ازتیرداد یاغی موقوف کند وازشاهزادگان‌اشکانی که درروم باشاهنشاه‌پارت مخالفت میکردند حمایت نماید .

این تفاهم کمی‌بعد باتماس قدرت روم توسط تیبریوس تقویت شد و ادامه یافت، بویژه آنکه فرستادگان جرمانیکوس که محتملانفوذ رومیان را درتدمر بیش ازپیش تقویت کردند موفق‌شدندکه روابط تدمر را باروم وپارت منظم سازند.

درهمان زمان جرمانیکوس‌بنام تدمر در روابطسیاسی آن خاندانهای کوچك دست نشانده دولت پارت دخالت کرد ، و کلیه جاده‌های کاروانی بطرف سوریه و آسیای صغیر را بدست آورد . در اینجا احتیاجی به ذکر اهمیت سوق‌الجیشی ارمنستان نیست . استقلال ارمنستان برای پارتیها و رومیها متفقاً غیرقابل قبول می‌نمود. هیچکدام ازآنان قدرت دیگری رادرپنجاه سال‌قبل‌فراموش نکرده بودند. ارمنستان دردست رومیان بمنزله‌تهدید مداوم به‌بین‌النهرین‌وشهرهای کاروانی توسعه یافته آن محسوب میشد ، و بین‌النهرین خود کلیدی برای تصرف بابل بشمار میرفت . از دست دادن ارمنستان بالقوه موجب تسلیم تمام ساتراپی‌های پارت بروم محسوب میشد . ازطرف دیگر روم میل به‌واگذاری ارمنستان به‌پارتیها را نداشت زیرا پای آنها را برای دست یافتن به دریای سیاه باز میکرد وتفوق آنان رابه‌ایبریا وآلبانیا تامین می‌نمود. علاوه‌براین ازطریق یك‌راه بازرگانی مهم بطرف

مشرق امپراتوری پارتیها به ممالك نیمه‌ایرانی کاپادوکیه پونتوس و کوماجنه‌ارتباط می‌یافت، وهم‌چنین امکان اینرا داشت که اتحادی مانند پارتیها و پسرعموهای‌ایشان سرمتها که مدتهارقیبان بزرگ‌برای روم درشمالشرقی بشمار می‌رفتند برقرار گردد. بنابراین سنگرارمنستان بعنوان یك مانع عمده‌برای صلح مداوم بین دو امپراتوری که مکرراً بجنگها و اختلافات‌سیاسی کشیده میشده باقیماند. اگوستوس وتیبریوس اصرار داشتند که مشکلات ارمنستان را از راه سنتی روم یعنی با حفظ استقلال آن کشور بعنوان یك‌دولت دست‌نشانده روم درتحت‌فرمانروائی یك پادشاه یونان‌مآب حل نمایند .

فرهاد این راه‌حل را قبول کرد و بدینوسیله موقعیت خودرا در پارت تثبیت نمود ، ولی سران قبایل اشرافی پارت بااین تصمیم بسختی مخالف بودند واین‌امر بخلع جانشین فرهاد که فرهادك نام داشت و انحطاط سلسله مهردادی در میان‌پارتیها انجامید .

دوران زمامداری کـوتاه و نونه‌چشمان پارتیها را در برابر خطراتیکه مبادا بعنوان یك پادشاه دست نشانده یونان مآب روم بشوند باز کرد ، در نتیجه بیك سلسله عکس‌العمل ملی ایرانی منتهی گردید . تااینکه تخت شاهی به‌ارتبان که‌خود عضوی ازیك شاخه اشکانی بود و سرزمین اصلی پارت را با هیرکانی و آذربایجان پیوند میداد رسید.یکی ازصفات‌مشخصه ارتبان وآرزوی اواین بود که وی‌بیکباره برآن شد که مسئله ارمنستان را باراه‌حلی که خود درنظر گرفته بود حل کند . بنظر وی ارمنستان میبایستی که بوسیله عضوی از خاندان پارتی یا اشکانی اداره شود. بهرحال ونونه پادشاه قبلی پارت و رقیب ارتبان که حتی یکبار فتح بزرگـی برعلیه ارتبان نصیب وی شده بود در آنگاه بعنوان پادشاه واقعی ارمنستان منسوب شد .

وی برای رفع این خطر و محروم ساختن ونونه از پشتیبانی روم خود را آماده کرد که پیشنهاد سازش باجرمانیکوس‌را برای‌مدتی بپذیرد. یك‌پادشاه بیطرف

یونان مآب باردیگر بر ارمنستان سلطنت میکرد . میل این سازش برای همیشه‌دوام نیافت . ارتبان گـرفتار جنگهای مهم مشرق شد و بمحض اینکه از آنکار فراغت یافت وخود را به نیروی تازه‌ای تقویت‌کرد دعوی فرمانروایی خودرا برارمنستان بوسیله یکی از اعضای خاندان شاهی تجدید نمـود . بهر حال او از پا درآمد و برای دومین بار بهمان شیوهٔ متشابه تیبریوس بجای ونونه ، شاهـزادگان رومی شدهٔ اشکانی را مورد استفاده قرارداد و نخست فرهاد و سپس تیرداد بعنوان آلت دستهای او بکار برده شدند و بعد از این سرخوردگی ارتبان مجبور شد که از آن نقشه منصرف‌گردد .

ملاقاتی‌که مابین ارتبان و تیبریوس اتفاق افتاد یکی ازبزرگترین موفقیتهای سیاسی تیبریوس محسوب میشد ، ارمنستان در دست یکـی از شاهزادگان سلسله ایبری‌که یکی ازدست‌نشاندگان روم محسوب میشد قرارگرفت .

بهرحال هیچ صلح پایداری نمیتوانست بریك چنین اساس بنیانگذاری‌شود وارمنستان‌بصورت مسئله عادی باقیماند . صفت اختصاصی ضرورت این مسئله این بودکه واردان در دوران کوتاه زمامداری خود آماده طغیان مجدد بود ، و خیلی محتمل است‌که حادثه مهردادیعنی‌کسی را که‌گلادیوس بعنوان یك مدعی سلطنت برکشیده بود از راه دیگری با نقشه‌ها وآمال متشابه گودرز هیرکانی بستگی‌داشته، و بنابـراین مـایه تعجب نیست که اگر بلاش اول از در موافقت با برادران خود درآمده باشد . سپس مسئله‌ای دیگر اقامه میشود وآن اشمئزاز ازجنگهای طولانی و خونین بین طرفین است که موجب یك راه حل قـابل قبول بین ایـران و روم شد ، راه حلـی‌کـه بوسیله سازش باعث ارضای منافع حیاتی پارتیها گـردید . برادر بلاش‌که تیرداد نام داشت به پادشاهی ارمنستان تعیین شد بشرط آنکه تاج خود را در روم از دست نرون بگیرد . بنا بـر این سیاست رومیها برای مدت زمانی تثبیت شد وتا اواخر سلسله فلاویان دوام یافت . باسرکارآمدن تراژان این مسئله بار دیگر حاد گـردید . اساس مشکل بین تراژان و پاکور در ابتدا

اسروئن وبعد از آن هنوز ناشناخته است، ولی محققاً این مسئله مستلزم این سئوالست که چه کسی میبایستی پادشاه ارمنستان بشود . آیا حمله پارتیها بخاك سوریه علت بوجود آمدن اشکالاتی میشد یانه، مسئله‌ایست که اکنون مورد بحث ما نیست. کافیست گفته شود که تراژان مصمم بود مسئله ارمنستان را از راهی کـه اصولا خود او در پیش گـرفته بود حـل کند . ارمنستان میبایستی بعنوان یك ایالت رومی در حمایت بین‌النهرین و آدیابن در آید و توسط پادگانهای رومی اشغال شده و پارت نیز بنا بود توسط یك پادشاه رومی‌الاصل کـه نماینده دولت روم باشد اداره گردد .

فتح بین‌النهرین توسط تراژان و تسخیر تیسفون که پایتخت سلطنتی بود باعث ایجاد وحشت دردل پارتیها گردید ، و محققاً عکس‌العمل ملـی نیرومندی را بوجود آورد . شاهد این عکس‌العمل طغیانی بود که در بین‌النهرین و آدیابن در تحت فرمانروایی فردی ازخاندان اشکانی در حالیکه تراژان در تیسفون بسر میبرد انجام گرفت . حمله تراژان در تقویم تاریخی آربل که قدمت‌ها آن به ۵۷۲ میلادی میرسد بعنوان یك مبدأ تاریخی ذکر شده است . بنا به گفته‌های یوحنای افسوسی رومیان خاطرهٔ تراژان را بیاد پـارسیان ساسانی میآوردند و این حقیقت را بآنان گوشزد میکردند که مجسمه‌های وی هنوز در پارس پابرجا هستند و پارسیان ازاین وحشت داشتند که مبادا باردیگر تحت استیلای روم قرارگیرند . سبب عمده این عکس‌العمل محتملا آن بود که چرا هادریان پادشاهان قانونی را هم‌چنین به پارت برگردانیده و بین‌النهرین را بایشان پس‌داده است و ارمنستان را بطور غیر مستقیم بوسیله پادشاهان دست‌نشانده اداره میکند . اطلاعات مـا راجع به زمان هادریان و آنتونیوس‌پیوس وشرایطی راکه برطبق آن پارتیها و رومیان به‌تفاهم رسیده‌باشند کافی نمی‌بـاشد . بهرحـال دور از احتمال نیست که در مقابل برگردانیدن وضع سابق هادریان امتیازات مهمی را دریافت داشته‌باشد. ما میدانیم که وی باج ثابتی را در بین‌النهرین دریافت نمی‌داشت زیـرا آن حق هنوز قانونی شناخته نشده بود .

وضع بین‌النهرین کاملا مانند آنچه قبل از جنگ باشد نبود . تعیین پارتاماسپات بعنوان شاه ادسانشان میدهد که موقعیت ارمنستان تاحدودی بچندسلطنت کوچك بین‌النهرین مربوط میشد. این مسئله به‌مشکلاتی منتهی میگشت ودرسال ۱۲۳ درهمان زمانیکه سلسله پیشین اعلاده میشد ترتیبات تازه‌ای انخاذگردید . موضوع اینستکه ، دراین میان اگرچه شاه خسرو دخترش راکه توسط تراژان اسیر شده‌بود بوسیله هادریان پس‌گرفت ، ولی هرگز تخت سلطنت توسط هادریان و یا آنتونیوس آنطوریکه هادریان قول داده بود به‌تیسفون برگردانده نشد . محتملا این عمل را پارتیهانشانی تحقیر کننده تلقی میکردند .

تجار تدمر (پالمیر) پیش‌ازاین هرگز احساس‌نمیکردندکه درمراکز تجارتی بزرگ پـارت ، مانند زمان هادریان و آنتونیوس در خانه‌های خود باشند ، شاید حتی مجسمه‌های امپراتوران رومی در محله‌هـای تدمر در شهر سلطنتی کاروانی پارتی ولاشگرد برپا شده باشد . در زمان هادریان و کمی دیرتر ، تدمر از پلیس بیابانی خودکه سواران تیراندازی‌بودند جدا شده‌بود واین‌سواران درتمام شهرهای مرزی‌فرات‌باپارت‌ارتباط داشتند. دورا Daura یکی‌ازاینها وآناتاAnathaدیگری بود. یك‌پارت قوی تجاوز متغیر روم‌را محدود میساخت وبیش از یکبار در طول زمامداری هادریان و آنتونیوس امپراتوری روم در مرز شرقی بوسیله جنگ تهدید شد . این تزلزل باروی‌کار آمدن بلاش سوم شدت یافت .

اوضاع امپراتوری پارت در سالهای آخر سلطنت خود و هم‌چنین در زمان فرمانروایی‌بلاس‌دوم آشفته‌ومشوش‌بود. تحت‌سلطنت‌این‌دوپادشاه‌توسط‌فرمانروایانی که رقیب‌یکدیگربودندبه‌مسابقه‌گذارده شده بود. محتملا بلاش سوم درمقابل فشار افکار عمومی تسلیم شد و تصمیم گرفت به اوضاعی که در اثر لشکرکشی تراژان بوجود آمده بود خاتمه بخشد. مسئله ارمنستان باردیگرباعث بوجودآمدن‌جنگ گردید و این موضوع باعث شکست خوردکننده دو تن ازفرمانداران‌کاپادوکیه و سوریه‌که‌کوشش‌میکردندحیثیت روم‌را درارمنستان نجات دهندگردید. لشکرکشی

های لوسیوس وروس Lucius Verus برعلیه پارت بافتح دوباره ارمنستان در سال ۴-۱۶۳ آغازگردید ، و دنباله این فتوحات یعنی اشغال بین‌النهرین و همچنین لشکرکشی بر علیه تیسفون تکراری از عملیات جنگی تـراژان محسوب میشد . بهرحال نتایج سه‌لشکرکشی لوسیوس ، به نتیجه قطعی منتهی نشد وجنگ بوسیله سازش بپایان رسید و ارمنستان بعنوان سلطنت دست‌نشانده روم باقیماند ، همچنین بسیاری از شهرهای مهم بین‌النهرین بـوسیله قوای رومی نگهداری شد . روش دفاعی فرات از سورا Sura تانقاط جنوبی دورا Daura امتداد یافت وبصورت قلاع مستحکم رومی درآمد، ولی بلاش بعنوان پادشاه درتیسفون باقیماند و آشکار بود که جنگ بار دیگر برای مدتی بتعویق افتاده است .

جنگی دیگر درزمانی پرآشوب بعد ازمرگ کومودوس Commodus آغاز گردید . پارتیها هرگز نتوانسته بودند به از دست دادن بین‌النهرین تن در دهند، و طغیانی دربین‌النهرین آغازگردید که شروع عملیات سپتیموس‌سوروس Septimus-severus برعلیه پارتیها محسوب میشد وآن طغیان با اشغال تیسفون بآخررسید . بهرحال این اشغال بیش‌از یك تحزیب نظامی نبود که آنان قصد داشتند پـارت را تـرسانده و بین‌النهرین را بدون خطر بـرای روم نگهدارند . زیـرا سوروس هرگزتصور اینرا هم نکرده بود که ایالات رومی را با بانضمام درآوردن‌بین‌النهرین تنزل یافته توسعه دهد . این تحقیرجدید ایرانیان را افسره کرد و ایـن افسردگی بیك سلسله طغیانهای شاهان دست نشانده برعلیه اشکانیان منتهی‌گردید . طغیان‌پارس وماد امرمهمی‌محسوب میشد که تاکشف شرح وقایع‌محلی آربل‌ناشناخته مانده‌بود. آخرین مرحله یعنی مسئله‌ایکه برای پارت وروم باقیماند رقیبی بود که بین‌النهرین را ادعا میکرد وآن‌سبب آغازجنگ جدیدی شد که درسال ۲۱۵ درتحت فرماندهی کاراکالا یعنی‌همینکه منافع خویشتن‌را دراختلافات خاندانی‌ارمنستان وپارت‌جستجو کـرد صورت‌گرفت . اما بخت با روم یاری نکرد . اگر چه یکبار کاراکالا پادشاه ارمنستان تیرداد را با توطئه‌ای اسیرکرد وآشکارا ازتسلیم او به پادشاه پارتی بلاش

پنجم خودداری نمود، امادراین میان رقیب سرسخت بلاش ، آرتبان پنجم بودکه به‌تخت سلطنت پارت دست یافت .

فرمانده رومی پتوس‌کریتوس که بجنگ با ارمنستان فـرستاده شده بود شکست خورد . کاراکالا به آدیابن وقسمتی ازماد هجوم برد وسپس بقتل رسید و ارتبان دو شکست به امپراتور جدید ماکرینوس وارد آورد . رومیها مجبور شدند که برای نجات ایالات خود دربین‌النهرین غرامتی سنگین بپردازند و حتی پادشاه ارمنستان تیرداد را ببینندکه همانند همنام خویش درزمان نرون وی نیمتاج خودرا از امپراتور دریافت داشته بود . کوششهای امپراتوری روم برای تنزل‌دادن پارتیها بیك‌کشور دست نشانده سرانجامی اسف بار داشت . پارت بعنوان فاتحی پدیدار گشت وتسخیر دوباره بین‌النهرین مسئله‌ای بودکه مربوط بزمان میشد . (تقدیربراین بود) که این مسئله نمیبایستی توسط اشکانیان صورت‌پذیرد ، بلکه این‌عمل‌میبایستی که بوسیله جانشینان ایشان ساسانیان پارسی انجام‌گیرد . طغیان جدیدی‌که درپارس توسط اردشیر رهبری شد ، بدوران فرمانروائی‌اشکانیان درسرزمین‌ایران وهم‌چنین بزندگی آخرین‌اشك‌بزرگ اردوان(ارتبان)پنجم بسال ۲۲۷بعدازمیلاد خاتمه‌بخشید. رابطهٔ نزدیك بین ارمنستان و دشواریهای قفقاز خود مشکلی بود از اقدام طوایف مختلف سرمتیان که اینان محتملا درنزدیکی قرن اول بعداز میلاد پادشاهی‌باقدرتی را تحت فرمانروائی‌آلانی در شمال قفقاز تشکیل داده بودند . حوادث بسیاری در تاریخ پارت وجود داردکه با موجودیت این سرزمین بدوی مقتدر درقسمت شرقی استپهای جنوبی روسیه مرتبط میشود . ونونه رقیب اردوان سوم‌کوشش داشت‌که خویشتن را از زندان کیلیکیه رهانیده بسوی قفقـاز برود و بـه کمك ایشان بـه تخت نشستند سپس ارد پسرارتبان و میترادات ایبری تمام‌تقلای‌لازم را برای‌گرفتن کمك ازرئیس سرمت‌ها درمورد ارمنستان بکاربردند. باردیگردر دوران زمامداری بلاش اول درسال ۷۵ بعدازمیلاد، آلانی‌ها به‌ارمنستان ومادحمله‌کردندکه این‌خود

خطر عظیمی بود . در نتیجه بلاش از وسپاسیانوس تقاضای کمك کرد و بهرحال این تقاضا رد شد . سرانجام در سال ۱۳۴ بعد از میلاد حمله عظیمی صورت گرفت که اثراتی بر روی آلبانی ، کردون و ماد و حتی کاپادوکیه گذارد . این اثرات توسط کوششهای پی‌گیر آریانوس‌مورخ، فرمانروای کاپادوکیه وشاه بلاش دوم‌مورد رسیدگی قرار گرفت . شرح وقایع آریانوس گزارشی است حماسی ازکشمکش بلاش‌و آلانی‌ها که‌قهرمان آن‌ساتراپ‌دین‌دار آدیابن‌است که‌بتازگی‌بدین‌مسیح درآمده بود . بدون شك مرزهای دیگر پارت یعنی آنهائیکه در مغرب وشمالغربی بودند دردرجه‌کمتر اهمیت قرارداشتند . اما روایات باقیمانده درباره جنگها و ارتباطات سیاسی اشکانیان با سکاهای شمالی وماساگتها ، کوشان باختری وهمسایگان هندی پارتی ها همچنان ساکت است . هنگامیکه تیرداد بسال ۳۶ بعد از میلاد به تیسفون درآمد ما برحسب اتفاق خبردار میشویم‌که فرهاد بنزد سکاها میگریزد . این سکاها ممکنست همان سکزیها باشندکه درآن زمان‌خداوندان سکستان ودرنگیانا و قسمتی ازپنجاب محسوب میشدند . سپس درهنگام پادشاهی اردوان سوم و بعد ازغلبه او بر ونونه وپیش ازبرخورد وی با تیبریوس ما ازفتوحات پارتیان علیه همسایگانشان مطلع میشویم . ما نمیتوانیم بگوئیم‌که اینها چه‌کسانی هستند .

ایشان ممکنست ارتباطی باحوادث عظیمی‌که در اینزمان در سکستان اتفاق افتاده بود داشته‌باشند. جانشین‌های خاندان گوندوفار Gundofarr ممکنست‌که با خاندان مقتدرسورن مرتبط باشند ، زیرا پادشاهان پیشین سکائی قبلا امیران‌قسمتهای پهناوری از پنجاب محسوب میشدند . بعد ازگوندوفار جانشینان بلا فصل وی اورتاگنه، ابداگاس، وپاکوروس‌ممکنست که‌این‌سلطنت رابرای‌مدتی دست‌نخورده نگاهداشته باشند . بهرحال قطعی‌است‌که بزودی قلمروگوندوفار، اگرچه در مورد زمان‌آن تردیدی باقیست بچند قسمت تقسیم گردیده باشد .

تدریجاً پنجاب بوسیله‌کوشانیهای باخترفتح شد، درحالیکه قسمتهای‌تحتانی جنوبی‌آن تا حدود باربارپکون ومیناگاراکه در کنار رود سند قرار داشتند توسط

ساتراپهای پارتی اداره‌میشد . این ساتراپها مشغول جنگ با یکدیگر بودند، تااینکه آخرین بقایای حکومت پارتیان درمشرق توسط کوشانیان جاروب‌گردید .

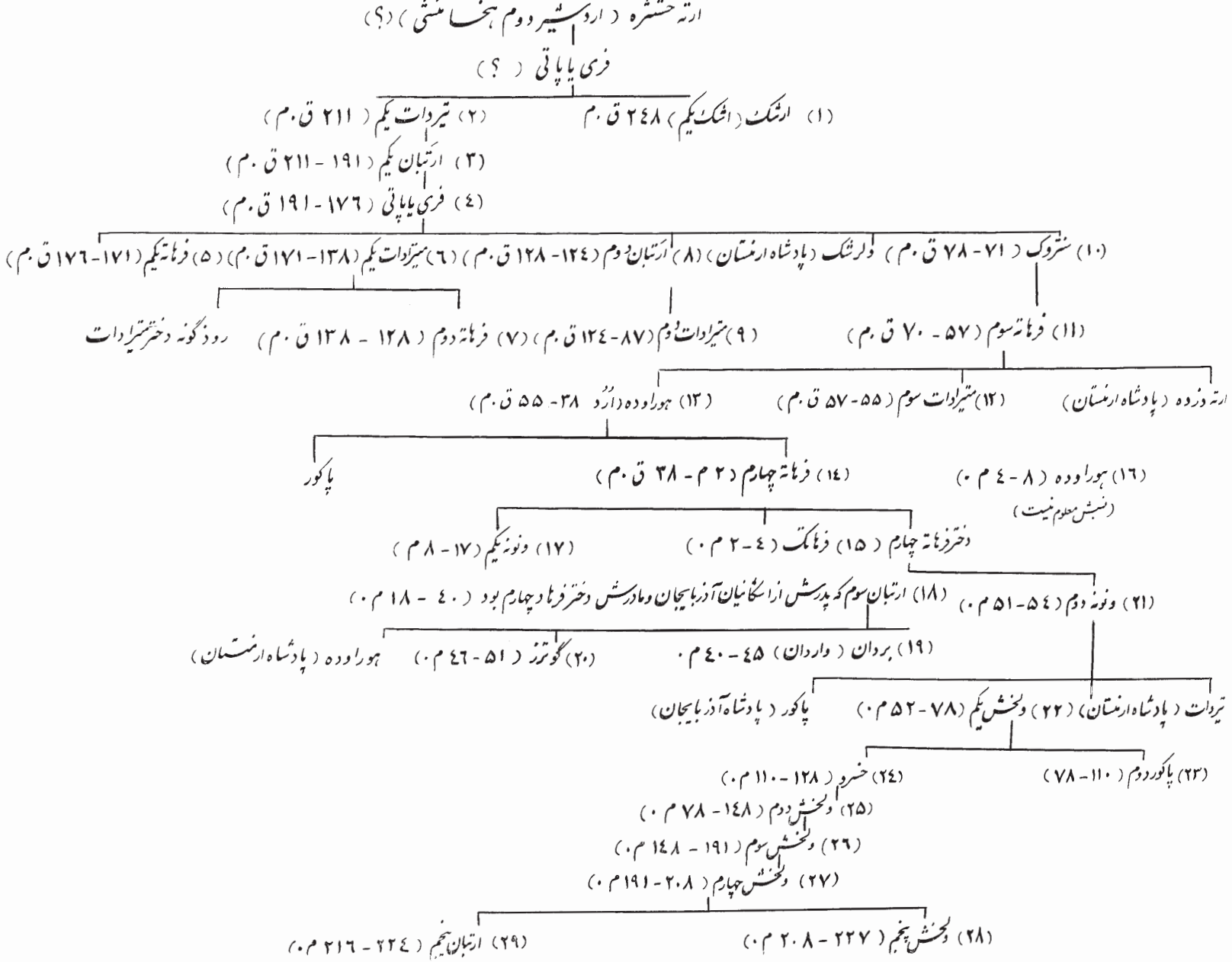
درتوضیحات مربوط به‌شرق همانطوریکه درسالهای‌بین۲۵و۱۲۵ بعدازمیلاد طبق سالنامه های آخـرین سلسله چینی هـان ذکـر شده است ، پادشاه کوشان کوزولوکاد فیزس اولین‌کسی بود که حکومتی متحدالشکل را خارج از قلمروهای یوئه‌چی در باختر ایجادکرد . این شخص به پارت حمله‌کرد و توانست سرزمین کائوفو (کابل) را بتصرف خود درآورد . تاریخ این حادثه مورد گفتگو است و میبایستی که دیرتر از دوران فرمانروائی گوندوفار اتفاق افتاده باشد . پادشاهی کوشان ، پارت را از چین جدا میساخت امـا اگر چه اینان مرزی مشترك نداشتند ، ارتباطات تجارتی برای هـر دوی ایشان در آن درجـه از اهمیـت قـرار داشت که روابط سیاسی اغلب بطور همیشگی و منظم برقرار میشد ، سفارتهابا هدایا و پیـامهـا متقابلا فرستاده میشد ، اما در اینمورد چین خیلی‌کم‌تر از آنان آموخته بود. اقلانوضیح‌درباره پارت‌بخصوص‌درآخرین‌سالنامه‌های سلسلهٔ هان‌کوتاه‌ومبهم و هم غالباً بـدون معنی است . غیر ممکنست گفته شود کـه هرچند یکبار صلح امپراتوری پارتیها توسط مهاجمین خارجی در سرحدات شرقی منقص نشده باشد. ولی‌آن‌به‌سختی میتوانست‌که حادثه نادری درحیات دولت پارت محسوب شود. ما میتوانیم حدس بزنیم‌که اشکانیان همان توجهی راکه بغرب مبذول میداشتند بشرق نیز بی‌توجه نبودند . بطور مثال کشمکش ما بین ایزت یك یهوی دیندار جدید ـ المذهب‌آدیابنی وبلاش اول‌آنطوریکه توسط یوسیفوس نقل شده بسختی میتواند یك‌امیرتاریخی‌محسوب‌شود. عقب‌نشینی‌ناگهانی‌بلاش بعدازاینکه وی درموردحمله قوم داهه وسکائی‌بداخل‌پارت‌آگاهی‌حاصل‌میکند‌بیشتربیك‌معجزه‌شباهت‌دارد. دست خداوند درآن‌دیده‌میشود. اماظاهرداستان میبایستی‌که بعنوان یك احتمال تلقی‌شود. حمله سکاهای شمالی حادثهٔ‌آشنائی برای‌تمام خوانندگان تاریخ ایزت درامپراتوری پارت است . در بارهٔ ارتباطات پادشاهان پارتی با امیران ملوك‌الطوایف نام تعداد

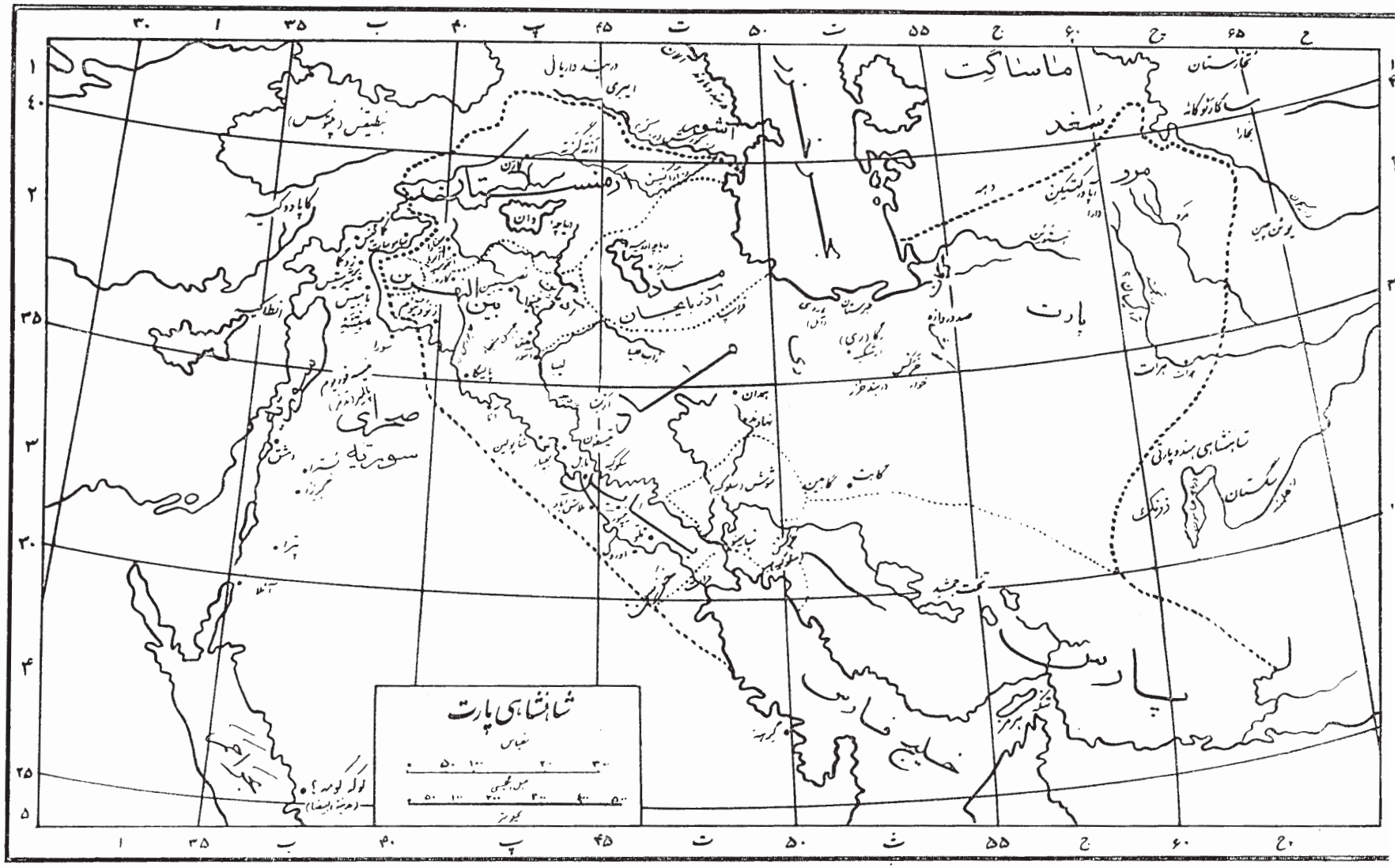
زیادی‌ازحکومتهای دست‌نشانده پادشاهی درخطوط مرزی پارت مسئله‌ای قابل‌توجه است . یکی از آن حکومتهای دست‌نشانده سکستان بود ودیگری پارس . شکی نیست که اغلب‌جنگ‌هایی‌برعلیه این‌حکومتهای‌دست‌نشانده خودسرو باقدرت اتفاق میافتاد . چنین حقیقت متشابهی درمورد هیراکانیا نیز وجود داشت . درسال ۵۸ بعد ازمیلاد ما مطلع میشویم که پادشاه هیراکانی رسولی به کوربولو فرستاده و کمك خود را اعلام میدارد . ازاینکه موقعیت بعدی هیراکانیا درچه وضعیتی بود ما از آن اطلاعی نداریم . همه نقل کرده‌اند ونمیتواند انکارشود که‌اشکانیان درتمام موارد درکوششهای خودبرای‌دفاع ازتمامیت واستقلال امپراتوری خویش موفق بوده‌اند. اماساسانیان ازپیشینان خودموفق‌تربوده‌اند، اگرچه همسایگان‌آنان خیلی‌قوی‌نبودند لیکن سیاست عمومی‌آنان همانند اشکانیان بوده است .[1]

پایان

1- The Cambridge Ancient History Vol . XI , By M . Rostovtzeff , P. 104 - 113

شجرهٔ نسب خاندان اشکانی





نقشهٔ شاهنشاهی پارت

فهرست کتاب

فصل اول

منابع تاریخ پارت ص۱-۶۲

عنوان	صفحه
بحث کلی دربارهٔ منابع	۱-۱۵
آپپیان اسکندرانی	۱۶
آریانوس	۱۷
آفریکانوس	۱۸
آگاتانجلوس	۱۹
آمیانوس مارسلینوس	۲۰
ائوتروپیوس	۲۲
آپولو دروس	۲۳
اروسیوس پولوس	۲۳
استرابون	۲۴
اورلیوس ویکتور سکتوس	۲۶
اوسویوس (اوزب)	۲۶
ایسیدور خاراکسی	۲۸
بردیصان	۲۸
بطلمیوس	۲۹
پسیدونیوس ئول بیوپولیس	۳۰
پسیدونیوس ردسی	۳۰

عنوان	صفحه
پلینوس	۳۱
پلوتارك	۳۳
پوزانیاس	۳۵
پولیه‌نوس (پلین)	۳۶
تاسیتوس	۳۶
تروگوس پمپیوس	۳۸
خوروبوت	۳۹
دکسی پوس	۳۹
دیودوروس سیسیلی	۴۰
دیون کاسیوس	۴۱
سیبلین	۴۲
سیسرو	۴۴
فرونتینوس	۴۵
فرونتو	۴۶
فلوروس	۴۶
فیلوستراتوس	۴۷
کاپی‌تولینوس	۴۸
لروبنای ادسی	۴۸
لوکیانوس (لوسیان)	۴۹
لیویوس تیتوس	۵۰
ماراپاس کاتینا	۵۱
مالالاس	۵۱
موسس‌خورناسی (موسی خورن)	۵۲
نیکولائوس دمشقی	۵۵
ولیوس (گایوس)	۵۶
هرودیانوس	۵۷
یوستی نوس	۵۸
یوسفوس فلاویوس	۵۹–۶۳

عنوان | صفحه

فصل دوم

اوضاع تاریخی ایران ازمرگ اسکندر

تا تأسیس دولت پارت : ص ۶۴ -۹۵
ازمرگ اسکندر تاعصر سلوکی ص : ۶۴ - ۷۰

سلوکیان ۷۰
آنیتوخوس اول ۷۳
قیام‌های ایرانی ۷۴
آنتیوخوس دوم ۷۵
آنتیوخوس سوم ۷۶
آنتیوخوس چهارم ۷۷
انجام کار سلوکیان ۷۸
سازمانهای اداری دولت سلوکی ۷۹-۹۰
تمدن سلوکی ۹۰-۹۴
جدول خاندان سلوکی ۹۵

فصل سوم

تشکیل دولت پارت : ص ۹۹ - ۱۰۹

نژاد پارتیها ۹۹
اوضاع ایالت پارت پیش‌از تشکیل سلسله اشکانی ۱۰۳-۱۰۶
آغاز پادشاهی اشکانی ۱۰۶-۱۰۹

فصل چهارم

پارتیان دربرابر باختریان و سلوکیان : ص ۱۱۰ - ۱۷۶

اشك نخستین ۱۱۰-۱۱۴
اشك دوم تیرداد نخستین ۱۱۴-۱۱۸
نبرد تیرداد باشاه سلوکی ۱۱۴

عنوان	صفحه
بنای قلعهٔ دارا	۱۱۶
اشك سوم ارتبان (اردوان) نخستین	۱۱۹–۱۲۳
جنگ ارتبان با آنتیوخوس سوم	۱۲۰–۱۲۲
اشك چهارم فری یاپاتی	۱۲۳–۱۲۵
اشك پنجم فرهاد نخستین	۱۲۵–۱۲۸
نبرد آماردها	۱۲۶
اشك ششم میترادات(مهرداد) نخستین	۱۲۸–۱۵۱
اوضاع دولت باختر	۱۲۹
نخستین نبرد مهرداد با دولت باختر	۱۲۹
اوضاع درلت سلوکی	۱۳۱
لشکرکشی بهماد	۱۳۲
شورش گرگان	۱۳۲
سرانجام کار آنتیوخوس چهارم وپنجم	۱۳۳
لشکرکشی بهخوزستان	۱۳۴
فرمانروایان پارس	۱۳۷
فتح بین‌النهرین	۱۳۷
دومین جنگ میترادات بادولت باختر	۱۳۹
جنگ میترادات با دمتریوس	۱۴۰
لشکرکشی به عیلام	۱۴۲
مرگ میترادات	۱۴۳
حدود کشور شاهنشاهی میترادات	۱۴۴
احوال شهرهای یونانی	۱۴۷
پایتخت‌های شرقی اشکانیان	۱۴۸
اشك هفتم فرهاته (فرهاد دوم)	۱۵۱–۱۶۱
گریختن دمتریوس	۱۵۳
لشکرکشی آنیتوخوس هفتم بهایران	۱۵۴–۱۵۷
نبرد باسکاها	۱۵۸–۱۶۱
اشك هشتم ارتبان (اردوان) دوم	۱۶۱–۱۶۶
خودکامگی اوهه مروس	۱۶۲

عنوان	صفحه
هجوم طخارها به ایران	۱۶۴
نبرد اردوان با طخارها	۱۶۶
اشك نهم میترادات(مهرداد) دوم	۱۶۶–۱۸۱
بیرون راندن سکاها و طخارها	۱۶۷
بازگرفتن شهر بابل	۱۶۹
نبرد با ارمنستان	۱۷۱
نبرد میترادات باسلوکیان	۱۷۳

فصل پنجم

ایران و روم ص ۱۷۷ - ۳۶۱

آغاز رابطهٔ ایران و روم	۱۷۷
گودرز شهرب بین‌النهرین	۱۷۹
روابط ایران وچین	۱۸۰
مرگ میترادات دوم	۱۸۱
اشك دهم سنتروك	۱۸۱–۱۸۶
روزگار آشفته	۱۸۱
تسلط تیگران برایران	۱۸۳
سنتروك	۱۷۴
اشك یازدهم فرهاته (فرهاد) سوم	۱۶۶–۱۹۲
فرهاد و لوکولوس	۱۸۶
فرهاد و پمپوس	۱۸۸
میانجیگزی پمپیوس بین ایران و ارمنستان	۱۹۰
اختلاف فرهاد و پمپیوس برسرلقب شاهنشاهی	۱۹۱
مرگ فرهاته	۱۹۲
اشك دوازدهم میترادات(مهرداد) سوم	۱۹۲–۱۹۵
اشك سیزدهم ارد	۱۹۵–۲۵۱
اوضاع مشرق	۱۹۶–۲۰۱

عنوان	صفحه
اوضاع روم	۲۰۱
عزیمت کراسوس به مشرق	۲۰۲
کراسوس در بین‌النهرین	۲۰۴
کراسوس در سوریه	۲۰۵
سفیران ارد در پیش کراسوس	۲۰۷
اتحاد ارمنستان وروم	۲۰۸
آریامنس وکراسوس	۲۱۰
لشکر ایرانی ارد	۲۱۱
شخصیت سورنا	۲۱۲
کراسوس در بیابانهای بی‌آب وعلف	۲۱۲
آغاز جنگ	۲۱۴
کشته شدن پوبلیوس	۲۱۷
عقب‌نشینی رومیان	۲۱۹
کراسوس درحران	۲۲۰
جنگ حران	۲۲۱
قرارملاقات کراسوس وسورنا	۲۲۳
کشته شدن کراسوس	۲۲۴
مجالس جشن‌وسرور پس‌ازکشته‌شدن کراسوس	۲۲۵
سر کراسوس درپای ارد	۲۲۷
داوری دربارهٔ این جنگ	۲۲۹
اثرات جنگ کرخا (حران)	۲۳۱
سورنا وسرانجام کاراو	۲۳۲
لشکرکشی ایران به سوریه وفلسطین	۲۳۳
مأموریت سیسرو درآسیا	۲۳۴
نبردهای پاکور	۲۳۷
اختلاف در روم	۲۳۸
لشکرکشی دوباره پاکور به‌سوریه	۲۳۹
پارتیان دوست یهودیان بودند	۲۴۲

عنوان	صفحه
لشکرکشی ونتی‌دیوس به‌آسیا	۲۴۴
سرانجام پاکور	۲۴۶
اوضاع سوریه‌پس‌ازمرگ پاکور	۲۴۸
سرانجام ارد	۲۴۹
اشك چهاردهم فرهات چهارم	۲۵۱–۲۸۷
بسیج آنتونیوس برای حملهٔ به ایران	۲۵۲
لشکرکشی آنتونیوس به‌ایران بروایت‌پلوتارك	۲۵۴–۲۷۱
آنتونیوس درارمنستان	۲۶۷
توضیحاتی دربارهٔ این‌جنگ	۲۷۱
نتیجهٔ این‌جنگ	۲۷۵
فرهاد ومادآتروپاتن	۲۷۵
قیام تیرداث برفرهات	۲۷۷
گریختن فرهات به‌گرگان	۲۷۹
صلح‌فرهات (فرهاد) با روم	۲۸۰
استرداد پرچمها واسیران رومی	۲۸۰
داستان‌کنیزك رومی‌وفرهات	۲۸۲
اختلاف مجدد ایران وروم برسرارمنستان	۲۸۴
ارتباط بین یهود واشکانیان	۲۸۵
سرانجام‌کار فرهات	۲۸۷
اشك پانزدهم فرهاتك (فرهادك)	۲۸۸–۲۹۳
اختلاف ایران وروم برسرارمنستان	۲۸۸
سفیرفرستادن فرهاتك به روم	۲۸۹
فرهاتك ومادرش	۲۹۱
مرگ فرهاتك	۲۹۳
اشك شانزدهم هوراوده (ارد دوم)	۲۹۴
اشك هفدهم ونونه یکم	۲۹۵–۲۹۷
صفات اخلاقی ونونه	۲۹۵
جنگ ونونه وارتبان	۲۹۶
اشك هیجدهم ارتبان (اردوان) سوم	۲۹۷–۳۱۲

ارتبان و ونونه	۲۹۷
جرمانیکوس وارتبان	۲۹۸
سرانجام ونونه	۳۰۰
حملهٔ ایبری‌ها به ایران	۳۰۲
گریختن ارتبان به هیرکانیا	۳۰۳
پادشاهی تیردات	۳۰۳
بازگشت ارتبان	۳۰۵
آشتی‌کردن ارتبان با تیبریوس	۳۰۵
شورش دوبرادر یهودی دربابل	۳۰۶
مندائیان وپارتیان	۳۰۹
پادشاهی کین‌نام	۳۰۹
طغیان شهرسلوکیه	۳۱۰
مرگ ارتبان	۳۱۱
اشك نوزدهم بردان (وردان)	۳۱۲–۳۱۸
اختلاف بردان وگودرز	۳۱۲
فرونشاندن شورش سلوکیه	۳۱۳
اختلاف پارت وروم برسرارمنستان	۳۱۵
قیام مجددگودرز درگرگان	۳۱۶
مرگ بردان	۳۱۷
اشك بیستم گوترز (گودرز)	۳۱۸–۳۲۳
قیام بزرگان وبرگزیدن میترادات برای شاهی	۳۱۸
نبرد میترادات وگودرز	۳۲۰
نقش گوترزدربیستون	۳۲۲
اشك بیست ویکم ونونه	۳۲۳–۳۲۴
اشك بیست ودوم ولخش (بلاش) نخستین	۳۲۴–۳۵۴
تحریکات ایبری‌ها درارمنستان	۳۲۵
لشکرکشی ولخش به ارمنستان	۳۲۶
لشکرکشی ولخش به‌آدیابن	۳۲۷
اختلاف ایران وروم برسرارمنستان	۳۲۸
آمدن سفیران رومی بنزد ولخش	۳۲۹

قیام بردان برولخش ۳۳۰
آشفتگی اوضاع هیرکانی ۳۳۲
لشکرکشی مجدد ولخش به ارمنستان ۳۳۲
خطابه ولخش درمجلس مهستان ۳۳۳
نبردهای مرزی بین ایران وروم ۳۳۵–۳۳۸
متارکه جنگ ایران وروم ۳۳۸–۳۴۱
سفرتیردات به روم ۳۴۱–۳۴۴
نتایج سفرتیردات به روم ۳۴۴
ولخش و وسپاسیانوس ۳۴۵–۳۴۷
آلان‌ها وهجوم ایشان به ایران ۳۴۷–۳۵۰
ولخش وسرحدات شرقی ایران ۳۵۰–۳۵۳
سرانجام ولخش ۳۵۳
اشك بیست وسوم پاکور دوم ۳۵۴–۳۶۱
آشفتگی اوضاع ایران ۳۵۴
اصل ونسب پاکور ۳۵۵
روابط دومی تانوس وپاکور ۳۵۶
روابط داسی‌ها با ایران ۳۵۷
فروش ایالت اسروئن به‌آبکار ۳۵۸
مدعیان سلطنت ۳۵۸
روابط ایران وچین ۳۵۹
جانشینان پاکور ۳۶۱

فصل ششم

دورهٔ انحطاط پارت : ص۳۶۲–۴۱۲

اشك بیست وچهارم خسرو ۱ ۳۶۲–۳۸۵
اوضاع ارمنستان ۳۶۲

۱– درمتن کتاب اشتباهاً اشك بیست وسوم چاپ شده است .

عنوان	صفحه
روی‌کار آمدن ترایانوس (تراژن)	۳۶۳
لشکرکشی ترایانوس به‌ایران	۳۶۵
رفتن پارتامازیریس به حضور ترایانوس	۳۶۶
فتح ارمنستان واتحاد ممالك اطراف آن	۳۶۸
توجه ترایانوس به‌ولایات غربی ایران	۳۶۹
تسخیر آدیابن	۳۶۹
تسلیم پادشاه اسروئن	۳۷۰
نبرد ترایانوس بامانیساروس	۳۷۱
زلزله آنطاکیه	۳۷۲
حرکت سپاه ترایانوس	۳۷۲
خط‌سیر جنگی ترایانوس	۳۷۴
فتح خوزستان وسواحل خلیج‌فارس	۳۷۶
مراجعت قیصر به‌بابل	۳۷۶
شورش بین‌النهرین	۳۷۷
محاصره الحضر به‌دست ترایانوس	۳۸۰
مرگ ترایانوس	۳۸۱
هادریانوس وخسرو	۳۸۲
اشك بیست و پنجم ولخش (بلاش) دوم	۳۸۵-۳۸۹
حملهٔ آلانها به‌ایران	۳۸۶
سفیر فرستادن ولخش به‌نزد هادریانوس	۳۸۷
ولخش وآنتونیوس‌پیوس	۳۸۸
اشك بیست وششم ولخش سوم	۳۸۹-۳۹۹
ولخش وآنتونیوس پیوس	۳۸۹
جنگ ولخش باروم	۳۹۰
جنگ دربین‌النهرین	۳۹۴
بروز طاعون دربین‌النهرین	۳۹۵
وقایع ارمنستان	۳۹۶
نتایج جنگ بین ایران وروم	۳۹۷

عنوان	صفحه
وقایع بعد ازاین‌جنگ	۳۹۸
روابط روم وچین	۳۹۹
سرانجام ولخش	۳۹۹
اشك بیست‌وهفتم ولخش‌چهارم	۴۰۰–۴۰۹
آشفتگی اوضاع روم	۴۰۰
امپراتوری سوروس	۴۰۱
حملهٔ سوروس به‌شهرهای آن سوی فرات	۴۰۲
نبرد قیصر باآلبی‌نیوس	۴۰۳
حملهٔ دیگر بارهٔ سوروس بایران	۴۰۴
تسخیر تیسفون	۴۰۶
محاصره الحضر	۴۰۷
نتایج جنگهای روم	۴۰۹
مرگ ولخش	۴۰۹
اشك بیست وهشتم ولخش پنجم	۴۱۰–۴۱۲

فصل هفتم

انقراض دولت اشکانی ۴۱۳–۴۳۲

اشك بیست ونهم ارتبان (اردوان) پنجم	۴۱۳–۴۳۲
کاراکالا و خواستگاری دختر ارتبان	۴۱۴
لشکرکشی‌کاراکال‌لوس به ایران بعنوان خواستگاری	۴۱۶
خطسیر لشکرکشی کاراکال‌لوس	۴۱۷
مرك کاراکال‌لوس	۴۱۹
مذاکرات صلح ایران وروم	۴۲۰
جنگ نصیبین	۴۲۰
طغیان ارتخشیر (اردشیر) درپارس	۴۲۳
جنگ هرمزدگان	۴۲۶
سرانجام‌کار اشکانیان	۴۲۸
علل انقراض دولت اشکانی	۴۲۹–۴۳۲

عنوان	صفحه

فصل هشتم

جستجوی نامهای پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن	**۴۳۳**
روایت شاهنامه	۴۳۴
روایت کارنامهٔ اردشیر بابکان	۴۳۶
روایت مورخان اسلامی ازاشکانیان	۴۳۶
روایت طبری	۴۳۷–۴۴۰
روایت ابوحنیفه دینوری	۴۳۲–۴۴۲
روایت حمزهٔ اصفهانی	۴۴۲–۴۴۶
روایت مسعودی	۴۴۶–۴۴۸
روایت ابن‌مسکویه	۴۴۸
روایت‌المقدسی	۴۴۹
رویت ابوریحان بیرونی	۴۵۰–۴۵۵
روایت ثعالبی	۴۵۵–۴۵۸
روایت خوارزمی	۴۵۸–۴۵۹
روایت ابن‌اثیر	۴۵۹–۴۶۰
روایت ابوالفداء	۴۶۱
جدول مقایسه روایات	۴۶۲
علت کوتاه شمردن دورهٔ اشکانی	۴۶۲–۴۶۷
تاریخ سنتی زردشتی	۴۶۷
مقایسه نامهای داستانی اشکانی بانامهای تاریخی	۴۶۹
خاندان گودرز	۴۷۱
فرود	۴۷۲
خانوادهٔ میلاد	۴۷۴
فرهاد از خاندان برزین	۴۷۵
پهلوانان فریدونی	۴۷۵

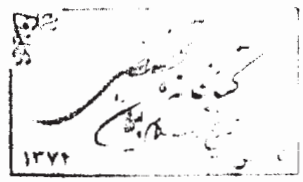
فصل نهم

پهلواها یا پهلوانان ۴۷۸–۴۹۲	
خاندان پهلو	۴۸۰

عنوان	صفحه
گند و فارس	۴۸۳
سانابارس	۴۸۵
ابداگاسا	۴۸۶
اورتاگنس	۴۸۶
پاکوراوی	۴۸۶
شخصیت تاریخی رستم	۴۸۷
خاندان قارن وسورن	۴۸۹

فصل دهم

فصل دهم سیاست خارجی پارتی‌ها	۵۰۴-۴۹۳



PARTHIANS

OR

EX_PAHLAVIANS

Vol 1

"The Political History"

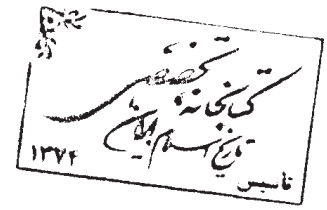
By

Dr. Mashkoor

Professor of History

In

Tehran Teacher's College



1971